

ابو جعفر محمد بن علی بن شمس الثوبی مازندرانی  
(۴۸۹ - ۵۸۸ هـ.ق)

# مناقب خاندان نبوت و امامت

برگردان فارسی مناقب آل ابی طالب

ترجمه و تحقیق: حسین صابری

جلد ۲

امامت و امیر مؤمنان





ابن شهر آشوب سرآمد منقبت‌نگاران جهان تشیع است و کتاب ایشان با عنوان مناقب آل ابي طالب شاهکار این عرصه و سزاوار بازشناختن و بی نیاز از شناساندن، گواه این حقیقت آن است که در میراث مکتوب شیعه بارها و بارها از آن سخن رفته و بدان استناد شده است، و آوازه آن بر هیچ پژوهشگر و عالم این حوزه پوشیده نیست.

گسترده‌گی مآخذ و تنوع منابع مناقب، شاهی بر دانش و وسعت نظر ژرف مؤلف اثر، ابوجعفر ثانی ابن شهر آشوب مازندرانی است و این تنها یکی از ویژگی‌هایی است که این اثر بدان آراسته می‌باشد.

آنچه اکنون فراروی دارید برگردان فارسی این اثر گرانسنگ و میراث کهن است که با نام مناقب خاندان نبوت و امامت همراه با تحقیق و بازشناخت مآخذ ارائه شده است.

# مناقب خاندان نبوت و امامت



کتابخانه ملی علامه  
ابن شهر آشوب ساوه



شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

978-600-121-367-7 (set)  
978-600-121-367-0 (vol. 1)



9 786001 213670

قیمت دوره ۶ جلدی: ۲۲۰۰۰۰۰ ریال



مناقب  
خاندان  
نبوت و  
امامت

جلد ۲

ابو جعفر محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی

ترجمه و تحقیق: حسین صابری



سازمان اسناد و کتابخانه ملی  
جمهوری اسلامی ایران



ابوجعفر محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی  
(۴۸۹ - ۵۸۸ ق.)

# مناقب خاندان نبوت و امامت

برگردان فارسی مناقب آل ابی طالب

جلد دوم

امامت و امیر مؤمنان علیه السلام

ترجمه و تحقیق

حسین صابری



کتابخانه ملی ایران، شهر آشوب مازندرانی



شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

تهران ۱۳۹۲



---

ناشر برگزیده

هفدهمین، بیستمین، بیست و دومین، بیست و سومین  
و بیست و چهارمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران

---



سرشناسه : ابن شهر آشوب، محمد بن علی، ۴۸۹ - ۵۸۸ ق.  
 عنوان قراردادی : مناقب آل ابی طالب، فارسی.  
 عنوان و نام پدیدآور: مناقب خاندان نبوت و امامت / ابن شهر آشوب مازندرانی؛ ابوجعفر محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی؛ ترجمه و تحقیق: حسین صابری.  
 مشخصات نشر : تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۹۲ -  
 مشخصات ظاهری : ۶ ح.  
 شابک : دوره: ۷- ۳۶۸- ۱۲۱- ۶۰۰- ۹۷۸ جلد دوم: ۴- ۳۶۹- ۱۲۱- ۶۰۰- ۹۷۸  
 وضعیت فهرست نویسی: فیبا  
 موضوع : محمد ﷺ، پیامبر اسلام، ۵۳ قبل از هجرت - ۱۱ ق. -- مدایح و مناقب  
 موضوع : علی بن ابی طالب علیهما السلام، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. -- مدایح و مناقب آل ابوطالب  
 موضوع : چهارده معصوم -- مدایح و مناقب  
 موضوع : چهارده معصوم -- فضایل  
 شناسه افزوده : صابری، حسین، ۱۳۴۵ - ، مترجم  
 شناسه افزوده : شرکت انتشارات علمی و فرهنگی  
 رده بندی کنگره : ۱۳۹۲ ۴۱ م۸۰ الف ۳۶ BP  
 رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۳  
 شماره کتابشناسی ملی : ۳۲۷۳۱۳۰

### مناقب خاندان نبوت و امامت (برگردان فارسی مناقب آل ابی طالب)

جلد دوم: امامت و امیر مؤمنان علی

نویسنده: ابوجعفر محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی

ترجمه و تحقیق: حسین صابری

چاپ نخست: ۱۳۹۲؛ شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

حروفچینی و آماده سازی: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

لیتوگرافی: البرز نوین؛ چاپ: عطا؛ صحافی: دلشاد

حق چاپ محفوظ است.



کتابهای علمی و ادبی ابن شهر آشوب



شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

○ اداره مرکزی: خیابان افريقا، چهارراه حقاني (جهان کودک)، کوچه کمان، پلاک ۲۵: کدپستی: ۱۵۱۸۷۳۶۳۱۳

صندوق پستی: ۹۶۴۷-۱۵۸۷۵: تلفن: ۷۰-۸۸۷۷۴۵۶۹: فکس: ۸۸۷۷۴۵۷۲

آدرس اینترنتی: [info@elmifarhangi.ir](http://info@elmifarhangi.ir) [www.elmifarhangi.ir](http://www.elmifarhangi.ir)

○ مرکز بخش: شرکت بازرگانی کتاب گستر، خیابان افريقا، بین بلوار ناهید و گلشهر، کوچه گلغام، پلاک ۷۲:

کدپستی: ۱۹۱۵۶۷۳۴۸۳: تلفن: ۴۳-۲۲۰۲۴۱۴۰: تلفکس: ۲۲۰۵۰۳۲۶

آدرس اینترنتی: [info@ketabgostar.com](http://info@ketabgostar.com) [www.ketabgostar.com](http://www.ketabgostar.com)

○ فروشگاه یک: خیابان انقلاب، روبه روی در اصلی دانشگاه تهران: تلفن: ۶۶۴۰۰۷۸۶

تقدیم به  
مادر سفرکرده‌ام  
که آغاز این دفتر انجام کتاب او شد  
و  
مادر همسر  
که انجام این کتاب آغاز سفر او بود





## فهرست مطالب

### بخش دوم: امامت امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام

- فصل ۱: شروط امامت ..... ۵۸۱
- اثبات امامت / ۵۸۱ □ عصمت / ۵۸۷ □ نص / ۵۹۴ □ صفات ائمه علیهم السلام / ۶۰۱
- فصل ۲: آنچه با امامت به نص ناسازگاری دارد ..... ۶۰۷
- انتخاب / ۶۰۷ □ [دعوی] اوصاف / ۶۱۷ □ [دعوی] میراث / ۶۲۰ □ ردّ بر غالیان / ۶۲۵ □ ردّ بر سبّیه / ۶۳۰ □ ردّ بر خوارج / ۶۳۵
- فصل ۳: پرسش و پاسخ ..... ۶۳۹
- چرا فدک را وا گذاشت؟ / ۶۳۹ □ چرا مردم را به پیروی نخواند؟ / ۶۴۰ □ چرا با آنان نجنگید؟ / ۶۴۰ □ چرا در خانه نشست؟ / ۶۴۶ □ چرا با آن دو تن دیگر به پیکار برخاست؟ / ۶۴۸ □ چرا با اهل جمل و اهل صفین برخوردی متفاوت داشت؟ / ۶۴۹ □ آیا آن دو تن را امیرمؤمنان خواند؟ / ۶۴۹ □ چرا او را خلیفه خواند؟ / ۶۴۹ □ چرا اقلیت؟ / ۶۵۰ □ اقتدا به سیره پیامبر صلی الله علیه و آله / ۶۵۰ □ چند پرسش از علی بن میثم / ۶۵۰ □ چند پرسش از شیخ مفید / ۶۵۱ □ چرا عطایای آنان گرفت؟ / ۶۵۲ □ چرا این دو رفتار؟ / ۶۵۲ □ پرسشی از سید مرتضی / ۶۵۳ □ چرا آرزوی مرگ کرد؟ / ۶۵۳ □ اجتماع نبوت و خلافت / ۶۵۳

### بخش سوم: امامت امامان دوازده گانه علیهم السلام

- فصل ۱: خطبه‌ها ..... ۶۵۷
- به سید مرتضی نسبت داده شده است / ۶۵۷ □ شعر علی بن هیصم / ۶۵۸ □ خطبه‌ای دیگر / ۶۶۳

- فصل ۲: آیه‌هایی که درباره امامان علیهم‌السلام نازل شده است ..... ۶۶۳
- آیه نور / ۶۶۳ □ آیه‌های فجر / ۶۶۵ □ آیه نور / ۶۶۶ □ دوازده زینت / ۶۶۷ □ دوازده چیز را نور نامید / ۶۶۸ □ اولوالامر / ۶۶۹ □ دوازده چشمه / ۶۷۰ □ میثاق / ۶۷۰ □ نیکو رفیقان / ۶۷۱ □ شمس و ضحی / ۶۷۲ □ دوازده ماه / ۶۷۴ □ برج‌های آسمان / ۶۷۵ □ کفر به ولایت / ۶۷۵ □ والد و ولد / ۶۷۶ □ علامات / ۶۷۶ □ آن باغ / ۶۷۶ □ استوارگامان دانش / ۶۷۷
- فصل ۳: نصوص که درباره امامان علیهم‌السلام رسیده است ..... ۶۷۹
- دسته‌بندی روایت‌ها / ۶۷۹ □ مژده موسی علیه‌السلام / ۶۷۹ □ طلب باران به نام امامان علیهم‌السلام / ۶۸۱
- فصل ۴: آنچه عامه روایت کرده‌اند ..... ۶۸۵
- خلیفگان دوازده‌گانه / ۶۸۵ □ تصریح به دوازده نام / ۶۹۲
- فصل ۵: آنچه شیعه روایت کرده است ..... ۶۹۷
- روایت‌های خزاز قمی / ۶۹۷ □ روایت‌های شیخ صدوق / ۷۰۳ □ روایت‌های کلینی / ۷۰۶
- فصل ۶: نکته‌ها و اشاره‌ها ..... ۷۱۱
- گواه‌هایی قرآنی / ۷۱۱ □ دوازده نقیب / ۷۱۲ □ دوازده حواری / ۷۱۳ □ دوازده سبط / ۷۱۳ □ دوازده پیامبر / ۷۱۴ □ رمزهایی در قرآن / ۷۱۵ □ نام‌هایی در تورات / ۷۱۶ □ نام‌هایی در انجیل / ۷۱۶ □ دوازده حرف در شعار توحید / ۷۱۶ □ دوازده حرف در نام و عنوان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم / ۷۱۷ □ شمار حروف نام‌های خدا / ۷۱۷ □ آیه‌هایی با حروفی به شمار ایشان / ۷۱۷ □ ستایش پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم با حروفی به شمار ایشان / ۷۱۸ □ دوازده حرف در نام‌های پیامبران / ۷۱۸ □ دوازده حرف در لقب‌های علی علیه‌السلام / ۷۱۸ □ لقب‌هایی با دوازده حرف / ۷۱۹ □ جمله‌هایی ناب با دوازده حرف / ۷۱۹ □ دلالت‌هایی نمادین / ۷۲۰ □ اشارت‌هایی در طبقات علوم / ۷۲۲ □ اشارت‌هایی در احکام و عقاید / ۷۲۳ □ نشانه‌هایی در افلاک / ۷۲۴ □ نشانه‌هایی در زمان / ۷۳۰ □ نشانه‌هایی در افعال و طبیعت / ۷۳۲ □ نشانه‌هایی در آدمیزادگان / ۷۳۳
- فصل ۷: واژه‌پردازی‌هایی درباره ایشان ..... ۷۳۵
- فصل ۸: شعرهایی درباره ایشان ..... ۷۳۹
- ابوتمام / ۷۳۹ □ سید رضی / ۷۴۰ □ حصفکی / ۷۴۲ □ ابوفراس / ۷۴۲ □ حسام‌الدوله / ۷۴۳ □ سوسی / ۷۴۴ □ عضدالدوله / ۷۴۶ □ بشنوی / ۷۴۷ □ عون / ۷۴۷ □ مطیری / ۷۵۱ □ ابن‌حماد / ۷۵۲ □ سابوری / ۷۵۴ □ ابوعبیدالله حسینی / ۷۵۵ □ صاحب بن عباد / ۷۵۶ □ ابوالرضا حسینی / ۷۵۹ □ مؤلف / ۷۶۱ □ محمد بن حبيب / ۷۶۳ □ شاعری دیگر / ۷۶۴ □ باز شاعری دیگر / ۷۶۴ □ صاحب بن عباد / ۷۶۶ □ کشاجم / ۷۶۸ □ شاعرانی دیگر / ۷۶۸ □ محمد موسوی / ۷۶۹ □ مؤلف / ۷۶۹ □ زاهی / ۷۶۹ □ شاعری دیگر / ۷۷۲ □ حسینی / ۷۷۲ □ ابن‌قرط / ۷۷۳ □ ابن‌ابی‌نعمان / ۷۷۴ □ عنبری / ۷۷۷ □ دو شاعر دیگر / ۷۷۸ □ مرزکی / ۷۷۹ □ ابن‌مکی / ۷۸۰ □ شاعرانی دیگر / ۷۸۱ □ سروشی از کوه / ۷۸۲

## بخش چهارم: فضایل امیر مؤمنان علیه السلام

فصل ۱: مقدمات..... ۷۸۷

اجتماع همه ویژگی‌ها و فضیلت‌ها / ۷۸۷ □ گونه‌های فضایل / ۷۸۹

فصل ۲: تقدم در گرویدن به اسلام ..... ۷۹۱

نخستین مسلمان / ۷۹۱ □ روایت‌هایی حاکی از این‌که او نخستین مسلمان بود / ۷۹۳ □ راویان احادیث  
حاکی از این‌که او نخستین مسلمان بود / ۷۹۸ □ اسلام آوردنی بدون سابقه کفر / ۷۹۹ □ برتری ایمان  
علی علیه السلام / ۸۰۱ □ ایمانی درونی / ۸۰۲ □ سی و سه سال پایداری بر ایمان / ۸۰۵ □ پاسخ به یک شبهه /  
۸۰۷

فصل ۳: پیشگامی در نماز گزاردن..... ۸۱۳

گواه‌هایی قرآنی / ۸۱۳ □ گواهی تاریخ / ۸۱۵ □ نزول آیه‌ها / ۸۱۷ □ خشوع در نماز / ۸۲۷

فصل ۴: پیشگامی در بیعت..... ۸۳۱

انواع بیعت پیامبر صلی الله علیه و آله / ۸۳۱ □ تقدم در بیعت رضوان / ۸۳۲ □ بیعتی از صمیم ایمان / ۸۳۳ □ بیعتی  
همراه با رضوان الهی / ۸۳۳ □ بیعتی استوار / ۸۳۴ □ پایداری در خبیر / ۸۳۵ □ پیمان‌شکنی، هرگز /  
۸۳۶ □ بیعت ستاندن پیامبر صلی الله علیه و آله برای خود و خاندان خود / ۸۳۷ □ کتابت پیمان‌ها / ۸۳۷ □ بیعت  
عشیره / ۸۳۸

فصل ۵: پیشگامی در دانش..... ۸۴۷

گواه‌هایی قرآنی / ۸۴۷ □ برتری دانش علی علیه السلام بر دانش صحابه / ۸۴۹ □ پیروی صحابه از علی علیه السلام و  
گواهی آنان / ۸۵۰ □ گواهی پیامبر صلی الله علیه و آله / ۸۵۵ □ اشارتی در حساب جمل / ۸۵۶ □ آگاه‌ترین کسان به  
قضاوت / ۸۵۶ □ هزار باب از دانش / ۸۶۳ □ رازهایی که پیامبر صلی الله علیه و آله پیش از وفات به علی علیه السلام سپرد /  
۸۶۷ □ از من بپرسید / ۸۷۰ □ سرسلسله دانشیان / ۸۷۴ □ سماع و تألیف قرآن / ۸۷۴ □ دانش‌های  
قرآنی و علم قرائت / ۸۷۸ □ مفسران / ۸۸۰ □ فقیهان / ۸۸۲ □ خبرگان دانش ارث / ۸۸۳ □ علوم  
حدیث / ۸۸۵ □ کلام / ۸۸۵ □ نحویان / ۸۸۸ □ سخنوران / ۸۹۰ □ امیران فصاحت و بلاغت / ۸۹۲ □  
شاعران / ۸۹۴ □ خبرگان عروض / ۸۹۵ □ واژه‌شناسان / ۸۹۵ □ واعظان / ۸۹۶ □ فیلسوفان / ۸۹۶ □  
مهندسان / ۸۹۸ □ منجمان / ۸۹۹ □ خبرگان حساب / ۹۰۱ □ کیمیاگران / ۹۰۱ □ طبیبان / ۹۰۲ □ فن  
تجارت / ۹۰۴ □ دانش سرشار / ۹۰۴ □ آگاهی از زبان‌ها / ۹۰۶

فصل ۶: پیشگامی در هجرت..... ۹۱۱

گونه‌های هجرت / ۹۱۱ □ برتری هجرت علی علیه السلام / ۹۱۲ □ خفتن در بستر پیامبر صلی الله علیه و آله / ۹۱۴ □ جان به  
خدا فروختن / ۹۲۵

فصل ۷: پیشگامی در جهاد..... ۹۲۹

برترین گزیدگان / ۹۲۹ □ پیکار با منافقان / ۹۳۰ □ سرآمد مجاهدان / ۹۳۱ □ حضور در همه پیکارها



۹۳۲ □ گواه‌هایی قرآنی / ۹۳۲

**فصل ۸: پیشگامی در گشاده‌دستی و انفاق در راه خدا** ..... ۹۴۳  
برترین گشاده‌دستی / ۹۴۳ □ گواه‌هایی قرآنی / ۹۴۴ □ صدقه‌ای که به راه آورد / ۹۵۲ □ خوراک دادن یتیم / ۹۵۴ □ انبان بردوش / ۹۵۴ □ اطعام و گرسنگی کشیدن / ۹۵۵ □ دیناری از جانب خدا / ۹۵۵ □ عوض صدقه / ۹۵۹ □ دادوستد با جبرئیل / ۹۵۹

**فصل ۹: پیشگامی در شجاعت** ..... ۹۶۵  
گواه‌هایی قرآنی / ۹۶۵ □ کشته‌شدگان به دست او در نبرد بدر / ۹۶۷ □ کشته‌شدگان به دست او در نبرد احد / ۹۶۸ □ کشته‌شدگان به دست او در نبردهای بنی‌نضیر، بنی‌قریظه و بنی‌مصطلق / ۹۶۹ □ انواع ضربت‌های او / ۹۶۹ □ کشته‌شدگان به دست او در نبردهایی دیگر / ۹۷۰ □ پیامبر ﷺ کافران را به او تهدید کرد / ۹۷۲ □ دشمن به او افتخار کرد / ۹۷۳ □ شمشیر به دشمن داد / ۹۷۶ □ جبرئیل او را آزمود / ۹۷۶ □ پیکار با جنیان / ۹۷۷ □ چیرگی بر جنیان / ۹۸۰ □ دلاور دلاوران / ۹۸۴

**فصل ۱۰: پیشگامی در زهد و قناعت** ..... ۹۸۹  
پارساترین پارسایان صحابه / ۹۸۹ □ بی‌اعتنایی به خلافت / ۹۹۰ □ تهدیدست مهاجر / ۹۹۰ □ گواهی پیامبر ﷺ / ۹۹۰ □ پرهیزگارترین / ۹۹۱ □ گواه‌هایی قرآنی / ۹۹۱ □ تقسیم بیت‌المال / ۹۹۲ □ خشت بر خشت نهاد / ۹۹۴ □ جامهٔ او / ۹۹۴ □ مرکب او / ۹۹۸ □ خوراک او / ۹۹۹ □ پرهیز از خوراکی‌های عراق / ۹۹۹ □ یک‌گرده نان / ۹۹۹ □ خوراک روز عید / ۱۰۰۱ □ تنها یک خورش / ۱۰۰۱ □ پالوده، نه / ۱۰۰۱ □ نان جو / ۱۰۰۲ □ رفتار با همسران / ۱۰۰۳ □ سیرهٔ حکومتی / ۱۰۰۵ □ اعتراض عباس / ۱۰۰۶ □ بی‌مقداری حکومت / ۱۰۰۶ □ طلاق دنیا / ۱۰۰۷ □ استقبال از سخت‌ترین / ۱۰۰۹ □ وصف علی‌علیه‌السلام / ۱۰۰۹ □ تنها مؤمنان دوستداران علی‌اند / ۱۰۱۰

**فصل ۱۱: پیشگامی در فروتنی** ..... ۱۰۱۳  
گواه‌هایی قرآنی / ۱۰۱۳ □ کار در خانه و برای خانه / ۱۰۱۴ □ با پای برهنه / ۱۰۱۴ □ رفتار متواضعانه / ۱۰۱۵ □ پیاده در پی من مدوید / ۱۰۱۵ □ نهی از تفاخر / ۱۰۱۵ □ ابریق گرفتن برای میهمان / ۱۰۱۶ □ آشتی دادن زن و شوهر / ۱۰۱۸

**فصل ۱۲: پیشگامی در عدالت و امانت** ..... ۱۰۲۱  
گواه‌هایی قرآنی / ۱۰۲۱ □ محاجه به نه چیز / ۱۰۲۲ □ پرهیز از گماردن‌های ناروا / ۱۰۲۲ □ استقراض از بیت‌المال، هرگز / ۱۰۲۲ □ گردنبند عاریتی از بیت‌المال / ۱۰۲۳ □ تقسیم یک ترنج / ۱۰۲۴ □ علی‌علیه‌السلام را نشناخته‌اید / ۱۰۲۴ □ جام‌های طلا و نقره / ۱۰۲۴ □ اجتناب از اموال زکات / ۱۰۲۴ □ رفتار با عقیل / ۱۰۲۵ □ رفتار با بیت‌المال / ۱۰۲۷ □ چراغی که خاموش کرد / ۱۰۲۸ □ بازپس‌گیری تیول‌ها / ۱۰۲۹ □ سهم برابر از بیت‌المال / ۱۰۲۹ □ وسواس در بیت‌المال / ۱۰۳۱

**فصل ۱۳: پیشگامی در بردباری و مهربانی** ..... ۱۰۳۵

گذشت از خرمافروش / ۱۰۳۵ □ بخشودن غلام / ۱۰۳۶ □ گذشت در حال نماز / ۱۰۳۷ □ عفو به واسطه  
یک سخن نیک / ۱۰۳۷ □ عفو در برابر ناسزا / ۱۰۳۸ □ هم بخشودن هم برآوردن حاجت / ۱۰۳۸ □  
رفتار با عثمان / ۱۰۳۹ □ بردباری در برابر شامیان / ۱۰۴۰ □ عفو طلحه عبدی / ۱۰۴۰ □ تأمل با عمرو  
بن عبدود / ۱۰۴۰ □ شکیبایی / ۱۰۴۱ □ گذشته گذشته است / ۱۰۴۱ □ همواره مظلوم / ۱۰۴۲ □ روی  
گشاده / ۱۰۴۳ □ با همسر و یتیمان شهید / ۱۰۴۳

**فصل ۱۴: پیشگامی در هیبت و همت** ..... ۱۰۴۵  
گواهی قرآنی / ۱۰۴۵ □ هیبتی در دلها / ۱۰۴۵ □ بیم عمر / ۱۰۴۵ □ بزرگواری در برخورد با دشمن /  
۱۰۴۶ □ طلا و نقره یکی است / ۱۰۴۸ □ سهل گیری در حساب / ۱۰۴۸

**فصل ۱۵: پیشگامی در یقین و پایداری** ..... ۱۰۴۹  
گواهی قرآن بر یقین او / ۱۰۴۹ □ سخن گفتن از یقین / ۱۰۴۹ □ بیم نبردن از مرگ / ۱۰۵۰ □ رستگار  
شدم / ۱۰۵۱ □ گواهی قرآن بر پایداری او / ۱۰۵۱ □ جامه فقر برای دوستان او / ۱۰۵۳ □ پیامبر ﷺ  
او را به صبر سفارش می کند / ۱۰۵۵ □ پیوسته در پیکار / ۱۰۵۷ □ همواره مظلوم / ۱۰۵۷

**فصل ۱۶: پیشگامی در کارهای شایسته** ..... ۱۰۵۹  
گواهایی قرآنی / ۱۰۵۹ □ وقفها / ۱۰۶۰ □ کارهای شایسته / ۱۰۶۱ □ نماز شب / ۱۰۶۲ □  
شب زنده داری در رمضان و شوال / ۱۰۶۲ □ عبادتی پیوسته / ۱۰۶۲ □ حالت او هنگام نماز / ۱۰۶۳ □  
راز و نیاز / ۱۰۶۳ □ چه کسی را توان عبادت او است؟ / ۱۰۶۵ □ کار برای رفع گرسنگی پیامبر ﷺ /  
۱۰۶۶

**فصل ۱۷: نیابت و ولایت** ..... ۱۰۶۹  
رساندن سوره توبه / ۱۰۶۹ □ مأموریت به یمن / ۱۰۷۶ □ مأموریت به مدینه / ۱۰۷۷ □ نیابت از  
پیامبر ﷺ در ذبح شتران قربانی / ۱۰۷۸ □ نیابت در عید قربان / ۱۰۸۰ □ نیابت در سامان بخشیدن به  
آنچه خالد تباه ساخت / ۱۰۸۱ □ نیابت در طلاق زنان پیامبر ﷺ / ۱۰۸۵ □ نیابت در مواردی دیگر /  
۱۰۸۶ □ ولایت سپردن به علی علیه السلام / ۱۰۸۷ □ نیابت در تطهیر کعبه / ۱۰۸۷

**فصل ۱۸: پیشگامی در تدبیر و پرهیز از کوتاه آمدن** ..... ۱۱۰۳  
ستاندن کلید کعبه در روز فتح / ۱۱۰۳ □ کشف نامه جاسوس / ۱۱۰۴ □ چشم فتنه را درآوردم / ۱۱۰۶ □  
سیاست های اعجازین / ۱۱۰۷ □ فروماندن خلیفه و تدبیر علی علیه السلام / ۱۱۰۷ □ تنها کسانی که با پیامبر ﷺ  
در نماز جمعه ماندند / ۱۱۰۹ □ از احترام سهل بن حنیف / ۱۱۱۰ □ روی برگرداندن از عقیل / ۱۱۱۰ □  
بهترین کس / ۱۱۱۰ □ برخورد با میهمانی که از کسی دیگر شکایت کرد / ۱۱۱۱ □ شرط او برای پذیرش  
دعوت / ۱۱۱۱ □ سه سفارش به عمر / ۱۱۱۱ □ اجرای حد بر ابن عمر / ۱۱۱۲ □ اجرای حد بر ولید /  
۱۱۱۲ □ اجرای حد بر مردی از بنی اسد / ۱۱۱۲ □ اجرای حد بر نجاشی شاعر / ۱۱۱۳ □ بگذار مرا جلاد  
خوانند / ۱۱۱۴ □ در احد / ۱۱۱۵ □ یک تدبیر / ۱۱۱۵ □ پرداخت دیه متمرّد / ۱۱۱۶



بخش دوم

**امامت امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام**





## فصل ۱

### شروط امامت

#### اثبات امامت

خداوند در این آیه قرآن که فرمود: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾<sup>۱</sup>، سخن از خلافت را بر خلقت مقدم داشت و این در حالی است که حکیم دانا همواره موضوع مهم‌تر را پیش از موضوع فراگیرتر می‌آورد. همچنین، این که فرمود: ﴿فَقَدْ وَكَّلْنَا بِهَا قَوْمًا لَّيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ \* أُولَٰئِكَ الَّذِينَ هَدَىٰ اللَّهُ فَبْهَتِيهِمْ أَقْتَدَهُ﴾<sup>۲</sup> خود دلیلی است بر این که هیچ زمانی خالی از کسی نیست که دین را حفاظت کند؛ یا پیامبر ﷺ و یا امام.

امام صادق علیه السلام فرمود: «زمین از عالمی که مردم در حلال و حرام خویش به او پناه برند خالی نشود»<sup>۳</sup>.

اوسپس آیه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾<sup>۴</sup> را

---

۱. بقره/۳۰: من در زمین جانشینی خواهم گماشت.

۲. انعام/۸۹ و ۹۰: بی‌گمان گروهی دیگر را بر آن گماریم که بدان کافر نباشند. اینان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده است. پس به هدایت آنان اقتدا کن.

۳. «لاتخلو الارض من عالم يفزع اليه الناس في حلالهم و حرامهم».

۴. آل عمران/۲۰۰: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، صبر کنید و ایستادگی ورزید و مرزها را نگهبانی کنید و از خدا پروا نمایید. امید است که رستگار شوید.

چنین تفسیر کرد: «بر دین خویش پایداری ورزید، در برابر دشمنان خود، یعنی آنان که با شما مخالفند، ایستادگی کنید، پیوند با امام خویش را پاس بدارید و از خدا در آنچه شما را به آن فرمان داده و بر شما واجب ساخته است پروا کنید»<sup>۱</sup>.

از امام رضا علیه السلام و از امام صادق علیه السلام پرسیدند: آیا امکان دارد زمین باشد و امامی نباشد؟ فرمودند: «در این صورت [ساکنان خویش را] فروبرد»<sup>۲</sup>.

ابن بابویه گوید: <sup>۳</sup> چنان که در داستان پیامبران آمده است: ﴿فَإِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُورُ﴾<sup>۴</sup>، ﴿فَاسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنْ آئِلٍ﴾<sup>۵</sup> و ﴿وَأَعْتَزِلْكُمْ وَمَا تَدْعُونَ﴾<sup>۶</sup> و نیز به پیامبر صلی الله علیه و آله ما فرموده است: ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ﴾<sup>۷</sup>.

از پیامبر صلی الله علیه و آله هم روایت شده که فرموده است: «در میان هر طایفه‌ای از امت من عدالتگرانی از اهل بیت من هستند که تحریف غالیان، بر بسته‌های بی‌باوران و تأویل ناآگاهان را از این دین نفی می‌کنند»<sup>۸</sup>.

ابو عبیده گوید: از امام باقر علیه السلام دربارهٔ ﴿أَيُّونِي بِكِتَابٍ مِنْ قَبْلِ هَذَا أَوْ آثَارَةٍ مِنْ عِلْمٍ﴾<sup>۹</sup> پرسیدم.

۱. «اصبروا علی دینکم و صابروا عدوکم ممن خالفکم و رابطوا امامکم و اتقوا الله فیما امرکم به و فرض علیکم». برای این متن و نیز روایت پیشین ← عیاشی، تفسیر العیاشی، ۲۱۲/۱.

۲. «إذا لساخت». برای متن و روایت ← صفار، بصائر الدرجات، ۵۰۸؛ ابن بابویه قمی، الامامة و التبصرة، ۳۴ و ۳۵؛ کلینی، الکافی، ۱۷۹/۱؛ ابن بابویه، علل الشرائع، ۱۹۸/۱؛ همو، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲۴۶/۲؛ همو، کمال الدین، ۲۰۲؛ ابن ابی زینب، کتاب الغیبة، ۱۳۹.

۳. ← کمال الدین، ۲۰۹.

۴. مؤمنون/۲۷؛ و چون فرمان ما در رسید و تنور به فوران آمد ...

۵. حجر/۶۵؛ پس، پاسی از شب گذشته خانواده‌ات را حرکت ده.

۶. مریم/۴۸؛ و از شما و از آنچه غیر خدا می‌خوانید کناره می‌گیرم.

۷. انفال/۳۳؛ ولی تا تو در میان آنان هستی، خدا بر آن نیست که ایشان را عذاب کند.

۸. «فی کل خلق من امتی عدل من اهل بیتی ینفون من هذا الدین تحریف الغالین و انتحال المطالبین و تأویل الجاهلین». ← ابن بابویه، کمال الدین، ۲۲۱ و ۲۸۱؛ همو، معانی الاخبار، ۳۵ (به مضمون)؛ حمیری، قرب الاسناد، ۷۷؛ کراجکی، کنز الفوائد، ۱۵۲.

۹. احقاف / ۴: کتابی پیش از این قرآن یا بازمانده‌ای از دانش نزد من آوردید.



امام علیه السلام فرمود: «از کتاب تورات و انجیل، و از ﴿آثَارَةٍ مِنْ عِلْمٍ﴾ تنها دانش اوصیای پیامبران را اراده کرده است»<sup>۱</sup>.

امیرمؤمنان علیه السلام فرموده است: «زمین از کسی که حجت خدا را برپا بدارد خالی نیست، خواه آشکار و شناخته باشد و خواه پنهان و ناشناس»<sup>۲</sup>.

در خبر دیگری است که فرمود: «در میان فرزندان من پیوسته کسی خواهد بود که مأمور است، مأمور است»<sup>۳</sup>.

عونی گفته است:

اگر در هر زمان حجتی نبود نشانه‌های دین ناشناخته می‌ماند،  
و مردم در ظلمت‌های روزگاران سرگشته می‌شدند. لیک ما به گردش ماه و ستارگان راه یافته و رسته‌ایم<sup>۴</sup>.

دیگری گفته است:

ستارگان آسمان رو به خاموشی دارند و هرگاه یکی به خاموشی گراید ستاره‌ای دیگر بدرخشد و تاریکی آن را از میان ببرد<sup>۵</sup>.

در سخنانی از امام رضا علیه السلام چنین آمده است: «امامت زمام دین، نظام امور مسلمین، سرافرازی

۱. «عنی بالکتاب التوراة و الانجیل و بالاثارة من العلم فانما عنی بذلک علم اوصیاء الانبیاء». ← کلینی، الکافی، ۴۲۶/۱.

۲. «لاتخلو الارض من قائم بحجة الله اما ظاهر مشهور و اما خائف مغمور». ← ابن بابویه، الخصال، ۱۸۷؛ همو، الامالی، ۲۵۳؛ همو، کمال الدین، ۱۳۹، ۲۰۷، ۲۹۱، ۲۹۴ و ۶۵۷؛ کوفی، مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام، ۲۷۵/۲؛ مفید، رسائل فی الغیبة، ۱۲/۲؛ همو، الامالی، ۲۵۰.

۳. آنچه در مناقب آمده این است: «لا يزال فی ولدی مأمور مأمور». این در حالی است که در برخی از دیگر منابع «لا يزال فی ولدی مأمون مأمون» آمده است. برای نمونه ← حمیری، قرب الاسناد، ۲۲. در برخی از منابع نیز «لا يزال فی ولدی مأمون مأمول» آمده است. برای نمونه ← ابن بابویه قمی، الامامة و التبصرة، ۱۵۵؛ ابن بابویه، کمال الدین، ۲۲۸؛ طبری، آملی، دلائل الامامة، ۴۳۵.

۴. و لو لا حجة فی کل وقت  
لاضحی الدین مجهول الرسوم  
و حار الناس فی طخیاء منها  
نجونا بالالهة و النجوم  
کواکب دجن کلما انقض کوکب  
بدا و انجلت عنه الدجنة کوکب

مؤمنین و نابودی کافرین است. بنیاد اسلام است و سامان دنیا، ستاره راهنما است و چراغ پرفروغ، بر تشنگی‌ها آب گوارا است، نوری است که به هدایت راه نماید و از هلاکت برهاند. ابری است پرباران و ریزشی سرشار، خورشیدی پرتو افکن است و زمینی گسترده‌بستر و چشمه‌ای جوشان، امین رفیق است و پدر شفیق، و برادر تنی و مادری مهربان بر کودک خردسال خویش، امین خدا در میان آفریدگان است و حجت خدا بر بندگان و جانشین او در هر مکان، آن است که به خدا فراخواند و از حریم خدا دفاع کند»<sup>۱</sup>.

پیامبر خدا ﷺ نیز فرموده است: «هرکس در حالی بمیرد که امام زمان خویش را نشناخته باشد، بر مرگ جاهلیت مرده است»<sup>۲</sup>.

سید حمیری گوید:

هرکس امام خویش را نشناخته باشد و بمیرد بر آیین جاهلیت به دیدار مرگ رفته است.<sup>۳</sup>

در کتاب عیون و المحاسن آمده است: هشام بن حکم گوید:

به عمرو بن عبید گفتم: پرسشی دارم.

۱. «الامام زمام الدین و نظام امور المسلمین و عز المؤمنین و بوار الکافرین و اس الاسلام و صلاح الدنیا و النجم الهادی و السراج الزاهر و الماء العذب علی الظلم و النور الدال علی الهدی و المنجی من الردی و السحاب الماطر و الغیث الهاطل و الشمس الطلیلة و الارض البسیطة و العین الغزیرة و الامین الرفیق و الوالد الشفیق و الاخ الشقیق و الام البرة بالولد الصغیر و امین الله فی خلقه و حجه علی عبادہ و خلیفته فی بلاده الداعی الی الله و الذاب عن حرم الله». این متنی است که ابن شهر آشوب آورده است. این متن با تفاوت‌هایی و البته گاه کامل‌تر از این در منابع آمده است. از آن جمله ← ابن بابویه، عیون اخبار الرضا (علیه السلام)، ۱۹۷/۲؛ همو، الامالی، ۷۷۵ و ۷۷۶؛ همو، کمال الدین، ۶۷۷؛ همو، معانی الاخبار، ۹۷؛ کلینی، الکافی، ۲۰۰/۱؛ ابن شعبه، تحف العقول، ۴۳۸؛ ابن ابی زینب، کتاب الغیة، ۲۱۸ و ۲۱۹؛ طبرسی، الاحتجاج، ۲۲۷/۲.

۲. «من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة». این خبر در منابع بسیاری آمده است. از آن جمله ← طوسی، الاقتصاد، ۲۲۶؛ همو، الرسائل العشر، ۳۱۷؛ ابن بابویه قمی، الامامة و التبصرة، ۱۵۲؛ ابن بابویه، کمال الدین، ۴۰۹؛ خزاز قمی، کفایة الاثر، ۲۹۶؛ ابن عیاش، مقتضب الاثر، ۱۷؛ مفید، الفصول المختارة، ۳۲۵؛ همو، رسالتان فی الغیة، ۱۱/۱؛ همو، الافصاح، ۲۸؛ ابن حمزه طوسی، الثاقب فی المناقب، ۴۹۵.

۳. فمن لم یکن یعرف امام زمانه و مات فقد لاقی المنیة بالجهل

← دیوان السید الحمیری، ۳۴۴.

گفت: بگو.

گفتم: آیا چشم داری؟

گفت: آری.

گفتم: با آن چه می بینی؟

گفت: رنگ ها و کسان را.

گفتم: آیا بینی داری؟

گفت: آری.

گفتم: با آن چه می کنی؟

گفت: با آن می بویم.

هشام گوید: گفتم: آیا دهان داری؟

گفت: آری.

گفتم: با آن چه می کنی؟

گفت: با آن غذا را مزه می کنم.

گفتم: آیا قلب داری؟

گفت: آری.

گفتم: با آن چه می کنی؟

گفت: با آن همه آنچه را بر این اندام ها می گذرد باز می شناسم.

گفتم: آن اندام ها از قلب بی نیاز نیستند؟

گفت: نه.

گفتم: چگونه چنین است، در حالی که آن اندام ها همه سالم هستند؟

گفت: پسر، آن اندام ها اگر در چیزی که بوییده اند یا دیده اند یا چشیده اند یا شنیده اند تردید

کنند، آن را به قلب باز می گردانند و قلب یقین را استوار می سازد و شک را از میان می برد.

گفت: پس خداوند قلب ها را برای این آفریده است که اندام ها تردید دارند؟

گفتم: آری.

گفتم: پس گریزی از قلب نیست و گرنه اندام ها به یقین نرسند؟

گفت: آری.

گفتم: ای ابومروان، خداوند هیچ اندام تو را وانگذارده که برایش پیشوایی قرار نداده باشد تا درستی‌ها را استوار کند و تردیدها را به یقین آورد. آیا همه این مردمان را در سرگردانی و تردید و اختلاف واگذاشته و برایشان امامی نگمارده است تا تردید و سرگردانی خود را به او بازگردانند، ولی برای اندام‌های تو پیشوایی برگمارده تا حیرت و تردید تو بدان بازگردد؟<sup>۱</sup>

به شاهان است که جماعت اگر بر صلاح باشند سامان گیرند و اگر نه، چون گله‌ای بی‌چوپان شوند.<sup>۲</sup>

متکلمی گفته است: از این چهار صورت بیرون نیست: یا پیامبر ﷺ علم اولین و آخرین و همه نیازهای امت خویش را در دوران زندگی خود به ایشان آموخته است، چندان که پس از مرگ وی نیازی برای آنان نمانده است؛ یا این که امت همه این‌ها را پس از رحلت او دانسته است؛ یا این که به کلی از کسی که از جانب خداوند ایشان را ادب آموزد و تعلیم دهد بی‌نیاز گشته‌اند؛ و یا این که پس از او تکلیف از امت به‌سان چهارپایان، برداشته شده است.

اما همه این صورت‌های چهارگانه باطل باشند؛ زیرا از یک‌سو تکلیف امت لازم است و از دیگر سو، چون مردمان معصوم نیستند به لطف الهی واجب پس ناگزیر می‌بایست انسانی معصوم شریعت را پاس بدارد تا هر که تباه می‌شود در آگاهی تباه شود و هر که حیات می‌یابد در آگاهی حیات یابد.<sup>۳</sup>

افوه اودی گوید:

هیچ طایفه‌ای جز به پیشاهنگان خویش سامان نگیرند و البته آن‌گاه که نابخردان ایشان حکم برانند هیچ پیشاهنگی نباشد.

خانه جز به ستون‌هایش بنا شود، و البته تا میخ‌هایی استوار کوبیده نشود ستونی در کار نیست. اما اگر میخ و ستون و ساکن خیمه در برهم آیند آنچه را می‌خواهند به چنگ آورند.

کارها تا به سامان باشد بر محور نیکان بچرخد. اما اگر وضع بازگونه شد از بدان فرمان ببرند.<sup>۴</sup>

۱. ← کلینی، الکافی، ۱/۱۷۰؛ ابن بابویه، علل الشرائع، ۱/۱۹۴ و ۱۹۵؛ همو، الامالی، ۶۸۷؛ همو، کمال الدین، ۲۰۸ و ۲۰۹؛ طبرسی، الاحتجاج، ۲/۱۲۸.

۲. علی الملوک تصلح الجماعة ان صلحوا او لا فهم كالضاعة

۳. اشاره به آیه ۴۲ سوره انفال: ﴿لِيُهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيِيَ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ﴾؛ تا کسی که باید هلاک شود با دلیلی روشن هلاک گردد و کسی که باید زنده شود با دلیل واضح زنده بماند.

۴. لا يصلح القوم الا في السراة لهم و لا سراة اذا جهالهم سادوا

## عصمت

خداوند فرموده است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾<sup>۱</sup> و در این آیه به طور مطلق و بی آن که هیچ تخصیصی در میان باشد، ما را به همراه بودن با راستان فرمان داده است. لازمه این فرمان آن است که آنان معصوم باشند؛ زیرا دستور پیروی از کسی که ایمنی از کار ناشایست ندارد و فرمان بردن از او به کار قبیح می انجامد، خود کاری ناشایست است. از دیگر سوی، اگر عصمت در امامت اثبات شود اختصاص آن به امیرمؤمنان علیه السلام و فرزندان معصومش نیز اثبات می شود، بدان اعتبار که هر کس از امت که پیرامون عصمت سخن گفته، آن را بدیشان اختصاص داده است و نیز بدان اعتبار که این صفات برای کسی جز علی علیه السلام و فرزندان معصوم او به ثبوت نرسیده و حتی برای غیر ایشان ادعا نیز نشده است.<sup>۲</sup>

خداوند همچنین فرموده است: ﴿وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنبِطُونَهُ مِنْهُمْ﴾<sup>۳</sup>. این آیه هم بر عصمت امامان علیهم السلام دلالت می کند؛ زیرا از این خبر داده است که حقیقت دانش همان گونه که با ارجاع امور به پیامبر صلی الله علیه و آله حاصل می شود، با بازگرداندن به «اولوالامر» نیز حاصل می آید و روشن است که حصول علم، آن هم همراه با یقین، از جانب آن که معصوم نباشد میسر نگردد. دیگر آن که خداوند روا ندارد به فتوا طلبیدن از کسی فرمان دهد که امکان صدور قبیح از او وجود دارد؛ چرا آن که این خود امر به قبیح از سوی خداوند خواهد بود. هنگامی که آیه عصمت «اولوالامر» را اثبات کند امامت آنان نیز به اثبات خواهد رسید؛ چه هیچ کس این دو نظریه را از همدیگر

→

و البيت لا يبتنى الا باعمدة	و لا عماد اذا لم ترس اوتاد
فان تجمّع اوتاد و اعمدة	و ساكن ادرکوا الامر الذی کادوا
تهدی الامور باهل الرأى ما صلحت	فان تولت فبالاشرار تنقاد

ابن شهر آشوب بیت ها را چنین آورده، اما این بیت ها در دیوان الافوه الاودی (۶۵ و ۶۶) با ترتیب و نیز با واژه هایی متفاوت آمده است.

۱. توبه/۱۱۹: ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا پروا کنید و با راستان باشید.

۲. ابوالصلاح حلبی، تقرب المعارف، ۱۷۹.

۳. نساء/۸۳: و اگر آن را به پیامبر خدا و اولیای امر ارجاع کنند قطعاً از میان آنان کسانی اند که می توانند درست و نادرست آن را دریابند.

جدا نکرده است. چون این ثابت شد نظر داشتن آیه به اهل بیت پیامبر ﷺ هم ثابت شود.

این نیز روایت شده که آیه درباره حجت‌های دوازده گانه نازل شده است.<sup>۱</sup>

خداوند فرمود: ﴿إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾<sup>۲</sup>. ابراهیم علی‌ه السلام به سبب جایگاه حساس امامت

پرسید: ﴿وَمِنْ ذُرِّيَّتِي﴾<sup>۳</sup>. خداوند فرمود: ﴿لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾<sup>۴</sup>.

در خبر است که ابراهیم علی‌ه السلام پرسید: و از فرزندان من چه کسی ستمگر است؟ خداوند فرمود: آن‌که به جای سجده در پیشگاه من، نزد بتی سجده کند. پس ابراهیم علی‌ه السلام گفت: ﴿وَأَجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ إِلَّا صَنَامًا﴾<sup>۵</sup>.

از دیگر سوی ثابت شده است که پیامبر ﷺ و وصی علی‌ه السلام هرگز بتی نپرستیدند<sup>۶</sup> و از این روی دعوت الهی سرانجام بدیشان رسید و محمد ﷺ پیامبر شد و علی علی‌ه السلام وصی.

نیز چون خداوند فرمود: ﴿لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾<sup>۷</sup> ابراهیم علی‌ه السلام در شمار گزیدگان الهی درآمد، چونان که در جایی دیگر فرمود: ﴿وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ \* وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ﴾<sup>۸</sup>. پس این همچنان در نسل ابراهیم علی‌ه السلام ماند و آن را از همدیگر به ارث بردند تا به

۱. در این باره از امام باقر علی‌ه السلام روایت شده که فرموده است: «هم الائمة من اهل بيت رسول الله جعلهم الله اهل العلم الذين يستنبطونه ثم اوجب طاعتهم». ← ابن حيون، دعائم الاسلام، ۲۴/۱.

۲. بقره/۲۴: من تو را پیشوای مردم قرار دادم.

۳. بقره/۲۴: از دودمانم چطور؟

۴. بقره/۲۴: پیمان من به بیدادگران نمی‌رسد.

برای روایت ← کلینی، الکافی، ۱/۱۷۵؛ مفید، الاختصاص، ۲۲.

۵. ابراهیم/۳۵: و مرا و فرزندانم را از پرستیدن بتان دور دار.

← طوسی، الامالی، ۳۷۹؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۱/۴۱۱.

۶. ← خصیبی، الهدایة الكبرى، ۴۱۹.

۷. بقره/۱۲۴.

۸. انبیاء/۷۲ و ۷۳: و اسحاق و یعقوب را به عنوان نعمتی افزون به او بخشودیم و همه را از شایستگان قرار دادیم و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت می‌کردند و به ایشان انجام دادن کارهای نیک و به پا داشتن نماز و دادن زکات را وحی کردیم و آنان پرستنده ما بودند.



پیامبر ﷺ رسید. پس خداوند فرمود: ﴿إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ﴾<sup>۱</sup>.

بدین سان، این رشته اختصاصاً در اختیار پیامبر ﷺ بود و او آن را به فرمان خدا و آن گونه که او واجب گردانیده بود به علی علیه السلام سپرد و از آن پس این سلسله در نسل برگزیده او که خداوند بدیشان علم و ایمان داده بود قرار گرفت.<sup>۲</sup> خداوند می فرماید: ﴿وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ﴾<sup>۳</sup>. عبدالله بن عجلان از امام باقر علیه السلام روایت کرده که درباره این آیه فرموده است: «مقصود ائمه است و کسانی که از ایشان پیروی کنند»<sup>۴</sup>.

باری، ابراهیم علیه السلام پرسید: ﴿وَمِنْ ذُرِّيَّتِي﴾<sup>۵</sup>، و در این جا واژه «مِنْ» برای دلالت بر برخی از کسانی است تا دانسته شود که در نسل او، هم کسانی که شایسته امامت باشند وجود دارند و هم کسانی که این شایستگی را ندارند. از دیگر سوی، محال است کسی از خداوند چنین بخواهد، مگر آن که خود نیز در طهارت همانند آن یادشدگان باشد؛ چرا که فرمود: ﴿لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾<sup>۶</sup> و نیز فرمود: ﴿فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي﴾<sup>۷</sup>. پس باید که آن امامان معصوم علیهم السلام باشند.

ابراهیم علیه السلام آن گاه که از خداوند رزق طلبید، آن را برای همگان خواست؛ ﴿وَأَرْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ﴾<sup>۸</sup>. اما زمانی که از خداوند امامت را طلب کرد آن را برای کسانی ویژه طلبید؛ ﴿قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي﴾<sup>۹</sup>.

۱. آل عمران/۶۸: در حقیقت، نزدیک ترین مردم به ابراهیم همان کسانی هستند که او را پیروی کرده اند و نیز این پیامبر و کسانی که به آیین او ایمان آورده اند، و خدا سرور مؤمنان است.

۲. ← ابن بابویه، الامالی، ۷۷۵؛ همو، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۱۹۶/۲؛ همو، کمال الدین، ۶۷۶؛ همو، معانی الاخبار، ۹۷؛ ابن شعبه، تحف العقول، ۴۳۷؛ ابن ابی زینب، کتاب الغیبة، ۲۲۶؛ طبرسی، الاحتجاج، ۲۲۷/۲.

۳. روم/۵۶: ولی کسانی که دانش و ایمان یافته اند می گویند....

۴. «هم الأئمة و من تبعهم». ← عیاشی، تفسیر العیاشی، ۱۷۷/۱؛ کلینی، الکافی، ۴۱۶/۱.

۵. بقره/۱۲۴.

۶. بقره/۱۲۴.

۷. ابراهیم/۳۶: پس هر که از من پیروی کند، بی گمان او از من است.

۸. بقره/۱۲۶: و مردمش را از فراورده ها روزی بخش.

۹. بقره/۱۲۴.

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه ﴿وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ﴾<sup>۱</sup> فرمود: «مقصود امامت است تا روز قیامت»<sup>۲</sup>.

سدی گوید: در این آیه مقصود از ﴿عَقِبِهِ﴾ خاندان محمد صلی الله علیه و آله است.<sup>۳</sup>  
عونی گفته است:

از سر شادی گفت: پروردگارا آیا پیمانت را ارجمندانه در نسل من به جای می گذاری؟  
خداوند فرمود: پیمان من به ستمگران نمی رسد و وعده ام را نیز در میان آنان نمی گذارم.  
شرک ستمی بزرگ است و سرساییدن بر پیشگاه بتان چیزی است که به بت پرستان امنیت ندهد.  
رمز و اشارت را بنگر که چگونه این پیمان به کسی برمی گردد که بتی را نپرستیده باشد.<sup>۴</sup>

هم او را است:

مگر او در آن زمان پیامبر نبود؟ سپس رسول بیم دهنده و پسندیده خدا نشد؟  
و مگر پس از آن، خلیل، صفی و برگزیده خدا و سرانجام امام هدایتگر هدایت یافته نبود؟  
و مگر پروردگارش از او خرسند نبود؟  
در چنین هنگامی گفت: و از نسل من خداوند فرمود: نه، رحمت من هرگز نخواهد رسید و نیز عهد من به مردمان ستمگر نخواهد رسید و وحدانیت و یگانگی من این را برای مردمان برنخواهد تافت.  
سبحان الله: او همچنان یگانه است.<sup>۵</sup>

۱. زخرف/۲۸: و آن را در پی خود سخنی جاویدان کرد.

۲. «ای الامامة الی یوم القيامة». این روایت ابن شهر آشوب است. اما آنچه بیشتر در منابع دیده می شود این است که امام علیه السلام فرمود: «یعنی بذلک الامامة جعلها فی عقب الحسين الی یوم القيامة»؛ مقصود امامت است که آن را تا روز قیامت در نسل حسین علیه السلام قرار داد. برای روایت ← ابن بابویه، معانی الاخبار، ۱۲۶ و ۱۳۲؛ همو، الخصال، ۳۰۵؛ طبرسی، مجمع البیان، ۷۶/۹.

۳. ← طوسی، الثبیان، ۱۹۳/۹؛ طبرسی، مجمع البیان، ۷۶/۹؛ ابوالفتوح رازی، روض الجنان، ۲۴۳/۸.

۴. فقال من فرج یا رب عهدک فی ذریتی هل تبقیه مؤنفة فقال لیس ینال الظالمین معا عهدی و وعدی فیه لست اخلفه و الشرک ظلم عظیم و العکوف علی الاصنام لایلحق التأمین عکفه فانظر الی الرمز و الایماء کیف اتی من لم یکن عبد الاصنام مصرفه ثم رسولا منذرا رضا

لازمه این که پیامبر ﷺ فرمود: «انی مخلف فیکم الثقلین»<sup>۱</sup> این است که آن یادشدگان معصوم باشند؛ زیرا این سخن فرمانی مطلق برای پیوستن بدیشان است؛ امری که عصمت آنان را اقتضا می‌کند، وگرنه بدان می‌انجامد که خداوند به قبیح فرمان داده باشد. دیگر آن که پیامبر ﷺ در سخن خود اطمینان داده است که چنگ زدن بدیشان مایه در امان ماندن از گمراهی است<sup>۲</sup>، در حالی که اگر خطایی برای آنان متصور باشد، با پیروی از ایشان نسبت به دور ماندن از گمراهی اطمینانی به دست نیاید. نکته دیگر آن که پیامبر خدا ﷺ آنان را، در حجت بودن و وجوب تمسک، همتای کتاب قرار داد و سپس از این خبر داد که آنان از کتاب الهی جدایی ندارند<sup>۳</sup>. این‌ها همه در حالی است که امکان وقوع خطا مقتضی جدایی از کتاب خدا است و اگر چنین باشد با متن سخن پیامبر ﷺ ناسازگاری می‌یابد. سرانجام، چون عصمت ایشان ثابت شود امامت ایشان هم ثابت شود و این نکته مسلم گردد که مقصود از این روایت، آنان هستند<sup>۴</sup>.

→

ثم خلیلا صفوه صفیا      ثم اماما هادیا مهديا  
وکان عندربه مرضیا  
فعندها قال و من ذریتی      قال له لا لن ینال رحمتی  
و عهدی الظالم من بریتی      ابت لملکی ذاک وحدانیتی  
سبحانه لازال وحدانیا

۱. «انی مخلف فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی»؛ من در میان شما دو گرانسنگ بر جای می‌گذارم: کتاب خدا و عترتم. خبر در منابع فراوان آمده است. از آن جمله ← ابن بابویه، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/۶۰ و ۲۰۸؛ همو، الامالی، ۶۱۶؛ همو، کمال الدین، ۲۴۰، ۲۴۳ و ۲۴۴؛ ابن شعبه، تحف العقول، ۴۲۶ و ۴۵۸؛ ابن حیون، شرح الاخبار، ۳/۳۵۱؛ ابن ابی زینب، کتاب الغیبة، ۲۹؛ مفید، الفصول المختارة، ۱۷۳؛ همو، الافصاح، ۲۲۳؛ طوسی، الامالی، ۴۷۹.

این مضمون در منابع اهل سنت نیز با عبارت «انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی» و گاه «و اهل بیتی» نقل شده است. از آن جمله ← حاکم، المستدرک، ۳/۱۶۰؛ طبرانی، المعجم الاوسط، ۴/۳۳؛ همو، المعجم الکبیر، ۵/۱۶۹، ۱۷۰، ۱۸۲ و ۱۸۶؛ ابن حنبل، مسند احمد، ۳/۱۷ و ۵/۱۸۹؛ ابن سعد، الطبقات الکبری، ۲/۱۹۴؛ طحاوی، شرح مشکل الآثار، ۹/۸۸؛ حلبی، السیرة الحلیة، ۳/۳۳۶.

۲. اشاره به این بخش از حدیث که فرمود: «لن تضلوا ان اتبعتموها» ← حاکم، المستدرک، ۳/۱۱۸ و ۶۱۸.

۳. اشاره به این بخش از حدیث که فرمود: «و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض» ← همان، ۱۱۸.

۴. ← ابوالصلاح حلبی، تقرب المعارف، ۱۸۱.

یک بار ابوعلی محمودی به ابوالهذیل گفت: آیا بر این باور نیستی که از جانب خدا عصمت و توفیقی به تو نرسد، مگر این که کاری انجام داده باشی و شایسته آن شوی؟  
گفت: چرا.

گفت: پس در این باره چه می‌گویی که فرمود: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾<sup>۱</sup>؟  
گفت: روشن است که خداوند دین را برایمان کامل کرده است.

گفت: پس در رویارویی با مسئله‌ای که آن را در کتاب و سنت و سخن صحابه و چاره‌اندیشی فقیهان نیایی چه می‌کنی؟  
گفت: نمونه‌ای بیاور.

گفت: مرا در این باره بیاگاهان که اگر جماعتی گرفتار عنن باشند و با زنی در یک طهر بیامیزند و البته ناتوانی ایشان متفاوت باشد، به گونه‌ای که برخی به بخشی از حاجت خود برسند و برخی دیگر به اندازه ممکن تا آستانه بروند، آیا امروز در میان آفریدگان خدا کسی هست که حد الهی را در مورد هریک از این مردان و مقدار خطایی را که هر کدام مرتکب شده‌اند بداند و در این دنیا بر او حد جاری کند و او را در آخرت پاک سازد؟  
ابوالهذیل در پاسخ فروماند.<sup>۲</sup>

باری، امام اگر معصوم نباشد، نشان پیشگامی بر دیگران را برگردن نیاویزد.  
هر کس از اردوی مأمومان بیرون باشد، ناگزیر در شمار معصومان است.  
هر کس بشر به او نیاز داشته باشد، عصمت برایش ثابت است.  
هر کس معجزه از او هویدا شود عصمت وی ثابت گردد.

امیرمؤمنان فرموده است: پیامبر ﷺ درباره آیه ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ

۱. مائده/۳: امروز دین شما را برایتان کامل کردم.

۲. ← طوسی، اختیار معرفة الرجال، ۸۳۴/۲ و ۸۳۵. ناگفته نماند در نقل ابن شهر آشوب افتادگی‌ای رخ داده و آن این که ابوعلی محمودی پس از پرسش نخست خود در مورد استحقاق توفیق به واسطه عمل از او می‌پرسد: پس دعایم چه معنایی دارد؟ من عمل انجام می‌دهم و استحقاق می‌گیرم.

آن‌گاه در ادامه این گفت‌وگو ابوالهذیل از محمودی پرسید: مسئله‌هایی را که داری به میان آور. در این هنگام ابوعلی درباره آیه اكمال پرسید - و ادامه روایت.

لَهُمُ الرِّحْنُ وَدًّا<sup>۱</sup> فرمود: «مودت در دل‌های مؤمنان همان عصمت است»<sup>۲</sup>.  
ناشی<sup>۳</sup> گفته است:

خداوند برای شما کسی را قرار داده که به راه‌یافتگی و عصمت استوار شده و از هر خطایی در امان است.

امامی است که دانش را دربرگرفته است و البته آن‌که بر دانش احاطه نداشته باشد روا نیست امام خوانده شود.

ای خاندان طه، در بهشت فردوس جاویدان باغ‌های نشاندار از چونان شمایی و برای شما است. دوستی هرکس دیگر جز شما مستحب، ولی دوستی شما فریضه‌ای است که خداوند آن را بر ما مقرر داشته است.

ای چکاده‌های دست‌نیافتنی و بلند فضیلت و ای دریا‌های بی‌کرانه دانش که نه‌رها بدان‌ها درپیوندند.

هر ولایتی جز ولایت شما باطل است و هر گناهی به ولایت شما بخشوده<sup>۴</sup>.

۱. مریم/۹۶: کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند به زودی خدای رحمان برای آنان محبتی در دل‌ها قرار می‌دهد.

۲. «المودة فی قلوب المؤمنین هی العصمة». این متن را در منابع نیافتم. اما متونی از این خبر می‌دهد که امام صادق<sup>علیه السلام</sup> فرمود: «ولاية امیر المؤمنین هی الود الذی قال الله تعالی:» ولایت امیرمؤمنان همان ودی است که خداوند از آن سخن گفته است. ← کلینی، الکافی، ۴۳۲/۱؛ قمی، تفسیر القمی، ۵۷/۴. برای مضمون ← طبرسی، مجمع البیان، ۴۵۵/۶. در منابع اهل سنت نیز روایت‌هایی حاکی از آن‌که آیه درباره علی<sup>علیه السلام</sup> نازل شده رسیده است. از آن جمله ← طبرانی، المعجم الاوسط، ۳۴۵/۵؛ همو، المعجم الکبیر، ۱۲۲/۱۲.

۳. ظاهراً مقصود ابوالحسن علی بن عبدالله بن وصیف مشهور به ناشی صغیر (د. ۳۶۵ ق.) است.

۴. قد نصب الله لكم مسددا بالرشد و العصمة مأمون الخلط  
احاطه بالعلم لا یصلح ان یدعی امام من بعلم لم یحط  
من مثلکم یا آل طه و لكم فی جنة الفردوس و الخلد خطط  
حب سواکم نفل و حبکم فرض من الله علینا مشترط  
یا طور افضال بعید المرتقی و بحر علم ما له یحویه شط

کل الولا الا ولاکم باطل

و کل جرم بولاکم منحبط

## نص

خداوند دربارهٔ آدم علیه السلام فرموده است: ﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ﴾<sup>۱</sup> و در جایی دیگر فرموده: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾<sup>۲</sup>.

دربارهٔ ابراهیم علیه السلام فرموده است: ﴿وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا﴾<sup>۳</sup> و در جایی دیگر: ﴿إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾<sup>۴</sup>.

دربارهٔ موسی علیه السلام فرموده است: ﴿إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ﴾<sup>۵</sup> و در جایی دیگر: ﴿وَأَصْطَفَيْتُكَ لِنَفْسِي﴾<sup>۶</sup>.

دربارهٔ طالوت فرموده است: ﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ﴾<sup>۷</sup>.

دربارهٔ دیگر پیامبران و فرستادگان نیز فرموده است: ﴿إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ﴾<sup>۸</sup>، ﴿اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ﴾<sup>۹</sup>، ﴿وَأِنَّهُمْ عِندَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفِينَ الْأَخْيَارِ﴾<sup>۱۰</sup>، ﴿وَلَقَدْ اخْتَرْنَاهُمْ عَلَىٰ عِلْمٍ عَلَىٰ الْعَالَمِينَ﴾<sup>۱۱</sup>، ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أَيْمَةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا﴾<sup>۱۲</sup>، ﴿مَالِكِ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ﴾<sup>۱۳</sup>، ﴿يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ﴾<sup>۱۴</sup>، ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ

۱. آل عمران/۳۳: به یقین، خداوند آدم را برگزید.

۲. بقره/۳۰: من در زمین جانشینی خواهم گماشت.

۳. بقره/۱۳۰: و ما در این دنیا او را برگزیدیم.

۴. بقره/۱۲۴: من تو را پیشوای مردم قرار دادم.

۵. اعراف/۱۴۴: تو را بر مردم برگزیدم.

۶. طه/۴۱: و تو را برای خود پروردم.

۷. بقره/۲۴۷: در حقیقت، خدا او را بر شما برتری داده است.

۸. انبیاء/۱۰۱: بی‌گمان، کسانی که قبلاً از جانب ما به آنان وعده نیکو داده شده است...

۹. حج/۷۵: خدا از میان فرشتگان رسولانی برمی‌گزیند و نیز از میان مردمان.

۱۰. ص/۴۷: و آنان در پیشگاه ما جداً از برگزیدگان نیکانند.

۱۱. دخان/۳۲: و قطعاً آنان را دانسته بر مردم جهان ترجیح دادیم.

۱۲. انبیاء/۷۳: و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت می‌کردند.

۱۳. آل عمران/۲۶: تویی که فرمانفرمایی، هر آن کس را که خواهی فرمانروایی بخشی.

۱۴. بقره/۲۶۹: خداوند هر که را بخواهد حکمت می‌بخشد.



وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لِيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ ۚ ﴿١﴾ وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً ۚ ﴿٢﴾ وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا ۚ ﴿٣﴾ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ ۚ ﴿٤﴾ قُلْ إِنْ أَلْفُ ضَلَّ يَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ ۚ ﴿٥﴾ وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ ۚ ﴿٦﴾ شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ۚ ﴿٧﴾ وَاللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ ۚ ﴿٨﴾ وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ ۚ ﴿٩﴾

سید حمیری گفته است:

این دهشی الهی است و آنچه را مالک هستی به بنده خویش دهد پایدار ماند و هر جا هبه نکرده باشد برخورداری ای در کار نباشد.

آنچه خواهد محو کند و اثبات کند و علم کتاب نزد او است و نیز دانش آنچه هنوز کتابت نشده است.<sup>۱۰</sup>

۱. نور/۵۵: خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند وعده داده است که آنان را در این سرزمین جانشین خود قرار دهد.

۲. قصص/۵: و خواستیم بر کسانی که در آن سرزمین فرو دست شده بودند منت نهیم و آنان را پیشوایان مردم گردانیم.

۳. نساء/۱۱۳: و خدا کتاب و حکمت را بر تو نازل کرد و آنچه را نمی‌دانستی به تو آموخت و تفضل خدا بر تو همواره بزرگ بود.

۴. مائده/۵۴؛ حدید/۲۱؛ جمعه/۴: این فضل خدا است. آن را به هر که بخواهد می‌دهد.

۵. آل عمران/۷۳: بگو: این تفضل به دست خدا است. آن را به هر کس بخواهد می‌دهد.

۶. نساء/۳۲: و زنهار، آنچه را خدا به سبب آن بعضی از شما را بر بعضی دیگر برتری داده است آرزو مکنید.

۷. آل عمران/۱۸: خدا که همواره به عدل قیام دارد گواهی می‌دهد که جز او هیچ معبودی نیست و فرشتگان و دانشوران نیز گواهی می‌دهند که جز او که توانا و حکیم است هیچ معبودی نیست.

۸. نحل/۷۱: و خدا بعضی از شما را بر بعضی دیگر برتری داده است.

۹. زخرف/۳۲: و برخی از آنان را از نظر درجات بالاتر از بعضی دیگر قرار داده‌ایم.

۱۰. هبة و ما وهب الملیک بعده      یبقی و مهما لم یهب لم یوهب

یمحو و یثبت ما یشاء و عنده      علم الکتاب و علم ما لم یکتب

← دیوان السید الحمیری، ۱۱۴.

عونی نیز گفته است:

در نص، آیه‌هایی از قرآن نازل شده است که هر کس کتاب را تحریف نکند از جان به آن‌ها اقرار می‌آورد.

برخی از آن آیه‌ها رمز و اشاره‌اند، برخی به حق به تلویح نام می‌برند و برخی تصریح می‌کنند و می‌توانی نام او را از دل آن‌ها بیرون کنی.<sup>۱</sup>

از امام رضا علیه السلام، امام صادق علیه السلام و امیرمؤمنان علیه السلام روایت شده است - و روایت در این جا به اختصار می‌آید - که آدم علیه السلام به پسر خود شیث، شیث به شبان، شبان به مجلث، مجلث به محوق، محوق به عثمیثا، عثمیثا به اخنوخ یا همان ادریس، ادریس به ناحور، ناحور به نوح علیه السلام، نوح به سام، سام به عشام، عشام به برغیثا، برغیثا به یافث، یافث به بره، بره به جفیسه، جفیسه به عمران، عمران به ابراهیم علیه السلام، ابراهیم به اسماعیل علیه السلام، اسماعیل به اسحاق، اسحاق به یعقوب علیه السلام، یعقوب به یوسف علیه السلام، یوسف به برثیا، برثیا به شعیب، شعیب به موسی علیه السلام، موسی به یوشع، یوشع به داوود علیه السلام، داوود به سلیمان علیه السلام، سلیمان به آصف، آصف به زکریا علیه السلام، زکریا به عیسی، عیسی به شمعون، شمعون به یحیی علیه السلام، یحیی به منذر، منذر به سلمه و سلمه به برده وصایت سپرد.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «پس برده آن را به من سپرد و من آن را به تو - ای علی - می‌سپارم، و تو آن را به وصی خویش و وصی تو نیز آن را به اوصیای تو از فرزندان یکدیگر پس از دیگری می‌سپارد تا به بهترین ساکنان زمین پس از تو سپرده شود».<sup>۲</sup>

→

شاعر در بیت اخیر به آیه ۳۹ سورة رعد اشاره کرده است: ﴿يَفْعُوا اللَّهَ مَا يَشَاءُ وَيُفِثُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ﴾؛ خدا آنچه را بخواهد محو یا اثبات می‌کند و اصل کتاب نزد او است.

۱. فی النص آی من القرآن منزلة یقر طوعا بها من لایحرفه  
منهن رمز و ایماء و تسمیة تلویح حق و تصریح تنفقه

۲. و دفعها الی برده و انا ادفعها الیک یا علی و انت تدفعها الی وصیک و یدفعها وصیک الی اوصیائک من ولدک واحد بعد واحد حتی تدفع الی خیر اهل الارض بعدک. ← ابن بابویه قمی، الامامة و التبصرة، ۲۱ - ۲۴؛ ابن بابویه، من لایحضره

←

اگر بر امام تصریحی نباشد، امام به علم خدا گزین نشود.  
هر کس امامت او بدون نص شکل گیرد، نگرنده‌ای باشد که واکاوی نکرده است.  
هر کس از جانب پاداش به نام او تصریح شود، پسند خویشاوندان افتد.  
ابن عماد گفته است:

دیدم که نص منکرانش را رسوا می‌کند و آنان را به تنگنا درمی‌افکند.  
اگر گردهم آمدن آن طایفه راه‌یافتگی بود، به این جدایی دور و دراز نمی‌انجامید<sup>۱</sup>.

ناشی گفته است:

هر کس از سر کینه‌ورزی، نص درباره او [= علی علیه السلام] را باور ندارد، به رغم تمایلش، عقل وی با او به  
مجادله خیزد

و حق و برتری وحی بر مردمان را به او بشناساند تا آن هنگام که یاهو پنداری هایش فروپاشد<sup>۲</sup>.

بشنوی<sup>۳</sup> نیز گفته است:

→

الفقیه، ۱۷۵ - ۱۷۷؛ همو، الامالی، ۴۸۷ و ۴۸۸؛ همو، کمال الدین، ۲۱۲ و ۲۱۳؛ خزاز قمی، کفایة الاثر، ۱۴۷ - ۱۵۱؛  
طوسی، الامالی، ۴۴۲ و ۴۴۳؛ طبری، بشارة المصطفی ﷺ، ۱۳۶ و ۱۳۷.

۱. رأیت النص یفضح جاحدیه یلجئهم الی ضیق الخناق

و لو کان اجتماع القوم رشداً لما ادى الی طول افتراق

۲. بیت در مناقب با تشویش ضبط شده و صورت درست آن، که ترجمه نیز بر این پایه انجام گرفته، چنین است:

و من لم یقل بالنص فیه معاندا غدا عقله بالرغم منه یجادله

یعرفه حق الوصى و فضله علی الخلق حتی تضمحل بواطله

بیت‌ها در ضمن قصیده‌ای با مطلع زیر آمده است:

الا ان خیر الخلق بعد محمد علی الذی بالشمس ازرت دلائله

۳. مقصود ابو عبدالله حسین بن داوود بشنوی (د. ۴۵۶ ق.) است که ابن شهر آشوب از کتاب‌های رسائل البشویة و الدلائل  
برای او یاد کرده است (ابن شهر آشوب، معالم العلماء، ۷۸). کحاله، صفدی و ابن اثیر از دیوان مشهوری برای او یاد کرده‌اند.

← کحاله، معجم المؤلفین، ۳۸۲/۱۳؛ ابن اثیر، اللباب، ۱۵۷/۱؛ صفدی، الوافی بالوفیات، ۶/۱۲ و ۷.

ای آن که از سر نادانی نص را از ابوالحسن بازگردانی، دروازه شهر بر روی آن که با نادانی همدم باشد بسته است.

علی علیه السلام هم مولا و هم ولی مردمان است، آن سان که جبرئیل از صاحب عرش سخن گفته است.<sup>۱</sup>

حمران بن اعین از یحیی بن اکثم درباره این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله پس از گرفتن دست علی علیه السلام و معرفی او به مردم که فرموده بود: «من كنت مولا فلهذا علی مولا» پرسید که آیا این سخن به فرمان خدا بوده است یا به رأی خود پیامبر صلی الله علیه و آله؟ یحیی بن اکثم پاسخی نداد تا حمران از آن جا رفت. پس در این مورد از او پرسیدند. گفت: اگر می گفتم پیامبر صلی الله علیه و آله به رأی خود او را برای مردم گمارده است با این کلام خدا مخالفت می ورزیدم که فرموده است: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ﴾<sup>۲</sup>، و اگر می گفتم به فرمان خدا بوده است منصوب بودن او ثابت می شد. در این صورت او می گفت: پس چرا با او مخالفت کردند و کسی جز او را به ولایت گرفتند؟

عونی گفته است:

پیامبر صلی الله علیه و آله مردم را بدون هدایتگر و بی آن که پرچمی برافراشته باشد به شورا وانگذاشت. اما شیطان چنان فریبی بیاراست که هم چوپان را تباه کرد و هم گله را.<sup>۳</sup>

امام صادق علیه السلام درباره آیه ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا﴾<sup>۴</sup> فرمود: «مقصود آن است که هر امامی در هنگام مرگ به امام پس از خود وصایت کند».<sup>۵</sup>

۱. یا مصرف النص جهلا عن أبي الحسن باب المدينة عن ذي الجهل مغفول  
مولی الانام علی و الولی معا  
امینی در الغدير (۳۵/۴) این دو بیت را همراه با یک بیت دیگر آورده است.

۲. نجم/۳: و از سر هوس سخن نمی گوید.

۳. فما ترک النبی الناس شوری بلا هاد و لا علم مقیم  
و لکن سؤل الشیطان امرا فاودی بالسوام و بالمسیم

۴. نساء/۵۸: خدا به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبان آن ها رد کنید.

۵. «یعنی یوصی امام الی امام عند وفاته». برای متن با تفاوت هایی ← ابن بابویه قمی، الامامة و التبصرة، ۳۸؛ عیاشی، تفسیر العیاشی، ۳۴۷/۱؛ ابن ابی زینب، کتاب الغیبة، ۶۰؛ صفار، بصائر الدرجات، ۴۹۵ و ۴۹۷؛ کلینی، الکافی، ۲۷۶/۱.

پیامبر ﷺ فرمود: «هرکس در حالی که وصیت نکرده باشد بمیرد، به مرگ جاهلیت در گذشته است»<sup>۱</sup>.

همچنین فرموده است: «وصیت بر هر مسلمانی لازم است»<sup>۲</sup>.

نیز فرمود: «هرکس در حالی که وصیت نکرده باشد بمیرد، عمل خود را به نافرمانی ختم کرده است»<sup>۳</sup>.

ابن عودی نیلی در شعر خویش گفته است:

هر پیامبری پیش از من وصی او فرمانروا بوده است. اما شما وصی مرا نافرمانی کردید.  
بدین سان کردار شما در دین با کردار من ناسازگار افتاد و فرمان من چیزی جز آن شد که شما بدان فرمان دادید.

و گفتند: او بدون هیچ وصیتی از میان ما رفته است. آیا مگر به سخنانی وصیت نکردم که شما برخی از آن گمراه شدید و برخی دریافتید؟

پس از خود برایتان امامی برگماردم تا شما را به سوی خدا راه نماید. اما تکبر ورزیدید و به بیراهه رفتید.

این در حالی است که در مقدم داشتن و در ولای او بر شما چیزهایی را گفتم که خود دیدید و شنیدید.

۱. «من مات و لم یوص مات میتة جاهلیة». این متنی است که ابن شهر آشوب آورده است. همانند این مضمون را فتال نیشابوری در روضة الواعظین (۴۸۲) با عبارت «من مات بغير وصية مات میتة جاهلیة» آورده است. برای این روایت، با تعبیر اخیر، همچنین ← مفید، المقنعة، ۶۶۶؛ طوسی، النهاية، ۶۰۴؛ ابن زهره، غنية النزوع، ۳۰۵؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۴۸۲؛ طبرسی، مکارم الاخلاق، ۳۶۲.

۲. «الوصية حق على كل مسلم». ← دیلمی، الفردوس، ۴۳۳/۴؛ ابن بابویه، الهدایة، ۳۱۹؛ مفید، المقنعة، ۶۶۶؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ۱۷۲/۹؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۴۸۲؛ طبرسی، مکارم الاخلاق، ۳۶۳.

۳. «من مات و لم یوص فقد ختم عمله بمعصية». این متن در منابع اهل سنت با افزودن «الذی قرابته» پس از «لم یوص» آمده است. ← سعید بن منصور، السنن، ۱۳۵ و ۱۴۰. اما در منابع امامیه این روایت از امام باقر علیّه السلام، امام صادق علیّه السلام و امام علی علیّه السلام نقل شده است. برای نمونه با افزودن: «الذی قرابته ممن لایرث» ← ابن بابویه، من لایحضره الفقیه، ۱۸۳۴؛ عیاشی، تفسیر العیاشی، ۷۶/۱؛ طبرسی، مجمع البیان، ۴۹۴/۱؛ قطب راوندی، فقه القرآن، ۳۱۶/۲؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۴۸۲؛ طبرسی، مکارم الاخلاق، ۳۶۳.

علی علیه السلام را نسبت به من نزدیکی و جایگاهی چون جایگاه هارون نسبت به موسی علیه السلام است. اما شما او را در این جایگاه ننشانید.

علی فرستاده من است. از او پیروی کنید که پس از من و آن‌گاه که از میانتان رخت بربستم او ولی شما باشد.<sup>۱</sup>

امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام درباره آیه «وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ»<sup>۲</sup> گفته‌اند: «این آیه هنگامی بود که خداوند پیامبر صلی الله علیه و آله خود را فرمود تا علی علیه السلام را بگمارد و هیچ‌کس را با او شریک نسازد»<sup>۳</sup>.  
ناشی در شعری گفته است:

اگر به پیامبر هدایت صلی الله علیه و آله و به خداوند بخشایشگر ایمان داشتند، با تو مخالفت نمی‌ورزیدند.  
اگر معاد را باور داشتند، آن متون صریح را وانمی‌نهادند و با تو لجاجت نمی‌کردند.  
اما آنان شکی را که درباره برادر تو، یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله داشتند پنهان ساختند و تردید را در تو آشکار نمودند.  
آنان را نسل‌های پسین است که پندار ایشان را یاری رساندند تا در حالی که تو را ندیده‌اند بر تو ستم ورزند.

۱. وکل نبی جاء قبلی وصیه	مطاع و انتم للوصی عصیتم
ففعلکم فی الدین أضحی منافیا	لفعلی و امری غیر ما قد أمرتم
و قلتم مضی عنا بغیر وصیه	ألم اوص لفظاً زغتم و عقلتم
نصبت لکم بعدی إماماً یدلکم	علی الله فاستکبرتم و ضللتهم
و قد قلت فی تقدیمه و ولائه	علیکم بما شاهدتم و سمعتم
علی غدا منی محلاً و قربه	کهارون من موسی فلم عنه حلتم
علی رسولی فاتبعوه فانه	ولیکم بعدی اذا غبت عنکم

۲. زممر/۶۵: و قطعاً به تو و به کسانی که پیش از تو بودند وحی شده است: اگر شرک ورزی، حتماً کردارت تباه می‌شود و مسلماً از زیانکاران خواهی شد.

۳. «و ذلک لما امر الله رسوله ان یقیم علیا ان لایشرك مع علی شریکاً». هر چند متن را به این صورت در منابع ندیدم، اما این مضمون آمده است که مقصود از این شرک، هم‌تا قرار دادن برای علی علیه السلام در ولایت است. برای نمونه ← کلینی، الکافی، ۴۲۷/۱؛ ابن‌حیون، دعائم الاسلام، ۲۴۵/۱؛ قمی، تفسیر القمی، ۲۵۱/۲.

چون آن نص به درستی اثبات شود ما را گویند: پیامبر ﷺ از حق سستی کرده است و تو را ضعیف پندارند.

اما ایشان را گوییم: متن رسیده از پیامبر خدا ﷺ گمان‌های نادرست را از میان برمی‌دارد و تردیدها را می‌زداید.<sup>۱</sup>

### صفات ائمه علیهم السلام

در روایت‌های امامیه آمده است که امام هدایت را پنجاه نشان است: عصمت، نص، این‌که آگاه‌ترین، سخنورترین، بردبارترین، باتدبیرترین، پرهیزگارترین، دلیرترین، والاترین، خیرخواه‌ترین، و وفادارترین، شیکباترین، پارساترین، گشاده‌دست‌ترین، پرستشگرترین و دلسوزترین مردم باشد، بیش از همه در برابر خداوند کرنش کند، بیش از همه فرمان خداوند به جای آورد، بیش از همه از آنچه مورد نهی است پرهیزد، بیش از خود مردمان به ایشان سزاوار باشد، ختنه‌شده زاده شود، پاک باشد، کارهای تولد و وفات او را یک معصوم عهده‌دار شود، دارایی‌ها در فرمان او باشد، به واسطه تیزبینی صادقانه پشت سر و پیش روی خود را ببیند، از آن روی که از نور خدا آفریده شده است سایه‌ای نداشته باشد، هرکس از او زاده شود مؤمن باشد، چون از شکم مادرش بیرون آید بر کف دستان به زمین رسد و صدای خود را به شهادتین بلند کند، دلش نخواست، محدث باشد، دعایش مستجاب باشد، از آن روی که خداوند زمین را به فروبردن آنچه از او بیرون آید فرمان داده است او را حدیثی نباشد، محتمل نشود، خمیازه نکشد، به خویشتن ننازد، بوییش از بوی مشک برتر باشد، صاحب وصیت آشکار باشد، در انجام خارق‌عادت و استجابت دعوت و پیشگویی رخداده‌ها به اشارتی که پیامبر ﷺ بدیشان داده است آیت‌هایی الهی داشته باشد، سلاح و شمشیر پیامبر ﷺ ذوالفقار نزد او باشد، زره

و بالله ذی الطول ما خالفوکا	و لو آمنوا بنبی الهدی	۱.
أزالوا النصوص و لامانعوکا	و لو أیقنوا بمعاد لما	
أخیک النبی و أبوه فیکا	و لکنهم کتموا الشک فی	
لیبغوا علیک و ماعاینوکا	لهم خلف نصروا قولهم	
توانی عن الحق و استضعفوکا	إذا صحح النص قالوا لنا	
یزیل الظنون و ینفی الشکوکا	فقلنا لهم نص خیر الوری	

پیامبر ﷺ بر او راست آید، صحیفه‌ای که نام‌های شیعیان تا روز قیامت در آن است و صحیفه‌ای که نام‌های دشمنانشان تا روز قیامت در آن است نزد او باشد، جامعه یعنی صحیفه‌ای که هفتاد ذراع طول دارد و همه آنچه آمیزدگان بدان نیاز دارند در آن است و املائی پیامبر ﷺ و خط علی علیه السلام است نزد او باشد، جفر احمر یعنی ظرفی که سلاح پیامبر ﷺ در آن است و تا قیام قائم علیه السلام به بیرون آورده نشود نزد او باشد، جفر ابیض یعنی ظرفی که تورات موسی علیه السلام، انجیل عیسی علیه السلام، زبور داوود علیه السلام و همه کتاب‌های فرودآمده از آسمان در آن است نزد او باشد، الهام، سماع، صدایی بر گوش و بانگی بر دل داشته باشد، صدا را چون صدای یک زنجیر در تشت بشنود، گاه نیز صورتی بزرگ‌تر از صورت جبرئیل و میکائیل و اسرافیل بر او آشکار گردد و گاه فرشته را به عیان ببیند و با او همسخن شود.<sup>۱</sup>

همچنین گفته‌اند: آگاهی از همه احکام از دیگر نشانه‌های امام است.

مقدم داشتن آن که دیگری بر او برتری دارد مخالف قواعد است و آن که کاستی‌اش ثابت شود اختصاص او به امامت نیز ابطال گردد.

عبدالمحسن صوری گفته است:

خاندان پیامبر ﷺ خود پیامبرند و تنها به وحی میان او با ایشان تفاوت نهاده شده است و بدین سبب با همدیگر تفاوت یافتند.

امامت این را برنتافته است که شایسته دیگران باشد. راستی که رسالت به امامت سزامن‌تر است.<sup>۲</sup>

امامان ما به همه دانش‌ها گزین شده بودند؛ چه، آنان نه به مکتب خانه‌ای رفته بودند، نه از معلمی فراگرفته بودند، نه نزد فقیه‌ای به شاگردی نشسته بودند و نه از راوی‌ای حدیث دریافت کرده بودند. از سرچشمه ایشان دانش‌هایی در میان همه فرقه‌ها و نحله‌ها گسترده که در جای دیگری شناخته نشده است؛ زیرا آنان همه این دانش‌ها را از پیامبر ﷺ گرفته بودند.

نیای بزرگ ایشان نیز چنین بود، چونان که همگان از رشد و پرورش او میان قریش خبر دارند و می‌دانند که او نه به مکتب خانه‌ای رفت، نه نزد معلمی درس خواند و نه از روایتی بهره برد و با این همه

۱. ابن بابویه، عیون الاخبار الرضا علیه السلام، ۱۹۲/۲؛ همو، معانی الاخبار، ۱۰۳؛ طوسی، الامالی، ۴۰۸؛ طبرسی، الاحتجاج، ۱۳۴/۲.

۲. آل النبی هم النبی و انما  
ابن الامامة ان تلحق بغیرهم  
بالوحي فرق بینهم فترقوا  
ان الرسالة بالامامة یق



قرآن عظیم را با همه آن رازهای پیامبران و اخبار نخستان برای مردمان آورد و خردمندان دریافتند که این کتاب از جانب خداوند است، نه از خود او.

فرزندان آن پیامبر ﷺ نیز طایفه‌ای هستند که به نور خلافت می‌تابند و به زبان نبوت سخن می‌رانند. یاران آن امامان آنچه را از ایشان شنیده‌اند گردآورده و این گرد آمده‌ها را «اصول» نامیده‌اند و شمار این اصول نیز هفتصد و افزون بر آن بوده و دانش‌های دینی، آداب، حکمت‌ها و اندرزها و جز این‌ها را در برداشته است.

در این میان کسانی مانند حسن علیه السلام و حسین علیه السلام هستند که به واسطه کوتاه بودن دوران ایشان روایت‌های کمتری از آنان نقل شده است. یا کسانی چون امام هادی علیه السلام و امام عسکری علیه السلام که در سامرا زندانی بودند و از دیدار با دیگران بازداشته می‌شدند. با این وصف چون دانش همین کسان نیز ثابت شود، از آن جا که اینان نه دانش خویش را از بزرگان عامه گرفته‌اند و نه کسی ایشان را دیده است که نزد پیشگامانی از اهل دانش رفته باشند و همچنین از آن جا که بسیاری از فتواهایشان با آنچه عامه برآورد مخالف است و از دیگر سوی هیچ‌کس مدعی نشده است که آنان نزد مخالفان خود شدآمدی داشته‌اند تا از ایشان دانش فراگیرند؛ چرا که اصولاً اگر فتواهایشان موافق بود امکان داشت از وجود آن فتواها به نیاز ایشان راه گشود - چون این مقدمه‌ها ثابت شود - این خود بر آن دلالت کند که خداوند آن امامان را از جانب خویش به دانش‌گزین ساخته است تا این امر نشانی برای استحقاق امامت ایشان و دلیلی بر این حقیقت باشد که آنان بیش از دیگران سزامند مقدم داشته شدن هستند؛ چرا که مردم به ایشان نیازمندند و ایشان از مردمان بی‌نیازند و در این ویژگی گام بر جای گام پیامبر ﷺ نهاده‌اند، زمانی که خداوند آن حضرت را نیز از رهگذر آن دسته از خبرهای امت‌های پیشین و احکام آیین‌های کهن که به او آموخته بود بی‌نیاز ساخت و این در شرایطی بود که او با هیچ یک از عالمان آن آیین‌ها ملاقاتی نداشت، و خداوند این را یکی از دلایل اعجاز پیامبر ﷺ قرار داد، آن‌گاه که فرمود: ﴿أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ﴾<sup>۱</sup> و فرمود: ﴿قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَغْلُمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَغْلُمُونَ﴾<sup>۲</sup>.

۱. یونس/۳۵: پس آیا کسی که به سوی حق رهبری می‌کند سزاوارتر است مورد پیروی قرار گیرد یا کسی که راه نمی‌نماید مگر آن‌که خود هدایت شده باشد؟

۲. زمر/۹: بگو: آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

ابوتمام طائی گفته است:

آن سان که آن قوم سلطنتی خواستند که از رهگذرش ناامنی رخت ببرند و انتقامها ستانده شود. اما چون طالوت را دیدند فخرآفرینی‌های گذشته خود را بر او برشمردند، اما فخرآفرینی‌های گذشته و به خود بالیدن‌ها سود نبخشید. این بهانه جز از سر آن نبود که نبرد و نیزه را خوش نداشتند و نمی‌خواستند با لشکری در پی لشکری دیگر هم‌اورد شوند. این‌ها همه کوری‌ها و تردیدهایی بود که نبرد نهروان آن‌گاه که سپاهیان به کنار نهر درآمدند مشکل آن را آشکار ساخت.<sup>۱</sup>

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود:

امامت پس از محمد صلی الله علیه و آله برای من لازم است، به سان دلو چاه که به چرخ و ریسمان دریوسته است. آنان نه در دوران نبوت او پاکدامن بودند و نه پس از او بیان و سوگندی را پاس داشتند. اگر حق آن داشتم که بی‌درنگ آنان را فرمان دهم طایفه خویش را برای پیکار آزاد می‌گذاشتم و آن جماعت به جماعت‌ها بدل می‌شدند و می‌پراکندند.<sup>۲</sup>

۱. ابن‌شهر آشوب بیت‌ها را چنین آورده است:

تسد به الجلی و یطلب به الوتر	اما سأل القوم الالی ملکا یکن
علیه و ما یغنی السناء و لا الفخر	فلما رأوا طالوت عدوا سناهم
و هجر و غی یتلوه من بعده هجر	و ما ذاک الا انهم کرهوا القنا
وقیعة یوم النهر اذ ورد النهر	عمی و ارتیابا اوضحت مشکلاته

برای بیت‌ها با تفاوت‌هایی ← ابوتمام، دیوان ابی‌تمام، ۱۴۷.

ناگفته نماند در دیوان در بیت آغازین به جای «اما» «کما» آمده و مصرع دوم بیت سوم نیز چنین است: و مجر و غی یتلوه من بعده مجر. از آن‌جا که ضبط دیوان دقیق‌تر می‌نماید، ترجمه بر پایه آن صورت پذیرفته است.

۲. بیت‌ها چنین روایت شده است:

کالدلو علقت التکریب و الوزما	فرض الامامة لی من بعد احمدنا
و لارعوا بعده الا و لا ذمما	لافی نبوته کانوا ذوی ورع

همچنین فرموده است:

علی ام صاحب شمشیر بران و صاحب حوض در روز قیامت،  
برادر پیامبر خدا ﷺ و صاحب نشان که پیامبر ﷺ چون عمامه بر سرم نهاد فرمود:  
تو برادر من و خاستگاه کرامتی و کسی هستی که امامت پس از من از آن او است<sup>۱</sup>.

→

- |   |                           |
|---|---------------------------|
| لو کان لی جائز سرعان آمرهم  | خلیت قومی فکانوا امة امما |
| بیتها را در چاپهای مختلف دیوان الامام علی علیه السلام نیافتم و در جایی دیگر نیز روایتی از آن ندیدم. |                           |
| انا علی صاحب الکرامة  | و صاحب الحوض لدى القيامة  |
| اخو نبی الله ذی العلامة   | قد قال اذ عممن العمامة    |
| انت اخي و معدن الکرامة  | و من له من بعدی الامامة   |
- برای بیتها ← مفید، الفصول المختارة، ۲۸۹.



## فصل ۲

### آنچه با امامت به نص ناسازگاری دارد<sup>۱</sup>

#### انتخاب

اصولاً اختیار بیست چیز به مشیت خداوند است: ﴿يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ﴾<sup>۲</sup>، ﴿يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنِئَاءً﴾<sup>۳</sup>، ﴿وَيَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الْذُّكُورَ﴾<sup>۴</sup>، ﴿وَيَجْعَلُ مَنْ يَشَاءُ عَقِيمًا﴾<sup>۵</sup>، ﴿تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ﴾<sup>۶</sup>،

---

۱. ابن جبر درباره مسئله امامت از این سخن به میان آورده است که مردم در مورد امامت پس از پیامبر خدا ﷺ به چهار نظریه گراییدند.

یک: برخی به نص گراییدند. این نظریه فرقه برحق، یعنی اثناعشریه است.

دو: برخی به انتخاب گراییدند. این نظریه مذاهب‌های چهارگانه است، هرچند برخی از ایشان به نص بر ابوبکر نیز گراییده‌اند و این خودگرایی شاذ است که بدان اعتنا نکنند. به هر روی، این نظریه‌ای باطل است. سه: برخی به دعوی امامت گراییدند. اینان زیدیه‌اند، و البته این نظریه نیز نادرست است.

چهار: برخی به ارث گراییدند. اینان عباسیه‌اند، و این نظریه هم بنیادی ندارد. ← ابن جبر، نهج الایمان، ۳۷۵.

۲. بقره/۲۱۲؛ آل عمران/۳۷؛ نور/۳۸؛ شوری/۱۹: خدا به هر که بخواهد روزی می‌دهد.

۳. شوری/۴۹: به هر کس بخواهد فرزند دختر می‌دهد.

۴. شوری/۴۹: و به هر کس بخواهد فرزند پسر می‌دهد.

۵. شوری/۵۰: و هر که را بخواهد عقیم می‌سازد.

۶. آل عمران/۲۶: هر آن کس را که خواهی فرمانروایی دهی.

﴿وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ﴾<sup>۱</sup>، ﴿وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ﴾<sup>۲</sup>، ﴿وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ﴾<sup>۳</sup>، ﴿يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ﴾<sup>۴</sup>، ﴿ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ﴾<sup>۵</sup>، ﴿يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ﴾<sup>۶</sup>، ﴿وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَن يَشَاءُ﴾<sup>۷</sup>، ﴿اللَّهُ يُزَكِّي مَن يَشَاءُ﴾<sup>۸</sup>، ﴿يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ﴾<sup>۹</sup>، ﴿وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصَرِهِ مَنْ يَشَاءُ﴾<sup>۱۰</sup>، ﴿وَلَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ﴾<sup>۱۱</sup>، ﴿تَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ﴾<sup>۱۲</sup>، ﴿يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ﴾<sup>۱۳</sup>، ﴿وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ﴾<sup>۱۴</sup>.

نظیر همین آیه‌ها است که فرمود: ﴿اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ﴾<sup>۱۵</sup>، ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَىٰ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ﴾<sup>۱۶</sup>، ﴿أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُلْخِيًّا وَرَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ﴾<sup>۱۷</sup> و

۱. آل عمران/۲۶: و از هر که خواهی فرمانروایی را بازستانی.

۲. آل عمران/۲۶: و هر که را خواهی، عزت بخشی.

۳. آل عمران/۲۶: و هر که را خواهی، خوار گردانی.

۴. آل عمران/۱۲۹: مائده/۱۸ و ۴۰؛ فتح/۱۴: هر که را بخواهد می‌آمرزد.

۵. مائده/۵۴: حدید/۲۱؛ جمعه/۴: این فضل خدا است. آن را به هر که بخواهد می‌دهد.

۶. آل عمران/۴۰؛ حج/۱۸: خدا هر چه بخواهد می‌کند.

۷. بقره/۲۶۱: و خداوند برای هر کس که بخواهد چند برابر می‌گرداند.

۸. نساء/۴۹؛ نور/۲۱: خدا هر که را بخواهد پاک می‌گرداند.

۹. بقره/۲۶۹: خدا به هر که بخواهد حکمت می‌بخشد.

۱۰. آل عمران/۱۳: و خدا هر که را بخواهد به یاری خود تأیید می‌کند.

۱۱. ابراهیم/۱۱: ولی خدا بر هر یک از بندگان که بخواهد منت می‌نهد.

۱۲. انعام/۸۳؛ یوسف/۷۶: درجات هر کس را بخواهیم فرامی‌بریم.

۱۳. نور/۳۵: خدا هر که را بخواهد با نور خویش هدایت می‌کند.

۱۴. قصص/۶۸: پروردگار تو هر چه را بخواهد می‌آفریند و برمی‌گزیند.

۱۵. حج/۷۵: خدا از میان فرشتگان رسولانی برمی‌گزیند و نیز از میان مردم. بی‌گمان، خدا شنوای دانا است.

۱۶. احزاب/۳۶: و هیچ مرد و زن مؤمنی را نرسد که چون خدا و فرستاده‌اش به کاری فرمان دهند برای آنان در کارشان اختیاری باشد.

۱۷. زخرف/۳۲: آیا آنانند که رحمت پروردگارت را تقسیم می‌کنند؟ ما وسایل معاش آنان را در زندگی دنیا میانشان

﴿ مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ \* أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ \* إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَمَّا تَخَيَّرُونَ \* أَمْ لَكُمْ أَيْمَانٌ عَلَيْنَا بِالْغَةِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ إِنَّ لَكُمْ لَمَّا تَحْكُمُونَ \* سَلُّهُمْ أَيُّهُمْ بِذَلِكَ زَعِيمٌ \* أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ فَلْيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ ﴾<sup>۱</sup>.

انتخاب [از جانب مردم] در مسئله امامت زمینه‌ای برای ناسلامتی است. اگر امامت به امت واگذار شده بود توقیف از جانب پیامبر ﷺ باطل بود. اگر روا بود امت امامی برای خود برگزینند، روا بود که احکامی نیز وضع کنند. انتخاب ما به نابودی راه می‌برد و انتخاب او به راه یافتگی. انتخاب ما به دوزخ می‌رسد و انتخاب او به بهشت جاوید. انتخاب ما به نگویند آتش می‌انجامد و انتخاب او به نیکبختی آسایش. انتخاب ما به جهنم سوزان راه می‌گشاید و انتخاب او به نعمت جاودان. انتخاب ما زمینه سرزنش است و انتخاب او بستر کرامت و دهش. انتخاب ما مقدمه‌ای بر دور شدن است و انتخاب او زمینه‌ای برای نزدیک شدن.

محمد بن سنان از امام صادق ع روایت کرده که درباره ﴿ وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ ﴾<sup>۲</sup> فرموده است: «خداوند محمد و اهل بیت او را انتخاب کرد»<sup>۳</sup>.

ابوهاشم به سند خود از امام باقر ع روایت کرده که فرموده است: «خداوند به محمد ع فرمود: من تو را برگزیدم و علی ع را نیز برآوردم و از شما دو تن نسلی پاک قرار دادم و خمس را برای آنها مقرر داشتم»<sup>۴</sup>.

→

تقسیم کرده‌ایم و برخی از آنان را از نظر درجات بالاتر از بعضی دیگر قرار داده‌ایم، تا بعضی از آنها بعضی دیگر را در خدمت گیرند، و رحمت پروردگار تو از آنچه آنان می‌اندوزند بهتر است.

۱. قلم/۳۶ - ۴۱: شما را چه شده است؟ چگونه داوری می‌کنید؟ یا شما را کتابی هست که در آن فرامی‌گیرید؟ که هر چه را برمی‌گزینید برای شما در آن خواهد بود؟ با این که شما تا روز قیامت از ما سوگندهایی گرفته‌اید که هر چه دلتان خواست حکم کنید؟ از آنان بپرس کدامشان ضامن این ادعایند؟

یادآور می‌شود متن عربی چنین است: «فما لكم كيف تحكمون الى قوله صادقين». اگر ظاهر این عبارت گرفته شود، به آیه‌های ۳۵ تا ۳۸ سوره یونس اشاره خواهد داشت، اما اگر عبارت «مالکم...» در آغاز باشد به آیه‌های ۳۶ تا ۴۱ سوره قلم و نیز آیه‌های ۱۵۴ تا ۱۵۷ صافات مربوط خواهد بود. مترجم با توجه به سیاق سخن همین آیه‌های سوره قلم را مناسب دیده است. البته در تحقیق یوسف البقاعی همان آیه‌های ۳۵ تا ۳۸ سوره یونس برگزیده شده است.

۲. قصص/۶۸: و پروردگار تو هر چه را بخواهد می‌آفریند و برمی‌گزیند.

۳. «ان الله اختار محمدا و اهل بيته». ← ابن حيون، شرح الاخبار، ۳۵۱/۲؛ طوسی، الامالی، ۲۲۷.

۴. «قال الله تعالى لمحمد: اني اصطفيتك و انتجت عليا و جعلت منكما ذرية طيبة جعلت لها الخمس». این متن به نقل از علی بن هاشم، از پدرش، از امام باقر ع در شرح الاخبار ابن حيون (۱۲/۳) آمده است.

ابن بطه در ابانه<sup>۱</sup> به سند خود از اعمش، از ابوصالح، از ابوهریره، همچنین ابوصالح مؤذن در کتاب اربعین و نیز سمعانی در کتاب فضائل و این هر دو به سند خود از عبدالرزاق، از معمر، از ابونجیح، از مجاهد، از ابن عباس روایت کرده‌اند - و متن این جا متن روایت سمعانی است - که گفته است: هنگامی که پیامبر ﷺ فاطمه را همسری علی علیه السلام درآورد، فاطمه علیها السلام گفت: مرا به همسری تهیدستی درآوردی که ثروتی ندارد! پیامبر ﷺ فرمود: «ای فاطمه، آیا از این خرسند نیستی که خداوند متعال در زمینان نگرست و از میان آن‌ها دو تن برگزید: یکی پدر تو و دیگری شوهر تو؟»<sup>۲</sup>

علی بن جعد، از شعبه، از حماد بن مسلمه، از انس روایت کرده که گفته است: پیامبر ﷺ [در تفسیر آیه] فرمود: خداوند آدم را آن‌گونه که خواست از خاک بیافرید.

پیامبر ﷺ سپس فرمود: ﴿وَيَخْتَارُ﴾؛ یعنی خداوند مرا و اهل بیت مرا از میان همه آفریدگان برگزید و ما را برآورد. مرا پیامبر و علی علیه السلام را وصی قرار داد.

آن‌گاه فرمود: ﴿مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ﴾؛ یعنی برای بندگان این را قرار نداده‌ام که خود انتخاب کنند، بلکه من خود آن را که می‌خواهم انتخاب می‌کنم. پس من و خاندانم برگزیدگان و انتخاب شدگان خداوند از میان آفریدگانش هستیم.

پیامبر ﷺ در ادامه سخن فرمود: ﴿سُبْحَانَ اللَّهِ﴾؛ یعنی خداوند از آنچه کافران مکه شریک او می‌گرفتند منزّه است.

سپس ادامه داد: ﴿وَرَبُّكَ﴾؛ ای محمد پروردگار تو ﴿يَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ﴾؛ می‌داند آن کینه‌ای را که منافقان نسبت به تو و خاندانت در دل دارند، ﴿وَمَا يُعْلِنُونَ﴾، نیز آن محبتی را که نسبت به تو و خاندانت آشکار می‌سازند.<sup>۳</sup>

ابن حماد گفته است:

در پی باطل کردن دلیل نص و یاری رساندن به آن اجتماعی هستی که پدید آمد.

۱. خبر را در الابانة الكبرى نیافتم.

۲. «یا فاطمة اما ترضین ان الله تعالى اطلع علی اهل الارض و اختار منها رجلین احدهما ابوک و الآخر بعلمک». ← حاکم، المستدرک، ۱۴۰/۳؛ طبرانی، المعجم الاوسط، ۳۲۷/۶؛ همو، المعجم الکبیر، ۵۷/۳ و ۱۷۱/۴؛ ابن عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۱۳۰/۴۲، ۱۳۵، ۱۳۶.

۳. برای روایت، که در تفسیر آیه ۶۸ سورة قصص رسیده است ← ابن طاووس، الطرائف، ۹۷.



مگر نشنیده‌ای آن سخن پیامبر ﷺ را که در ظهر غدیر، در آنچه بدان بانگ برآورد صادقانه فرمود: زنه‌ار که این ولّی شما است. از او فرمان برید و وای بر هر کس که فرمان نبرد. و نیز به او فرمود: تو برادر منی، آن‌سان که هارون نسبت به همزاد خود بود. پس بدین سخن باور بدار. هم به او فرمود: تو دروازه‌ای به شهر دانش منی، برای هر کس که آن را بجوید، و در روز برائت نهی الهی چنین به او تصریح کرد که فریفته مشو. و در کتاب ذکر (قرآن) و آن‌روز که مباحله کردند و آنان در برابر او سر فرود آوردند او را نفس پیامبر نامید. پس به کدامین وجه کسی را که خداوند اختیار کرده و پرورانده است انتخاب کرده‌اید؟<sup>۱</sup>

خداوند موسیٰ علیهِ السلام را برگزید؛ ﴿وَإِنَّا اخْتَرْنَاكَ﴾<sup>۲</sup> و او هم سخن و کلیم خدا شد؛ ﴿وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا﴾<sup>۳</sup> و ﴿وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَىٰ تَكْلِيمًا﴾<sup>۴</sup> و چون موسیٰ علیهِ السلام کسانی را برگزید؛ ﴿وَاخْتَارَ مُوسَىٰ قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِّمِيقَاتِنَا﴾<sup>۵</sup>، این انتخاب به جای آن‌که به گزینش اصلح بینجامد، به گزیدن افسد انجامید.<sup>۶</sup>

۱. بیت‌ها را چنین روایت کرده است:

و نصرا لاجماع ما قد جمع	ترم فساد دلیل النصوص
غداة الغدير بماذا صدع	الم يستمع قوله صادقا
اطيعوا فويل لمن لم يطع	الا ان هذا ولي لكم
كهaron من صنوه فافتنع	و قال له انت منى اخى
مدينة علمى لمن ينتجع	و قال له انت باب الى
ل فى يوم باهل لما خشع	و سماء فى الذكر نفس الرسو
تخير ربكم و اصطنع	ففيم تخيرتم غير من

۲. طه/۱۳: و من تو را برگزیده‌ام.

۳. مریم/۵۲: و در حالی که با وی راز گفتیم او را به خود نزدیک ساختیم.

۴. نساء/۱۶۴: و خدا با موسی آشکارا سخن گفت.

۵. اعراف/۱۵۵: و موسی از میان قوم خود هفتاد مرد را برای میعاد ما برگزید.

۶. ← ابن بابویه، کمال الدین، ۴۶۲؛ طبری آملی، دلائل الامامة، ۵۱۵؛ طبرسی، الاحتجاج، ۲/۲۷۴.

صاحب [بن عباد] گوید:

اگر به دینی باورمند شدی، باور خویش را به نص در پیوند و با عقیده به برگزیدن الهی استوار باش و از این سخن پروردگارمان پندگیر که فرمود: موسی از طایفه خود هفتاد تن برگزید<sup>۱</sup>.

همچنین، امت بر این اجماع دارند که پیامبر ﷺ در مورد اسیران با صحابه رایزنی کرد و آنان همه بر این که برای آزادی اسیران فدیة بپذیرند اتفاق کردند و پیامبر ﷺ هم این نظر را تأیید کرد، در حالی که نزد خداوند خطا بود<sup>۲</sup>. پس این آیه‌ها نازل شد: ﴿مَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَى حَتَّى يُثْخِنَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ \* لَوْلَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِي مَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾<sup>۳</sup>.

ابن جریر طبری گفته است: هنگامی که پیامبر ﷺ خود را بر قبایل عرضه می‌کرد نزد بنی‌کلاب رفت. آنان گفتند: با این شرط با تو بیعت می‌کنیم که پس از تو فرمانروایی از آن ما باشد. پیامبر ﷺ فرمود: «فرمانروایی از آن خداوند است. اگر او بخواهد در میان شما خواهد بود یا در میان دیگران»<sup>۴</sup>.

بدین‌سان، آنان رفتند و بیعت نکردند و گفتند: نمی‌شود که ما به شمشیرهایمان در جنگ برای تو پیکار کنیم و آن‌گاه کسانی دیگر را بر ما حکمفرما کنی<sup>۵</sup>.

ماوردی در اعلام النبوة آورده است: عامر بن طفیل که به جان پیامبر ﷺ سوء قصد داشت از

۱. بالنص فاعقد ان عقدت دینا کن باعتقاد الاجتبا رصینا

و اختر موسی قومه سبعینا مکن لقول ربنا تمکینا

← دیوان صاحب بن عباد، ۲۸۷.

۲. ← زمخشری، الکشاف، ۲/۲۲۵؛ طبری، جامع البیان، ۱۰/۴۲ و ۴۳؛ جصاص، احکام القرآن، ۴/۲۵۷؛ ثعلبی، الکشف و البیان، ۴/۳۷۰؛ مسلم، الصحيح، ۳/۱۳۸۵؛ بیهقی، سنن البیهقی الکبری، ۶/۳۲۰؛ طبرانی، المعجم الکبیر، ۴/۱۷۵.

۳. انفال/۶۷ و ۶۸: هیچ پیامبری را سزاوار نیست که برای اخذ سربها از دشمنان اسیران بگیرد تا در زمین به طور کامل از آنان کشتار کند. شما متاع دنیا را می‌خواهید و خدا آخرت را می‌خواهد و خدا شکست‌ناپذیر حکیم است. اگر در آنچه گرفته‌اید از جانب خدا نوشته‌ای نبود، قطعاً به شما عذابی بزرگ درمی‌رسید.

۴. «الامر لله فان شاء کان فیکم او فی غیرکم».

۵. ← طبری، تاریخ الامم و الملوک، ۱/۵۵۶.

ایشان پرسید: اگر اسلام بیاورم مرا چه خواهد بود؟

فرمود: «آنچه به سود اسلام باشد برای تو نیز هست، و آنچه بر ضد اسلام باشد بر ضد تو نیز هست»<sup>۱</sup>.

گفت: آیا مرا پس از خود فرمانروا نمی‌کنی؟

فرمود: «این نه برای تو است و نه برای خاندان تو. آنچه از آن تو است زمام اسبان پیکار است تا سوار بر آن‌ها در راه خدا پیکار کنی»<sup>۲</sup>. - و دنباله ماجرا<sup>۳</sup>.

کوتاه سخن آن‌که خداوند او را مقدم داشته است و کار از آن خدا است، نه از جانب من<sup>۴</sup>. همه خیر در آن چیزی است که آفریدگارمان انتخاب کرده است و در انتخاب هر کسی جز او، نکوهش و تیره‌بختی است<sup>۵</sup>.

ابوذر از پیامبر ﷺ روایت کرده که فرموده است: «هرکس جوانی را بر گروهی بگمارد که در میان ایشان کسی از او خداپسندتر باشد، به خدا خیانت کرده است»<sup>۶</sup>. بشنوی نیز گفته است.

آن‌که مفضل را مقدم داشته به آفریدگار خویش خیانت کرده است. اما من در انتخاب مفضل به آفریدگار خود خیانت نورزیدم<sup>۷</sup>.

---

۱. «لک ما للاسلام و علیک ما علی الاسلام».

۲. «لیس لک ذلک و لا لقومک و لکن لک اعنة الخیل تغزوا فی سبیل الله».

۳. برای دنباله ماجرا و نیز متن دو روایت پیشین ← ماوردی، اعلام النبوة، ۱۳۴.

۴. و جملة الامر ان الله قدمه و الامر لله لیس الامر من قبل

۵. الخیر اجمع فیما اختار خالقنا و فی اختیار سواه اللوم و الشؤم

ثعلبی این بیت را همراه با بیتی دیگر از ابوالفوارس حنیف بن احمد بن حنیف طبری روایت کرده است. ← الکشف والیان، ۲۵۸/۷.

۶. «من استعمل غلاما فی عصابة فیها من هو ارضی لله منه فقد خان الله». برای متن با تفاوت‌هایی ← حاکم، المستدرک،

۱۰۴۴؛ بیهقی، سنن البیهقی الکبری، ۱۱۸/۱۰؛ طبرانی، المعجم الکبیر، ۱۱۴/۱۱؛ خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ۷۶/۶؛ ابن عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۲۵۶/۵۳؛ حلبی، السیرة الحلبیة، ۲۷۰/۲.

۷. قد خان من قدم المفضل خالقه و لاله فـالمفضل لم اخن

ولید بن صحیح گفته است: امام صادق علیه السلام فرمود: «این امر را هیچ کس جز صاحبش ادعا نکند، مگر آن که خداوند عمر وی را نافرجام سازد»<sup>۱</sup>.

ابوالحسن رفا به ابن رامین فقیه گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله هنگامی که از مدینه بیرون رفت کسی را جانشین خویش نگذاشت. ابن رامین گفت: چرا، علی علیه السلام را جانشین ساخت. گفت: پس چرا به مردمان مدینه نفرمود: برای خود کسی را انتخاب کنید؛ زیرا شما بر گمراهی گرد نمی آید؟ پاسخ داد: چون بیم سرپیچی و فتنه بر آنان می برد. گفت: اما اگر میان آن ها فتنه و فساد رخ می داد، پس از بازگشتن آن را به صلاح می آورد. پاسخ داد: اما این کار اطمینان بخش تر بود. پرسید: پس آیا کسی را برای پس از مرگ خویش جانشین ساخت؟ گفت: نه. ابوالحسن رفا گفت: مرگ او در مقایسه با سفر سخت تر بود. پس چگونه از چیزی که در سفرهای دوره حیات خود بیم داشت، برای دوران پس از مرگ بیمناک امت نبود؟

ابوالحسن رفا این گونه توانست ابن رامین را از ادامه سخن باز بدارد.

عبدی<sup>۲</sup> گفته است:

گفتند: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پس از خود پیشوایی انتخاب نکرده است و ما خود برای خویش برگزیده ایم. ما امامی برگزیده ایم که اگر به راه راست بماند از او پیروی کنیم و اگر از راه درست به گمراهی رود او را به راه آوریم.

پس گوییم: در این صورت شما خود پیشوای امام خود هستید، و به شکر خدا ما سرگردان نگشته ایم و شما به سرگردانی گرفتار آمده اید.

ما آن کسی را انتخاب کرده ایم که پروردگارمان در روز غدیر خم او را برایمان برگزیده است و نه فراتر رفته ایم و نه نیرنگ ورزیده ایم.

پروردگارمان ما را در روز قیامت در بر هم خواهد آورد و در آن روز شما سزای گفته خویش خواهید دید و ما نیز سزای گفته خود.

۱. «ان هذا الامر لا يدعيه غير صاحبه الا بتر الله عمره». ← ابن بابويه قمی، الامامة و التبصرة، ۱۳۶؛ ابن بابويه، ثواب الاعمال، ۲۱۴؛ کلینی، الکافی، ۳۷۳/۱ (با تفاوتی اندک).

۲. مقصود ابن حماد عبدی (قرن ۴ ق.) و نام کامل او ابوالحسن علی بن حماد بن عبیدالله عدوی عبدی بصری است. ← امینی، الغدير، ۱۵۴/۴ و ۱۵۵.

شما به دست خویش پایه‌های دین خود را ویران کرده‌اید و هیچ دینی جز بر پایه‌های خویش استوار نگردد.

ما بر فروغی روشن از جانب خداوند هستیم. پروردگارا، از جانب خویش ما را فروغ افزای و پایدار بدار.<sup>۱</sup>

در نهج البلاغه آمده است: «و به جانم سوگند اگر پیمان پیشوایی بسته نشود تا همه مردم برای آن در پیشگاه گرد آیند، هیچ راهی برای انجام آن نیست؛ ولیکن مردم پیشگاه (با بستن پیمان) بر آنان که در آن جا نبوده‌اند فرمان رانند آن گاه نه باشندگان را روا است که از پیمان برگردند، و نه آنان که نبوده‌اند را توان آن که دیگری را برگزینند»<sup>۲</sup>.

یحیی بن وزیر مغربی گفته است:

اگر فاضلان را جز کسانی که در فضیلت همانندشان باشند نشناسند،

امت از کجا انتخاب کند و عقل محال ایشان چه به دست آورد؟<sup>۳</sup>

ابن هانی مغربی<sup>۴</sup> نیز گفته است:

۱. و قالوا رسول الله ما اختار بعده	اماما و لکننا لانفسنا اخترنا
اقمنا اماما ان اقام على الهدى	اطعنا و ان ضل الهداية قومنا
فقلنا اذا انتم امام امامكم	بحمد من الرحمن تهتم و لاتهننا
و لکننا اخترنا الذى اختار ربنا	لنا يوم خم ما اعتدینا و لاحلنا
سیجمعنا يوم القيامة ربنا	فتجزون ما قلتم و نجزی الذى قلنا
هدمتهم بايديكم قواعد دينكم	و دين على غير القواعد لايبني
و نحن على نور من الله واضح	فيا رب زدنا منك نورا و ثبتنا

علامه امینی در الغدير (۱۵۶/۴ و پس از آن) متن کامل شعر ابن حماد را آورده است.

۲. «لئن كانت الامامة لاتنقصد حتى يحضرها عامة الناس ما الى ذلك سبيل و لكن اهلها يحكمون على من غاب عنها ثم ليس للشاهد ان يرجع و لا للغائب ان يختار». ← شریف رضی، نهج البلاغة، خطبة ۱۷۳.

۳. اذا كان لايعرف الفضلي — الا شبيهم فى الفضيلة  
فمن اين للامة الاختيار و ما لعقولهم المستحيلة

۴. مقصود محمد بن هانی مغربی اندلسی (د. ۳۶۲ ق) است.

در حالی که خداوند روشن ساخته است که هدایت کجا است، از طایفه‌ای در شگفتم که راه را گم کرده‌اند.

آنان نه حق را آن هنگام که آشکار گشته است شناخته‌اند و نه درستی را آن‌گاه که هویدا شده است.

راه درست پنهان نیست. لیک سبک خردان را پیروی از هوس‌ها گمراه کرده است.<sup>۱</sup>

یکی دیگر گفته است:

اگر پیروی از هوس‌ها و گمراهی و حسادت نباشد، نور هدایت بر هیچ‌کس پوشیده نماند. خداوند مایه‌های خرسندی و ناخشنودی خود را بیان داشته و راه و بیراهه را از هم بازشناسانده است،

از رهگذر احمد مصطفی که راهنما است و از رهگذر و خاندان او که هرکس به هدایت ایشان ره پیمود و بر راه ماند هدایت یافت.

امامت مقامی است که پروردگار عرش کسانی را بر کرسی آن نشاند، همانند نبوت بدون هیچ کاستی و فزونی.

خداوند خود آن را که می‌خواهد برمی‌گزیند و چونان که فرموده است ما را انتخابی نیست. پس راه میانه برگزین.<sup>۲</sup>

- |                                 |    |
|---------------------------------|----|
| عجبت لقوم اضلوا السبيل          | ۱. |
| فما عرفوا الحق لما استبان       |    |
| و ما خفي الرشيد لکنما           |    |
| نور الهداية لا يخفى على احد     | ۲. |
| قد بين الله ما يرضى و يسخطه     |    |
| باحمد المصطفى الهادي و عترته    |    |
| ان الامامة رب العرش ينصبها      |    |
| و الله يختار من يرضاه ليس لنا   |    |
| و قد بين الله اين الهدى         |    |
| و لا ابصروا الرشيد لما بدا      |    |
| اضل الحلول اتباع الهوى          |    |
| لولا اتباع الهدى و الغى و الحسد |    |
| منا و فرق بين الغى و الرشيد     |    |
| من اهتدى بهداهم و استقام هدى    |    |
| مثل النبوة لم تنقص و لم تزد     |    |
| نحن اختيار كما قد قال فاقتصد    |    |

## [دعوی] اوصاف

از امام صادق علیه السلام درباره آیه ﴿وَيَوْمَ الْقِيَمَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُمْ مُسْوَدَّةٌ﴾<sup>۱</sup> پرسیدند.

فرمود: «مقصود هر کسی است که امام نباشد، ولی دعوی امامت کند»<sup>۲</sup>.

راوی گوید: گفتم: هر چند علوی و فاطمی باشد؟

فرمود: «هر چند علوی و فاطمی باشد»<sup>۳</sup>.

ابو خالد قماط به امام صادق علیه السلام خبر داد که مردی از من پرسید: در روزگار قیام زید چه چیز تو را از این بازداشت که همراه او برخیزی؟ من به او گفتم: اگر کسی از آنان که اطاعت ایشان واجب است در زمین وجود داشته باشد، [قبل از قیام او] آن که قیام کند و آن که قیام نکند هر دو مخیرند<sup>۴</sup>.

زرارة بن اعین گفته است: در حضور امام صادق علیه السلام بودم که زید بن علی از من پرسید: درباره مردی از خاندان محمد صلی الله علیه و آله که تو را به یاری بطلبید چه می‌گویی؟ گفتم: اگر از کسانی باشد که فرمانبری ایشان واجب است او را یاری می‌دهم و اگر از آن کسان نباشد اختیار دارم که چنین کنم یا نکنم.

هنگامی که زید بیرون رفت، امام صادق علیه السلام فرمود: «خدای را سوگند که راه را از پیش روی و از پشت سر بر او بستی و برون شدی برایش نگذاشتی»<sup>۵</sup>.

---

۱. زمر/۶۰: و روز قیامت کسان را که بر خدا دروغ بسته‌اند روسیاه می‌بینی.

۲. «کل من زعم انه امام و ليس بامام».

۳. «و ان كان علویاً فاطمیاً». برای روایت مشتمل بر سخن امام علیه السلام ← ابن ابی زینب، کتاب الغیبة، ۱۱۲. با اندک تفاوتی نیز ← کلینی، الکافی، ۳۷۲/۱؛ ابن بابویه، ثواب الاعمال، ۲۱۴؛ مفید، الاعتقادات، ۱۱۳.

۴. متن کامل این خبر چنین است: ابو خالد قماط گفت: در روزگار قیام زید یکی از زیدیان از من پرسید: چه چیز تو را از این باز داشت که همراه زید قیام کنی؟

ابو خالد گوید: به او گفتم: اگر در زمین کسی وجود داشته باشد که اطاعت از او واجب است، آن که پیش از او قیام کند تباه شده است و اگر چنین کسی در زمین وجود نداشته باشد، آن که قیام کند و آن که بنشینند هر دو اختیار دارند.

در ادامه روایت است که ابو خالد گفت: آن مرد هیچ پاسخی نتوانست بدهد.

در ادامه، همچنین از این سخن به میان آمده که وی پس از این گفت‌وگو ماجرا را با امام صادق علیه السلام در میان نهاد و امام نیز به او فرمود: تو از هر سو راه را بر او بسته‌ای و برایش گریزگاهی نگذاشته‌ای. ← طوسی، اختیار معرفة الرجال، ۷۱۱/۲.

۵. «اخذته و الله من بین یدیه و من خلفه و ماترکت له مخرجاً». ← همان، ۳۶۹/۱؛ طبرسی، الاحتجاج، ۱۳۷/۲.

ابومالک احمسی گفته است: زید بن علی به مؤمن طاق<sup>۱</sup> گفت: یا تو مدعی هستی در خاندان محمد ﷺ امامی مشخص وجود دارد که اطاعت از او واجب باشد؟ مؤمن طاق گفت: آری، و پدر تو یکی از آنان بود. زید گفت: چه غافل! پس چه چیز او را از این بازمی داشت که این را به من بگوید؟ خدای را سوگند، او اگر خوراکی داغ می آورد مرا بر دامن می نشاند و لقمه ای از آن برمی داشت و سرد می کرد و سپس در دهان من می گذاشت. به گمان تو، او که از داغی خوراک بر من نگران بود، آیا نسبت به آتش دوزخ بر من نگرانی ای نداشت تا به من بگوید: تو نیز چون مردم، از پسر، یعنی برادرت محمد باقر فرمان ببر و به سخن او گوش بدار و مگر نمی توانست مانع از این شود که من به مرگ جاهلیت درگذرم؟

مؤمن طاق در پاسخ گفت: خوش نداشت این حقیقت را به تو بگویم که تو بدان کفر ورزی و در نتیجه وعده کفر الهی بر تو محقق شود و جای شفاعتی برای وی نماند. از این روی تو را وا گذاشت بدان امید که خداوند درباره ت مشیتی کند و او را نیز درباره ت شفاعتی باشد.<sup>۲</sup>

پس مؤمن طاق از زید پرسید: آیا شما برترید یا پیامبران؟ گفت: پیامبران. مؤمن طاق گفت: یعقوب علیه السلام به یوسف علیه السلام می گوید: ﴿لَا تَقْصُصْ رُءْيَاكَ عَلَىٰ إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا﴾<sup>۳</sup>. چه می شد اگر یوسف علیه السلام آنان را از خواب خویش آگاه می ساخت تا برای او نقشه فریب نریزند؟ ولی او آن خواب را پنهان داشت! به همین گونه، پدرت حقیقت را از تو کتمان کرد؛ زیرا از تو بر محمد بیم داشت و نگران آن بود که اگر تو را از جایگاهی که او در دل وی دارد و از آنچه خدا او را بدان گزین ساخته است خبر دهد، برایش نیرنگی بسازی، آن سان که یعقوب علیه السلام نسبت به یوسف علیه السلام از بردارانش بیم داشت.<sup>۴</sup> چندی بعد، این گفت و گو به امام صادق علیه السلام رسید و امام علیه السلام فرمود: «خدای را سوگند که جز این بیمی نداشته است»<sup>۵</sup>.

[یک بار] زید بن علی به ابوبکر حضرمی گفت: از میان ما کسی که پس پرده بنشیند امام نیست؛ امام تنها کسی است که شمشیر از نیام برآورد. ابوبکر حضرمی به او گفت: ای ابوالحسن، مرا

۱. مقصود ابوجعفر احول محمد بن علی بن نعمان است.

۲. تا این بخش روایت در اختیار معرفة الرجال طوسی (۲/۴۲۵ و ۴۲۶) آمده است.

۳. یوسف/۵: ای پسرک من، خوابت را برای برادرانت حکایت مکن که برای تو نیرنگی می اندیشند.

۴. ← کلینی، الکافی، ۱/۱۷۴؛ طبرسی، الاحتجاج، ۱/۱۴۱.

۵. «و الله ماخاف غيره».



درباره علی بن ابی طالب علیه السلام خبر ده؛ آیا او در حالی که پس پرده نشسته بود امام بود یا تنها زمانی امام شد که قیام کرد و شمشیر کشید؟  
زید به او پاسخی نداد.

ابوبکر حضرمی پرسش خود را برای بار دوم و سوم نیز تکرار کرد، اما هیچ پاسخی نیافت. پس ابوبکر گفت: اگر علی بن ابی طالب علیه السلام در چنان شرایطی امام بوده این نیز روا است که پس از او امامی وجود داشته باشد که پس پرده بنشیند. اگر هم علی علیه السلام در شرایطی که پس پرده نشسته بود امامت نداشت، اینک تو از چه روی این جا هستی؟<sup>۱</sup>

یک بار یکی از زیدیان به قصد فتنه‌انگیزی از شیخ مفید پرسید: به کدام بهانه روا داشته‌ای که امامت زید را انکار کنی؟ گفت: تو درباره من گمان باطل برده‌ای، عقیده من درباره زید چیزی است که هیچ کدام از زیدیان در آن با من مخالفتی ندارند.

مرد زیدی پرسید: مگر عقیده تو درباره او چیست؟

گفت: در امامت او آن چیزی را ثابت می‌دانم که زیدیان خود ثابت می‌دانند و آن چیزی را نفی می‌کنم که زیدیان خود نفی می‌کنند. می‌گویم: او در دانش و پارسایی و امر به معروف و نهی از منکر پیشوا بود، اما آن امامتی را که برای صاحبش اقتضای عصمت و نص و معجزه کند از او نفی می‌کنم و در این باور کسی با من مخالفتی ندارد.<sup>۲</sup>

ابن حجاج گفته است:

نکو باد مقدم آن مهتر و آن زاده نیک‌بختان نیکوسیر،

نکو باد مقدم فرزند زمزم و منا و عرفات و حجر.

زاده آن که اگر او نبود نه روزگار پایانی نزدیک می‌شد و نه ماه می‌شکافت.

زاده آن که بر او سوره‌های محکم فرود آمد.

زاده آن که او و محمد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برترین آدمیزادگانند.

و هر که جز این روا بداند یا روایت کند کافر شده است.<sup>۳</sup>

۱. ← طوسی، اختیار معرفة الرجال، ۷۱۴/۲ و ۷۱۵.

۲. ← مفید، الفصول المختارة، ۳۴۰.

۳. اهلا و سهلا بالاغر ابن الميامین الفرر

سید رضی گفته است:

هرگاه نام وی را برای جانشینی به میان آورند، ستون‌های همه منبرها از شادمانی به رقص درآید، و هرگاه عظمت‌های ناب را برشمرند آنان بر بلندایی جای گیرند که از شمار فراتر است. جز به این که نیزه برافشانند سزاوارند و جز به عظمت و افتخار بخل ورزند<sup>۱</sup>.

### [دعوی] میراث

موسی بن عبدالله بن حسن بن حسن و معتب و مصادف، دو تن از وابستگان امام صادق علیه السلام در روایتی گفته‌اند: چون هشام بن ولید به مدینه آمد بنی‌عباس نزد او رفتند و از امام صادق علیه السلام شکایت کردند که میراث خواجه ماهر را از آن خود ساخته و به ما نداده است.

امام در این هنگام خطبه‌ای ایراد کرد و در خطبه خود فرمود: «چون خداوند پیامبر خود را برانگیخت پدر ما ابوطالب با جان خویش او را همراهی می‌کرد و یاری می‌رساند. اما پدر شما عباس و نیز ابولهب او را دروغگو می‌خواندند و شیطان‌های کفر را بر ضد او برمی‌انگیختند و پدر شما بدخواه او بود و در پیکار بدر قبایل را بر ضد او می‌شوراند و در آن نبرد مطعم طلّیعه‌دار آنان و فرمانده سواران ایشان و برافرازنده پرچم جنگ با پیامبر صلی الله علیه و آله بود»<sup>۲</sup>.

→

اهلا و سهلا بابن زم	زَم و المشاعر و الحجر
بابن الذی لولاه ماقا	تربیت ولا انشیق القمر
بابن الذی نزلت علی	ه المحکّمات من السور
بابن الذی هو و النبی	ی محمد خیر البشر
و من استجاز خلاف ذ	لک او رواه فقد کفر

شاعر در بیت سوم به آیه اول سورة قمر اشاره دارد: ﴿أَفْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ أَنْشَقَ الْقَمَرُ﴾؛ نزدیک شد قیامت و از هم

شکافت ماه.

۱. اذا ذکروه للخلافة لم تزل	تطلع من شوق رقاب المنابر
اذا عددوا المجد التلید تنحلوا	علا تتبزی من عقود الخناصر
حریون الا ان تهز رماحهم	ضنینون الا بالعلی و المفاخر

← دیوان الشریف الرضی، ۳۴۶/۱ و ۳۴۷.

۲. «ان الله تعالى لما بعث رسول الله صلی الله علیه و آله و كان أبونا أبوطالب المواسی له بنفسه و الناصر له و أبوکم العباس و أبولهب

←

امام علیه السلام سپس فرمود: «پدر شما آزاد شده و رها شده ما بود و از سر ناچاری در زیر شمشیر ما اسلام آورد. او هرگز به سوی خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله او هجرت نکرد و خداوند نیز در این سخن که فرمود: ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ﴾<sup>۱</sup> رشته ولایت ما را با او راگسست»<sup>۲</sup>. امام علیه السلام آن گاه فرمود: «آن که گفتید وابسته ما است، چون در گذشته است، ما میراث او را از آن خود کرده ایم؛ چرا که او وابسته ما بود و دیگر آن که ما فرزندان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هستیم و مادرمان فاطمه علیه السلام میراث او را در اختیار گرفته است»<sup>۳</sup>.

فضل بن شاذان به این آیه استدلال کرده است: ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدُ وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا مَعَكُمْ فَأُولَئِكَ مِنْكُمْ وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾<sup>۴</sup>، بدین بیان که خداوند ولایت را برای آن که نزدیک ترین کس به پیامبر صلی الله علیه و آله است واجب ساخت و بدین حکم کرد که او از دیگران سزاوارتر است. از این روی علی علیه السلام بیش از هر کس دیگر به پیامبر صلی الله علیه و آله سزاوار باشد؛ زیرا امامت فرع رسالت است. اما در مورد عباس خداوند در قرآن تنها از نزدیک بودن سخن به میان آورد، بی آن که این نزدیک بودن را به وصفی منوط سازد، آن جا که فرمود: ﴿الَّتِي أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا﴾<sup>۵</sup>. در این آیه خداوند در مورد کسانی که به پیامبر صلی الله علیه و آله اولویت و قرابت دارند این را شرط کرد که ایمان

→

یکذبان و یولبان علیه شیطاين الکفر و أبوکم یبغی له الغوائل و یقود الیه القبائل فی بدر، و کان فی أول رعیلها و صاحب خیلها و رجلها المطعم یومئذ و الناصب الحرب له».

۱. انفال/۷۲: و کسانی که ایمان آورده اند ولی مهاجرت نکرده اند هیچ گونه خویشاوندی ای با شما ندارند.
۲. «فکان أبوکم طلیقنا و عتیقنا و أسلم کارها تحت سیوفنا لم یهاجر الی الله و رسوله هجرة قط فقطع الله ولایتہ منا بقوله: ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ﴾».
۳. «هذا مولی لنا مات فحزنا تراثة إذ کان مولانا و لأننا ولد رسول الله صلی الله علیه و آله و أمنا فاطمة أحرزت میراثه».
۴. انفال/۷۵: و کسانی که بعداً ایمان آورده و هجرت نموده و همراه شما جهاد کرده اند، اینان از زمره شمايند و خویشاوندان نسبت به یکدیگر از دیگران در کتاب خدا سزاوارترند. آری، خدا به هر چیزی دانا است.
۵. احزاب/۶: پیامبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر و نزدیک تر است و همسرانش مادران ایشانند و خویشاوندان طبق کتاب خدا بعضی به بعضی اولویت دارند و بر مؤمنان مهاجر مقدمند، مگر آن که بخواهید به دوستان مؤمن خود وصیت یا احسانی کنید و این در کتاب خدا نگاشته شده است.

داشته باشند و هجرت کرده باشند و این در حالی است که به اجماع همگان عباس هجرت نکرده بود. دلیل دیگر آن که اگر ثابت شود مقام امامت به ارث می‌رسد امیرمؤمنان علیه السلام در مقایسه با عباس به پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیک‌تر و به مقام او سزاوارتر بود؛ چه، علی علیه السلام عموزاده تنی ابوینی پیامبر صلی الله علیه و آله بود، در حالی که عباس عمومی ناتنی و پدری پیامبر صلی الله علیه و آله بود. از دیگر سوی، آن که به دو سبب با میت قرابت داشته باشد از آن که به یک سبب با او قرابت داشته باشد سزاوارتر است. از این روی، اگر [به فرض] پس از پیامبر صلی الله علیه و آله فاطمه علیها السلام نبود، علی علیه السلام بیش از عباس سزاوار ارث او بود. همچنین اگر در فرض وجود فرزند در مسئله‌ای، کسانی غیر از پدر و مادر و شوهر یا زن شخص ارث‌بر او شناخته شوند، در این صورت علی علیه السلام در کنار فاطمه علیها السلام برای به دست آوردن ارث پیامبر صلی الله علیه و آله از عباس سزاوارتر بوده است؛ چه، آن سان که گذشت، قرابت علی علیه السلام به دو سبب است و عباس تنها به یک سبب قرابت دارد<sup>۱</sup>.

یک بار سعید بن جبیر از ابن عباس پرسید: مردی مرده و عمو و دخترش بر جای مانده‌اند؟ ابن عباس گفت: مال میان آنان دو نیم شود.

سعید پرسید: پس چرا فاطمه علیها السلام همه ارث پیامبر صلی الله علیه و آله را از آن خود کرد و ابن عباس چیزی نبرد؟ گفت: فاطمه به تنهایی همه ارث پیامبر صلی الله علیه و آله را نبرد و عباس هم ارث برد.

پرسید: پس آیا سلاح، کلاهخود، سپر، شمشیر، انگشتر، یابو و عصا و دیگر مایه‌ها و ترک او نزد تو است؟ گفت: این‌ها نه.

پرسید: پس عباس از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چه چیز را به ارث برده است؟

معتصم از احمد بن حنبل پرسید: آیا ابوبکر برترین صحابه بود یا علی علیه السلام؟

گفت: ابوبکر برترین صحابه و علی علیه السلام برترین اهل بیت بود.

پرسید: آیا عموزاده را بر عمو برمی‌گزینی؟

گفت: هنگامی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به بستن درها به سمت مسجد فرمان داد<sup>۲</sup> حمزه و عباس همین را پرسیدند.

۱. ← مفید، الفصول المختارة، ۱۷۰.

۲. اشاره به این ماجرا که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود همه درهایی را که به مسجد باز می‌شود، جز در خانه علی علیه السلام نبندند. هیشمی مجموعه این احادیث را در مجمع الزوائد (۱۱۴/۹ و ۱۱۵) آورده و سند آن‌ها را نیز معرفی کرده است. همچنین در این باره ← ابن حجر، فتح الباری، ۱۴/۷ و ۱۵؛ ترمذی، السنن، ۶۴۱/۵؛ بدرعینی، عمدة القاری، ۴/۲۴۵ و ۱۶/۱۷۶؛ محب الدین طبری، ذخائر العقبی، ۷۶ و ۷۷.

آنچه با امامت به نص ناسازگاری دارد / ۶۲۳

یکی از عباسیان در حضور بزرگان این خاندان از شیخ مفید پرسید: پس از پیامبر ﷺ چه کسی امام بود؟

شیخ مفید پاسخ داد: همان کس که عباس دست خود را به سوی او برد و از او خواست تا بر پیکار با پیکارجویان و صلح با سازشگران با او دست بیعت دهد.

پرسید: او کیست؟

گفت: علی بن ابی طالب علیه السلام، آن هنگام که عباس در روز درگذشت پیامبر ﷺ آن گونه که راویان اتفاق دارند به علی علیه السلام گفت: ای پسر برادر، دست خود پیش آور تا با تو بیعت کنم و از آن پس مردمان گویند: عموی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با برادرزاده اش بیعت کرده است، و بدین ترتیب هیچ کس با تو مخالفت نکند.

پرسید: پاسخ علی علیه السلام چه بود؟

گفت: پاسخ آن بود که پیامبر صلی الله علیه و آله به من سپرده است هیچ کس را به خویش نخوانم، مگر آن که او خود نزد من آید و هیچ شمشیر برنیاورم، مگر آن که با من بیعت کنند؛ چه، من کعبه را می مانم که آهنگش کنند، ولی او آهنگ کسان نکند. البته، با وجود این، اکنون به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مشغولم.

عباسی پرسید: پس عباس در این که او را به بیعت فراخواند بر خطا بود؟

گفت: نه، عباس در آنچه آهنگ آن داشت خطا نکرد؛ زیرا او بر پایه ظاهر رفتار کرد، رفتار علی علیه السلام نیز بر پایه باطن بود و هر دو بر حق بودند.

پرسید: اگر پس از پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام امام بود، پس شیخین و پیروانشان بر خطا بودند؟

گفت: اگر خطاکار دانستن نامبردگان راگران می دانی ناگزیر بایست علی علیه السلام و عباس را خطاکار بدانی که در بیعت ابوبکر تأخیر کردند و به مقدم داشته شدن او بر خود راضی نبودند و ابوبکر و عمر هم آن دو تن را شایسته مشارکت در کاری از کارهای خود نمی دانستند. به ویژه آنچه عمر در روز شورا انجام داد و علی علیه السلام را مزاح خواند و گاه او را به شوخ طبعی و گاه به آزمندی به دنیا وصف کرد و دستور داد که اگر با عبدالرحمن مخالفت کند او را بکشند و حق را به جانب عبدالرحمن داد و از جانب علی علیه السلام بازداشت و عبدالرحمن را بر او برتری بخشید و نیز از کسانی که در شورا شایسته امامت بودند و از کسانی که سزاوار انتخاب بودند یاد کرد. اما در هیچ یک از این دو طایفه، نامی از عباس نبرد.

همچنین، این در حالی بود که از علی علیه السلام و عباس و از همه بنی هاشم خمس ستانده و در تأمین سلاح و توشه سپاهیان خرج کرده بود.

اینک ای مهتر، اگر از این سرمست می‌شوی که بر علی علیه السلام و عباس خرده‌گیری که با شیخین مخالفت کرده و از بیعت با آن‌ها گام پس نهاده‌اند و اگر آنچه را شیخین کردند که آن دو تن را از جایگاه بلند خود پس زدند و از منزلت ایشان فروکاستند برخاسته از ایمان می‌دانی، بر همین پندار باش که عین گمراهی است.<sup>۱</sup>

ابوطالب محسن حسینی نصیبی گفته است:

در آن روز شش تن در آن شورا بودند و عباس در آن جا حضور نداشت.  
ابوحفص (عمر) او را از آن دور داشت و برای این شورا نپسندید. آیا او کار درستی کرده یا خطا کرده بود؟ به کدام باور داریم؟<sup>۲</sup>

یک بار مکتفی، هارون خارجی و احمد قرمطی صاحب دکه را در بر هم آورد و به آنان گفت: در مسئله امامت مناظره کنید.

هارون خارجی گفت: پس از پیامبر صلی الله علیه و آله چه کسی امام بوده است؟  
گفت: علی علیه السلام.

پرسید: به کدامین دلیل؟ اگر به وراثت بوده عباس وارث است و اگر به اجماع بوده ابوبکر حاصل اجماع است.

قرمطی گفت: اما ابوبکر، اختلافی نیست که او مخالف بیعت بود و پس از درگیری تن به بیعت داد و به همراه یارانش تنها زمانی بیعت کرد که بیم فتنه در میان آمد. در مورد عباس نیز آزاد شدگان حق امامت بر مهاجران ندارند.

هارون شاری گفت: راست گفתי، جز این که آن مرد فتنه بر ساخت.

پس از این گفت‌وگو مکتفی آن دو تن را از یکدیگر جدا کرد و هر یک را به زندان خود برد.

کیست آن که مصحف و یابو را و شمشیر و ردا همه را به ارث برده است؟

جز علی بن ابی طالب علیه السلام. اما پس از آن عباس این ارث را از مولایم مطالبه کرد و مدعی آن شد.

۱. برای روایت با دنباله‌ای ← مفید، الفصول المختارة، ۳۴۱ و ۳۴۲.

۲. و قد کان فی الشوری من القوم سته و لم یک للعباس ثم دخول  
نفاه ابوحفص و لم یرضه لها اصاب ام اخطأ ای ذاک نقول

پس داوری نزد عتیق بردند و او چنین نظر داد که این ولایت از آن علی علیه السلام است و بر همین حکم کرد.<sup>۱</sup>

## ردّ بر غالیان

خداوند فرموده است: ﴿لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ﴾.<sup>۲</sup>

معقل بن یسار گفته است: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «دو مرد در امت من هستند که شفاعتم به ایشان نرسد: پیشوایی که ستم براند و زور بگوید، و کسی که در دین غلو کند و از آن بیرون رود».<sup>۳</sup>  
اصبغ بن نباته گفته است: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «پروردگارا، من از غالیان بیزارم، آن گونه که عیسی بن مریم علیه السلام از مسیحیان بیزار بود. پروردگارا، پیوسته آنان را خوار دار و هیچ کس از آنان را پیروز مساز».<sup>۴</sup>

امام صادق علیه السلام فرموده است: «غالیان بدترین آفریدگان خداوند. عظمت خدا را فرومی‌کاهند و برای بندگان خدا مدعی ربوبیت می‌شوند. خدای را سوگند، غالیان از یهودیان و مسیحیان و مجوسیان و کسانی که شرک ورزیده‌اند بدترند».<sup>۵</sup>  
مؤلف گوید:

مباد که در بلندی مرتبت پیامبران و اوصیا، از سر نادانی به غلو اندر شوی.

- 
- |                           |                        |
|---------------------------|------------------------|
| ۱. من ورث المصحف و البغلة | و السیف جمیعا و الردا  |
| سوی علی المرتضی فطالب ال  | عباس مولای بذاک و ادعی |
| فاحتکما الی عتیق فرأی     | ان الولاء لعلی فققضی   |

۲. نساء/۱۷۱: در این خود غلو مکنید و درباره خدا جز سخن درست مگویید.

۳. «رجلان من امتی لاتنالهما شفاعتی امام ظلوم غشوم و غال فی الدین مارق منه». برای حدیث با تفاوت‌هایی اندک ← طبرانی، المعجم الاوسط، ۲۰۰/۱؛ همو، المعجم الکبیر، ۲۸۱/۸ و ۲۱۳/۲۰ و ۲۱۴؛ دیلمی، الفردوس، ۲۷۵/۲ و ۴۰۱؛ یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ۹۶/۲.

۴. «اللهم انی بریء من الغلاة کبراءة عیسی بن مریم من النصارى اللهم اخذلهم ابدًا و لاتنصر منهم احدا». ← طوسی، الامالی، ۶۷۰.

۵. «الغلاة شر خلق الله یصغرون عظمة الله و یدعون الربوبية لعباد الله و الله ان الغلاة شر من اليهود و النصارى و المجوس و الذین اشركوا». ← طوسی، الامالی، ۶۵۰.

مباد از یاد ببری که خداوند فرموده است: برای هر پیامبری دشمنانی قرار داده‌ایم.<sup>۱</sup>

پیامبر ﷺ خود از این پدیده خبر داده بود. احمد بن حنبل در مسند<sup>۲</sup> و ابوالسعادات در فضائل العشرة آورده‌اند که پیامبر ﷺ فرمود: «ای علی، حکایت تو در این امت به سان حکایت عیسی بن مریم علیها السلام است که کسانی او را دوست داشتند و در این دوستی زیاده‌روی کردند و کسانی او را دشمن داشتند و در این دشمنی افراط ورزیدند».<sup>۳</sup>

در ادامه همین حدیث آمده است که در این هنگام این آیه نازل گشت: ﴿وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ﴾.<sup>۴</sup>

ابوسعبد واعظ در کتاب شرف النبی ﷺ آورده است که فرمود: «اگر بیم آن نداشتیم که آنچه مسیحیان درباره عیسی علیه السلام گفتند درباره تو نیز گفته شود، امروز در شأن تو سخنی می‌گفتم که پس از آن بر هیچ جمعی از مسلمانان نگذری که خاک و آب وضوی تو را بر نگیرند و از آن شفا نطلبند. اما تو را همین بس که تو از من باشی و من از تو؛ تو از من ارث ببری و من از تو».<sup>۵</sup>  
این خبری است که ابوبصیر آن را از امام صادق علیه السلام نقل کرده است.<sup>۶</sup>

۱. فلاتدخلن فی علا الانبیاء و فی الاوصیاء بجهل غلوا  
و لاتنسین الذی قاله ﴿جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا﴾

مؤلف در مصرع اخیر آیه ۱۱۳ سوره انعام را اقتباس کرده است: ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا﴾؛ و بدین‌گونه برای هر پیامبری دشمنی از شیطان‌های انس و جن برگماشتیم.

۲. روایت را در مسند احمد نیافتیم. البته ابن حنبل آن را در فضائل الصحابة (۵۷۵/۲) آورده است.

۳. «یا علی مثلک فی هذه الامة کمثل عیسی بن مریم احبه قوم فافرطوا فیه و ابغضه قوم فافرطوا فیه».

۴. زخرف/۵۷؛ و هنگامی که در مورد پسر مریم مثالی آورده شد، به ناگاه قوم تو از آن سخن هلهله درانداختند و اعراض کردند.

۵. «لولا انی اخاف ان یقال فیک ما قالت النصراری فی المسیح لقلت الیوم فیک مقالة لاتمر بملأ المسلمین الا اخذوا تراب نعلیک و فضل وضوئک یستشفون به و لکن حسبک ان تکون منی و انا منک ترثنی و ارثک». برای متن ← خرگوشی، شرف المصطفی صلی الله علیه و آله، ۵/۵۱۴.

۶. برای طریق شیعی این خبر (البته به روایت جابر) و متن مفصل آن ← ابن بابویه، الامالی، ۱۵۶؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۱۲؛ ابن رستم، المسترشد، ۶۳۴؛ ابن حیون، شرح الاخبار، ۳۸۱/۲.



در الفیه<sup>۱</sup> آمده است:

اگر بیم آن نبود که تهمت زنانی از میان امت من درباره تو آن افتراها آورند که مسیحیان درباره پسر مریم علیها السلام آوردند،

از مناقب تو چیزهایی فاش می‌ساختم که عقل هر فرزانه‌ای درباره آن به سرگشتگی درماند،  
و کسانی به این بشتابند که آنچه را پای‌افزار تو بر آن ساییده است از زمین بگیرند و بدان تبرک جویند  
و سخت دلدادۀ ایشان باشند و از سر دلدادگی آن خاک را ببینند<sup>۲</sup>.

بیت اخیر به همین صورت روایت شده است.

یکی دیگر گفته است:

اگر رهگذران زیرجامه او را می‌دیدند از بوی خوش وی بر او یورش می‌بردند و بر او دست می‌کشیدند<sup>۳</sup>.

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «دو تن درباره من نابود شوند: دوستی که غلو کند و دشمنی که از حد درگذرد»<sup>۴</sup>.

همچنین فرموده است: «دو تن درباره من تباه شوند: آن که دوست بدارد و زیاده‌روی کند و مرا به آنچه در من نیست بستاید؛ و دشمنی که کینه‌اش با من او را بر آن دارد که به من تهمت زند»<sup>۵</sup>.

۱. مقصود القصيدة المحبرة یا الالفية از ابن اسود، ابن علویه اصفهانی (د. ۳۱۲ یا ۳۲۰ ق.) است.

۲. لولا مخافة مفتر من امتی ما فی ابن مریم یفتري النصران

اظهرت فیک مناقبا فی فضلها قلب الاریب یظل کالحریران

و لسارع الاقوام منک لاخذ ما وطأته منک من الثری العقیان

متبرکین بذاک ترأمة لهم ثم المعاطس ای ما رثمان

۳. فلو ابصر النساک ما تحت ثوبه لها موا به من طیبه و تمسحوا

۴. «یهلک فی اثنان: محب غال و مبغض قال». ← شریف رضی، نهج البلاغة، حکمت ۱۱۷؛ همو، خصائص الائمة علیهم السلام،

۱۲۴؛ ابن بابویه، الامالی، ۷۰۹؛ همو، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲۱۷/۱؛ ابن حیون، شرح الاخبار، ۱/۱۶۰.

۵. «یهلک فی رجلان: محب مفرط یقرظنی بما لیس لی و مبغض یحمله شنانی علی ان یبهتنی». ← ابن عساکر، تاریخ

مدینة دمشق، ۲۹۳/۴۲؛ ابن بابویه، الامالی، ۲۵۶.

عبدالله بن سنان گوید: عبدالله بن سبا خود دعوی نبوت داشت و مدعی بود علی علیه السلام خدا است. این سخن به امیرمؤمنان علیه السلام رسید. او را فراخواند و در این باره از او پرسید. او نیز اقرار کرد و گفت: تو خدایی.

امام علیه السلام به او فرمود: «وای بر تو، شیطان تو را مسخر خویش کرده است. مادرت به عزایت بنشیند، از این پندار بازگرد و توبه کن»<sup>۱</sup>.

چون ابن سبا از توبه خودداری ورزید، امام علیه السلام او را به زندان افکند و سه روز مهلت توبه داد و پس از آن او را در آتش سوزاند<sup>۲</sup>.

روایت شده است پس از نبرد بصریان، هفتاد تن از خاندان زط به حضور امام علیه السلام رسیدند و در حالی که به زبان او را خدا می خواندند، در پیشگاهش سجده کردند.

امام علیه السلام به ایشان فرمود: «وای بر شما! چنین مکنید؛ من نیز آفریده‌ای چون شما هستم»<sup>۳</sup>. آنان سخن امام علیه السلام را نپذیرفتند.

سپس فرمود: «اگر از آنچه درباره من گفتید بازنگردید و به درگاه خدا توبه نکنید، شما همه را خواهم کشت»<sup>۴</sup>.

راوی گوید: آنان همچنان نپذیرفتند. پس امام گودال‌هایی آماده کرد و در آن‌ها آتش برافروخت و قنبر یکایک آنان را بر شانه نهاد و در آتش افکند.

در شعری است که امام علیه السلام فرمود:

من چون کاری ناروا دیدم آتشی برافروختم و قنبر را خواندم.

پس گودال‌هایی را یکی پس از دیگری کردم و قنبر آنان را یک به یک به رو در آتش درمی افکند<sup>۵</sup>.

۱. «قد سخر منك شیطان فارجع عن هذا ثکلتک امک و تب».

۲. برای روایت و نیز متن سخن امام علیه السلام ← ابن شعبه، تحف العقول، ۱۱۸؛ طوسی، اختیار معرفة الرجال، ۳۲۳/۱.

۳. «ویلکم لاتفعلوا انما انا مخلوق مثلکم».

۴. «فان لم ترجعوا عما قلتم فی و تتوبوا الی الله لاقتلنکم».

۵. انی اذا ابصرت امرا منکرا  
او قدت ناراً و دعوت قنبرا  
ثم احتفرت حفراً فحفراً  
و قنبر یخطم خطماً منکرا

سید حمیری گفته است:

طایفه‌ای که آنان را پدر مباد درباره علی علیه السلام غلو کردند و کسانی را در محبت او به رنجی سخت درافکندند.

گفتند: او خدا است. اما خداوند آفریدگار ما منزّه از آن است که فرزند یک مادر، یا پدر کسی دیگر باشد.

اگر چنین است، آن هنگام که علی علیه السلام در گهواره یا در شکم مادر بود چه کسی کار خلق را تدبیر می‌کرد؟<sup>۱</sup>

به هر روی، پس از ابن سبأ مردی به نام محمد بن نصیر نمیری این پندار را زنده بداشت. او مدعی بود که خدا تنها در این روزگار تجلّی کرده و او کسی جز علی علیه السلام نیست.

طایفه نصیری به همین مرد انتساب دارند. آنان طایفه‌ای اباحی هستند که عبادت‌ها و امور شرعی را وانهاده و همه حرام‌ها و آنچه را شرع از آن نهی کرده است مباح دانسته‌اند، و از جمله عقاید ایشان است که یهودیان برحقند، ولی ما از آنان نیستیم و مسیحیان برحقند و ما از آنان نیستیم.<sup>۲</sup> مؤلف گوید:

طایفه‌ای که به نصیر یاری رساندند خوار شدند و هرچه نگریستند در کار خویش کور و نابینا گشتند. آنان در سرکشی خود زیاده‌روی کردند و از کرانه درگذشتند. اینک به گمان تو آیا آنان سود برده‌اند یا زیان کرده‌اند؟

→

برای ماجرا و متن سخنان امام و نیز بیت اول از این دو بیت ← طوسی، اختیار معرفة الرجال، ۱/۲۸۸ و ۲/۵۹۶. برای داستان نیز ← کلینی، الکافی، ۷/۲۵۹؛ ابن بابویه، من لایحضره الفقیه، ۳/۱۵۰.

۱. قوم غلوا فی علیا لا ابا لهم  
قالوا هو الله جل الله خالقنا  
فمن ادار امور الخلق بینهم  
و چشموا انفسا فی حبه تعباً  
من ان یکون ابن ام او یکون ابا  
اذ کان فی المهد او فی البطن محتجباً

← دیوان السید الحمیری، ۷۱ و ۷۲.

۲. ← طوسی، الغیة، ۳۹۸.

درباره آنان آنچه را خداوند فرموده است بخوان: چگونه خداوند طایفه‌ای را که کفر ورزیده‌اند هدایت کند؟<sup>۱</sup>

### ردّ بر سبّیه

امت پس از پیامبر ﷺ درباره امامت اختلاف کردند؛ گروهی به نص و گروهی به انتخاب گراییدند. برای طرفداران نص از طریق مخالفان و موافقان این روایت‌ها اثبات شده است که امامان علیهم‌السلام دوازده تن هستند. اما پس از امام صادق علیهما السلام، سبّیه قامت افراشتند و ادعایی به میان آوردند و از رهگذر آن از همه امت جدا شدند.<sup>۲</sup>

این در حالی است که امام صادق علیهما السلام به امامت فرزند خود موسی علیهما السلام تصریح کرده و پسران خویش اسحاق و علی و همچنین مفضل بن عمر، معاذ بن کثیر، عبدالرحمن بن حجاج، عیسی بن مختار، یعقوب سراج، حمران بن اعین، ابوبصیر و صفوان جمال را بر این امر گواه گرفته بود و کتاب‌ها بر این حقیقت گواهی دهند.<sup>۳</sup>

امام صادق علیهما السلام همچنین به امام کاظم علیهما السلام درباره این فتنه خبر داده بود. او همچنین درگذشت اسماعیل و غسل دادن، کفن کردن و به خاک سپردن او را علنی ساخته و خود با پای برهنه در تشییع جنازه وی شرکت کرده<sup>۴</sup> و نیز فرموده بود تا از طرف وی برایش حجی به جای آورند.<sup>۵</sup>

۱. ذل قوم بنصیر انتصروا و عموا فی امرهم ما نظروا

اسرفوا فی بفهم و انهمکوا ربحوا نیما تری ام خسروا

فاقران فی حقهم ماقاله ﴿کَیْفَ یَهْدِی اللَّهُ قَوْمًا کَفَرُوا﴾

این شهر آشوب در این بیت اخیر بخشی از آیه ۸۶ سورة آل عمران را تضمین کرده است: ﴿کَیْفَ یَهْدِی اللَّهُ قَوْمًا کَفَرُوا بَعْدَ إِیْمَانِهِمْ وَشَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَجَاءَهُمُ الْبَیِّنَاتُ وَاللَّهُ لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾؛ چگونه خداوند تو مردمی را که بعد از ایمانشان کافر شدند هدایت می‌کند، با آن که شهادت دادند که این رسول برحق است و برایشان دلایل روشن آمد؟ و خداوند قوم بیدادگر را هدایت نمی‌کند.

۲. ← طبرسی، اعلام الوری، ۷/۲.

۳. ← مفید، الارشاد، ۲۱۶/۲؛ طبرسی، اعلام الوری، ۷/۲.

۴. ← کلینی، الکافی، ۲۰۴/۳.

۵. ← ابن بابویه، کمال الدین، ۷۲.

امام باقر علیه السلام عکاشه بن محسن اسدی را با کیسه‌ای زر به سرای میمون فرستاد تا از او کنیزی با فلان اوصاف برای امام صادق علیه السلام بخرد. چون برده‌فروش به آن جا آمد گفت: کنیز را به کمتر از هفتاد دینار نمی‌فروشم. عکاشه خواست کیسه را بگشاید. برده‌فروش گفت: آن را مگشای مگر این که مطمئن باشی حتی یک دینار از هفتاد کمتر نباشد.

چون کیسه را گشود واقعاً همین تعداد بود.

راوی گوید: کنیز را نزد امام صادق علیه السلام آوردند. پرسید: نامت چیست؟ گفت: حمیده.

امام علیه السلام فرمود: «ستوده‌ای در دنیا و ستوده‌ای در آخرت، ستوده‌ای و پاک از آلودگی‌ها و همانند طلای ناب. پیوسته فرشتگان از او مراقبت کردند تا هنگامی که او را به من رساند و این گرامیداشتی از جانب خدا برای من و حجت پس از من بود»<sup>۱</sup>.

سپس امام از او پرسید: دوشیزه‌ای یا مرد دیده؟

گفت: دوشیزه.

پرسید: چگونه در دست کنیزفروشان چنین مانده‌ای؟

گفت: هرگاه کسی از آنان آهنگ من می‌کرد پیرمردی رخ می‌نمود و بر صورت او سیلی می‌نواخت، آن اندازه که مرا وامی‌گذاشت.

همچنین، زمانی که برده‌فروش او را از صاحب پیشین خریده بود یکی از زنان اهل کتاب او را دید و گفت: آن که ارجمندترین کسان بر روی زمین است از تو زاده خواهد شد.

ابن بابویه به سند خود از منصور بن حازم نقل کرده که گفته است: با ابو عبدالله [امام صادق علیه السلام] بر در سرای نشسته بودم و اسماعیل نیز آن جا بود. در این هنگام موسی که هنوز نوجوان بود از آن جا گذشت. اسماعیل که او را دید گفت: این کنیززاده در آن خیر پیشی جسته است.

ابن بابویه، همچنین به سند خود از ولید بن صبیح نقل کرده که گفته است: اسماعیل بن جعفر علیه السلام

---

۱. آنچه ابن شهر آشوب آورده چنین است: «حمیده فی الدنيا محمودة فی الآخرة حمیده مصفاة من الادناس کسبیکة الذهب مازالت الملائكة تحرسها حتی ادیت الی کرامة من الله فی وللحجة من بعدی». در منابع با آن که ادامه ماجرا همانند روایت ابن شهر آشوب نقل شده، اما آنچه در این بخش از سخن امام آمده تنها جمله «حمیده فی الدنيا محمودة فی الآخرة» است. برای این متن و روایت ← کلینی، الکافی ۴۷۷/۱؛ طبری آملی، دلائل الامامة، ۳۰۸؛ ابن حمزه، الثاقب فی المناقب، ۳۷۹؛ قطب راوندی، الخرائج و الجرائع، ۲۸۷/۱.

را در میان طایفه‌ای می‌گسار دیدم. اندوهگین از آن‌جا بیرون آمدم و به حجر [اسماعیل] رفتم. اما آن‌جا اسماعیل را دیدم که به خانه آویخته است و می‌گرید تا آن اندازه که اشک‌هایش پرده‌های کعبه را تر کرده است. پس بازگشتم و به گشتن پرداختم. ناگاه دوباره اسماعیل را دیدم که با همان طایفه نشسته است. بازگشتم. اما دیگر بار اسماعیل را دیدم که به پرده‌های کعبه درآویخته و آن‌ها را با اشک‌های خود تر کرده است.

راوی گوید: این ماجرا را با امام صادق علیه السلام که در میان نهادم.

امام فرمود: «پسرم به شیطانی مبتلا شده که در صورت او متمثل می‌شود»<sup>۱</sup>.

این در حالی است که در روایت آمده است: «شیطان در صورت هیچ پیامبر و هیچ وصی‌ای تمثل نمی‌یابد»<sup>۲</sup>.

زرارة بن اعین گوید: امام صادق علیه السلام داوود بن کثیر رقی، حران بن اعین و ابو بصیر را خواست. مفضل بن عمر نیز بدان‌جا آمد و با خود گروهی را آورد تا شمار حاضران به سی تن رسید. آن‌گاه امام علیه السلام فرمود: ای داوود، چهره اسماعیل را برهنه کن. او چهره اسماعیل را برهنه ساخت. امام فرمود: ای داوود، نیک در او بنگر و ببین آیا زنده است یا مرده. داوود گفت: مرده است.

امام علیه السلام بدین‌سان چهره او را به یکایک آنان نمایاند و سپس فرمود: خداوندا تو خود گواه باش. پس فرمود تا او را غسل دادند و کفن کردند. آن‌گاه گفت: ای مفضل، کفن از چهره او بگیر. مفضل چهره اسماعیل را گشود. امام علیه السلام پرسید: آیا او مرده است یا زنده؟ همه او را بنگرید. مفضل گفت: سرور ما، او زنده نیست؛ مرده است. پرسید: همه دیدید و از این اطمینان یافتید؟ گفتند: آری - و این در حالی بود که همه از این رفتار امام شگفت‌زده بودند.

آن‌گاه امام علیه السلام فرمود: خداوندا، تو خود بر آنان گواه باش.

سپس اسماعیل را به آرامگاه بردند. چون او را در قبر نهادند فرمود: ای مفضل، چهره او را برهنه کن. مفضل صورت او را برهنه ساخت. امام علیه السلام به آن گروه فرمود: بنگرید که آیا او زنده است یا مرده است. گفتند: ای ولی خدا، او زنده نیست؛ مرده است.

۱. «لقد ابتلی ابني بشيطان يتمثل في صورته». ← ابن بابويه، کمال الدین، ۷۰؛ ابن بابویه قمی، الامامة والتبصرة، ۷۱.

۲. «ان الشيطان لا يتمثل في صورة نبي ولا في صورة وصي». ← ابن بابويه، کمال الدین، ۷۰.

آنچه با امامت به نص ناسازگاری دارد / ۶۳۳

پس فرمود: «خداوندا تو خود گواه باش؛ در آینده بی‌عقیدگان تردید خواهند آورد. آنان می‌خواهند نور خدا را خاموش کنند»<sup>۱</sup>.

آن‌گاه به امام موسی علیه السلام اشاره کرد و فرمود: «و خداوند نور خود را کامل کند، هر چند کافران خوش ندارند»<sup>۲</sup>.

سپس جنازه را در خاک کردند و امام دیگر بار همان سخن را تکرار کرد و پرسید: این مرده کفن شده حنوط شده به خاک سپرده شده در این گور کیست؟ گفتیم: پسر ت اسماعیل. امام علیه السلام نیز فرمود: خداوندا تو خود گواه باش.

پس دست موسی علیه السلام را گرفت و فرمود: «او حق است و حق با او و از او است تا خداوند زمین و هرکه را بر زمین است به ارث برد»<sup>۳</sup>.

عنبرسه عابد گفته است: چون اسماعیل بن جعفر علیه السلام درگذشت امام صادق علیه السلام در سخنانی فرمود: «ای مردم! این سرا سرای جدایی و سرای خیمه درهم پیچیدن است نه سرای رحل افکندن»<sup>۴</sup>.

سپس این بیت ابوخراش<sup>۵</sup> را بر زبان راند:

فلاتحسبن انی تناسیت عهده      ولكن صبری یا امیم جمیل<sup>۶</sup>

کهمس در حدیث خود آورده است: در هنگام مرگ اسماعیل حضور داشتم و امام صادق علیه السلام نیز کنار جنازه او نشسته بود.

---

۱. اللهم اشهد فانه سيرتاب المبطلون يريدون ان يطفئوا نور الله.

۲. «و الله متم نوره و لو كره الكافرون». این سخن اقتباس از آیه ۸ سورة صف است.

۳. «هو حق و الحق معه و منه الى ان يرث الله الارض و من عليها». برای این متن و متون پیشین و نیز داستان ← ابن ابی زینب، كتاب الغيبة، ۳۲۷ و ۳۲۸.

۴. «ان هذا الدار دارفراق و دار التواء لا دار استواء». ← ابن بابويه، الامالی، ۳۰۹؛ همو، کمال الدین، ۷۴؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۴۴۴.

۵. نام کامل او خویلد بن مره و از خاندان هذیل است.

۶. گمان مبر من خاطرة او را از یاد برده‌ام، بلکه مادرم، صبر من بسیار است.

برای بیت با اندکی تفاوت ← دیوان الهذلیین، ۱۱۶/۲۰. نیز ← ابن بابویه، الامالی، ۳۰۹؛ همو، کمال الدین، ۷۴؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۴۴۴.

کهمس در ادامه حدیث خود پس از سخنانی چند گفته: امام بر حاشیه کفن او نوشت: «اسماعیل گواهی می دهد که خدایی جز الله نیست»<sup>۱</sup>.

همچنین از امام صادق علیه السلام روایت شده است که یکی از شیعیان خود را خواست و درهمی چند به او داد و او را گماشت که با آن چند درهم از جانب فرزندش اسماعیل حج به جا آورد. امام علیه السلام به او فرمود: «چون از جانب او حج گزاردی، تو را نه سهم از ثواب و اسماعیل را یک سهم از ثواب است»<sup>۲</sup>.

داوود بن قاسم جعفری در شعر خود گفته است:

چون پرشش کننده ای در برابرم قامت آراست تا به او پاسخ دهم که آیا موسی به این امامت سزاوارتر بوده است یا اسماعیل،

گفتم: من در برابر تو با خود دلایلی دارم. اما تو را به آنچه در دعوی امامت می گویی دلیلی نیست. موسی زندگی دراز یافت و امامت را به ارث و نص به دست آورد و روایت ها از این حقیقت خبر دهند.

امام صادق پسر محمد، در حالی که همچنان تندرست و استوار بود خبر عزای اسماعیل را دریافت،

و با پای پیاده در نماز بر او حاضر شد. آیا جعفر علیه السلام در آن هنگام از امامت برکنار بود؟<sup>۳</sup>

یکی دیگر گفته است:

از ملحدی خواستیم تا آیینی را اثبات کند. با ما لجajt ورزید و در دلیل فروماند.

۱. ← ابن بابویه، کمال الدین، ۷۲؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ۲۸۹/۱.

۲. «انک اذا حججت عنه لک تسعة اسهم من الثواب و لاسماعیل سهم واحد». ← مفید، المقنعة، ۴۹۳؛ همو، المزار، ۲۰۹.

۳. لَمَّا انْجَبَرَى لِي سَائِلًا لَاجِبِهِ  
قُلْتُ الدَّلِيلَ مَعِيَ عَلَيْكَ وَ مَا عَلَيَّ  
اطْمَئِنَّ لَهُ الْبَقَاءُ فَحَازَهَا  
اَنْ اَلْاِمَامَ الصَّادِقَ ابْنَ مُحَمَّدٍ  
عَزَى بِاِسْمَاعِيلَ وَ هُوَ جَدِيدٌ  
اَفْجَعَفَرُ فِى وَقْتِهِ مَعْزُولٌ  
مُوسَى اَحَقُّ بِهَا اَم اِسْمَاعِيلُ  
مَا تَدْعِيهِ لِلْاِمَامِ دَلِيلُ  
اَرْثَا وَ نَصَا وَ الرِّوَاةُ تَقُولُ  
عَزَى بِاِسْمَاعِيلَ وَ هُوَ جَدِيدٌ  
اَفْجَعَفَرُ فِى وَقْتِهِ مَعْزُولٌ



غرضی کرد و برقی از او برخاست و سپس پشت کرد و با دوست خود سخن آغازید.  
به حق، به کفر آنان حکم کردم. آنان به راستی کافر شده‌اند و از راه اویاز داشته‌اند.<sup>۱</sup>

## رد بر خوارج

در حلیۃ الاولیاء آمده است: ابومجلز<sup>۲</sup> گفته: علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: «آنان به داوری آن دو داور بر من خرده گرفتند، در حالی که خداوند درباره پرنده‌ای دو داور گمارده بود».<sup>۳</sup>

در ابانه ابو عبدالله ابن بطله آمده است: ابن عباس با جماعتی از حروریه مناظره کرد. او از ایشان پرسید: بر امیرمؤمنان چه خرده گرفته‌اید؟

گفتند: سه چیز: این که در دین خدا مردان را داور قرار داد و بدین سبب کافر شد؛ این که جنگید، ولی غنیمت نگرفت و کسانی را به تصرف در نیاورد؛ و این که عنوان امیرالمؤمنین را از نام خود محو کرد.

ابن عباس در پاسخ گفت: خداوند خود در جاهایی کسانی را در کار دین خدا داور گرفته است: در همانند کشتن شکار، آن جا که فرمود: ﴿يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ﴾<sup>۴</sup>؛ در اصلاح میان زن و شوهر،

- |                           |                           |
|---------------------------|---------------------------|
| ۱. سألنا ملحدًا اثبات دين | فعاثنا و مجمج في دليله    |
| و اعد ثم ابرق ثم ولي      | و بادر بالمقال الى خليله  |
| حكمت عليهم بالكفر حقا     | لقد كفروا و صدوا عن سبيله |

۲. در متن «مجاز» آمده، اما در منبع اصلی مجلز آمده و همین نیز درست است.

۳. «عابوا علی بحکم الحکمین و قد حکم الله فی طائر حکمین». برای متن، با تفاوتی اندک یعنی «تحکیم» به جای «بحکم» ← ابونعیم، حلیۃ الاولیاء، ۱۱۳/۳.

ناگفته نماند سخن امام در این جا مقایسه‌ای میان تحکیم داوران در جنگ صفین با تحکیم دو داور در تعیین همانند جانور شکارشده در احرام از سوی دو داور عادل است؛ حکمی که آیه ۹۵ سوره مائده از آن سخن گفته است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ وَمَنْ قَتَلَ مِنْكُمْ مَتَعِدًا فَبِغْزَاءٍ مُثُلًا مَا قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ هَذَا بِأَلْفِ الْكَفَّةِ﴾؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، در حالی که محرمید شکار را مکشید و هر کس از شما عمداً آن را بکشد، باید نظیر آنچه کشته است از چهارپایان کفاره‌ای بدهد که نظیر بودن آن را دو تن عادل از میان شما تصدیق کنند و به صورت قربانی به کعبه برسد.

۴. مائده/۹۵: آن را دو تن عادل از میان شما تصدیق کنند.

آن جا که فرمود: ﴿وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا﴾<sup>۱</sup>. اما این که پیکار کرده و غنیمت نگرفته و کسانی را به تصرف در نیاورده است، [در پاسخ گویم:] آیا روا می‌داشتید که مادران عایشه را در تصرف درآورید و سپس از او چیزهایی را که از دیگران حلال شمردید حلال بدانید؟ اگر چنین می‌کردید در حالی که او مادر شما است کافر می‌شدید. اگر هم بگویید او مادر ما نیست بی‌باوری کرده‌اید؛ زیرا خداوند خود فرموده است: ﴿وَأَزْوَاجَهُ أُمَّهَاتُهُمْ﴾<sup>۲</sup>. اما این که عنوان امیرمؤمنان را از کنار نام خود برداشت، شما خود شنیده‌اید که در جریان صلح حدیبیه عمرو بن سهیل و ابوسفیان نزد پیامبر ﷺ آمدند و آن‌جا پیامبر ﷺ فرمود: بنویس: این چیزی است که محمد پیامبر خدا بر آن مصالحه کرد - و بقیه داستان<sup>۳</sup>. این در حالی است که - خدای را سوگند - پیامبر خدا ﷺ از علی عليه السلام برتر است و با این کار از نبوت نیفتاد. در این هنگام برخی از آن جماعت گفتند: این از دین است. مرد از آن کسان است که خداوند درباره آن‌ها می‌فرماید: ﴿بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ﴾<sup>۴</sup> و ﴿وَتُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُدًّا﴾<sup>۵</sup>.

در ادامه روایت آمده است که کسانی بسیار از این طایفه پس از این گفت‌وگو بازگشتند<sup>۶</sup>. یک‌بار عبدالله بن اباض در حضور هارون با هشام بن حکم مناظره کرد. در این مناظره هشام گفت: خوارج هیچ خرده‌ای بر ما نتوانند گرفت.

۱. نساء/۳۵: و اگر از جدایی میان آن دو بیم دارید پس داوری از خانواده آن (شوهر) و داوری از خانواده آن (زن) تعیین کنید. اگر سر سازگاری دارند، خدا میان آن دو سازگاری خواهد داد.

۲. احزاب/۶: و همسرانش مادران ایشانند.

۳. در ادامه این داستان است که مشرکان نپذیرفتند عنوان «رسول الله» در کنار نام پیامبر ﷺ درج شود و پیامبر ﷺ نیز این عنوان را به دست خود پاک کرد و اجازه فرمود این نام جای خود را به «محمد بن عبدالله» دهد. ← حلبی، السیره الحلبیه، ۲ / ۷۰۷: ابن هشام، السیره النبویه، ۴ / ۲۸۵؛ طبری، تاریخ الامم والملوک، ۲ / ۱۲۳؛ ابن سعد، الطبقات الکبری، ۹۷/۲.

۴. زخرف/۵۸: بلکه آنان مردمی جدل‌پیشه‌اند.

۵. مریم/۹۷: و مردم ستیزه‌جو را بدان بیم دهی.

۶. روایت را در الابانة الکبری اثر ابن بطة نیافتیم. البته این روایت در دیگر منابع با تفاوت‌هایی غیر محتوایی آمده است. از آن جمله ← ضیاء الدین مقدسی، الاحادیث المختارة، ۱۰ / ۴۱۴؛ بیهقی، سنن البیهقی الکبری، ۵ / ۱۶۶ و ۸ / ۱۷۹؛ صنعانی، مصنف عبد الرزاق، ۱۰ / ۱۵۹؛ ابونعیم، حلیة الاولیاء، ۱ / ۳۱۹؛ نسائی، خصائص علی عليه السلام، ۲۰۰؛ طبرانی، المعجم الکبیر، ۱۰ / ۲۵۷.

اباضی پرسید: چگونه؟

گفت: زیرا شما طایفه‌ای هستید که در پذیرش ولایت یک انسان، عادل دانستن او، باور به امامت و نیز فضیلت او با ما هم عقیده شده‌اید. اما چندی بعد، در دشمنی با او و در بیزاری جستن از او راه خود را از ما جدا کرده‌اید. بدین سان، ما با شما بر همان اجماع پیشین و این که در همراهی با ما گواهی داده‌اید هستیم و مخالفتی که پس از آن با ما کرده‌اید به باور ما آسیبی نزنند و دعوی شما در برابر ما شنیده نشود؛ چرا که اختلاف توان هموردی با اتفاق را ندارد و گواهی فرد به سود طرف نزاع پذیرفته است و شهادت او بر ضد وی مردود باشد و پذیرفته نشود.

در این هنگام یحیی بن خالد گفت: به مغلوب کردن او بسیار نزدیک شده‌ای. اما او را مهلتی دیگر ده. هشام گفت: شاید سخن به جایی رسد که پیچیده باشد و بر فهم‌ها دقیق و دشوار آید و برای برپایی انصاف لازم شود که واسطه‌ای در میان باشد. آن واسطه اگر از یاران من باشد از آن ایمن نیست که تعصب نسبت به من بر او چیرگی یابد. اگر هم از یاران تو باشد در داوری‌ای که بر ضد من کند به حکم او گردن نهمم. اگر با هردوی ما نیز مخالف باشد، نه درباره من امین خواهد بود و نه درباره تو. پس باید که یک تن از یاران من و یک تن از یاران تو باشند تا در آنچه میان من و تو هست داوری کنند. گفت: باشد.

هشام گفت: با این سخن دیگر چیزی برای او نمانده است.

سپس افزود: این طایفه در پذیرش ولایت امیرمؤمنان علیه السلام، مدتی با ما بوده‌اند تا آن که داستان حکمین رخ داده است و آنان او را به جرم تن دادن به داوری کافر شمرده‌اند و گمراه دانسته‌اند. اینک این مرد دو تن را به داوری پذیرفته است که عقیده‌ای بر ضد هم دارند؛ یکی او را کافر می‌شمرد و دیگری او را عادل می‌داند. اگر این مردکاری درست کرده است کار امیرمؤمنان علیه السلام سزاوارتر به درستی است و اگر به خطا رفته است باگواهی دادن به کفر خویش ما را آسوده کرده است و بدین سان پرداختن به کفر و ایمان خود او سزاوارتر از نگرستن در دعوی او مبنی بر کافر خواندن علی علیه السلام است.

هارون که این مناظره را شنید آن را پسندید و فرمود هشام را صله‌ای دهند<sup>۱</sup>.

هنگامی که ضحاک خارجی خود را امیرمؤمنان خواند و آهنگ بیرون رفتن از کوفه داشت، مؤمن طلاق از او پرسید: چرا از علی بن ابی طالب علیه السلام بیزاری جسته و جنگ با او را روا شمرده‌اید؟

گفت: زیرا او در دین خدا حکمیت را به میان آورد.

پرسید: آیا هر که در دین خدا حکمیت به میان آورد کشتن او را روا می‌دانید؟

۱. برای این مناظره ← مفید، الفصول المختارة، ۵۰ و ۵۱.

گفت: آری.

گفت: پس درباره عقیده‌ای که آورده‌ای مرا آگاهی ده تا در آن با تو مناظره کنم و اگر دلیل تو بر دلیل من برتری داشته باشد بدان عقیده درآیم.

گفت: اما چه کسی درستی سخن آن را که درست می‌گوید گواهی خواهد کرد؟ ناگزیر ما را عالمی بایست که میان ما داوری کند.

مؤمن طاق گفت: ای مرد، تو خود هم اکنون در باوری که آمده‌ای تا درباره آن با من مناظره کنی حکمیت به میان آوردی!  
گفت: آری.

مؤمن طاق رو به یاران ضحاک کرد و گفت: این همدم شما در دین خدا حکمیت آورده است. خود دانید با او چه کنید.

پس او را هدف شمشیرهای خویش قرار دادند.<sup>۱</sup>

قاضی تنوخی در پاسخ ابن معتر گفته است:

بر علی عليه السلام در پذیرش داوری میان او و زاده ابن حرب برای پیکار با سرکشان پیر خرده گرفته‌ای. این در حالی است که در نبرد قریظه آن نماینده داوری کرد، با آن که هیچ عیبجویی نتواند در کار پیامبر صلی الله علیه و آله خرده گیرد.<sup>۲</sup>

ابن عودی<sup>۳</sup> نیز گفته است:

گفتند: علی عليه السلام در پذیرش داوری ستمگر بوده است، تا از رهگذر ادعا او تظلم بسیار شود، و گفتند: خون مردمان را از سر ستم ریخته است و در میان کشتگان گناهکار و بی‌گناه وجود داشته‌اند.<sup>۴</sup>

۱. مجلسی در بحار الانوار (۴۲۳/۳۳) این روایت را به نقل از کتاب حاضر آورده است.

۲. و عبت علیا فی الحکومة بینة و بین ابن حرب فی الطغام الاثائب  
و قد حکم المبعوث یوم قریظة و لا عیب فی فعل الرسول لعائب

۳. مقصود ابن عودی نیلی (۴۷۸ - ۵۵۸ ق.) است.

۴. و قالوا علی کان فی الحکم ظالما و قالوا دماء الناس ظلما اراقها  
و قد کان فی القتل بریء و مجرم لیکثر بالدعوی علیه التظلم

امینی در الغدیر (۳۷۲/۴ - ۳۷۹) متن کامل شعر و از جمله این دو بیت را آورده است.

### فصل ۳

## پرسش و پاسخ

### چرا فدک را وا گذاشت؟

از امام باقر علیه السلام پرسیدند: چرا امیرمؤمنان علیه السلام هنگامی که خود زمامدار مردم شد به فدک نپرداخت؟ فرمود: در اقتدای به پیامبر صلی الله علیه و آله، آن هنگام که مکه را گشود و چون درباره سرای وی که عقیل آن را فروخته بود از او پرسیدند: آیا به سرای خویش بر نمی گردی، در پاسخ فرمود: «مگر عقیل برای ما خانه‌ای گذارده است؟ ما خاندانی هستیم که آنچه را به ستم از ما ستانده‌اند باز پس نمی خواهیم»<sup>۱</sup>.  
در خبر دیگری است که امام علیه السلام فرمود: «زیرا ستمگر و ستم‌دیده هر دو به حضور پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رسیده بودند و خداوند آن بانو را که ستم دیده بود پاداش داده و آن مرد را که ستم کرده بود کیفر رسانده بود»<sup>۲</sup>.

---

۱. «و هل ترک عقیل لنا داراً؟ انا اهل بیت لانسترجع شیئا یؤخذ منا ظلماً». ← ابن بابویه، علل الشرائع، ۱/۱۵۵.  
۲. «لان الظالم و المظلومة قدکانا قدما علی رسول الله و اثناب الله المظلومة و عاقب الظالم». در ادامه این متن آمده است: «فکره ان یسترجع شیئا قد عاقب الله علیه غاصبه و اثناب علیه المغصوبة؛ پس او [= امیرمؤمنان] خوش نداشت چیزی را بازستاند که خداوند غصب‌کننده‌اش را کیفر رسانده، و آن را که مال او غصب شده پاداش داده بود. ← همان، ۱۵۴ و ۱۵۵.

### چرا مردم را به پیروی نخواند؟

ضرار از هشام بن حکم پرسید: اگر علی علیه السلام وصی بود، چرا پس از پیامبر صلی الله علیه و آله مردم را به پیروی از خویش نخواند؟

هشام در پاسخ گفت: این کار بر او واجب نبود؛ زیرا پیشتر پیامبر صلی الله علیه و آله خود در غدیر، تبوک و دیگر جاها مردم را به پیروی از او و ولایت او فراخوانده بود و مردم از وی نپذیرفته بودند. اگر چنین دعوتی جایز بود این نیز روا بود که پس از آن که خدا ابلیس را به سجده برای آدم علیه السلام فراخواند و وی پاسخ نداد دیگر بار آدم خود نیز او را بدین کار فرا بخواند.

دیگر آن که او صبر پیشه کرد، چونان که پیامبران اولوالعزم صبر کرده بودند. یک بار ابوحنیفه از مؤمن طاق پرسید: اگر علی علیه السلام بر حق بود، چرا پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله حق خود را مطالبه نکرد؟ در پاسخ گفت: از این بیم برد که جنیان او را بکشند، آن سان که سعد بن عبادہ را به تیر مغیره بن شعبه کشتند.<sup>۱</sup>

### چرا با آنان نجنگید؟

از علی بن میثم پرسیدند: چرا علی علیه السلام از جنگ با آنان خودداری ورزید؟ گفت: آن گونه که هارون به سامری نپرداخت، در حالی که آن مردم گوساله را به پرستش گرفته بودند. پرسید: مگر ضعیف بود؟

گفت: چنین بود، همانند هارون که گفت: ﴿أَبْنِ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّوْنِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي﴾<sup>۲</sup>، همانند نوح علیه السلام که گفت: ﴿أَنِّي مَغْلُوبٌ فَأَنْتَصِرْ﴾<sup>۳</sup>، همانند لوط علیه السلام که گفت: ﴿لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِي إِلَىٰ رُكْنٍ شَدِيدٍ﴾<sup>۴</sup>، همانند موسی علیه السلام و هارون که موسی گفت: ﴿رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي﴾<sup>۵</sup>.

۱. ← طبرسی، الاحتجاج، ۱۴۸/۲.

۲. اعراف/۱۵۰: ای فرزند مادرم، این قوم مرا ناتوان یافتند و چیزی نمانده بود که مرا بکشند.

۳. قمر/۱۰: من مغلوب شدم. به داد من برس.

۴. هود/۸۰: کاش برای مقابله با شما قدرتی داشتم یا به تکیه گاهی استوار پناه می جستم.

۵. مائده/۲۵: پروردگارا، من جز اختیار شخص خود و برادرم را ندارم.

برای روایت نیز ← مفید، الفصول المختارة، ۷۰.

علی بن میثم این پاسخ را از سخن امیرمؤمنان علیه السلام گرفته بود که چون به ایشان خبر رسید که مردم پرسیده‌اند چرا با آن دو تن پیکار نمی‌کند، فرمود: من از شش تن از پیامبران الگو گرفته‌ام: نخستین آن‌ها خلیل الرحمن علیه السلام است که گفت: ﴿وَأَعْتَزُّكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾<sup>۱</sup>. اینک اگر بگویید او بی آن‌که ناخرسند باشد آنان را واگذارد کفر ورزیده‌اید و اگر بگویید او چون رفتاری ناخوشایند از ایشان دید باز هم از ایشان بگذشت، در این صورت وصی پیامبر صلی الله علیه و آله به چنین عذری سزاوارتر است.

به لوط علیه السلام اقتدا کرده‌ام که گفت: ﴿لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِي إِلَى رُكْنٍ شَدِيدٍ﴾<sup>۲</sup>. اینک اگر بگویید لوط در برابر آنان قدرتی داشت کفر ورزیده‌اید و اگر بگویید او در برابر آنان قدرتی نداشت، باز عذر وصی پیامبر صلی الله علیه و آله پذیرفتنی‌تر است.

به یوسف علیه السلام اقتدا کرده‌ام که گفت: ﴿رَبِّ السِّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ﴾<sup>۳</sup>. اینک اگر بگویید یوسف علیه السلام بی آن‌که امری ناخوشایند بیند که خدا را به خشم می‌آورد خواستار زندان شد کفر ورزیده‌اید و اگر بگویید او به چیزی که خشم خدا در آن است فراخوانده شده بود اینک عذر وصی پیامبر صلی الله علیه و آله پذیرفتنی‌تر است.

به موسی علیه السلام اقتدا کرده‌ام، آن‌گاه که گفت: ﴿فَقَرَزْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ﴾<sup>۴</sup>. اینک اگر بگویید موسی علیه السلام بی آن‌که بیم داشته باشد گریزان شد کفر ورزیده‌اید و اگر بگویید او از بیم آهنگ بدی که درباره‌اش در سرداشتند از ایشان گریخت، عذر وصی پیامبر صلی الله علیه و آله پذیرفتنی‌تر است.

به هارون اقتدا کرده‌ام، آن‌گاه که به برادر خویش گفت: ﴿أَبْنِ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّوْنِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي﴾<sup>۵</sup>. اینک اگر بگویید: آنان او را ضعیف پنداشتند و آهنگ قتل او را نداشتند کفر ورزیده‌اید و اگر بگویید او را ضعیف یافتند و در آستانه کشتن او بودند، عذر وصی او پذیرفتنی‌تر است.

به محمد صلی الله علیه و آله اقتدا کرده‌ام، آن‌گاه که به غار پناه برد و مرا بر بستر خویش جایگزین گذاشت و من

۱. مریم/۴۸: و از شما و از آنچه غیر از خدا می‌خوانید کناره می‌گیرم.

۲. هود/۸۰.

۳. یوسف/۳۳: پروردگارا، زندان برای من دوست‌داشتنی‌تر است از آنچه مرا به آن می‌خوانند.

۴. شعراء/۲۱: و چون از شما ترسیدم از شما گریختم.

۵. اعراف/۱۵۰: ای فرزند مادرم، این قوم مرا ناتوان یافتند و چیزی نمانده بود که مرا بکشند.

جان خویش را در راه خدا بر کف نهادم. اینک اگر بگویند محمد ﷺ بی آن که بیمی داشته باشد گریخت کفر ورزیده‌اید و اگر بگویند مردمان او را بیمناک ساخته بودند و راهی جز گریختن به غار نداشت عذر وصی او پذیرفتنی تر است.

پس مردم در پاسخ گفتند: ای امیرمؤمنان، راست می‌گویی.<sup>۱</sup>  
عونی گفته است:

چه بسیار پیامبرانی که مستضعف شدند، در حالی که پروردگارا آسمان‌ها از ایشان است و ایشان را با فرشتگان هم‌ردیف سازد.

خدای را در زمین مکرری است که هیچ کس از آن گریزی نیابد مگر آن که کافر و تیره‌بخت و اهل بهتان باشد.<sup>۲</sup>

در نهج البلاغه آمده است: «هنوز زمانی از رحلت رسول خدا ﷺ نگذشته بود که چون به توده مسلمانان نگریستم، ناگهان خود را تنها یافتم و جز اهل بیت برای خود یآوری ندیدم. لذا مرگ را برای چنین خاندانی (که باید سرپرست دینی و اخلاقی مردم باشند) روا ندیدم، ناچار بر خاشاک خلیده در چشم دیده فروبستم، و بر اندوه گره‌خورده در گلو آب نوشیدم، و در برابر غمی جانکاه و نفس‌گیر و زیستی تلخ‌تر از دانه زهرآگین علقم شکیبایی پیشه ساختم».<sup>۳</sup>

در کتاب خصال در مبحث «آداب شاهان» در سخنی از امام علی (ع) نقل شده است که فرمود: «مرا در موسی (ع) اسوه است، در خلیل خود الگو است، در کتاب خدا عبرت است، در آنچه پیامبر خدا ﷺ به من سپرده برهانی است و در آنچه از آن معرفت یافته‌ام مایه بصیرت است. اگر سخن مرا دروغ پندارید پیش از من هم حق را تکذیب کرده‌اند و اگر من مایه ابتلایشان شده‌ام همین راه روشن من است و طریقی که برای هر کس که بر آن بماند به نجات راه برد. پیوسته بر آن بوده‌ام و هرگز نه از آن کناره

۱. برای خبر با تفاوتی در ساختار ← ابن بابویه، علل الشرائع، ۱/۱۴۹.

۲. کم من نبی غدا مستضعفا و له رب السموات بالاملاک یردغه  
لله فی الارض مکر لیس یأمنه الا کفور شقی الجدد مقرفه

۳. «فَنظَرْتُ فَإِذَا لَيْسَ لِي مَعِينٌ إِلَّا أَهْلُ بَيْتِي فَضَنَنْتُ بِهِمْ عَنِ الْمَوْتِ فَافْضَيْتُ عَلَى الْقَذَى وَ شَرِبْتُ عَلَى الشَّجَى وَ صَبَرْتُ عَلَى اخْذِ الْكُظْمِ وَ عَلَى امْرِ مِنْ طَعْمِ الْعَلْقَمِ». ← شریف رضی، نهج البلاغه، خطبة ۲۶.



گرفته‌ام و نه چیزی را جایگزین آن ساخته‌ام. هیچ‌گاه کتاب روشن خداوند و سفارش عموزاده‌ام به آن را تباه نخواهم کرد»<sup>۱</sup>.

پس فرمود:

درباره طایفه خویش که آنچه را کتاب خدا مقرر داشته بودند ندانسته انگاشتند و به هر حرامی دست یازیدند هیچ عذری را نخواهم پذیرفت.

پس از احمد رضی الله عنه ریسمان امامت از آن من بوده است، به سان دلو چاه که به چرخ و به ریسمان در پیوسته است.

آنان نه در روزگار نبوت او پاکدامن بودند و نه پس از او پیمان و سوگندی را پاس داشتند. اگر حق آن داشتم که بی‌درنگ آنان را فرمان دهم، طایفه خویش را برای پیکار آزاد می‌گذاردم و آن جماعت به جماعت‌ها بدل می‌شدند و می‌پراکندند<sup>۲</sup>.

در سخنی از امام علیه السلام به روایت محمد بن مسلم چنین آمده است: «از رحلت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سخن‌هایی بر من وارد آمد که اگر بر کوه‌ها می‌نهادند تاب آن‌ها را نداشتند، و خاندان او را چنین یافتیم که برخی را یارای آن نبود بر بی‌تابی خویش لگام نهند و خود را مهار کنند و بر آنچه دامگیرشان شده است پای بدارند بی‌تابی شکیب از ایشان ستانده و هوش از سرشان برده و مانع آن شده است که بفهمند و بفهمانند و بگویند و گوش سپرند»<sup>۳</sup>.

---

۱. «و لی فی موسی اسوة و فی خلیلی قدوة و فی کتاب الله عبرة و فیما اودعنی رسول الله برهان و فیما عرفت تبصرة. ان تکذبونی فقد کذبوا الحق من قبلی و ان ابتلی به فتلك سیرتی المحجة البیضاء و السبیل المفضیة لمن لزمها من النجاة لم ازل علیها لا ناکلا و لا مبدلا لن اضیع بین کتاب الله و عهد ابن عمی به».

۲. لن اطلب العذر فی قومی و قد جهلوا  
فرض الکتاب و نالوا کلما حرما  
حبل الامامة لی من بعد احمدنا  
کالدو علقت التکریب و الودما  
لا فی نبوته کانوا ذوی ورع  
ولارعوا ببعده الا و لا ذما  
لو کان لی جائزا سرعان امرهم  
خلیت قومی و کانوا امة امما

در مناقب تنها سه مصراع نخست آمده و دنباله شعر از پاورقی بحار الانوار (۴۴۳/۲۹) نقل شده است. البته ابن شهر آشوب در فصلی پیشین (فصل شروط امامت، مبحث صفات ائمه) بیت‌های دوم تا چهارم را با تفاوتی آورده است.  
۳. «فنزله من وفاة رسول الله ما لم تکن الجبال لوحملته حملته و رأیت اهل بیهة بین جازع لا یملک جزعه و لا یضبط

امام در ادامه فرمود: «به گاه رحلت او خویش را بر شکیبایی بداشتم و خاموشی اختیار کردم و به کار پیکر او پرداختم که مرا بدان فرمان داده بود»<sup>۱</sup>.

خداوند فرموده است: ﴿فَوَكَزَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ﴾<sup>۲</sup>. موسی علیه السلام یک تن از آنان را در جریان دفاع کشته بود و به همین سبب در شهر بیم داشت و از آن جا بیرون رفت، چونان که خداوند فرمود: ﴿فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ﴾<sup>۳</sup>، ﴿فَفَرَزْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ﴾<sup>۴</sup>، ﴿رَبِّ إِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ﴾<sup>۵</sup> و ﴿رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ﴾<sup>۶</sup>. اگر درباره موسی علیه السلام چنین است چگونه علی علیه السلام بیمناک نباشد، در حالی که به کشتن کسانی از آن طایفه کینه در دل هایشان نشانده است و آنان را از دم تیغ خویش گذرانده و کسانشان را به اسارت درآورده است و هیچ قبیله‌ای از آنان، اعم از فرادست و فرودست، نمانده که یلانشان را نکشته باشد.

مهیار دیلمی گوید:

چیزی را وانهادی که اگر خواهان به چنگ آوردنش می‌شدی مخالفانش درمی‌یافتند چگونه بینی آنان به خاک مالیده شود.

صبر کردی و آیین خدا را که آنان واگذاشته بودند پاس داشتی و از دین دفاع کردی و هنگامی که آنان به خواب غفلت اندر شدند بیدار ماندی.

چون در فردای قیامت آنچه را کاشته‌اند برایشان بدروی در برابر شیرین‌کاری‌های امروز خویش تلخ‌کامی‌های آن فردا را خواهند چشید<sup>۷</sup>.

→

نفسه و لایقوی علی حمل ما نزل به قد اذهب الجزع صبره و اذهل عقله و حال بینة و بین الفهم و الافهام و بین القول و الاستماع».

۱. «و حملت نفسی علی الصبر عند وفاته و لزمت الصمت و الاخذ فیما امرنی به من تجهیزه». برای متن به صورت کامل ← ابن بابویه، الخصال، ۳۷۱.

۲. قصص/۱۵: پس موسی مشتی بدو زد و او را کشت.

۳. قصص/۲۱: موسی ترسان و نگران از آن جا بیرون رفت.

۴. شعراء/۲۱: و چون از شما ترسیدم از شما گریختم.

۵. قصص/۳۳: پروردگارا، من کسی از ایشان را کشته‌ام. می‌ترسم مرا بکشند.

۶. شعراء/۱۲: پروردگارا، می‌ترسم مرا تکذیب کنند.

۷. ترکت امرا و لو طالبته لدت معاطس راغمته کیف تجتدع

←

از امیرمؤمنان علیه السلام در این باره پرسیدند که چرا به پیکار ایشان نپرداخته است. در پاسخ فرمود: «این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله را به یاد آوردم که فرمود: این مردمان پیمان تو شکستند و خودکامانه آن را از تو بازداشتند و از آن خویش ساختند و درباره تو مرا نافرمانی کردند. پس بر تو باد به صبر تا فرمان فرود آید. آنان با تو نیرنگ خواهند ورزید، در حالی که تو بر آیین من می‌زیی. هر کس تو را دوست بدارد مرا دوست داشته است و هر کس با تو دشمنی کند با من دشمنی کرده است، و این - اشاره به ریش خود - از این - اشاره به سر خود - خضاب خواهد شد»<sup>۱</sup>.

از امام صادق علیه السلام پرسیدند: چه چیز علی علیه السلام را از این بازداشت که دفاع کند یا امتناع ورزد؟ فرمود: «آنچه علی علیه السلام را بازداشت آیه‌ای از کتاب خدا بود که می‌فرماید: ﴿لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا﴾<sup>۲</sup>. خداوند را در پشت کافران و منافقان و دیعت‌هایی مؤمن بود و علی علیه السلام نمی‌توانست بکشد تا این ودیعه‌ها بیرون آیند. پس چون بیرون آیند بر هر که خواهد چیره شود و او را بکشد»<sup>۳</sup>.

ابن حماد در شعری گفته است:

این که امام به تجاوزگران مهلت داد تو را فریفت، در حالی که از شأن آن امام خشنود مهلت دادن است. اگر می‌خواست به سوی آنان کیفر بفرستد هیچ سپاه سواره و پیاده‌ای او را از این باز نمی‌داشت. اما او به واسطه نسل‌های پسین ایشان را مهلت داد، و اگر پدران نابود شده بودند نسل از میان می‌رفت<sup>۴</sup>.

→

صبرت تحفظ امر الله ما اطرحوا	ذبا عن الدين فاستيقظ اذ هجعوا
لشربن بحلو اليوم مَرَّ غَد	اذا حصدت لهم في الحشر ما زرعوا

← دیوان مهیار الدیلمی، ۲۳۵.

۱. «انی ذکرْتُ قولَ النبی: ان القوم نقضوا امرک و استبدوا بها دونک و عصونی فیک فعلیک بالصبر حتی ینزل الامر فانهم سیغدرون بک و انت تعیش علی ملتی و تقتل علی سنتی من احبک احبنی و من ابغضک ابغضنی و ان هذه ستخضب من هذا». ← ابن بابویه، الخصال، ۴۶۲.

۲. فتح/۲۵: اگر کافر و مؤمن از هم متمایز می‌شدند قطعاً کافران را به عذابی دردناک معذب می‌داشتیم.

۳. «منع علیاً من ذلك آية من كتاب الله ﴿لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا﴾. انه كان لله ودائع مؤمنين في اصلاب قوم كفار و منافقين فلم يكن على ليقتل حتى تخرج الودائع فاذا خرج ظهر على من ظهر و قتله. برای متن، عیناً یا با تفاوت‌هایی ← ابن بابویه، علل الشرائع، ۱/۱۴۷؛ همو، کمال الدین، ۶۴۱.

۴. اگرک امهال الامام لمن بغی      علیه و من شأن الامام الرضى المهمل

←

زرارة بن اعین گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: چه چیز امیرمؤمنان علیه السلام را از این بازداشت که مردم را به خویش بخواند و در برابر دشمن شمشیر برکشد؟

فرمود: «بیم آن که از دین برگردند و دیگر گواهی ندهند که محمد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است»<sup>۱</sup>.  
ناشی گفته است:

آن که وصیت را پذیرفت جز آنچه خدا پسندد انجام نداد و جز به آنچه او خواست نپرداخت.  
تو با رفتار خویش در برابر آنچه زعامت تو بر ایشان را از میان برد وضع دین به سامان داشتی،  
و می دانستی که اگر قصد پیکار با ایشان می کردی از اسلام روی می گردانند و از بیم تو به هر سو می پراکنند.

اما با وانهادن مخالفت با ایشان انجمن ایشان را برپا داشتی، هرچند خود از خلافت دور ماندی.  
تا بدین سان دینی را پاس بداری که به حفاظت از آن فرمان یافته ای و جمعی را گردهم آوری که در  
آستانه فروپاشی بود<sup>۲</sup>.

### چرا در خانه نشست؟

صدقه بن مسلم از عمر بن قیس ماصر درباره خانه نشینی علی علیه السلام پرسید. گفت: علی علیه السلام در میان این امت فریضه ای الهی چون نماز، زکات، روزه و حج بود که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن ها را به طایفه خویش رساند. بر فریضه ها واجب نیست که مردم را به چیزی فرا بخوانند، بلکه مردم وظیفه دارند که به فریضه ها پاسخ گویند. علی علیه السلام را عذری فزون تر از عذر هارون بود، آن هنگام که موسی علیه السلام روانه

→

و لو شاء ارسال العذاب اليهم	لماصده من ذاك خيل ولا رجل
و لكنه ابقى عليهم لعنة	و لو هلك الآباء لانقطع النسل

۱. «تخوف ان يرتدوا فلا يشهدوا ان محمدا رسول الله». ← ابن بابويه، علل الشرائع، ۱/۱۴۹؛ طوسی، الامالی، ۲۳۰.

۲. ان الذي قبل الوصية ماتي	غير الذي يرضى الاله و ما اغتدى
اصلحت حال الدين بالامر الذي	اضحى لحالك في الرئاسة مفسدا
و علمت انك لو اردت قتالهم	ولوا عن الاسلام خوفك شرّدا
فجمعت شملهم بترك خلافهم	و ان اغتديت من الخلافة مبعدا
لتم دينا قد امرت بحفظه	و جمعت شملا كاد ان يتبددا

میقات شد و هارون را گفت: ﴿أَخْلُقْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ﴾<sup>۱</sup>، و او را گمارده‌ای بر مردم قرار داد. پیامبر ﷺ نیز علی‌علیه‌السلام را برای این امت به سان پرچم هدایت برافراشت و مردم را به او خواند. اما در پی نیرنگ آن مردمان علی‌علیه‌السلام در خانه نشست و آنان گرفتار گناه باشند تا آن هنگام که او را از خانه درآورند و در جایی بنشانند که پیامبر ﷺ خدا نشانده است. امام صادق علی‌علیه‌السلام سخن وی را پسندید. عونی گفته است:

می‌گویی: چرا او بر سرحق شمشیر تیز نکرد و با آنان نجنگید تا ستم را از خویش براند؟ یا چگونه آن کس که اگر شمشیر بر کسی می‌کشید، می‌دید که پرندگان لاشه‌اش را از هم می‌ربایند مهلت داد؟

می‌گویم: آن کس را که در عقل، حکمتش ثابت است، آن‌گاه که انصاف روا می‌دارد اعتراضی نیست.

چرا خداوند ابلیس را عمری دراز داد و بر آدمیان چیرگی بخشید تا او را به دامن بلاها فروغلتاند؟ چرا خداوند فرعون را مهلت می‌دهد تا به مردم بگوید: من همان خدایی هستم که مردمان را زندگی دهم و بمیرانم؟

آن هم در انجمنی که اگر خداوند اراده کرده بود می‌توانست دشمن خویش و همه کسانی را که دشمن را یاری رسانده‌اند در زمین فروبرد.

اما خداوند مردمان را مهلت داد. گرچه که آنان در سرکشی فروغلتیدند و واقعاً نیز سرکشی چنین است و گرفتاران خویش را به دام وعده فردا می‌افکند.

و آیا، ای بی‌خبر، هیچ حجتی از حجت‌های خدا هست که در برابرش ستمگری بدسگال نباشد که بخواهد او را از راه حق بازدارد؟<sup>۲</sup>

---

۱. اعراف/۱۴۲: در میان قوم جانشینم باش و کار آنان را اصلاح کن و راه فسادگران را پیروی مکن.

۲. بیت‌ها چنین روایت شده است:

حق ليدفع عنه الضيم مرهفه

فی وجهه لرأيت الطير يخطفه

تقول لم لم يقاتلهم هناك على

أم كيف أمهل من لو سل صارمه

امیرمؤمنان علیه السلام در سخنی دیگر چون درباره آن دو تن از وی پرسیدند، فرمود: «من همانند مردی بودم که از مردم طلبی داشته باشد؛ اگر مال او را زودتر به او بازگردانند آن را بستانند و ایشان را بستاید و اگر دیرتر به او بازپس دهند سرانجام آن را بستانند، بی آن که ایشان را بستاید. من چونان مردی بودم که راهی هموار در پیش گرفته باشد، اما مردم پندارند که بر سنگلاخ می‌رود. راه هدایت را به اندک بودن کسانش در میان مردم توان شناخت. پس اگر سکوت گزیده‌ام مرا معذور بدارید»<sup>۱</sup>.

علی علیه السلام همچنین در روز شورا به عبدالرحمن بن عوف فرمود: «ما را حقی است. اگر به ما دادند بگیریم و گرنه بر ترک شتران سوار شویم و برانیم، گرچه شبروی به درازا کشد»<sup>۲</sup>.

### چرا با آن دو تن دیگر به پیکار برخاست؟

یکی از متکلمان را پرسیدند: چرا علی علیه السلام بر سر حق خود با آن دو نخست پیکار نکرد، ولی با آن دو تن دیگر به ستیز برخاست؟

گفت: چرا پیامبر صلی الله علیه و آله آن هنگام که به غار پناه می‌جست و یا در شعب ابوطالب بود، بر ابلاغ رسالت نجنبید، ولی پس از آن به پیکار پرداخت؟

→

فقلت من ثبتت فی العقل حکمته	فلا اعتراض علیه حین ینصفه
لم عمر الله ابلیسا و سلطه	علی ابن آدم فی الآفات یقرفه
لم یمهل الله فرعوناً یقول لهم	إنی أنا الله محی الخلق متلفه
فی مجلس لو اراد الله کان به	و بالالی نصره کان یخسفه
أملی لهم فتمادوا فی غوایتهم	ان الغوی کذا الدنیا تسوفه
و هل خلا حجة لله ویحک من	جبار سوء علی البأساء یعطفه

۱. «كنت كرجل له على الناس حق فان عجلوا له ماله اخذه و حمدهم و ان اخروه اخذه غير محمودين و كنت كرجل يأخذ بالسهولة و هو عند الناس مخذول [و انما يعرف] الهدى بقلة اهله فاذا سكت فاعفوني». ← مفید، الامالی، ۲۳۴؛ طوسی، الامالی، ۹.

۲. «ان لنا حقا ان اعطيناه اخذناه و ان منعناه ركبنا اعجاز الابل و ان طال بنا السرى». ← شریف رضی، نهج البلاغة، حکمت ۲۲.

### چرا با اهل جمل و اهل صفین برخوردی متفاوت داشت؟

ابان بن تغلب از عبدالله بن شریک پرسید که از چه روی امیرمؤمنان علیه السلام آن هنگام که در نبرد جمل آن مخالفان را شکست داد، فرمود: «آن را که پشت کند تعقیب نکنید، برآن که مجروح افتاده است ضربت خلاص وارد نیاورید و هر که در سرای خویش ببندد در امان است»، اما در نبرد صفین هم بر گریختگان تاخت و هم بر مجروحان ضربت خلاص وارد آورد؟ این دو شیوه متفاوت است! گفت: در جمل، طلحه و زبیر را کشته بودند، ولی در صفین معاویه زنده بود و آنان را رهبری می کرد<sup>۱</sup>. ابوبکر حضرمی گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «رفتار علی علیه السلام با سپاهیان بصره برای شیعیان او از هرچه خورشید بر آن طلوع کند بهتر بود؛ او می دانست که آنان را دولتی در پیش است. پس اگر از ایشان کسان به اسیری می برد از شیعیان او نیز به اسیری می بردند»<sup>۲</sup>.

### آیا آن دو تن را امیرمؤمنان خواند؟

یکی از ناصبیان به صاحب الطاق<sup>۳</sup> گفت: علی علیه السلام بر آن دو تن به عنوان امیرمؤمنان سلام می داد. آیا این راست است یا دروغ؟ گفت: به من درباره آن دو پادشاهی بگو که بر سلیمان علیه السلام درآمدند و یکی از ایشان گفت: این برادرم را نودونه گوسفند و مرا یک گوسفند<sup>۴</sup> است. آیا دروغ گفته بود یا راست؟ آن ناصبی از پاسخ فروماند<sup>۵</sup>.

### چرا او را خلیفه خواند؟

یک بار سلیمان بن حریر از هشام بن حکم پرسید: ای هشام، مرا از این سخن علی علیه السلام به ابوبکر آگاه

۱. ← کلینی، الکافی، ۳۳/۵؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ۵۶/۶؛ همو، اختیار معرفة الرجال، ۴۸۲/۲.

۲. «سيرة علی بن ابی طالب فی اهل البصرة کان خیرا لشیعته مما طلعت علیه الشمس. انه علم ان للقوم دولة فلو سباهم سبیت شیعته». ← برقی، المحاسن، ۳۲۰/۲؛ کلینی، الکافی، ۳۳/۵۰؛ ابن بابویه، علل الشرائع، ۱۵۰/۱؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ۱۵۵/۶.

۳. نام او محمد بن علی بن نعمان مشهور به صاحب الطاق و شاه طاق است. ← تفرشی، نقد الرجال، ۲۸۹/۵؛ خوئی، معجم رجال الحديث، ۱۸۰/۵.

۴. اشاره به آیه ۲۳ سوره ص: «إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَفْسَةً وَلِي نَفْسَةٌ وَاحِدَةٌ».

۵. این خبر را در منابع کهن نیافتم. مجلسی در بحار الانوار (۴۴۶/۲۹) روایت را به نقل از کتاب حاضر آورده است.

کن که گفت: «ای خلیفه پیامبر». آیا در این سخن راستگو بود یا دروغگو؟  
 هشام گفت: چه دلیلی بر این هست که امیرمؤمنان چنان گفته باشد.  
 پس افزود: اگر او این سخن را نیز گفته باشد، سخن وی چون این گفته ابراهیم علیه السلام است که ﴿إِنِّي سَقِيمٌ﴾<sup>۱</sup> و ﴿بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ﴾<sup>۲</sup> و چون این گفته یوسف علیه السلام که ﴿أَيُّهَا الْغَيْرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ﴾<sup>۳</sup>.

### چرا اقلیت؟

ابوعبید معتزلی به هشام بن حکم گفت: دلیل درستی عقیده ما و نادرستی باور شما فراوانی ما و اندک بودن شما است، آن هم در شرایطی که فرزندان و فرزندخواندگان علی علیه السلام بسیارند.  
 هشام گفت: تو با این سخن به ما نظر نداری، در حقیقت بر نوح علیه السلام خدشه می آوری که نهصد و پنجاه سال در میان طایفه خود ماند و آنان را شبانه روز به رستگاری فراخواند، اما جز عده ای اندک به او نگریدند و با او همراه نشدند.

### اقتدا به سیره پیامبر صلی الله علیه و آله

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «در برخورد با بصریان به سیره پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در برخورد با مکیان رفتار کردم»<sup>۴</sup>.

### چند پرسش از علی بن میثم

از علی بن میثم پرسیدند: چرا علی علیه السلام پشت سر آن طایفه نماز خواند؟  
 گفت: آنان را چون ستون [های مسجد] گرفت.  
 گفتند: چرا در حضور عثمان بر ولید بن عقبه تازیانه حد نواخت؟  
 گفت: چون اجرای حد از حقوق او و همچنین وظیفه است و به هر شیوه ای که اجرائش برای او میسر گردد آن را برپا بدارد.  
 پرسیدند: پس چرا علی علیه السلام به ابوبکر و عمر ریزنی داد؟

۱. صافات/۸۹: من کسالت دارم.

۲. انبیاء/۶۳: بلکه آن را این بزرگ ترشان کرده است.

۳. یوسف/۷۰: ای کاروانیان، قطعاً شما دزد هستید.

۴. «سرت فی اهل البصرة بسيرة رسول الله فی اهل مكة». ← بلاذری، انساب الاشراف، ۲/۲۷۳.



گفت: در پی این هدف که احکام خدا اجرا شود و دین استوار او حکم براند، آن سان که یوسف علیه السلام به اعتبار منفعت مردمان به پادشاه مصر مشورت داد و نیز از آن روی که زمین و حکم راندن بر آن از آن او بوده و بر این پایه هرگاه توانسته است خود مصلحت مردمان را برآورد چنین کرده است و هرگاه خود نتوانسته، این مهم را بر دست آن که برایشان امکانپذیر است به انجام رسانده است تا بدین سان فرمان برپا داشته شود.

پرسیدند: چرا در شورا نشست؟

گفت: هم از آن روی که بتواند حجت خویش بر کرسی نشاند و هم از آن روی که می دانست اگر با او به مناظره پردازند و در این مناظره از در انصاف درآیند چیرگی از آن او خواهد بود: چه، قاعده آن است که اگر کسی را دعوی ای باشد و از او بخواهند بر سر این دعوی مناظره کند تا چنانچه حق او ثابت شود آن را به او دهند و با چنین وصفی به چنین مناظره ای درنیاید حق او از میان رود و بدین سان بر مردم نیز شبهه درآید. او خود در آن روز فرموده بود: «امروز به بابی در آمده ام که اگر در آن مرا انصاف دهند به حق خویش برسم»<sup>۱</sup>؛ یعنی آن مرد نخست در روز سقیفه خودکامگی برگزید و با علی علیه السلام رایزنی نکرد.

پرسیدند: چرا علی علیه السلام دختر خویش را به همسری عمر در آورد؟

گفت: از آن روی که شهادتین را اظهار کرده بود و به فضیلت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله اقرار داشت و از آن روی که علی علیه السلام می خواست او را به صلاح آورد و آزار او را از خود دور بدارد. لوط نبی علیه السلام نیز دختران خود را بر خاندان خویش که کافر بودند عرضه کرد تا آنان را از گمراهی بازدارد، آن جا که گفت: ﴿هُوَ لَا يَبْنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ﴾<sup>۲</sup>. آسیه دخت مزاحم را هم دیده ایم که همسر فرعون بود<sup>۳</sup>.

### چند پرسش از شیخ مفید

از شیخ مفید پرسیدند: چرا علی علیه السلام عطایای آنان را پذیرفت، پست سر آنان نماز خواند، از زنانی که آنان در پیکارها به تصرف آورده بودند بهره گرفت و در مجالس آنان داوری کرد؟  
گفت: این که عطایای آنان را گرفت از آن روی است که این بخشی از حق او بود. این که پشت سر

۱. «اليوم ادخلت في باب اذا انصفت فيه وصلت الى حقي».

۲. هود/۷۸: اینان دختران منند. آنان برای شما پاکیزه ترند.

۳. برای متن کامل روایت ← مفید، الفصول المختارة، ۷۰.

آنان نماز خواند از آن روی است که او خود امام است و هر که جلوتر از امام نماز بخواند نمازش باطل است، افزون بر این که در این نمازها هرکس وظیفه خویش را ادا می‌کرد. این که از تصرف شدگان ایشان به نکاح درآورد پاسخ مبتنی بر انکار این است که شیعیان روایت کنند که امیرمؤمنان علیه السلام آن زن حنفی را به همسری محمد بن مسلم حنفی درآورد، و پاسخ مبتنی بر همسویی نیز این است که اگر او از آن زنان تصرف شده به نکاح درآورده بود آنچه شما می‌خواهید برایتان حاصل نیاید؛ زیرا کسانی که ابوبکر ایشان را به تصرف درآورد از دیدگاه شما با نبوت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مخالفت داشتند و کافر بودند و به نکاح درآوردن چنین کسانی برای هرکس حلال است، هر چند آن که ایشان را به تصرف درآورده یزید و زیاد باشند. تنها در صورتی خواسته شما از این سخن برآید که آنان که به تصرف درآورده شدند منکران امامت امیرمؤمنان علیه السلام بوده باشند و با چنین وصفی، امیرمؤمنان علیه السلام آنان را به نکاح درآورده باشد. این هم که در مجالس آنان داوری کرد از آن روی بوده است که اگر او می‌توانست مانع داوری کردن آن طایفه شود مانع می‌شد؛ چرا که حکومت و داوری از آن او و بر او بوده است.<sup>۱</sup>

### چرا عطایای آنان گرفت؟

در کتاب کَر و الفَر<sup>۲</sup> آمده است: گویند: دیده‌ایم علی علیه السلام عطایای آن نخست را می‌گرفت، در حالی که عطایای ستمگر را جز ستمگر نگیرد.  
گوییم: دیده‌ایم که دانیال عطایای بخت نصر را می‌پذیرد.

### چرا این دو رفتار؟

گویند: در روایت صحیح رسیده است که علی علیه السلام در آغاز بیعت نکرد، اما چندی بعد بیعت کرد. کدام یک از این دو کار درست بوده است و کدام نادرست؟  
گوییم: این نیز در روایت صحیح رسیده است که پیامبر صلی الله علیه و آله در موقعیتی دعوت کرد و در موقعیتی دیگر دعوت نکرد، در وضعیتی پیکار کرد و در وضعیتی دیگر به پیکار نپرداخت.

۱. ← مفید، مسائلتان فی النص علی علیه السلام، ۱۴/۱ - ۱۶.

۲. مقصود کتاب الکَر و الفَر فی الامامة از ابن ابی عقیل عمانی است که ابن شهر آشوب در معالم العلماء (۷۳) از آن یاد کرده است. همچنین ← نجاشی، رجال النجاشی، ۴۸؛ حر عاملی، امل الآمل، ۷۵/۲؛ بحر العلوم، الفوائد الرجالية، ۲/۲۱۷؛ بغدادی، هدیة العارفين، ۲۶۵/۱.

### پرسشی از سید مرتضی

مردی از سید مرتضی پرسید: کدام خلیفه است که پیکار کرد، ولی نه کسانی را به تصرف گرفت و نه غنیمت آورد؟

گفت: در روزگار ابوبکر، علاقه مرتد شد و او را کشتند، اما ابوبکر متعرض مال او نشد. همانند این در مورد یک مرتد دیگر در روزگار عمر نیز روایت شده است و آن جا نیز به مال او نپرداختند. علی علیه السلام هم مسوره عجل را کشت، اما متعرض دارایی‌های او نشد. بنابراین، کشته شدن نشانه‌ای بر این نیست که اموال نیز به تصرف درآید.

### چرا آرزوی مرگ کرد؟

مردی به شریک گفت: آیا در این سخن علی علیه السلام به فرزند خود حسین علیه السلام که فرمود: پسر من، پدرت دوست دارد که کاش سی سال پیش از این مرده بود، دلالتی بر این نیست که مشکلی در میان بوده است؟ شریک گفت: چنین نیست که هر حقی سزامند آن باشد که جان بر سرش بنهند. مریم علیها السلام درباره حقی که هیچ تردیدی در آن نبود گفت: ﴿يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا مَنْسِيًّا﴾<sup>۱</sup>. چون از امیرمؤمنان علیه السلام پرسیدند: آیا تردید کرده‌ای، فرمود: «آیا من سزاوارترم که در دین خویش تردید نکنم یا پیامبر؟ و مگر نه آن که خداوند به او فرمود: ﴿قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَى مِنْهُمَا أَتَّبِعُهُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾»<sup>۲</sup>.

### اجتماع نبوت و خلافت

هشام بن حکم از جماعتی پرسید: مرا از این خبر دهید که آیا خداوند محمد صلی الله علیه و آله را به نعمتی کامل برانگیخت یا به نعمتی ناقص؟

---

۱. مریم/۲۳: ای کاش پیش از این مرده بودم و یکسر فراموش شده بودم.

برای روایت با مقداری تفاوت ← ابن‌عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ۴۵۸/۴۲ و ۴۵۹.

۲. قصص/۴۹: بگو: پس اگر راست می‌گویید، کتابی از جانب خدا بیاورید که از این دو هدایت‌کننده‌تر باشد تا پیروی‌اش کنم.

متن روایت نیز چنین است: «انا اولی بان لاشک فی دینی ام النبی؟ او ما قال الله تعالی لرسوله: ﴿قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَى مِنْهُمَا أَتَّبِعُهُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾». ← علم الهدی، تنزیه الانبیاء، ۱۹۸.

گفتند: به نعمتی کامل.

پرسید: پس کدام یک از این دو کامل تر است: این که نبوت و خلافت در یک خاندان باشد، یا این که نبوتی بدون خلافت باشد؟

گفتند: این که نبوت و خلافت در یک خاندان باشد.

پرسید: پس چرا خلافت را در خانه‌ای دیگر قرار دادید و چون در خاندان بنی‌هاشم قرار گرفت با شمشیر در برابرشان ایستادید؟  
آنان در پاسخ فروماندند.

صاحب بن عباد گفته است:

چه کسی چون وصی پیامبر ﷺ علی علیه السلام است، به گاه گفتن از سابقه و آن هنگام که آن طایفه برخی را گمراه می‌خواندند و برخی را نابخرد؟

چه کسی چون وصی پیامبر ﷺ علی علیه السلام است، در بر هر دشواری و در حالی که دریای دانش او سرشار و آکنده است؟

چه کسی چون وصی پیامبر ﷺ علی علیه السلام است، به گاه گرسنگی و آن‌گاه که خوراک خود را بخشید و نیازمند را برخویش برگزید.

ای نبرد بدر، تو خود را به تکلف دلاوری‌های او می‌فکن که لوح آن‌ها را حفظ می‌کند و وحی املا می‌نماید.

و تو ای أحد، آیا در میان مردمان احدی را می‌شناسی که بتواند آنچه را درباره او گفته‌ام انکار کند؟  
و ای براءت، تو نیز در میان آن مردمان روانه شو و بگستر که از ولایت او جامه‌ای زیباترین آراسته‌ای<sup>۱</sup>.

و القوم ما بین تضلیل و تسفیه  
و عنده البحر قد فاضت نواحیه  
قد جاد بالقوت ايثاراً لعافیه  
فاللوح يحفظه و الوحی یملیه  
یطبق جحداً لما قد قلته فیه  
فقد لبست جمالا من تولیه

۱. من کالوصی علی عند سابقه  
من کالوصی علی عند مشکلة  
من کالوصی علی عند مخمصة  
یا یوم بدر تجشم ذکر موقعة  
و أنت یا احد هل فی الوری أحد  
براءة استرسلی فی القوم و انبسطی

← دیوان صاحب بن عباد، ۱۴۳ و ۱۴۴.

بخش سوم

**امامت امامان دوازده گانه علیهم السلام**



## فصل ۱

### خطبه‌ها

#### به سید مرتضی نسبت داده شده است:

سپاس خدایی را که آفرینندهٔ مردمان است، روزی را تقدیر کند و قسمت‌ها را بدهد. یگانهٔ ستوده‌ای که بر بندگان خویش از نعمت‌های بسیار فیضی سرشار دارد. پروردگاری که نعمت‌های گوناگون او پی در پی رسد، آن سان که باران پربرکت پی در پی فروریزد. او را می‌ستاییم و نعمت او را سپاس می‌گوییم، آن‌جا که ما را به این استوار خویش راه نمود، و همهٔ پیامبران را با کتاب‌های خود که حجت او بر امت‌ها است فرستاد، و مصطفی صلی الله علیه و آله را برانگیخت و او را به برترین کتاب‌های و والاترین کلام‌ها مهتری بخشید. محمد صلی الله علیه و آله بهترین کسی که سعی صفا و مروه گزارد، مردمان را فراخواند و حج خانهٔ خدا و طواف کعبهٔ او در حرم را به جای آورد. تا آن‌گاه که ستارگان در ظلمت آسمان سوسو زنند خدای بر او درود فرستد، و سپس بر مرتضی علیه السلام و همسر او علیه السلام و آن‌گاه دو فرزندش و امامی که ساکن حرم بود. سپس بر باقر علیه السلام و جعفر علیه السلام و کاظم علیه السلام و آن‌گاه رضا علیه السلام که امامان صاحب همت هستند. سپس پسر او علیه السلام و نقی علیه السلام و حسن علیه السلام که مسموم شد و آن‌گاه امامی که صاحب پرچم است. آن قائم عادل علیه السلام که دین مصطفی صلی الله علیه و آله را از نو بازآورد و همو که سرور همهٔ جهانیان است.

آن‌که زمین را در پی آکنده شدن از بیداد، به داد‌که بهترین ارمغان است بیاکند.  
 آنان در میان مردمان تکیه‌گاه من هستند؛ چراکه بهترین همدم و بهترین ریسمان برای چنگ زدن  
 باشند.

خداوندا، ای آفریدگار مردمان، دیدار آنان را در بهشت جاوید برایمان میسر گردان  
 و گناهانمان بیامرز و ما را از وحشت و درد آن عذاب دهشتناک دوزخ برهان<sup>۱</sup>.

### شعر علی بن هیصم

علی بن هیصم نیز در شعری گفته است:

سپاس خداوندی را که صاحب فضل و کرم است؛ پروردگار آفریدگان و صاحب هر دهش و هر نعمت،

۱. بیت‌ها چنین روایت شده است:

الحمد لله باریء النسم	مقدر الرزق قاسم القسم
الواحد الماجد المفيض على	عباده من سوابغ النعم
رب تـوالت فنون نعمته	كما توالت هواطل الديم
بحمده شاكرين أنعمه	حيث هدانا لدينه القيم
و أرسل المرسلين قاطبة	بكتبه حجة على الامم
و ابتعث المصطفى و فضله	بأفضل الكتب أشرف الكلم
محمد خير من سعى و دعا	و حج بيتا بكعبة الحرم
صلى عليه الاله ما زهرت	شوابك النجم فى دجى الظلم
ثم على المرتضى و زوجته	و ابنيه ثم الامام ذى الحرم
ثم على باقر و جعفر و ال	كاظم ثم الرضا ذوى الهمم
ثم ابنه و النقى و الحسن ال	مسموم ثم الامام ذى العلم
القائم العادل المجدد دى	من المصطفى الحبر سيد النسم
من يملأ الارض بعد ما ملئت	بالجور و العدل خير مقتسم
هم عصمتى فى الورى لانهم	خير قرين و خير معتصم
سهل و يسر لنا لقاءهم	فى جنة الخلد باريء النسم
و اغفر لنا سيئاتنا و قنا	هول عذاب الجحيم و الألم

ابیات را در دیوان الشریف المرتضى نیافتم.



آن‌که دست‌افزین‌های خویش را از غیب قدرت خود برون آورد و جلوه‌های بدیع آن چون بوستان‌هایی در دشت جلوه می‌کند.

فرمان قدرت او در همه سرزمین‌هایش روا است و هرچه را بخواهد از نیستی به هستی آورد و بیافریند.

به گنبد سبز بلند آسمان بنگر که چگونه در ظلمت‌ها ستارگان آن را بیارایند.  
به زمین بنگر که بر آب روان است، در حالی که به کوه‌های بلند و به مردمان استوار داشته شده است.

مگر خویش را که وجودی خجسته هستی نمی‌بینی که خداوند تو را از نطفه‌ای که در تاریکی رحم جای داد بیافرید؟

و موجودی شگفت برآورد که هیچ کاستی‌ای بر آن نیست و او را قامتی آراسته و پاهایی استوار باشد،

و صورت و چشم و دو گوش پیدا و قلب و جان و اندام‌هایی که در درون نهفته است.  
در این آدمیان یکی چابک و هشیار و همدم خرد است و یکی چاق و با بینی و اندام‌های کشیده.  
یکی ستوده‌کردار است و کارهایی هموار کند و یکی گشاده زیست و یکی نهفته زیست.  
این یکی به شناخت عقیده درست والایی یافته است و آن دیگری به توحید پروردگار عرش غرقه نعمت است.

سبحان الله بر پدیدآورنده این انسان و سبحان الله بر آفریدگار آن‌که خلقت او در هرچه توان یافت بس شگفت است!

او از میان آفریدگان خویش هر که را خواست برگزید و برآورد تا در جایگاهی والا و پرچمی افراشته، بلندی یابد،

و از میان آنان مهتر ما محمد ﷺ پیامبر خدا را که برترین آفریدگان و زندگان است برگزید.

همو که مقامی والا و تباری ستوده داشت و آوازه خوش او در حل و حرم گسترده بود.

خدای آفریدگان پیوسته و تا آن زمان که بارانی بر دشت و دمن می‌ریزد بر او دورد فرستد.

سپس درود بر آن‌که پس از او جانشین وی بود، همو که بت‌ها را درهم شکست.

برادر پیامبر ﷺ، امیر مؤمنان علیه‌السلام ولی خدا که برترین همه مردمان است.

سپس درود بر آن فرزند پرتدبیر یعنی حسن علیه السلام، آن گزیده و آن صاحب همت بلند.

سپس درود بر آن فرزند زیرک دیگر یعنی حسین علیه السلام، آن ستوده خوی بزرگوار.

پس درود بر زیور بندگان که به خشنودی خدا خشنود بود، یعنی علی علیه السلام همان که صاحب فضل و گشاده دستی است.

سپس درود بر امام دیگر معصوم امام باقر محمد بن علی علیه السلام که سرور همه امت ها است.

سپس درود بر آن امید همگان امام جعفر ماعلی علیه السلام که صادق و طاهر و پیراسته از هر تهمت بود.

سپس درود بر آن امام منصوب امام کاظم علیه السلام که خشم خویش از همگان فروخورد و حتی بر هیچ چهارپا و خدمتکاری خشم روا نداشت.

سپس درود بر امام مظلوم مهترمان علی بن موسی علیه السلام که پاسدار هر پیمان بود.

سپس درود بر آن سرآمد پرهیزگار بی همتا محمد بن علی علیه السلام که دانشی مردی اندیشمند بود.

سپس درود بر آن بدر پیراسته و فرزند امام پرهیزگار، امام ارجمند مردمان.

سپس درود بر امام معصوم ما حسن علیه السلام آن امام پیراسته که پیمان ها پاس بداشت و تربت او پاک است.

سپس درود بر مهدی امام قائم ما محمد بن حسن علیه السلام، همو که هر اندوه را برگشاید.

تا آن زمان که مشک در نافه است درود پاک خداوند بر همه ایشان باد<sup>۱</sup>.

۱. بیت ها چنین روایت شده است:

الحمد لله ذي الافضال و الكرم	رب البرايا ولي الطول و النعم
أبدا صنائعه من غيب قدرته	تزهو بدائعها كالروض في الديم
يجرى ممالكه سلطان حكمته	ما شاء يخرج خلقا من العدم
انظر الى القبة الخضراء عالية	قد زانها الانجم الزهراء في الظلم
و انظر إلى الارض فوق الماء طافية	محفوظة بالرواسي الشم و الامم
أما ترى شخصك الميمون أبدعه	من نطفة مكنت في ظلمة الرحم
نفسا عجيبا بلا عيب تعاوره	قدا جميلا مكين الساق و القدم
فالوجه و العين و الاذنان ظاهرة	و القلب و الروح و الاحشاء في ظلم
فيها دمي حليف العقل مدكر	هذا لحيم أليف النطق و الكلم

## خطبه‌ای دیگر

دیگری در خطبه‌ای گفته است: سپاس خداوند را، آن‌که آسمان‌ها و زمین را بیافرید و آن‌ها را طبقه‌هایی بر فراز همدیگر قرار داد، همو که پستی و بلندی و نقض و ابرام بیافرید، خود از طول و عرض مبرا است، نور آسمان‌ها و زمین، آفریدگار صبحگاه‌ها و شامگاه، برآورنده پگاه، پراکننده بادها و احیاکننده ارواح است. همو که اهل گشایش است و دهش و حکایت فروغش حکایت چراغدانی است که بر آن چراغی باشد. همو که جوجه را از تخم برون کشاند و بارانی را از ابر فروریزند که برخی شیرین

→

هذا مفتاح مخزون و منکتم  
 هذا بتوحید رب العرش فی نعم  
 اعجب بصنعتہ فی کل ذی رقم  
 حتی تعالی رفیع الشأن و العلم  
 محمداً افضل الاحیاء و النسم  
 فاحت أطائبہ فی الحل و الحرم  
 ما انهل و بل علی الضیعات و الاکم  
 عنه الخلیفة حقا کاسر الصنم  
 الله خیر عباد الله کلهم  
 أعنی به الحسن المختار ذی الهمم  
 أعنی الحسن کریم الحلم و الشیم  
 أعنی علیا علی الفضل و الخیم  
 محمد بن علی سید الامم  
 الصادق الطاهر الخالی من التهم  
 کاظم الغیظ غیظ الخیل و الخدم  
 علی بن موسی الرضا الحفاظ للذمم  
 محمد بن علی عالم فهم  
 نجل التقی امام الخلق محتشم  
 زکی وافی الذمام الطاهر الحرم  
 محمد بن الحسن الکشاف للغمم  
 ما دامت المسکة الذفرء فی اللمم

هذا مرتب أفعال میسرة  
 هذا بعرفان محض القول فی شرف  
 سبحان منشئها سبحان مبدعها  
 اختار من خلقه ما شاء مفتنيا  
 و اختار منهم رسول الله سيدنا  
 جلت مناصبه عزت مناصبه  
 صلى عليه إله الخلق متصلا  
 ثم الصلاة علي من بعده خلف  
 أخو الرسول امير المؤمنين ولي  
 ثم الصلاة علي نجل له فطن  
 ثم الصلاة علي نجل له ندس  
 ثم الصلاة علي زين العباد رضا  
 ثم الصلاة علي المعصوم باقرنا  
 ثم الصلاة علي المأمول جعفرنا  
 ثم الصلاة علي المنصوص كاظمنا  
 ثم الصلاة علي المظلوم سيدنا  
 ثم الصلاة علي الصدر التقى ند  
 ثم الصلاة علي البدر النقى به  
 ثم الصلاة علي معصومنا الحسن الز  
 ثم الصلاة علي المهدي قائمنا  
 عليهم صلوات الله زاكية

و گوارا و برخی تلخ و ناگوار باشد. پروردگار جهانیان و بسیار آگاه و بس بلند که به آنچه مؤمنان را وعده داده است وفا کند. او که برایمان مثل آورد - و مثل او همواره ستوده است - و گفت: ﴿كَأَنَّهُا كُؤُكَبُ دُرِّيٌّ﴾<sup>۱</sup>. خدایی که پاداش بی‌کران و بی‌منت دهد. همو که تورات را در صحیفه‌هایی مهرنهاد نازل کرد و قرآن را در وقت‌هایی خجسته فروفرستاد. فروغ آن که حکایت او است از درخت خجسته زیتونی برمی‌افروزد که نه جوهر است و نه عرض، نه آسمان است و نه زمین، نه فوقی است و نه تحتی، و نه شرقی است و نه غربی. هر که او را بشناسد هیچ ننگ و گناهی به او نرسد و هر که او را نشناسد به دوزخ درپیوندد و هر که از عذاب او بگریزد هیچ سرایی و هیچ غاری او را نرہاند. او خداوند واحد قهار است و پروردگار نافع ضار، «و روغن آن چراغ نزدیک است که خود برافروزد، بی‌آن که آتشی بدان رسد»<sup>۲</sup>، و از جمال او سرور اندر سرور است و از کمال او دهش بر فراز دهش و در بهشت او قصری و رای قصر و در کتاب او نیز نوری در پس نور. خدای عزت و بهاء است و قدرت و سناء، و هر که را بخواهد به نور خویش راه بنماید. آن که او را شناخت کیفر و سختی و ناکامی و نومیدی از او برگرفته شد و خداوند برای مردم چنین مثل زند و او ملک قدیم است و رحمان و رحیم و به هر چیزی نیز علیم.

۱. نور/۳۵: آن شیشه‌گویی اختری درخشان است.

۲. نور/۳۵: ﴿يَكَادُ زَيْتُهَا يُضَيُّءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ﴾.

## فصل ۲

### آیه‌هایی که درباره امامان علیهم‌السلام نازل شده است

#### آیه نور

روایت‌هایی همسوی از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله درباره آیه ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾<sup>۱</sup> آمده است که در آن‌ها فرمود: «ای علی، ﴿نُورُ﴾ نام من است و ﴿مَشْكُوءَةٍ﴾ تویی، ﴿الْمُصْبَاحُ﴾ حسن علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام، ﴿الزُّجَاجَةُ﴾ علی بن حسین علیه‌السلام، ﴿كَانَهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ﴾ محمد بن علی علیه‌السلام، ﴿يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ﴾ جعفر بن محمد علیه‌السلام، ﴿مُبَارَكَةٍ﴾ موسی بن جعفر علیه‌السلام، ﴿زَيْتُونَةٍ﴾ علی بن موسی علیه‌السلام، ﴿لَا شَرْقِيَّةٍ﴾ محمد بن علی علیه‌السلام، ﴿لَا غَرْبِيَّةٍ﴾ علی بن محمد علیه‌السلام، ﴿يَكَادُ زَيْتُهَا﴾ حسن بن علی علیه‌السلام و ﴿يُضَيُّءُ﴾ قائم مهدی علیه‌السلام.<sup>۲</sup>

۱. نور/۳۵: ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكُوءَةٍ فِيهَا مِصْبَاحُ الْمُصْبَاحِ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضَيُّءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارُ نُورٍ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾؛ خدا نور آسمان‌ها و زمین است. مثل نور او چون چراغدانی است و آن چراغدان در شیشه‌ای است. آن شیشه گویی اختری درخشان است که از درخت خجسته زیتونی که نه شرقی است و نه غربی افروخته می‌شود. نزدیک است که روغنش، هرچند بدان آتشی نرسیده باشد، روشنی بخشد. روشنی‌ای بر روشنی‌ای است. خدا هر که را بخواهد با نور خویش هدایت می‌کند و این مثل‌ها را خدا برای مردم می‌زند و خدا به هر چیزی دانا است.

۲. «یا علی النور اسمی و ﴿مَشْكُوءَةٍ﴾ انت یا علی، ﴿الْمُصْبَاحُ﴾ الحسن و الحسین، ﴿الزُّجَاجَةُ﴾ علی بن الحسین،

در کتاب توحید ابن بابویه به سند وی از امام باقر علیه السلام روایت شده که درباره آیه ﴿كَمْشَكْوَةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ﴾<sup>۱</sup> فرموده است: «﴿نُورٌ﴾ علم در سینه پیامبر صلی الله علیه و آله است، ﴿الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ﴾ و این «زُجَاجَةٍ» سینه علی علیه السلام است؛ دانش پیامبر صلی الله علیه و آله به سینه علی علیه السلام نقل یافت؛ پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را آموخت. ﴿يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ﴾ همان نور علم است ﴿لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ﴾ که نه یهودی است و نه نصرانی، ﴿يَكَادُ زَيْتُهَا يُضَيُّءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ﴾، یعنی گویی عالم آل محمد پیش از آن که از او بپرسند سخن می گوید. ﴿نُورٌ عَلَى نُورٍ﴾، یعنی امامی مؤید به نور علم از پس امامی دیگر از خاندان محمد صلی الله علیه و آله، و این از هنگام آدم علیه السلام بوده است تا آن زمان که قیامت برپا شود. اینان اوصیای خداوند هستند که خدای ایشان را خلیفگان خود در زمین و حجت های خویش بر مردم قرار داده است و زمین در هیچ روزگاری از یکی از ایشان تهی نباشد»<sup>۲</sup>.

گفته اند: «شجره» همان رضوان است و آن درخت که پیامبر صلی الله علیه و آله در زیرش با صحابه پیمان بست؛ ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ﴾<sup>۳</sup>. هم گفته اند: مقصود از «شجره» نور است و ﴿مُبَارَكَةٍ﴾ همان امامان دوازده گانه اند، چنان که مقصود از «شجره ملعونه» نیز بنی امیه است. این چیزی است که از امام باقر علیه السلام و از ابن مسیب در تفسیر آیه ﴿وَمَا جَعَلْنَا الرُّءْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ﴾<sup>۴</sup> روایت شده است.<sup>۵</sup>

→

﴿كَانَهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ﴾ محمد بن علی، ﴿يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ﴾ جعفر بن محمد، ﴿مُبَارَكَةٍ﴾ موسی بن جعفر، ﴿زَيْتُونَةٍ﴾ علی بن موسی، ﴿لَا شَرْقِيَّةٍ﴾ محمد بن علی، ﴿وَلَا غَرْبِيَّةٍ﴾ علی بن محمد، ﴿يَكَادُ زَيْتُهَا يُضَيُّءُ﴾ الحسن بن علی، ﴿يُضَيُّءُ﴾ القائم. ← شریف لاهیجی، تفسیر شریف لاهیجی، ۲۸۸/۳؛ بحرانی، البرهان، ۱۳۳/۴.

۱. نور/۳۵.

۲. «نور العلم فی صدر النبی، ﴿الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ أَلْزُجَاجَةِ﴾ صدر علی صار علم النبی إلى صدر علی، علم النبی علیا، ﴿يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ﴾ نور العلم، ﴿لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ﴾ لایهودیه و لا نصرانیة، ﴿يَكَادُ زَيْتُهَا يُضَيُّءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ﴾ قال: یکاد العالم من آل محمد يتكلم بالعلم قبل أن يسأل، ﴿نُورٌ عَلَى نُورٍ﴾ أي إمام مؤيد بنور العلم و الحکمة فی إثر إمام من آل محمد، و ذاک من لدن آدم إلى أن تقوم الساعة. فهؤلاء الأوصياء الذين جعلهم الله خلفاءه فی أرضه، و حججه علی خلقه، لا تخلو الأرض فی کل عصر من واحد منهم». ← ابن بابویه، التوحید، ۱۵۸.

۳. فتح/۱۸: به راستی خداوند هنگامی که مؤمنان زیر آن درخت با تو بیعت می کردند از آنان خشنود شد.

۴. اسراء/۶۰: و آن رؤیایی را که به تو نمایانندیم و نیز آن درخت لعنت شده در قرآن را جز برای آزمایش مردم قرار ندادیم.

۵. ← طوسی، التبیان، ۴۹۴/۶؛ طبرسی مجمع البیان، ۲۶۶/۶؛ ابوالفتوح رازی، روض الجنان، ۲۴۰/۱۲.

سید حمیری گوید:

از سلاله آدم علیهما السلام نخلی کاشته شد که او را شرافتی است و به پاکزادی فخر می‌کند.  
درختی زیتون‌وش که سر برآورده است و نه به شرق می‌رود و نه تبار او به غرب راه می‌برد.  
از روغنی که در آن است پیوسته بر فراز دشت‌ها و کوه‌های سخت پرتو می‌افکند،  
و چراغ پرفروغ آن احمد علیهما السلام است، همو که به راه راست و درست هدایت می‌کند.<sup>۱</sup>

زاهی نیز در ابیاتی چند گفته است:

آنان در کتاب خدا همان درخت زیتون نور هستند و بی‌آن‌که در آن‌ها آتشی باشد فروغ دهند.  
آنان همان نخل‌های سرافرازند و چنان‌که گفته است از باران الهی سیراب شوند و خوشه‌هایی انباشته  
برآورند.

آن‌گاه که نام بر زبان آورده شود نام‌های ایشان را با نام خدا پیوندی سخت است.<sup>۲</sup>

## آیه‌های فجر

جابر جعفی از امام [باقر علیهما السلام] نقل کرده که در تفسیر ﴿وَالْفَجْرِ﴾ و ﴿لَيَالٍ عَشْرٍ﴾ و ﴿وَالشَّفْعِ﴾  
و ﴿الْوَتْرِ﴾<sup>۳</sup> فرمود: «ای جابر، ﴿وَالْفَجْرِ﴾ جذ من است، ﴿وَلَيَالٍ عَشْرٍ﴾ ده امام امت، ﴿وَالشَّفْعِ﴾

۱. غرست نخل من سلاله آدم	شرفا فطاب بفخر طیب المولد
زیتونه خلعت فلا شرقیه	تلقى و لا غربیه فی المحتد
مازال یشرق نورها من زیتها	فوق السهول و فوق صم الجلمد
و سراجها الوهاج احمد و الذی	یهدی الی النهج الطریق الازهد

«دیوان السید الحمیری، ۱۸۶ و ۱۸۷.

۲. فهم فی الکتاب زیتونه النو	ر فیها من غیر نار وقود
و هم النخل باسقات کما قا	ل سوام لهن طلع نضید
و باسمائهم اذا ذکر الآ	ه باسمائهم اقتران وکید

علامه امینی در الغدیر (۳/۳۹۷ و پس از آن)، در پی بیان مختصری از زندگی ابوالقاسم علی بن اسحاق بن خلف  
قطان بغداد، مشهور به زاهی (۳۱۸ - ۳۵۲ یا ۳۶۰ ق.)، اشعاری از او و از آن جمله این سه بیت را آورده است.

۳. فجر/۱-۳: سوگند به سپیده‌دم و به شب‌های ده‌گانه و به جفت و تاق.

امیر مؤمنان علیه السلام است و ﴿وَالْوُتْرُ﴾ نامی برای قائم علیه السلام <sup>۱</sup>.

ابن حجاج گوید:

به شفع و وتر و به نجم و به شب چون رهسپار شود سوگند یاد کرده‌ام  
که من مردی هستم که از اندوه نهفته در سینه به تنگنا در افتاده‌ام <sup>۲</sup>.

سید حمیری نیز در شعر خود گفته است:

فجر همان فجر پگاه است و «عشر» همان ده پگاه و «شفع» آن دو نجاتبخش؛  
محمد صلی الله علیه و آله و پور ابوطالب و «وتر» نیز پروردگار آن سرافرازی دوم است.  
مقاتل آن آیه‌ها را چنین تفسیر کرده و این تفسیر همانند تفسیر آن صاحب صدق و ایمان است.  
یعنی ابن عباس که خود مرد میدان تفسیر و تبیان بود <sup>۳</sup>.

## آیه نور

از امام رضا علیه السلام در تفسیر آیه ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ <sup>۴</sup> روایت شده که فرموده است: «هر که  
را در آسمان‌ها است و هر که را در زمین است هدایت کرد» <sup>۵</sup>.  
در روایت دیگر است که فرمود: «هدایتگر آسمانیان و هدایتگر زمینیان است» <sup>۶</sup>.

۱. «یا جابر ﴿وَالْفَجْرِ﴾ جدی و ﴿وَلَيَالٍ عَشْرٍ﴾ عشرة ائمة و ﴿وَالشَّفْعِ﴾ امیرالمؤمنین و ﴿وَالْوُتْرِ﴾ اسم للقائم».

۲. اقسمت بالشفع و الوتر و النجم و الليل اذا يسر

انی امرؤ قد ضقت ذرعا بما اطوى من الهم على صدری

۳. الفجر فجر الصبح و العشر عشر

محمد و ابن ابی طالب و الوتر رب العزة الثانی

مقاتل فسر هذا كذی تفسیر ذی صدق و ایمان

اعنی ابن عباس و كان امرأ صاحب تفسیر و تبیان

← دیوان السید الحمیری، ۴۴۲ و ۴۴۷.

۴. نور/۳۵: خدا نور آسمان‌ها و زمین است.

۵. «هدی من فی السموات و هدی من فی الارض» ← ابن بابویه، التوحید، ۱۵۵.

۶. «هاد لاهل السموات و هاد لاهل الارض». برای این هر دو متن ← کلینی، الکافی، ۱/۱۱۵؛ ابن بابویه، التوحید، ۱۵۵؛

همو، معانی الاخبار، ۱۵.



از امام صادق علی‌ه‌السلام روایت شده که فرموده است: «این مثلی است که خداوند برای ما زده است»<sup>۱</sup>. گفته‌اند: ﴿نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ یعنی کسی که آسمان‌ها و زمین را زینت می‌بخشد.

## دوازده زینت

صاحب کتاب مصباح الواعظ گفته است: به واسطه حدیثی که رسیده، خداوند هر چیزی را به دوازده چیز زینت بخشید: آسمان را به بروج؛ ﴿وَزَيْنًا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ﴾<sup>۲</sup>، سال را به ماه‌ها؛ ﴿إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنِي عَشَرَ شَهْرًا﴾<sup>۳</sup>، دریاها را به جزایر که دوازده تائیند، و زمین را به امامانی که از فرزندان علی علی‌ه‌السلام و فاطمه علیها‌السلام اند.

از زید رقاشی از انس روایت شده که گفته است: پیامبر خدا ﷺ نماز صبح را با ما خواند و چون نماز را به پایان برد به چهره گرمی در ما نگریست و فرمود: «ای مردم، هر که خورشید را نیابد به ماه چنگ زند و هر که ماه را نیابد به زهره درآویزد و هر که زهره را نیابد خود را به آن دو فرقد پیوند دهد»<sup>۴</sup>. پس در این باره از او پرسیدند.

فرمود: «خورشید منم، ماه علی علی‌ه‌السلام است، زهره فاطمه علیها‌السلام است و آن دو فرقد حسن علی‌ه‌السلام و حسین علی‌ه‌السلام»<sup>۵</sup>.

این روایتی است که نطنزی در خصائص<sup>۶</sup> نقل کرده است.

---

۱. «هو مثل ضربه الله لنا». ← ابن بابویه، التوحید، ۱۵۷.

۲. فصلت/۱۲: و آسمان این دنیا را به چراغ‌ها آذین کردیم.

۳. توبه/۳۶: شماره ماه‌ها نزد خدا دوازده ماه است.

۴. «معاشر الناس من افتقد الشمس فليستمسك بالقمر و من فقد القمر فليستمسك بالزهرة و من افقد الزهرة فليستمسك بالفرقدین».

۵. «انا الشمس و علی القمر و فاطمة الزهرة و الحسن و الحسين الفرقدان». برای این متن و متن پاورقی پیشین ← ابن بابویه، معانی الاخبار، ۱۱۴ و ۱۱۵.

۶. مقصود کتاب الخصائص العلویة اثر ابو عبدالله محمد بن احمد بن علی نطنزی (قرن ششم ق.) است. در این باره ← رحمتی، «الخصائص العلویة تألیف ابو الفتح نطنزی»، کتاب ماه دین، شماره ۷۲، مهر ۱۳۸۲؛ چلونگر، محمد علی و همکاران، «بررسی و بازیابی کتاب الخصائص العلویة نطنزی»، فصلنامه علمی - پژوهشی علوم حدیث، شماره ۵۳.

اما در روایت‌های امامیه: قاسم از سلمان فارسی روایت کرده که پیامبر ﷺ فرموده است: «اگر آن دو فرقد را نیافتید به ستارگان درخشان چنگ زنید»<sup>۱</sup>.

سپس در ادامه فرمود: «ستارگان درخشان همان امامان نه گانه از نسل حسین علیّه السلام هستند که نهمین آن‌ها مهدی علیّه السلام است»<sup>۲</sup>.

### دوازده چیز را نور نامید

خداوند دوازده چیز را «نور» نامیده است. خود را: ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾<sup>۳</sup>، پیامبر خود را: ﴿قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ﴾<sup>۴</sup>، ولی خویش را: ﴿نُورٌ عَلَى نُورٍ﴾<sup>۵</sup>، امامان دوازده گانه را: ﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ﴾<sup>۶</sup>، ایمان را: ﴿مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكُوتٍ﴾<sup>۷</sup>، روز را: ﴿وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ﴾<sup>۸</sup>، ماه را: ﴿وَجَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا﴾<sup>۹</sup>، سعادت را: ﴿يَسْعَى نُورُهُمْ﴾<sup>۱۰</sup>، آتش را: ﴿مِثْلُهُمْ كَمِثْلِ الَّذِي أَسْتَوْقَدَ نَارًا﴾<sup>۱۱</sup>، طاعت را: ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ﴾<sup>۱۲</sup>، قرآن را: ﴿وَاتَّبِعُوا النُّورَ﴾<sup>۱۳</sup>، و عدالت را: ﴿وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا﴾<sup>۱۴</sup>.

۱. «إذا فقدتم الفرقدين فتمسكوا بالنجوم الزاهرة».

۲. «و اما النجوم الزاهرة فهم الائمة التسعة من صلب الحسين و التاسع مهديهم». برای این متن و متن پاورقی پیشین، با اندک تفاوتی ← خزاز قمی، کفایة الاثر، ۴۱ و ۴۲.

۳. نور/۳۵: خدا نور آسمان‌ها و زمین است.

۴. مائده/۱۵: قطعاً برای شما از جانب خدا روشنایی‌ای آمده است.

۵. نور/۳۵: روشنی‌ای بر روی روشنی‌ای.

۶. صف/۸: می‌خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند.

۷. نور/۳۵: مثل نور او چون چراغدانی است.

۸. انعام/۱: و تاریکی‌ها و روشنایی را پدید آورد.

۹. نوح/۱۶: و ماه را در میان آن‌ها روشنایی‌بخش گردانید.

۱۰. حدید/۱۲: نورشان روان است.

۱۱. بقره/۱۷: حکایت آنان همچون حکایت کسانی است که آتشی افروختند.

۱۲. مائده/۴۴: ما تورات را که در آن رهنمود و روشنایی‌ای بود نازل کردیم.

۱۳. اعراف/۱۵۷: و از آن نور پیروی کردند.

۱۴. زمر/۶۹: و زمین به نور پروردگارش روشن گردد.



عونی گفته است:

خداوند بر شش تن و شش تن پس از پیامبر ﷺ تصریح کرد و هریک از این امامان را حجتی روشن است.

خدای صاحب‌عرش بلند پیوسته بر او درود فرستد و جاویدان او را به رحمت خویش درپوشاند.<sup>۱</sup>

## دوازده چشمه

از جابر بن یزید جعفی در روایتی طولانی نقل شده که در تفسیر آیه ﴿فَقُلْنَا أَضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ﴾<sup>۲</sup> از امام باقر علیهما السلام نقل کرده که فرموده است: «طایفه موسی چون از خشکسالی و قحطی به او شکایت بردند از وی باران خواستند و موسی نیز برایشان باران طلبید و آن‌گاه آنچه را خداوند به او فرمود، بشنید.

همین‌گونه، مسلمانان نیز نزد جدم پیامبر ﷺ آمدند و گفتند: ای پیامبر خدا ﷺ، ما را از این آگاه کن که امامان پس از تو چه کسانی‌اند».

راوی حدیث را ادامه داد، و بدین‌جا رسیده که گفته است: امام علی علیهما السلام فرمود: «خداوند به پیامبر ﷺ فرمود: اگر علی علیهما السلام را به همسری فاطمه علیها السلام درآوری از پشت علی یازده امام بیافرینم و اینان همراه با علی دوازده تن شوند؛ همه هدایتگر امت تو باشند و هر طایفه از ایشان به یکی از آنان راه جویند و امام خویش را بشناسند، آن‌سان که در طایفه موسی علیهما السلام هر گروهی آبشخور خویش را شناخت»<sup>۳</sup>.

## میثاق

این سخن خداوند است که فرمود: ﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَ مِنْ نُوحٍ﴾<sup>۴</sup>.

۱. نص علی ست و ست بعده کل امام راشد برهانه

صلی علیه ذوالعلی و لم یزل یغشاه منه ابدا رضوانه

۲. بقره/۶۰: گفتیم: با عصایت بر آن تخته‌سنگ بزن. پس دوازده چشمه از آن جوشیدن گرفت، به گونه‌ای که هر قبیله‌ای آبشخور خود را می‌دانست.

۳. برای مضمون ← طبری آملی، دلائل الامامة، ۹۲؛ همو، نوادر المعجزات، ۹۰.

۴. احزاب/۷: و یاد کن هنگامی را که از پیامبران و از تو و از نوح پیمان گرفتیم.

أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ<sup>۱</sup> و ﴿وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَءِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا<sup>۲</sup>﴾. امام صادق علی‌السلام فرموده است: پیامبر خدا ﷺ فرمود: «خداوند برای من و دوازده امام پس از من پیمان ستاند و آنان حجت‌های خدا بر مردمان هستند و دوازدهمین ایشان قائم است، همو که خداوند با او زمین را آن‌سان که به ستم و بیداد آکنده شده است به عدالت و داد می‌آکند»<sup>۳</sup>.

### نیکو رفیقان

قیس بن ابی حازم از ام سلمه روایت کرده که گفته است: پیامبر خدا ﷺ درباره آیه ﴿فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا<sup>۴</sup>﴾ فرمود: «النَّبِيِّينَ» من هستم، «وَالصِّدِّيقِينَ» علی علی‌السلام است، «وَالشُّهَدَاءِ» حسن علی‌السلام و حسین علی‌السلام هستند، «وَالصَّالِحِينَ» حمزه است و «وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا» امامان دوازده‌گانه پس از من باشند»<sup>۵</sup>.

امام باقر علی‌السلام درباره آیه ﴿وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا<sup>۶</sup>﴾ فرموده است: «مقصود از انبیاء پیامبر مصطفی ﷺ، مقصود از صدیقان علی مرتضی علی‌السلام، مقصود از شهیدان حسن علی‌السلام و حسین علی‌السلام، مقصود از صادقین، پسران حسن علی‌السلام و حسین علی‌السلام و مقصود از «وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا» نیز مهدی است»<sup>۷</sup>.

۱. آل عمران/ ۸۱: و یاد کن هنگامی را که خداوند از پیامبران پیمان گرفت.

۲. مائده/ ۱۲: در حقیقت، خدا از فرزندان اسرائیل پیمان گرفت و از آنان دوازده سرکرده برانگیختیم.

۳. «ان الله تعالى اخذ ميثاقى و ميثاق اثنى عشر اماما بعدى و هم حجج الله على خلقه الثانى عشر منهم القائم الذى يملأ به الارض قسطا و عدلا كما ملئت ظلما و جورا».

۴. نساء / ۶۹: پس آنان در زمره کسانی خواهند بود که خدا ایشان را گرامی داشته، یعنی با پیامبران و راستان و شهیدان و شایستگانند و آنان چه نیکوهمدمانند.

۵. ﴿النَّبِيِّينَ﴾ انا و ﴿وَالصِّدِّيقِينَ﴾ على و ﴿وَالشُّهَدَاءِ﴾، الحسن و الحسين و ﴿وَالصَّالِحِينَ﴾ حمزة و ﴿وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا﴾ الائمة الاثنا عشر بعدى. ← خراز قمی، کفایة الاثر، ۱۸۳.

۶. نساء/ ۶۹.

۷. «المراد بالانبياء المصطفى و بالصدیقین المرتضى و بالشهداء الحسن و الحسين و بالصادقین من اولاد الحسن و

در کتاب النبوة<sup>۱</sup> اثر ابن بابویه به سند وی از مفضل بن عمر آمده که گفته است: از امام صادق علیه السلام درباره ﴿وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ﴾<sup>۲</sup> پرسیدم که این کلمات کدام است. فرمود: «آن است که آدم علیه السلام از پروردگار خویش دریافت و پس از آن خدا توبه او پذیرفت و آن این که گفت: پروردگارا به حق محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام از تو مسئلت دارم که توبه‌ام بپذیری، و خداوند نیز توبه او پذیرفت که او تواب رحیم است»<sup>۳</sup>.  
راوی گوید: پرسیدم: مقصود از ﴿فَاتَمَّهُنَّ﴾ چیست؟  
فرمود: «نام آن امامان را تا قائم برشمرد و کامل کرد؛ دوازده امام»<sup>۴</sup>.

### شمس و ضحی

از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام روایت شده که در تفسیر سوره شمس فرموده‌اند: ﴿وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا﴾<sup>۵</sup> پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است، ﴿وَالْقَمَرِ إِذَا تَلٰٓیٰهَا﴾<sup>۶</sup> علی بن ابی طالب علیه السلام است، ﴿وَالنَّهَارِ إِذَا جَلٰٓیٰهَا﴾<sup>۷</sup> حسن علیه السلام و حسین علیه السلام و خاندان محمد صلی الله علیه و آله هستند.  
گفته‌اند: ﴿وَاللَّیْلِ إِذَا يَغْشٰٓیٰهَا﴾<sup>۸</sup> عتیق، ابن ضحاک و بنی امیه و کسانی هستند که ایشان را به ولایت گیرند<sup>۹</sup>.

→

- الحسین و ﴿وَخَسَنٌ أُوْلَئِكَ رَفِیْقًا﴾ المهدی. متن حدیث را نیافتم، هرچند حاکم حسانی در شواهد التنزیل (۱۹۹/۱) نزدیک به این مضمون را آورده است.
۱. این اثر در شمار آثار مفقود شیخ صدوق جای می‌گیرد.
  ۲. بقره/۱۲۴: و چون ابراهیم را پروردگارش با کلماتی بیازمود.
  ۳. «التي تلقاها آدم من ربه فتاب عليه و هو انه قال: يا رب اسألک بحق محمد و علی و فاطمة و الحسن و الحسين الا تبت علی فتاب الله علیه انه هو التواب الرحیم».
  ۴. «اتمهن الى القائم اثني عشر اماما». برای روایت و متن دو سخن ← ابن بابویه، کمال الدین، ۳۵۸ و ۳۵۹؛ همو، الخصال، ۳۰۵؛ همو، معانی الاخبار، ۱۲۶.
  ۵. شمس/۱: سوگند به خورشید و تابندگی‌اش.
  ۶. شمس/۲: سوگند به ماه چون پی خورشید رود.
  ۷. شمس/۳: سوگند به روز چون زمین را روشن گرداند.
  ۸. شمس/۴: سوگند به شب چون پرده بر آن پوشد.
  ۹. ← کوفی، تفسیر فرائد الکوفی، ۵۵۹.

در کافی آمده است: امام صادق علیه‌السلام فرمود: «شمس پیامبر خدا ﷺ است که خداوند با او دین مردم را برایشان روشن ساخت، ﴿وَالْقَمَرِ إِذَا تَلِيَهَا﴾<sup>۱</sup> امیرمؤمنان علیه‌السلام است که به دنبال پیامبر ﷺ آمد و خداوند او را به دانش گزین ساخت. ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا﴾<sup>۲</sup> پیشوایان ستم باشند که در برابر پیامبر خدا ﷺ خودکامانه حکومت را از آن خود کردند و بر جایی نشستند که پیامبر ﷺ بدان سزاوارتر بود و بدین سان دین خدا را به ستم و بیداد فروپوشاندند. پس خداوند کردار ایشان را حکایت کرد و فرمود: ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا﴾. ﴿وَالنَّهَارِ إِذَا تَلِيَهَا﴾<sup>۳</sup> نیز همان امام از نسل فاطمه علیها‌السلام است که درباره دین پیامبر خدا ﷺ از مردم می‌پرسد. خداوند سخن او را نیز حکایت کرد و فرمود: ﴿وَالنَّهَارِ إِذَا تَلِيَهَا﴾<sup>۴</sup>».

در کتاب کشف الحیره<sup>۵</sup> آمده است. امیرمؤمنان علیه‌السلام فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا می‌دانید خداوند در سوره حج این آیه‌ها را نازل فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ \* وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَىٰكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِّلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّىٰكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ﴾<sup>۶</sup> و آیا می‌دانید پس از آن سلمان برخاست و گفت: ای پیامبر خدا ﷺ، این کسانی که بر آنان گواهی و خود بر مردم گواهند و خداوند ایشان را برگزیده و در دین بر آنان حرجی ننهاد و پیروان ابراهیم هستند چه کسانی باشند؟ و

۱. شمس/۲.

۲. شمس/۴.

۳. شمس/۳.

۴. ← کلینی، الکافی، ۵۰/۸.

۵. نام دیگر کتاب کمال الدین شیخ صدوق است.

۶. حج/۷۷ و ۷۸: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، رکوع و سجده کنید و پروردگارتان را بپرستید و کار خوب انجام دهید. باشد که رستگار شوید. و در راه خدا چنان که حق جهاد در راه او است جهاد کنید. او است که شما را برای خود برگزیده و در دین بر شما سختی‌ای قرار نداده است. آیین پدرتان ابراهیم نیز چنین بوده است. او بود که شما را قبلاً مسلمان نامید و در این قرآن نیز همین مطالب آمده است تا این پیامبر بر شما گواه باشد و شما بر مردم گواه باشید. پس نماز را برپا دارید و زکات بدهید و به پناه خدا روید. او مولای شما است، چه نیکومولایی و چه نیکویاوری.

پیامبر ﷺ در پاسخ فرمود: مقصود او سیزده تن ویژه از میان این امت بود. پس سلمان گفت: ای پیامبر خدا ﷺ آنان را بیان فرما، پیامبر ﷺ نیز فرمود: «من و برادرم علی و یازده تن از فرزندان من؟» گفتند: چرا گواهی می دهیم - و دنباله خبر<sup>۱</sup>.

## دوازده ماه

جابر بن یزید جعفی از امام باقر علیهما السلام روایت کرده که درباره آیه ﴿إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنِي عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ﴾<sup>۲</sup> فرموده است: ماه‌ها دوازده تا است و آن امیرمؤمنان علیهما السلام است و ... - و پس از آن امامان را نام برد و پس از سخنی طولانی فرمود: - این که فرموده است: ﴿مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ﴾ چهار تن از ایشان یک نام دارند: علی امیرمؤمنان علیهما السلام، پدرم علی بن حسین علیهما السلام، علی بن موسی علیهما السلام و علی بن محمد علیهما السلام. ﴿فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ﴾؛ یعنی همه آنان را باور بدارید تا راه بیابید<sup>۳</sup>.

در خبری دیگر است که مقصود از آن ﴿أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ﴾ علی علیهما السلام، حسن علیهما السلام، حسین علیهما السلام و قائم علیهما السلام است، به گواهی این که فرمود: ﴿ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ﴾.

سلمان قصری<sup>۴</sup> گفته است: از حسن بن علی علیهما السلام پرسیدم. فرمود: شماره آنان به شماره ماه‌های سال است<sup>۵</sup>.

عمر کوتاه‌تر از آن است که به بیهودگی و سرمستی بگذرد،

و از پس آن رهسپار شدن با زیان دیدگی از این دنیا و برآمدن در روز رستاخیز.

پس به مولای خود که مرد دهش‌های بسیار و فضل‌گران است پناه جوی

۱. ← ابن بابویه، کمال الدین، ۲۷۸ و ۲۷۹.

۲. توبه/۳۶: در حقیقت، شماره ماه‌ها نزد خدا از روزی که آسمان‌ها و زمین را آفریده، در کتاب علم خدا دوازده ماه است. از این دوازده ماه چهار ماه حرام است. این است آیین استوار. پس در این چهار ماه بر خود ستم مکنید.

۳. ← طوسی، الغیة، ۱۴۹.

۴. در منابع سلیمان قصری آمده است.

۵. ← خزاز قمی، کفایة الاثر، ۲۲۴.



و به مصطفی ﷺ و وصی او که پاک و پیراسته است توسل کن،

آن سروران نیک و آن نورها، به شمار ماه‌ها،

که آنان در گذر روزگاران هدایتگران مایند.<sup>۱</sup>

## برج‌های آسمان

در روایتی، اصبع بن نباته درباره امیرمؤمنان علی‌علیه‌السلام نقل کرده و گفته است: در حالی که آن‌جا حضور داشتم او از پیامبر ﷺ درباره امامان پرسید: پیامبر ﷺ فرمود: «وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ»<sup>۲</sup>؛ به خداوند شب‌ها و روزها و ماه‌ها سوگند، شمار آنان به شماره برج‌ها است.<sup>۳</sup>

## کفر به ولایت

یزید بن عبدالملک از امام زین العابدین علی‌علیه‌السلام روایت کرده که درباره آیه «يَسْمَا أَشْتَرُوا بِهٖ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بَغْيًا أَنْ يَنْزِلَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ فَبَاءٌ وَبِغَضَبٍ عَلَى غَضَبٍ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ»<sup>۴</sup> فرموده است: «از ولایت امیرمؤمنان علی‌علیه‌السلام و اوصیای پس از او که بر همه ایشان درود»<sup>۵</sup>.

العمر اقصر ان يقضى	۱.
فنزوح بالخسران من	بالبطالة و السرور
فافزع الى مولاك ذي ال	دنیاک فی يوم النشور
متوسلا بالمصطفى	انعام و الفضل الكبير
السادة الابرار و الا	و وصيه البر الطهور
فهم الهداة لنا على	نوار فی عدد الشهور
	مرّ اللیالی و الدهور

۲. بروج/۱: سوگند به آسمان آکنده ز برج.

۳. ← ابن بابویه، کمال الدین، ۲۶۰؛ طبرسی، اعلام الوری، ۱۸۵/۲.

۴. بقره/۹۰: وه که به چه بدبهایی خود را فروختند که به آنچه خدا نازل کرده بود از سر رشک انکار آوردند، که چرا خداوند از فضل خویش بر هر کس که بخواهد آیاتی فرومی‌فرستد. پس به خشمی بر خشم دیگر گرفتار آمدند و برای کافران عذابی خفت‌آور است.

۵. «من ولاية علی امیرالمؤمنین و الاوصیاء من ولده علیهم السلام اجمعین». ← ابن حیون، شرح الاخبار، ۲۳۴/۱.

## والد و ولد

سلیم<sup>۱</sup> بن قیس در روایتی طولانی از امیرمؤمنان علیه السلام نقل کرده که درباره **﴿وَالِدٍ وَمَا وَلَدَ﴾**<sup>۲</sup> فرموده است: **﴿وَالِدٍ﴾** پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است و **﴿مَا وَلَدَ﴾** یعنی این اوصیا<sup>۳</sup>.

## علامات

درباره **﴿وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ﴾**<sup>۴</sup> نقل کرده اند که مقصود امامان دوازده گانه علیهم السلام است<sup>۵</sup> و گواه این سخن نیز آن که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ستارگان امان آسمانیان هستند و خاندان من امان زمینیان»<sup>۶</sup>.

چنین است که هر کس در بیابان راه را گم کند به ستاره راه می جوید و آن که در کار دین ره گم کند به هدایت ایشان راه می پوید.

## آن باغ

در تفسیر آیه **﴿أَيُّودُ أَحَدُكُمْ أَنْ تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَأَصَابَهُ الْكِبَرُ وَلَهُ ذُرِّيَّةٌ ضُعَفَاءُ فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ﴾**<sup>۷</sup> آمده است: صاحب آن باغ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است، باغ شریعت او

۱. در مناقب «مسئم» آمده ولی این نام به استناد منابع تصحیح شده است.

۲. بلد / ۳: سوگند به پدری چنان و آن کسی را که به وجود آورد.

۳. «اما الوالد رسول الله و **﴿مَا وَلَدَ﴾** یعنی هولاء الاوصیاء». ← صفار، بصائر الدرجات، ۳۹۲؛ مفید، الاختصاص، ۳۲۹.

۴. نحل/۱۶: و نشانه هایی دیگر نیز قرار داد و آنان به وسیله ستاره راهیابی می کنند.

۵. برای مضمون روایتی همسوی با این تفسیر ← عیاشی، تفسیر العیاشی، ۲۵۶/۲؛ کلینی، الکافی، ۲۰۶/۱؛ طوسی، الامالی، ۱۶۳.

۶. «النجوم امان لاهل السماء و اهل بیتی امان لاهل الارض». ← ابن بابویه، علل الشرائع، ۱۲۳/۱؛ همو، کمال الدین، ۲۰۵؛ خزاز قمی، کفایة الاثر، ۲۱۰.

۷. بقره/۲۶۶: آیا کسی از شما دوست دارد که باغی از درختان خرما و انگور داشته باشد که از زیر آن نهرها روان است و برای او در آن باغ از هرگونه میوه ای فراهم باشد و در حالی که او را پیری رسیده و فرزندانی خردسال دارد ناگهان گردبادی

آیه‌هایی که درباره امامان علیهم‌السلام نازل شده است / ۶۷۷

است، درختان ائمه‌اند، نه‌رها دانش‌های ائمه باشد، کهنسالی رحلت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به لقای پروردگار است و «فرزندان» همان زادگان اویند، آتش فتنه‌ها است و یتیمان نیز امت او.

## استوارگامان دانش

ابوالقاسم کوفی گوید: درباره ﴿وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ﴾<sup>۱</sup> گفته‌اند: مقصود از ﴿الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ﴾ کسانی هستند که خداوند ایشان را همدم کتاب قرار داد و از این سخن گفت که از همدیگر جدا نخواهند شد تا در حوض بر او وارد شوند. در لغت نیز «راسخ» به معنای لازم و پیوسته و جدایی‌ناپذیر است. این وصف تنها برای کسانی میسر است که خداوند در همان بدو آفرینش، ایشان را بر دانش سرشته باشد، چونان که یحیی علیه‌السلام را بر دانش سرشته بود؛ ﴿إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا﴾<sup>۲</sup>. اما آن کس که پس از سالیانی از زندگی تازه به دانش‌اندوزی درآید و بخشی از دانش را اندازه توان خویش برگیرد و از بخشی هم فروماند، چنین کسی، را از راسخان نتوان شمرد. گویان آن که گویند: «رسخت عروق الشجر فی الارض»، و این ریشه‌ها جز در آغاز رشد درخت در زمین استوار نگردد.

امیرمؤمنان علیه‌السلام نیز فرموده است: «کجایند کسانی که ادعا کردند که آنان استواران در دانش هستند نه ما؟ به دروغ و از روی ستمگری بر ما. که خدا ما را برداشته به فراز برد و آنان را فرو گذاشت و پست کرد، و ما را بهره‌مند و ایشان را بی‌بهره ساخت، و ما را به درون درآورد و آنان را بیرون کرد؛ از ما خواسته می‌شود راهنمایی، و به ما روشنی جویند از کوری و گمراهی، نه به ایشان»<sup>۳</sup>.

→

آتشین بر آن باغ زند و باغ یکسر بسوزد؟ این گونه خداوند آیات خود را برای شما روشن می‌گرداند. باشد که شما بیندیشید.

۱. آل عمران/۷: با آن که تأویلش را جز خدا و ریشه‌داران در دانش کس نمی‌داند.

۲. مریم/۳۰: گفت منم بنده خدا. به من کتاب داده و مرا پیامبر قرار داده است.

۳. «این الذین زعموا انهم الراسخون فی العلم دوننا کذبا و بغیا و حسدا علینا ان رفعنا الله سبحانه و وضعهم و اعطانا و حرّمهم و ادخلنا و اخرجهم؟ بنا یستعطی الهدی و یستجلی العمی لایهم». برای متن ← شریف رضی، نهج البلاغة، خطبة

ابوصباح کنانی و ابوبصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده‌اند و فضیل بن یسار و یزید بن معاویه عجلای هر دو از امام باقر علیه السلام روایت کرده‌اند - و متن حاضر روایت کنانی است - که فرمود: «ما طایفه‌ای هستیم که خداوند طاعت ما را واجب ساخته است. انفال از آن ما است، صفایا از آن ما است و ما ریشه‌داران در دانشیم و رشک برده‌شدگانی که خداوند درباره‌ی ایشان فرموده است: ﴿أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾<sup>۱</sup>».

آری، توحید پروردگار بزرگ را باور دارم و نیز این را که امامان دوازده تن هستند<sup>۲</sup>.

۱. نساء/۵۴: بلکه به مردم برای آنچه خدا از فضل خویش به آنان عطا کرده رشک می‌ورزند.

متن روایت نیز چنین است: «نحن قوم فرض الله طاعتنا لنا الانفال ولنا صفو المال ونحن الراسخون في العلم ونحن المحسودون الذين قال الله: ﴿أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾». - صفار، بصائر الدرجات، ۲۲۲ و ۲۲۴؛ کلینی، الکافی، ۱/۱۸۶ و ۵۴۶؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ۴/۱۳۲.

۲. اقول بتوحید رب العلی و ان الائمة اثنا عشر

### فصل ۳

## نصوص که درباره امامان علیهم السلام رسیده است

### دسته بندی روایت ها

روایت هایی که در این باب رسیده بر دو گونه اند: برخی به دوران پیش از آدم علیه السلام نظر دارند، برخی ناظر به پیش از آیین اسلام هستند. گروهی از روایت ها نیز از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پی در پی نقل شده اند که این خود بر دو نوع است: یکی آن که از راویان عامه رسیده و دیگری آن که خاصه روایت کرده اند.

آنچه به دوران پیش از آدم علیه السلام نظر دارد شامل احادیثی چون حدیث میثاق، حدیث اصل، حدیث نام های مکتوب بر عرش، حدیث کلمات و از این دست می شود و می توان آن ها را در جاهای مناسب در کتاب حاضر یافت.

آنچه به دوران پیش از اسلام نظر دارد: از آن جمله است حدیث هارونی که از عمر بن خطاب پرسید و خود حدیثی طولانی است که بخشی از آن را در کتاب حاضر آورده ایم.

### مژده موسی علیه السلام

همچنین ابوعلی طبرسی در اعلام الوری مرا حدیث آورده و گفته است: یکی از کسانی که به او اعتماد دارم برایم نقل کرده و گفته است: بشارت موسی علیه السلام به پیامبر صلی الله علیه و آله در سفر اول تورات چنین آمده بود:

اسماعیل علیه السلام، نماز او را پذیرفته‌ام و او را برکت داده‌ام و فزونی بخشیده‌ام و بر شمار او افزوده‌ام، با فرزندی که نامش محمد است و در حساب نود و دو شود. به زودی از نسل او دوازده امام برانگیزم و او را طایفه‌ای پرشمار دهم.<sup>۱</sup>

قاضی کراچکی در استبصار<sup>۲</sup> از این سخن به میان آورده که این روایت از تورات کهن است که نزد یونانیان وجود دارد.<sup>۳</sup>

شیخ مفید حدیث خضر و محبت او به امیرمؤمنان علیه السلام و نیز پرسش‌های او از امام و این را که امام علیه السلام به فرزند خود امام حسن علیه السلام فرمود به آن پرسش‌ها پاسخ دهد نقل کرده و در ادامه این روایت آورده است که چون امام حسن علیه السلام به آن‌ها پاسخ داد، خضر در حضور کسانی که آن‌جا بودند گفت: گواهی می‌دهم که خدایی جز الله نیست و پیوسته بر این گواهی بوده‌ام. او یگانه است و هیچ شریک ندارد، و گواهی می‌دهم که محمد صلی الله علیه و آله پیامبر خدا است و پیوسته بر این گواهی بوده‌ام، و گواهی می‌دهم که تو - و در این هنگام به علی علیه السلام اشاره کرد - وصی پیامبر خدایی که حجت او را برپا می‌داری و پیوسته بر این گواهی بوده‌ام، و گواهی می‌دهم که تو - و در این هنگام با دست به امام حسن علیه السلام اشاره کرد - وصی پدر خود هستی و پس از او حجت او را برپا می‌داری، و گواهی می‌دهم که حسین بن علی علیه السلام وصی پدر خود و برپادارنده حجت او پس از او است، و گواهی می‌دهم که علی بن حسین علیه السلام برپادارنده رسالت حسین علیه السلام است، و گواهی می‌دهم که محمد بن علی علیه السلام برپادارنده رسالت علی بن حسین علیه السلام است، و گواهی می‌دهم که جعفر بن محمد علیه السلام برپادارنده رسالت محمد بن علی علیه السلام است، و گواهی می‌دهم که موسی بن جعفر علیه السلام برپادارنده رسالت جعفر بن محمد علیه السلام است، و گواهی می‌دهم که علی بن موسی علیه السلام برپادارنده رسالت موسی بن جعفر علیه السلام است، و گواهی می‌دهم که محمد بن علی علیه السلام برپادارنده رسالت علی بن موسی علیه السلام است، و گواهی می‌دهم که محمد بن علی علیه السلام برپادارنده رسالت محمد بن علی علیه السلام است، و گواهی می‌دهم که حسن بن علی علیه السلام برپادارنده رسالت علی بن علی علیه السلام است و گواهی می‌دهم که حسن بن علی علیه السلام برپادارنده رسالت علی بن محمد علیه السلام است و گواهی می‌دهم که مردی از فرزندان حسین علیه السلام که تا

۱. طبرسی، اعلام الوری، ۵۹/۱.

۲. هرچند برخی از منابع از این کتاب با همین نام یاد کرده‌اند، اما برخی دیگر نام آن را الاستبصار فی النص علی الائمة الاطهار علیهم السلام دانسته‌اند. ← آقابزرگ تهرانی، الذریعة، ۳۴/۲؛ کنتوری، کشف الحجب و الاستار، ۴۲.

۳. ← کراچکی، الاستبصار، ۳۱.

خداوند کار او را آشکار نساخته است نتوان به نام و کنیه از او یاد کرد برمی خیزد و زمین را آن سان که به بیداد و ستم آکنده است از عدل و داد می آکند - و درود و رحمت و برکات خداوند بر تو ای امیرمؤمنان<sup>۱</sup>.

### طلب باران به نام امامان علیهم السلام

کلبی، از شرقی بن قطامی، از تمیم بن وعله مری، از جارود بن منذر عبدی که مردی مسیحی بود و بعدها در سال حدیبیه اسلام آورد روایتی نقل کرده است. در این روایت جارود در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله ابیاتی بدین معنا بر زبان آورد:

ای پیامبر هدایت، مردانی از راه بس دور نزد تو آمده اند و دشت ها پیموده اند و کوه ها پشت سر نهاده اند.

دشت و صحرا را در نور دیده اند و در این رهروی شبانه و روزانه بس سختی ها دیده اند.  
نخستان از تو با نام و نیز از کسانی که پس از تو می آیند و می درخشند به ما خبر داده اند<sup>۲</sup>.

پس پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پرسید: آیا در میان شما کسی هست که قس بن ساعده ایادی را بشناسد؟  
جارود گفت: ای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، همه ما او را می شناسیم، من از جزئیات احوال او با خبرم و کار او را تعقیب می کنم.

سلمان که آن جا بود گفت: پس ما را از او بیاگاهان.

جارود گفت: ای پیامبر خدا، یک بار قیس را دیدم که با ردایی بر دوش از یکی از انجمن های ایاد

---

۱. مؤلف از انتساب حدیث به شیخ مفید سخن به میان آورده و این در حالی است که خبر را در آثار شیخ ندیدم. برخی از منابعی که حدیث را آورده اند نام شیخ مفید را در سلسله سند خود آورده اند. به هر روی، برای خبر به تفصیل ← کراجکی، الاستنصار، ۳۱؛ ابن بابویه قمی، الامامة والتبصرة، ۱۰۶ و ۱۰۷؛ کلینی، الکافی، ۵۲۶/۱؛ ابن بابویه، علل الشرائع، ۹۶/۱؛ همو، کمال الدین، ۳۱۴؛ طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج، ۳۹۵/۱ و ۳۹۶؛ طبرسی، فضل بن حسن، اعلام الوری، ۱۹۱/۲ و ۱۹۲.

۲. يا نبی الهدی اتک رجال  
جابت البید و المهامة حتی  
اخبـر الاولون باسمک فیـنا  
قطعت فدفا و افرت جبـالا  
غالها من طوی السری ما غالا  
و باسماء بعده تتللا

بیرون شد و به وادی ای آکنده از هیزم و خار و درختان درآمد و در میانه شب چون خورشیدی بر جای ایستاد و سپس صورت خود به آسمان چرخاند و انگشت بدان سوی برداشت.

من به او نزدیک شدم و شنیدم که می‌گوید: پروردگارا، ای صاحب آسمان‌های بلند و زمین‌های گسترده، به حق محمد صلی الله علیه و آله و آن سه ستوده همراه او و نیز آن علّیین چهارگانه و فاطمه علیها السلام و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام که نامورند و جعفر علیه السلام و موسی علیه السلام که پیرواند و آن اخیر که همانم کلیم خدا است، به حق این نقیبان شفیع و این راه‌های رفیع، این وارثان انجیل، محوکننده گمراهی‌ها و اباطیل و راستان بس قلیل که شمارشان شمار نقیبان بنی اسرائیل است سوگند، که آنان آغاز آغازند و به نام ایشان قیامت برپا شود و به واسطه ایشان شفاعت صورت گیرد و از جانب خداوند در برابر ایشان طاعتی واجب است، خدایا، به حق اینان بر ما باران فروبار.

سپس افزود: کاش آنان را درک کنم، هر چند در پی دورانی از کهنسالی و پیری.

جارود در ادامه سخن بیت‌هایی بر زبان راند:

قس سوگندهایی آشکار داد و آن‌ها را پنهان نداشت، و اگر دو هزار سال عمر می‌کرد از این سوگندها دست نمی‌شست.

تا احمد و آن سرآمدان فرزانه را درک کند که اوصیای احمد و برترین کسان در زیر آسمان بودند. مردم از دیدن ایشان کورند، با آن‌که ایشان فروغی در برابر هر کوری و ظلمتند و تا آن‌گاه که در تیره خاک جای گیرم من هرگز نام ایشان را از یاد نبرم<sup>۱</sup>.

جارود گوید: پس از آن گفتم: ای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، مرا از خبر این آسمان که خدایت از آن آگاه ساخته و ما آن را ندیده‌ایم و قس ما را بر نام آن گواه گرفته است بیاگاهان.

فرمود: ای جارود، آن شب که مرا به معراج بردند، خداوند عزّ و جلّ به من وحی کرد که از پیامبرانی که پیش از تو فرستاده‌ایم بپرس که به چه چیزی مبعوث شده‌اند. پرسیدم: به چه چیزی مبعوث

لو عاش الفی سنة لم یلق منها سلما  
هم اوصیاء احمد افضل من تحت السما  
لست بناس ذکرهم حتی احل الرجم

۱. اقسام قس قسما لیس به مکتمما  
حتی یلاقى احمدا و النجباء الحکما  
یعمی الانام عنهم و هم ضیاء للعمی



شده‌اند؟ فرمود: آنان را به نبوت تو و ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام و امامانی که از شما دو تن برخیزند برانگیخته‌ام. سپس خداوند مرا از آنان و نام‌هایشان آگاه ساخت.

آن‌گاه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله یکایک نام‌های ایشان را تا مهدی علیه السلام برای جارود ذکر فرمود و افزود: پروردگار – تبارک و تعالی – فرموده است: «اینان اولیای منند و این – یعنی مهدی – انتقام‌گیرنده از دشمنان من است».

جارود در ابیاتی چند گفت:

ای پسر آمنه، ای پیامبر، نزد تو آمده‌ام تا با تو به راه راست هدایت شوم.  
سپس تو گفתי و سخت حق است و آنچه صلاح دانی بگویی همه صدق است.  
از خاندان عبد شمس ناآگاهی و کوری را دور کردی، در حالی که آنان همه از نابخردی در گمراهی بودند،

و تو را از قس ایادی خبری دادیم و تو خود به تفصیل از آن گفتی،  
و نام‌هایی را بازگفتی که بر ما پوشیده بود و این گفته‌ها به آگاهی ما انجامید، با این که از آن حقیقت ناآگاه بودم<sup>۱</sup>.

صاحب روضه<sup>۲</sup> از این یاد کرده که این استسقا ده سال پیش از نبوت بوده و گواهی سلمان فارسی نیز درباره حادثه‌ای همانند مشهور است.

شعبی گفته است: عبدالملک بن مروان به من گفت: کارگزار من بر باروی شهر صفر که سلیمان بن داوود آن را ساخته بود بیت‌هایی نوشته دید که از آن جمله است:

۱. اتیتک یا ابن‌آمنة رسولا	لکی بک اهتدی النهج السبیل
فقلت و کان قولک قول حق	و صدق ما بدا لک ان تقول
و بصرت العمی من عبدشمس	و کلا کان من شمس ضلیلا
و انبأناک عن قس الایادی	مقالا انت طلت به جدیلا
و اسماء عمت عنا فآلت	الی علم و کنت به جهولا

برای بیت‌ها و داستان به تفصیل ← ابن عیاش، مقتضب الاثر، ۳۳ - ۳۹؛ کراجکی، کز الفوائد، ۲۵۶ - ۲۵۸.

۲. ظاهراً مقصود ابوعلی محمد بن حسن فتال واعظ نیشابوری (د. ۵۰۸) است که ابن شهر آشوب در معالم العلماء (۱۱ و ۱۱۶) از او یاد کرده است. کتاب او روضة الواعظین نیز چاپ شده است. البته چنین سخنی را در روضة الواعظین نیافتم.

هذا مقاليد اهل الارض قاطبة  
و الاوصياء له اهل المقاليد  
هم الخلائف اثنا عشرة حججا  
من بعده الاوصياء السادة الصيد  
حتى يقوم بامر الله قائمهم  
من السماء اذا ما باسمه نودی<sup>۱</sup>

پس عبدالملک به زهری گفت: آیا دانستی آن که از آسمان او را به نام خوانند کیست؟ گفت: علی بن حسین علیه السلام مرا از این آگاهانیده که این، مهدی علیه السلام از فرزندان فاطمه علیها السلام است.

عبدالملک گفت: شما هر دو دروغ می‌گویید. ای زهری، او مردی از ما است. مبادا این سخن را کسی از تو بشنود.

اکنون که متون حاکی از پیشوایان ما همسوی یکدیگر است و روایت‌های خبردهنده از شمار ایشان پیش از آن که خود آمده باشند با یکدیگر همگنی دارد و خداوند در کتاب‌های پیشین از ایشان نام برده و پیامبران پیشین امت‌های گذشته را از ایشان آگاهانیده‌اند، همه این‌ها به نیکی بر آن دلالت دارد که این یاد شدگان پیشوایان روزگاران و حجت‌های خداوند بر آدمیزادگان و پریزادگان و مقدم بر همه حجت‌ها بر همه مردمان هستند: امامان دوازده گانه علیهم السلام.

---

۱. کلیدهای همه زمینیان این‌جا است و اوصیای او صاحبان این کلیدهایند.  
 آنان دوازده خلیفه‌اند که پس از پیامبر صلی الله علیه و آله اوصیای برگزیده و مهتر مردمانند.  
 تا آن‌گاه که قائم ایشان چون او را بخوانند به فرمانی که از آسمان رسد برخیزد.  
 برای داستان و نیز بیت‌ها در ضمن شعری بلند ← ابن عیاش، مقتضب الاثر، ۴۴ و پس از آن.

## فصل ۴

### آنچه عامه روایت کرده‌اند

#### خلیفگان دوازده‌گانه

گروهی از کشمیه‌نی، از فریری، از بخاری برایمان حدیث آورده‌اند که گفته است: محمد بن مثنی برایمان حدیث آورده و گفته است: غندر برایمان حدیث آورده و گفته است: شعبه بن عبدالمک ما را حدیث آورده و گفته است: از جابر بن سمره شنیدم که گفت: از پیامبر خدا ﷺ شنیدم که فرمود: «دوازده امیر خواهد بود»<sup>۱</sup>.

راوی گوید: پیامبر ﷺ در ادامه سخنی فرمود که من نشنیدم.

پدرم گفت: پیامبر ﷺ فرمود: «همه از قریش هستند»<sup>۲</sup>.

این روایت را خطیب بغدادی نیز در تاریخ خود آورده است<sup>۳</sup>.

فراوی، از ابوالحسین فارسی، از ابواحمد جلودی، از ابواسحاق فقیه، از مسلم برایمان حدیث آورده که از قتیبه بن سعید، از جریر، از حصین، از جابر بن سمره نقل کرده که گفته است: همراه با پدرم به

---

۱. «یکون اثنی عشر امیرا».

۲. «کلهم من قریش». ← بخاری، الجامع الصحیح، ۲۶۴۰/۶.

۳. برای حدیث و دو متن سخن پیامبر ﷺ ← خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ۳۵۲/۱۴، البته با تفاوتی در سند.

حضور پیامبر ﷺ رفتم و از او شنیدم که می‌فرمود: «این کار به پایان نمی‌رسد، مگر آن‌که در میان ایشان دوازده خلیفه برخیزند»<sup>۱</sup>.

راوی گوید: پیامبر ﷺ سپس سخنی بر زبان آورد که بر من پوشیده ماند. از پدر خود پرسیدم: چه فرمود؟ گفت: فرمود: «همه از قریش هستند»<sup>۲</sup>.

به همین سند مسلم گوید: ابن‌ابی‌عمیر، از سفیان، از عبدالملک بن عمیر، از جابر بن سمره برایم نقل کرده که گفته است: از پیامبر ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «پیوسته کار مردم پیش می‌رود تا دوازده تن بر آنان ولایت یابند»<sup>۳</sup>.

در ادامه روایت آمده است: سپس پیامبر ﷺ سخنی بر زبان آورد که بر من پوشیده ماند. پس از پدر خود پرسیدم: پیامبر خدا ﷺ چه فرمود؟ گفت: فرمود: «همه از قریش هستند»<sup>۴</sup>.

به همین سند، مسلم گفته است: قتیبۀ بن سعید برایمان روایت آورده است: ابوعوانه، از سماک، از جابر بن سمره برایمان همین سخن را بازگو کرده با این تفاوت که در آن جمله «لایزال امر الناس ماضیا» را نیاورده است<sup>۵</sup>.

باز به همین سند، مسلم گفته است: هدأب بن خالد ازدی برایمان حدیث آورده و گفته است: حماد بن خالد ازدی ما را از سماک بن حرب حدیث کرده که گفته است: از جابر بن سمره شنیدم که می‌گفت: از پیامبر خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «اسلام پیوسته تا دوازده خلیفه عزیز است»<sup>۶</sup>.

راوی گوید: سپس پیامبر ﷺ سخنی فرمود که آن را نفهمیدم. در این باره با پدرم سخن گفتم. گفت: فرمود: «همه از قریش هستند»<sup>۷</sup>.

به همین سند مسلم گفته است: ابوبکر بن ابی‌شیهه مرا حدیث کرده و گفته است: ابومعاویه، از داوود، از شعبی، از جابر بن سمره برایمان نقل کرده که گفته است: «این آیین پیوسته تا دوازده خلیفه عزیز است»<sup>۸</sup>.

۱. «ان هذا الامر لا ینقضی حتی یمضی فیهم اثنا عشر خلیفة».

۲. «کلهم من قریش». برای روایت، مشتمل بر این دو جمله ← مسلم، الصحيح، ۱۴۵۲/۳.

۳. «لایزال امر الناس ماضیا ما ولیهم اثنا عشر رجلاً».

۴. «کلهم من قریش». برای روایت و هر دو متن ← همان‌جا.

۵. ← همان، ۱۴۵۳.

۶. «لایزال الاسلام عزیزاً الی اثنتی عشرة خلیفة».

۷. «کلهم من قریش». برای روایت و هر دو متن ← همان‌جا.

۸. «لایزال هذا الامر عزیزاً الی اثنتی عشرة خلیفة».

در ادامه روایت آمده است: سپس پیامبر ﷺ سخنی بر زبان آورد که آن را نفهیدم. در این باره از پدرم پرسیدم.

گفت: فرمود: «همه از قریش هستند»<sup>۱</sup>.

به همین سند، مسلم گفته است: قتیبۀ بن سعید و ابوبکر بن ابی‌شبهه برایمان نقل کرده و گفته‌اند: حاتم – و او همان حاتم بن اسماعیل است – از مهاجر بن مسمار، از عامر بن سعد بن ابی‌وقاص برایمان نقل کرده که گفته است: همراه با غلام نافع به سمره بن جابر نوشتم که مرا از چیزی از آنچه از پیامبر خدا ﷺ شنیده‌ای آگاه کن. او در پاسخ برایم نوشت: شامگاه همان روز که اسلمی را سنگسار کردند، از پیامبر ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «دین پیوسته برجا است تا قیامت برپا شود و در این مدت دوازده خلیفه بر شما حکم رانند که همه از قریش هستند»<sup>۲</sup>.

این روایت را ابویعلی موصلی نیز در مسند<sup>۳</sup> نقل کرده است.

به همین سند، مسلم گفته است: نصر بن علی جهضمی برایم نقل کرده و گفته است: یزید بن ذریع برایمان حدیث آورده و گفته است: ابن‌عورج و احمد بن عثمان نوفلی ما را حدیث کرده – و متن این‌جا متن همین راوی اخیر است – و گفته‌اند: ابن‌عون، از شعبی، از جابر بن سمره برایمان نقل کرده که گفته است: همراه با پدرم نزد پیامبر خدا ﷺ رفتم. سپس از پیامبر ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «این دین پیوسته تا دوازده خلیفه عزیز و سربلند است»<sup>۴</sup>.

پس پیامبر ﷺ سخنی فرمود که مردم شنیدند [اما من نشنیدم]. از پدر خود پرسیدم: چه فرمود؟ گفت: فرمود: «همه از قریش هستند»<sup>۵</sup>.

این روایت را سجستانی نیز در سنن<sup>۶</sup> آورده است.

ابوالقاسم شحام، از ابوسعید کنجرودی، از ابوعمرو جبری، از ابویعلی موصلی، و او در مسند خود، از

---

۱. «کلهم من قریش». ← همان‌جا.

۲. «لا يزال الدين قائما حتى تقوم الساعة و يكون عليكم اثنا عشر خليفة». ← همان‌جا.

۳. ← ۴۵۶/۱۳.

۴. «لا يزال هذا الدين عزيزا منيعا الى اثني عشر خليفة».

۵. «كلهم من قریش». ← مسلم، الصحيح، ۱۴۵۳/۳.

۶. ← ابوداود، السنن، ۱۰۶/۴، البته بدون کلمه «منيعا».

شیبان بن فروخ، از حماد بن زید، از مجالد، از شعبی، از مسروق برایم نقل کرده که گفته است: نزد عبدالله بن مسعود بودیم که مردی از او پرسید: ای ابوعبدالرحمن، آیا از پیامبر ﷺ پرسیدید که پس از او چند تن عهده‌دار این امت می‌شوند؟

ابن مسعود گفت: از زمانی که به عراق آمده‌ام پیش از تو هیچ‌کس در این باره از من نپرسیده است. سپس در ادامه گفت: آری، من از پیامبر خدا ﷺ پرسیدم و او فرمود: «دوازده تن، همانند نقیبان بنی اسرائیل»<sup>۱</sup>.

این حدیث را ابن‌بطه در ابانه<sup>۲</sup> و احمد در مسند<sup>۳</sup> از ابن‌مسعود نقل کرده و عثمان بن ابی‌شبهه، ابوسعید اشج، ابو‌کریم، محمود بن غیلان، علی بن محمد، ابراهیم بن سعید، عبدالرحمن بن ابی‌حاتم نیز همه از ابواسامه، از مجالد، از شعبی این خبر را نقل کرده‌اند<sup>۴</sup>.

فراوی، از ابوعبدالله جوهری، از قطیفی، از عبدالله بن احمد بن حنبل، از پدرش، از ابوعبدالله ابن‌بطه عکبری – به نقل از ابانه – از علی بن جعد، از زهیر، از سماک و زیاد بن علاقه و حصین بن عبدالله، همه از جابر بن سمره نقل کرده‌اند که پیامبر ﷺ فرمود: «پس از من دوازده امیر خواهد بود»<sup>۵</sup>. سپس پیامبر ﷺ سخنی دیگر بر زبان آورد. از پدرم پرسیدم. گفت: [فرمود:] «همه از قریش هستند»<sup>۶</sup>.

ابن‌بطه گوید: ثوری از عبدالملک بن عمیر، از جابر بن سمره نقل کرده که گفته است: پیامبر ﷺ فرمود: «کار مردم پیوسته و تا زمانی که دوازده خلیفه برخیزند که همه از قریش باشند، به سامان است»<sup>۷</sup>.

۱. «اثنا عشر مثل نقباء بنی اسرائیل». ← ابویعلی، المسند، ۴۴۴/۸.

۲. خبر را در الابانة الکبری نیافتم.

۳. ← ابن‌حنبل، مسند احمد، ۳۹۸/۱.

۴. همچنین ← طبرانی، المعجم الکبیر، ۱۵۷/۱۰؛ هیثمی، مجمع الزوائد، ۱۹۰/۵؛ بزار، المسند، ۳۲۰/۵.

۵. «یکون بعدی اثنا عشر امیرا».

۶. «کلهم من قریش».

۷. «لا یزال امر الناس صالحا حتی یقوم اثنا عشر امیرا من قریش». خبر را در الابانة الکبری نیافتم. البته برای آن ←

ابوعوانه، المسند، ۳۷۰/۴؛ ابن‌الجعد، المسند، ۳۸۹ و ۳۹۰.

به همین سند از عبدالله بن امیه، وابسته مجاشع، از یزید رقاشی، از انس رایث شده که گفته است: پیامبر ﷺ فرمود: «این دین تا دوازده امیر از قریش پیوسته برپا است. اما چون بروند، زمین ساکنانش را در خود فروبرد»<sup>۱</sup>.

به همین سند، از ابوبکر بن ابی خيثمه، از علی بن جعد، از زهیر بن معاویه، از زیاد بن خيثمه، از اسود بن سعید همدانی، از جابر بن سمره روایت شده که گفته است: از پیامبر ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «پس از من دوازده خلیفه خواهند بود که همه از قریش هستند و پس از آن نابسامانی رخ خواهد داد»<sup>۲</sup>.

به همین سند، از سماک بن حرب و زیاد بن علاقه و حصین بن عبدالرحمن، از ابن سمره، از پیامبر ﷺ نقل شده که فرموده است: «پیروان این دین پیوسته و تا زمانی که دوازده خلیفه بیایند که همه از قریش هستند بر همه کسانی که با ایشان دشمنی کنند چیره شوند»<sup>۳</sup>.

عبدالرحمن بن زریق قزاز بغدادی، از ابوبکر بن ثابت خطیب بغدادی برایم نقل کرده که در تاریخ بغداد گفته است: حماد بن سلمه، از ابوالطفیل برایمان حدیث آورده که گفته است: عبدالله بن عمر بن من گفت: ای ابوطفیل، دوازده خلیفه پس از پیامبر ﷺ را برشمار. از آن پس، آشوب و آشفتگی خواهد

۱. «لا يزال هذا الدين قائما الى اثني عشر اميرا من قریش فاذا مضوا ساخت الارض باهلها». این ساختار را در جایی ندیدم. تنها در کنز العمال (۱۷/۱۲)، به نقل از ابن النجار) ساختاری نزدیک به این وجود دارد: «لن يزال هذا الدين قائماً الى اثني عشر من قریش فاذا هلكوا ماجت الارض باهلها». در منابع شیعی نیز ← کراجکی، الاستنصار، ۲۴؛ طبرسی، اعلام الوری، ۱۶۱/۲؛ ابن ابی زینب، کتاب الغیة، ۱۲۴.

۲. متنی که ابن شهر آشوب آورده چنین است: «يكون بعدى اثنا عشر خليفة كلهم من قریش ثم يكون الهرج». اما آنچه در منابع آمده این است که پیامبر ﷺ بخش نخست این سخن را فرمود. آن‌گاه قرشیان یا کسان دیگر پرسیدند: پس از آن چه خواهد شد؟ فرمود: «ثم يكون الهرج». برای نمونه ← ابن حبان، الصحيح، ۴۳/۱۵؛ ابوداود، السنن، ۱۰۶/۴؛ طبرانی، المعجم الاوسط، ۲۶۸/۶؛ همو، المعجم الكبير، ۲۵۳/۲؛ ابن الجعد، المسند، ۳۹۰؛ ابن حنبل، مسند احمد، ۹۲/۵.

۳. «لا يزال اهل هذا الدين ينصرون على من ناوهم الى اثني عشر خليفة كلهم من قریش». نزدیک‌ترین روایت به این ساختار روایت ابن حبان (الصحيح، ۴۵/۱۵) است: «لا يزال هذا الدين عزيزا منيفا ينصرون على من ناوهم عليه الى اثني عشر خليفة». ثم تكلم بكلمة اصمتنيها الناس فقلت لابي: ماذا قال؟ قال: «كلهم من قریش».

در منابع شیعی نیز ← کراجکی، الاستنصار، ۲۵؛ طوسی، الغیة، ۱۲۹؛ طبرسی، اعلام الوری، ۱۶۲/۲؛ ابوالصلاح حلبی، تقرب المعارف، ۴۱۸.

بود.<sup>۱</sup> در روایت عبدالله بن ابی اوفی است که پس از آن سرگشتگی‌هایی پدید می‌آید. یکی از روایت‌های لیث بن سعد، از خالد بن برید، از سعید بن ابی هلال، از ربیعۃ بن سیف آن است که گفت: ربیعۃ گفته است: نزد شقیق اصبحی بودیم که گفت: از عبدالله بن عمر شنیدم که گفت: از پیامبر خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «پس از من دوازده خلیفه خواهد بود».<sup>۲</sup> از روایت‌های سهل بن حماد، از یونس بن ابی یعقوب آن است که گفت: عوان بن ابی جحیفه از پدر خویش برایمان حدیث کرد و گفت: نزد پیامبر ﷺ بودیم که فرمود: «کار امت من پیوسته به سامان است، تا دوازده خلیفه بگذرند که همه از قریش هستند».<sup>۳</sup> از روایت‌های ابوالفرج محمد بن فارسی غوری محدث به سند خود از انس آن است که انس گفته است: پیامبر خدا ﷺ فرمود: «از ما دوازده خلیفه خواهد بود که خداوند آنان را بر هر که با ایشان دشمنی ورزد پیروز گرداند و آن‌که با ایشان دشمنی ورزد بدیشان زبانی نرساند».<sup>۴</sup> از ابوطیفیل روایت شده که دربارهٔ خلیفگان پس از پیامبر ﷺ از ابن عمر پرسید. او در پاسخ گفت: دوازده تن از بنی‌کعب.<sup>۵</sup>

ابوالمؤید مکی خطیب خوارزم کتاب اربعین<sup>۶</sup> را با من مکاتبه کرد و در این کتاب به سند از حسین بن علی علیه السلام روایت شده که فرموده است: از پیامبر خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «هرکس دوست دارد چون من بزید و چون من بمیرد و به بهشتی که خداوند به من وعده داده است درآید، علی بن

۱. البته روایت خطیب بغدادی چنین است: قال رسول الله: «إذا ملك اثني عشر من بني كعب بن لؤي كان النقف و النفاف إلى يوم القيامة»؛ چون دوازده تن از بنی‌کعب بن لؤی حکم برانند، پس از آن آشوب و آشفتگی خواهد بود. ← تاریخ بغداد، ۲۶۳/۶.

۲. «يكون بعدی اثني عشر خليفة». برای متن حاضر و این روایت ← طبرانی، المعجم الکبیر، ۳۱۹/۱؛ ابن عدی، الکامل، ۲۰۷۴؛ کراجکی، الاستنصار، ۲۵؛ طبرسی، اعلام الوری، ۱۶۳/۲.

۳. «لا يزال امر امتی صالحا حتی یمضی اثني عشر خليفة». ← حاکم، المستدرک، ۶۱۷/۳؛ طبرانی، المعجم الاوسط، ۲۰۹۶؛ همو، المعجم الکبیر، ۱۲۰/۲۲؛ بخاری، التاریخ الکبیر، ۴۱۰/۸؛ ابونعیم، تاریخ اصبهان، ۱۴۶/۲.

۴. «يكون منا اثني عشر خليفة ينصرهم الله على من ناوهم ولا يضرهم من عاداهم».

۵. ← خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ۲۶۳/۶، با مقداری تفاوت.

۶. مقصود کتاب الاربعین فی مناقب النبی الامین ﷺ و وصیه امیرالمؤمنین علیه السلام است و برخی احتمال داده‌اند که همان مناقب مشهور باشد.



ابی طالب عليه السلام و فرزندان او را که پاکند و امامان هدایت و پس از او، چراغ‌های روشن‌گر ظلمت‌ها هستند دوست بدارد، که ایشان شما را از طریق هدایت به طریق ضلالت نخواهند بردند»<sup>۱</sup>.

ابو سعید عبداللطیف اصفهانی، از ابوعلی حداد، از ابونعیم اصفهانی - به سلسله سندی که تا حلیه الاولیاء می‌رسد - برایمان روایت کرده که ابونعیم به سند خود از شعبی، از جابر بن سمره نقل کرده که گفته است: در کنار پدرم به مسجد آمدم و در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله خطبه ایراد می‌کرد وارد شدم. شنیدم که می‌فرمود: «پس از من دوازده خلیفه خواهد بود»<sup>۲</sup>.

آن‌گاه صدای خویش فروآورد و من نفهمیدم که چه می‌فرماید. از پدر خود پرسیدم: چه می‌گوید؟ گفت: فرمود: «همه از قریش هستند»<sup>۳</sup>.

همو، به سند خود از سدی، از زید بن ارقم و از شریک، از اعمش، از حبیب بن ابی‌ثابت، از ابوطیفیل، از زید بن ارقم، و از عکرمة و از سلمة بن کهیل، هر دو از ابن‌عباس، روایت کرده‌اند که گفته است: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس دوست دارد چون من بزیّد و چون من بمیرد و در بهشت عدن که پروردگارم آن را کاشته است درآید، پس از من علی را به ولایت گیرد و دوستدار او را ولی خویش داند و به امامان پس از من اقتدا کند؛ چه، آنان عترت من هستند که از سرشت من آفریده شده‌اند و فهم و دانش را روزی گرفته‌اند. وای بر کسانی از امت من که فضیلت ایشان را باور ندارند و از ایشان پیمان بگسلند. خداوند شفاعت من را به ایشان نرساند»<sup>۴</sup>.

۱. «من احب ان يحيى بحياتي و يموت ميتتي و يدخل الجنة التي وعدني ربي فليتول علي بن ابي طالب و ذريته الطاهرين ائمة الهدى و مصابيح الدجى من بعده فانهم لن يخرجوكم من باب الهدى الى باب الضلالة». ← صفار، بصائر الدرجات، ۷۰ - ۷۳. نیز با تفاوت‌هایی ← حاکم، المستدرک، ۱۳۹/۳؛ طبرانی، المعجم الكبير، ۱۹۴/۵؛ ابونعیم، حلیه الاولیاء، ۳۵۰/۴؛ ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۲۴۲/۴۲.

ناگفته نماند روایت منابع اهل سنت عمدتاً چنین است - و این روایت طبرانی است - که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «من احب ان يحيى حياتي و يموت موتتي و يسكن جنة الخلد التي وعدني ربي فان ربي عزّ و جلّ غرس قصبانها بیده فليتول علي بن ابي طالب رضى الله عنه فانه لن يخرجكم من هدى و لن يدخلكم في ضلالة».

۲. «يكون بعدى اثني عشر خليفة».

۳. «كلهم من قریش». ← ابونعیم، حلیه الاولیاء، ۳۳۳/۴.

۴. «من سره ان يحيى حياتي و يموت مماتي و يسكن جنة عدن التي غرسها ربي فليوال علياً من بعدى و ليوال وليه

احمد بن حنبل در مسند خود همانند آنچه ما از صحیحین و دیگر کتاب‌ها روایت کردیم به سی و چهار طریق از جابر بن سمره نقل کرده که طرق عامر بن سعد<sup>۱</sup>، سماک بن حرب<sup>۲</sup>، اسود بن سعید همدانی<sup>۳</sup>، عبدالملک بن عمیر<sup>۴</sup>، عامر<sup>۵</sup>، شعبی<sup>۶</sup> و ابو خالد والبی<sup>۷</sup> از آن جمله است.<sup>۸</sup>

### تصریح به دوازده نام

عبدالله بن محمد بغوی، از علی بن جعد، از احمد بن وهب بن منصور، از ابوقبیصه شریح بن محمد عنبری، از نافع، از عبدالله بن عمر روایت کرده که گفته است: پیامبر خدا ﷺ فرمود: «ای علی، من نذیر این امت هستم، تو هادی آن، حسن علیه السلام قائد آن، حسین علیه السلام سائق آن، علی بن حسین علیه السلام جامع آن، محمد بن علی علیه السلام عارف آن، جعفر بن محمد علیه السلام کاتب آن، موسی بن جعفر علیه السلام محصى آن، علی بن موسی علیه السلام معتبر و منجی آن و نیز دورکننده دشمنان آن و نزدیک‌کننده مؤمنان آن، محمد بن علی علیه السلام قائد و سائق آن، علی بن محمد علیه السلام سائر و عالم آن، حسن بن علی علیه السلام گردآورنده و عطا دهنده آن و قائم خلف علیه السلام ساقی، ناشر و شاهد آن؛ ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ﴾<sup>۹</sup>.

→

ولیقتد بالائمة من بعدی فانهم عترتی خلقوا من طینتی و رزقوا فهما و علما و یل للمکذبین بفضلهم من امتی القاطعین منهم صلتی لانالهم الله شفاعتی». ← همان، ۸۶/۱.

۱. «لا يزال الدين قائما حتى يكون اثني عشر خليفة من قریش». ← ابن حنبل، مسند احمد، ۸۶/۵.

۲. «يكون اثنا عشر اميرا ... كلهم من قریش». ← همان، ۹۰.

۳. «يكون بعدی اثنا عشر خليفة كلهم من قریش». ← همان، ۹۲.

۴. «يكون اثني عشر اميرا كلهم من قریش». ← همان جا؛ نیز همانند آن در: ۹۷/۵ و ۹۸.

۵. «ان هذا الدين لا يزال عزيزا الى اثني عشر خليفة». ← همان، ۹۳.

۶. «لا يزال هذا الامر عزيزا منيعا ظاهرا على من ناواه حتى يملك اثنا عشر كلهم من قریش». ← همان جا.

۷. «لا يزال هذا الامر مؤاتى او مقاربا حتى يقوم اثنا عشر خليفة كلهم من قریش». ← همان، ۱۰۷.

۸. برای مجموعه احادیث جابر بن سمره، که بخش عمده‌ای از آن درباره همین «دوازده خلیفه» است ← همان، ۸۵ - ۱۰۸.

۹. «يا علی انا نذیر امتی و انت هادیها و الحسن قائدها و الحسین سائقها و علی بن الحسین جامعها و محمد بن علی عارفها و جعفر بن محمد کاتبها و موسی بن جعفر محصیها و علی بن موسی معبرها و منجیها و طارد مبغضیها و مدنی مؤمنیها و محمد بن علی قائدها و سائقها و علی بن محمد سائرها و عالمها و الحسن بن علی نادیها و معطیها و القائم

←

گروهی نیز این خبر را از جابر بن عبدالله از پیامبر ﷺ نقل کرده‌اند.

اعمش، از ابواسحاق، از حارث بن سعید بن قیس، از علی بن ابی طالب علیه السلام و از جابر انصاری روایت کرده و هر دو از پیامبر علیه السلام روایت کرده‌اند که فرمود: «من شما را به حوض درمی‌آورم، تو ای علی ساقی هستی، حسن علیه السلام طلیعه‌دار است، حسین علیه السلام فرمان‌دهنده، علی بن حسین علیه السلام به حوض درآورنده، محمد بن علی علیه السلام از آن برآورنده، جعفر بن محمد علیه السلام پیش‌برنده، موسی بن جعفر علیه السلام شمارنده دستان و دشمنان و درهم شکننده منافقان، علی بن موسی علیه السلام زینت‌بخش مؤمنان، محمد بن علی علیه السلام جای‌دهنده بهشتیان در مراتب خویش، علی بن محمد علیه السلام آن‌که برای شیعیان خویش خطبه عقد حوران بهشت بخواند و حوران را به همسری ایشان درآورد، حسن بن علی علیه السلام چراغ بهشتیان که از او روشنایی گیرند، و هادی مهدی علیه السلام شفیع آنان در روز قیامت، آن هنگام که جز به آن‌که خدا بخواهد و بپسندد اجازه شفاعت ندهند»<sup>۱</sup>.

محمد بن زکریا علانی، از سلیمان بن اسحاق بن سلیمان بن علی بن عبدالله بن عباس نقل کرده که گفته است: پدرم مرا حدیث کرد و گفت: نزد هارون رشید بودم که از مهدی و عدالت او سخن به میان آمد. هارون گفت: گویا شما می‌پندارید پدرم مهدی است. پدرم، از پدر خویش، از جد خود، از ابن عباس برایم نقل کرد که از پدرش عباس بن عبدالمطلب نقل کرده که پیامبر ﷺ به وی فرموده است: «ای عمو، دوازده خلیفه از فرزندان من حکومت می‌یابند و سپس رخدادهایی ناخوشایند و گرفتاری‌هایی سخت پدید می‌آید و آن‌گاه مهدی از فرزندان من برمی‌خیزد و خداوند به یک شب کار

→

الخلف ساقیها و ناشرها و شاهدا «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ»<sup>۲</sup>. برای روایت ← قمی، مائة منقبة، ۲۴ و ۲۵؛ کراجکی، الاستنصار، ۲۲ و ۲۳. در این روایت آیه ۷۵ سورة حجر اقتباس شده و ترجمه آن چنین است: و در این، هوشمندان را عبرت و بصیرت بسیار است.

۱. «انا واردکم علی الحوض و انت یا علی الساقی و الحسن الرائد و الحسين الأمر و علی بن حسین الفارط و محمد بن علی الناشر و جعفر بن محمد السائق و موسی بن جعفر محصی المحبین و المبغضین و قاعم المنافقین و علی بن موسی مزین المؤمنین و محمد بن علی منزل اهل الجنة فی درجاتهم و علی بن محمد خطیب شیعتهم و مزوجهم الحور و الحسن بن علی سراج اهل الجنة یستضیئون به و الهادی مهدی شفیعهم يوم القيامة حیث لا یؤذن الا لمن یشاء و یرضی». ← قمی، مائة منقبة، ۲۳؛ کراجکی، الاستنصار، ۲۳.

او را سامان می‌دهد و او زمین را آن سان که از بیداد آکنده است سرشار از عدالت می‌کند و تا آن زمان که خدا بخواهد می‌ماند و سپس دجال برمی‌خیزد»<sup>۱</sup>.

محمد بن احمد بن عبید الله هاشمی روایت کرده و گفته است: ابو موسی عیسی بن احمد بن عیسی، از منصور برایم نقل کرده و گفته است: ابوالحسن علی بن محمد عسکری علیه السلام، از پدر خود محمد بن علی علیه السلام، از پدر خود علی بن موسی علیه السلام، از پدران خویش علیهم السلام، از علی علیه السلام روایت کرده که گفته است: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس دوست دارد در حالی خدا را دیدار کند که در امان و پاکیزه است و از آن نگرانی بزرگ اندوهی ندارد تو را به ولایت گیرد و ولایت پسرانت حسن علیه السلام، حسین علیه السلام، علی بن حسین علیه السلام، محمد بن علی علیه السلام، جعفر بن محمد علیه السلام، موسی بن جعفر علیه السلام، علی بن موسی علیه السلام، محمد بن علی علیه السلام، علی بن محمد علیه السلام، حسن بن علی علیه السلام و سپس مهدی علیه السلام را که خاتم ایشان است بپذیرد»<sup>۲</sup>.

باری، اگر می‌خواستیم در این باب سخن را به کرانه بریم کتاب بسیار درازدامن می‌شد. پس هر که خواهان فزونی است کتاب ایضاح دلائل النواصب<sup>۳</sup> را که دربردارنده روایت‌های مشتمل بر تصریح به امامان دوازده گانه علیهم السلام است بنگرد. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مسئله امامان دوازده گانه را روشن ساخته و به نام و شمار ایشان تصریح کرده و از خلافت آنان سخن گفته است. این چیزی است که حتی اگر نزد مخالفان به شهرت نرسیده و از زبان ایشان به تواتر نقل نشده باشد، دست کم آنان خود با کسانی که مضمونی همانند این حقیقت را به تواتر روایت کرده‌اند همسویی دارند.

۱. «يا عم يملك من ولدي اثنا عشر خليفة ثم يكرن امور كريهة و شدة عظيمة ثم يخرج المهدي من ولدي يصلح الله امره في ليلة فيملا الارض عدلا كما ملئت جورا و يمكث في الارض ماشاء الله ثم يخرج الدجال». ← طبرسی، اعلام الوری، ۱۶۵۲؛ قطب راوندی، قصص الانبياء، ۳۶۷.

۲. «من سره ان يلقي الله امانا مطهرا لا يحزنه الفزع الاكبر فليتولك و ليتول ابنيك الحسن و الحسين و علي بن الحسين و محمد بن علي و جعفر بن محمد و موسى بن جعفر و علي بن موسى و محمد بن علي و علي بن محمد و الحسن بن علي ثم المهدي و هو خاتمهم». ← طوسی، الغيبة، ۱۳۶.

۳. کتابی است از محمد بن احمد بن شاذان قمی (د. ۴۴۹ ق.) که برخی آن را با مائة منقبة یکی دانسته و برخی دیگر آن‌ها را دو کتاب مستقل دانسته‌اند. در این باره ← نوری، خاتمة المستدرک، ۱۴۱/۳؛ ابن شهر آشوب، معالم العلماء، ۱۵۲؛ آقابزرگ تهرانی، الذريعة، ۴۹۴/۲ و ۴۹۵، ۲۵۱/۱۶، ۳/۱۹ و ۳۱۶/۲۲؛ کنتوری، کشف الحجب و الاستار، ۷۳؛ کلبرگ، کتابخانه ابن طاووس، ۴۲۷.

بر این پایه، محبت اهل بیت حتی از زبان دشمنان ایشان به اثبات رسیده است و اینک که با این روایت‌ها این شمار برای امامان اثبات شود امامت ایشان نیز اثبات گردد؛ زیرا مخالفان امامت را به این شمار محدود نمی‌دانند، بلکه نزد ایشان افزون بر این شمار هم روا است. این در حالی است که در میان امت هیچ‌کس جز شیعه امامیه مدعی چنین عددی برای پیشوایان نیست و آنچه بر خلاف اجماع باشد به نادرستی‌اش حکم شود.



## فصل ۵

### آنچه شیعه روایت کرده است

این خود دو گونه را دربرمی‌گیرد: یکی آنچه از پیامبر ﷺ روایت شده است؛ و دیگری آنچه در آن پدران به فرزندان خویش تصریح کرده‌اند - و این گونه به خواست خداوند در باب هر امامی جداگانه خواهد آمد.

#### روایت‌های خزاز قمی

اما آنچه از پیامبر ﷺ روایت کرده‌اند، در این باره کتاب الکفایة فی النصوص<sup>۱</sup> از خزاز قمی ساکن ری کفایت کند. او در این کتاب صد و پنجاه و پنج خبر را از طرق گوناگون به نقل از صحابه پیامبر ﷺ روایت کرده که از آن جمله است:

— ابن عباس که سعید بن جبیر، ابوصالح، مجاهد، طاووس، اصبغ و عطاء از او روایت کرده‌اند.<sup>۲</sup>

---

۱. این کتاب با نام کفایة الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر ﷺ به تحقیق سید عبداللطیف حسینی کوه‌کمره‌ای خوئی در قم: انتشارات بیدار، ۱۴۰۱ ق. چاپ شده است.

۲. برای روایت‌های رسیده از ابن عباس ← خزاز قمی، کفایة الاثر، ۱۰ - ۲۲.

– ابن مسعود که کسانی چون عطاء بن سائب، از پدر خویش مسروق، قیس بن عباد و حنش بن معتمر از او روایت کرده‌اند.<sup>۱</sup>

– ابوسعید خدری که عطیه عونی، ابوهارون عبدی، سعید بن مسیب و ابوالصدیق ناجی از او روایت کرده‌اند.<sup>۲</sup>

– ابوذر که ابوحارث حنش بن معتمر و ابن مسیب از او روایت کرده‌اند.<sup>۳</sup>

– سلمان فارسی که سلیم بن قیس هلالی، ابوحازم، سائب بن [ابی] اوفی، ابومالک و ابوالقاسم بن علیم ازدی از او روایت کرده‌اند.<sup>۴</sup>

– جابر بن عبدالله انصاری که جابر بن یزید جعفی، واثله بن اسقع، قاسم بن حسان و محمد بن علی امام باقر علیه السلام از او روایت کرده‌اند.<sup>۵</sup>

– ابویوب انصاری که ایاس بن سلمه بن اکوع، یزید بن هارون از استادان خود، از او روایت کرده‌اند.<sup>۶</sup>

– عمار بن یاسر که ابوالطفیل، ابوعبیده و محمد بن عمار از او روایت کرده‌اند.<sup>۷</sup>

– حذیفه بن یمان که احمد بن عبدالله بن یزید بن سلام از او روایت کرده است.<sup>۸</sup>

– حذیفه بن اسید که ابوالطفیل، ابوجحیفه و هشام از او روایت کرده‌اند.<sup>۹</sup>

– زید بن ارقم که محمد بن زیاد، یزید بن حسان و ابوالضحی از او روایت کرده‌اند.<sup>۱۰</sup>

۱. ← همان، ۲۳ - ۲۷.

۲. ← همان، ۲۸ - ۳۴.

۳. ← همان، ۳۵ - ۳۹.

۴. ← همان، ۴۰ - ۴۸. البته سند مذکور در آن کتاب با آنچه در این جا آورده شده متفاوت است.

۵. ← همان، ۵۳ - ۶۷.

۶. ← همان، ۱۱۳ - ۱۱۹.

۷. ← همان، ۱۲۰ - ۱۲۶.

۸. ← همان، ۱۳۶ - ۱۳۸.

۹. ← همان، ۱۲۷ - ۱۳۰.

۱۰. ← همان، ۱۰۰ - ۱۰۴.



- واثلة بن اسقع که مکحول، اجلح، خالد بن معدان، ابوسلیمان ضبی، ابراهیم بن ابی عبله و قاسم از او روایت کرده‌اند.<sup>۱</sup>
- زید بن ثابت که قاسم بن حسان و ابوالطفیل از او روایت کرده‌اند.<sup>۲</sup>
- ابوامامه اسعد بن زراره که اجلح کندی، قاسم و ابوسلیمان ضبی از او روایت کرده‌اند.<sup>۳</sup>
- عمران بن حصین که مطرف بن عبدالله، اصبغ و ابوعبدالله شامی از او روایت کرده‌اند.<sup>۴</sup>
- سعد بن مالک که سعید بن مسیب از او روایت کرده است.<sup>۵</sup>
- جابر بن سمره که زیاد بن عقبه، عبدالملک بن عمیر، شعبی، سماک بن حرب و اسود بن سعید همدانی از او روایت کرده‌اند.<sup>۶</sup>
- انس که هشام بن یزید<sup>۷</sup>، انس بن سیرین، ابوالغالیه، حفصه بنت سیرین و حسن بصری از او روایت کرده‌اند.<sup>۸</sup>
- ابوهریره که سعید مقری، عبدالرحمن اعوج، ابوصالح سمان، ابو مریم و ابوسلمه از او روایت کرده‌اند.<sup>۹</sup>
- ابوقتاده که [عمرو بن میمون، حریر، سعید بن مسیب، یحیی بن منقذ و هشام از او روایت کرده‌اند]<sup>۱۰</sup>.
- عمر بن خطاب که مفضل بن حصین، عبدالله بن مالک و عمرو بن عثمان بن عفان از او روایت کرده‌اند.<sup>۱۱</sup>

---

۱. ← همان، ۱۰۸-۱۱۲.

۲. ← همان، ۹۵-۹۹.

۳. ← همان، ۱۰۵-۱۰۷.

۴. ← همان، ۱۳۱-۱۳۳.

۵. ← همان، ۱۳۴ و ۱۳۵.

۶. ← همان، ۴۹-۵۲.

۷. به استناد کفایة الاثر تصحیح شده است.

۸. ← همان، ۶۸-۷۸.

۹. ← همان، ۷۹-۹۹.

۱۰. افزوده به استناد کفایة الاثر، ۱۴۲. همچنین برای روایت‌های او ← همان، ۱۳۹-۱۴۲.

۱۱. ← همان، ۹۰-۹۳.

— عایشه که شعبه، از قتاده، از حسن بصری، از ابوسلمه [از او] و نیز هشام بن جابر، از ابوسلمه [از او] و محمد بن ابراهیم، از ابوسلمه [از او] و ابوشیر محمد بن منکدر از ابوسلمه، از او روایت کرده‌اند.<sup>۱</sup>  
— فاطمه زهرا علیها السلام که زینب بنت علی علیه السلام، ابوذر، سهل ساعدی، جابر [بن عبدالله] انصاری، حسین بن علی علیه السلام و عباس بن سهل ساعدی از او روایت کرده‌اند.<sup>۲</sup>

— امسلمه که عمار دهنی، ابن جبیر و مقلاص از او روایت کرده‌اند.<sup>۳</sup>  
خزاز قمی همچنین از کسانی از تابعان چون زید بن علی<sup>۴</sup> همین روایت‌های حاکی از تصریح به نام امامان را آورده و به روایت‌های حاکی از این مضمون که از امامان علیهم السلام یکی پس از دیگری رسیده<sup>۵</sup> پرداخته است.

اینک نمونه‌هایی از این احادیث که به من رسیده است:  
اصبغ از ابن عباس روایت کرده که گفته است: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: «من و علی و حسن و حسین و نه تن از فرزندان حسین مطهر و معصوم هستیم».<sup>۶</sup>  
ابن سائب از ابن مسعود روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «امامان پس از من دوازده تن هستند؛ نه تن از نسل حسین و نهمین تن مهدی ایشان است».<sup>۷</sup>  
حنش بن معتمر از ابن مسعود روایت کرده که گفته است: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «امامان پس از من دوازده تن هستند، همه از قریش».<sup>۸</sup>

- 
۱. — همان، ۱۸۷ - ۱۹۲.
  ۲. — همان، ۱۹۳ - ۲۱۲.
  ۳. — همان، ۱۸۰ - ۱۸۶. همان‌گونه که ملاحظه می‌فرمایید و از مقایسه این فهرست با متن کفایة الاثر معلوم می‌شود، ترتیب این کسان در مناقب با ترتیب نسخه چاپی کتاب خزاز قمی هماهنگی ندارد.
  ۴. — همان، ۲۹۴ - ۲۹۹.
  ۵. — همان، ۲۱۳ - ۲۹۳.
  ۶. «انا و علی و الحسن و الحسین و تسعة من ولد الحسین مطهرون معصومون». — خزاز قمی، کفایة الاثر، ۱۹. همچنین — ابن عیاش، مقتضب الاثر، ۱۱؛ طبرسی، اعلام الوری، ۱۸۱/۱؛ اربلی، کشف الغمة، ۳/۳۱۴؛ قندوزی، ینابیع المودة، ۳۱۶/۲.
  ۷. الائمة بعدی اثنا عشر تسعة من صلب الحسین و التاسع مهديهم. — خزاز قمی، کفایة الاثر، ۲۳.
  ۸. الائمة بعدی اثنا عشر کلهم من قریش. — همان، ۲۷.

عطیه عوفی از خدری روایت کرده که گفته است: پیامبر ﷺ به حسین علیه السلام فرمود: «تو امامی، زاده امام، و نه تن از فرزندان پیشوایانی پاک هستند و نهمین تن قائم ایشان است»<sup>۱</sup>.

ابوذر گفته است: پیامبر ﷺ فرمود: «امامان پس از من دوازده تن هستند، نه تن از پشت حسین علیه السلام که نهمین ایشان قائم ایشان است»<sup>۲</sup>.

سپس فرمود: «زنهار که حکایت ایشان در میان شما حکایت کشتی نوح علیه السلام است؛ هر که در آن نشنید برهد و هر که از آن فروماند غرق شود. هم حکایت ایشان باب حطه در بنی اسرائیل است»<sup>۳</sup>.

سلمان فارسی گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «امامان پس از من به شمار نقیبان بنی اسرائیل هستند که دوازده تن بودند»<sup>۴</sup>.

پیامبر ﷺ آن گاه دست خویش بر پشت حسین علیه السلام نهاد و فرمود: «از پشت او نه امام پاک باشند که نهمین آنان مهدی ایشان است. زمین را از عدالت و داد بیاکند، آن سان که از ستم و بیداد آکنده است. پس وای بر کسانی که با ایشان دشمنی ورزند»<sup>۵</sup>.

جابر انصاری به پیامبر ﷺ گفت: ای پیامبر خدا، در تورات چنین یافته‌ام: «شبر و شبیر را بیدار کنید». اما نام ایشان را نشناختم. پس از حسین علیه السلام چند تن از اوصیا خواهند بود و نام ایشان چیست؟

---

۱. «انت الامام ابن الامام تسعة من صلبك ائمة ابرار و التاسع قائمهم». ← همان، ۲۸ و ۲۹.

۲. «الائمة بعدی اثنا عشر تسعة من صلب الحسين تاسعهم قائمهم». ← همان، ۳۸.

۳. «الا ان مثلهم فيكم مثل سفينة نوح من ركبها نجي و من تخلف عنها غرق و مثل باب حطة في بني اسرائيل».

در این روایت به آیه‌های زیر اشاره شده است:

— بقره/۵۸: ﴿وَأَدْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةٌ نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَ سَتَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ﴾؛ و سجده کنان از در

بزرگ درآید و بگویید: خداوندا، گناهان ما را بریز تا خطای شما را ببخشاییم، و پاداش نیکوکاران را خواهیم افزود.

— اعراف/۱۶۱: ﴿وَقُولُوا حِطَّةٌ وَأَدْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ سَتَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ﴾؛ و بگویید:

خداوندا، گناهان ما را فروریز و سجده کنان از دروازه شهر درآید، تا گناهان شما را بر شما ببخشاییم و به زودی بر اجر نیکوکاران بیفزاییم.

۴. «الائمة بعدی بعدد نقباء بنی اسرائیل کانوا اثني عشر».

۵. «من صلبه تسعة ائمة ابرار و التاسع مهديهم يملأ الارض قسطا و عدلا كما ملئت جورا و ظلما فالويل لمبغضيههم». ← خزاز قمی، کفایة الاثر، ۴۷.

پیامبر ﷺ فرمود: «نه تن از پشت حسین علیّه و مهدی علیّه نیز از او است»<sup>۱</sup>.  
مفضل بن حصین از عمر بن خطاب نقل کرده که گفته است: از پیامبر ﷺ شنیدم که فرمود:  
«پیشوایان پس از من دوازده تن هستند»<sup>۲</sup>.

سپس صدای خویش را فرود آورد. اما شنیدم که می‌فرمود: «همه از قریش هستند»<sup>۳</sup>.

انس گفته است: پیامبر ﷺ فرمود: «امامان پس از من از عترت من هستند»<sup>۴</sup>.

پرسیدند: ای پیامبر خدا، امامان پس از شما چند تن هستند؟

فرمود: «به شمار نقیبان بنی اسرائیل»<sup>۵</sup>.

فاطمه علیّه از پدر خود درباره آیه ﴿وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلاًّ بِسِيمِهِمْ وَنَادُوا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوهَا وَهُمْ يَطْمَعُونَ﴾<sup>۶</sup> پرسید. پیامبر ﷺ فرمود: «آنان امامان پس از من هستند؛ علی علیّه و دو نواده من و نه تن از پشت حسین علیّه. آنان همان مردان اعرافند. هیچ‌کس به بهشت درنیاید جز آن‌که ایشان را می‌شناسد و ایشان او را می‌شناسند و هیچ‌کس به دوزخ نمی‌رود جز آن‌که منکر ایشان باشد و ایشان منکر او باشند. خداوند نیز جز از راه شناخت ایشان شناخته نشود»<sup>۷</sup>.

ابوامامه گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «چون مرا به معراج آسمان بردند بر پایه عرش دیدم که با نور چنین نوشته است: خدایی جز الله نیست، محمد ﷺ پیامبر خدا است، او را به علی علیّه تأیید کردم و به علی علیّه و پس از او حسن علیّه و حسین علیّه یاری رساندم. همچنین علی علیّه و علی علیّه و علی علیّه

۱. «تسعة من صلب الحسين و المهدي منه». ← همان، ۵۸ و ۵۹.

۲. «الائمة بعدی اثنی عشر».

۳. «كلهم من قریش». ← همان، ۹۰ و ۹۱.

۴. «الائمة بعدی من عترتی».

۵. «عدد نقباء بنی اسرائیل». برای متن با تفاوت‌هایی ← همان، ۷۶.

۶. اعراف/۴۶: و بر اعراف مردانی هستند که هر یک از آن دو دسته را از سیمایشان می‌شناسند و بهشتیان را که هنوز وارد آن نشده ولی بدان امید دارند آواز می‌دهند که سلام بر شما.

۷. «هم الائمة بعدی علی و سبطای و تسعة من صلب الحسين فهم رجال الاعراف لا يدخل الجنة الا من يعرفهم و يعرفونه و لا يدخل النار الا من انكرهم و ينكرونه لا يعرف الله تعالى الا من سبيل معرفتهم». ← خزاز قمی، کفایة الاثر، ۱۹۴ و ۱۹۵.

و محمد عليه السلام و محمد عليه السلام و جعفر عليه السلام و موسی عليه السلام و حسن عليه السلام و حجت عليه السلام دیدم؛ دوازده اسم که با نور کتابت شده بود. پرسیدم: پروردگارا، این نام چه کسانی است که با نام من همتا کرده‌ای؟ بر من بانگ زدند: ای محمد، اینان امامان پس از تو و نیکان از نسل تو<sup>۱</sup>.

### روایت‌های شیخ صدوق

ابو جعفر قمی (شیخ صدوق) در کمال الدین از سماعة بن مهران و ابوبصیر، از امام باقر عليه السلام و امام صادق عليه السلام روایت کرده که فرموده‌اند: «ما دوازده محدث هستیم»<sup>۲</sup>.

ابو بصیر از امام باقر عليه السلام روایت کرده که فرموده است: «پس از حسین بن علی عليه السلام نه امام خواهد بود که نهمین ایشان قائم ایشان است»<sup>۳</sup>.

سعید بن جبیر از ابن عباس روایت کرده که گفته است: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «خلیفگان و اوصیای من و حجت‌های خداوند بر مردمان پس از من دوازده تن هستند که نخستین و آخرین ایشان فرزندان من است»<sup>۴</sup>.

سلیم بن قیس هلالی گوید: میان عبدالله بن جعفر و معاویه گفت‌وگویی درگرفت. در این جریان عبدالله بن جعفر گفت: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «من بیش از خود مسلمانان به ایشان سزاوار هستم. پس علی بن ابی طالب عليه السلام بیش از خود مسلمانان به ایشان سزاوار است. چون علی عليه السلام

---

۱. «لما عرج بی الی لسماء رأیت مکتوبا علی ساق العرش بالنور لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته بعلی و نصرته بعلی ثم بعده الحسن و الحسين و رأیت علیا علیا علیا و رأیت محمدا محمدا - مرتین - و جعفرا و موسی و الحسن و الحجة اثنی عشر اسما مکتوبا بالنور فقلت: یا رب اسامی من هولاء الذین قرنتهم بی؟ فنودیت: یا محمد هم الائمة بعدک و الاخیار من ذریتک». ← همان، ۱۰۵ و ۱۰۶.

۲. «نحن اثنا عشر محدثاً». ← ابن بابویه، کمال الدین، ۳۳۵. البته در این کتاب «مهدیاً» آمده و در پاورقی از این یاد شده که در برخی از نسخه‌ها «محدثاً» آمده است. مقصود از «محدث» نیز آن است که به شخص فهم داده شده باشد. ← همو، معانی الاخبار، ۱۷۲. این واژه همچنین به کسی که فرشتگان، از جمله جبرئیل، با او سخن گویند تفسیر شده است. ← طریحی، مجمع البحرین، ۴۶۹۱.

۳. «یکون تسعة ائمة بعد الحسين بن علی تاسعهم قائمهم». ← ابن بابویه، کمال الدین، ۳۵۰.

۴. «ان خلفانی و اوصیائی و حجج الله علی الخلق بعدی اثنا عشر اولهم و آخرهم ولدی». ← همان، ۲۸. همچنین ← طبرسی، اعلام الوری، ۱۷۳/۲.

به شهادت رسد حسن بن علی علیه السلام بیش از خود مسلمانان به ایشان سزاوار است. در پی او فرزندم حسین علیه السلام بیش از خود مسلمانان به ایشان سزاوار است. چون او شهید شود فرزندش علی بن حسین علی اکبر علیه السلام بیش از خود مسلمانان به ایشان سزاوار است. سپس فرزندم محمد باقر علیه السلام بیش از خود مسلمانان به ایشان سزاوار است. تو ای جابر او را درک خواهی کرد و با او سخن خواهی گفت. دوازده امام هستند از نسل حسین علیه السلام».

آن‌گاه عبدالله بن جعفر از حسن علیه السلام، حسین علیه السلام، عبدالله بن عباس، عمر بن ابی سلمه و اسامه بن زید خواست در این باره گواهی دهند و آنان نیز بر این حقیقت گواهی دادند.<sup>۱</sup>

سلمان، ابوذر و مقداد نیز این روایت را نقل کرده‌اند.

[ابن بابویه] در کتاب مولد فاطمة علیها السلام<sup>۲</sup> از این یاد کرده که پدرم برایم نقل کرد که از محمد بن موسی بن متوکل محمد بن علی ماجیلویه، احمد بن علی بن ابراهیم، حسین بن ابراهیم تاتانه و احمد بن زیاد همدانی به سندهای ایشان از جابر بن عبدالله نقل کرده است که به امام باقر علیه السلام گفت: جبرئیل به شادباش ولادت حسین علیه السلام نزد فاطمه علیها السلام آمد، در حالی که لوحی در دست داشت و در آن چنین نوشته بود: «بسم الله الرحمن الرحيم. این نامه‌ای است از جانب خداوند عزیز حکیم به محمد، نور و سفیر و حجاب و دلیل او، که روح‌الامین آن را از نزد پروردگار جهانیان نازل کرده است.

ای محمد، نام‌های مرا عظیم‌دار و نعمت‌هایم را سپاس گزار و آیت‌هایم را انکار مکن؛ من الله هستم که خدایی جز من نیست. هر کس به غیر من امید بندد او را به چنان عذابی بنشانم که هیچ‌کس از جهانیان را چنان عذاب نکنم. پس تنها مرا بپرست و تنها بر من توکل کن. من هیچ پیامبری را نفرستاده‌ام که روزگارش به پایان برده باشم و مدت او سپری شده باشد، مگر این‌که برایش وصی‌ای قرار دهم. من تو را بر همه پیامبران برتری بخشیده‌ام و علی علیه السلام وصی تو را نیز بر اوصیا برتری داده‌ام و تو را به دو فرزند و نوادگان حسن علیه السلام و حسین علیه السلام گرامی داشته‌ام. حسن علیه السلام را پس از پایان روزگار پدر کان حکمت خویش قرار داده‌ام و حسین علیه السلام را خازن وحی خویش گرفته‌ام و او را به شهادت گرامی داشته‌ام. ارجمندترین و والاترین شهید است. کلمه تامه خود را با او همراه ساخته‌ام و حجت

۱. ← سلیم بن قیس، کتاب سلیم، ۳۶۱.

۲. نجاشی از این کتاب یاد کرده و آقابزرگ نیز از آن نام برده است. ← رجال النجاشی، ۳۹۲؛ الذریعة، ۲۷۵/۲۳. نسخه بازسازی‌شده این اثر هم به کوشش محمدهادی یوسفی غروی در میراث حدیثی شیعه (شماره ۱۹) نشر یافته است.

بالغ نزد او است. به عترت او مردمان را پاداش و کیفر دهم. نخستین ایشان علی علیه السلام است، مهتر پرستشگران و زیور دوستان من که بگذشته‌اند. پسر او همانند جد خویش محمود است، محمد علیه السلام که شکافنده دانش و کان حکمت من است. آنان که در جعفر علیه السلام تردید کردند تباه شوند و آن‌که او را نپذیرد چونان کسی است که مرا نپذیرفته است. این سخن مؤکد من است که جایگاه جعفر علیه السلام را گرامی خواهم داشت و او را به پیروان، یاران و دوستدارانش دلشاد خواهم کرد. پس از او فتنه‌ای تیره و تار رخ می‌دهد. اما رشته آنچه من مقرر داشته‌ام هرگز نمی‌گسلد و حجت من پنهان نمی‌ماند و دوستان من تیره‌بخت نمی‌شوند. زنه‌ار که هر کس یکی از ایشان را انکار کند نعمت مرا انکار کرده است و هر کس آیه‌ای از کتاب مرا دیگرگون سازد بر من تهمت بسته است. وای بر آن‌که بر من تهمت بزند و آن‌گاه که دوران بنده و برگزیده‌ام موسی علیه السلام پایان پذیرد انکار کند. آن‌که هشتمین را انکار کند همه اولیای مرا دروغزن خوانده است. علی علیه السلام ولی و ناصر من است و کسی است که بارهای نبوت را بردوش او می‌نهم و او را به قدرت می‌آزمایم. دیوی خودکامه او را می‌کشد و در شهری که بنده صالح ذو القرنین آن را بنا کرده است در جوار بدترین بندگان من به خاک سپرده می‌شود. این سخن مؤکد من است که او را به فرزند و وارث علمش محمد صلی الله علیه و آله دلشاد خواهم کرد که آن فرزند کان دانش من و کانون رازهای من و حجت من بر آفریدگان است. بهشت را جایگاه او ساخته‌ام و او را شفیع هفتاد تن از خاندانش که دوزخ بر آنان حتمی بوده است قرار داده‌ام و زندگی او را با نیک‌بختی به وجود فرزندش علی علیه السلام پایان می‌دهم، همان علی که ولی و ناصر من و شاهد من بر مردمان و امین من بر وحی است. از او همان منادی راه خویش و خزانه‌دار دانش خویش حسن علیه السلام را برآورم و سپس این سلسله را به فرزند او که رحمتی برای جهانیان است کامل گردانم. پور حسن علیه السلام که کمال موسی علیه السلام، بهای عیسی علیه السلام و صبر ایوب علیه السلام دارد و در روزگار او دشمنانش خوار خواهند شد و آن‌سان که ترک و دیلم سر فرود آورند سر فرود خواهند آورد و کشته خواهند شد و سوزانده خواهند شد و پیوسته ترسان و نگران خواهند بود. زمین از خون ایشان رنگین شود و فریاد و شیون در میان زنانشان بگسترد.

اینان اولیای راستین منند که به ایشان هر فتنه تیره و تاری را برگشایم و به ایشان تزلزل‌ها [و تردیدها] از میان بردارم که اینان همان راه‌یافتگانند.<sup>۱</sup>

۱. برای روایت، که از آن به «حدیث لوح» یاد می‌شود ← ابن بابویه، کمال الدین، ۳۰۸ - ۳۱۱. همچنین ← ابن بابویه

ابن بابویه سپس روایت کرده است که امام باقر علیه السلام همه فرزندان خویش را گردآورد - و عموی ایشان زید نیز در این میان بود - و نامه‌ای به خط علی علیه السلام و املائی پیامبر صلی الله علیه و آله بیرون آورد که در آن حدیث لوح نوشته بود.

وی همچنین، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرموده است: «صحیفه‌ای به املائی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و خط علی علیه السلام یافته‌ایم» - و در ادامه همانند آن خبر را آورده است.<sup>۱</sup>  
شیخ مفید<sup>۲</sup> و ابوجعفر کلینی<sup>۳</sup> و نیز حسن بن حمزه علوی<sup>۴</sup> از امام باقر علیه السلام از جابر نقل کرده‌اند که گفت: به حضور فاطمه علیها السلام رسیدم ... - و آن‌گاه حدیث لوح را ذکر کرده‌اند.

### روایت‌های کلینی

از روایت‌های کلینی از ابن‌اذینه از زراره است که گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: «از خاندان محمد دوازده امام باشند که همه محدث هستند و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام پدران ایشانند».<sup>۵</sup>  
همو از خدری و ابوطفیل روایت کرده که گفته‌اند: مردی هارونی<sup>۶</sup> به حضور عمر آمد تا درباره مسائل از او بپرسد. عمر او را به علی علیه السلام رهنمون شد. یکی از پرسش‌های آن مرد از علی علیه السلام این بود که گفت: مرا از اوصیای محمد صلی الله علیه و آله و از جایگاه او در بهشت و از کسانی که در آن جا با او هستند بیاگاهان.

→

قمی، الامامة والتبصرة، ۱۰۳ - ۱۰۶؛ کلینی، الکافی، ۵۲۷/۱ و ۵۲۸؛ مفید، الاختصاص، ۲۱۰ - ۲۱۲؛ همو، الارشاد، ۱۳۷/۲؛ طوسی، الغیبة، ۱۴۲ - ۱۴۶؛ همو، الامالی، ۲۹۱؛ ابن‌ابی‌زینب، کتاب الغیبة، ۶۲.

۱. ← ابن بابویه، کمال الدین، ۳۱۲.

۲. ← الاختصاص، ۲۱۰ و ۲۱۱.

۳. ← الکافی، ۵۳۲/۱.

۴. مشهور به مرعش، درگذشته به سال ۳۵۸ ق. و صاحب کتاب تبشیر الشریعة و کتاب‌هایی دیگر. ← نجاشی، رجال النجاشی، ۶۴.

۵. «من آل محمد اثنا عشر اماما کلهم محدث و رسول الله و علی هما الوالدان». ← کلینی، الکافی، ۵۳۱/۱ و ۵۳۳.

۶. در منبع «یهودی» آمده است.



امام عليه السلام فرمود: «این امت را دوازده امام از نسل پیامبر خویش است و آنان از منند. جایگاه پیامبر ما در بهشت نیز والاترین و برترین جایگاه‌ها است؛ بهشت عدن. کسانی هم که در این جایگاه با اویند همین دوازده تن از نسل او هستند»<sup>۱</sup>.

عمده بزرگان ما از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند که فرمود: «امامان پس از من دوازده تن هستند و توای علی، نخستین ایشانی و آخرین ایشان نیز قائم است که خداوند بر دستان او خاور و باختر را می‌گشاید»<sup>۲</sup>.

امام باقر عليه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرموده است: «به شب قدر ایمان آورید که در آن امر یک سال نازل می‌شود و آن امر را پس از من عهده‌دارانی است؛ علی بن ابی طالب عليه السلام و یازده تن از فرزندان او»<sup>۳</sup>.

نزدیک به همین مضمون از جابر بن عبدالله از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است.<sup>۴</sup>  
ابن عباس نیز از امیر مؤمنان نزدیک به این مضمون را روایت کرده است.  
ابن هانی مغربی هم گفته است:

در آن شب وحیی فرود می‌آید و اهل بیت وحی را در آن فروغی دیگر است.<sup>۵</sup>

امام صادق عليه السلام فرموده است: خداوند پیش از درگذشت بنده‌اش [محمد] بر او مکتوبی نازل کرد و

---

۱. «ان لهذه الامة اثني عشر اماما من ذرية نبينا و هم مني و اما منزل نبينا في الجنة فهي افضلها و اشرفها جنة عدن و اما من معه في منزله فهو لاء اثني عشر من ذريته». ← کلینی، الکافی، ۵۳۲/۱ و ۵۳۳.

۲. «الائمة بعدی اثنا عشر اولهم انت يا علي و آخرهم القائم الذي يفتح الله على يديه مشارقها و مغاربها». در متون «مشارق الارض و مغاربها» آمده است. ← ابن بابویه قمی، الامامة و التبصرة، ۱؛ ابن بابویه، عیون اخبار الرضا عليه السلام، ۶۷/۲؛ همو، الامالی، ۱۷۳؛ همو، کمال الدین، ۲۸۲؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۰۲؛ ابن حیون، شرح الاخبار، ۳۵۲/۳؛ ابن عیاش، مقتضب الاثر، ۱۰؛ طبرسی، اعلام الوری، ۱۷۳/۲.

۳. «آمنوا بلیلة القدر فانه یتنزل فيها امر السنة و ان لذلك الامر ولاة من بعدی علی بن ابی طالب و احد عشر من ولده». ← کلینی، الکافی، ۵۳۳/۱؛ ابن بابویه، الخصال، ۴۸۰؛ همو، کمال الدین، ۲۸۱؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۲۶۱؛ مفید، الارشاد، ۳۴۶/۲.

۴. ← منابع پیشین.

۵. فيه تنزل كل وحی منزل و لاهل بیت الوحی فيه سناء

← دیوان ابن هانی الاندلسی، ۹.

فرمود: ای محمد، این وصیت تو به برگزیده خویش از خاندانت است.

پیامبر ﷺ پرسید: ای جبرئیل، برگزیده من از خاندانم کیست؟

فرمود: علی بن ابی طالب.

بر آن مکتوب مهرهایی از طلا بود. پیامبر ﷺ آن را به امیرمؤمنان علیؑ سپرد و به او فرمود تا یک مهر از آن بگشاید و بدان عمل کند. علیؑ آن را گشود و بدان عمل کرد.

پس آن را به فرزند خود حسین علیؑ سپرد. حسین علیؑ نیز یک مهر از آن گشود و در آن چنین دید که با طایفه‌ای رهسپار شهادت شو که آنان جز همراه تو شهید نشوند و خود را به خداوند گزین کن. امام حسین علیؑ چنین کرد.

سپس آن نامه را به علی بن حسین علیؑ سپرد. او نیز مهری از آن گشود و در آن چنین یافت که سکوت کن و خاموشی گزین و خانه‌نشینی اختیار کن و به پرستش پروردگار خویش بپرداز تا آن یقین تو را فرارسد.

سپس امام سجاد علیؑ آن را به فرزند خود محمد بن علی علیؑ سپرد. او مهری از آن گشود و در آن چنین یافت: با مردم سخن بگوی و آنان را فتوا ده و جز از خدا مترس که هیچ کس را بر تو دستی نخواهد بود.

امام علیؑ سپس آن را به فرزند خود جعفر علیؑ سپرد. او مهری از آن گشود و در آن چنین دید: با مردم سخن بگوی و دانش‌های خاندان خویش بگستر و پدران درستکار خود را تصدیق کن و جز از خدا مترس که تو در امان و محفوظی.

امام صادق علیؑ چنین کرد و سپس آن نامه را به فرزند خود موسی علیؑ سپرد. موسی علیؑ نیز آن را به فرزند خویش می‌سپارد و این رشته استمرار می‌یابد تا به قیام مهدی علیؑ برسد.<sup>۱</sup>

همانند این مضمون را ابوبکر بن ابی‌شیه، از محمد بن فضیل، از اعمش، از ابوصالح، از ابن‌عباس روایت کرده است.

در حدیث حبابه‌والبی نیز روایت کرده‌اند که گفته است: به علی علیؑ گفتم. ای علی، دلیل امامت چیست؟

۱. ← ابن‌بابویه قمی، الامامة و التبصرة، ۳۹؛ کلینی، الکافی، ۲۸۰/۱ و ۲۸۱؛ ابن‌بابویه، علل الشرائع، ۱۷۱/۱ و ۱۷۲؛ همو، الامالی، ۴۸۶؛ همو، کمال‌الدین، ۲۳۲ و ۲۳۳؛ طوسی، الامالی، ۴۴۲ و ۴۴۳.

فرمود: آن ریگ را برایم بیاور.

من آن ریگ را نزد او آوردم. با انگشتر خویش بر آن مهر زد و فرمود: ای حبابه، اگر کسی مدعی امامت شد و توانست چنان که دیدی مهر بنهد، بدان امامی است که اطاعت از او واجب است و امام از هر چه خواهد فرونماند.

راوی گوید: پس از وفات امام علی علیه السلام نزد امام حسن علیه السلام رفتم و او پرسید: حبابه والبی هستی؟ گفتم: آری. فرمود: آنچه همراه داری بده. من آن ریگ را به او دادم. آن سان که امیرمؤمنان علیه السلام بر آن مهر زده بود بر آن مهر زد.

بعدها نزد حسین علیه السلام رفتم. پرسید: آیا نشان بر امامت را می جویی؟ آنچه را همراه داری بده. من آن ریگ را به او دادم و بر آن مهر زد.

بعدها در حالی که صد و سیزده سال [از عمر خویش] را شمرده بودم نزد علی بن حسین علیه السلام رفتم و او را مشغول عبادت دیدم. با انگشت به من اشاره کرد و جوانی ام به من بازگشت. سپس فرمود: آنچه را همراه داری بده.

من آن ریگ را به او دادم و بر آن مهر زد.

بعدها نزد ابوجعفر [امام باقر علیه السلام] رفتم و او نیز بر آن مهر زد.

به همین ترتیب در ادامه روایت تا امام رضا علیه السلام از این ماجرا سخن به میان آمده است. آن زن پس از دیدن امام رضا علیه السلام تنها نه ماه دیگر زنده ماند<sup>۱</sup>.

این ها نمونه هایی بود از آنچه شیعه از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده است. این روایت ها به دلیل همسویی معانی و همگنی درونمایه ها، در شمار روایات متواتر جای می گیرند، هر چند واژه های آن ها اندکی تفاوت داشته باشند. گواه این تواتر آن که بیشتر این روایت ها در کتاب های سلف شیعه که به «اصول» نامور بوده و صاحبان آن ها دوران قبل از غیبت و قبل از امامت همه امامان را درک کرده اند و در روزگاران پسین نیز واقعیت همان شده که آنان در دوران کهن روایت کرده اند، بی آن که تفاوتی میان آن روایت شده ها و این که به حقیقت پیوسته است دیده شود. این خود در حالی است که خبر دادن از آنچه به وقوع نپیوسته، تنها از سوی خداوند روا است و آن را تنها می توان از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گرفت.

۱. ← کلینی، الکافی، ۳۴۶/۱؛ ابن بابویه، کمال الدین، ۵۳۶؛ ابن حمزه، الثاقب فی المناقب، ۱۴۱؛ طبرسی، اعلام الوری،



## فصل ۶

### نکته‌ها و اشاره‌ها

#### گواه‌هایی قرآنی

خداوند با چیزهایی به شمار و نام امامان علیهم‌السلام اشاره کرد، چونان که درباره این دلالت فرموده است:

﴿سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ﴾<sup>۱</sup>.

باری، برخی از این دلالت‌ها تصریح به ایشان و نام ایشان در کتاب‌ها است، و برخی دیگر هم این که به شمار ایشان در آفریدگان خویش پدید آورد؛ چرا که هر کس چیزی یا کسی را دوست بدارد فراوان از او یاد کند. از این نمونه است که فرمود: ﴿فَبَهْدِيهِمْ أَفْتَدِهِ﴾<sup>۲</sup> و نیز فرمود: ﴿سُنَّةَ مَنْ قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا﴾<sup>۳</sup>.

همچنین، انس از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل کرده که درباره آیه ﴿سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ﴾<sup>۴</sup> و

---

۱. فصلت/۵۳: به زودی نشانه‌های خود را در افق‌های گوناگون و در دل‌هایشان بدیشان خواهیم نمود تا برایشان روشن گردد که او خود حق است.

۲. انعام/۹۰: پس به هدایت آنان اقتدا نما.

۳. اسراء/۷۷: سنتی که همواره در میان امت‌های فرستادگانی که پیش از تو گسیل داشته‌ایم جاری بوده است و برای سنت و قانون ما تغییری نخواهی یافت.

۴. احزاب/۳۸: این سنت خدا است که از دیرباز در میان گذشتگان معمول بوده است.

درباره این سنت که هیچ تغییر و تبدیل را برنتابد فرموده است: «آنچه در میان بنی اسرائیل رخ داده در امت من نیز رخ خواهد داد، چونان که پر بالی با پر بال دیگر و لنگه دری با لنگه دیگر همانند باشد»<sup>۱</sup>.

## دوازده نقیب

در میان بنی اسرائیل دوازده نقیب بود؛ ﴿وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا﴾<sup>۲</sup>.

سلمان، ابویوب، ابن مسعود، واثله، حذیفه بن اسید، ابوقتاده، ابوهریره و انس روایت کرده‌اند که از پیامبر ﷺ پرسیده شد: امامان پس از شما چند تن هستند؟  
فرمود: «به شمار نقیبان بنی اسرائیل»<sup>۳</sup>.

در روایت اعمش از امام حسین علیه السلام آمده است که عربی بادیه‌نشین به ایشان گفت: ای پیامبر خدا، مرا از این بیابان‌ها که آیا پس از تو پیامبری خواهد بود؟  
فرمود: «نه؛ من خاتم پیامبران هستم. اما پس از من امامانی به شمار نقیبان بنی اسرائیل خواهند بود که عدالت را برپا دارند»<sup>۴</sup>.

در حدیث امام باقر علیه السلام است که فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «از اهل بیت من دوازده مهتر محدث و مفهم هستند. یکی از ایشان قائم بالحق است که زمین را آن‌سان که از بیداد آکنده است به داد می‌آکند»<sup>۵</sup>.

خداوند فرموده است: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي

۱. «کائن فی امتی ما کان فی بنی اسرائیل حذو النعل بالنعل و القذة بالقذة». این متنی است که ابن شهر آشوب آورده است. اما آنچه در منابع یافتیم تا «القذة بالقذة» و پس از آن نیز این عبارت است: «و ان الثانی عشر من ولدی یغیب حتی لایری». ← خزاز قمی، کفایة الاثر، ۱۵؛ قندوزی، ینایع المودة، ۲۸۳/۳. به هر روی، در این سخن بخشی از آیه ۱۲ سوره مائده تضمین شده است: و از آنان دوازده بزرگ سرکرده برانگیختیم.

۲. مائده/۱۲.

۳. «عدد نقباء بنی اسرائیل». ← ابن بابویه، الخصال، ۴۶۷؛ خزاز قمی، کفایة الاثر، ۳۶، ۳۸، ۷۴، ۷۸، ۸۹، ۱۰۴، ۱۱۰، ۱۳۰، ۱۳۲ و ۱۳۳.

۴. «لا، انا خاتم النبیین. لکن یکون بعدی ائمة قوامون بالقسط بعدد نقباء بنی اسرائیل». ← خزاز قمی، کفایة الاثر، ۱۷۳.

۵. «من اهل بیتی اثنا عشر نقیبا محدثون مفهمون منهم القائم بالحق یملا الارض عدلا کما ملئت جورا». ← کراجکی، الاستنصار، ۸؛ ابوالصلاح حلبی، تقرب المعارف، ۴۱۹.

الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ»<sup>۱</sup>.

این‌ها در حالی است که ما را از این خبر داده‌اند که نقیبان بنی اسرائیل دوازده تن بودند؛ ﴿وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا﴾<sup>۲</sup>. بنابراین، باید شمار خلیفگان ما نیز همین باشد؛ زیرا خداوند [در آیه پیشین] با حرف کاف تشبیه آن خلیفگان روزگاران پسین را به آن نقیبان و خلیفگان نخستین تشبیه کرد و از دیگر سوی هیچ شبهه‌ای در این نیست که نقیبان همان خلیفگان بوده‌اند. مجالد، از شعبی، از مسروق، از ابن مسعود روایت کرده که گفته است: پیامبر ﷺ فرمود: «خلیفگان پس از من دوازده تن هستند، به شمار نقیبان بنی اسرائیل»<sup>۳</sup>.

### دوازده خواری

در میان بنی اسرائیل دوازده خواری بودند؛ ﴿إِذْ قَالَ الْخَوَارِيُّونَ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ﴾<sup>۴</sup>. هشام بن زید از انس روایت کرده که گفته است: از پیامبر ﷺ پرسیدم: ای پیامبر خدا ﷺ، خواریون تو چه کسانی‌اند؟

فرمود: «امامان پس از من دوازده تن از نسل علی عليه السلام و فاطمه عليها السلام هستند. آنان خواریون و یاران دین منند. از خداوند بر آن‌ها تحیت و درود باد»<sup>۵</sup>.

### دوازده سبط

در میان بنی اسرائیل اسباط یا همان فرزندان یعقوب عليه السلام وجود داشتند و شمارشان دوازده تن بود؛

۱. نور/۵۵: و خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند وعده داده است که حتماً آنان را در این سرزمین جانشین خود قرار دهد، همان گونه که کسانی را که پیش از آنان بودند جانشین خود قرار داد.

۲. مائده/۱۲: و از آنان دوازده سرکرده برانگیختیم.

۳. «الخلفاء بعدی اثنا عشر كعدة نقباء بنی اسرائیل». ← ابن بابویه، الامالی، ۳۸۷؛ همو، کمال الدین، ۲۷۲؛ ابن ابی زینب، کتاب الغیة ۱۷؛ ابن عیاش، مقتضب الاثر، ۸. در منابع اهل سنت نیز ← ابن حنبل، مسند احمد، ۱/۲۹۸ و ۴۰۶؛ ابن ابی شیبہ، المسند، ۱/۱۸۷؛ هیثمی، مجمع الزوائد، ۵/۱۹۰.

۴. مائده/۱۱۲: و یاد کن هنگامی را که خواریون گفتند: ای عیسی پسر مریم...

۵. «الائمة من بعدی اثنا عشر من صلب علی و فاطمه و هم خواری و انصار دینی علیهم من الله التحية و السلام». ← خزاز قمی، کفایة الاثر، ۶۹.

﴿وَقَطَّعْنَاهُمْ أَثْنَتَيْ عَشْرَةَ أَسْبَاطًا أُمَمًا﴾<sup>۱</sup>.

ابوصالح سمان از ابوهریره روایت کرده که گفته است: پیامبر ﷺ برای ما ایراد خطبه کرد و فرمود: «ای مردم، هر کس می خواهد چون من بزیّد و چون من بمیرد علی بن ابی طالب را دوست بدارد و پس از او به امامان اقتدا کند»<sup>۲</sup>.

پرسیدند: پس از تو چند امام خواهد بود؟

فرمود: «به شمار سبطها»<sup>۳</sup>.

برای موسی علیه السلام دوازده چشمه از زمین برجوشید؛ ﴿فَأَنْبَجَسَتْ مِنْهُ أَثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا﴾<sup>۴</sup>. یوسف علیه السلام و برادرانش دوازده تن شدند؛ ﴿إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ﴾<sup>۵</sup>. این خواب به آن تعبیر شده است که یوسف علیه السلام یازده برادر داشت و او خود دوازدهمین بود.

## دوازده پیامبر

بنی اسرائیل را دوازده طایفه بود.

خداوند در قرآن از دوازده پیامبر در ردیف هم یاد کرد: ﴿إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَعِيسَى وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَآتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا \* وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا﴾<sup>۶</sup>.

۱. اعراف/۱۶۰: و آنان را به دوازده عشیره، که هر یک امتی بودند، تقسیم کردیم.

۲. «معاشر الناس، من اراد ان يحيى حياتي و يموت ميتتي فليتل على بن ابی طالب و ليقتد بالائمة من بعده».

۳. «عدد الاسباط». برای این متن و متن پیشین ← خزاز قمی، کفایة الاثر، ۸۶.

۴. اعراف/۱۶۰: پس از آن دوازده چشمه جوشید.

۵. یوسف/۴: ای پدر، من در خواب یازده ستاره را با خورشید و ماه دیدم. دیدم آن ها برای من سجده می کنند.

۶. نساء/۱۶۳ و ۱۶۴: ما همچنان که به نوح و پیامبران بعد از او وحی کردیم به تو نیز وحی کردیم و به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط و عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان نیز وحی نمودیم و به داوود زبور بخشیدیم و پیامبرانی را فرستادیم که در حقیقت ماجرای آنان را قبلاً بر تو حکایت نمودیم و پیامبرانی را نیز برانگیختیم که سرگذشت ایشان را بر تو بازگو نکرده ایم و خدا با موسی آشکارا سخن گفت.



منصور بن حازم از امام صادق علیه السلام پرسید: آیا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله امامان پس از خود را می‌شناخت؟  
فرمود: آری، و حتی نوح علیه السلام. آن‌گاه این آیه را تلاوت کرد: ﴿شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ  
نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا  
فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ﴾<sup>۱</sup>.

## رمزهایی در قرآن

شمار امامان در قرآن به رمز نیز آمده است، گویی خداوند آن سان که در آیه ﴿لَعَمْرُكَ﴾<sup>۲</sup> به  
پیامبر صلی الله علیه و آله سوگند یاد کرد به نام‌های ایشان نیز سوگند خورد و فرمود: ﴿وَالصَّافَّاتِ﴾<sup>۳</sup>،  
﴿وَالذَّارِيَّاتِ﴾<sup>۴</sup>، ﴿وَالْمُرْسَلَاتِ﴾<sup>۵</sup>، ﴿وَالنَّازِعَاتِ﴾<sup>۶</sup>، ﴿وَالنَّجْمِ﴾<sup>۷</sup>، ﴿وَالطُّورِ﴾<sup>۸</sup>،  
﴿وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ﴾<sup>۹</sup>، ﴿وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ﴾<sup>۱۰</sup>، ﴿وَالْفَجْرِ﴾<sup>۱۱</sup>، ﴿وَالشَّمْسِ﴾<sup>۱۲</sup>.

۱. شوری/۱۳: از احکام دین آنچه را که به نوح درباره آن سفارش کرد برای شما تشریح کرد و آنچه را به تو وحی کردیم و  
آنچه را که درباره آن به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش نمودیم که دین را به پای دارید و در آن تفرقه‌اندازی نکنید. بر  
مشرکان آنچه که ایشان را به سوی آن فرامی‌خوانی گران می‌آید. خدا هر که را بخواهد به سوی خود برمی‌گزیند و هر که را  
از در توبه درآید به سوی خود راه می‌نماید.

برای روایت نیز ← ابن‌ابی‌زینب، کتاب الغیبة، ۱۱۳.

۲. حجر/۷۲: به جان تو سوگند.

۳. صافات/۱: سوگند به صف‌بستگان.

۴. ذاریات/۱: سوگند به بادهای ذره‌افشان.

۵. مرسلات/۱: سوگند به فرستادگان.

۶. نازعات/۱: سوگند به فرشتگانی که جان ستانند.

۷. نجم/۱: سوگند به اختر.

۸. طور/۱: سوگند به طور.

۹. بروج/۱: سوگند به آسمان آکنده ز برج.

۱۰. طارق/۱: سوگند به آسمان و آن اختر شبگرد.

۱۱. فجر/۱: سوگند به سپیده‌دم.

۱۲. شمس/۱: سوگند به خورشید.

﴿وَالْأَيْلِ﴾<sup>۱</sup>، ﴿وَالضُّحَى﴾<sup>۲</sup>، ﴿وَالْتَيْنِ﴾<sup>۳</sup>.

امام باقر علیه السلام فرمود: «﴿وَالْتَيْنِ﴾ حسن علیه السلام ﴿وَالزَّيْتُونِ﴾ حسین علیه السلام ﴿وَالطُّورِ﴾ حسین ﴿امیر مؤمنان علیه السلام﴾ وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ ﴿همان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است. ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ﴾<sup>۴</sup> یعنی آن هنگام که خداوند از مردم برای محمد و اوصیای او به ولایت پیمان ستاند»<sup>۵</sup>.

### نام‌هایی در تورات

نام این بزرگان [پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام] در تورات آمده است: ماد، ماد، فتدوران، ابریل، مسطور، مشموط، وذورمر، مشوذ، هرار، شموید، نشطور، بوقش و فیثمور. عبدالله بن عیاش در مقتضب روایتی دیگر از این نام‌ها دارد: ویشمعیل، شمعیخ هنه، برختی اتو، هفرتی اتو، هرتی اتو، بماد ماد، شنیم، عاسار، نسیم، یوالد، اناتیتولگری، گاتل، و آت برنی هانیم<sup>۶</sup>.

### نام‌هایی در انجیل

نام‌های آنان در انجیل نیز در مقتضب این گونه روایت شده است: تفوبیث، فیدوار بیرا، مقشورا، مشموعوا، ذو موه، مشؤهداذ، یثموا، بطون، نوقش و فیذموا<sup>۷</sup>.

### دوازده حرف در شعار توحید

همچنین خداوند شعار توحید را در دوازده حرف قرار داده است: «لااله الا الله».

۱. لیل/۱: سوگند به شب.

۲. ضحی/۱: سوگند به روشنایی روز.

۳. تین/۱: سوگند به کوه تین.

۴. تین/۱ - ۴: سوگند به کوه تین و زیتون و طور سینا و این شهر امن و امان که به راستی انسان را در نیکوترین اعتدال آفریدیم.

۵. ← کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۵۷۸.

۶. ← ابن عیاش، مقتضب الاثر، ۲۷، با مقداری تفاوت.

۷. ← همان، ۴۰، با مقداری تفاوت.

عونی گوید:

در واژه‌های توحید آیاتی محکم است که بی‌آن‌ها از توحید برکنار باشید.  
از آن‌ها است هفت و دو و چهار، بنیادهایی دو دو که به دو دوهایی دیگر تأیید شده‌اند،  
و جمع آن‌ها دوازده است و همه چون یکی باشند و اینان در اعداد چنین شمار شوند<sup>۱</sup>.

### دوازده حرف در نام و عنوان پیامبر ﷺ

جمله «محمد رسول الله» دوازده حرف است.

خداوند فرموده است: ﴿وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ﴾؛ یعنی چون از من یاد شود از تو نیز یاد شود. پس  
آن‌که آخرین ایشان را انکار کند همچون کسی است که نخستین ایشان را انکار کرده باشد.  
جمله‌های گواهی اسلام<sup>۲</sup> فاقد نقطه‌اند؛ یعنی آن‌که هیچ‌کس در جهان با ایشان همانندی نکند و  
آنان را همتایی نباشد.

### شمار حروف نام‌های خدا

شمار حروف هر یک از نام‌های خداوند به شمار ایشان است: «الواحد القدیم»، «الحلیم العلیم»، «الرحمن  
الرحیم»، «السمیع البصیر»، «اللطیف الخبیر»، «خالق العالمین»، «مالک یوم الدین»، «المالک القادر»،  
«الخالق الرازق»، «المحیی الممیت»، «الدائم الباقي»، «الله لا اله الا هو»، «الحمد لله شکراً»، «الحمد لله حقاً»،  
«الله ولی الدین»، «توکلّت علی الله»، «حسبی الله و کفی» و «وحده لا شریک له».

### آیه‌هایی با حروفی به شمار ایشان

آیه‌هایی چند که حروفی به شمار ایشان دارند: ﴿أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ﴾<sup>۳</sup>، یعنی فرزندان او، ﴿وَرَفَعْنَا

بهن عن التوحید تنقیان  
مثنائی اصول ایدت بمثنائی  
اهاتیک فی الاعداد یحتسبان

۱. و فی احرف التوحید آیات محکمة  
فمنهن سبع و اثنتان و اربع  
و جملتها اثنا عشر و هی واحد

۲. مقصود «لا اله الا الله» و «محمد رسول الله» است.

۳. کوثر/۱: ما تو را چشمه کوثر دادیم.

لَكَ ذِكْرَكَ<sup>۱</sup>، یعنی به اولاد او، ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ﴾<sup>۲</sup> و این هنگامی بود که پیامبر ﷺ نام‌های آنان را دید که بر عرش نوشته است، ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً﴾<sup>۳</sup>، ﴿فَبِهْدْيُهُمْ آفْتَدَهُ﴾<sup>۴</sup>، ﴿سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا﴾<sup>۵</sup>، ﴿فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ﴾<sup>۶</sup>، و ﴿أَذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ﴾<sup>۷</sup>.

### ستایش پیامبر ﷺ با حروفی به شمار ایشان

پیامبر ﷺ با تعبیرهایی دارای حروفی به شمار ایشان مدح شده است: «النبی المصطفی»، «الولی المجتبی»، «افضل العالمین»، «خاتم النبیین»، «البشیر النذیر»، «السراج المنیر»، «الصادق المقال»، «الشریف الخصال»، «الحاکم بالعدل»، «القاضی بالفصل»، «الهادی المرشد»، «الشفیع المنقذ». هم او است: «محمد رسول الله»، «محمد حبیب الله»، «محمد امین الله»، «محمد جاء بالشرع»، «محمد خص بالوحی»، «محمد صاحب الحق»، «محمد صفوة الرب»، «محمد سید الرسل»، «محمد خیر البشر»، «محمد سید العرب»، «محمد نبی الهدی» و «محمد ابوالقاسم».

### دوازده حرف در نام‌های پیامبران

نام‌های پیامبران نیز دارای حروفی به شمار ایشان است: «آدم والد البشر»، «آدم خلیفه الله»، «نوح ذو السفینة»، «نوح ذو الطوفان»، «ابراهیم الخلیل»، «آدم نوح ابراهیم»، «موسی عیسی محمد»، «موسی و التوراة»، «موسی کلیم الله»، «عیسی و الانجیل»، «عیسی کلمة الله» و «محمد و الفرقان». پیامبران اولوالعزم پنج تن هستند و برترین ایشان خاتم ایشان است.

### دوازده حرف در لقب‌های علی<sup>علیه السلام</sup>

لقب‌های علی<sup>علیه السلام</sup> هر کدام دارای حروفی به شمار ایشان است: «علی وصی الرسول»، «علی زوج

۱. انشراح/۴: و نامت را برای تو بلند گردانیدیم.

۲. بقره/۳۱: و خدا همه نام‌ها را به آدم آموخت.

۳. انبیاء/۷۳: و آنان را پیشوایانی قرار دادیم.

۴. انعام/۹۰: پس به هدایت آنان اقتدا کن.

۵. فصلت/۵۳: به زودی نشانه‌های خود را بدیشان خواهیم نمود.

۶. انشراح/۷: پس چون فراغت یافتی به طاعت درکوش.

۷. یوسف/۴۲: مرا نزد آقای خود به یاد آور.

«البطل»، «علی قانع الشکر»، «علی دافع الافک»، «علی قانع الباب»، «علی رد الاحزاب»، «علی عالم الامة»، «علی ابوالائمة»، «علی فارح الکرب»، «علی خليفة الرب»، «علی ذوالعجائب»، «علی ذوالغرائب»، «حیدرة ابوتراب»، «علی بن ابی طالب» و «امیرالمؤمنین».

### لقب‌هایی با دوازده حرف

از امامان ما به القاب و عبارت‌هایی یاد شده که دارای حروفی به شمار ایشان است: «الائمة من قریش»، «النبی و الامام»، «علی و اولاده حق»، «فاطمة الزهراء»، «الحسن و الحسین»، «الحسن المسموم»، «الحسین الشہید»، «الحسین بن علی»، «علی ذوالثفنت»، «الامام الباقر»، «الامام الصادق»، «الامام الکاظم»، «الرضا وصی موسی»، «ابوجعفر التقی»، «البر الوصی النقی»، «الحسن العسکری»، «الحجة المنتظر»، «اثنا عشر خليفة»، «اثنا عشر اماما»، «اثنا عشر نقیبا»، «اثنا عشر اسباطا»، «الحجج اثنا عشر»، «الائمة اثنا عشر»، «اصحاب الاعراف»، «ذریة نبی الهدی»، «اهل بیت الرسول»، «العترة الزکیة»، «کتاب الله العترة»، «المنصوص علیهم»، «صلی الله علیهم»، «ولیهم فی الجنة» و «عدوهم فی النار».

ما را این خبر آمده است که آنان دوازده تن هستند، وسیله من در رستاخیز و امامان دوازده گانه<sup>۱</sup>.

### جمله‌هایی ناب با دوازده حرف

سخنان حقی وجود دارد با حروفی به شمار ایشان: «انهم الصدیقون»<sup>۲</sup>، «الهدی دین الحق»<sup>۳</sup>، «ائمة امناء الله»<sup>۴</sup>، «العقل حجة الله»<sup>۵</sup>، «الشرع دین الله»<sup>۶</sup>، «الدین الاسلام»<sup>۷</sup>، «النجاة الايمان»<sup>۸</sup>، «العماد القرآن»<sup>۹</sup>.

---

۱. لقد اتانا خبر بانهم اثني عشر وسیلتی فی محشری ائمتی اثنا عشر

۲. آنان راستان هستند.

۳. هدایت دین حق است.

۴. امامانی که امینان خدایند.

۵. عقل حجت خدا است.

۶. شریعت آیین خدا است.

۷. یگانه دین اسلام است.

۸. رستن ایمان است.

۹. تکیه گاه قرآن است.

«الوعد و الوعيد»<sup>۱</sup>، «الحياة و الموت»<sup>۲</sup>، البعث و النشور»<sup>۳</sup>، «محاسبة العباد»<sup>۴</sup>، «الجنة و الجحيم»<sup>۵</sup>، «الثواب الدائم»<sup>۶</sup>، «العقاب الدائم»<sup>۷</sup>، «من تفقه استبصر»<sup>۸</sup>، «لاعمل الا بنية»<sup>۹</sup>، «الطهر وضوء و غسل»<sup>۱۰</sup>، «الوضوء غسل و مسح»<sup>۱۱</sup>، «الكعبة القبله»<sup>۱۲</sup>، «الصلوات الخمس»<sup>۱۳</sup>، «الزكاة و الصوم»<sup>۱۴</sup>، «الحج الابعمره»<sup>۱۵</sup>، «الصفاء و المروة»<sup>۱۶</sup>، «الطواف و السعى»<sup>۱۷</sup> و «المشعر الحرام»<sup>۱۸</sup>.

## دلالت‌های نمادین

برآوردن نام امامان عليه‌السلام از حروف: عدد دوازده از حرف‌های «حاء» و «دال» در نام محمد درمی‌آید. همین عدد از حرف «دال» در نام آدم و «حاء» در نام حوا استخراج می‌شود. همچنین «باء» ﴿بِسْمِ اللَّهِ﴾ و «الف» ﴿اللَّهُ﴾ و «حاء» ﴿الرَّحْمَنِ﴾ و «الف» ﴿الرَّحِيمِ﴾ گرفته می‌شود و حاصل آن‌ها دوازده است.

۱. وعده و وعید.
۲. زندگی و مرگ.
۳. رستاخیز و برآمدن.
۴. بازخواست از بندگان.
۵. بهشت و دوزخ.
۶. پاداش پایدار.
۷. کیفر همیشگی.
۸. هر کس دین فراگیرد بصیرت یابد.
۹. هیچ عملی مگر به نیت تحقق نپذیرد.
۱۰. طهارت وضو است و غسل.
۱۱. وضو شستن است و دست کشیدن.
۱۲. کعبه همان قبله است.
۱۳. نمازهای پنج‌گانه.
۱۴. زکات و روزه.
۱۵. حج جز همراه با عمره صورت نپذیرد.
۱۶. صفا و مروه.
۱۷. طواف و سعی.
۱۸. مشعر الحرام.

در ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ سه حرف «میم» وجود دارد و در میان نام‌های امامان نیز سه محمد هست. در این جمله چهار «لام» است و در میان نام‌های امامان علیهم‌السلام نیز چهار علی است. در این جمله حرف «یاء» وجود دارد که نشان حسین علیهم‌السلام است و «سین» و «نون» نیز دلالتی بر حسن علیهم‌السلام دارد. این جمله حرف «راء»ی است که بر جعفر علیهم‌السلام دلالت کند و حرف «سین» که به موسی علیهم‌السلام اشارت دارد. پنج میم، دو عین، همراه با حرف فا، و جیم و دو حاء و یک حاء دیگر، شفیعیان من در آن روزند که ایشان را ببینم و چه نیکو شفیعیانی اند!¹

برترین سوره قرآن سوره اخلاص است و در آن حروفی چهار بار به شمار ایشان وجود دارد. در قرآن کریم ﴿آلَمْ﴾ و ﴿خَمْ﴾ دوازده بار وجود دارد.²

مفسران گفته‌اند: حروف آغازین سوره‌ها رازهایی الهی‌اند و بدین‌سان از ﴿گَهِیْقَصْ﴾³ نام علی علیهم‌السلام و فاطمه علیهم‌السلام استخراج می‌شود. در ﴿خَمْ﴾ سه حرف از حروف محمد علیهم‌السلام است. در ﴿طَهْ﴾⁴ دو حرف از حروف فاطمه علیهم‌السلام است. در ﴿یَسْ﴾⁵ دو حرف از حسن علیهم‌السلام و حسین علیهم‌السلام است. به آن چهارتن که نام هر کدام محمد است و آن چهارتن که نامشان علی است. و به دو حسن و به حسین و جعفر و موسی، مرا پناه ده که دوستدار ایشانم.⁶

حروف نام‌های ایشان چهل و دو حرف است و از این میان بیست و هشت حرف تکراری‌اند و حروف غیر تکراری تنها دوازده تا، که خود در این عبارت جای گیرند: «علی حسن مجد رؤف». حروف دارای نقطه از محمد تا محمد [در سلسله امامان] دوازده تا است.

۱. خمس میمات و عینان و فا معهما جیم و حاءان و حا

شفعی یوم القاهم و نعم الشفعا

۲. مقصود مؤلف شش مورد ﴿آلَمْ﴾ در آغاز سوره‌های بقره، آل عمران، عنکبوت، روم، لقمان و سجده و شش مورد ﴿خَمْ﴾ در آغاز سوره‌های غافر، فصلت، زخرف، دخان، جاثیه و احقاف است.

۳. مریم/۱.

۴. طه/۱.

۵. یس/۱.

۶. باربعة کل یسمی محمدا و اربعة اسمائهم کلهم علی  
و بالحسین و الحسین و جعفر و موسی اجرنی اننی لهم ولی

دو علی علیه السلام، موسی علیه السلام، جعفر علیه السلام، دو حسن علیه السلام، دو محمد علیه السلام، دو علی علیه السلام، رضا علیه السلام و قائم علیه السلام<sup>۱</sup>.

## اشارات‌هایی در طبقات علوم

برخی از اشارت‌ها به شمار امامان نیز در شمار و طبقات علوم و موضوع‌های آن‌ها رخ نموده است: عرض‌ها بر دو گونه است: برخی فعل خداوند است و برخی فعل ما. آنچه افعال خداوند شمرده شود دوازده چیز است: حیات، قدرت، شهوت، نفار (نفرت)، لون، طعم، رایحه، حرارت، برودت، رطوبت، یبوست و فناء. این خود بدان اشاره کند که امامت فعل خداوند و نه به اختیار، بلکه به نصّ از جانب او است و امامان دوازده تن هستند.

اصول فقه بر دوازده فن مبتنی است: خطاب، اوامر، نواهی، عموم و خصوص، مجمل و مبین، نسخ، اخبار، اجماع، افعال، قیاس، اجتهاد، حظر و اباحه.

در دانش نحو اسم است و فعل و حرف، و حرف یاء از حروف نداء است که دوازده مورد شود. ترکیب «اثنی عشر» از میان عددهای مرکب مجاور خود معرب است تا بر آن‌ها شرافت یابد، آن‌سان که امامان پس از پیامبر صلی الله علیه و آله بر مردمان شرافت داشتند.

فعل ثلاثی مجرد دارای دوازده وزن است؛ چه، در «فاء الفعل» سه حالت ضمه، فتحه و کسره تصور شود و در «عین الفعل» چهار حالت ضمه، فتحه، کسره و سکون. از ضرب این چهار حالت در آن سه حالت عدد دوازده حاصل می‌آید؛ فاء مفتوح را در چهار حالت عین الفعل ضرب می‌کنیم و این می‌شود: فَعْل، فَعِل، فَعُل، فَعُلْ. فاء مضموم را نیز در چهار حالت عین الفعل ضرب می‌کنیم و این می‌شود: فُعْل، فُعِل، فُعُل، فُعُلْ. فاء مکسور را نیز در چهار حالت عین الفعل ضرب می‌کنیم و این می‌شود: فُعل، فُعل، فُعل، فُعل. از این دوازده وجه ده وجه مستعمل و دو وجه یعنی فَعِل و فُعِل مهمل هستند. اخفش گوید: «دئل» نیز به کار رفته است. لیث نیز گوید: در ماده «وعل» واژه «وعل» هم آمده است. بر این پایه از آن دوازده وجه یازده وجه مستعمل است و تنها یک وجه مهمل می‌ماند، و این خود به منزله اشارتی به غایب منتظر است.



## اشارت‌هایی در احکام و عقاید

شمار تکبیرهای نماز در دو رکعت دوازده مورد است.

تکبیرهای نماز عید هم دوازده مورد است.

خداوند بهشت را به دوازده شرط وعده داده است، آن‌جا که فرمود: ﴿وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا \* وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا \* وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا \* إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا \* وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا \* وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا \* يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا \* إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا \* وَمَنْ تَابَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا \* وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا \* وَالَّذِينَ إِذَا دُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمْيَانًا \* وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَرْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا \* أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَيُلَقَّوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَسَلَامًا \* خَالِدِينَ فِيهَا حَسُنَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا ۝۱۰۱

۱. فرقان/ ۶۳- ۷۶: و بندگان خدای رحمان کسانی‌اند که روی زمین به نرمی گام برمی‌دارند و چون نادانان ایشان را طرف خطاب قرار دهند به ملایمت پاسخ می‌دهند و آنانند که در حال سجده یا ایستاده شب را به روز می‌آورند و کسانی‌اند که می‌گویند: پروردگارا، عذاب جهنم را از ما بازگردان که عذابش سخت و دائمی است و در حقیقت آن بدقرارگاه و جایگاهی است، و کسانی‌اند که چون انفاق کنند نه و لخرجی می‌کنند و نه تنگ می‌گیرند و میان این دو روش حد وسط را برمی‌گزینند، و کسانی‌اند که با خدا معبودی دیگر نمی‌خوانند و کسی را که خدا خونس را حرام کرده است جز به حق نمی‌کشند و زنا نمی‌کنند و هر کس این‌ها را انجام دهد سزایش را دریافت خواهد کرد. برای او در روز قیامت عذاب دوچندان می‌شود و پیوسته در آن خوار می‌ماند، مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد و کار شایسته کند. پس خداوند بدی‌هایشان را به نیکی‌ها تبدیل می‌کند و خدا همواره آمرزنده‌ی مهربان است، و هر کس توبه کند و کار شایسته انجام دهد در حقیقت به سوی خدا باز می‌گردد، و کسانی‌اند که گواهی دروغ نمی‌دهند و چون بر لغو بگذارند با بزرگواری می‌گذرند، و کسانی‌اند که چون به آیات پروردگارشان تذکر داده شوند کور و کور روی آن نمی‌افتند، و کسانی‌اند که می‌گویند: پروردگارا، به ما از همسران و فرزندانمان آن ده که مایه‌ی روشنی چشمان ما باشد و ما را پیشوای پرهیزگاران گردان. اینانند که به پاس

در هر شبانه روز هفده رکعت نماز واجب شده است و دوازده رکعت از آن‌ها اشارتی به معصومان علیهم‌السلام است و پنج‌تای دیگر دلالتی بر اصول پنج‌گانه. نشانه‌های مکه دوازده چیز است. کسانی که از چهار سوی مکه در فاصله دوازده میلی<sup>۱</sup> آن هستند، حج افراد و قرآن<sup>۲</sup> انجام می‌دهند. درهای مسجدالنبی دوازده باب است. لوح موسی علیه‌السلام دوازده ذراع بود. در تفسیر آیه ﴿أَوْ لَهُوَ أَنْفَضُوا إِلَيْهَا وَ تَرَكَوْكَ قَائِمًا﴾<sup>۳</sup> گفته‌اند: در آن ماجرا تنها دوازده تن با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ماندند<sup>۴</sup>. در روایتی دیگر آمده است که تنها هشت تن ماندند.

### نشانه‌هایی در افلاک

از امیرمؤمنان علیه‌السلام درباره طول و عرض کواکب پرسیدند. فرمود: «دوازده فرسخ در دوازده فرسخ»<sup>۵</sup>. گفته‌اند: مشتری فلک خود را در دوازده سال طی می‌کند. گفته‌اند: هر فرسخ دوازده میل و هر میل هزار ذراع است. جهت‌ها چهار تا هستند: شرق، شمال، غرب و جنوب؛ و باده‌ها نیز چهارتا: صبا، دبور، شمال و جنوب.

→

آن‌که صبر کردند غرفه‌های بهشت را پاداش خواهند یافت و در آن‌جا با سلام و درود مواجه خواهند شد. در آن‌جا جاودانه خواهند ماند. چه خوش‌قرارگاه و مقامی!

۱. میل شرعی ثلث فرسخ و معادل ۱۸۶۰ متر یعنی ۲۵۱ متر بیشتر از مایل در مقیاس معاصر است. ← عاملی بیاضی، الاوزان و المقادیر، ۱۳۱ و ۱۳۲.

۲. افراد و قرآن دو شیوه از شیوه‌های انجام حج هستند که تعریف و شرایط و احکام آن‌ها در مذاهب با همدیگر تفاوت دارد. در این باره به منابع تفصیلی فقهی بنگرید.

۳. جمعه/۱۱: و چون دادوستد یا سرگرمی‌ای بینند به سوی آن روی‌آور می‌شوند و تو را در حالی که ایستاده‌ای ترک می‌کنند.

۴. ← بخاری، الجامع الصحیح، ۳۱۶/۱ و ۷۲۶/۲؛ ابونعیم، المسند المستخرج، ۴۵۲/۲؛ حمیدی، الجمع بین الصحیحین، ۳۵۵۲؛ ابن جوزی، کشف المشکل، ۴۰/۳؛ طبرسی، جوامع الجامع، ۶۹۴/۴.

۵. «اثنی عشر فرسخا فی اثنی عشر فرسخا». ← ابن بابویه، علل الشرائع، ۵۹۳/۲؛ همو، عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، ۲۱۹/۲. ناگفته نماند در این دو منبع پرسش درباره طول و عرض کواکب است نه کواکب.

[از بروج دوازده گانه] حمل (قوچ) منزل مریخ (بهرام) است، ثور (گاو) منزل زهره (ناهید)، جوزا (دو پیکر) منزل عطارد (تیر)، سرطان (خرچنگ) منزل ماه، اسد (شیر) منزل خورشید، سنبله (دوشیزه) منزل عطارد، هفتمین برج (میزان یا ترازو) منزل زهره، هشتمین آن‌ها (عقرب) منزل مریخ، قوس (کمان) نهمین آن‌ها منزل مشتری (هرمز یا برجیس)، دهمین آن‌ها (جدی یا بزغاله) منزل زحل (کیوان)، برج دلو نیز از آن زحل و سرانجام حوت (ماهی) از آن مشتری است.<sup>۱</sup>

ابوالعلاء معری گفته است:

رشک بر آن چهار که هفت کوکب نزدیک دیگر در منظومه دوازده تایی بدان در می‌نگرند.  
چه بسا رایزنی شونده‌ای است که در نصیحت ستم می‌راند و چه بسا خیرخواهی که با او مشورت نمی‌شود.<sup>۲</sup>

خداوند فرمود: ﴿وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ﴾<sup>۳</sup> و این برج‌ها عبارتند از: حمل، ثور، جوزا، سرطان، اسد، سنبله، میزان، قرب، قوس، جدی، دلو و حوت.

ناشی در شعر خود گوید:

طایفه‌ای که ستارگانی‌اند نورافشان در برج‌ها و در برج دوازدهم قران یافته‌اند.  
منزلگاه‌های ماه منیر بر این برج‌ها منزل سعد است. ولی غیر آن‌ها منزل نحس و نگون بختی‌اند.  
زمین به قدم آن‌ها برکت یافته است و چون برفراز منبر روند چوب منبر از گام‌های ایشان شرافت گیرد.

آنان را از شب تیره و تاریک که ایشان راهبان هر شب ظلمانی‌اند.<sup>۴</sup>

۱. بدین ترتیب، ماه و خورشید و پنج سیاره قابل رؤیت با چشم غیرمسلح، یعنی تیر، ناهید، بهرام، مشتری و کیوان در دوازده برج منزل می‌گیرند، برخی در یکی و برخی در بیشتر.

۲. حسد من رابع یلحظه سبعة دانية فی اثنی عشر

و امین ناصح لم یستشر مستشار جائر فی نصحہ

۳. بروج/۱: سوگند به آسمان آکنده ز برج.

۴. قوم نجوم فی البروج منيرة فی برج ثان العشر ظل قرانها

عبارت‌هایی حاکی از ایشان، همسان در حساب جمل وجود دارند که از آن جمله است:

– «من الحجة على عباده بعد الرسل؟» (چه کسی حجت خدا بر مردم پس از پیامبران است؟) هموزن این عبارت است: «علی بن ابی طالب امامنا و وصی المصطفی بعده» (علی بن ابی طالب علیه السلام امام ما و وصی پیامبر مصطفی صلی الله علیه و آله پس از او است). هر یک از این دو جمله در حساب جمل معادل عدد هشتصد و سه هستند.

– «من يكون القدوة القائم بالحجة بعد علی بن ابی طالب؟» (پس از علی بن ابی طالب علیه السلام راهنما و آن‌که حجت را برپا دارد کیست؟) هموزن این عبارت است: «الحسن بن علی النقی» (حسن پسر علی علیه السلام که پیراسته است). هر یک از این دو عبارت در حساب جمل معادل عدد هشتصد و پنجاه و دو هستند.

– «من الحجة بعد التقی الحسن بن علی؟» (پس از آن امام پیراسته حسن بن علی علیه السلام چه کسی حجت است؟) هموزن این عبارت است: «البر المقتول حسین بن علی» (آن نکوکار کشته، حسین بن علی علیه السلام) هر یک از این دو عبارت در حساب جمل معادل عدد هزار و صد و هفتاد و یک هستند.

– «من هو الحجة بعد الحسين بن علی؟» (پس از حسین بن علی علیه السلام چه کسی حجت است؟) هموزن این عبارت است: «الزکی علی بن الحسین بن علی» (پیراسته علی بن حسین بن علی علیه السلام). هر یک از این دو عبارت در حساب جمل معادل پانصد و پنجاه و یک هستند.

– «من قام بعد السيد علی بن الحسین؟» (چه کسی پس از آن مهتر علی بن حسین علیه السلام به امامت برخاست؟) هموزن این عبارت است: «اقیم القائم محمد بن علی» (محمد بن علی علیه السلام آن قائم برپا داشته شد). هر یک از این دو عبارت در حساب جمل معادل هفتصد و سی و نه هستند.

– «فمن قام بعد الباقر بحجة؟» (چه کسی پس از باقر علیه السلام حجت را برپا داشت؟) هموزن این عبارت است: «الصادق جعفر بن محمد؛ آن راستگو جعفر بن محمد علیه السلام». هر یک از این دو عبارت در حساب جمل معادل هفتصد و سی و نه هستند.

→

و منازل القمر المنیر علیهم	سعد السعد و غیرهم دبرانها
شرفت بوطنهم البقاع و ان علوا	قلل المنابر شرفت عیدانها
سل عنهم اللیل البهیم فانهم	فی کل حندس لیلۃ رهبانها

– «و من هو الامام القدوة القائم بالحجة بعد الصادق؟» (پس از صادق عليه السلام چه کسی امام پیشوا است که حجت را برپا دارد؟) هم وزن این عبارت است: «الامين وصي الاوصياء موسى بن جعفر» (آن امین، وصی اوصیاء موسی بن جعفر عليه السلام). هر یک از این دو عبارت در حساب جمل معادل هشتصد و نود و هشت هستند.

– «من فی الارض بعد موسی حجة؟» (چه کسی پس از موسی عليه السلام حجت در زمین است؟) هم وزن این عبارت است: «الرضا علی بن موسی حجة» (رضا علی بن موسی عليه السلام حجت است). هر یک از این دو عبارت در حساب جمل معادل هزار و سیصد و سی و شش هستند.

– «من كان القائم بالحق بعد علی بن موسی الحجة؟» (پس از علی بن موسی عليه السلام که حجت خدا بود چه کسی برپا دارنده حق است؟) هم وزن این عبارت است: «محمد بن علی الثقة» (آن مورد اعتماد محمد بن علی عليه السلام). هر یک از این دو عبارت در حساب جمل معادل هشتصد و نود و یک هستند.

– «فمن للحجة بعد محمد بن علی؟» (اما چه کسی پس از محمد بن علی عليه السلام حجت است؟) هم وزن این عبارت است: «الولد الصالح الزکی علی بن محمد» (فرزند درستکار و پاک او علی بن محمد عليه السلام). هر یک از این دو عبارت در حساب جمل معادل پانصد و چهل و هفت هستند.

– «من القدوة من القائم بالحجة بعدالناصح محمد بن علی؟» (پس از آن خیرخواه محمد بن علی عليه السلام چه کسی مقتدا و برپادارنده حجت است؟) هم وزن این عبارت است: «الخالص الحسن بن علی» (آن پاکباز حسن بن علی عليه السلام). هر یک از این دو عبارت در حساب جمل معادل هزار و دویست و شصت هستند.

نوعی دیگر از این همسنگی میان برخی عبارت‌های برگرفته از آیه‌ها و عبارت‌های عربی دیگر وجود دارد که از آن جمله است:

– «ذُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»<sup>۱</sup>، هم وزن است با: «و ذرية نبی الله من فاطمة و امیرالمؤمنین و هم احد عشر منهم مهدیهم القائم بالحق»؛ و نسل پیامبر خدا صلی الله علیه و آله یعنی فاطمه علیها السلام و امیرمؤمنان عليه السلام که یازده تن هستند و مهدی عليه السلام که از ایشان است برپادارنده حق است. هر یک از این دو عبارت در حساب جمل معادل سه هزار و صد و پنجاه و هفت هستند.

۱. آل عمران/۳۴: فرزندانی که بعضی از آنان از نسل بعضی دیگرند و خداوند شنوای دانا است.

«جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا»<sup>۱</sup>،

هم وزن است با: «هولاء هم الائمة الامناء اثني عشر العلماء اهل بيت المصطفى و اصحاب الاعراف يوم القيامة صلى الله عليهم»؛ اینان همان امامان امین دوازده گانه عالمند، خاندان پیامبر برگزیده صلی الله علیه و آله و مردان اعراف در روز قیامت که درود خدا بر همه ایشان باد. هر یک این دو عبارت در حساب جمل معادل سه هزار و نود و نه هستند.

«كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ»<sup>۲</sup>، هم وزن است با: «و هم النبی رسول الله و الائمة الاثني عشر

اهل البيت امناء الله»؛ و آنان شامل پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان دوازده گانه اند، خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و امینان خداوند که سلام خدا بر آنان باد. هر یک از این دو عبارت در حساب جمل معادل دو هزار و هفتصد و چهل و یک هستند.

«وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ»<sup>۳</sup>،

هم وزن است با: «ذلك هم العلماء من اهل بيت محمد الرسول الاثنا عشر العدول صلى الله عليهم»؛ آنان همان عالمان از خاندان پیامبر محمد صلی الله علیه و آله هستند؛ دوازده تن عادل که درود خدا بر ایشان باد. هر یک از این دو عبارت در حساب جمل معادل دو هزار و هشتصد و نوزده هستند.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ»<sup>۴</sup>، هم وزن است با:

«اولیاء امر الامة آل نبی الرحمة الاثنا عشر الائمة»؛ اولیای امر امت خاندان نبی رحمت دوازده امام. هر یک از این دو عبارت در حساب جمل معادل هزار و نهصد و هشتاد و چهار هستند.

«فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا»<sup>۵</sup>، هم وزن است با:

«الشهود بعد النبی علی الامة الاثنا عشر برأ»؛ گواهان پس از پیامبر صلی الله علیه و آله بر امت دوازده نیکوکار هستند. هر یک از این دو عبارت در حساب جمل با عدد دو هزار و بیست و هفت برابری کنند.

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ

۱. بقره/۱۴۳: و بدین گونه شما را امتی میانه قرار دادیم تا بر مردم گواه باشید و پیامبر بر شما گواه باشد.

۲. آل عمران/۱۱۰: شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدیدار شده اید.

۳. نساء/۸۳: و اگر آن را به پیامبر و اولیای امر خود ارجاع کنند قطعاً از میان آنان کسانی اند که آن را دریابند.

۴. نساء/۵۹: ای کسانی که ایمان آورده اید، خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را نیز اطاعت کنید.

۵. نساء/۴۱: پس چگونه است حالشان آن گاه که از هر امتی گواهی آوریم و تو را بر آنان گواه آوریم؟

رَاكِعُونَ ﴿١﴾، هم‌وزن است با: «علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین الذی یكون فی عقبه احد عشر اماما هادیا مهدیا علیه السلام»؛ علی بن ابی طالب علیه السلام امیرمؤمنان است که از نسل او یازده امام هدایتگر هدایت یافته برخیزند. بر هر یک از ایشان درود. هر یک از این دو عبارت در حساب جمل معادل سه هزار و پانصد و هفتاد هستند.

– ﴿وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ﴾ ٢، هم‌وزن است با: «و هم بعد نبینا اثنا عشر»؛ آنان پس از پیامبر صلی الله علیه و آله ما دوازده تن هستند. هر یک از این دو عبارت در حساب جمل با عدد هزار و سیصد و دو برابری کنند.

– ﴿رَحِمْتُ اللَّهَ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَّجِيدٌ﴾ ٣، هم‌وزن است با: «الرسول و اثنا عشر برأ زکیاً بعده»؛ پیامبر صلی الله علیه و آله و دوازده تن نیکوکار پیراسته پس از او. هر یک از این دو عبارت در حساب جمل معادل هزار و هفتصد و هفتاد هستند.

– ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ ٤، هم‌وزن است با: «ارباب الطهارة فی الآیة محمد و علی و فاطمة و الحسن و الحسين و علی و محمد و جعفر و موسی و علی و محمد و علی و الحسن و ابنه الهادی المهدی صلوات الله علیهم»؛ پاکان در این آیه محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام و علی علیه السلام و محمد علیه السلام و جعفر علیه السلام و موسی علیه السلام و علی علیه السلام و محمد علیه السلام و علی علیه السلام و حسن علیه السلام و فرزندش هادی مهدی علیه السلام هستند که درود خداوند بر همه ایشان باد. هر یک از این دو عبارت در حساب جمل معادل دو هزار و هفتصد و هفتاد و هفت هستند.

– ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾ ٥، هم‌وزن است با: «هو ودّ الاثنی عشر»؛ آن محبت آن دوازده تن است. هر یک از این دو عبارت در حساب جمل معادل هزار و صد و هشتاد و سه هستند.

۱. مانده/۵۵: ولی شما تنها خدا و پیامبر او است و کسانی که ایمان آورده‌اند: همان کسانی که نماز برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند.

۲. اعراف/۱۸۱: و از میان کسانی که آفریده‌ایم گروهی هستند که به حق هدایت می‌کنند و به حق داوری می‌نمایند.

۳. هود/۷۳: رحمت خدا و برکات او بر شما خاندان باد. بی‌گمان، او ستوده‌ای بزرگوار است.

۴. احزاب/۳۳: خدا فقط می‌خواهد آلودگی را از شما خاندان پیامبر بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند.

۵. شوری/۲۳: بگو: به ازای آن رسالت پاداش از شما خواستار نیستم، مگر دوستی درباره خویشتانندان.

## نشانه‌هایی در زمان

یکی از این نشانه‌های زمانی، که از همه آشکارتر است این است که فرمود: «إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنِي عَشَرَ شَهْرًا»<sup>۱</sup>.

داوود رقی گفته است: امام صادق علیه السلام فرمود: ای سماعة بن مهران، آن صحیفه را به من ده. سماعة صحیفه‌ای سپیدرنگ به حضور آورد و امام آن را به من سپرد و فرمود: این را بخوان. خواندم و در آن دو سطر دیدم: سطر نخست این بود: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ». سطر دوم نیز این بود: «إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنِي عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ذَلِكَ الْدِّينُ الْقَيِّمُ»<sup>۲</sup> علی بن ابی طالب و الحسن بن علی و الحسین بن علی و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و الحسن بن علی و الخلف منهم الحجة لله»<sup>۳</sup>.

امام علیه السلام سپس از من پرسید: ای داوود، آیا می‌دانی ابن صحیفه کجا و کی مکتوب بوده است؟

گفتم: ای پسر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، خداوند و پیامبرش آگاه‌ترند و نیز شما.

فرمود: دو هزار سال پیش از آن که آدم آفریده شود.<sup>۳</sup>

در این روایت امام علیه السلام از این سخن به میان آورده که این ماه‌ها آیین استوار الهی است و پذیرش دینی آن‌ها واجب و رویگردانی از آن‌ها کفر است. از دیگر سوی، در این اختلافی نیست که شناخت ماه‌ها و سال‌ها در معنای حقیقی این واژه‌ها واجب نیست، مگر ماه رمضان و نیز ماه ذی‌الحجه برای کسی که حج بر او واجب شده باشد. همچنین در این اختلافی نیست که هر کس در حالی که از ماه‌ها و سال‌ها آگاهی ندارد بمیرد، نکوهشی به او نرسد. اما آن کس که بمیرد ولی امامان را نشناخته باشد به مرگ جاهلیت در گذشته است.

۱. توبه/۳۶: در حقیقت، شماره ماه‌ها نزد خدا دوازده ماه است.

۲. در حقیقت، شماره ماه‌ها نزد خدا از روزی که آسمان‌ها و زمین را آفریده در کتاب علم خدا دوازده ماه است. از این دوازده ماه چهار ماه ماه حرام است. این است آیین استوار [توبه/۳۶]. علی بن ابی طالب علیه السلام، حسن بن علی علیه السلام، حسین بن علی علیه السلام، علی بن حسین علیه السلام، محمد بن علی علیه السلام، جعفر بن محمد علیه السلام، موسی بن جعفر علیه السلام، علی بن موسی علیه السلام، محمد بن علی علیه السلام، علی بن محمد علیه السلام، حسن بن علی علیه السلام و باقیمانده از ایشان که حجت خدا است.

۳. ← ابن عیاش، مقتضب الاثر، ۳۰.



عبدی گوید:

پیشوایان من مهتران مردمانند به شماری همانند شمار ماه‌ها<sup>۱</sup>.

دیگری نیز گفته است:

ذخیره من برای رستاخیز و برانگیخته شدن، امامان من هستند که به شمار ماه‌هایند<sup>۲</sup>.

گفته‌اند: ماه‌ها هلالی‌اند. روز، شب، پگاه و شامگاه [چهار وقت روز] و زمستان، بهار، تابستان و پاییز زمان‌های چهارگانه‌اند.

در روضة الواعظین آمده است: صقر بن ابی دلف در روایتی طولانی چنین نقل کرده که به ابوالحسن عسکری [امام هادی علیه السلام] گفتم: مولای من، حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌شود که معنایش را نمی‌دانم.

فرمود: چیست؟

گفتم: این که فرمود: با روزها دشمنی مکنید که با شما دشمنی کنند.

فرمود: چه نیکو روزهایی هستند، تا آسمان‌ها و زمین برپا است! شنبه نام پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است، یکشنبه کنایه از امیر مؤمنان علیه السلام است، دوشنبه حسن علیه السلام و حسین علیه السلام است، سه‌شنبه علی بن حسین علیه السلام، محمد بن علی علیه السلام و جعفر بن محمد علیه السلام است، چهارشنبه موسی بن جعفر علیه السلام، علی بن موسی علیه السلام، محمد بن علی علیه السلام است و نیز من. پنج‌شنبه پسر من است و جمعه پسر پسر من که در بر او گروه اهل حق گرد آیند و هم او است که زمین را از عدالت و داد بیاکند، آن سان که از ستم و بیداد آکنده شده است. این معنای روزها است. پس در این دنیا با آن‌ها دشمنی مکنید، تا در آخرت با شما دشمن کنند<sup>۳</sup>.

شمار ساعت‌های روز دوازده و شمار ساعت‌های شب نیز دوازده است.

---

۱. ائمتی سادة البرایا      عدوا كما عدت الشهور

۲. ذخیرتی للحشر و النشور      ائمتی فی عدد الشهور

۳. فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۳۹۲.

## نشانه‌هایی در افعال و طبیعت

باری، از این‌ها که بگذریم برخی از نشانه‌ها نیز در افعال و طبیعت رخ نموده و از آن جمله است: -  
 -نهرهای بهشت دوازده تا است: ﴿فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَّاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى﴾<sup>۱</sup>، ﴿وَيُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَانَتْ مِزَاجُهَا زَنْجَبِيلًا \* عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّى سَلْسَبِيلًا﴾<sup>۲</sup>، ﴿إِنَّا آَعَطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ﴾<sup>۳</sup>، ﴿يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ﴾<sup>۴</sup>، ﴿وَمِزَاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ﴾<sup>۵</sup>، ﴿فِيهِمَا عَيْنَانِ تَجْرِيَانِ﴾<sup>۶</sup> و ﴿فِيهِمَا عَيْنَانِ نَضَّاخَتَانِ﴾<sup>۷</sup>.  
 در خبر است که جبرئیل فرمود: «چگونه است اگر اسرافیل را ببینی که دوازده بال دارد؟»<sup>۸</sup>  
 نور دوازده گونه است: حجری، شجری، شمسی، قمری، نجمی، جوهری، بری، بحری، شرقی، غربی، ظاهری و باطنی.

عناصر چهار چیز هستند: ماء (آب)، تراب (خاک)، ریح (باد) و نار (آتش) و جمع حروف این واژه‌ها [= واژه‌های عربی] دوازده حرف است، گویی خداوند این عناصر را نیز بر شمار آن یادشدگان آفریده است. جزایر بزرگ دوازده تا هستند که معروفند.

ابوالمضا از امام رضا علیه السلام روایت کرده که درباره آیه ﴿وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ﴾<sup>۹</sup> فرموده: مقصود اوصیاء است.<sup>۱۰</sup>

۱. محمد/۱۵: در آن نهرهایی است از آبی که رنگ و بو و طعمش برنگشته و جوی‌هایی از شیری که مزه‌اش دیگرگون نشود و رودهایی از باده‌ای که برای نوشندگان لذتی است و جویبارهایی از انگبین ناب.

۲. انسان/۱۷ و ۱۸: و در آن جا جامی که آمیزه انگبین دارد به آنان می‌نوشانند، از چشمه‌ای در آن جا که سلسبیل نامیده می‌شود.

۳. کوثر/۱: ما تو را چشمه کوثر دادیم.

۴. مطفین/۲۵: از باده‌ای مهرشده نوشانیده شوند.

۵. مطفین/۲۷: و ترکیبش از چشمه تسنیم است.

۶. رحمان/۵۰: در آن دو باغ دو چشمه روان است.

۷. رحمان/۶۶: در آن دو باغ دو چشمه همواره جوشان است.

۸. «کیف لورایت اسرافیل و له اثنا عشر جناحا» ← زمخشری، الکشاف، ۳/۶۰۵؛ ثعلبی، الکشف و البیان، ۸/۹۸.

۹. غاشیه/۱۹: و به کوه‌ها که چگونه برپا داشته شده‌اند.

۱۰. به رغم جست‌وجو این خبر را نیافتیم.

ظاهر گیتی بر دوازده چیز است: علف‌ها، سبزی‌ها، گل‌ها، دانه‌ها، درختان مثمر، درختان غیر مثمر، حشره‌ها، آبزیان، پرندگان، درندگان، چهارپایان و انسان‌ها.

رشدکننده‌ها را در دوازده حالت است: شکوفه‌زدن، برگ درآوردن، باربرداشتن، قوت گرفتن، رسیدن، بو گرفتن، طعم یافتن، فروخته شدن، خریده شدن، خورده شدن و استحاله شدن.

جسم‌ها دوازده گونه‌اند: طلا، نقره، سرب، سرب سیاه، برنز، مس زرد، مس ناخالص، قیر، کبریت، جیوه و آهن.<sup>۱</sup>

جواهر خالص دوازده‌تایند: مروارید، یاقوت، لعل، فیروزه، عقیق، بدخش، مهره یمانی، زمرد، الماس، یشم، مرجان، و لاجورد.

سرچشمه عطرها دوازده چیز است: عنبر، مشک، کافور، اعود، گلاب، ند (کشته)، غالیه، زعفران، زباد، مخلوطات.

خوشبوترین گل‌ها دوازده‌تاستند: نرگس، سوسن، بنفشه، همیشه‌بهار، شنبلیله، نیلوفر، شب‌بو، یاسمن، ریحان، و شقایق.

مایه شیرینی‌ها دوازده چیز است: نیشکر، عسل، انگور، خرما، ترنجبین، صمغ، گزانگبین، توت، خربزه، موز، درخت خرنوب، و عناب.

### نشانه‌هایی در آدمیزادگان

اما پاره‌ای از این نشانه‌ها در خود آدمیزادگان است و از آن جمله:

آدم را از دوازده لایه بیافرید: مو، ناخن، پوست، گوشت، پیه، مخ، خون، عروق، عصب، منی، بول و حدث؛ ﴿وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ﴾<sup>۲</sup>.

پیدایش و زندگی ما در دوازده مرحله است: علقه، مضغه، استخوان، گوشت، جنین، شیرخواره، نوباوه، خردسال، جوان، میانسال، کهنسال و مرده؛ ﴿وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا﴾<sup>۳</sup>.

---

۱. آنچه در این جا می‌بینید تنها یازده مورد است. مورد دوازدهم را نیافتیم.

۲. ذاریات/۲۱: و در خود شما. پس مگر نمی‌بینید؟

۳. نوح/۱۴: و حال آن‌که شما را مرحله به مرحله خلق کرده است.

دوازده عضو در درون بدن وجود دارد: گذر هوا، مجرای خوراک، مجرای نوشاک، قلب، کبد، ریه، طحال، کلیه‌ها، زهره، مثانه، معده علیا و معدۀ سفلی.

اندام‌های متصل به هم دوازده تائید: کف پا، ساق، ران، دست، شکم، سینه، پشت، گردن و سر که خود به منزله پیامبر ﷺ است و خداوند آن را رئیس تن قرار داده است.

اندام‌های دوگانه جدای از هم دوازده تائید: کف پا، ساق پا، ران، بازو، ذراع و کف دست.

منفذه‌ها و شکاف‌ها نیز دوازده تا هستند: چشم‌ها، گوش‌ها، سوراخ‌های بینی، دهان، پستان، ناف، پیش و پس؛ ﴿نَحْنُ خَلَقْنَاهُمْ وَشَدَدْنَا أَسْرَهُمْ﴾<sup>۱</sup>؛ یعنی منفذهای آنان را استوار پدید آورده‌ایم.

در صورت دوازده جزء است: پیشانی، ابروها، چشم‌ها، گونه‌ها، بینی، دهان، لب‌ها و زبان؛ ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾<sup>۲</sup>.

شکل استخوان‌های انگشتان هر یک از دستان و پاها صرف نظر از انگشت ابهام شکل دوازده است و در این میان ابهام نیز در حکم پیامبر ﷺ است.

ابهام، محمد برترین فرستادگان است. پس درود خدای یگانه متکبر بر او باد<sup>۳</sup>.

ویژگی‌های دل دوازده مورد است: ذهن. انتباه (توجه)، سرح (بیرون کردن آنچه در سینه است)، حیات، حیا، بصر، فهم، یقین، عقل، معرفت، خوف، و رجا و در این میان خود قلب در حکم پیامبر ﷺ است؛ و در حدیث آمده است: «در جسم آدمیزاده پاره‌ای است که چون درست باشد همه تن درست است و چون نادرست باشد همه تن نادرست. زنه‌ار که این پاره همان قلب است»<sup>۴</sup>.

۱. انسان/۲۸: ماییم که آنان را آفریده و پیوند مفاصل آن‌ها را استوار کرده‌ایم.

۲. مؤمنون/۱۴: آفرین باد بر خدا که بهترین آفرینندگان است.

۳. و ابهام خیر المرسلین محمد فصلی علیه الواحد المتکبر

۴. «ان فی جسد ابن آدم المضغة اذا صلحت صلح الجسد كله و اذا فسدت فسد الجسد كله الا و هی القلب». حدیثی که در مناقب آمده با همین ساختار آغاز می‌شود و دنباله حدیث از عوالی اللثالی ابن ابی‌جمهور (۷/۴) استدراک شده است. البته، این منبع حدیث را به ابن حنبل نسبت داده، اما در مسند احمد (۲۷۰/۴) چنین آمده است: «الا و ان فی الانسان مضغة اذا صلحت صلح الجسد كله و اذا فسدت فسد الجسد كله الا و هی القلب».

## فصل ۷

### واژه‌پردازی‌هایی درباره‌ی ایشان

محمد ﷺ پیامبر خدای جبار، علی علیه السلام یورش‌آور غیر فرار، حسن علیه السلام مسموم دست فجار، حسین علیه السلام کشته قوم کفار، سجاد علیه السلام خورشید آسمان ابرار، باقر علیه السلام همدم هماره اخیار، صادق علیه السلام مهتر همه احرار، کاظم علیه السلام برترین تمامی افراد نیکوکار، رضا علیه السلام گنج نهفته اسرار، تقی علیه السلام پیراسته از هر عیب و هر عار، نقی علیه السلام ولی نیک و نکوکردار، زکی علیه السلام پیراسته از هر کژی و هر عار، و مهدی علیه السلام انتقام خون به ناحق ریخته روزگار.

محمد ﷺ خاتم پیمبران، علی علیه السلام مهتر وصیت‌شدگان، حسن علیه السلام ولی برگزیدگان، حسین علیه السلام پیشوای شهیدان، سجاد علیه السلام زیور پرهیزگاران، باقر علیه السلام پرچم استوارگامان، صادق علیه السلام پشتیبان بینوایان، کاظم علیه السلام انیس بی‌کسان، رضا علیه السلام راهنمای تهیدستان، تقی علیه السلام میراث سرآمدان، نقی علیه السلام زینت فرمانروایان، زکی علیه السلام ولی درست‌کیشان و مهدی علیه السلام فرجامین خلیفگان.

محمد ﷺ رکن اعلام، علی علیه السلام دژ اسلام، حسن علیه السلام شرافت بزرگواران کرام، حسین علیه السلام زیور همه ایام، سجاد علیه السلام فخر تمام، صادق علیه السلام آن پیشوا و امام، کاظم علیه السلام زینت‌بخش آن مقام، رضا علیه السلام بدر تمام، تقی علیه السلام بلد حرام، نقی علیه السلام برترین صیام، زکی علیه السلام هدایتگر همه اقوام و مهدی علیه السلام برجای مانده برای انام.

محمد ﷺ چراغ دین، علی علیه السلام امیر مؤمنین، حسن علیه السلام کلید یقین، حسین علیه السلام مصباح متقین، سجاد علیه السلام زین العابدین، باقر علیه السلام شکافنده نبیین، صادق علیه السلام مقتدای راستین، کاظم علیه السلام مهرورز بر مساکین، رضا علیه السلام طلعه دار بخشنندگان روی زمین، تقی علیه السلام پیشوای محققین، نقی علیه السلام مولای مشتاقین، زکی علیه السلام رئیس سابقین و مهدی علیه السلام خلیفه الله فی العالمین.

محمد نبی ﷺ، علی وصی علیه السلام، حسن رضی علیه السلام، حسین وفی علیه السلام، سجاد حیّی علیه السلام، باقر سخی علیه السلام، صادق وفی علیه السلام، کاظم ولی علیه السلام، رضا علی علیه السلام، تقی صفی علیه السلام، نقی جلی علیه السلام، عسکری زکی علیه السلام و قائم مهدی علیه السلام.

پروردگارا درود فرست بر آن چراغ پردرخشش هدایت و آن باران پرفیض برکت، همو که در شب معراج گرامی اش بداشتی و او مردمان را به سوی برترین آیین بخواستی.

درود فرست بر مهتر عرب، صاحب افتخار و حسب، دلیر چیره اغلب، آن سپیدروی مهذب.

درود فرست بر نسل مصطفی، همسر مرتضی، دخت فرستاده پروردگار آسمان و زمین، سیره زنان عالمین، فاطمه زهرا علیها السلام.

درود فرست بر آن حجت نبوی و آن علوی فاطمی امام رضی حسن بن علی علیه السلام.

درود فرست بر آن سرور شهید، تکسوار فرید، صاحب قدرت شدید، حسین شهید علیه السلام.

درود فرست بر زیور عباد، افتخار همه زهاد، کشف امان بلاد، امام نامور شده به سجاد علیه السلام.

درود فرست بر زنده کننده سنت های برگزیدگان، گزیده به صفات خویش و محاسن پدران، پسندیده رفتار در آغاز و انجام زمان، شکافنده دانش همه پیغامبران علیهم السلام.

درود فرست بر آن صبح صادق، دلیر عرصه حقایق، خوشروی محبوب خلائق، کوكب همه شوارق، امام جعفر بن محمد صادق علیه السلام.

درود فرست بر آن امام مطهر، آن شیر غضنفر، آن فرمانروای بر همه بشر، امام ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام.

درود فرست بر آن بحر بی انتها، تکیه گاه بی نیاز از اتکا، شایسته هر حرمت و اقتدا، پیشوای هر آشنای آیین عرب و هر نا آشنا، امام علی بن موسی الرضا علیه السلام.

درود فرست بر آن امام وفی، قهرمان زکی، صاحب نسب علی، امام محمد تقی علیه السلام.

درود فرست بر عالم مؤید، امام مسدد، معصوم مجرد، امام علی بن محمد علیه السلام.

درود فرست بر سراج مضي، شرف علی، امام زکی، حسن بن علی عسکری علیه السلام.

درود فرست بر امام حاکم، عامل عالم، فریادگر منتقم، امام قائم علیه السلام.

نذیر مبین، صادق امین، خاتم نبیین و رسول رب العالمین صلی الله علیه و آله. نجم ثاقب، رفیع المراتب، کثیر المناقب غالب کل غالب، علی بن ابی طالب علیه السلام. زوجه غراء، انسیه حوراء بتول عذراء عقد شده اندر سماء، فاطمه زهراء علیها السلام، سند معصوم، سید مسموم، رضای مؤتمن، ابومحمد حسن علیه السلام. سید امین، واضح الجبین، رکن رکین، مبرای از هر نفرت و شین، ابو عبدالله امام حسین علیه السلام. عصمت مسلمین، امام صابرين، رئیس بکائین، افضل قانتین، سید مجتهدین، علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام. قمر باهر، نجم زاهر، بحر زاخر، نور ظاهر، امام طاهر، محمد بن علی باقر علیه السلام. فرع باسق، لسان ناطق، قانع کل سارق، جعفر بن محمد صادق علیه السلام. سید عالم، عادل حاکم، سیف صارم، قادر قائم، موسی بن جعفر کاظم علیه السلام. شرافت و حجا، ضیاء مستضا، نور مصفی، قتیل طوس به قضا، علی بن موسی الرضا علیه السلام. نور مضي، بطل کمی، فارسی جری، سمح زکی، مهل روی، محمد بن علی تقی علیه السلام. آن امامین عادلین، آن دو وارث مشعرین، آن دو پیشوای حرمین، آن دو مدفون سر من رأی، علی علیه السلام و حسن علیه السلام. آن خلف گرامی، ستوده‌ترین نیکان، براندازنده بنیاد بدان، محمد بن حسن هادی مهدی علیه السلام.

خداوندا درود فرست بر دعوت نبوی، حجت حیدری، اعلام حسنی، صلابت حسینی، عبادت سجادی، علوم باقری، مآثر جعفری، اسرار کاظمی، حجج رضوی، انوار محمد، شروح علوی، هیبت عسکری، و خلافت صالح منتظری.

خداوندا به حق محمد صلی الله علیه و آله و امت او، به حق علی علیه السلام و شیعت او، فاطمه علیها السلام و عزت او، حسن علیه السلام و دعوت او، حسین علیه السلام و شهادت او، سجاد علیه السلام و زهادت او، باقر علیه السلام و جلادت او، صادق علیه السلام و استقامت او، کاظم علیه السلام و انابت او، رضا علیه السلام و آیت او، تقی علیه السلام و جلالت او، نقی علیه السلام و هدایت او، زکی علیه السلام و نهایت او، و مهدی علیه السلام و غیبت او.





## فصل ۸

### شعرهایی دربارهٔ ایشان

#### ابو تمام

ابو تمام گفته است:

خداوند پروردگار من است و آن امین پیامبرم؛ همان گزیدهٔ خدا. وصی نیز امام من است.  
آن گاه دو نوادهٔ پیامبر ﷺ که گام بر جای گام وصی نهند و نیز علی علیه السلام و شکافندهٔ دانش‌های  
دیرین،

و آن خدا ترس پیراسته جعفر پاک علیه السلام که پناهگاه است و او را بلند جایگاهی است.  
سپس موسی علیه السلام، سپس رضا علیه السلام پرچم مهتری که از دیگر پرچم‌ها فراتر است.  
و آن گزیدهٔ دیگر محمد بن علی علیه السلام که از هر بدی و نکوهشی پیراسته است.  
و آن امام زکی علیه السلام با فرزند خود که قائم است و پناه مردم و نور ظلمت‌ها.  
مهربانی خدا با مردم از رهگذر او تجلی کرده است و خداوند او را برای ظلمت‌ها ماه روشنگر گذاشته  
است،

همان شاخهٔ صدقی که تا بالاترین مرتبت بالیده و همو که بی‌گمان شاخسار بالندهٔ پیامبر ﷺ  
است.

او بی‌آن‌که پیشتر اندیشیده باشد تدبیرهای قطعی و رهگشایی‌های فرجامینی به دست دهد.

او از آنچه در گذشته‌های دور رخ داده است تا آنچه تا پایان روزگار خواهد بود آگاه است. این کسانی که خداوند صاحب شکوه و عظمت، حجت خویش را از رهگذر ایشان برپا داشته است.<sup>۱</sup>

## سید رضی

سید رضی گفته است:

خداوند مدینه آن جایگاه پر عظمت را به یاران پی در پی و آب گوارا سیراب سازد، و بر بقیع و ساکنانش رحمت سرشار خویش را ارزانی بدارد، و کران تا کران نجف را و آن تبار بلندی که در خود جای داده است. و قبری در سرزمین طفوف که پیکری را در آغوش گرفته که در تشنگی و بی آن که جرعه‌ای نوشد جان سپرد، و سامرا و بغداد و طوس که بر آن‌ها باران نیک ببارد و سیراب سازد. قبرهایی که در آن‌ها سرشک فرو ریزد، آن سان که باران از ابر بر تپه‌ها فروبارد. درود خداوند هر روز بر آن بنیادها و بر آن گنبدها فرود آید.<sup>۲</sup>

- |  |  |
|--|--|
| ۱. ربی الله و الامین نبی<br>ثم سبطا محمد تالیه<br>و التقی الزکی جعفر الطی<br>ثم موسی ثم الرضا علم الفض<br>و المصقی محمد بن علی<br>و الزکی الامام مع نجله القا<br>ابرزت منه رافعة الله بالنا<br>فرع صدق نهی الی الرتبة القص<br>فهو ماض علی البدیة بالفی<br>عالم بالامور غارت فلم تذ<br>هولاء الاولی اقام بهم حج<br>این بیت‌ها در دیوان ابی تمام وجود ندارد. | صفوة الله و الوصی امامی<br>و علی و باقر العلم خام<br>یار مأوی له و المقام<br>ل الذی طال سائر الا علام<br>و المعزی من کل سوء و ذام<br>ثم مولى الانام نور الظلام<br>س لترك الظلام بدر التمام<br>وی و فرع النبی لا شک نام<br>صل من رأى هزبری هام<br>جم و ما ذایکون فی الانعام<br>ته ذوالجلال و الاکرام. |
| ۲. سقی الله المدينة من محل   | لباب الماء بالنطف العذاب   |

هم او را است:

طایفه‌ای که پیامبر خدا ﷺ از ایشان است و نیز آن گشایندهٔ دشواری‌ها آن‌گاه که آشکارا رو نهند.  
داماد او که جان در راه وی بر کف نهاد و شمشیر خدا در روز پیکار بود.  
نخستین گروندهٔ آن منادی که چون خواند، کسی جز او دعوت وی را پاسخ نگفت.  
سپس دو سبط شهید پیامبر ﷺ که این را به زهر و آن را به تیغ کشته‌اند.  
و علی علیه السلام و فرزندش باقر علیه السلام و آن صادق سخن علیه السلام و نیز موسی علیه السلام و رضا علیه السلام.  
و علی علیه السلام و پدر او علیه السلام و فرزند او علیه السلام و آن‌که مردمان در فردایی انتظارش کشند.  
ای ستیغ‌های سترگی و سربلندی و ای ماه‌های تمام درخشنده و روشن زمین.  
شمایید که درد کوری را درمان شوید و فردا از آن حوض گوارا سیراب کنید<sup>۱</sup>.

→

و جاد علی البقیع و ساکنیه	رخّی الذیل ملآن الوطاب
و اعلام الغری و ما استباحث	معالمها من الحسب اللباب
و قبر بالطفوف یضم شلوا	قضی ظمنا الی برد الشراب
و بغداد و سامرا و طوس	هطول الودق منخرق العباب
قبور تنطف العبرات فیها	کما نطف الصبیر علی الرواب
صلاة الله تخفق کل یوم	علی تلک المعالم و القباب

← دیوان الشریف الرضی، ۹۱/۱.

معشر منهم رسول الله وال	کاشف الکرب اذا الکرب عری
صهره الباذل عنه نفسه	و حسام الله فی یوم الوغی
اول الناس الی الداعی الذی	لم یقدم غیره لَمّا دعا
ثم سبطاه الشهیدان فذا	بحسی السم و هذا بالطبی
و علی و ابنه الباقر و ال	صادق القول و موسی و الرضا
و علی و ابوه و ابنه	و الذی ینتظر القوم غدا
یا جبال المجد عزا و علا	و بُدور الارض نورا و سنا
انتم الشافون من داء العمی	و غدا ساقون من حوض الروی

.۱

← همان، ۳۵.

## حصفکی

حصفکی<sup>۱</sup> گفته است:

حیدر علی<sup>علیه السلام</sup> و پس از او حسن علی<sup>علیه السلام</sup> و حسین علی<sup>علیه السلام</sup> و سپس علی و فرزندش محمد علی<sup>علیه السلام</sup> و جعفر صادق علی<sup>علیه السلام</sup> و پور جعفر موسی علی<sup>علیه السلام</sup> و پس از او نیز علی علی<sup>علیه السلام</sup> که سرور است. یعنی رضا علی<sup>علیه السلام</sup> و پس پسر او محمد علی<sup>علیه السلام</sup> و آن گاه علی علی<sup>علیه السلام</sup> فرزند راه یافته او و حسن ثانی علی<sup>علیه السلام</sup> که محمد بن حسن علی<sup>علیه السلام</sup> آن غایب، گام بر جای گام او نهاد<sup>۲</sup>.

## ابوفراس

امیر ابوفراس حمدانی گوید:

شفیع من احمد علی<sup>علیه السلام</sup> است و مولای من در رستاخیز علی علی<sup>علیه السلام</sup> و آن دخت و آن دو نواده و علی علی<sup>علیه السلام</sup> و باقر علی<sup>علیه السلام</sup> شکافنده دانش و صادق علی<sup>علیه السلام</sup> و سپس امین صاحب تبیان، و علی علی<sup>علیه السلام</sup> و آن دو نیکو کردار علی علی<sup>علیه السلام</sup> و نیز علی عسکری علی<sup>علیه السلام</sup> آن نزدیک مقرب، و امام مهدی علی<sup>علیه السلام</sup> هدایتگر آن روز که جز آمرزش خداوند آمرزنده چیزی سود نبخشد<sup>۳</sup>.

۱. مقصود ابوالفتح یحیی بن سلامه حصفکی (د. ۵۵۳ ق.) است.

۲. حیدرة و الحسنان بعده  
و جعفر الصادق و ابن جعفر  
اعنی الرضا ثم ابنه محمد  
و الحسن الثانی یتلو تلوه  
ثم علی و ابنه محمد  
موسی و یتلوه علی السید  
ثم علی ابنه المسدد  
محمد بن الحسن المفتقد

این بیت‌ها از شعری بلند درباره اهل بیت است که با بیت زیر آغاز می‌شود:

یا سائلی عن حب اهل البیت هل  
شافعی احمد و مولای فی البع  
و علی و باقر العلم و الصا  
و علی و الخیران علی  
و الامام المهدی فی یوم لایند  
اقر اعلانا به ام اجد  
ثم علی و البنت و السبطان  
دق ثم الامین ذی التبیان  
و علی العسکری القریب الدانی  
فع الاغفران ذی الغفران

بیت‌ها را در دیوان ابی‌فراس الحمدانی نیافتیم.

هم او را است:

رهایی از بیم‌های خود را جز از رهگذر احمد عَلَيْهِ السَّلَام و علی عَلَيْهِ السَّلَام امید ندارم.  
و نیز از دخت پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فاطمه پاک عَلَيْهَا السَّلَام و دو سبط پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و امام علی عَلَيْهِ السَّلَام،  
و آن پیراسته و ارسته، شکافنده دانش الهی در میان ما، یعنی محمد بن علی عَلَيْهِ السَّلَام،  
و فرزند او جعفر عَلَيْهِ السَّلَام و نیز موسی عَلَيْهِ السَّلَام و مولایم علی عَلَيْهِ السَّلَام که چه نیکو مولایی است!  
و ابوجعفر عَلَيْهِ السَّلَام همنام پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و سپس فرزند پاک او علی عَلَيْهِ السَّلَام،  
و پسر او عسکری و آن قائم عَلَيْهِ السَّلَام که برخااهد خاست و حق محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و علی عَلَيْهِ السَّلَام را آشکار خواهد  
ساخت.

آن روز که رخدادی بزرگ عرضه شود، امید من آن است که بدیشان آرزوهای خویش را دریابم<sup>۱</sup>.

## حسام‌الدوله

حسام‌الدوله ابو الشوک فارس بن محمد گفته است:

درود مرا به امیر مؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام برسان و محبت من به او و عشق راستین من را یادآور شو.  
و حسین عَلَيْهِ السَّلَام را در کربلا زیارت کن و به او بگو: ای پسر پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ای نسل احمد،  
ای پور محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، از من بر تو سلامی پیوسته که تا روزگار روزگار است هر دم به تو رسد.  
و هم بر پدرت و بر جدت که گزیده است و بر آنان که از خاندان شما در بقیع خفته‌اند.  
و در سرزمین بغداد بر موسی عَلَيْهِ السَّلَام و در طوس بر آن امام رضاعی عَلَيْهِ السَّلَام که تنها افتاده است،  
و در سامرا دورد من بر آن امام نقی عَلَيْهِ السَّلَام نوه امام پرهیزکار تقی عَلَيْهِ السَّلَام،

شاه الا باحمد و علی  
ر و سبطیه و الامام علی  
له فینا محمد بن علی  
له ثم ابنه الزکی علی  
هر حقّی محمد و علی  
یوم عرض علی الاله العلی

لست ارجو النجاة من کل ما اخ  
و ببت النبی فاطمه الطه  
و التقی النقی باقر علم ال  
و ابی جعفر سمی رسول ال  
و ابنه العسکری و القائم المظ  
فبهم ارتجی بلوغ الامانی

۱.

فردا روز از آتش دوزخ به آن دو امام عسکری علیه السلام و نیز به قائم آل محمد علیه السلام چنگ زنم<sup>۱</sup>.

## سوسی

سوسی گفته است:

در روز رستاخیز به ایشان رویم سفید می شود و به ایشان نامه ام را به دست راست می گیرم. نخستین آن ها ابوالحسن علیه السلام امام من است، امام هدایت که فروغ او چون شهاب روشن است. از ایشان است آن که همسرش او را به زهر آمیخته به نوشاک کشت، یعنی ابومحمد حسن علیه السلام. از ایشان است آن که در آن صحرای سوزان آماج تیرها و خنجرها قرار گرفت و بر زمین افتاد، و از ایشان است آن که زیور همه پرستشگران باشد، یعنی علی علیه السلام، و هم از ایشان است آن که همه دانش ها را به درستی باز شکافد. من به ابوعبدالله امام صادق علیه السلام امید بسته ام که در حساب و کتاب رستاخیز مرا برهاند. باز از ایشان است آن که از آنچه گذشته است و از آنچه هنوز نیامده است بی تردید خبر دهد. امیر معجزه ها و کسی است که به دانش و شگفتی های چشمگیر بر ما جلوه کرده است. نهمین ایشان محمد علیه السلام آن صاحب فروغ و آن خفته در جوار موسی علیه السلام در آن بارگاه است. و دهمین ایشان ابوالحسن علیه السلام امید من است، همان ابوالحسن که در فرجام به او امید توان داشت.

و یازدهمین آنان حسن علیه السلام امام من است، پدر آن ماه پنهان در پس پرده غیبت<sup>۲</sup>.

- |   |  |
|---|--|
| ۱. بلغ امیر المؤمنین تحیتی<br>و زر الحسین بکربلاء و قل له<br>منی السلام علیک یا بن محمد<br>و علی ابیک وجدک المختار و ال<br>و بارض بغداد علی موسی و فی<br>و بسر من رأى السلام علی الذ<br>بالعسکرین اعتصامی من لظی<br>بهم یبیز یوم الحشر وجهی | و اذکر له حبی و صدق توددی<br>یا بن الرسول و یا سلاله احمد<br>ابدا یروح مع الزمان و یفتدی<br>شاوین منکم فی بقیع الفرقد<br>طوس علی ذاک الرضاء المفرد<br>قی نجل التقی و السؤدد<br>و بقائم من آل احمد فی غد<br>و اقبض بالیمین علی الکتاب |
|---|--|

محبت من به آن غایب کوفه است و فرزند مسموم او به زهر،  
و سومین تن، آن کشتهٔ ستم و پس از او آن سجده گزار بر پیشگاه خدای منان،  
و باقر علوم صاحب تبیان و جعفر علیه السلام آن حیرت بخش اذهان،  
امام ما موسی علیه السلام که صاحب منزلت بلند است و فرزند او هشتمین امام خفته در خاک نوقان،  
و پسر نهم پیامبر صلی الله علیه و آله که در بغداد است و عسکری علیه السلام و فرزند او علیه السلام آن دو آوازه گستر.  
چه هنگام آن ماه در برابر دیدگان جلوه خواهد کرد و چه هنگام است زمان برخاستن خاتم  
روزگاران؟<sup>۱</sup>

همو گفته است:

پاکان پیراسته نیک و فرزنانگان مهتر سربلند،  
صاحبان دهش و اربابان خرد، اهل پرهیزگاری و مردان تدبیر و زهد،

→

فأولهم ابوحسن امامی	امام هدی یری مثل الشهاب
و منهم من سقته العرس سما	فغص ابومحمد بالشراب
و منهم ثاویا بالطف اضحی	قتیلا بالصفائح و الحراب
و زین العابدین معا علی	و باقر کل علم بالصواب
ابوعبدالله به ارجی	نجاتی فی الحساب و فی الکتاب
و منهم مخبر ما کان قدما	و مخبر ما یكون بلا ارتیاب
امیر المعجزات و من تبدی	لنا بالعلم و العجب العجاب
و تاسعهم محمد ذوسناء	مقیم عند موسی فی القباب
و عاشرهم ابوحسن رجائی	ابوحسن المرجی للمآب
و حادی عشرهم حسن امامی	ابوالقمر المغیب فی الحجاب
حبی للغائب فی کوفان	و لابنه المسموم بالدیفان
و الثالث المقتول بالعدوان	و بعده الساجد للمتان
و باقر العلوم ذی التبیان	و جعفر محیر الاذهان
امامنا موسی العظیم الشان	و ابنه الثامن فی نوقان
و ابنه التاسع فی بغداد	و العسکری و ابنه القرمان
متی یلوح البدر للعیان	متی یقوم قائم الزمان

شایستگان مهتری و سیاست و ارجمندی و دلیران سخت‌پنجه آن پیکارهای نخست،  
 سروران دانشی‌مرد و بردباران آگاه به دین و حکیمان خداپرست،  
 ستارگان روشن و سخنوران فرهیخته و گشاده‌دستان اهل کرم،  
 شما به شمار ماه‌ها و ستارگان راهنمای مایید و به شما است که عددها برابر شوند و راست آیند.  
 از شما است علی‌علیه‌السلام و حسین‌علیه‌السلام و پیش از او برادرش حسن‌علیه‌السلام، و از شما است سجاد،  
 و محمدعلیه‌السلام نیز از شما است و جعفرعلیه‌السلام و پسرش و همچنین موسی‌علیه‌السلام که بر بلندی عظمت جای  
 دارد.  
 سپس رضاع‌علیه‌السلام و محمدعلیه‌السلام و علی‌او‌علیه‌السلام و پدر آن که دنیا در فرمانش او قرار خواهد گرفت،  
 همو که با عدالتی که راه درست هدایت‌خواهان در آن نهفته است، ستم را خواهد میراند.<sup>۱</sup>

## عضدالدوله

عضدالدوله گفته است:

اگر عمداً و در پی هوس‌ها نزد تو آمده‌ام و از فلک آسمان به دوزخ در افتاده‌ام،  
 و از محبت زادهٔ دختر محمد ﷺ برائت جسته‌ام و با محبت معاویه از قبر برانگیخته شده‌ام،  
 اما نزد ما امامان پس از محمد ﷺ دو تن و دو تن و هشت تن هستند.<sup>۲</sup>

- |                                 |                              |
|---------------------------------|------------------------------|
| ۱. الطیبون الطاهرون الخیرون     | الفاضلون السادة الامجاد      |
| اهل الهدى اهل الحجى             | اهل التقى اهل النهى الزهاد   |
| اهل الرئاسة و السياسة و النفاسة | و الشراسة فى الاولى شذاد     |
| السادة العلماء و الحلما         | و الفقهاء و الحكماء و العباد |
| الأنجم الصبحاء و الفصحاء        | و الرجحاء و السمحاء و النقاد |
| أنتم عداد شهورنا و نجومنا       | و بكم تصح و تستوى الأعداد    |
| منكم على و الحسين و قبله        | حسن أخوه و منكم السجاد       |
| و محمد منكم و جعفر و ابنه       | و كذاک موسى فى العلى شیاد    |
| ثم الرضا و محمد و علیه          | و ابوالذى الدنيا له تنقاد    |
| ذاک الممیت الجور بالعدل الذى    | فيه لمن یبغى الرشاد رشاد     |
| ان كنت جئتک فى الهوى متعمدا     | فرمیت من قطب السماء بهایوة   |



## بشنوی

بشنوی گفته است:

خداوند خویش را به رهبران هدایت سوگند دادم و به آن دوازده تن که پس از پیامبر ﷺ نگاهبان امت شدند چنگ زدم.  
من آرزومند آن خانه‌ای هستم که کسانش پاک و پیراسته‌اند و برای قریش سرای دیانت بوده است.<sup>۱</sup>

## عونی

در شعری که از آن عونی است و به عیاش نیز نسبت داده‌اند چنین آمده است:  
درود بر برترین مردمان، خاتم هشداردهندگان، و سلام بر آن نگاهبان پاک پیراسته.  
سلام و درود و تحیت و رحمت بر پرچم دیانت که تاج فخر را نیز بر سر دارد.  
سلام بر دریای دهش، اقیانوس خرد که فرشتگان خیر و قرآن را بر او نازل کردند.  
سلام بر همتا و داماد پیامبر ﷺ ابوالحسن علی که چه نیکو دامادی است.  
سلام بر آن بانوی پاک فاطمه علیها السلام و سلام بر فرزندان او که ستارگان درخشانند.  
سلام بر آن که بردباری نامور است و سپس سلام بر آن که به شمشیر و خنجرش کشتند.  
سلام بر سجاده علی و سپس بر پسر او محمد علی که به شکافتن دانش مشهور است.  
سلام بر آن پاک پیراسته جعفر علی و سلام بر موسی علی تا روزگار روزگار است.  
سلام و درود و تحیت بر رضا علی و سلام بر آن که چون ستارهٔ درخشان در پی او آمد.  
سلاک بر آن که با نام او ده تن کامل شد و سلام خداوند بر آن یازدهمین.  
سلام بر آن پاک‌مرد که همنام جد خویش است. سلام از دل اندوهگین کسی که سرشکش روان است.

→

و برئت من حب ابن بنت محمد	و حشرت من قبری بحب معاویه
ان الائمة بعد احمد عندنا	اثنان ثم اثنان ثم ثمانية
آلیت ربی بالهدی متمسکا	بائنی عشر بعد النبی مراقبا
انی علی البیت المطهر اهل	بیت قریش للدیانة طالبا

سلام بر آن‌که در سامرا منزل دارد و سلام بر آن‌که در محکم کتاب در او امید نهاده شده است<sup>۱</sup>.

همو گفته است:

خلیفه خدا و پدر خلیفگان، همان مهتران قوم و فرزندگان نام‌آور.  
مصدق آن نور در تفسیر و صاحب آن دو نور شبر و شبیر در نسل خویش،  
آن نخست که مسموم شد و آن دیگر که طایفه‌ای نفرین شده و کافر او را کشتند،  
و علی‌علیه‌السلام را یاد کن و نیز آن را که در میان مردمان دانش‌هایی بسیار آشکار کرد و گسترد.  
آن رکوع‌گزار سجده‌گزار که از فراوانی سجده‌ها پیشانی‌اش پینه بست.  
سپس یاد کن آن شکافنده دانش را، وه که چه خوش شکافنده‌ای و چه خوش شکافته‌ای!  
سپس صادق، همان جعفر‌علیه‌السلام را یاد کن، همانند پدر موسی‌علیه‌السلام که باید به بهترین سخن از او یاد کرد.

سپس رضاع‌علیه‌السلام، علی همان گزیده خدا که به برکت او به عظمت راه گشوده‌ایم.  
آن‌گاه در این راه هدایت محمد‌علیه‌السلام در پی او رفت و سپس علی‌علیه‌السلام و آن‌گاه آنچه از راه‌های حق ذخیره الهی بود بر ما آشکار گشت،

سلام علی المستحفظ الطاهر الطهر  
علی علم الدین المتوج بالفخر  
به نزل الأملاك بالخیر و الذکر  
ابی‌حسن اکرم به ذاک من صهر  
سلام علی أولادها الأنجم الزهر  
سلام علی المقتول بالبیض و السمر  
محمد ذی‌العلم المشهر بالبقر  
سلام علی موسی الی آخر الدهر  
سلام علی تالیه کالکوکب الدر  
سلام من الباری علی الحادی العشر  
سلام حزین القلب عبرته تجری  
سلام علی المرجو فی محکم الزبر

سلام علی خیر الوری خاتم النذر  
سلام و ریحان و روح و رحمة  
سلام علی بحر الندی لجة الحجی  
سلام علی صنو النبی و صهره  
سلام علی الطهر الزکیة فاطم  
سلام علی المعروف بالحلم و التقی  
سلام علی السجاد ثم علی ابنه  
سلام علی الطهر المطهر جعفر  
سلام و ریحان و روح علی الرضا  
سلام علی من اکمل العشر باسمه  
سلام علی الطهر المسمی بجده  
سلام علی من سر من رأی محله

۱.

و پس از آن دو تن سلام بر حسن علیه السلام آن محبوب که به نیکی و طهارت نامور است،  
و سلام بر آن سرور مهدی علیه السلام و قائم در زمین که غایب منتظر است،  
و زمین را که از بیداد آکنده است به داد بیاکند و خداوند صاحب عزت نیز او را ظفر دهد<sup>۱</sup>.

سید حمیری نیز گفته است:

تا آن زمان که کبوتران آواز سردهند بر خاندان و نزدیکان پیامبر صلی الله علیه و آله درود.  
مگر نه آن که ایشان ستارگان آسمانند و پرچم‌های عزتی که بدان نتوان در رسید؟  
پس ای آن که در گمراهی به سرگشتگی مانده‌ای، امیر مؤمنان علیه السلام یگانه امام است.  
پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم و آن جا که مردمان همه حاضر بودند از او نام برد،  
و دومین کس حسن علیه السلام است که مایهٔ امید باشد و خانه و مشعر و منی و مقام از آن او است،  
و سومین کس حسین علیه السلام است که بر کسی پوشیده نیست و فروغ بدر را ماند که به تیرگی شب  
درمی‌آمیزد.

چهارمین آن‌ها صاحب آن اجتهاد و ورع است که دین و دنیا به او سامان گیرد،  
و پنجمین آن‌ها محمد علیه السلام است که خداوند برای او در عرصهٔ افتخارها جایگاهی برگزیده است،

العرانین البهالیل الزهر  
منسله الزاکی شبیر و شبر  
بقتله رهط ملاعین کفر  
خلق علوما ثم أبدا و نشر  
قص من بین جبینہ الدبر  
یا حبذا من باقر و ما بقر  
مثل ابی موسی بخیر من ذکر  
له بیمنه الی الجد خبر  
ثم علی فأتانا ما ذخر  
فالحسن المحبوب بالبر الطهر  
ارض الذی غیب فهو المنتظر  
جوراً و ذو العزة یعطیه الظفر

خليفة الله ابو الخلائف الشم  
ذو النور فی التفسیر و النوران فی  
الأول المسموم و الثانی الذی  
و اذکر علیاً و الذی أظهر فی ال  
الراکع العابد و الساجد حتی  
ثم اذکر الباقر للعلم ألا  
ثم اذکر الصادق أعنی جعفرأ  
ثم الرضا أعنی علیاً خیرة ال  
ثم اقتفاه فی الهدی محمد  
من سبل الحق و من بعدهما  
السید المهدی و القائم فی ال  
یملأها عدلا کما قدملث

و ششمین آن نیک‌گوهران جعفر علیه السلام است، ماه بدری که فروغ بدر تمام از او است.  
 موسی علیه السلام هفتمین کس است و او را سخنی است که بزرگان نیز از نزدیک شدن به کرانه‌هایش  
 فرومانده‌اند.  
 علی علیه السلام هشتمین کس است و مضجع او در سرزمین طوس است، آن جاکه از طراوت و خرمی کم‌بهره  
 باشد.  
 نهمین آن‌ها رانده زاده بدکاران است. او محمد زکی علیه السلام است، صاحب شمشیری بران.  
 دهمین آن‌ها علی علیه السلام است، دژی که بلد حرام از دلتنگی اش می‌نالد.  
 و یازدهمین آن‌ها چراغ همه پسندیدگی‌ها است، نوری روشنگر، همان حسن علیه السلام پرهیزگار.  
 دوازدهمین تن آن است که وقت او نزدیک است، همان محمد پیراسته علیه السلام که به او چنگ زنند.  
 به زودی آن نور ناپیدا آشکار خواهد شد و همه کارها با او سامان خواهد گرفت.  
 اینان هستند که در بهشت اندرند و همه توفیق من از ایشان است و پناهگاه من نیز آن پنج تن باشند.  
 والسلام<sup>۱</sup>.

۱.	علی آل الرسول و أقربیه ألیسوا فی السماء هم نجوم فیامن قد تحیر فی ضلال رسول الله یوم غدیر خم و ثانی أمره الحسن المرجی و ثالثه الحسین فلیس یخفی و رابعهم علی ذو المساعی و خامسهم محمداً ارتضاه و جعفر سادس النجباء بدر و موسی سابع و له مقال علی ثامن و القبر منه و تاسعهم طرید بنی البغایا و عاشرهم علی و هو حصن
	سلام کلما سجع الحمام و هم أعلام عز لایرام أمیر المؤمنین هو الامام أناف به و قد حضر الانام له بیت المشاعر و المقام سنا بدر اذا اختلط الظلام به للدين و الدنيا قوام له فی المأثرات إذا مقام بیهجته زها البدر التمام تقاصر عن أدانیه الکرام بأرض الطوس ان قحطوا رهام محمد الزکی له حسام یحن لفقده البلد الحرام

## مطیری

خطیب توانمند ابن فرار مطیری را گوید:

در روز آن رسوایی ها نجات خویش را به آیین مصطفی ﷺ و محبت مرتضی علیه السلام جویم.  
به فاطمه بتول علیه السلام که حقیقت به تو رسیده است و به حسن پاک نهاد علیه السلام و حسین علیه السلام،  
به زین العابدین علی بن حسین علیه السلام رشته خویش را در پیوسته ام و چه کسی چون این بزرگواران  
است!

باقر بن علی علیه السلام تکیه گاه من است، همان محمد که تکیه امت های آدمیزادگان و جنیان است.  
پناهگاه من جعفر صادق علیه السلام است و در بهشت به برکت اینان مرا دو خلعت ارمغان دهند،  
و نیز آن فروخورنده خشم خود و آن پاک سرشت موسی علیه السلام که این دو را وسیله خویش بر درگاه  
خداوند گرفته ام.

من به علی بن موسی رضا علیه السلام اطمینان دارم که تو را دو فضیلت داده است.  
همچنین به آن امام زکی محمد علیه السلام که با توسل به او از عذاب سخت روز رستاخیز رهایی یافته ام.  
مرا بس است امام علی علیه السلام و فرزند او حسن علیه السلام که کشته خفته در عسکرین است.  
او را دوست باید داشت و دوستی همه اینان نیز مهدی علیه السلام است که امیدبخش ترین راه های فراروی  
است.<sup>۱</sup>

→

و حادی العشر مصباح المعالی	منیر الضوء الحسن الهمام
و ثانی العشر حان له القيام	محمد الزکی به اعتصام
سیظهر عاجلاً نوراً خفياً	و ینساق الامور به انتظام
اولئك فی الجنان بهم مساعی	و جیرتی الخوامس و السلام

← دیوان السید الحمیری، ۳۵۷ - ۳۶۹.

بدين المصطفى أرجو نجاتی	و حب المرتضى من يوم شین
بفاطمة البتول أتاك رشداً	و بالحسن الزکی و بالحسین
بزين العابدين وصلت حبلى	علی بن الحسین و من کذین
و ان الباقر بن علی رکنی	محمد و هو رکن الامتین

۱.

←

## ابن حماد

ابن حماد گفته است:

خدا درود فرستد بر علی علیه السلام، آن بلندمرتبه‌ای که هیچ پرنده و هیچ شاخسار بلندی به جایگاه او نرسد،

و سیراب سازد مدینه و بقیع و مرقدی را که در دشت پشت کوفه است،  
و سیراب سازد قبرهایی را که در طفوف می‌تابند و سیراب سازد قبرهایی را که در بغداد است،  
و سیراب کند قبرهایی را که در سامرا است و آن را که در طوس و در نوقان خفته است<sup>۱</sup>.

هم او را است:

من غلام آن سروران بلندمرتبه‌ام، اهل بیت تقوا و باب هدایت.  
من وابسته احمد علیه السلام و علی علیه السلام و نوادگان ایشان و وابسته سجادم.  
من وابسته باقر علوم علیه السلام و صادق علیه السلام صاحب فضایل و تقوا و درستی‌ام.  
من وابسته کاظم غیظ موسی علیه السلام و علی رضا علیه السلام و جواد علیه السلام باشم که نکومرد جود است.  
من وابسته آن دو مرد عسکرم و سرانجام وابسته قائم امام هدایتگر علیه السلام.  
طایفه‌ای که با انتساب به ایشان ولادتی پاک یافته‌ام و روز بازگشت بر ایشان تکیه زنم،

→

و كهفی جعفر الصادق علماً	أفوز من الجنان بحلتین
و كاظم غیظه الطهر موسی	الی ربی جعلت وسیلتین
و أنى بالرضا علی بن موسی	وثقت بان أتاك فضیلتین
كذاک و بالزکی أمنت یوما	محمد من الیم عقوبتین
و حسبی بالامام علی و ابن	له حسن قتیل العسکرین
تحاب به و حب الكل جمعاً	هو المهدی أرجی خصلتین
صلی الاله علی ذی‌العلی	ما نال طیرا او علا اغصانا
و سقى المدینة و البقیع و مشهدا	حل الغری الطهر من کوفانا
و سقى قبورا بالطفوف منيرة	و سقى قبورا ضمنت بغدانا
و سقى مقابر سر من رأى و الذی	من طوس اصبح ثاویا نوقانا

و دوستی ایشان نجات از دوزخ است و دژ من در برابر وحشت روز معاد<sup>۱</sup>.

همو گفته است:

خداوندا، به حق حقی که خاندان هاشم دارند، به گزیدگان گزیدگان تو که هدایتگران بزرگوارند.  
به احمد برگزیده عَلَيْهِ السَّلَام و به آن مهتر علی عَلَيْهِ السَّلَام و به دو نوادهٔ پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، به آن بانوی پیراسته، فاطمه  
بتول عَلَيْهَا السَّلَام.

به آبروی علی عَلَيْهِ السَّلَام صاحب پرو او پرهیز و به محمد عَلَيْهِ السَّلَام و به جعفر عَلَيْهِ السَّلَام مرد معجزه‌های بزرگ.  
به موسی عَلَيْهِ السَّلَام که گزیده است، به رضاع عَلَيْهِ السَّلَام، به محمد عَلَيْهِ السَّلَام و به حق علی عَلَيْهِ السَّلَام که برخوردار از آن مرتبت  
بلند و آن اوصاف ستوده است.

به حسن عَلَيْهِ السَّلَام آن خجسته و به قائم عَلَيْهِ السَّلَام که فردا بهترین نقطهٔ امید است و بزرگوارترین عهده‌دار.  
به دوازده تن از نسل آدم عَلَيْهِ السَّلَام که آنان را برگزیدی و پسندیدی و پاک داشتی.  
ای خدای صاحب معارج، به حق ایشان مرا نجات ده و عفو خود را در برابر گناهان گرانم ارزانی ام  
دار<sup>۲</sup>.

أهل بيت التقى و باب الرشاد  
و لسبطيهما و للسجاد  
دق ذى الفضل و التقى و السداد  
و على الرضا و نعم الجواد  
ثم للقائم الامام الهادى  
و عليهم يوم المعاد اعتمادى  
ر و حصنى من هول يوم المعاد  
بصفوتك الصفوة الهداة الاكارم  
بسبطيه بالطهر البتولة فاطم  
بجعفر رب المعجزات العظام  
بحق على ذى العلا و المكارم  
غدا خير مأمول و أكرم قائم

أنا مولى للسادة الأمجاد  
أنا مولى لأحمد و على  
أنا مولى لباقر العلم و الصا  
أنا مولى لكاظم الغيظ موسى  
أنا مولى للعسكريين حقاً  
معشر طاب مولدى بولا هم  
و موالاتهم نجاة من النا  
إلهى بحق الحق من آل هاشم  
بأحمد المختار بالقرم حيدر  
بجاه على ذى التقى بمحمد  
بموسى المصطفى بالرضا بمحمد  
و بالحسن الميمون و القائم الذى

۱.

۲.

همو گفته است:

ای علی مرتضی، جایگزینی برای تو نمی جویم و حاشا که از تو روی برتابم.  
من وابسته حیدر علی<sup>علیه السلام</sup> و ده فرزند او و نیز امام قائم منتظر مستخلف علی<sup>علیه السلام</sup> هستم<sup>۱</sup>.

## سابوری

ابوالفتح محمد بن سابوری گفته است:

درود بر آن گزیده و مصطفی محمد<sup>صلی الله علیه و آله</sup> که صاحب آیین استوارتر است.  
درود بر پسر ابوطالب مرد جنگ و سوار نشاندار.  
درودی از جانب خداوند بر آن نبأ اعظم، تا آن هنگام که کبوتری بانگ می زند.  
درود بر آزاده بانویی که شوهرش برای هر که از دیدن حقیقت کور مانده راه رهایی است.  
درود بر حسن علی<sup>علیه السلام</sup> که کانون امید است و نوری را می ماند که در ظلمت شب بدرخشد.  
درود بر آن که در آن صحرای سوزان جامی تلخ تر از شرنگ در کامش ریختند.  
درود بر آن سجده گزار پرستشگر که خدای مهیمن او را از گناه مصون داشته است.  
درود بر آن که دانش را شکافت تا چون نهری سرشار بر جوشد.  
درود بر جعفر علی<sup>علیه السلام</sup> پس از او، درود دلداده ای که افسون شده او است.  
درود بر کاظم علی<sup>علیه السلام</sup> که فروغ او چون ستارگان هفت گانه می فروزد.  
درود بر آن که قبر او در طوس جدا افتاده و طوس در کنف حمایت او است.  
درود بر آن نهمین که عظمت او چون شعله ای بر منار می درخشد.  
درود بر آن دهمین که دهش او بیش از سیلاب فیض برساند.  
درود بر یازدهمین ایشان، و درود بر قائم قیام علی<sup>علیه السلام</sup>.

→

- |                                  |                              |    |
|----------------------------------|------------------------------|----|
| و طهرتھم من نسل أولاد آدم        | بائنی عشر صفیتھم و ارتضیتھم  |    |
| و جد لی بعفو من عظیم الجرائم     | بحقھم یا ذاالمعارج نجنی      |    |
| منک او عنک و لا حاشای بالمنحرف   | یا علی المرتضی لست ابغی عوضا | ۱. |
| و الامام القائم المنتظر المستخلف | انا مولی حیدرة و بنیه العشرة |    |



درود بر شما ای زادگان احمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ای فرزندان حیدر ارجمند.  
درود بر شما ای زادگان فاطمه صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، درود دوستداری که شما را گرمی می‌دارد<sup>۱</sup>.

## ابوعبیدالله حسینی

ابوعبیدالله حسینی<sup>۲</sup> گفته است:

ای باد، سحرگاهان، در حالی که هنوز سپیده کامل برنیامده است نسیم خوش خود را بر مدینه بران،  
و بقیع را با همه آن نشانه‌های کهن دین که در خاک نهفته است دیدار کن.  
آن‌گاه آن را در نجف همدم نوایی کن که روزگاری است لبخندهای این شهر را به ترشروی بدل  
ساخته است.

۱.	سلام علی الصفوة المصطفى	محمد ذی النهج الاقوم
	سلام علی ابن ابی طالب	أخی الحرب و الفارس المعلم
	سلام من الله ما غردت	حمام علی النبأ الاعظم
	سلام علی حرة بعلمها	سبیل النجاة لمن قد عمی
	سلام علی الحسن المرتجی	کنور بدا فی دجی مظلم
	سلام علی من سقى بالطفوف	کؤوسا أمر من العلقم
	سلام علی ساجد عابد	حماء المهیمن عن مجرم
	سلام علی باقر علمه	یفجر كالجدول المفعم
	سلام علی جعفر بعده	سلام کئیب به معزم
	سلام علی کاظم نوره	توقد كالسبعة الأنجم
	سلام علی مفرد قبره	بطوس و طوس به یحتمی
	سلام علی تاسع مجده	تألق كالعلم المعلم
	سلام علی عاشر جوده	أسح من السیل بالمرزم
	سلام علی حادی عشرهم	سلام علی القائم القيم
	سلام علیکم بنی احمد	و أولاد حیدرة الاکرم
	سلام علیکم بنی فاطمه	سلام محب لکم مکرم

۲. مقصود محمد بن عبیدالله بن علی (د. پس از ۴۵۰ ق.) است. برای شرح حال او ← سماوی، الطلیعة من شعراء الشيعة،

سپس نسیم را در طفوف بچرخان و آن جا در زیر نور آفتاب آن را سلام ده،  
و در بغداد مهار آن بازگیر تا بازایستد و پژواک اندوه را در آن به ماندنی دراز بگستر،  
و سامرا را به شیون و نوایی گزین کن که بر جوشد و بر همه جا روان شود،  
و به سوی طوس رهسپار شو و آن جا برای خدا، دادخواه آن غریب طوس باشد.  
زیارتگاه‌هایی که خفتگان‌شان غرقه رحمت و نور گشته‌اند<sup>۱</sup>.

### صاحب بن عباد

صاحب بن عباد گفته است:

ای زائرانی که همه گرد آمده‌اید و همه آهنگ بازگشت دارید،  
چون به خاک مدینه، بهترین سرزمین و نیکوترین تربت رسیدید،  
از جانب من به محمد ﷺ، آن پیراسته، سلامی پاک و پاکیزه برسانید،  
تا چون به نجف بازگشتید از جانب من به علی علیه السلام که وصی او است سلام کنید،  
و پس از آن در بقیع که بهترین وطن است سلام مرا به سرورم حسن علیه السلام اهدا کنید.  
به آن کشتگان سرزمین طف نیز هزار سلام از پس هزاران سلام نثار کنید.  
آن‌گاه به بقیع، به سوی سرورم علی بن حسین علیه السلام بازگردید،  
و سوی شکافنده دانش، مرد نهفته‌ها و کان مهتری و افتخار

۱.	یا طیب نفح النسیم فی سحر	عرج علی طیبة بتفلیس
	و زر بقیعا بما تخذ به	رسمنا من الدین جد مطموس
	و اغزهما بالغری رازمة	تثلّم اضحاکیها بتعبیس
	و طف بها بالطفوف مدلجا	و حیها ضحوة بتشمیس
	و اقصد ببغدان من أزمته	یرو صداها بطول تعریس
	و خص سامرة بمر تجز	یشوب تطبیقه بتبجیس
	و ازحف الی طوس و اقض محتسبا	حقوق ذاک الغریب فی طوس
	مشاهد روح مرآقدها	برحمة نورت و تقدیس

بیت‌ها با تفاوت‌هایی در الطلیعة من شعراء الشيعة اثر سماوی (۲۲۴) آمده است.

و نیز سوی گنج علم الهی در میان مردمان، جعفر صادق علیه السلام که پرهیزگارترین راست‌گفتار است، از سلام بالنده من به ایشان آن برسانید که در گذر روزگاران پایان نپذیرد. تا چون به بغداد به زیارتگاه آن زیرکی و خرسندی رسیدید، سلامی پیوسته از جانب من به او برسانید، سلام کسی که تولا را واجب داند، و به سیر خویش ادامه دهید و طوس را به آهنگ علی بن موسی علیه السلام که صاحب علو است زیارت کنید. تا زمانی که ستاره‌ای می‌درخشد و تا آن‌گاه که هیاهوی سواران بلند است از جانب من به او تحیت فرستید. پس از آن در سرزمین بغداد جایگاه آن مزارهای مطهر، بر محمد علیه السلام سلام کنید، و آن‌گاه آهنگ عسکر سامرا کنید و سلام مرا به بهترین وجه بدو رسانید، به علی علیه السلام آن طاهر مطهر و به حسن علیه السلام صاحب احسان و فرزند حیدر<sup>۱</sup>.

۱. متن کامل قصیده‌ای از صاحب بن عباد است که در دیوان او (۲۴۱ و ۲۴۲) آمده است:

یا زائرین اجتمعوا جموعا	و کلهم قد أجمعوا الرجوعا
إذا حللتهم تربة المدينة	بخیر أرض و بخیر طینه
فابلغوا محمد الزکیا	عنی السلام طیباً زکیا
حتى إذا عدتم الى الغری	فسلموا منی علی الوصی
و بعد بالبقیع فی خیر وطن	اهدوا سلامی نحو مولای الحسن
و ابلغوا القتلی بأرض الطف	تحیتی ألفتان بعد ألف
ثمة عودوا ببقیع الفرقد	نحو علی بن الحسین سیدی
و باقر العلم أخا الذخائر	و معدن العلیاء و المفاجر
و کنز علم الله فی الخلائق	جعفر الصادق أتقی صادق
فبلغوهم من سلامی النامی	ما لا یزول مدة الأيام
حتى إذا عدتم الى بغداد	بمشهد الزکاء و الرضوان
فبلغوا منی سلاما دائباً	سلام من یری الولاء واجبا
و واصلوا السیر و ارؤا طوسا	نحو علی ذی‌العلی بن موسی
حیوه عنی ما أضاء کوکب	و ما أقام یذبل و کبکب

همو در شعری دیگر گفته است:

ای زائری که آهنگ زیارتگاه‌ها کرده‌ای و کوه و صخره را پشت سر نهاده‌ای،  
از من درودی بیکران که در گذر روزگاران پایان نپذیرد به پیامبر ﷺ برسان.  
تا چون به سرزمین کوفه آن زمین پاک معروف رسیدی،  
و در نجف آن بهترین موطن پیش رفتی، بر برترین مردمان ابوالحسن علی درود فرست.  
آن‌گاه سوی بقیع الغرقه رهسپار شو و بر ابو محمد علی درود فرست،  
و به کربلا بازگرد و به بهترین وجه سلام مرا اهدا کن،  
به نیکوترین کسی که خاک آن سرزمین او را در خود جای داده است، همان حسین علی، آن سرور  
شهید،  
و به جانب آن بیابان بقیع برو که آن‌جا سرزمین بلند شرافت است.  
آن‌جا زین العابدین علی آن مرد پرفروغ و باقر علم علی و جعفر علی است.  
به همه آن‌ها همان دم سلام مرا برسان، سلامی که همه آبادی‌ها و سرزمین‌ها را بیاکند،  
و به بغداد برو و به آن امام پاک موسی علی سلام کن،  
و با آراسته‌ترین وضع به سوی طوس رو و تحیت مرا به ابوالحسن علی برسان،  
و بر بال فرشته نیک‌بختی به بغداد بازگرد و بر آن گنجینه تقوا محمد علی درود بفرست،  
و در سامرا سرزمین عسکر به علی علی آن نیک مطهر تحیت ده،  
و نیز به حسن بن علی علی که در همه احوالش پسندیده بوده است و در سخن خویش از سرچشمه  
دانش‌ها بهره داشته است.  
از میان همه مردم، تنها آنان پناهگاه من هستند و کسانی اند که هر روز بدیشان بازمی‌گردم<sup>۱</sup>.

→

و سلموا بعد علی محمد	بأرض بغداد زکی المشهد
و اعلموا عسکر سامراء	اهدوا سلامی أحسن الاهداء
نحو علی الطاهر المطهر	و الحسن المحسن نسل حیدر

۱. قصیده‌ای کامل از دیوان الصاحب بن عباد (۲۰۵ - ۲۰۷) است:

یا زائراً قد قصد المشاهدا	و قاطع الجبال و الفدافدا
فابلق النبی من سلامی	ما لا یبید مدة الأيام

←

ابوطاهر قمی در شعری حال خویش را چنین بازگفته است:

می‌گویم: من بنده‌ای رهایی‌ناپذیر برای آل یاسین هستم و این سخن را راست و آشکار می‌گویم.  
 من بنده محمد ﷺ، علی علیه السلام، بتول علیه السلام، دو سبط پیامبر ﷺ، سید سجاده علیه السلام، باقر علیه السلام،  
 جعفر علیه السلام و پسرش موسی علیه السلام و فرزندش رضاعیه و آن نور مردمان محمد پاک علیه السلام،  
 و علی عسکری علیه السلام و فرزندش حسن علیه السلام آن پیراسته تبار و نیز حجت روشن الهی ام<sup>۱</sup>.

### ابوالرضا حسینی

ابوالرضا حسینی<sup>۲</sup> نیز حال خویش چنین بازگفته است:

→

البتقة الطاهرة المعروفة	حتى اذا عدت بأرض الكوفة
سلم على خير الوری ابی الحسن	و صرت فی الغری فی خیر وطن
مسلماً علی ابی محمد	ثمة سر نحو بقیع الغرقد
اهد سلامی أحسن الاهداء	و عد الى الطف بکربلاء
ذاک الحسین السید الشهید	بغیر من قد ضمه الصعید
فثم أرض الشرف الرفیع	و اجنب الى الصحراء بالبقیع
و باقر العلم و ثم جعفر	هناک زین العابدین الازهر
قد ملأ البلاد و المواطن	ابلغهم عنی السلام راهنا
مسلماً علی الزکی موسی	و اجنب الى بغداد بعد العیسا
مبلغاً تحیتی أبا الحسن	و اعجل الى طوس علی اهدی سکن
سلم علی کنز التقی محمد	و عد لبغداد بطیر أسعد
سلم علی علی المطهر	و أرض سامراء أرض العسکر
من منبع العلوم فی أقواله	و الحسن الرضی فی أحواله
و من الیهم کل يوم مرجعی	فانهم دون الانعام مفزعی
لآل یاسین قول الصادق الجاهر	اقول انی عبد لا عتاق له
ین و السید السجاد و الباقر	محمد و علی و البتولة و السبط
الرضا و نور الوری محمد الطاهر	و جعفر و ابنه موسی و حافده
اکى ارومته و الحجة الباهر	و العسکری علی و ابنه الحسن الز

۱.

۲. ظاهراً مقصود فضل بن حسین بن علی راوندی است که مؤلف از او با نام ابوالرضا حسن یاد کرده است. درباره او ←

اثنی عشری، «مشيخة ابن شهر آشوب ۲»، تراثنا، ۹۵ - ۳۹/۹۶ - ۴۳.

پروردگارا، مرا در آن روز بازگشت هیچ شفيعی جز آنان که تبارم بدیشان می‌رسد نیست.  
پیامبر مصطفی ﷺ که نیای من است و سپس مادرم فاطمه علیها السلام و نیز راهنمایم علی علیها السلام که جد من است،

و حسن مجتبی علیها السلام، آن امام خجسته و سپس برادرش حسین علیها السلام که مهتر عرب است.  
سپس فرزندش سرور همه پرستشگران و نیز شکافنده دانش که آشکار و هویدا است،  
و آن نیکونهاد راست‌گوی و آن فروخورنده خشم آن‌گاه که شعله می‌افروزد.  
سپس رضا علیها السلام که سیره‌اش میان مردمان ستوده است و سپس تقی علیها السلام پیشوایی که هرگز دروغ نیست.

آن‌گاه فرزند او و نیز عسکری علیها السلام و مرا جز نزد این طایفه امیدی به شفاعت نیست.  
سرانجام آن‌که به زودی جهان را به ذات خداوند سراسر از عدل و داد می‌آکند،  
و جهان از تابش فروغ او روشن می‌گردد، چونان که بدر ظلمت ابرها را بشکافد و بیرون آید.<sup>۱</sup>

همو گفته است:

محمد ﷺ برترین برانگیخته و والاترین کسانی است که برهنه‌پای یا با پای‌افزار بر زمین گام نهاده‌اند،  
همو که آیینش همه ادیان را نسخ کرد و دوران امت او پایان همه دیگر آیین‌ها و پیروان آن‌ها شد.  
آن‌گاه پس از او امامت برای امیر مؤمنان علی علیها السلام سامان گرفت و به او ارزانی داشته شد،

إلا الذین الیهم ینتهی نسبی  
امی و شیخی علی الخیر و هو أبی  
ثم الحسین أخوه سید العرب  
و باقر العلم مکشوف عن الحجب  
و الکاظم الغیظ فی مستوقد الغضب  
ثم التقی نقیبا غیر ما کذب  
لی فی شفاعة غیر القوم من ارب  
عدلا و قسطا باذن الله عن کثب  
کالبدر یطلع من داج من السحب

یا رب مالی شفیع یوم منقبی  
المصطفی و هو جدی ثم فاطمة  
و المجتبی الحسن المیمون غرته  
ثم ابنه سید العباد قاطبة  
و الصادق البر فی شیء یفوه به  
ثم الرضا المرتضی فی الخلق سیرته  
ثم النقی ابنه و العسکری و ما  
ثم الذی یملا دنیا بأجمعها  
و تشرق الارض من لآلاء غرته

و پس از او پسرانش و پسران دخت پیامبرمان و آن گاه علی زین العابدین علیه السلام،  
و شکافنده دانش‌ها و گشاینده رازهای حکمت آن و صادق نیکونهاد که هیچ نه دروغ گفت و نه  
نادرستی‌ای به هم رساند،  
و نیز آن فروخورنده خشم که رشته مردانگی‌اش هرگز نگسسته است و سپس رضاع‌علیه السلام که هیچ گاه به  
نادرستی دهان نگشود،  
سپس امام تقی علیه السلام که به سخن و به کرده از مردم کناره گرفت و نه گفت و نه کرد،  
آن گاه پسر او و نیز عسکری علیه السلام و آن که زمین را از هر چه ناپاکی و ناخوانده است می‌پیراید،  
همان قائم دادگستر علیه السلام که به سیمای خود طلوع بدر در ظلمت سنگینی شب را می‌نمایاند،  
و ظلمت ستم‌های زمین را به طلوع ماه تابان دولت خویش که همه دولت‌ها را پایان خواهد بخشید از  
میان می‌برد<sup>۱</sup>.

## مؤلف

من خود در شعری گفته‌ام:

زنهار که پس از پیامبرمان، علی علیه السلام ولی خدا و پسر آن مرد پیراسته برترین مردمان است.  
ستون آیین حنیف به او برپا شد و این خیمه به او برخاست و قامت افراشت،

مشى على الارض من حاف و منتعل  
و دور ملته عفى على الملل  
من بعده لأمير المؤمنين على  
محمد ثم زين العابدین على  
و الصادق البرلم يكذب و لم يخل  
ثم الرضا لم يفه و الله بالزلل  
قولا و فعلا فلم يفعل و لم يقل  
يطهر الارض من رجس و من دخل  
طلوع بدر الدجى فى دامس الطفل  
اشراق دولته يأتى على الدول

۱. محمد خير مبعوث و أفضل من  
من دینه نسخ الاديان أجمعها  
ثم الامامة مهداة مرتبة  
من بعده ابنائه و ابنا بنت سيدنا  
و الباقر العلم عن أسرار حكمته  
و الكاظم الغيظ لم ينقض مروه  
ثم التقى فتى عاف الانام معاً  
ثم النقى ابنه و العسکرى و من  
القائم العدل و الحاکی بطلعته  
تنشق ظلمة ظلم الارض من قمر

و پس از او دو فرزندش نوادگان و گلبوته‌های محمد ﷺ که از پاک‌ترین پاكان برآمده‌اند.  
 پس از او سرورمان سجاد علیه السلام، گرامی‌ترین همه پرهیزگاران و درست‌کرداران که بر زمین گام نهاده‌اند،  
 و آن‌گاه شکافنده دانش‌ها دین و نیز آن راستگویی که خداوند در هر ظلمت و سرگشتگی مردمان را با او راه نماید،  
 و موسی علیه السلام امین خدا و سپس پسرش رضاعی علیه السلام، آن پیراسته فرزانه که از هر جایگاهی فراتر است.  
 پس از او سروری از سروران مردمان ابوجعفر محمد تقی علیه السلام که پاک و مطهر است،  
 و در پی او آن دو عسکری علیه السلام که برترین مردمان و دو امام هدایتگر در هر حیرت‌دهی هستند،  
 و امام ما مهدی علیه السلام که ناگزیر روزی کشندگان پدر خویش را با شمشیر بران خواهد کشت،  
 و خواهد گفت که به اذن خدا اینک روزگار او رسیده است و از آن پس خاور و باختر را به داد خواهد آکند.  
 به ایشان ایمان و یقین دارم و ایشان را به ولایت گیرم و از دشمنانشان به هر گونه که باشد برائت جویم.<sup>۱</sup>

- |  |   |
|--|---|
| <p>۱. ألا ان خير الناس بعد نبينا<br/>         به قام للدين الحنيف عموده<br/>         و من بعده نجلاه سبطا محمد<br/>         فسينا السجاد أكرم من مشى<br/>         و باقر علم الدين و الصادق الذى<br/>         و موسى أمين الله ثم ابنه الرضا<br/>         فسيد سادات الأنام محمد<br/>         و خير البرايا العسكريان بعده<br/>         و قائمنا المهدي لابد قاتل<br/>         يقول على اسم الله قد حان أمره<br/>         بهم أتولى مؤمنا متيقنا</p> | <p>على ولي الله و ابن المذهب<br/>         و صار رفيعا ذارواق مطنب<br/>         و ریحانتاه من أطائب طيب<br/>         على الأرض طراً من تقى و معرب<br/>         به يهتدى فى كل عمياء غيب<br/>         زكى نجار قدعلا كل منصب<br/>         ابوجعفر الزاكي التقى المطيب<br/>         إمامان مهديان فى كل شعب<br/>         عادة أبيه بالحسام المشطب<br/>         فيملاً عدلا كل شرق و مغرب<br/>         و أشناً من أعدائهم كل مذهب</p> |
|--|---|



## محمد بن حبیب

محمد بن حبیب ضبی گوید:

خداوند بر محمد ﷺ پیامبر درود فرستد و علی علیه السلام را به بلندای شکوه و ارجمندی رساند.  
پروردگارا، ای خدای علیم بر زهرای علیها السلام دروهای پیوسته فرست، به حق لازم او،  
بر او درود فرست و سپس درودی دیگر بر حسن علیه السلام آغاز کن و آن گاه بر حسین علیه السلام که سیمای او را  
کرامتی است،  
و بر علی علیه السلام که صاحب پروا است و بر محمد علیه السلام. پروردگارا بر همه آنان درود فرست که هر کدام مهتر  
و خجسته اند،  
و بر آن فرهیخته مطهر جعفر علیه السلام برترین درود فرست، هر چند کسانی آن را خوش ندارند.  
همان صادق علیه السلام که دانش آنچه نزد شما است از او نقل شده و مردمان به او چنگ زنند،  
و نیز بر پدرت موسی علیه السلام و پس از او درود بر تو که این درود پیوسته باد،  
و بر محمد زکی علیه السلام که بر او سلامی دو چندان باد و نیز بر علی علیه السلام تا زمانی که سخنی بر زبان  
سخنوران جاری گردد،  
و بر رضا ابن الرضا حسن علیه السلام که در فقدان او ظلمت همه جهان را دربرگرفت،  
و بر خلیفه او که با وی نظام امامت برایتان کامل گردد و خود پایان این سلسله است.  
او است که امید می رود تا به دستش آیین هدایت بازگردد و احکام الهی استوار گردد<sup>۱</sup>.

۱.	صلی الاله علی النبی محمد و کذا علی الزهراء صلی سرمداً و علیه صلی ثم بالحسن ابتدی و علی علی ذی التقی و محمد و علی المذهب و المطهر جعفر الصادق المأثور عنه علم ما و کذا علی موسی أبیک و بعده و علی محمد الزکی فضعفت	و علت علیا نضرة و وسام رب بواجب حقها علام و علی الحسین لوجهه الاکرام صلی فکل سید و همام أزکی الصلاة و ان ابی الاقوام فیکم به یتمسک الاقوام صلی علیک و للصلاة دوام و علی علی ما استمر کلام
----	--	--

## شاعری دیگر

دیگری گفته است:

پروردگارا، به حق مصطفی ﷺ و وصی او و به فاطمه زهرا علیها السلام دخت احمد  
پروردگارا، به حق حسن زکی علیهما السلام و آن که در خاک کربلا خفته است و به آن زاهد متعبد  
و به شکافنده پاکدامن دانش و به جعفر علیهما السلام و به حق موسی علیهما السلام و رضا علیهما السلام و محمد علیهما السلام،  
و به هادی علیهما السلام و به حسن علیهما السلام آن پیراسته مرد و به حجت مهدی علیهما السلام امام مهترمان،  
در فردای قیامت گناهانم را فروپوشان و از خطاهایم درگذر که، پروردگارا، آل محمد وسیله من  
باشند<sup>۱</sup>.

## باز شاعری دیگر

یکی دیگر نیز گفته است:

قبله خویش محمد پیامبر ﷺ را شناختم که تکیه گاه من است و به گاه جان دادن ذخیره من،  
و مولای خویش علی علیهما السلام برادر پیامبر ﷺ را شناختم که پرچم هدایت و به تسلیم کشاننده هر  
دلاوری است  
و پس از آن برادر، امام حسن علیهما السلام پرهیزکار را شناختم و دانستم که حقیقت ابداع چیست  
و مولای خویش حسین علیهما السلام را شناختم که برای گریختن از دردی که از او در سینه دارم پیوسته انا لله  
گویم.

→

و علی الرضا ابن الرضا الحسن الذی	عم البلاد لفقده الاظلام
و علی خلیفته الذی لکم به	تم النظام فکان فیه تمام
فهو المؤمل أن یعود به الهدی	باق و ان یستوثق الأحکام
الهی بحق المصطفی و وصیه	و بفاطم الزهراء ابنة احمد
یا رب بالحسن الزکی و من ثوی	فی کربلا و الزاهد المتعبد
و بباق علم التقی و بجعفر	و بحق موسی و الرضا و محمد
و علی الهادی و بالحسن النقی	و الحجة المهدی الامام السید
اغفر ذنوبی و اعف عن جرمی	فوسیلتی یا رب آل محمد

و سجاد را شناختم و در برابر نور او سجده کردم، چه نیکو سجده کننده و رکوع کننده ای است!  
و شکافنده علوم ایشان را شناختم و آن صادق علیه السلام خجسته را که همه عالمان از چشمه زلال او  
برگیرند،

و موسی علیه السلام و رضاع علیه السلام و محمد علیه السلام و علی علیه السلام و حسن علیه السلام آن بزرگوار و تلاشگر را شناختم  
و مولای خود امام قائم برپادارنده علیه السلام را شناختم که بر هر دری به گشایش زند.  
اینان هاله های نور در عبادتگاه های حکمت و ارواح مقدسی هستند که به پیکر انسان همان موجود  
وحشی خوی درآمده اند.<sup>۱</sup>

سلامه حسینی<sup>۲</sup> گوید:

من غلام حیدر علیه السلام و دو فرزند او و آن سجاد نامور علیه السلام باشم که خود چراغ عرب است،  
و نیز غلام فرزندش باقر علیه السلام و صادق علیه السلام و موسی علیه السلام امام پسندیده و برگزیده،  
و سپس رضاع علیه السلام و آن گاه ابو جعفر علیه السلام و نیز آن دو عسکری علیه السلام و امام غایب باقی علیه السلام.<sup>۳</sup>

ابو عمر عبدالملک بعلبکی گفته است:

به محمد صلی الله علیه و آله و وصی او و به دو فرزندش سوگندی سخت یاد می کنم،

- |                             |   |    |
|-----------------------------|---|----|
| حسبی و ذا ذخری و عند نزاعی  | و عرفت قبلتی النبی محمداً                     | ۱. |
| علم الهدی و مذل کل شجاع     | و عرفت مولائی علیا صنوه                       |    |
| و عرفت کیف حقیقة الابداع    | و عرفت بعد الصنو بالحسن التقی                 |    |
| أبدأ بداء دوائه استرجاعی    | و عرفت مولای الحسین مفرهاً                    |    |
| أکرم به من ساجد رکع         | و عرفت سجاداً سجدت لنوره                      |    |
| میمون ثدی العالم الرضاع     | و عرفت باقر علمهم و الصادق ال                 |    |
| و علی و الحسن الکریم الساعی | و عرفت موسی و الرضا و محمداً                  |    |
| قوام فارع کل باب قراع       | و عرفت مولای الامام القائم ال                 |    |
| أرواح قدس فی صدور سبع       | أشباح نور فی هیاکل حکمة                       |    |
|                             | ۲. در چاپ سید علی اشرف حسینی، جنینی آمده است. |    |
| علم السجاد مصباح العرب      | ۳. انا مولی حیدر و ابنیه و ال                 |    |
| مرتضی موسی الامام المنتجب   | و ابنه الباقر و الصادق و ال                   |    |
| و العسکریین و باق محتجب     | ثم الرضا ثم ابی جعفر                          |    |

و به آن که همسر حیدر علیّه آن وصی مرتضی شد سوگند،  
و به علی ایشان و به محمد ﷺ و به جعفر علیّه و موسی علیّه نیز،  
و به آن که قبرش در طوس است و پدر و مادرم به فدای آن خفته خاک طوس،  
و به سه تن پس از ایشان و به چهارمین آنان که عیسی علیّه را باز می آورد،  
پروردگارا، به عفو خویش بر من ببخشای و در آن روز ترشروی مرا کفایت کن،  
که تو را به آنان که در میان ما خورشیده‌های روشن قرارشان داده‌ای سوگند داده‌ام،  
آن سان که آدم علیّه در آن روز که حتی بیمی هم نداشت تو را به آنان خواند،  
سوگندت می دهم که گناهم ببخشی و در آن روز ترشروی مرا کفایت کنی<sup>۱</sup>.

### صاحب بن عباد

صاحب بن عباد در شعر خویش گفته است:

به محمد ﷺ و وصی او و به دو فرزند وی علیّه و به عابد و باقر علیّه و صادق علیّه و کاظم علیّه،  
و سپس به رضا علیّه و محمد ﷺ و آن گاه پسر او و عسکری متقی علیّه و قائم علیّه،  
در همه منزل‌های سخت قیامت نجات می جویم تا در آسایش دائم بهشت قرار گیرم<sup>۲</sup>.

- |    |  |   |
|----|--|---|
| ۱. | بـمحمد و وصیه<br>و بمن بحیدرة الوصی<br>و علیّهم و محمد<br>و بمن بطوس قبره بأبی<br>و ثلاثة من بعدهم<br>جد لی بعفوک یا الهی<br>فلقد دعوتک بالذین<br>کدعاء آدم إذ دعاک<br>إلا غفرت خطیئتی | و ابنیهما قسما غموسا<br>المرتضی أضحت عروسا<br>و بجعفر ایضا و موسی<br>و امی من بطوسا<br>و برابع یأتی بعیسی<br>و اکفنی یوما عبوسا<br>جعلتهم فینا شמושاً<br>فلم یخف إذ ذاک بؤسا<br>و کفیتنی یوما عبوسا |
| ۲. | بمحمد و وصیه و ابنیهما<br>ثم الرضا و محمد ثم ابنه  | و بعابد و الباقرین و کاظم<br>و العسکری المتقی و القائم  |

همو گفته است:

به محمد ﷺ و وصی او و دو پسرشان علیهما که هر دو پاک و مهتر پرستشگرانند،  
و به محمد علی و جعفر بن محمد علی و همنام آن که در کرانه آن دره مبعوث شد،  
و به علی طوسی علی و سپس به محمد علی و به علی علی آن که به زهر کشته شد و پس به  
هادی علی،  
و به حسن علی و پس از او به امامت قائم علی که در کمین است و برانگیخته خواهد شد.<sup>۱</sup>

هم او را است:

من از آن دو بت تیم و عدی، و از آن پیر سرکش اباحی اموی تبری جسته‌ام.  
من جز اشاره آن قبر که در نجف است و جز هشت تن پس از دو سبط او و نیز امامی منصوص که پنهان  
است نشانم.<sup>۲</sup>

باز هم گفته است:

پیامبر ﷺ و وصی علی و دو سرور علی و زین العابدین علی و دو باقر علی،  
و موسی علی و رضاع علی و دو فاضل علی، به ایشان است که جاودانگی در بهشت را امیدوارم.<sup>۳</sup>

→

حتى اصير الى نعيم دائم

ارجو النجاة من المواقف كلها

← دیوان صاحب بن عباد، ۲۷۲.

الطاهرين و سيد القباد

بمحمد و وصيه و ابنيهما

۱.

و سمى مبعوث بشاطى الوادى

و محمد و جعفر بن محمد

و على المسموم ثم الهادى

و على الطوسى ثم محمد

للقائم المبعوث بالمرصاد

حسن و اتبع بعده بامامة

← همان، ۲۰۳ و ۲۰۴.

و من الشيخ العتل المستحل الاموى

قد تبرأت من الجبتين تیم و عدی

۲.

و ثمانا بعد سبطيه و منصوصا خفى

انا لا اعرف الا رهن قبر بالغری

بیت‌ها را در دیوان صاحب بن عباد نیافتم.

و زين العابدين و باقران

نبی و الوصی و سیدان

۳.

←

## کشاجم

کشاجم در شعر خود گفته است:

شفیع من پیامبر ﷺ است و بتول علیها السلام و حیدر علیها السلام و دو نواده پیامبر علیها السلام و سجاد علیها السلام و باقر علیها السلام  
امام ارجمند  
و جعفر علیها السلام و موسی علیها السلام و رضاء علیها السلام و محمد ﷺ و فرزند رضاء علیها السلام و دو عسکری علیها السلام و  
مهدی علیها السلام<sup>۱</sup>.

## شاعرانی دیگر

یکی دیگر گفته است:

علی علیها السلام و دو فرزند او علیها السلام و دو دریا و موج و موسی علیها السلام و دو مطهر او و دو نیکو مرد و نیز حجت علیها السلام،  
اینان خاندان مصطفی ﷺ و عترت هدی هستند که کردارشان حق و گفتارشان حجت است<sup>۲</sup>.

دیگری گفته است:

از آن خطاها که مرتکب شده‌ام به خداوند صاحب عرش و به رحمت گسترده فراگیر او پناه می‌برم،  
و به اهل عبا و خاندان حسین علیها السلام که اولوالامر هستند و به حجت که نهمین فرزند حسین علیها السلام  
است<sup>۳</sup>.

→

بهم ارجو خلودی فی الجنان

و موسی و الرضا و الفضلان

← همان، ۲۸۷.

و سبطاه و السجاد و الباقر المجد

نبی شفیع و البتول و حیدر

۱.

بنجل الرضا و العسکرین و المهدی

جعفر بموسی بالرضا بمحمد

بیت‌ها را در دیوان کشاجم نیافتیم.

و موسی و طهراه و بران و الحجة

علی و ابنه و بحران و اللجة

۲.

فاعالهم حق و اقوالهم حجة

اولئك آل المصطفی عتره الهدی

و رحمته الجمة الواسعة

اعوذ بذی العرش مما جنیت

۳.

اولی الامر و الحجة التاسعة

و اهل العباء و آل الحسین

آن دیگری نیز گفته است:

برای دنیا و آخرت خویش طایفه‌ای را دارم که مایه نجاتند. ای نکوهشگر، هرچه خواهی نکوهش کن!  
آن طایفه علی‌علیه‌السلام اند و فرزندانش موسی‌علیه‌السلام، جعفر‌علیه‌السلام، حسن‌علیه‌السلام، محمد‌صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم، علی‌علیه‌السلام،  
رضاء‌علیه‌السلام و قائم‌علیه‌السلام.<sup>۱</sup>

### محمد موسوی

محمد موسوی گفته است:

ایمان آورده‌ام به خدا و مصطفی‌صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم و مرتضی‌علیه‌السلام و عزت پاک.  
آنان پنج تن هستند که هفت تن در پی ایشان آیند و حجت ایشان پنهان و پیدا است.<sup>۲</sup>

### مؤلف

این سروده از ما است:

هر که را ولایت ایشان دارد ولادتی روشن باشد و آن‌که با ایشان دشمنی کند مادرش بدکاره است.  
سه تن و چهارتن و پنج تن که آنان را برای دنیا و آخرت خود آماده دارم،  
و در روز رستاخیز مرا پس از پیامبر‌صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم به غیر ایشان نیازی نیست.<sup>۳</sup>

### زاهی

زاهی<sup>۴</sup> گفته است:

- |    |                             |                             |
|----|-----------------------------|-----------------------------|
| ۱. | اعددت قوما لدنیای و آخرتی   | هم النجاة فحل اللوم یا لائم |
|    | علی و ابنیه موسی جعفرأ حسنا | محمدا و علیا و الرضا القائم |
| ۲. | آمنت بالله و بالمصطفی       | و المرتضی و العترة الطاهرة  |
|    | هم خمسة يتلوهم سبعة         | حجتهم باطنة ظاهره           |
| ۳. | میلاد من والاهم ظاهر        | و ام من عاداهم عاھر         |
|    | ثلاثة اربعة خمسة            | اعددت لل دنیا و للآخرة      |
|    | ما لی الی غیرهم حاجة        | بعد نبی الله فی الساهرة     |

۴. مقصود ابوالقاسم علی بن اسحاق بن خلف بغدادی (۳۱۸ - ۳۵۲ ق.) است. ← آقابزرگ تهرانی، الذریعة، ۳۹۹/۲.

پدر آن دو نواده، نور دل من است و هر پگاه و شامگاه با ایشان می‌آغازم.  
 از ایشان است آن مسموم که در خوراکش زهر نهادند و در جان‌ش شرر افکندند،  
 و از ایشان است آن کشته‌ای که در غم او شکیم اندک شده است،  
 و از ایشان است سجاد علیه السلام و باقر بزرگوار علیه السلام و صادق پروقار علیه السلام،  
 و سپس آن سپرده در خاک بغداد که مضجع او زیارتگاه پاک من است.  
 به رضاء علیه السلام رضایت ده و سپس او را زیارت کن و با اشک‌های فروغلتان بر او گریه کن،  
 و آن همنام مصطفی صلی الله علیه و آله، ای خاندان عظمت، که پس از او اندوه و اندیشه‌ام بسیار شده است،  
 و درود بر آن مرد عسکر که چون فراوان از او یاد می‌کنم برایم دری خواهد گشود،  
 و آن مرد احسان یعنی امام من حسن علیه السلام و رکنی که به او پناه باید جست.  
 سپس مهدی علیه السلام که دلدادۀ اویم و دیری است که اندوه و انتظارش دارم<sup>۱</sup>.

همو در شعری دیگر گفته است:

آنان همان خاندانند، خاندان خدا و قطبی که فلک توحید بر آن می‌چرخد.  
 امامان حق که خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله جد ایشان است و پدر ایشان نیز آن که حق را یاور بود.  
 علی علیه السلام امیرمؤمنان و مهتری که همتایان را به شمشیر از پای می‌افکند،

۱.	والد الأسباط أنوار قلبی	فی مسای بهم و ابتکاری
	منهم المسموم إذ لذعوه	بذعاف السم لذع الشرار
	و قتل الطفوف یا لهف قلبی	لقتیل قل فیہ اصطباری
	و الفتی السجاد و الباقر الأم	جد و الصادق خدن الوقار
	ثم مدفون ببغداد یغشی	قبره منی بطیب المزار
	و الرضا فارض به ثم زره	و ابکه بالهاتلات الغزار
	و سمی المصطفی یا آل نجد	طال حزنی بعده و افتکاری
	و علی صاحب العسکر المفرج لی	بابا بفطر اذکاری
	و أخو الاحسان أعنی إمامی	حسنا و الرکن ذوالمستجار
	ثم مهدی الیه اشتیاقی	طال وجدی به و انتظاری



و مادرشان زهر<sup>۱</sup> گرامی‌ترین نیکوزن است که دلش به اندوه آکنده و بر این اندوه شکیبایی کرده است،

و از ایشان است آن کشتهٔ زهر ستم و از ایشان است امامی که جبرئیل برای دیدارش رنج سفر به جان می‌خرد،

کشتهٔ سرزمین طف که خونس نیزه‌های دشمن و شمشیرهای بران را سیراب ساخت،  
و از ایشان است سجاد<sup>۲</sup>، آن همدم محراب که شب‌ها را به سجده می‌گذراند و از ایشان است فرزانه مردی که در برتری و دانش باقر نام گرفت،

و ششمین آن‌ها مروارید این رشته است، جعفر<sup>۳</sup>، آن امام هدایت که می‌بینی به عدالت فرمان می‌دهد،

و هفتمین آنان موسی<sup>۴</sup> است، پدر امام نامور رضا<sup>۵</sup>، کسی که همواره در میان مردم دانش گسترد،

و هشتمین ایشان خفتهٔ خاک طوس است، همو که در غم او با اندوه شبانه همدم گشته‌ام،  
و نهمین ایشان محمد<sup>۶</sup> زیور خلاق است و پدر آن راهنمای مردمان نیز دهمین ایشان شده است،  
و از ایشان است امامی که سامرا منزلگاه او است و او یازدهمین است که با دهمین مجاور گشته است،

و آخرین آنان مهدی<sup>۷</sup> است و بر این باوریم که او امام پایان‌بخش سلسلهٔ امامان فاطمی است.<sup>۱</sup>

۱.	هم الآل آل الله و القطب التي أئمة حق خاتم الرسل جدهم على أمير المؤمنين و سيد و امهم الزهراء أكرم برة و منهم قتل السم ظلما و منهم قتيل بأرض الطف اروت دماؤه و منهم لدى المحراب سجاد ليله	بها فلك التوحيد أصبح دائرا و والدهم من كان للحق ناصرا الى قرنه بالسيف مازال باترا غدا قلبها مضنى على الوجد صابرا إمام له جبريل يكدح زائرا رماح الأعادي و السيوف البواترا و قرم لفضل العلم أصبح باقرا
----	---	--

## شاعری دیگر

یکی دیگر گفته است:

خدایا مرا بر آنچه خشنودی در پی آورد یاری ده و به غفران خویش بر من منت گذار.  
شفیع من محمد ﷺ است و علی علیه السلام و زهرا ی بتول علیها السلام و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام،  
و علی علیه السلام و آن دو طاهر علیهما السلام و موسی علیه السلام و آن که در وطنی بس دور منزل گرفته است،  
و پسر او علیه السلام و آن دو تن علیهما السلام که در تربت عسکرند و آن قائم علیه السلام که جایش پنهان است.  
سرورم، من به آنان از تو مسئلت دارم که مرا جز ایشان و جز قرآن شفییعی نیست<sup>۱</sup>.

## حسینی

محمد بن حمزه حسینی در شعر خود گفته است:

به ریسمان پیامبر خدا ﷺ و حیدر آن نکوکردار و به دو شیربچه او و به زهرا علیها السلام که ایشان را همتایی  
نیست  
و به ریسمان علی علیه السلام و پسرش و سپس جعفر علیه السلام و کاظم علیه السلام و سپس رضا علیه السلام و فرزند عدالتگر  
او

→

و سادسهم یا قوۃ العقد جعفر	إمام هدی تلقاه بالعدل أمرا
و سابعهم موسی ابوالعلم الرضا	و من لم یزل بالعلم للخلق ناشرا
و ثامنهم ثاو بطوس و من به	طفقت حزینا للهموم مسامرا
و تاسعهم زین الأنام محمد	ابو علم للقوم اصبح عاشرا
و منهم إمام سر من رأی محله	تمام لحادی العشر ظل مجاورا
و آخرهم مهدی دینک انه	إمام لعقد الفاطمیین آخرا
یا إلهی علی رضاک أعنی	و تفضل علی بالغفران
فشفیعی محمد و علی	و البتول الزهراء و الحسنان
و علی و الطاهران و موسی	و الذی حل نازح الأوطان
و ابنه و اللذان فی تربة العس	کر و القائم الخفی المکان
فبهم سیدی سألت فما لی	شافع غیرهم و غیر القرآن

و ریسمان علی علیه السلام پسر محمد علیه السلام آن امام زکی و به فرزند او که به حسن نامور است و بسی شایسته است

و به مهدی که قائم خاندان محمد صلی الله علیه و آله است و همنام طه پیامبر پاک و خاتم پیامبران<sup>۱</sup>.

## ابن قرط

ابن قرط امیر موصلی گفته است:

خداوندا، به آن خجستگان بنی هاشم که هدایتگر منند،  
به نورهای تو در آفریدگانت و حجت‌های تو در این میان،  
ای والا منزلت، به آنان که جبرئیل خدمتگزار ایشان گشت،  
به برترین مردمان ابوالقاسم خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله،  
و به علی علیه السلام آن هدایتگر و به فاطمه علیه السلام حوریۀ زنان،  
و به آن مسموم و آن مقتول ستم که لعنت خدا بر ظالمان باد،  
و به سجاد علیه السلام و باقر علیه السلام و صادق علیه السلام و کاظم علیه السلام،  
و به علی علیه السلام آن مدفون طوس و نیز به فرزند آگاه او،  
به حق آن دو عسکری علیه السلام و به منتظر قائم علیه السلام<sup>۲</sup>.

- |                             |    |
|-----------------------------|----|
| بحبل رسول الله و البر حیدر  | ۱. |
| و حبل علی و ابنه ثم جعفر    |    |
| و حبل علی بن الزکی محمد     |    |
| و بالقائم المهدی من آل احمد |    |
| إلهی بالمیامین              | ۲. |
| بأنوارک فی خلقک             |    |
| بمن صیرت جبریل              |    |
| بخیر الخلق ختام الذ         |    |
| و بالهادی علی و             |    |
| و بالمسموم و المقتو         |    |
- و شبلیه و الزهراء مفقودة العدل  
و کاظمه ثم الرضا و ابنه العدل  
و باین له المشهور بالحسن الکفل  
سمى لطفه الطهر خاتمة الرسل  
هداتی من بنی هاشم  
و الحجة فی العالم  
لهم یا ذاالعلی خادم  
بیین ابی القاسم  
بحوراء النساء فاطم  
ل ظلماً لعن الظالم

## ابن ابی نعمان

محمد بن ابی نعمان گفته است:

خليفة پروردگارم را تنها کسی انکار می‌کند که نادان و نابینا و ناشنوا باشد،  
و فاطمه عليها السلام برترین بانوان است که پیروانش به واسطه او از هر چه خشم و انتقام الهی است گسسته و  
رسته‌اند،  
و آن دو برگزیده، حسین عليه السلام و پیش از او حسن عليه السلام که ریسمانی استوار و رشته‌ای  
گسست‌ناپذیرند،  
و نه تن دیگر که با آنان، چنان که قرآن بیان داشته، شمار ماه‌ها کامل شده است.  
اگر سورة براءت را بخوانی این حقیقت را در شرح معنای ماه‌های حلال و ماه‌های حرام خواهی  
یافت،  
و پیش از آن در سورة اعراف و در داستان نقیبان که مهتران بنی اسرائیل شدند.  
آنان گزیدگان موسی کلیم الله عليه السلام بودند و شمار آنان با شمار برج‌های فلکی همسان گشت،  
و در سورة نساء اگر آن را بخوانی از جانب خداوند طاعت ایشان بر مردم واجب شده است،  
و در حامیم‌ها نیز از دوستی با ایشان سخن به میان آمده و در ﴿ن وَالْقَلَمِ﴾ نیز از فضل ایشان یاد  
شده است.<sup>۱</sup>

→

و بالسجاد و الباق	ر والصادق و الكاظم
و بالمدفون فی طو	س علی و ابنه العالم
بمحق الحسکریین	و بالمنتظر القائم
خليفة الله ربی لیس ینکره	إلا جهول عمی بادی الصمم
و فاطم خیر نسوان بها فطمت	أشیاعها من عظیم السخط و النقم
و الصفوتان حسین قبله حسن	حبل متین و عقد غیر منقصم
و تسعة کملت عد الشهور بهم	علی بیان من القرآن منتظم
إذا قرأت براءة کنت واجده	فی شرح معنی شهور الحل و الحرم
و قبلها سورة الأعراف فی قصص ال	أنباء عن نقباء سادة بهم

←

دیگری گفته است:

خداوند پروردگار من است و احمد عَلَيْهِ السَّلَام شافع من و علی عَلَيْهِ السَّلَام نیز ذخیره‌ام برای آن روز واپسین،  
و حسن عَلَيْهِ السَّلَام که به زهرش کشتند و آن کس که در کنار آن دو نهر به ستم کشته شد و نیز آن جوانمرد  
سجاد  
و به باقر عَلَيْهِ السَّلَام که شکافنده دانش است و نیز به جعفر عَلَيْهِ السَّلَام تقرب جستم و به ریسمان موسی عَلَيْهِ السَّلَام تکیه  
گاه خویش را استوار ساختم.

→

کانوا لموسی نجی الله فاتفتت	أعدادهم عدة الابراج للنجم
و فی النساء اذا ما کنت تالیها	فرض لطاعتهم من باریء النسم
و فی الحوامیم ایضا ذکر ودهم	و ذکر فضلهم فی النون و القلم

شاعر در این چند بیت به آیه‌هایی از قرآن اشاره کرده است:

- در بیت پنجم به آیه ۳۶ سوره توبه: ﴿إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَتَى عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ﴾؛ در حقیقت، شماره ماه‌ها نزد خدا از روزی که آسمان‌ها و زمین را آفریده در کتاب علم خدا دوازده ماه است. از این دوازده ماه چهار ماه ماه حرام است.

- در بیت ششم به آیه ۱۶۰ سوره اعراف: ﴿وَقَطَعْنَا مِنْهُ اثْنَتَى عَشْرَةَ أَسْبَاطًا أُمَمًا وَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى إِذِ اسْتَسْقِيَ قَوْمَهُ أَنْ أَضْرِبَ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عُنْتًا﴾؛ و آنان را به دوازده عشیره که هر یک امتی بودند تقسیم کردیم و به موسی عَلَيْهِ السَّلَام، وقتی قومش از او آب خواستند، وحی کردیم که با عصایت بر آن تخته‌سنگ بزن. پس از آن دوازده چشمه برجوشید.

ناگفته نماند این شاهد در صورتی است که بخواهیم در سوره اعراف از آن نشان بجوییم. اما سخن صریح‌تر درباره نقیبان بنی اسرائیل در سوره مائده، آیه ۱۲ آمده است.

- در بیت هشتم به آیه ۵۹ سوره نساء: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را اطاعت کنید و پیامبر عَلَيْهِ السَّلَام و اولیای امر خود را نیز اطاعت کنید.

- در بیت نهم به آیه ۲۳ سوره شوری: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾؛ بگو: به ازای آن رسالت پاداشی از شما خواستار نیستم، مگر دوستی درباره خویشاوندان.

- در همین بیت به آیه‌های آغازین سوره قلم و به این داستان اشاره شده است که چون پیامبر عَلَيْهِ السَّلَام از فضایل علی عَلَيْهِ السَّلَام سخن به میان آورد او را دیوانه خواندند. اما خداوند فرمود: ﴿مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ﴾؛ تو، به لطف پروردگارت، دیوانه نیستی.

برای شرح آیات ← قمی، تفسیر القمی، ۳۸۳/۲.

سپس رضا علیه السلام و آنگاه امام محمد علیه السلام و نیز علی علیه السلام که دهمین است سروران من هستند و همچنین آن یازدهمین، و هم آن قائم مهدی علیه السلام که پروردگار جهانیان با او همه سرزمین ها را زندگی می بخشد، و اینان همه چون ستارگان، پیشوایان من هستند و همانند ایشان در هیچ شهر و بیابان نتوان یافت.<sup>۱</sup>

کسی دیگر در شعر گفته است:

از تو مسئلت می کنم به خدا و به پیامبر صلی الله علیه و آله و به آن که در نجف مدفون است، و به زهرا علیها السلام که برترین بانوان است و به آن که در آب گوارایش زهر ریختند، و به آن که او را به ستم و تجاوز کشتند و از آب روان بازداشتند، و به آن که به عشق در برابر پروردگار سجده کرد و به آن که دانش را شکافت و نیک و پرهیزگار بود، امام جعفر علیه السلام، که خدای را سوگند صادق روزگار خویش و نوری الهی بود، و به حرمت فرزند او موسی علیه السلام که چون موسی کلیم الله است و تو را همین همانمی بس، و به آن که در کرانه های طوس به خاک سپرده شده و به آن که با خرمای دستچین مسموم شده است.

به حق علی علیه السلام که چون بدر از میان اشباح برآمده، در افق اعلی درخشید، و به حسن علیه السلام که در سامرا و در آن سرداب که پور عسکری علیه السلام را در خود جای داد مقیم بود، و به مهدی قائم آل محمد صلی الله علیه و آله و آن که حق مسلم شما را باز آورد.<sup>۲</sup>

- |    |  |   |
|----|--|---|
| ۱. | الله ربی ثم أحمد شافعی<br>و الحسن المسموم و المقتول<br>و بباقر للعلم دنت و جعفر<br>ثم الرضا ثم الامام محمد<br>و القائم المهدی الذی یحیی به<br>و جمیعهم مثل النجوم ائمتی<br>سألتک بالاله و بالنبی | و علی لی ذخری لیوم معاد<br>بالنهرین ظلما و الفتی السجاد<br>و بحبل موسی قد شدت عمادی<br>و علی عاشر سادتی و الحادی<br>رب البرایا جمع کل بلاد<br>ما مثلهم فی حاضر او باد<br>و بالمدفون فی أرض الغبری |
|----|--|---|

شاعری دیگر گفته است:

ای صاحب معارج و آسمان‌های بلند و زمین و فلک دایر که ما را دربر گرفته است،  
 من به احمد صلی الله علیه و آله و وصی علیه السلام و همسر او علیه السلام و دو فرزندشان علیهما السلام و به زین العابدین علیه السلام ایشان و  
 به باقر علیه السلام  
 و به جعفر علیه السلام و آن موسای رادمرد علیه السلام و نیز رضا علیه السلام و محمد علیه السلام که دریای سرشار پرفیض است  
 و به آن دو عسکری پاکدامن علیهما السلام و به فرزند او حسن زکی علیه السلام و به امام خونخواه،  
 به قائم خلف خجسته علیه السلام و آن که پیامبر صلی الله علیه و آله پاک به او تصریح کرده است  
 به اینان به تو توسل می‌جویم و از راهنمایی ایشان که از تباری طاهر برخاسته‌اند راه می‌جویم.<sup>۱</sup>

## عبری

ابوالواثق عبری گفته است:

→

و بالزهراء سيدة البرايا	و بالمسموم فى الماء الهنى
و بالمقتول ظلماً و اعتداءً	و ممنوعاً من الماء الروى
و بالسجاد للرحمن طوعاً	و باقر علمه البر التقى
بصادق عصره قسماً يميناً	من الرحمن نور جعفرى
بحرمة ابنه موسى كموسى	كليم الله حسبك من سمى
و بالمدفون فى أكناف طوس	و بالمسموم بالرطب الجنى
بحق علينا بدرأ تاللاً	من الاشباح فى الافق العلى
و بالحسن المقيم بسر من رأى	بسرداب حوى ابن العسكرى
و بالمهدى قائم آل طاها	و دارس ذكر حقكم المضى
يا ذا المعارج و السماوات العلى	و الارض و الفلك المطل الدائر
انى بأحمد و الوصى و زوجه	و ابنيها و بزينهم و الباقر
و بجعفر و القرم موسى و الرضا	و محمد البحر الخضم الزاخر
و بعسكريين التقى و نجله الـ	حسن الزكى و بالامام الثائر
بالقائم الخلف المبارك و الذى	نص الرسول عليه عين الطاهر
متوسل بهم اليك و مهتد	فى هديهم عن طيب أصل طاهر

ای آفریدگار مردمان، شفیع من بر درگاه تو پیامبر تو برترین آفریدگان است و علی مرتضی‌علیه  
و دو نواده پیامبر ﷺ و زهره‌الیه و دخت محمد ﷺ و علی‌علیه کسی که در پارسایی بر همه زمینیان  
برتر است،  
و باقر‌الیه شکافنده دانش پیامبران و جعفر‌الیه و موسی‌الیه و علی‌الیه که برترین مردم در  
راه یافتگی است،  
و پس از این بزرگان، مولای من در میان مردمان محمد ﷺ ستوده‌خوی است و آن‌گاه فرزندش  
علی‌الیه  
و به حسن‌الیه، آن خجسته، شفاعت من کامل شده است و به قائم مهدی‌الیه که نسبش به علی‌الیه  
می‌رسد.  
اینان امامان هدایتند و فراتر از ایشان فضیلتی نیست و نسل برترین مردمانند و بهترین ایشان نیز  
علی‌الیه است.<sup>۱</sup>

## دو شاعر دیگر

دیگری گفته است:

به حق پیامبر مصطفی ﷺ خاتم پیامبران صادقانه بر درگاهت آمده‌ام؛ پناهم ده.  
نیز به حق مهتر و مولا علی‌الیه و فاطمه‌الیه و آن بی‌همتایان، حسن‌الیه و حسین‌الیه،  
و به سجاد زاهد‌الیه و سپس محمد‌الیه و به صادق نامور به علم و فضیلت‌الیه،  
به موسی‌الیه، به مولایم رضاع‌الیه، به محمد‌الیه و به آن دو عسکری‌الیه که دو امام تاجورند،  
و به خلقت باقی‌الیه، تو را به حقی که آنان دارند سوگند می‌دهم که بیدرنگ به آنچه برایش بر

- |   |   |
|---|---|
| <p>۱. شفیع الیک الیوم یا خالق الوری<br/>و سبطاه و الزهراء بنت محمد<br/>و باقر علم الأنبیاء و جعفر<br/>و مولای من بعد الکرام الی الوری<br/>و بالحسن المیمون تمت شفاعتی<br/>أئمة رشد لا فضیلة بعدهم</p> | <p>رسولک خیر الخلق و المرتضی علی<br/>و من فاق أهل الارض فی زهده علی<br/>و موسی و خیر الناس فی رشد علی<br/>محمد المحمود ثم ابنه علی<br/>و بالقائم المهدی ینمی الی علی<br/>سلالة خیر الخلق أفضلهم علی</p> |
|---|---|



درگاهت آمده‌ام بر من تفضل کن.<sup>۱</sup>

یکی دیگر در شعر خود گفته است:

به حق جلال روی تو و به پیامبر ﷺ و به حق آن هاشمی ابطحی،  
و به قرآن، آن هنگام که به او وحی می‌شود و به حق وصی قهرمان دلاور او،  
و به آن دو نواده، یعنی پسران علی علیه السلام که مادرشان دخت آن نیک‌مرد پیراسته است،  
و به حق امامانی که همه بر راه جد خویش پیامبر خدا صلی الله علیه و آله راه سپرده‌اند،  
و به حق قائم مهدی علیه السلام، از این بندهٔ گناهکار درگذر.<sup>۲</sup>

## مرزکی

زید مرزکی گفته است:

از ایشان است پیامبر ﷺ، گرامی‌ترین کسی که بر ریگ‌های زمین گام نهاده و والاترین کسی که او را  
می‌ستایم،  
و علی علیه السلام آن امام قهرمان، همو که نجف فضیلت‌های شگفت او را در خاک خویش نهان ساخت،  
و تکیه گاهم در روز رستاخیز و آن‌گاه که نامه‌ها را می‌گشایم بر حسن علیه السلام و حسین علیه السلام است،  
و شفاعت سجاد علیه السلام مرا در بر گیرد و به این شفاعت از گناهان محفوظ مانم،

- |    |  |  |
|----|--|--|
| ۱. | اجرنی فان قد اتيتك صادقا<br>و بالسيد المولى على و فاطم<br>و بانزاهد السجاد ثم محمد<br>بموسى بمولای الرضا بمحمد<br>و بالخلف الباقي عليك بحقهم | بحق النبى المصطفى خاتم الرسل<br>و بالحسين المفردین عن المثل<br>و بالصادق المعروف بالعلم و الفضل<br>و بالعسكريين الامامين بالكلل<br>تفضل بما قد جئت فيه بلا مطل |
| ۲. | بحق جلال وجهك بالنبى<br>و بالقرآن إذ يوحى اليه<br>و بالسبطین أعنى ابنى على<br>و حق أئمة سلفوا جميعا<br>و حق القائم المهدى لما                | و حق الهاشمى الابطحى<br>و حق وصيه البطل الكمى<br>و امهما ابنة البر الزكى<br>على منهاج جدهم النبى<br>غفرت خطيئة العبد المسى                                     |

و به شکافنده دانش که چنگ در ریسمان ولای او افکنده‌ام،  
و امید من به محبت جعفر علیه السلام استواری گیرد و در برابر هر تیره‌بختی‌ای سایه او مرا پناهگاه شود،  
و وسیله من موسی علیه السلام است و عترت او، و چه شایسته جماعتی‌اند که گذشته‌اند.  
از ایشان است علی علیه السلام و فرزندش و علی علیه السلام و پسرش و محمد آن خلف علیه السلام.  
خداوند بر آنان درود فرستد و بر تربت آنان باران رحمت گسترده خویش را فروریزد.<sup>۱</sup>

## ابن مکی

ابن مکی در شعری گفته است:

در روز قیامت محمد صلی الله علیه و آله شفیع مؤمنان و هر بنده نومید است،  
و علی علیه السلام و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام دو پسر فاطمه علیه السلام تکیه‌گاه مؤمنان رستگار شیعه‌اند،  
و زین العابدین علی علیه السلام و پرچم پرهیز تقی علیه السلام، و جعفر علیه السلام که آرمان من است،  
و آن کاظم خجسته علیه السلام و موسی علیه السلام و رضا علیه السلام که پرچم هدایت است، در سختی‌ها مرا توشه و  
تکیه‌گاهند،

و محمد هادی علیه السلام که به راه راست هدایت کند و علی مهدی علیه السلام را ذخیره خویش قرار داده‌ام،  
و آن دو عسکری علیه السلام را که وقتی روی حجت خدا را نظاره کنم، به محبت ایشان امیدوارم.<sup>۲</sup>

وطأ الحصا و أجل من أصف  
واری غرائب فضله النجف  
فی الحشر يوم ننشر الصحف  
و بها من الآثام أكتنف  
کفی بحبل ولائه الزلف  
و لشقوتی فی ظله کنف  
أکرم بهم من معشر سلفوا  
و ابنه و محمد الخلف  
مثواهم الهطالة الوکف  
للمؤمنين و کل عبد مقنت

منهم رسول الله أکرم من  
و علی البطل الامام و من  
و علی الحسنين متکلی  
و شفاعة السجاد تشملنی  
و بباقر العلم الذی علقت  
و بحب جعفر اقتوی أملی  
و وسيلتی موسی و عترته  
منهم علی و ابنه و علی  
صلی الإله علیهم و سقی  
و محمد يوم القيامة شافع

۱.

۲.

## شاعرانی دیگر

یکی دیگر گفته است:

به همنام مصطفی ﷺ، پس به دیگر همنام مصطفی و نیز به سومین همنام او، که او را نزد خداوند  
عرش شفیع بدار.

و آن مایه امید حسن علیه السلام و آن مایه امید حسن علیه السلام و شفیع نیک، سرورم حسین بن علی علیه السلام،  
و به موسی علیه السلام صاحب تلاش و به پدرش جعفر علیه السلام و به علی علیه السلام و علی علیه السلام و  
علی علیه السلام،

که به آیینم سوگند، اینان شفیعان من از میان همه مردمند و به آیینم سوگند که به آنان گره  
سختی‌هایم گشوده خواهد شد<sup>۱</sup>.

کسی دیگر نیز گفته است:

ای خدای جهانیان و ای زنده کننده همه مردگان.  
به حرمت آن که در میان ما برانگیخته شد و به حرمت امیر مؤمنان علیه السلام،  
به حق آن بانوی بتول علیه السلام که پاک و مطهر است و بر همه زنان گیتی برتر،  
و به حسن علیه السلام که زادگان هند یعنی آنان که همواره در شمار ستمگرانند او را به جفا زهر دادند،  
به سرورمان حسین علیه السلام، شهید طف و کشته زادگان زیاد که از دایره دین گریخته‌اند،

→

و علی و الحسان ابنا فاطم	للمؤمنین الفائزين الشيعة
و علی زین العابدین و باقر	علم التقی و جعفر هو منیتی
و الکاظم المیمون موسی و الرضا	علم الهدی عند النوائب عدتی
و محمد الهادی الی سبل الهدی	و علی المهدی جعلت ذخیرتی
و العسکریین الذین بحبهم	أرجو اذا ابصرت وجه الحجة
بسمی المصطفی ثم سمی المصطفی	ثم بالثالث شفعه لذی العرش الولی
و المرجی الحسن ثم المرجی الحسن	و شفیع الخیر مولای الحسین بن علی
و بموسى ذی المساعی و ابیه جعفر	و علی و علی و علی و علی
شفعاءهم لعمری شفعاثنی فی الوری	و بهم کربی لعمری سوف عنی ینجلی

به حق علی علیه السلام آن مرد سجده و بندگی و به فضیلت محمد صلی الله علیه و آله در میان آنان که دانش بشکافند،  
به حرمت جعفر علیه السلام و به فضیلت موسی علیه السلام که کانون بردباری و زیور همه فروخورندگان خشم  
است،

به منزلت رضا علیه السلام یعنی علی بن موسی که پیکرش در خاک طوس خفته است،  
به حق محمد صلی الله علیه و آله که در بغداد در آن گورستان که دلداده اش هستیم آرام گرفت به حرمت آن دو  
عسکری علیه السلام که در سامرا وطن گزیدند،

به حق محمد مهدی علیه السلام، به آن طایفه ای که دل سپرده ایمان بودند،  
خدایت به حق اینان و به حق عظمتی که در میان گذشتگان داشته اند، مرا از عذاب خود برهان<sup>۱</sup>.

### سروشی از کوه

ابراهیم سماک گفته است: در شب دومة الجندل بانگ سروشی از کوه شنیدم که می گفت:

آن را که در مدینه جای گرفته و آن جا آرام یافته است بخوان،

احمد صلی الله علیه و آله را آن برانگیخته به حق که خدا بر او درود فرستد،

و نیز درود فرستد بر آن که در فضیلت در مرتبه پس از او است و به فضیلتی ویژه گزین شده است،

و یا محیی جمیع المیتینا	سألتک یا إله العالمینا	۱.
بمولانا أمیر المؤمنینا	بحرمة أحمد المبعوث فینا	
فقد فاقت نساء العالمینا	بحق بتولة طهرت و طابت	
بنوهند تعدوا ظالمینا	و بالحسن الذی سموه ظلما	
قتیل بنی زیاد المارقینا	بمولانا الحسین شهید طف	
و فضل محمد فی الباقینا	بحق علی سجاد و نسک	
محل الحلم زین الکاظمینا	بحرمة جعفر و بفضل موسی	
بطوس شلوه أضحی دفینا	بمنزلة الرضا أعنی علیا	
ببغداد یشوقنا حنینا	بحق محمد ثاوی قبوراً	
بسامرا مقام القاطنینا	بحرمة عسکرین اقاما	
الی الایمان کانوا راغبینا	بحق محمد المهدی بقوم	
بهم و بجدهم فی السالفینا	أجرنی من عذابک یا إلهی	

و نیز بر دو نوادهٔ او علیهما السلام که یکی را به زهر و دیگری را به شمشیر کشتند،  
و هم بر نه تن از ایشان که از خاستگاه و تباری پاک و پیراسته‌اند.  
آنان در آن هنگام که مردم گمراه شوند چراغ روشن حقند.  
ایشان را بخوان و بگو: ای حجت‌های خدا بر همهٔ جهان و جهانیان،  
و ای کسانی که کلمات خدا به صدق و عدل با شما کامل شده است<sup>۱</sup>.

أحمد المبعوث بالحق عليه الله صلى  
و على سبطيهما المسموم و المقتول قتلا  
هم منار الحق للخلق اذا ما الخلق ضلا  
كلمات الله تمت بكم صدقا و عدلا

۱. ناد من طيبة مثواه و فى طيبة حلا  
و على التالى له فى الفضل و المخصوص فضلا  
و على التسعة منهم محتداً طابوا و أصلا  
نادهم يا حجج الله على العالم كلا



بخش چہارم

**فضایل امیر مؤمنان علیہ السلام**





## فصل ۱

### مقدمات

#### اجتماع همه ویژگی‌ها و فضیلت‌ها

امت بر این امر اجماع کرده‌اند که خود حق ندارند کسی را به انتخاب و شورا برای رهبری برگزینند، مگر پس از آن که در کتاب و سنت دلالتی بر کسی به نام و نشان یا به کردارهایش بیابند. اگر چنین دلالتی یافتند او را به امامت خویش بپذیرند.

معتزلیان بر این باور اجماع دارند که زمینه‌های ارج نهادن و گران دانستن، یعنی ویژگی‌هایی چون دانش، جهاد، زهد و دهش، بیش از همه در علی علیه السلام وجود داشته است.

دلایل نقلی حاکی از فضیلت امیرمؤمنان علیه السلام بر دیگران و حاکی از ثواب‌های بسیار او فراوان است و نمونه‌هایی چون حدیث طیر، حدیث تبوک و از این دست در منابع آمده است.

در این میان، کسی که مردمان نیازمند او باشند، عصمت وی لازم و بایسته است.

نکته دیگر آن که همه بر این اجماع دارند که برترین معیار فضیلت، پیشی داشتن در گرویدن به اسلام است و پس از آن به ترتیب خویشاوندی، هجرت، جهاد، انفاق در راه خدا، زهد و پاکدامنی، و خرسندی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از شخص در هنگام رحلت. این در حالی است که - چنان که به خواست خدا خواهد آمد - علی علیه السلام در همه این‌ها بر همه دیگر کسان پیشی داشت.

روایت‌های حاکی از خرسندی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نسبت به علی علیه السلام در جای جای این کتاب پراکنده است.

در خویشاوندی او با پیامبر ﷺ نیز هیچ مسلمانی تردید ندارد، هر چند گفته‌اند: حمزه، جعفر، حسن علیه السلام، حسین علیه السلام، عباس و دیگر کسانی که خداوند به واسطه خویشاوندی آنان با پیامبر ﷺ ایشان را از صدقه محروم داشته است نیز خویشاوند اویند. اما در عین حال علی علیه السلام در ویژگی‌هایی بسیار بر اینان هم برتری یافته است.

از امام صادق علیه السلام درباره فضیلتی ویژه امیرمؤمنان علیه السلام پرسیدند. فرمود: «بر نزدیکان به پیشی داشتن [در اسلام] برتری دارد و بر کسانی دورتر به خویشاوندی»<sup>۱</sup>. دیک الجن در شعر خود گفته است:

قربان و نصرت و سابقه؛ این افتخار و این ویژگی‌های برجسته<sup>۲</sup>.

سید حمیری گفته است:

هیچ نشد که مردم به سوی هدفی پیشی جویند، مگر آن‌که پیشتاز جایزه خویش ببرد<sup>۳</sup>.

ابن حماد نیز گفته است:

اما امیرمؤمنان علیه السلام، او بر همه هدایتگران پیشی گرفته و هیچ کس بر او پیشی نداشته است، پروردگار والا او را برگزیده و نشانی بر راه درست نزد مردمان قرار داده است<sup>۴</sup>.

۱. «فضل الاقربین بالسبق و سبق الابعدين بالقرايه». این حدیث در دوران معاصر ابن شهر آشوب در نزهة الناظر (۱۰۹) اثر حلوانی (قرن ۵ ق.) دیده می‌شود و پس از آن نیز در منابعی دیگر روایت شده که از آن جمله است: اربلی، کشف الغمة، ۴۲۱/۲؛ مجلسی، بحار الانوار، ۲۱۰/۷۵.

۲. قرايه و نصرة و سابقه هذا المعالي و الصفات الفائقة

«دیوان دیک الجن، ۱۸۱.

۳. ما استبق الناس الى غاية الا حوى السبق على سبقه

«دیوان السید الحمیری، ۳۹۵.

۴. اما امیرالمؤمنین فانه سبق الهداة و لم یکن مسبقا

اختاره رب العلی و اقامه علما الى سبل الوری و طریقا

## گونه‌های فضایل

باری، فضایل علی علیه السلام را بر سه گونه یافته‌ایم: آنچه او و همه صحابه داشته‌اند، آنچه او داشته و صحابیانش هر کدام برخی از آن‌ها را داشته‌اند، و آنچه تنها او داشته است. جابر انصاری گوید: صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله در هیجده چیز پیشگام بودند؛ سیزده‌تای آن‌ها تنها از آن علی علیه السلام بود و در پنج‌تا با او مشارکت داشتیم. عکبری<sup>۱</sup> در فضائل گفته است: عبدالله بن شداد گفته: ابن عباس گفته است: علی علیه السلام از هیجده منقبت بهره‌مند بود که هیچ‌یک از امت همانند آن را نداشت<sup>۲</sup>.

ابن بطه در ابانة از عبدالرزاق، از پدر او نقل کرده که گفته است: علی بن ابی طالب علیه السلام در صد منقبت بر یاران پیامبر صلی الله علیه و آله برتری داشت و در مناقب ایشان نیز با ایشان همانند بود<sup>۳</sup>. در کتاب ابوبکر بن مردویه<sup>۴</sup> آمده است که نافع بن ارزق به عبدالله بن عمر گفت: من از علی علیه السلام نفرت دارم. او در پاسخ گفت: خدایت منفور بدارد. آیا با کسی نفرت می‌ورزی که تنها یک فضیلت از فضایل او از همه دنیا و آنچه در آن است برتر است؟ سید حمیری گفته است:

اگر به پیشی جستن برای آنان که پیشی دارند مزیتی افزون بر یکدیگر باشد، خداوند خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله را به واسطه فضیلت پیامبر صلی الله علیه و آله بر همه جهانیان برتری داده است<sup>۵</sup>.

۱. چنان که مؤلف در آغاز کتاب آورده، منصور عبدالملک بن عیسی عکبری و نام کتاب او نیز فضائل الصحابه است.
۲. متن ابن شهر آشوب این‌گونه است. اما در شواهد التنزیل حاکم حسکانی (۲۳/۱) از طریق عبدالله بن شداد از ابن عباس نقل شده که گفته است: علی هیجده منقبت داشت که اگر هر یک از مردان این امت یکی از آن‌ها را داشت نجات یافته بود. او دوازده منقبت داشت که هیچ‌یک از افراد این امت از آن بهره نداشتند.
- البته هم‌مضمون این حدیث روایت دیگری از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌شود که در آن به زهر عليه السلام فرمود: «ان لعلی ثمانية اضراس قواطع لم يجعل لاحد من الاولین و الآخرین ...»؛ علی را هشت برجستگی قطعی است که برای هیچ‌یک از نخستان و پسینیان قرار داده نشده است. ← مفید، الارشاد، ۳۷/۱؛ طبرسی، اعلام الوری، ۳۱۷/۱.
۳. خبر را در الابانة الکبری نیافتیم. البته، ابن عساکر در تاریخ مدینة دمشق (۵۳۱/۴۲) این سخن را از ابوبکر نقل کرده است.

۴. مقصود کتاب مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام و ما نزل من القرآن فی علی علیه السلام از ابن مردویه، احمد بن موسی (۳۲۳ - ۴۱۰ ق.) است. برای این سخن ← ۷۷ و ۷۸.

۵. لئن کان بالسبق للسابقین      مزیة فضل علی السابقین

حصفکی گفته است:

ای پسر یاسین و طاسین و حامیم و نون و ای پسر آن که درباره اش ﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ﴾<sup>۱</sup> نازل شده است.<sup>۲</sup>

سید حمیری گفته است:

کجا است آن جهاد و آن فضیلت قربت و آگاهی از متشابه و محکم؟  
و کجا است آن پیشی داشتن در نماز، در حالی که آنان همه آشکارا بت می پرستیدند و در برابر آن سجده می کردند؟

و کجا است وصیت و پرداختن به وعده ها و بدهی های پیامبر ﷺ [که بردوش علی علیه السلام نهاده شد]، اگر که این دستاوردها تو را خوشایند افتاده است؟

و کجا است آن که از میان همگان، گذر از مسجد را تنها به او گزین ساخت؛ پس کجا می روی؟  
آیا، اگر تأمل کنی، در میان آنان حتی یک تن وجود داشت که در خیرخواهی و دادگری، و عدالتخواهی با پدر حسین علیه السلام برابری کند؟<sup>۳</sup>

→

لفضل الرسول علی العالمینا

لقد فضل الله آل الرسول

برای بیت ها با تفاوت هایی ← دیوان السید الحمیری، ۴۲۸.

۱. واقعه / ۱۰: و سبقت گیرندگان مقدمند.

یابن من انزل فيه السابقون السابقونا

۲. یابن یاسین و طاسین و حامیم و نونا

شاعر در این بیت به سوره های یس، نمل، سوره های آغاز شده با ﴿خَمْ﴾ یعنی سوره های غافر، فصلت، شوری،

زخرف، دخان، جائیه و احقاف و همچنین به سوره قلم و نیز به آیه ۱۰ سوره واقعه اشاره می کند.

و العلم بالشبهات و التفصیل

۳. این جهاد و این فضل قرابة

للات یعبد جهة و یحول

این التقدم بالصلاة و کلهم

و بدینه ان غرک المحصول

این الوصية و القیام بوعده

حینا یمر به فاین تحول

این الجواز بمسجد لا غیره

لابی الحسین مقاسط و عدیل

هل کان فیهم ان نظرت مناصحا

← دیوان السید الحمیری، ۳۲۴ و ۳۲۵.

## فصل ۲

### تقدم در گرویدن به اسلام

#### نخستین مسلمان

روایت‌ها در این باره به حد استفاضه رسیده است که نخستین کسی که اسلام آورد علی علیه السلام بود و پس از او خدیجه علیها السلام، سپس جعفر علیه السلام، آن‌گاه زید، سپس ابوذر، پس از او عمرو بن عنبسه سلمی، آن‌گاه خالد بن سعید بن عاص، در پی او سمیه مادر عمار، سپس عبیده بن حارث، به دنبال او حمزه، آن‌گاه خباب بن ارت، پس از او سلمان، سپس مقداد، آن‌گاه عمار، در پی او عبدالله بن مسعود همراه با جماعتی دیگر و پس از اینان نیز ابوبکر، عثمان، طلحه، زبیر، سعد بن ابی وقاص، عبدالرحمن بن عوف، سعد بن زید، صهیب بن سنان و بلال.

در تاریخ طبری آمده است: عمر پس از چهل و پنج مرد و بیست و یک زن به اسلام گروید.<sup>۱</sup> در انساب الصحابه طبری مورخ<sup>۲</sup> و معارف<sup>۳</sup> قتیبی نقل شده است: نخستین کسی که به اسلام گروید خدیجه بود، سپس علی علیه السلام، آن‌گاه زید و سپس ابوبکر.

---

۱. تاریخ الامم والملوک، ۵۶۵/۲.

۲. برای مضمون ← طبری، تاریخ الامم والملوک، ۵۳۵/۱ - ۵۳۷.

۳. ← ابن قتیبه، المعارف، ۱۶۸.

يعقوب فسوی در تاريخ خود می‌گوید: حسن بن زید گفته است: ابوبکر چهارمین کس در اسلام آوردن بود<sup>۱</sup>.

قرطی گفته است: علی عليه السلام پیش از ابوبکر اسلام آورد<sup>۲</sup>.

جاحظ در عثمانیه پس از نقد و ابرام‌هایی، سرانجام اعتراف کرده است که زید و خباب پیش از ابوبکر اسلام آوردند و هیچ کس نگفته است که آنان پیش از علی عليه السلام به اسلام گرویده باشند<sup>۳</sup>.  
ابوبکر خود نیز به تقدم علی عليه السلام بر او در گرویدن به اسلام گواهی داده است<sup>۴</sup>. ابوزرعه دمشقی<sup>۵</sup> و ابواسحاق ثعلبی<sup>۶</sup> در کتاب‌های خود روایت کرده‌اند که ابوبکر گفت: حسرت می‌خورم بر آن لحظه‌ای که علی بن ابی‌طالب عليه السلام بر من پیشی گرفت. اگر بر او پیشی بسته بودم اکنون مرا در اسلام سابقه‌ای بود.

در معارف<sup>۷</sup> قتیبی، فضائل سمعانی و معرفه<sup>۸</sup> آمده است که معاذةً عدوی گفت: از علی عليه السلام شنیدم که بر منبر بصره می‌فرمود: «من صدیق اکبرم؛ پیش از آن‌که ابوبکر ایمان بیاورد ایمان آوردم و قبل از آن‌که عمر مسلمان شود مسلمان شدم»<sup>۹</sup>.

در تاریخ طبری آمده است که قتاده از سالم بن ابی‌الجعد از محمد بن سعد بن ابی‌وقاص روایت کند که گفته است: از پدرم پرسیدم: آیا از میان شما ابوبکر نخستین مسلمان بود؟ گفت: نه، خدای را سوگند پیش از او پنجاه تن اسلام آورده بودند. اما اسلام او از همه ما برتر است<sup>۱۰</sup>.

۱. خبر در بخش موجود از المعرفة والتاريخ وجود ندارد.

۲. ← ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۴۴/۴۲ و ۴۵.

۳. ← العثمانیه، ۴.

۴. ← طبرسی، الاحتجاج، ۱۱۵/۱.

۵. خبر را در تاریخ ابی‌زرعة الدمشقی نیافتم.

۶. خبر را در الکشف والبيان ثعلبی نیافتم.

۷. ← ابن‌قتیبه، المعارف، ۱۶۹.

۸. خبر در بخش موجود از المعرفة والتاريخ یافت نشد.

۹. «انا الصدیق اکبر امنیت قبل ان يؤمن ابوبکر و اسلمت قبل ان یسلم عمر». افزون بر منبع پیشین ← ابن‌ابی‌عاصم،

الآحاد والمثانی، ۱۵۱/۱؛ ابن‌عدی، الکامل، ۲۷۴/۳.

۱۰. ← تاریخ الامم والملوک، ۵۴۰/۱.

یک بار عثمان به امیرمؤمنان علیه السلام گفت: اگر امروز بدخواه منی، پیش از این بدخواه کسانی بوده‌ای که بر من و تو برتری داشته‌اند.

امیرمؤمنان علیه السلام پرسید: و چه کسی از من برتر است؟

گفت: ابوبکر و عمر.

فرمود: دروغ می‌گویی، من از تو و آن دو برترم؛ پیش از شما خدا را پرستش کرده‌ام و پس از شما نیز پرستش خواهم کرد.<sup>۱</sup>

اما پاسخ آنچه در دیوان حسان بن ثابت آمده که ابوبکر نخستین گرونده به اسلام بود، آن است که هم او شاعر است و هم کینه‌اش با علی علیه السلام هویدا است.<sup>۲</sup>

اما اگر ابوهریره در این زمینه روایتی آورده، هم او از فرونشستگان است و هم عمر او را به سبب روایت‌های فراوانش تازیانه زد و درباره‌اش گفت: دروغگو است.<sup>۳</sup>

درباره روایت ابراهیم نخعی نیز باید گفت: او یک ناصبی است و از یاری حسین علیه السلام خودداری ورزید و بعدها در اردوی عبیدالله بن زیاد به سوی خراسان، در رکاب ابن‌اشعث قرار گرفت. او می‌گفت: جز در شراب غلیظ خیری نیست.<sup>۴</sup>

### روایت‌هایی حاکی از این که او نخستین مسلمان بود

باری، روایت‌های حاکی از این که علی علیه السلام نخستین مسلمان بود آن اندازه است که در این باره کتاب‌ها تألیف شده و از جمله این روایت‌ها است:

سدی، از ابن‌مالک، از ابن‌عباس نقل کرده که در تفسیر ﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ \* أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ﴾ گفته است: پیشگام این امت علی بن ابی‌طالب علیه السلام است.<sup>۵</sup>

---

۱. ← ابن‌رستم، المسترشد، ۲۲۷؛ مفید، الفصول المختارة، ۱۶۸ و ۲۷۹؛ ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغة، ۲۵/۲۰ و ۲۶۲.

۲. ← مفید، الفصول المختارة، ۲۵۸.

۳. ← ابن‌شاذان، الايضاح، ۶۰؛ ابن‌رستم، المسترشد، ۱۷۰.

۴. ← ابن‌رستم، المسترشد، ۱۸۰.

۵. واقعه/۱۰ و ۱۱؛ و سبقت‌گیرندگان مقدمند. آنانند همان مقربان.

۶. ← کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۴۶۳؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۳۵۰/۲.

مالک بن انس، از ابوصالح، از ابن عباس روایت کرده که گفته است: این آیه دربارهٔ امیرمؤمنان علیه السلام نازل شده است؛ خدای را سوگند، او در ایمان آوردن بر همهٔ ایمان آوردگان پیشی جست. ابن عباس سپس گفت: «سابقون» نیز این گونه‌اند؛ در روز قیامت در رسیدن به بهشت بر بندگان پیشی می‌گیرند.<sup>۱</sup> در کتاب ابوبکر شیرازی<sup>۲</sup> از مالک بن انس، از سمی، از ابوصالح، از ابن عباس روایت شده که گفته است:

آیه ﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ﴾<sup>۳</sup> دربارهٔ علی علیه السلام نازل شده است. او در ایمان آوردن بر همهٔ مردم پیشی گرفته است، به سوی دو قبله نمازگزارده است، در دو بیعت بیعت بدر و بیعت رضوان حضور داشته است، و در دو هجرت یکی با جعفر علیه السلام از مکه به حبشه و دیگری از حبشه به مدینه همراهی کرده است.<sup>۴</sup>

از گروهی از مفسران نقل شده که این آیه دربارهٔ علی علیه السلام نازل شده است. همچنین در پانزده کتاب از کتاب‌های مشتمل بر آیات نازل شده دربارهٔ امیرمؤمنان علیه السلام، بلکه در بیشتر تفسیرها آورده‌اند که هیچ آیه‌ای از قرآن با ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾ نازل نشده، مگر آن که علی علیه السلام امیر مخاطبان آن آیه بوده است؛<sup>۵</sup> چرا که او نخستین گرونده به اسلام بود. نطنزی در خصائص العلویة به سند خود از ابراهیم بن اسماعیل، از مأمون، از رشید، از مهدی، از منصور، از جدش، از ابن عباس نقل کرده که گفته است: از عمر بن خطاب شنیدم که می‌گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «ای علی، تو نخستین اسلام آورده و نخستین ایمان آورنده‌ای».<sup>۶</sup>

۱. ← حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۲/۲۹۵.

۲. مقصود کتاب نزول الآیات فی شأن امیرالمؤمنین علیه السلام است. دربارهٔ او و این کتاب ← آقابزرگ تهرانی، الذریعة، ۱۰۶۲۴؛ کلبرگ، کتابخانه ابن طاووس، ۴۸۴ و ۴۸۵؛ کحاله، معجم المؤلفین، ۶۹/۱۲.

۳. توبه/۱۰: ﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾؛ و پیشگامان نخستین از مهاجران و انصار و کسانی که بانی‌کوکاری از آنان پیروی کردند، خدا از ایشان خشنود و آنان نیز از او خشنودند و برای آنان باغ‌هایی آماده کرده که از زیر درختان آن‌ها نهرها روان است. همیشه در آن جاودانه‌اند. این است همان کامیابی بزرگ.

۴. ← حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۱/۳۳۶.

۵. ← کوفی، تفسیر فوات الکوفی، ۴۸؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۱/۶۴؛ طبرانی، المعجم الکبیر، ۱۱/۲۶۴.

۶. «یا علی، انت اول المسلمین اسلاماً و اول المؤمنین ایماناً». برای این حدیث با جابه‌جایی دو جمله ← ابن عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۱۶۷/۴۲. در منابع شیعی نیز ← منتجب الدین، الاربعون حدیث، ۲۰.



ابویوسف فسوی در المعرفة والتاریخ آورده است که سدی از ابومالک، از ابن عباس روایت کرده که گفته است: پیامبر خدا ﷺ فرمود: «علی علیه السلام نخستین کسی است که به من ایمان آورد و مرا باور داشت»<sup>۱</sup>. ابو نعیم در حلیۃ الاولیاء و نطنزی در خصائص به سندی که به خدری می‌رسد نقل کرده که گفته است: پیامبر ﷺ بر پشت شانه علی علیه السلام زد و فرمود: «ای علی علیه السلام هفت ویژگی است که در روز قیامت هیچ کس در آن‌ها با تو معارضه نکند: تو نخستین ایمان آورده به خداوند هستی، وفادارترین مردمان به پیمان خدایی، بیش از همه مردمان فرمان خدا را برپا می‌داری، مهربان‌ترین مردم با رعیتی، بیش از هر کس میان ایشان به برابری رفتار می‌کنی، بیش از همه به داوری آگاهی داری و در روز قیامت تو را مزیتی بیش از همه است»<sup>۲</sup>.

در اربعین<sup>۳</sup> خطیب به سند وی از مجاهد، از ابن عباس و نیز در فضائل احمد<sup>۴</sup> و کشف ثعلبی<sup>۵</sup> به سند ایشان از عبدالرحمن بن ابی لیلی، از پدر وی روایت شده که گفته‌اند: پیامبر ﷺ فرمود: «پیشگامان امت‌ها سه تن هستند که لحظه‌ای کفر نورزیده‌اند: علی بن ابی طالب علیه السلام، صاحب یاسین و مؤمن آل فرعون. اینان همان صدیقانند و علی علیه السلام برترین ایشان است»<sup>۶</sup>.

در فردوس دیلمی آمده که ابوبکر<sup>۷</sup> گفته است: پیامبر خدا ﷺ فرمود: «گروهی از نخستان و

۱. «علی اول من آمن بی و صدقنی». این خبر را در المعرفة والتاریخ نیافتم. البته، این مضمون در برخی از دیگر منابع آمده است. از آن جمله ← ابن عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۳۶/۴۲. در برخی از منابع نیز چنین آمده است که «علی اول من آمن من الناس بعد خدیجة». از آن جمله ← حاکم، المستدرک، ۱۴۳/۳. در برخی نیز آمده است که «علی اول من اسلم». از آن جمله ← صنعانی، مصنف عبد الرزاق، ۳۲۵/۵.

۲. «یا علی سبع خصال لایحاجک فیهن احد یوم القیامة: انت اول المؤمنین بالله ایمانا و اوفاهم بعهد الله و اقومهم بامر الله و ارافهم بالرعية و اقسهم بالسوية و اعلمهم بالقضية و اعظمهم مزية یوم القیامة». ← ابو نعیم، حلیۃ الاولیاء، ۶۶/۱.

۳. نام کامل این اثر الاربعین فی فضائل امیر المؤمنین علیه السلام و مؤلف آن نیز خطیب خوارزمی است. در این باره ← کلبرگ، کتابخانه ابن طاووس، ۱۹۴ و ۱۹۵.

۴. ← ابن حنبل، فضائل الصحابة، ۶۲۷/۲، با مقداری تفاوت.

۵. ← الکشف والایان، ۱۲۶/۸.

۶. «ان سباق الامم ثلاثة لم یکفروا طرفة عین علی بن ابی طالب علیه السلام و صاحب یاسین و مؤمن آل فرعون. فهم الصدیقون و علی افضلهم». این متن در فضائل الصحابة ابن حنبل (۶۲۷/۲) چنین روایت شده است: «الصدیقون ثلاثة حبیب بن موسی النجار مؤمن آل یاسین و خرتیل مؤمن آل فرعون و علی بن ابی طالب علیه السلام الثالث و هو افضلهم».

۷. در منبع اصلی ابوبکره است.

گروهی از پسینیان، هر دو از این امت هستند»<sup>۱</sup>.

محمد بن فرات از امام صادق علیه السلام درباره این آیه نقل کرده که فرموده است: ﴿ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ﴾<sup>۲</sup> پسر آدم است که کشته شد و نیز مؤمن آل فرعون، و ﴿وَقَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ﴾<sup>۳</sup> علی بن ابی طالب علیه السلام است.<sup>۴</sup>

در شرف النبی صلی الله علیه و آله خرگوشی آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: «زنهار که این نخستین کسی است که در روز قیامت با من دست می دهد. این صدیق اکبر است، و این فاروق این امت است که حق و باطل را از یکدیگر باز می شناساند. این تکیه گاه مسلمانان است، ولی تکیه گاه ستمگران ثروت است»<sup>۵</sup>.

در جامع ترمذی<sup>۶</sup>، ابانه عکبری<sup>۷</sup>، تاریخ خطیب<sup>۸</sup> و تاریخ طبری<sup>۹</sup> است که زید بن ارقم و علیم کندی گفته اند: نخستین کسی که اسلام آورد علی بن ابی طالب علیه السلام بود.<sup>۱۰</sup>

۱. «ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ ثَلَاثَةٌ مِنَ الْآخِرِينَ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ». ← دیلمی، الفردوس، ۱۰۲/۲. این حدیث به آیه های ۳۹ و ۴۰ سورة واقعه نظر دارد: ﴿ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ \* وَ ثَلَاثَةٌ مِنَ الْآخِرِينَ﴾؛ که گروهی از پیشینیانند و گروهی از متأخران.

۲. واقعه/۱۳: گروهی از پیشینیان.

۳. واقعه/۱۴: اندکی از متأخران.

۴. در این متن اندکی خلط وجود دارد و متن اصلی در تفسیر فرات الکوفی (۴۶۳ و ۴۶۴) چنین است: از امام صادق علیه السلام درباره ﴿ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ \* وَ قَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ﴾ پرسیدم. فرمود: «ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ ابْنُ آدَمَ الْمَقْتُولِ وَ حَبِيبُ النَّجَارِ صَاحِبُ يَسَ وَ قَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ﴾ علی بن ابی طالب علیه السلام. این روایت به آیه ۱۳ و ۱۴ سورة واقعه نظر دارد.

۵. «إِنَّا أَنْ هَذَا أَوَّلُ مَنْ يَصَافِحُنِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ هَذَا الصَّدِيقُ الْكَبِيرُ وَ هَذَا فَارُوقُ هَذِهِ الْأُمَّةِ يَفْرُقُ بَيْنَ الْحَقِّ وَ الْبَاطِلِ وَ هَذَا يَعْسُوبُ الْمُسْلِمِينَ وَ الْمَالِ يَعْسُوبُ الظَّالِمِينَ». ← خرگوشی، شرف المصطفی صلی الله علیه و آله، ۵۱۵/۵. برای این متن در منابع روایی و رجال، عیناً یا با تفاوت هایی اندک ← طبرانی، المعجم الکبیر، ۲۶۹/۶؛ بزار، المسند، ۳۴۲/۹؛ ابن عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۴۱/۴۲ - ۴۳ و ۴۵۰؛ ابن عبدالبر، الاستیعاب، ۱۴۷۷/۴.

۶. ← ترمذی، السنن، ۶۴۲/۵.

۷. متن را در الابانة الكبرى نیافتم.

۸. ← خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ۱۳۳/۱.

۹. ← تاریخ الامم و الملوک، ۵۳۷/۱.

۱۰. ← همان، ۵۳ - ۶۷.

محمد بن سعد در کتاب طبقات<sup>۱</sup> و احمد در مسند<sup>۲</sup> روایت کرده که ابن عباس گفته است: نخستین کسی که پس از خدیجه اسلام آورد علی علیه السلام بود.

در تاریخ طبری<sup>۳</sup> و اربعین<sup>۴</sup> خوارزمی آمده که محمد بن اسحاق گفته است: نخستین مردینه که به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ایمان آورد و همراه او نماز گزارد و آنچه را از جانب خداوند آمده بود تصدیق کرد علی علیه السلام بود.

مروان و عبدالرحمن تمیمی گفته‌اند: هفت سال بر اسلام گذشت و در این مدت جز سه تن را نداشت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام و خدیجه.

در فضائل الصحابه عکبری<sup>۵</sup> و احمد بن حنبل<sup>۶</sup> آمده که عباد بن عبدالله گفته است: علی علیه السلام فرمود: «هفت سال پیش از مردم اسلام آوردم»<sup>۷</sup>.

در کتاب ابن مردویه اصفهانی<sup>۸</sup> و ابوالمظفر سمعانی<sup>۹</sup> و امالی سهل بن عبدالله مروزی از ابوذر و انس نقل شده – و متن این جا عبارت ابوذر است – که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هفت سال پیش از آن که کسی از مردمان اسلام بیاورد فرشتگان بر من و بر علی علیه السلام درود فرستادند»<sup>۱۰</sup>.

---

۱. ← ابن سعد، الطبقات الکبری، ۲۱/۳.

۲. ← ابن حنبل، مسند احمد، ۳۳۰/۱.

۳. ← تاریخ الامم والملوک، ۵۳۷/۱.

۴. کتاب الاربعین فی مناقب النبی الامین صلی الله علیه و آله و وصیة امیرالمؤمنین علیه السلام در اختیار نیست.

۵. کلبرگ در کتابخانه ابن طاووس (۲۵۵) از این یاد کرده که هویت مؤلف نامشخص است و البته تمایل به این مطلب هست که او را ابوبکر عبدالعزیز بن جعفر حنبلی معروف به غلام الخلال و یا ابن بطه عکبری (د. ۳۸۷ ق.) بدانیم. به رغم این سخن، از مقدمه مؤلف کتاب حاضر برمی آید که مقصود عبدالملک بن عیسی عکبری است. البته، از کتاب اثری وجود ندارد.

۶. ← ابن حنبل، فضائل الصحابة، ۵۸۶/۲.

۷. «اسلمت قبل الناس بسبع سنين».

۸. ← ابن مردویه، مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام، ۴۹.

۹. ظاهراً مقصود کتاب الرسالة القوامیة باشد که مؤلف از آن یاد می‌کند.

۱۰. «ان الملائكة صلت علی و علی سبعة سنين قبل ان یسلم بشر». روایت افزون بر منابعی که ابن شهر آشوب نام برده در منابعی دیگر نیز آمده است. از آن جمله ← ابن عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۳۶/۵۶.

در تاریخ بغداد<sup>۱</sup> و الرسالة القوامية<sup>۲</sup> و مسند موصلی<sup>۳</sup> و خصائص نطنزی آمده که حبه عرنی گفته است: علی علیه السلام فرمود: «روز دوشنبه پیامبر صلی الله علیه و آله برانگیخته شد و روز سه شنبه من اسلام آوردم»<sup>۴</sup>. در تاریخ طبری<sup>۵</sup> و تفسیر ثعلبی<sup>۶</sup> آمده است که محمد بن منکدر، ربیعة بن ابی عبدالرحمن، ابو حازم مدنی، محمد بن سائب کلبی، قتاده، مجاهد، ابن عباس، جابر بن عبدالله، زید بن ارقم، عمرو بن مره و شعبه بن حجاج گفته‌اند: علی علیه السلام نخستین کسی بود که اسلام آورد.

### راویان احادیث حاکی از این که او نخستین مسلمان بود

بزرگان صحابه و نیکان تابعان و بیشتر محدثان این حقیقت را که علی علیه السلام اولین مسلمان بود روایت کرده‌اند و از آن جمله‌اند: سلمان، ابوذر، مقداد، عمار، زید بن صوحان، حذیفه، ابوالهیثم، خزیمه، ابوتراب، خدری، ابی، ابورافع، ام‌سلمه، سعد بن ابی وقاص، ابوموسی اشعری، انس بن مالک، ابوطفیل، جبیر بن مطعم، عمرو بن حمق، حبه عرنی، جابر حضرمی، حارث اعور، عبایه اسدی، مالک بن حویرث، قثم بن عباس، سعد بن قیس، مالک اشتر، هاشم بن عتبه، محمد بن کعب، ابومجلز، شعبی، حسن بصری، ابوالبختری، واقدی، عبدالرزاق، معمر و سدی. کتاب‌ها نیز آکنده از روایت‌های یادشدگان است. امیرمؤمنان علیه السلام خود فرموده است:

در حالی او را باور داشتم که مردم همه در تاریکی‌های گمراهی و شرک و تیره‌بختی بودند<sup>۷</sup>.

۱. البته در تاریخ بغداد (۱/۱۳۴) از انس نقل شده که گفته است: پیامبر صلی الله علیه و آله در روز دوشنبه به پیامبری برانگیخته شد و علی علیه السلام در روز سه‌شنبه اسلام آورد.

۲. مقصود الرسالة القوامية فی مناقب الصحابة اثر سمعانی است.

۳. در مسند ابویعلی (۱/۳۴۸) این متن آمده است: «بعث رسول الله يوم الاثنين و اسلمت يوم الثلاثاء».

۴. «بعث النبی يوم الاثنين و اسلمت يوم الثلاثاء».

۵. ← تاریخ الامم والملوک، ۵/۵۳۷.

۶. ← الكشف والبيان، ۵/۸۵.

۷. صدقته و جميع الناس فی بهیم من الضلالة و الاشراک و النکد

← دیوان الامام علی علیه السلام، ۷۵. با واژه «ظلم» به جای «بهیم».

سید حمیری گفته است:

از فضایل او این است که در حالی که مردم کافر بودند او نخستین کسی بود که نماز گزارد و به خدای رحمان ایمان آورد، هفت سال پیشتر از دیگران و در روزهای ممنوع، در کنار پیامبر ﷺ و با بیمنای و در حالی که آنان در نیافته بودند.<sup>۱</sup>

همو گفته است:

آن که بیش از هر یگانه پرستی یگانه پرست بوده و خدای واحد قهار را می خوانده است. همو که به دو قبله نماز گزارد، در حالی که قوم وی چهارپایانی را می مانستند که کتاب بر پشتشان کشند.<sup>۲</sup>

### اسلام آوردنی بدون سابقه کفر

این ها همه در حالی است که مسلمانی علی عليه السلام از سر فطرت بود و مسلمان شدن آن دیگران با سابقه ای از دوران کفر، و روشن است که آن اسلام آوردن که در پی دورانی از کفر باشد شایسته مقام نبوت نیست، اما آن اسلام که برخاسته از فطرت باشد شایسته این مقام است. از همین روی پیامبر ﷺ فرمود: «زنهار که پس از من پیامبری نیست و اگر بنا بود باشد تو همان پیامبری»<sup>۳</sup>. در تفسیر قتاده و کتاب شیرازی آمده است که ابن جبیر از ابن عباس روایت کرده که گفته است:

- |                                   |                            |
|-----------------------------------|----------------------------|
| ۱. من فضله انه قد كان اول من      | صلی و آمن بالرحمن اذ كفروا |
| سنين سبع و اياما محرمة            | مع النبی علی خوف و ماشعروا |
| ← دیوان السید الحمیری، ۲۰۳ و ۲۰۴. |                            |
| ۲. من كان وحد قبل كل موحد         | يـدعوا الاله الواحد القهار |
| من كان صلی القبلتين و قومه        | مثل النواحق تحمل الاسفارا  |
| ← همان، ۲۱۷.                      |                            |

۳. «الا انه لا نبی بعدی و لو كان لکنته». ← خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ۲۸۹/۳؛ ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ۱۷۶/۴۲؛ طوسی، الامالی، ۵۹۸.

خدای را سوگند، هیچ بنده‌ای به خدا ایمان نیاورده، مگر این که پیش از آن بت پرستیده است. ابن عباس در ادامه گفته: و خداوند نسبت به کسی که از بت پرستی توبه کرده، غفور است. در ادامه این روایت است که گفت: [همه چنین بودند] مگر علی بن ابی طالب علیه السلام. او بی آن که پیشتر بت پرستیده باشد به خداوند ایمان آورد.

همین معنای سخن خداوند است که فرمود: ﴿وَهُوَ الْغَفُورُ الْوَدُودُ﴾؛<sup>۱</sup> یعنی دوستدار علی بن ابی طالب علیه السلام است؛ زیرا او بی آن که پیشتر مشرک باشد به خدا ایمان آورد.

سفیان ثوری از منصور از مجاهد، از ابن عباس روایت کرده که درباره آیه ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَكَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ﴾<sup>۲</sup> گفته: ﴿الَّذِينَ آمَنُوا﴾؛ یعنی ای محمد، کسانی که توحید را باور کرده‌اند - و گفته: مقصود امیرمؤمنان علیه السلام است - ﴿وَكَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ﴾، یعنی ایمان را به ستم درنیامیخته‌اند. نظیر آن که در آیه دیگر فرمود: ﴿لَمْ تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ﴾<sup>۳</sup> که مقصود شرک است، به گواهی آن که در آیه‌ای دیگر فرموده است: ﴿إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾<sup>۴</sup>.

ابن عباس گفته است: خدای را سوگند، هیچ کس نیست که پس از روزگاری شرک ورزی به اسلام نگرویده باشد، مگر امیرمؤمنان علیه السلام؛<sup>۵</sup> ﴿أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ﴾<sup>۶</sup>، یعنی علی علیه السلام. در کافی<sup>۷</sup> آمده که ابوبصیر از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرموده‌اند: چون مردمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را دروغگو خواندند، خداوند تبارک و تعالی بر این اراده شد که همه زمینیان را

۱. بروج/۱۴: و او است آن آمرزنده دوستدار.

۲. انعام/۸۲: کسانی که ایمان آورده و ایمان خود را به شرک نیالوده‌اند، آنان را است ایمنی و ایشان راه یافتگانند.

۳. آل عمران/۷۱: چرا حق را به باطل درمی‌آمیزید؟

۴. لقمان/۱۳: به راستی شرک ستمی بزرگ است.

تفسیر ﴿الَّذِينَ آمَنُوا﴾ به باور داشتن توحید در تفسیر مقاتل بن سلیمان (۱۵۴/۲ و ۱۶۱ و ۱۶۳) در ذیل تفسیر آیه ۵۷ سوره یوسف نقل شده و تفسیر ظلم به شرک نیز در بسیاری از منابع تفسیری از بسیاری از صحابه و مفسران روایت شده است. اما درباره تفسیر خاصی که در این جا ابن شهر آشوب نقل کرده است ← حاکم حسانی، شواهد التنزیل، ۲۶۲/۱.

۵. ← همان جا.

۶. انعام/۸۲.

۷. ← کلینی، الکافی، ۱۰۳/۸.

جز علی علیه السلام هلاک کند. چنین بود که فرمود: «فَقَوْلٌ عَنْهُمْ فَمَا أَنْتَ بِمَلُومٌ»<sup>۱</sup>. اما برایش بداء پدید آمد و بر مؤمنان رحمت آورد و به پیامبر صلی الله علیه و آله خویش فرمود: «وَذِكْرٌ فَإِنَّ الَّذِ كُرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ»<sup>۲</sup>.

### برتری ایمان علی علیه السلام

مخالف و موافق از طرق مختلف و از آن جمله از طریق ابوبصیر و مصقلة بن عبدالله، از عمر بن خطاب از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند که فرمود: «اگر ایمان علی علیه السلام در مقایسه با ایمان امتم – و در روایتی دیگر همراه با ایمان امت من – سنجیده می‌شد، کفه ایمان علی علیه السلام بر ایمان همه امتم تا روز قیامت سنگینی می‌کرد»<sup>۳</sup>.

ابورجاء عطاری از گروهی شنید که علی علیه السلام را ناسزا می‌گفتند. بدیشان گفت: لختی درنگ! آیا برادر و عموزاده پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و کسی را ناسزا می‌گویید که نخستین باورکننده و ایمان آورنده به او بود؟ یک لحظه ایستادن علی علیه السلام در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله از همه عمر همه شما برتر است<sup>۴</sup>.  
عبدی گفته است:

خدای را بر این گواه می‌گیرم که محمد صلی الله علیه و آله ما را فرمود: و البته سخن او هیچ پنهان نیست، که اگر ایمان همه آفریدگان را، از مردمانی که ساکن زمینند تا آن‌ها که در آسمان‌ها آیند، اگر همه را بر یک کفه ترازو می‌نهادند تا با ایمان علی همسنگی کند همسنگی نمی‌کرد<sup>۵</sup>.

۱. ذاریات/۵۴: پس، از آنان روی بگردان که تو درخور نکوهش نیستی.

۲. ذاریات/۵۵: و پند ده که مؤمنان را پند سود بخشد.

۳. «لو وزن ایمان علی بایمان امتی – و فی رواية و ایمان امتی – لرجح ایمان علی علی ایمان امتی الی یوم القيامة». روایت را بدین ساختار در منابع ندیدم. اما این روایت هم‌مضمون آمده است که «لو ان السموات السبع و الارضین السبع وضعتا فی کفه و وضع ایمان علی فی کفه لرجح ایمان علی»؛ اگر آسمان‌ها و زمین‌های هفت‌گانه در یک کفه نهاده می‌شدند و ایمان علی در کفه‌ای دیگر، قطعاً کفه ایمان علی سنگینی می‌کرد. برای روایت با اندکی تفاوت ← ابن‌عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ۳۴۱/۴۲؛ طوسی، الامالی، ۲۳۸ و با اندکی تفاوت در ۵۷۶. برای ساختار نخست همچنین ← ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۳۲۲/۲؛ محب‌الدین طبری، ذخائر العقبی، ۱۰۰.

۴. ← ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۲۰۸/۲.

۵. اشهد بالله لقد قال لنا محمد و القول منه ماخفی

## ایمانی درونی

باری، از دیگر فضیلت‌های علی علیه السلام است که درباره او به ایمانی درونی یقین وجود دارد؛ چرا که به گواهی آنچه در آیه‌های تطهیر و مباحله و جز این‌ها اثبات شده، ولی خدا است. اما اسلام دیگر کسان اسلامی در ظاهر است.

شیرازی در کتاب نزول از مالک بن انس، از حمید، از انس بن مالک روایت کرده که آیه ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾<sup>۱</sup> درباره علی علیه السلام نازل شده است و او نخستین کس از مردم بود که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را تصدیق کرد.

واحدی در اسباب نزول القرآن پیرامون آیه ﴿أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ﴾<sup>۲</sup> گفته: این آیه درباره حمزه و علی علیه السلام نازل شده و منظور از ﴿قَوْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ﴾<sup>۳</sup> نیز ابولهب و فرزندان او است.<sup>۴</sup>

از امام باقر علیه السلام روایت شده که درباره آیه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ﴾<sup>۵</sup> فرموده: مقصود از آن علی علیه السلام است.

از آن امام همچنین نقل شده که آیه ﴿الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾<sup>۶</sup> درباره عثمان بن مظعون و عمار و یاران ایشان نازل شده<sup>۷</sup> و ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ

→

لو ان ایمان جمیع الخلق م  
من سكن الارض و من حل السما  
یجعل فی کفه میزان لکی  
یوفی بایمان علی ماوفی

۱. بینه/۷: در حقیقت، کسانی که گرویده و کارهای شایسته کرده‌اند آنانند که بهترین آفریدگانند.

۲. زمر/۲۲: پس آیا کسی که خدا سینه‌اش را برای پذیرش اسلام گشاده و در نتیجه برخوردار از نوری از جانب پروردگار می‌باشد همانند فرد تاریک‌دلی است؟

۳. زمر/۲۲: پس وای بر آنان که از سخت‌دلی یاد خدا نمی‌کنند.

۴. ← اسباب النزول، ۲۴۸.

۵. نساء/۱۴۴: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به جای مؤمنان کافران را به دوستی خود مگیرید.

۶. بقره / ۴۶: همان کسانی که می‌دانند با پروردگار خود دیدار خواهند کرد و به سوی او بازخواهند گشت.

۷. ← حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۱۱۵/۱.



أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ<sup>۱</sup> درباره علی علیه السلام نزول یافته و او اولین مسلمان و نخستین کسی است که نماز گزارده است.

این روایت‌ها را فلکی نیز در ابانة ما فی التنزیل<sup>۲</sup> از کلبی، از ابوصالح، از ابن عباس روایت کرده است. همچنین از امام باقر علیه السلام روایت شده که آیه ﴿إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ وَالْمَوْتَى يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ ثُمَّ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ﴾<sup>۳</sup> در مورد علی علیه السلام نازل شده است، زیرا او نخستین کسی بود که شنید و مقصود از آن مرده نیز ولید بن عقبه است.

همچنین از آن امام روایت شده که مقصود از آیه ﴿إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾<sup>۴</sup> امیرمؤمنان علیه السلام است.<sup>۵</sup>

شیرازی در نزول القرآن از عطاء، از ابن عباس، و واحدی در اسباب و النزول<sup>۶</sup> و نیز در وسط<sup>۷</sup> از ابن ابی لیلی، از حکم بن سعید بن جبیر، از ابن عباس، خطیب در تاریخ<sup>۸</sup> خود از نوح بن خلف، ابن بطه در ابانة<sup>۹</sup>، احمد در فضائل<sup>۱۰</sup>، از ابوصالح، از ابن عباس، نطنزی در خصائص از انس، قشیری در تفسیر<sup>۱۱</sup>

---

۱. بقره/۸۲: و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، آنان اهل بهشتند و در آن جاودان خواهند ماند.

۲. نام کامل کتاب ابانة ما فی التنزیل من مناقب آل الرسول ﷺ بوده و البته از این کتاب نشانی در اختیار نیست.

۳. انعام/۳۶: تنها کسانی دعوت تو را اجابت می‌کنند که گوش شنوا دارند و اما مردگان را خداوند در قیامت برخواهد انگيخت.

۴. نور/۵۱: گفتار مؤمنان وقتی به سوی خدا و پیامبرش خوانده شوند تا میانشان داوری کند تنها این است که می‌گویند: شنیدیم و اطاعت کردیم. اینانند که رستگارند.

۵. ← طبرسی، مجمع البیان، ۲۶۳/۷.

۶. ← اسباب النزول، ۲۳۵ و ۲۳۶.

۷. ← ۴۵۴/۳.

۸. ← تاریخ بغداد، ۳۲۱/۱۳.

۹. خبر را در ابانة الکبری نیافتم.

۱۰. ← ابن حنبل، فضائل الصحابة، ۶۱۰/۲.

۱۱. مقصود تفسیر ابوالقاسم بن حبیب قشیری است که البته در اختیار نیست. شاید هم مقصود تفسیر ابونصر قشیری و یا تفسیری دیگر غیر از تفسیر مشهور عبدالملک قشیری باشد.

خود، زجاج در معانی<sup>۱</sup>، ثعلبی در تفسیر خویش<sup>۲</sup>، ابونعیم در ما نزل من القرآن فی علی<sup>علیه السلام</sup> از کلبی، از ابوصالح و از ابن لهیعه، از عمرو بن دینار، از ابوالعالیه، از عکرمه و نیز از ابو عبیده، از یونس، از ابو عمر، و همچنین از مجاهد، و این‌ها همه از ابن عباس روایت کرده‌اند و همچنین صاحب اغانی<sup>۳</sup> و نیز صاحب تاج التراجم<sup>۴</sup> از ابن جبیر، ابن عباس و قتاده نقل کرده‌اند و از امام باقر<sup>علیه السلام</sup> هم روایت شده - و متن این‌جا همین روایت اخیر است<sup>۵</sup> - که روزی ولید بن عقبه به علی<sup>علیه السلام</sup> گفت: من از تو جنگاورتر و سخنورترم و برای سپاهیان تکیه‌گاهی نیرومندتر باشم. امیرمؤمنان<sup>علیه السلام</sup> فرمود: ای فاسق، نه چنان است که دعوی داری. در روایت‌های فراوان دیگری است که فرمود: خاموش که تو فاسقی. پس این آیه‌ها نازل شد: ﴿أَقَمْنَا كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ \* أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ كَثِيرٌ نَزَّلًا بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ \* وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوِيهِمُ النَّارُ كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا وَقِيلَ لَهُمْ ذُقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ﴾<sup>۶</sup>.

در این آیه‌ها مقصود از ﴿مُؤْمِنًا﴾ علی بن ابی طالب<sup>علیه السلام</sup> و مقصود ﴿فَاسِقًا﴾ ولید است و ﴿أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾ درباره علی<sup>علیه السلام</sup> و ﴿وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا﴾ درباره ولید نازل شده است.

حسان بن ثابت در این باره سروده است:

خداوند - و کتاب او ارجمند است - درباره علی<sup>علیه السلام</sup> و ولید آیه‌هایی نازل کرده است.

۱. ← معانی القرآن و اعرابه، ۲۰۸/۴.

۲. ← الکشف والبيان، ۳۳۳/۷.

۳. ← ابوالفرج اصفهانی، الاغانی، ۱۵۳/۵.

۴. روایت را در تاج التراجم اسفرائینی نیافتم.

۵. ← قمی، تفسیر القمی، ۱۰۷/۲.

۶. سجده ۱۸ - ۲۰: آیا کسی که مؤمن است چون کسی است که نافرمان است؟ یکسان نیستند. اما کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند به پاداش آنچه انجام می‌دادند در باغ‌هایی که در آن جایگزین می‌شوند پذیرایی می‌گردند و اما کسانی که نافرمانی کرده‌اند، پس جایگاهشان آتش است. هر بار که بخواهند از آن بیرون بیایند در آن بازگردانیده می‌شوند و به آنان گفته می‌شود: عذاب آن آتشی را که دوزخ می‌پنداشتید بچشید.

در این آیه‌ها ولید جایگاه فسق را از آن خود کرده و علی علیه السلام بر جایگاه ایمان نشسته است. آن‌که خدای را بشناسد و به او ایمان آورد همانند آن کس نیست که فاسق و خیانتکار باشد. به زودی ولید خواری و زبونی را پاداش خواهد گرفت و علی علیه السلام بی‌گمان در بهشت جای خواهد داشت.<sup>۱</sup>

سید حمیری نیز گفته است:

همو که در قرآن و در ده آیه که برترین آیه‌ها دانسته شده مؤمن نام گرفته است.<sup>۲</sup>

### سی و سه سال پایداری بر ایمان

باری، فضیلت دیگر علی علیه السلام آن است که سی و سه سال پس از پیامبر صلی الله علیه و آله، عهده‌دار خیرات پیامبر صلی الله علیه و آله یعنی اوقاف و صدقات و روزه و نماز و تضرع و دعا و نیز جهاد با سرکشان و گسترش خطبه‌ها و مواعظ و بیان سیره و احکام و نشر دانش‌ها در جهان و جهانیان بود و این‌ها از مزایای ایمان او است.

در تفسیر یوسف بن موسی قطان، و کیع بن جراح و عطاء خراسانی آمده که ابن عباس گفته است: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا﴾ یعنی «صدقوا» ﴿بِاللهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا﴾ یعنی «لم يشكوا فی ایمانهم» درباره علی علیه السلام و جعفر علیه السلام و حمزه است ﴿وَجَاهَدُوا﴾ الاعداء ﴿بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي

---

۱.	انزل الله و الكتاب عزیز	فی علی و فی الولید قرآنا
	فتبوا الولید من ذاک فسقا	و علی مـیـوء ایمانا
	لیس من کان مؤمن عرف الا	ه کمن کان فاسقا خوانا
	سوف یجزی الولید خزیا و عارا	و علی لا شک یجزی جنانا

شعر را در دیوان حسان نیافتم، اما در جمهرة خطب العرب صفوت (۲۹/۲) در ضمن روایتی مشتمل بر مناظره امام حسن علیه السلام با معاویه و یارانش، که مشتمل بر آیه‌ها نیز هست، این شعر بدون انتساب به شاعری معین نقل شده است. برای این مناظره و ابیات همچنین ← ابن بابویه، الامالی، ۵۷۹.

۲. من کان فی القرآن سمی مؤمنا فی عشر آیات جعلن خیارا

← دیوان السید الحمیری، ۲۱۸.

سَبِيلِ اللَّهِ ﴿فِي طَاعَتِهِ﴾ «أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ»<sup>۱</sup> فی ایمانهم. پس بدین سان قرآن به صدق و وفای علی علیه السلام گواهی داده است.<sup>۲</sup>

ضحاک گفته: ابن عباس درباره آیه ﴿الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾ گفته: علی بن ابی طالب علیه السلام افتخار این آیه را از آن خود کرده است.

روایت شده است که دو مرد با یکدیگر پیمان برادری داشتند. یکی از آن‌ها پیش از دیگری درگذشت و پیامبر صلی الله علیه و آله بر او نماز خواند. بعدها دیگری نیز مرد و مردم آن دو را با هم برابر دانستند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «نماز و روزه این کجا و نماز و روزه پیایی آن دیگری کجا؟ میان آن‌ها تفاوتی به سان تفاوت آسمان و زمین است»<sup>۳</sup>.

سید حمیری گفته است:

پیامبر صلی الله علیه و آله برانگیخته شد و پس از آن جز یک روز در تنهایی و ترس نماند. او نماز خواند و خود را پیراست و دین خویش را از هر عمومی دلسوز یا پدر پنهان داشت. او به خواسته خویش دین خود را پنهان می‌کرد و چون تنها می‌شد نماز می‌گزارد و پروردگار خود را به همه صفات پسندیده می‌ستود. او [=علی علیه السلام] در حالی که نه سال داشت و همسالانش به جست و خیز اندر بودند بالاپوش بر تن کرد و نماز خواند.<sup>۴</sup>

۱. حجات/۱۵: در حقیقت، مؤمنان کسانی‌اند که به خدا و پیامبر او گرویده و دیگر شک نیاورده و با مال و جان‌شان در راه خدا جهاد کرده‌اند. اینانند که راست‌گزارانند.

۲. ← طوسی، الثبیان، ۳۵۲/۹؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۲۵۹/۲.

۳. «فاین صلاة هذا من صلاته و صیامه بعد صیامه لما بینهما کما بین السماء و الارض». ← ابن عبدالبر، التمهید، ۲۲۶۲۴؛ ابن ابی شیبہ، المصنف، ۹۰/۷؛ ابن رستم، المسترشد، ۶۵۲.

۴. بعث النبی فما تلبث بعده حتی تخیف غیر یوم واحد  
صلی و زکی و استسّر بدینه من کل عمّ مشفق او والد  
حججا یکاتم دینه فاذا خلا صلی و مجّد ربه بمحامد

## پاسخ به یک شبهه

ابن بیع در معرفة اصول الحديث گفته است: میان تاریخ‌نویسان در این مطلب اختلافی نمی‌بینم که علی بن ابی طالب علیه السلام نخستین کسی بود که اسلام آورد. آنان تنها در بلوغ او اختلاف کرده‌اند.<sup>۱</sup>

مؤلف گوید: سخن ایشان خرده‌گیری‌ای بر پیامبر صلی الله علیه و آله است؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را به اسلام فراخواند و اسلام آوردن او را پذیرفت، در حالی که به دعوی مدعیان، چنین اسلام‌آوردنی نه پذیرفته است و نه بر او لازم بوده است. در حالی که این اسلام آوردن در خردسالی از فضیلت‌های علی علیه السلام است. او در این کار همسان عیسی علیه السلام است که در گهواره بود و سخن گفت: ﴿إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ﴾<sup>۲</sup> و چون یحیی علیه السلام است که درباره‌اش فرمود: ﴿وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا﴾<sup>۳</sup>، و این نبوت و حکمت مرتبه‌ای پس از اسلام آوردن است.

سید حمیری گوید:

وصی محمد صلی الله علیه و آله و پدر فرزندان او و وارث و شهنشاه و وفادار او،

در حالی که خردسال بود هدایت و حکم داده شد، آن‌سان که یحیی را نیز در کودکی همان دادند.<sup>۴</sup>

شما خود نیز درباره‌ی داوری کردن سلیمان علیه السلام در خردسالی، درباره‌ی دانیال علیه السلام، در مورد گواه جریج، شاهد یوسف، کودک اخدود، کودک پیرمرد و کودک مشاطه دختر فرعون روایت‌ها نقل کرده‌اید.<sup>۵</sup>

→

صلی ابن تسع و ارتدی فی برجد و لداته یسعون بین براجد

← دیوان السید الحمیری، ۱۹۳.

۱. ← حاکم نیشابوری، معرفة علوم الحديث، ۲۲.

۲. مریم/۳۰: منم بنده خدا، به من کتاب داده است.

۳. مریم/۱۲: و از کودکی به او نبوت دادیم.

۴. وصی محمد و ابابیه و وارثه و فارسه الوفا

و قد اوتی الهدی و الحكم طفلا کیحیی یوم اوتیه صیا

← دیوان السید الحمیری، ۴۵۹.

۵. مؤلف به روایت‌هایی اشاره می‌کند که از سخن گفتن افراد در خردسالی حکایت دارند و از این که گواهی یا سخن آنان

←

همچنین شما خود این حدیث را از عبدالله بن عمر و کسانی همانند او در میان صحابه گرفته‌اید که نقل کرده‌اند پیامبر ﷺ به یکی از هیئت‌هایی که به حضور او آمده بود فرمود: «آشنا‌ترین خویش با قرائت را امام خویش گیرید»<sup>۱</sup>.

آنان عمر بن سلمه را که هشت سال بیشتر نداشت امام جماعت گرفتند. او خود گوید: من بالا پوش داشتم و چون به سجده رفتم شرمگاهم برهنه شد. زنی از آن طایفه گفت: شرمگاه امام خود را بپوشانید<sup>۲</sup>.

→

نیز پذیرفته شده است.

در منابع اهل سنت گاه از این روایت می‌کنند که چهار تن در گهواره سخن گفتند: عیسی بن مریم عليه السلام، گواه جریج، گواه یوسف و کودک مشاطه دختر فرعون. ← هیثمی، مجمع الزوائد، ۶۵/۱. گاه از این می‌گویند که این چهار تن تنها موارد اجماعی‌اند، و گرنه شمار آنان را تا ده تن نیز رسانده‌اند. ← مناوی، فیض القدیر، ۲۹۴/۵.

ضحاک از شش تن گفته و کسانی از کودکان هفت‌گانه یاد کرده‌اند. ← بدرعینی، عمدة القاری، ۳۰/۱۶. این موارد را به شعر نیز درآورده‌اند. ← حلبی، السیرة الحلیة، ۱۲۴/۱؛ عاصمی، سمط النجوم العوالی، ۲۸۲/۱. داستان کودک گواه جریج این است که او از راهبان بنی اسرائیل بود و چون او را به زنا متهم کردند، از خداوند خواست تا همان کودک شیرخوار را به سخن درآورد و او نیز به سخن درآمد و ضمن تبرئة جریج کسی دیگر را زناکار معرفی کرد. ← بدرعینی، عمدة القاری، ۳۹/۱۳.

گواه یوسف عليه السلام همو است که در آیه ۲۶ سورة یوسف به او اشاره شده است و گفته‌اند در هنگام شهادت دادن تنها دو ماه داشت. او فرزند دایة زلیخا بود. ← حلبی، السیرة الحلیة، ۱۲۶/۱.

کودک اصحاب اخدود نیز کودکی است که چون حکم کردند مادرش به همراه کودکانش به دیگی از سرب گداخته افکنده شوند و چون نوبت به آخرین کودک که شیرخواره بود رسید و گویی دل مادر لرزید، کودکش به سخن آمد و او را به پایداری خواند. ← ابن حجر عسقلانی، فتح الباری، ۴۸۰/۶.

کودک مشاطة دخت فرعون نیز همین ماجرا را دارد و شاید همان کودک داستان پیشین باشد. ← ضیاء الدین مقدسی، الاحادیث المختارة، ۲۸۷/۱۰؛ طبرانی، المعجم الکبیر، ۴۵۰/۱۱؛ همو، الاحادیث الطوال، ۲۸۶/۱؛ ابن حنبل، مسند احمد، ۳۰۹/۱؛ هیثمی، مجمع الزوائد، ۶۵/۱.

۱. «لیؤمکم اقرؤکم».

۲. ← ابوعوانه، المسند، ۴۴۷/۱؛ طبرانی، المعجم الکبیر، ۴۹/۷ و ۲۲۰/۱۷؛ ابن حنبل، مسند احمد، ۴۰۹/۴؛ طیالسی،

←

این در حالی است که بنا بر روایت کلبی، امیرمؤمنان علیه السلام در هنگام اسلام آوردن نه ساله بود. سید حمیری گوید:

او در حالی که کودک بود و هنوز ده سال نداشت، آنچه را پیامبر محمد صلی الله علیه و آله فرموده بود تصدیق کرد.<sup>۱</sup>

شافعی گفته است: ما به مسلمانی آن حضرت حکم می‌کنیم؛ زیرا کمترین سن بلوغ نه سال است. مجاهد، محمد بن اسحاق، زید بن اسلم و جابر انصاری گفته‌اند: او در این زمان ده‌ساله بود. توضیح این سخن آن‌که علی علیه السلام بر مبنای سخن عامه شصت و سه سال زندگی کرد. او از این مدت بیست و سه سال را همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بود و پس از وی نیز بیست و نه سال و شش ماه زنده ماند. برخی دیگر گفته‌اند: علی علیه السلام یازده ساله بود.

ابوطالب هارونی گفته است: او دوازده سال داشت.

همچنین گفته‌اند: سیزده‌ساله بود.

ابوالطیب طبری گوید: در فضائل الصحابة اثر احمد بن حنبل دیده‌ام که قتاده روایت کرده است که علی علیه السلام هنگامی که اسلام آورد پانزده‌ساله بود.<sup>۲</sup> فسوی همین را در تاریخ<sup>۳</sup> نقل کرده و همانند این از حسن بصری نیز روایت شده است.

قتاده گوید: این که گفته است: «غلاما ما بلغت اوان حلمی»<sup>۴</sup> [چنین نیست، بلکه] گفته است: «قد بلغت»<sup>۵</sup>.

→

المسند، ۷۰؛ مزی، تهذیب الکمال، ۳/۳۹۲؛ ابونعیم، تاریخ اصبهان، ۱/۴۱۴؛ طحاوی، شرح مشکل الآثار، ۱۰/۱۱۳ و ۱۲۰.

۱. و صدق ما قال النبی محمد  
و کان غلاماً حین لم یبلغ العشر  
← دیوان السید الحمیری، ۲۲۵.

۲. برای این اقوال مختلف ← حاکم، المستدرک، ۳/۱۲۰؛ بیهقی، سنن البیهقی الکبری، ۶/۲۰۶؛ طبرانی، المعجم الکبیر، ۱/۹۵؛ ابن سعد، الطبقات الکبری، ۳/۲۱؛ حلبی، السیرة الحلیة، ۱/۴۳۴؛ محب الدین طبری، ذخائر العقبی، ۱/۵۸.

۳. روایت در بخش موجود از المعرفة و التاریخ یافت نشد.

۴. مصراعی است از بیت منسوب به امام علی علیه السلام:

سبقتکم الی الاسلام طراً  
غلاما ما بلغت اوان حلمی

در حالی که نوجوانی بودم و هنوز به سن بلوغ نرسیده بودم در اسلام آوردن بر همه شما پیشی جستم.

۵. مقصود آن‌که امام فرموده است به سن بلوغ درآمده بودم.

سید حمیری گفته است:

تو در نوجوانی و دور از اساف و منات خدا را پرستش می کردی.  
نه بتی را پرستیده ای و نه صلیبی و نه عزی را و نه آن که برای لات سجده کرده ای<sup>۱</sup>.

هم او را است:

علی علیه السلام نخستین کسی است که به هدایت الهی راه یافت و نماز خواند و یاد خدا کرد.  
وی در روزگاری خدا را یگانه دانست و هیچ چیز را شریک او نگرفت که قریش در پرستش چوب و سنگ بود<sup>۲</sup>.

همو گفته است:

وصی محمد صلی الله علیه و آله و پدر فرزندان او صلی الله علیه و آله نخستین کسی که در نماز در پیشگاه خداوند سجده کرد،  
در مکه و هنگامی که مردمان مشرک بودند و بتانی داشتند و برای آن ها قربانی ها می کردند<sup>۳</sup>.

نیز گفته است:

وصی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و نخستین کسی که در نوجوانی به راه هدایت درآمد،  
و در همان نوباوگی نماز کرد، در حالی که دین خود را پنهان می داشت، از بیم این که مباد در این کار بر  
او ستم روا دارند و او را از دین بازدارند،

- 
- |    |  |  |
|----|--|--|
| ۱. | فانک کنت تعبدہ غلاما<br>و لا وئنا عبدت و لا صلیبا<br>← دیوان السید الحمیری، ۱۴۲ و ۱۴۳. | بعیدا من اساف و من منات<br>و لا عزی و لم تسجد للات |
| ۲. | و علی اول الناس اهتدی<br>وحد الله و لم یشرک به<br>← همان، ۲۵۰ و ۲۵۱.                   | بهدی الله و صلی و ادکر<br>و قریش اهل عود و حجر     |
| ۳. | وصی محمد و ابوبنیه<br>بمکة و البریة اهل شرک<br>← همان، ۶۳ و ۶۴.                        | و اول ساجد لله صلی<br>و اوثان لها البدنات تهدی     |



در مکه‌ای که قریش و دیگران در برابر بتان سجده و رکوع می‌کردند.<sup>۱</sup>

همچنین گفته است:

هاشمی‌ای پیراسته و احمدی، از قریش که میهمان می‌پذیرفت و اهل نوشتن بود.  
خزانه‌دار وحی و همان که در خردسالی او را حکمت و فصل الخطاب دادند.  
او دومین کس از آن دو بنده پنهان خدا بود، در روزگاری که قریش به بتان گرویده بودند.<sup>۲</sup>

عونی نیز گفته است:

نونهال پیامبر ﷺ که به دستان خویش استوارش ساخت، پس در شادابی و کمال بر همه نونهالان برتر شد،

و خداوند جامه وقار و درایت بر او پوشاند و او را از این که بتان را بپرستد دور داشت.  
پیوسته جان او را به آیین محمد ﷺ سیراب داشت، خواه آن زمان که کهنسال شد و خواه آن زمان که کودک و نوباوه بود.<sup>۳</sup>

- 
- |    |  |  |
|----|--|--|
| ۱. | وصی رسول الله و الاول الذی<br>غلاما فصلی مستترا بدینه<br>بمکه اذ کانت قریش و غیرها<br>← همان، ۲۸۶ و ۲۸۷. | اناب الی دار الهدی حین ایفعا<br>مخافة ان یُبغی علیه و یمنعا<br>تظل لاوثنان سجودا ورکعا |
| ۲. | هاشمی مهذب احمدی<br>خازن الوحی و الذی اوتی الح<br>کان لله ثانی اثنین سرا<br>← همان، ۸۰-۸۲.               | من قریش القری و اهل الکتاب<br>کم صبیا و فصل الخطاب<br>و قریش تدین للانصاب              |
| ۳. | و غصن رسول الله احکم غرسه<br>و الله البسه المهابة و الحجی<br>مازال یغذوه بدین محمد                       | فعلا الغصون نضارة و تماما<br>و زبا به ان یعبد الاصنام<br>کهلا و طفلا ناشیا و غلاما     |



### فصل ۳

## پیشگامی در نماز گزاردن

### گواه‌هایی قرآنی

ابوعبیدالله مرزبانی و ابونعیم اصفهانی هر کدام در کتاب خود با نام ما نزل من القرآن فی علی علیه السلام<sup>۱</sup> و همچنین نطنزی در خصائص، از کلبی، از ابوصالح، از ابن عباس روایت کرده و اصحاب ما نیز از امام باقر علیه السلام نقل کرده‌اند<sup>۲</sup> که درباره ﴿وَأَرْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ﴾<sup>۳</sup> فرموده: در شأن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده است و این دو تن نخستین کسانی‌اند که نماز گزاردند و رکوع کردند.

مرزبانی از ابوصالح، از ابن عباس روایت کرده که آیه ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾<sup>۴</sup> اختصاصاً در شأن علی علیه السلام نازل شده و او پس از پیامبر صلی الله علیه و آله نخستین مؤمن و نخستین نمازگزار است.

---

۱. اثر ابوعبیدالله مرزبانی با نام مناجات الهیة و ما نزل من القرآن فی علی علیه السلام به کوشش علی اوجبی در تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۸ منتشر شده است.

۲. ← کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۵۹.

۳. بقره/۴۳: و با رکوع‌کنندگان رکوع کنید.

۴. بقره/۸۲: و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، آنان اهل بهشتند و در آن جاودان خواهند ماند.

در تفسیر سدی، از قتاده از عطاء، از ابن عباس روایت شده که درباره ﴿إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَىٰ مِنْ ثُلُثَيِ اللَّيْلِ وَنِصْفَهُ وَثُلُثَهُ وَطَائِفَةٌ مِنَ الَّذِينَ مَعَكَ﴾<sup>۱</sup> گفته است: نخستین کسی که همراه با پیامبر خدا ﷺ نماز گزارد علی بن ابی طالب علیه السلام بود.<sup>۲</sup>

در تفسیر قطان، از وکیع، از سفیان از سدی، از ابوصالح، از ابن عباس روایت شده که گفته: در ﴿يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ﴾<sup>۳</sup> مقصود محمد ﷺ است که جامه به خود درکشیده بود و ﴿قُمْ فَأَنْذِرْ﴾<sup>۴</sup> یعنی نماز بگزار و علی بن ابی طالب علیه السلام را به نماز در کنار خود بخوان ﴿وَرَبُّكَ فَكَثِيرٌ﴾<sup>۵</sup>؛ پروردگار خود را از آنچه بت پرستان می‌گویند برتر دان.<sup>۶</sup>

در تفسیر یعقوب بن سفیان است که گفت: ابوبکر حمیدی برایمان، از سفیان بن عیینه، از ابن ابی نجیح، از مجاهد، از ابن عباس روایتی نقل کرده که به چگونگی بعثت پیامبر ﷺ پرداخته است. در ادامه این روایت چنین آمده است: در حالی که پیامبر خدا ﷺ همراه با خدیجه به نماز ایستاده بود، علی بن ابی طالب علیه السلام بدان جا درآمد و پرسید: ای محمد، این چیست؟ فرمود: این آیین خدا است. پس علی علیه السلام به او ایمان آورد و او را تصدیق کرد و از آن پس نماز می‌کردند و در نماز خود رکوع و سجده به جای می‌آوردند. مکیان ایشان را دیدند و این خبر در میانشان گسترده که محمد ﷺ دیوانه شده است. در این هنگام این آیه‌ها نازل شد: ﴿ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ \* مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ﴾<sup>۷</sup>.

در شرف النبی ﷺ خرگوشی آمده که راوی گفته است: جبرئیل در بالای مکه فرود آمد و

۱. مزمل/۲۰: در حقیقت، پروردگارت می‌داند که تو و گروهی از کسانی که با تواند نزدیک به دوسوم از شب یا نصف آن یا یک‌سوم آن را به نماز برمی‌خیزی.

۲. ← حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۳۸۷/۲.

۳. مدثر/۱: ای کشیده ردای شب بر سر.

۴. مدثر/۲: برخیز و بترسان.

۵. مدثر/۳: و پروردگار خود را بزرگ دار.

۶. روایت را نیافتم.

۷. قلم/۱ و ۲: نون، سوگند به قلم و آنچه می‌نویسند که تو، به لطف پروردگارت، دیوانه نیستی.

برای روایت مورد اشاره نیز ← ابن طاووس، سعد السعود، ۲۱۶.

پیامبر ﷺ را نماز آموخت. همان دم از دره چشمه‌ای برجوشید و جبرئیل در حضور پیامبر خدا ﷺ وضو گرفت و پیامبر ﷺ نیز وضو را از او فراگرفت و سپس آن را به علی علیه السلام آموخت.<sup>۱</sup>

## گواهی تاریخ

در تاریخ طبری<sup>۲</sup>، کتاب بلاذری<sup>۳</sup>، جامع ترمذی<sup>۴</sup>، ابانه عکبری<sup>۵</sup>، فردوس دیلمی<sup>۶</sup>، احادیث ابوبکر بن مالک و فضائل الصحابة<sup>۷</sup>، اثر زعفرانی، از یزید بن هارون، از شعبه، از عمرو بن مره، از ابو حمزه، از زید بن ارقم و همچنین در مسند احمد<sup>۸</sup>، از عمرو بن میمون، از ابن عباس روایت شده که پیامبر ﷺ فرموده است: «نخستین کسی که با من نماز گزارد علی علیه السلام بود»<sup>۹</sup>.

در تاریخ فسوی آمده که زید بن ارقم گفته است: نخستین کسی که با پیامبر ﷺ نماز خواند علی علیه السلام بود.<sup>۱۰</sup>

در جامع ترمذی<sup>۱۱</sup> و مسند<sup>۱۲</sup> ابویعلی موصلی، از انس و همچنین در تاریخ طبری<sup>۱۳</sup> از جابر نقل شده که گفته است: پیامبر ﷺ در روز دوشنبه مبعوث شد و علی علیه السلام در روز سه‌شنبه نماز گزارد.

---

۱. ← شرف المصطفی ﷺ، ۴۳۳/۱.

۲. ← تاریخ الامم والملوک، ۵۳۷/۱.

۳. ← انساب الاشراف، ۱۱۲/۱.

۴. ← السنن، ۶۴۲/۵.

۵. خبر را در الابانة الكبرى نیافتم.

۶. ← ۲۷/۱.

۷. از کتاب فضائل الصحابة زعفرانی اطلاعی در دست نیست. اما این روایت را ابن حنبل نیز نقل کرده است. ← فضائل الصحابة، ۵۹۰ و ۶۰۹.

۸. ← ۴۷۳/۱ و ۳۶۸/۴ و ۳۹۰.

۹. «اول من صلی معی علی».

۱۰. خبر را در المعرفة والتاریخ نیافتم.

۱۱. ← السنن، ۶۴۰/۵.

۱۲. ← ۳۴۸/۱.

۱۳. ← تاریخ الامم والملوک، ۵۳۷/۱.

ابویوسف فسوی در معرفه<sup>۱</sup> و ابوالقاسم عبدالعزیز بن اسحاق در اخبار ابی رافع<sup>۲</sup> از بیست طریق از ابورافع نقل کرده که گفته است: پیامبر ﷺ در اوایل روز دوشنبه نماز گزارد، خدیجه در اواخر روز دوشنبه نماز خواند و علی علیه السلام، فردای آن روز، یعنی سه شنبه نماز کرد.

احمد بن حنبل در مسند العشرة<sup>۳</sup> و نیز در فضائل الصحابة<sup>۴</sup>، فسوی در معرفه<sup>۵</sup>، ترمذی در جامع<sup>۶</sup>، و ابن بطة در ابانه آورده که علی بن جعد، از شعبه، از سلمة بن كهیل، از حبه عرنی نقل کرده که گفته است: از علی علیه السلام شنیدم که می فرمود: «من نخستین کسی بودم که با پیامبر خدا ﷺ نماز خواند»<sup>۷</sup>. ابن حنبل در مسند العشرة<sup>۸</sup> و فضائل الصحابة<sup>۹</sup> همچنین در خبری طولانی از سلمة بن كهیل نقل کرده که علی علیه السلام سه بار فرموده است: «خداوند در میان این مردم، پیش از خود، کسی جز پیامبرت را نمی شناسم که تو را پرستیده باشد»<sup>۱۰</sup>.

در مسند ابویعلی آمده است که فرمود: «در میان این مردم، پس از پیامبرشان، کسی جز خود را نمی شناسم که خدا را پرستیده باشد»<sup>۱۱</sup>.  
کعب بن زهیر گفته است:

داماد پیامبر ﷺ و برترین همه مردم و هر آن که بر او فخر طلب مغلوب شود.  
با آن پیامبر امی ﷺ پیش از همه مردم و به عنوان اولین کس نماز گزارد، در حالی که دیگران به پروردگار خویش کفر می ورزیدند<sup>۱۲</sup>.

۱. خبر در بخش موجود از المعرفة والتاریخ یافت نشد.

۲. کتاب اخبار ابی رافع تاکنون چاپ نشده و مترجم نشانی از آن نیافته است.

۳. «مسند العشرة» بخشی از مسند احمد است. برای روایت ← ابن حنبل، مسند احمد، ۱/۱۴۱.

۴. ← ۵۹۰ و ۶۰۹.

۵. خبر در بخش باقیمانده از المعرفة والتاریخ وجود ندارد.

۶. ← السنن، ۵/۶۴۲.

۷. «انا اول من صلی مع رسول الله». ← همان جا، ابن حنبل، مسند احمد، ۱/۱۴۱ (با تفاوتی بسیار اندک).

۸. ← مسند احمد، ۱/۹۹.

۹. ← ۶۸۱/۲.

۱۰. «اللهم انی لاعرف ان عبدا من هذه الامة عبدک قبلی غیر نبیک».

۱۱. «ما اعلم احدا من هذه الامة بعد نبیها عبدالله غیری». ← ابویعلی موصلی، المسند، ۱/۳۴۸.

۱۲. صهر النبی و خیر الناس کلهم و کل من رامه بالفخر مفخور  
←

ابوالاسود دوئلی گفته است:

علی عليه السلام مایه افتخار شما است و شیران سیاه را می ماند.

زنهار که او دومین پرستشگر در مکه است، به روزگاری که خداوند را نمی پرستیدند.<sup>۱</sup>

حسین بن علی عليه السلام درباره آیه ﴿تَرِيَهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا﴾<sup>۲</sup> فرموده: در شأن علی بن ابی طالب عليه السلام نازل شده است.<sup>۳</sup>

## نزول آیه ها

جماعتی روایت کرده اند که آیه ﴿الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾<sup>۴</sup> در شأن علی عليه السلام نازل شده است.<sup>۵</sup>

در تفسیر قطان آمده که ابن مسعود گفته است: علی عليه السلام پرسید: ای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، در سجده نماز چه بگویم؟ پس این آیه نازل شد: ﴿سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى﴾<sup>۶</sup>. پرسید: در رکوع چه بگویم؟ این آیه نازل شد: ﴿فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ﴾<sup>۷</sup>، و او نخستین کسی بود که چنین ذکر گفت.<sup>۸</sup>

→

قبل العباد و رب الناس مكفور

صلی الصلاة مع الامی اولهم

← دیوان کعب بن زهیر، ۱۹۲ و ۱۹۳.

یشبه بالاسد الاسود

و ان علیا لکم مفخرا

۱.

بمكة و الله لم یعبد

اما انه ثانی العابدین

← دیوان ابی الاسود الدؤلی، ۳۳۳.

۲. فتح/۲۹: آنان را در رکوع و سجده می بینی.

۳. تفسیر را در جایی نیافتم. مجلسی در بحار الانوار (۲۰۳/۳۸) آن را آورده است.

۴. مائده/۵۵: همان کسانی که نماز برپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند.

۵. این نظریه در بسیاری از تفسیرها آمده است. از آن جمله ← زمخشری، الکشاف، ۶۸۱/۱ و ۶۸۲؛ طبری، جامع البیان،

۲۸۸/۶؛ ثعلبی، الکشاف و البیان، ۸۰/۴؛ مقاتل، تفسیر مقاتل بن سلیمان، ۳۰۷/۱؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۲۰۹/۱؛

کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۱۲۴؛ طوسی، التبیان، ۵۵۹/۳.

۶. اعلیٰ/۱: نام پروردگار والای خود را به پاکی بستی.

۷. واقعه/۷۴ و ۹۶: سپس به نام پروردگار بزرگت تسبیح گوی.

۸. خبر را در منابع کهن نیافتم. مجلسی آن را در بحار الانوار (۲۰۳/۳۸) به نقل از کتاب حاضر آورده است.

عونی گفته است:

علی علیه السلام پس از پیامبر صلی الله علیه و آله برترین مردمان و همان کسی است که در خاور و باختر به او مثل زنند. علی علیه السلام در حالی روزه گرفت و نماز خواند که در آن روزگار جاهلیت بسیار کسانی بت را پروردگار خویش گرفتند.<sup>۱</sup>

زاهی نیز گفته است:

برادر پیامبر مصطفی صلی الله علیه و آله و آن که غبار اندوه از چهره وی برگرفت و شمشیر آخته اش بود. نخستین کسی که روزه گرفت و نماز خواند و در رسیدن به مکارم پیشی جست و بر سابقه اش رشک بردند.<sup>۲</sup>

علی علیه السلام هفت سال و چند ماه پیش از دیگران با پیامبر صلی الله علیه و آله نماز گزارد، همراه با دیگر مسلمانان چهارده سال نماز خواند و پس از پیامبر صلی الله علیه و آله نیز سی سال نماز گزار بود. ابن فیاض<sup>۳</sup> در شرح الاخبار از ابویوب انصاری روایت کرده که گفته است: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: هفت سال فرشتگان بر من و بر علی بن ابی طالب علیه السلام درود فرستادند؛ چرا که پیش از او هیچ مردی به من ایمان نیاورده بود. این است سخن خداوند که فرمود: ﴿الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ﴾<sup>۴</sup>.

در روایت زیاد بن منذر از محمد بن علی علیه السلام، از امیرمؤمنان علیه السلام است که فرمود: «سال ها بود که

- |                                  |                                 |
|----------------------------------|---------------------------------|
| ۱. علی خیر الوری بعد النبی و من  | فی الشرق و الغرب مضروب به المثل |
| علی صام و صلی القبلتین و کم      | فی الجاهلیة قوم ربهم هبل        |
| ۲. صنو النبی المصطفی و الکاشف ال | غماء عنه و الحسام المخترط       |
| اول من صام و صلی سابقا           | الی المعالی و علی السبق غبط     |

۳. مقصود قاضی نعمان، ابن حیون مشهور به ابوحنیفه شیعی است. برای روایت نیز ← شرح الاخبار، ۲/ ۴۰۹.

۴. غافر/۷: کسانی که عرش خدا را حمل می کنند و آن ها که پیرامون آنند به سپاس پروردگارشان تسبیح می گویند و به او ایمان دارند و برای کسانی که گرویده اند طلب آمرزش می کنند.



فرشتگان جز برای پیامبر خدا ﷺ و برای من آمرزش نطلبیدند. درباره ما است که این آیه‌ها نازل شده است: ﴿يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ \* رَبَّنَا وَأَدْخِلْهُمْ جَنَّاتٍ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾<sup>۱</sup>. گروهی از انس و ابویوب روایت کرده‌اند و ابن‌شیرویه نیز در فردوس<sup>۲</sup> از جابر نقل کرده که گفته است: پیامبر ﷺ فرمود: «هفت سال پیش از مردم، فرشتگان بر من و بر علی بن ابی‌طالب عليه السلام درود فرستادند؛ چه این که او نماز می‌خواند و کسی دیگر جز ما همراه ما نماز نمی‌گزارد»<sup>۳</sup>.

در روایت دیگری است که فرمود: «جز من و او کسی نماز نخواند»<sup>۴</sup>.

هم در روایت دیگری است: «مردی جز او همراه من نماز نگذارد»<sup>۵</sup>.

در سنن ابن‌ماجه<sup>۶</sup> و تفسیر ثعلبی<sup>۷</sup> از عبدالله بن ابی‌رافع، از پدرش نقل شده که علی عليه السلام هفت

۱. «لقد مكثت الملائكة سنين لاتستغفر الا رسول الله و لي و فينا نزلت: ﴿يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ﴾». ← حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۱۸۳/۲.

آیه‌های پیش‌گفته آیه‌های ۷ و ۸ سوره غافر است و ترجمه هر دو آیه این است: کسانی که عرش خدا را حمل می‌کنند و آن‌ها که پیرامون آنند، به سپاس پرورگارشان تسبیح می‌گویند و به او ایمان دارند و برای کسانی که گرویده‌اند طلب آمرزش می‌کنند: پروردگارا، رحمت و دانش تو بر هر چیز احاطه دارد؛ کسانی را که توبه کرده‌اند ببخش و آن‌ها را از عذاب آتش نکه دار. پروردگارا، آنان را در باغ‌های جاوید که وعده‌شان داده‌ای با هر که از پدران و همسران و فرزندان‌شان که به صلاح آمده‌اند داخل کن؛ زیرا تو ارجمند و حکیمی.

۲. ← دیلمی، الفردوس، ۴۳۳/۳.

۳. «لقد صلت الملائكة على عليه السلام و على بن ابی‌طالب عليه السلام سبع سنين قبل الناس و ذلك انه كان يصلي و لا يصلي معنا غيره».

۴. «لم يصل فيها غیری و غيره».

۵. «لم يصل معی رجل غيره».

از میان این روایت‌ها روایت الفردوس بمأثور الخطاب دیلمی (۴۳۳/۳) چنین است: «لقد صلت الملائكة على عليه السلام و على بن ابی‌طالب عليه السلام سبع سنين و ذلك انه لم يصل معی رجل غيره».

۶. البته روایت کتاب السنن (۴۴/۱) از زبان علی عليه السلام و چنین است: «انا عبدالله و اخو رسوله و انا الصديق الاكبر لا يقولها

سال و چند ماه پنهانی همراه پیامبر ﷺ نماز گزارده است.  
در تاریخ طبری<sup>۱</sup> و سنن ابن ماجه<sup>۲</sup> آمده است که عباد بن عبدالله گوید: از علی علیه السلام شنیدم که فرمود: «من بنده خدا و برادر پیامبر ﷺ هستم. من صدیق اکبرم و هیچ کس پس از من این سخن را نگوید، مگر آن که دروغگو و تهمت زن باشد. هفت سال همراه پیامبر خدا ﷺ نماز خوانده‌ام»<sup>۳</sup>.  
در مسند احمد<sup>۴</sup> و مسند ابویعلی<sup>۵</sup> آمده که حبه عرنی گفته است: علی علیه السلام فرمود: «هفت سال پیش از آن که مردمان نماز بگزارند نماز خوانده‌ام»<sup>۶</sup>.

سید حمیری گفته است:

مگر نه آن که علی علیه السلام سال ها پیش از آنان نماز گزارده و خداوند پروردگار خورشید و ماه را یگانه دانسته است؟

در حالی که اینان و همه کسانی که در سلک اینان بوده‌اند در پیشگاه چوب و سنگ نماز می‌گزارده‌اند<sup>۷</sup>.

همچنین گفته است:

→

بعدی الاکذاب صلیت قبل الناس لسبع سنین؛ من بنده خدا و برادر پیامبر هستم. من صدیق اکبرم و هیچ کس پس از من این سخن را نگوید، مگر آن که دروغگو باشد. هفت سال پیش از مردمان نماز خوانده‌ام.

۷. روایت الکشف و البیان ثعلبی (۸۵/۵) تا حدی شبیه روایت ابن ماجه است.

۱. ← تاریخ الامم والملوک، ۵۳۷/۱.

۲. ← ۴۴/۱.

۳. «انا عبدالله و اخو رسول الله و انا الصدیق الاکبر لایقولها بعدی الاکاذب مفتر صلیت مع رسول الله سبع سنین».

۴. ← ۹۹/۱.

۵. خبر را در مسند نیافتم.

۶. «صلیت قبل ان یصلی الناس سبعا». نیز ← حاکم، المستدرک، ۱۲۰/۳؛ نسائی، سنن النسائی الکبری، ۱۰۶/۵؛ همو،

خصائص علی علیه السلام، ۲۵؛ ابن ابی شیبہ، المصنف، ۳۶۸/۶؛ ابن ابی عاصم، الآحاد و المثانی، ۱۴۸/۱.

۷. الم یصل علی قبلهم حججا و وحد الله رب الشمس و القمر

وهولاء و من فی حزب دینهم قوم صلاتهم للعود و الحجر

← دیوان السید الحمیری، ۲۳۷ و ۲۳۸.

او را همین بس که در فضیلت نماز گزاردن و یگانه پرستی بر همه مردم پیشی جسته است، هفت سال کامل قبل از آنان، به رکوع و سجده در برابر پروردگار<sup>۱</sup>.

همو گفته است:

مگر نه آن که علی عليه السلام نخستین مؤمن و نخستین کسی بود که در خردسالی نماز گزارد و یگانه پرستی کرد؟

او پیوسته شب و روز پنهانی در رفت و آمد بود و بر ثور و حرا فراز می رفت، و نماز می گزارد و پروردگار خویش را می خواند و او در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله با هم دو تن می شدند، هر چند پیامبر صلی الله علیه و آله، خود یگانه بود.

سه سال پس از پنج سال و چند ماه کامل و پیش از آن که به جوانی رسد نماز خواند<sup>۲</sup>.

نیز گفته است:

مگر نه آن که در روزگار سرگشتگی مردمان او را هدایت دادند و خدای یگانه بلندمرتبه خویش را به توحید خواند؟

و افزون بر هفت سال در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله به عنوان دومین تن پنهانی نماز خواند؟<sup>۳</sup>

س بفضل الصلاة و التوحید  
برکوع لدیه او بسجود

۱. و کفاه بانه سبق النبا  
حججا قبلهم کوامل سبعا  
← همان، ۱۷۹.

و اول من صلی غلاما و وحدا  
فیرقی بثور و حراء مصعدا  
مع المصطفی مثنی و ان کان اوحدا  
کوامل صلی قبل ان یتمردا

۲. الیس علی کان اول مؤمن  
فما زال فی سر یروح و یغندی  
یصلی و یدعو ربه فهما به  
سنین ثلاثا بعد خمس و اشهرا  
← همان، ۱۶۷.

فوحّد ربه الاحد العلیا  
سنین تجرمت سبعا اسیا

۳. الم یؤت الهدی و الناس حیری  
و صلی ثانیاً فی حال خوف  
← همان، ۴۵۹.

سرانجام، گفته است:

هشت ماه و هفت سال کامل [پیش از دیگران] نماز خواند و هیچ شرک نورزید.<sup>۱</sup>

دیگری نیز گفته است:

مگر نمی‌بیند که وقتی دیگران مشرک بودند او نماز برپا داشت و خدا را به یگانگی پرستید؟  
و گواهی داد که خدایی جز پروردگارمان که برترین آفریدگان باشد نیست؟  
هفت سال کامل در پیشگاه خداوند به فروتنی بندگی و مناجات کرد،  
و بدین سان پروردگارش او را بر همه برتران شما برتری بخشید.<sup>۲</sup>

او نخستین کسی است که به دو قبله نماز گزارد.

چهارده سال به سوی بیت المقدس نماز خواند و محرابی که پیامبر ﷺ همراه با علی ﷺ و خدیجه ﷺ بدان قبله نماز می‌کرد معروف است و بر دروازه زادگاه پیامبر ﷺ در شعب ابوطالب قرار دارد. پیشتر این روایت را به نقل از شیرازی آوردیم که از ابن عباس نقل کرده که درباره آیه ﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَدَّمُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمْ فِي السَّعَاتِ﴾ و السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَدَّمُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمْ فِي السَّعَاتِ گفته: این آیه درباره امیرمؤمنان ﷺ نازل شده و او در ایمان آوردن بر همه مردم پیشی جسته و به دو قبله نماز خوانده و در دو بیعت حضور داشته است.

- |                                  |                         |
|----------------------------------|-------------------------|
| ۱. و صلی و لم یشرک سنین و اشهرها | ثمانیة من بعد سبع کوامل |
| ← همان، ۳۴۲.                     |                         |
| ۲. اما یرون اقام الصلاة          | و توحیده و هم مشرکونا   |
| و یشهد ان لا اله سوى             | ربنا احسن الخالقینا     |
| سنینا کوامل سبعا یبیت            | یناجی الاله له مستکینا  |
| بذلک فضله ربنا                   | علی اهل فضلکم اجمعینا   |

۳. توبه / ۱۰۰: و پیشگامان نخستین از مهاجران و انصار و کسانی که با نیکوکاری از آنان پیروی کردند، خدا از ایشان خشنود و آنان نیز از او خشنودند و برای آنان باغ‌هایی آماده است که از زیر درختان آن‌ها نهرها روان است. همیشه در آن جاودانه‌اند. این است همان کامیابی بزرگ.

سید حمیری گوید:

به سوی دو قبله نماز گزارد، در حالی که خاندان تیم و برادرانشان عدی منکر بودند.<sup>۱</sup>

سی و نه سال نیز به سوی کعبه نماز خواند. در تاریخ طبری<sup>۲</sup> از سه طریق، در ابانه عکبری<sup>۳</sup> از چهار طریق، در کتاب مبعث محمد بن اسحاق<sup>۴</sup>، در تاریخ فسوی<sup>۵</sup>، در تفسیر ثعلبی<sup>۶</sup>، کتاب ماوردی<sup>۷</sup>، مسند ابویعلی موصلی<sup>۸</sup>، مسند یحیی بن معین، در کتاب ابوعبدالله محمد بن زیاد نیشابوری<sup>۹</sup>، از عبدالله بن احمد بن حنبل، به سند همه آثار پیش گفته از ابن مسعود، علقمه بجلی، اسماعیل بن ایاس بن عفیف، از پدرش، از جدش روایت شده که هر کدام گفته‌اند: عفیف برادر اشعث بن قیس کندی جوانی را دید که نماز می‌خواند. سپس دید که جوانی دیگر بدان جا آمد و در سمت راست او ایستاد. آن‌گاه بانویی آمد و پشت سر ایشان ایستاد. عفیف به عباس گفت: این داستانی سترگ است. عباس گفت: ای غافل، این محمد است، این علی علیه السلام است و این خدیجه است. این برادرزاده‌ام مرا گفته که پروردگارش پروردگار آسمان‌ها و زمین به این دین فرمان داده است. خدای را سوگند که در روی زمین هیچ کس جز این سه تن بر این آیین نیست.<sup>۱۰</sup>

در کتاب فسوی آمده است که عفیف پس از اسلام آوردن می‌گفت: اگر من آن روز اسلام آورده بودم

---

۱. و صلی القبلتین و آل تیم و اخوتها عدی جاحدونا

← دیوان السید الحمیری، ۴۳۱.

۲. ← تاریخ الامم والملوک، ۵۳۷/۱.

۳. روایت در بخش موجود از الابانة الکبری یافت نشد.

۴. ← سیره ابن اسحاق، ۱۱۹/۲.

۵. روایت در بخش موجود از کتاب المعرفة والتاریخ یافت نشد.

۶. ← الكشف والبيان، ۸۴/۵.

۷. ← اعلام النبوة، ۳۱۳.

۸. ← ۱۱۷/۳.

۹. ← حاکم، المستدرک، ۲۰۱/۳.

۱۰. افزون بر این منابع ← نسائی، سنن النسائی الکبری، ۱۰۶/۵؛ همو، خصائص علی علیه السلام، ۳۳؛ ابن ابی عاصم، الآحاد والمثانی، ۳۸۴/۵؛ طبرانی، المعجم الکبیر، ۱۰۱/۱۸ و ۴۵۳/۲۲؛ ابن عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۳۱۳/۸ و ۳۴/۴۲.

با علی بن ابی طالب علیه السلام دومین تن می شدم.<sup>۱</sup>

در روایت ابن اسحاق است که عفیف گفته است: چون از مکه خارج شدم جوانی زیبا را دیدم که بر اسبی نشسته است. از من پرسید: ای عفیف، در این سفر خویش چه دیدی؟ داستان را با او بازگفتم. گفت: عبلّس با تو، راست گفته است. خدای را سوگند که آیین او برترین آیین است و امت او برترین امت. عفیف گوید: پرسیدم: فرمانروایی پس از او از آن کیست؟ گفت: از آن پسر عمو و دامادش. ای عفیف، وای بر کسی که او را از حقش بازدارد.<sup>۲</sup>

ابن فیاض در شرح الاخبار از ابوجحاف - در روایتی از مردی - نقل کرده که امیرمؤمنان علیه السلام فرموده است: در حالی که من و او در سجده بودیم، وی - ابوطالب - به تاخت نزد ما آمد و گفت: آیا باز این کار را انجام دادید؟ آن گاه دست مرا گرفت و گفت: بنگر که چگونه او را یاری خواهی داد. سپس مرا پیوسته به یاری رساندن به او برانگیخت و تشویق کرد.<sup>۳</sup>

در کتاب شیرازی است که پیامبر صلی الله علیه و آله پس از آن که وحی بر او نازل شد به مسجدالحرام آمد و ایستاد تا نماز بگذارد. در این هنگام علی علیه السلام که نه سال داشت بر او گذشت. پیامبر صلی الله علیه و آله او را خواند: ای علی علیه السلام، نزد من آی. علی علیه السلام لبیک گویان نزد او آمد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من فرستاده خداوند به طور خاص نزد تو و به طور عام نزد مردم هستم. ای علی علیه السلام، بیا و در سمت راست من بایست و با من نماز بخوان. علی علیه السلام گفت: ای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، باشد تا از ابوطالب پدر خویش اجازه گیرم. فرمود: برو که او نیز تو را اذن خواهد داد.

علی علیه السلام نزد ابوطالب بازگشت و از او اجازه خواست. ابوطالب گفت: فرزندم، می دانی که محمد، خدای را سوگند، همواره امین بوده است. از او پیروی کن که درستی و رستگاری یابی و گواه باشی. علی علیه السلام پس از آن به مسجدالحرام برگشت، در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله به نماز ایستاده بود. در سمت راست او ایستاد و نماز خواند.

۱. در بخش موجود از المعرفة والتاریخ چنین روایتی یافت نشد. برای این مضمون ← ابن حنبل، مسند احمد، ۲۰۹/۱؛ ابن عبدالبر، الاستیعاب، ۱۲۴۲/۳.

۲. ← ابن اسحاق، سیره ابن اسحاق، ۱۱۹/۲. البته این تفصیل در نسخه مورد مراجعه مترجم وجود ندارد.

۳. ← ابن حیون، شرح الاخبار، ۳۵۱/۱.

در این هنگام ابوطالب بر آن ها گذشت. پرسید: ای محمد، چه می کنی؟ فرمود: «خدای آسمان ها و زمین را می پرستم و برادرم علی علیه السلام نیز با من است و آنچه را می پرستم می پرستد. ای عمو، تو را نیز به پرستش خداوند یگانه قهار می خوانم»<sup>۱</sup>.

ابوطالب که این شنید خندید، آن اندازه که دندان هایش هویدا شد. آن گاه شعری را بر زبان راند که با بیت زیر آغاز می شود:

و الله لن يصلوا اليك بجمعهم      حتى اوسد في التراب دفينا<sup>۲</sup>

در تاریخ طبری<sup>۳</sup> و کتاب محمد بن اسحاق<sup>۴</sup> آمده است که چون هنگام نماز فرامی رسید پیامبر صلی الله علیه و آله دور از چشم طایفه خود به دره های مکه می رفت و علی بن ابی طالب علیه السلام نیز با او رهسپار می شد، و آن گاه هر دو نماز می گزاردند.

شامگاهان نیز باز می گشتند و زمانی آن جا می ماندند.

ثعلبی<sup>۵</sup> در ادامه این خبر همسو با روایت دو کتاب پیش گفته، افزوده است که ابوطالب پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام را دید که نماز می گزارند. در این باره از ایشان پرسید. پیامبر صلی الله علیه و آله او را چنین آگاهاند: «این دین خدا و دین فرشتگان و دین پدرمان ابراهیم است»<sup>۶</sup>.

در ادامه همین روایت آمده است که علی علیه السلام فرمود: «ای پدر، من به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله او ایمان آورده ام و او را در آنچه آورده است تصدیق کرده ام و با او در پیشگاه خداوند نماز گزارده ام»<sup>۷</sup>.  
ابوطالب گفت: زنهار که او جز به خیر نخواند؛ با او همراه شو<sup>۸</sup>.

۱. «اعبد اله السموات و الارض و معی اخی علی یعبد ما اعبد یا عم و انا ادعوك الى عبادة الله الواحد القهار».

۲. خدای را سوگند که با همه جماعت خویش هیچ آسیبی به تو نتواند رساند، مگر آن زمان که مرا به خاک سپرده باشند.  
← دیوان ابی طالب، ۸۷ و ۱۸۹.

۳. ← تاریخ الامم والملوک، ۵۳۹/۱.

۴. ← سیره ابن اسحاق، ۱۲۸/۲. در این منبع تنها از خروج مخفیانه یاران پیامبر صلی الله علیه و آله برای نماز در دره های مکه سخن به میان آمده است.

۵. ← الکشف و البیان، ۸۴/۵.

۶. «هذا دين الله و دين ملائکته و دين رسله و دين ابينا ابراهيم».

۷. «يا ابت آمن بالله و برسوله و صدقته بما جاء به و صلیت معه لله». ← ثعلبی، الکشف و البیان، ۸۴/۵.

۸. برای سخن پیشین امام علی علیه السلام و نیز روایت ← ثعلبی، الکشف و البیان، ۸۴/۵؛ حلبی، السیره الحلیه، ۴۳۶/۱؛ طبری، تاریخ الامم والملوک، ۵۳۹/۱.

امام صادق علیه السلام فرموده است: نخستین نماز جماعت آن بود که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله همراه با علی علیه السلام نماز می خواند. ابوطالب در حالی که جعفر نیز او را همراهی می کرد بر آنان گذشت و آن گاه گفت: فرزندم پشت سر عموزاده خویش نماز بخوان. پیامبر صلی الله علیه و آله چون آمدن او را احساس کرد پیشتر رفت و نماز آن هر دو را امامت کرد. پس ابوطالب شادمان بازگشت، در حالی که می گفت:

علی علیه السلام و جعفر در سختی ها و رخدادهای روزگار امید منند.

خدای را سوگند که نه من پیامبر صلی الله علیه و آله را واگذارم و نه از فرزندان آن که تباری درست دارد او را واگذارد.

آن دو تن را در معرض آسیب گذارم و چون درگذرم به نسبت خویش افتخار کنم؟  
سست مشوید و عموزاده خود را که پدرش برادر تنی من بوده است یاری دهید<sup>۱</sup>.

سید حمیری گفته است:

مگر او نبود که چون پیامبر صلی الله علیه و آله وی را خواند، دعوت خویش از او را اجابت شده یافت و او هیچ بیم نبرد.

پس همراه او نماز گزارد - و آن هر دو قبله او را گوارا باد - و در این حال هیچ نگران نبود و به پیامبر صلی الله علیه و آله آرامش داشت<sup>۲</sup>.

- 
- |                            |                         |
|----------------------------|-------------------------|
| ۱. ان علیا و جعفر ثقتی     | عند ملء الزمان و الكرب  |
| و الله لا اخذل النبی و لا  | یخذله من بنی ذو حسب     |
| اجعلهما عرضة العدی و اذا   | اترك میتا نما الی حسبی  |
| لا تخذلا و انصرا ابن عمكما | اخی لامی من بینهم و ابی |

← دیوان ابی طالب، ۱۳۷ و ۱۷۱. همچنین برای روایت و ابیات ← ابن بابویه، الامالی، ۵۹۷ مفید، الفصول المختارة، ۱۷۱؛ طوسی، الامالی، ۵۹۷؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۸۶؛ کراچکی، کنز الفوائد، ۷۹؛ طبرسی، اعلام الوری، ۱۰۳/۱.

- |                         |                        |
|-------------------------|------------------------|
| ۲. المیک لقا دعاه الرسو | ل اصاب النبی و لم یدهش |
| فصلی هنیئاً له القبلتین | علی انسه غیر مستوحش    |
- ← دیوان السید الحمیری، ۲۶۰.



## خشوع در نماز

هم درباره او این آیه‌ها نازل شد: ﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ \* الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ﴾<sup>۱</sup> گفته‌اند: خاشع کسی است که پیکرش در محراب باشد و جانفش نزد رب الارباب.

از ابن عباس و از امام باقر علیه السلام روایت شده که در ذیل آیه ﴿وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ﴾<sup>۲</sup> فرموده‌اند: مقصود از خاشع انسان فروتنی است که در نماز یکسره دل به آن بسپارد، و این یعنی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان علیه السلام.<sup>۳</sup>

صبح ابوالمضا از امام رضا علیه السلام نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد این آیه فرموده است: «علی علیه السلام از ایشان است»<sup>۴</sup>.

همچنین آمده است که هیچ کس جز علی علیه السلام نتوانسته است نماز پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را نشان دهد و هیچ کس جز علی بن حسین علیه السلام نتوانسته است نماز علی علیه السلام را حکایت کند.<sup>۵</sup>

در تفسیرهای وکیع، سدی و عطاء آمده که ابن عباس گفته است: دو شتر چاق و درشت برای پیامبر صلی الله علیه و آله هدیه آوردند. پس پیامبر صلی الله علیه و آله از صحابه خویش پرسید: آیا کسی از شما هست که دو رکعت نماز با قیام و رکوع و سجده و وضو و خشوع بایسته به جای آورد و در آن دو رکعت به هیچ چیز از دنیا نیندیشد و دل به چیزی از این سرای مشغول ندارد تا یکی از این دو شتر را به او هدیه دهم؟

پیامبر صلی الله علیه و آله این سخن را دوبار و پس برای سومین بار تکرار کرد و هیچ یک از یاران به او پاسخ ندادند، تا امیر مؤمنان علیه السلام برخاست و فرمود: من ای پیامبر خدا، دو رکعت می‌خوانم و از آن لحظه که تکبیرة الاحرام بگویم تا سلام دهم هیچ به چیزی از دنیا نیندیشم.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی علیه السلام، نماز بخوان که خدایت بر تو درود فرستد. امیر مؤمنان علیه السلام، تکبیر گفت و به نماز درآمد. چون سلام داد جبرئیل بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد و

۱. مؤمنون/ ۱ و ۲: به راستی که مؤمنان رستگار شدند، همانان که در نمازشان فروتنند.

۲. بقره/ ۴۵: از شکیبایی و نماز یاری جوید، و به راستی این کار گران است، مگر بر فروتنان.

۳. ← کوفی، تفسیر فرائد الکوفی، ۶۰ (تنها به نقل از ابن عباس)؛ عیاشی، تفسیر العیاشی، ۴۴/۱؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۱۱۵۱.

۴. «علی منهم».

۵. ← ابن حیون، شرح الاخبار، ۲۲۱/۲.

فرمود: ای محمد، پروردگارت تو را سلام می‌رساند و می‌گوید: یکی از آن دو شتر را به او بده. پیامبر ﷺ فرمود: من با او شرط نهاده‌ام که اگر دو رکعت نماز بگذارد و در آن هیچ به دنیا نیندیشد، یکی از این دو شتر را به او دهم. او هنگامی که برای تشهد نشست با خود در این اندیشید که کدام را بگیرد. جبرئیل گفت: ای محمد، پروردگارت تو را سلام می‌رساند و می‌گوید: او در این اندیشید که شتر چاق‌تر و درشت‌تر را بگیرد و نحر کند و در راه خدا صدقه دهد. پس اندیشه او نه برای خود و نه برای دنیا، بلکه در راه خدا بود. پس پیامبر ﷺ گریست و هر دو شتر را به علی علیه السلام داد. در این هنگام این آیه نازل شد. ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ﴾ یعنی در این ماجرا پندی است ﴿لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ﴾؛ برای هر که دلی داشته باشد و درک کند ﴿أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ﴾؛ یعنی امیرمؤمنان علیه السلام در نماز حضور قلب دارد و به هیچ چیز از امور دنیا نمی‌اندیشد.<sup>۲</sup>

برقی گفته است:

و آن‌که پیش از آنان خدا را به یگانگی خواند و همو که روزه گرفت و فروتنانه نماز کرد، و در نماز انگشت خویشتن را صدقه داد و یک لحظه نافرمانی نداشت. هر که وابسته ایشان باشد رستگار است و به خیر و بهره فراوان دست یافته است، و آن‌که با ایشان دشمنی کرد و آن‌که در دین خویشتن ناصبی بود ناکام و نومید گشت.<sup>۳</sup>

یکی از عرب‌ها گفته است:

زندهار که علی علیه السلام برترین مردمان پس از محمد صلی الله علیه و آله است، هرچند ملامتگران سرزنش کنند و طعن آورند.

۱. ق/۳۷: ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ﴾؛ قطعاً در این امر، برای هر صاحب‌دل و حق‌نیوشتی که خود به گواهی ایستد عبرتی است.

۲. ← حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۲/۲۶۷.

۳. و من وحده الله من قبلهم  
و زکی بخاتمه فی الصلاة  
لقد فاز من کان مولی لهم  
و خاب الذی قد یعادیههم  
و من کان صام و صلی صمیاً  
و لم یک طرفه عین عصیا  
و قدنال خیرا و حظاً سینا  
و من کان فی دینه ناصبیا

علی عليه السلام پس از مصطفی یعنی محمد صلى الله عليه وآله برترین کسی است که بر ریگ‌های بیابان گام نهاده است. آن‌ها پیش از دیگر مردمان اسلام آوردند و نماز گزاردند و، به آیینم سوگند، در سرزمین‌ها تاختند و رهانند.<sup>۱</sup>

دیگری گفته است:

علی عليه السلام وصی و پسر عموی مصطفی صلى الله عليه وآله و نخستین کسی است که نماز خواند و یگانه‌پرستی کرد. نیک بدان.<sup>۲</sup>

علی و ان لام العذول و فندا  
سوی المصطفی اعنی النبی محمدا  
اغارا لعمری فی البلاد و انجدا  
و اول من صلی و وحد فاعلم

۱. الا ان خیر الناس بعد محمد  
و ان علیا خیر من وطأ الحما  
هما اسلما قبل الانام و صلیا  
۲. علی وصی المصطفی و ابن عمه



## فصل ۴

### پیشگامی در بیعت

#### انواع بیعت پیامبر ﷺ

پیامبر ﷺ را بیعتی عام بود و بیعتی خاص. از بیعت‌های خاص یکی بیعت با جنیان است که آدمیان در آن سهمی نداشته‌اند؛ دیگری بیعت انصار است که مهاجران در آن سهمی نداشته‌اند؛ دو بیعت دیگر یکی بیعت عشیره در آغاز رسالت و دیگری بیعت غدیر در انجام رسالت بوده و این هر دو را امیرمؤمنان (علیه السلام) از آن خود ساخته و این دو کرانه را به خویش گزین کرده است.

اما بیعت عام همان بیعت شجره - درخت یا درختچه‌ای در کنار چاه حدیبیه - است که آن را بیعت رضوان نیز نامیده‌اند، بدان سبب که خداوند درباره آن فرمود: ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ﴾<sup>۱</sup>.

این مکان اکنون ناشناخته است و از آن درخت نیز نشانی وجود ندارد. گفته‌اند: درخت در «روحاء» بوده است. اما معلوم نیست مقصود روحاء مکه در منطقه حمام است یا روحاء در راه مکه. همچنین گفته‌اند: آن درخت را سیلاب برده است.

---

۱. فتح/۱۸: به راستی خدا هنگامی که مؤمنان زیر آن درخت با تو بیعت می‌کردند از آنان خشنود شد.

## تقدم در بیعت رضوان

به هر روی، امیرمؤمنان علیه السلام در نکته‌هایی در این بیعت بر همه یاران پیامبر صلی الله علیه و آله تقدم داشت: یکی آن‌که او از نخستین کسان بود.

ابوبکر شیرازی در کتاب خود از جابر انصاری نقل کرده که گفته است: نخستین کسی که برای بیعت برخاست امیرمؤمنان علیه السلام بود و پس از او ابوسنان عبدالله بن وهب اسدی و سپس سلمان فارسی. در اخبار لیث [بن سعد] است که نخستین کسی که - مقصود پس از علی علیه السلام - بیعت کرد عمار بود.<sup>۱</sup>

نکته دیگر آن‌که او سزاوارترین کس به آیه [بیعت رضوان] بود؛ زیرا حکم بیعت همان چیزی است که خداوند در آیه‌ای دیگر آن را یادآور شده است: ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾<sup>۲</sup>.

همه از جابر انصاری روایت کرده‌اند که گفته است: با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تا پای جان بیعت کردیم.<sup>۳</sup> در معرفه فسوی است که از سلمه پرسیدند: بر چه چیز در زیر آن درخت بیعت می‌کردید؟ گفت: بر ایستادن تا پای جان.<sup>۴</sup>

۱. ← ابن حیون، شرح الاخبار، ۴۱۱/۱.

۲. توبه/۱۱۱: در حقیقت، خدا از مؤمنان جان و مالشان را به بهای این که بهشت برای آنان باشد خریده است، همان کسانی که در راه خدا می‌جنگند و می‌کشند و کشته می‌شوند. این به عنوان وعده حقی در تورات و انجیل بر عهده او است و چه کسی از خدا به عهد خویش وفادارتر است؟ پس به این معامله‌ای که با او کرده‌اید شادمان باشید و این همان کامیابی بزرگ است.

۳. برای نمونه ← زمخشری، الکشاف، ۳۳۷/۴؛ ثعلبی، الکشف و البیان، ۴۵/۹؛ ترمذی، السنن، ۱۴۹/۴؛ کوفی، الاستغاثة، ۷۱/۲.

۴. خبر را در المعرفة و التاريخ نیافتم، اما این روایت در منابع دیگر آمده است. از آن جمله ← بخاری، الجامع الصحيح، ۱۵۲۹/۴؛ ترمذی، السنن، ۱۴۹/۴.

در احادیث البصرین<sup>۱</sup> احمد است که احمد بن یسار گفته: حاضران در حدیبیه بر این امر با پیامبر ﷺ بیعت بستند که نگریزند<sup>۲</sup>.

این در حالی است که بنا بر خبرهای صحیح، علی<sup>علیه السلام</sup> هرگز در هیچ جا نگریخت. اما در اخبار صحیح چنین چیزی برای دیگر کسان ثابت نشده است.

### بیعتی از صمیم ایمان

نکته دیگر آن که خداوند در این آیه، رضوان خویش را بر وصف «مؤمنین» معلق کرد و این در حالی است که حاضران در حدیبیه بنابر روایت ابن اوفی هزار و سیصد تن<sup>۳</sup>، بنابر روایت جابر بن عبدالله هزار و چهارصد تن<sup>۴</sup>، بنابر روایت ابن مسیب هزار و پانصد تن<sup>۵</sup> و بنابر روایت ابن عباس هزار و ششصد تن<sup>۶</sup> بودند و بی‌گمان در میان آنان کسانی از منافقان چون جد بن قیس و عبدالله بن ابی سلول نیز حضور داشتند.

### بیعتی همراه با رضوان الهی

نکته بعدی آن که خداوند در آن آیه، رضوان خویش را معلق به اوصافی کرده که برای آن یادشدگان آمده است: ﴿فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ﴾<sup>۷</sup>، در حالی که خداوند بر دل ابوبکر آرامش نازل نکرده است، چونان که در آیه غار فرمود: ﴿فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ﴾<sup>۸</sup>. سدی و مجاهد گفته‌اند:

---

۱. بخشی از مسند احمد به «مسند البصرین» نامور است.

۲. ← ابن حنبل، مسند احمد، ۲۵/۵.

۳. ← بخاری، الجامع الصحيح، ۱۵۲۶/۴.

۴. ← همان‌جا؛ ابن خزیمه، الصحيح، ۲۹۰/۴؛ طبرانی، المعجم الكبير، ۱۵/۲۰؛ طبری، تاریخ الامم والملوک، ۱۱۶/۲؛ ابن سعد، الطبقات الكبرى، ۹۹/۲.

۵. ← بخاری، الجامع الصحيح، ۱۵۲۶/۴.

۶. این روایت را در جایی نیافتم. برای مجموع روایت‌ها ← ابن کثیر، البداية والنهاية، ۴ / ۱۷۱؛ حمیدی، الجمع بین الصحيحین، ۳۵۷ / ۲.

۷. فتح/۱۸: و آنچه در دل‌هایشان بود باز شناخت.

۸. توبه/۴۰: پس خدا آرامش خود را بر او فرو فرستاد.

پس نخستین کس از آنان که با پیامبر ﷺ بیعت کرد و خداوند از او خرسند شد علی علیه السلام بود و خداوند از صدق و وفایی که در دل او بود آگاهی داشت.

### بیعتی استوار

نکته دیگر آن که حکم هر بیعت آن است که خداوند خود فرمود: ﴿وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا﴾<sup>۱</sup> و ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمَیْؤْتِهِ أَجْرًا عَظِيمًا﴾<sup>۲</sup>.

بیعت را هم از آن روی «بیعت» نامیده‌اند که بر فروش جان خویش از سوی کسان در برابر بهشت منعقد می‌گردد؛ چرا که آنان متعهد می‌شوند در جنگ تا رسیدن به پیروزی پایداری کنند.<sup>۳</sup>  
ابن عباس گفته است: پیامبر ﷺ در زیر درخت طلح از مردمان بیعت ستاند که هرگز نگریزند.

این در حالی است که ظاهراً هیچ یک از صحابه نیستند که به گفتاری یا کرداری این پیمان را شکسته باشند. خداوند خود نیز آنان را بر این پیمان شکنی نکوهیده و از آن جمله درباره نبرد خندق فرموده است: ﴿وَلَقَدْ كَانُوا عَاهَدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ لَا يُوَلُّونَ الْأَدْبَارَ﴾<sup>۴</sup>، درباره نبرد حنین فرموده است: ﴿وَصَاقَتْ عَلَيْكُمْ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُمُ مُدْبِرِينَ﴾<sup>۵</sup>، و درباره احد فرموده است: ﴿إِذْ تُصْعِدُونَ وَلَا تَلْوُونَ عَلَى أَحَدٍ وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرَايَكُمُ﴾<sup>۶</sup>.

۱. نحل/۹۱: و چون با خدا پیمان بستید به پیمان خود وفا کنید و سوگندهای خود را پس از استوار کردن آن‌ها مشکند، با این که خدا را بر خود ضامن و گواه قرار داده‌اید؛ زیرا خدا آنچه را انجام می‌دهید می‌داند.

۲. فتح/۱۰: در حقیقت، کسانی که با تو بیعت می‌کنند جز این نیست که با خدا بیعت می‌کنند. دست خدا بالای دست‌های آنان است. پس هر که پیمان شکنی کند تنها به زیان خود پیمان می‌شکند و هر که بر آنچه با خدا عهد بسته وفادار بماند، به زودی خدا پاداش بزرگ به او می‌بخشد.

۳. ← طبرسی، مجمع البیان، ۱۲۹/۹.

۴. احزاب/۱۵: با آن که قبلاً با خدا سخت پیمان بسته بودند که پشت به دشمن نکنند و پیمان خدا همواره بازخواست دارد.

۵. توبه/۲۵: و زمین با همه فراخی بر شما تنگ گردید، پس در حالی که پشت به دشمن کرده بودید برگشتید.

۶. آل عمران/۱۵۳: یاد کنید هنگامی را که در حال گریز از کوه بالا می‌رفتید و به هیچ کس توجه نمی‌کردید.



## پایداری در خیبر

به اجماع همگان، ابوبکر و عمر در نبرد خیبر گریختند، اما بر وفاداری علی علیه السلام اتفاق نظر است. او هرگز نگریخت و پیوسته در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله پایداری ورزید تا جایی که آیه نازل شد: ﴿رَجُلٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ﴾، و نفرمود همه مؤمنان، بلکه فرمود: ﴿فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ﴾ که حمزه، جعفر و عبیده مقصودند ﴿وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ﴾<sup>۱</sup> که مقصود علی علیه السلام است. آری، علی علیه السلام است که به پیمان وفا کرد و هم او بود که حيله‌ای در کار نداشت.<sup>۲</sup>

سوسی در شعر خود گفته است:

او آن امام مرتضی است که اگر آن طایفه نیرنگ کردند او وفا کرد،  
یا اگر آن قوم ناسرگی کردند او صفا نشان داد و همو یاور پیامبر صلی الله علیه و آله بود،  
همدم تنهایی‌های وی و یار وی در سختی‌ها،  
و گشاینده رنج‌های او، در آن هنگام که رنج و سختی از هر سوی رو نهاده بود.<sup>۳</sup>

نکته دیگر آن که خداوند فرموده است: ﴿وَآتَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا﴾<sup>۴</sup>؛ یعنی فتح خیبر. این در حالی است که فتح خیبر به اتفاق همگان به دست علی علیه السلام صورت پذیرفته است.

۱. احزاب/۲۳: ﴿مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا﴾؛ از میان مؤمنان مردانی‌اند که به آنچه با خدا عهد بستند صادقانه وفا کردند. برخی از آنان به شهادت رسیدند و برخی از آن‌ها در همین انتظارند و هرگز عقیده خود را تبدیل نکردند.

برای روایت حاکی از این تفسیر نیز، عیناً یا به مضمون ← ابن بابویه، الخصال، ۳۷۶؛ ابن حیون، شرح الاخبار، ۳۵۳/۱؛ قمی، تفسیر القمی، ۳۰۷/۱ و ۱۸۹/۲؛ طوسی، التبیان، ۳۱۸/۵؛ طبرسی، مجمع البیان، ۱۴۰/۵؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۶/۲.

۲. علی موفی العهد و ما کان بغدار

۳. ذاک الامام المرتضی ان غدر القوم وفی

او کدر القوم صفا فهو له مطاول

مونسه فی وحدته صاحبه فی شدته

حقا مجلی کربته و الکرب کرب شامل

۴. فتح/۱۸: و پیروزی نزدیک را به آن‌ها پاداش داد.

## پیمان شکنی، هرگز

همچنین دیده‌ایم بیشتر یاران پیامبر ﷺ پیمان شکنی و سستی کرده‌اند، به ویژه آن اول و دوم که چون در آن سال آهنگ خیبر کردند هر دو شکست خوردند.

دیگر نکته آن‌که آنان همه در نبرد حنین گریختند و تنها هشت تن از بنی‌هاشم زیر پرچم علی ع‌ل‌ی‌ه‌ و‌آ‌ل‌ی‌ه‌ و‌س‌ل‌م‌ ماندند که ابن قتیبه در معارف<sup>۱</sup> نام ایشان را آورده است. شیخ مفید نیز در ارشاد گفته است: این هشت تن عبارتند از: عباس بن عبدالمطلب در سمت راست پیامبر خدا ﷺ، فضل بن عباس بن عبدالمطلب در سمت چپ پیامبر ﷺ، ابوسفیان بن حرث بن عبدالمطلب که در کنار یابوی پیامبر ﷺ ایستاده و زین آن را گرفته بود، امیرمؤمنان علی بن ابی‌طالب ع‌ل‌ی‌ه‌ و‌آ‌ل‌ی‌ه‌ و‌س‌ل‌م‌ که پیشاپیش پیامبر ﷺ با شمشیر می‌جنگید و دفاع می‌کرد، نوفل بن حرث بن عبدالمطلب، ربیعه بن حرث بن عبدالمطلب، عبدالله بن زبیر بن عبدالمطلب، عتبه بن ابی‌لهب بن عبدالمطلب و معتب بن ابی‌لهب بن عبدالمطلب که پیرامون پیامبر ﷺ بودند<sup>۲</sup>.

عباس در این باره گفته است:

ما در حالی که نه تن بودیم پیامبر ﷺ را در جنگ یاری دادیم، با آن‌که کسانی از ایشان گریخته و به دام ترس افتاده بودند<sup>۳</sup>.

مالک بن عباد نیز گفته است:

در نبرد حنین در آورد شمشیرها جز بنی‌هاشم کسی با پیامبر ﷺ همدردی نکرد، و مردم همه گریختند جز نه تن که مردم را بانگ می‌زدند: کجا می‌گریزید؟<sup>۴</sup>

۱. ← ۱۶۴.

۲. ← مفید، الارشاد، ۱/۱۴۰ و ۱۴۱، با ضبط نام نوفل بن حرث و ربیعه بن حرث به نوفل بن حارث و ربیعه بن حارث.

۳. نصرنا رسول الله في الحرب تسعة و قد فر من قد فر منهم فاقشعوا  
← همان، ۱/۱۴۱.

۴. لم يواس النبي غير بنيها شم عند السيوف يوم حنين  
هرب الناس غير تسعة رهط فهم يهتفون بالناس إين  
← همان‌جا.

نهمین کس در این گروه نیز ایمن بن عبید بود که در پیشگاه پیامبر ﷺ به شهادت رسید.<sup>۱</sup>  
عونی گفته است:

و مگر بیعت رضوان جز یک امانت است؟ پس نخستین کسانی که با آن مخالفت کردند آن دو پیشین بودند.<sup>۲</sup>

### بیعت ستاندن پیامبر ﷺ برای خود و خاندان خود

نکته دیگر آن که پیامبر ﷺ برای خود و فرزندان خود بیعت می‌گرفت. حافظ ابن‌مردویه در کتاب خویش به سه طریق از حسین بن زید بن علی بن حسین، از جعفر بن محمد رضی الله عنه نقل کرده که فرموده است: گواهی می‌دهم پدرم مرا به نقل از پدر خود، از جد خود، از حسن بن علی رضی الله عنه حدیث کرده که فرموده است: چون انصار در عقبه [منی] نزد پیامبر ﷺ آمدند تا بیعت کنند، پیامبر ﷺ فرمود: ای علی، برخیز. علی رضی الله عنه پرسید: ای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، بر چه چیز با آنان بیعت ستانم؟ فرمود: بر این که خداوند فرمان برده شود و کسی او را نافرمانی نکند و بر این که از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت او دفاع کنند چونان که از جان و فرزندان خود پاس می‌دارند.<sup>۳</sup>

### کتابت پیمان‌ها

واپسین نکته آن که علی رضی الله عنه پیمان‌ها را میان ایشان می‌نوشت. احمد در فضائل از حبه عرنی و از ابن عباس و از زهری نقل کرده که در صلح حدیبیه نویسنده پیمان‌نامه علی بن ابی طالب رضی الله عنه بود.<sup>۴</sup>  
طبری نیز در تاریخ خود از براء بن عازب، از قیس نخعی نقل کرده و قطان، وکیع، ثوری، سدی و مجاهد هر کدام در تفسیر خود در خبری طولانی از ابن عباس روایت کرده‌اند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی رضی الله عنه فرمود: «ای علی رضی الله عنه، هیچ واژه‌ای ننوشتی، مگر آن که جبرئیل تو را می‌نگریست و به دیدنت شادی و خرسندی می‌کرد».<sup>۵</sup>

۱. همان، ۱/۱۴۰. شیخ مفید از او به عنوان دهمین تن یاد کرده است.

۲. و هل بیعة الرضوان الا امانة      فالول من قد خالف السلفان

۳. روایت را در کتاب مناقب علی بن ابی طالب رضی الله عنه نیافتم.

۴. ابن حنبل، فضائل الصحابة، ۲/۵۹۰.

۵. «ماکتبت یا علی حرفا الا و جبرئیل ينظر الیک و یفرح و یستبشر بک». آنچه در تاریخ طبری (۱۰۳/۳) یافتیم، کاتب بودن علی رضی الله عنه برای پیمان صلح است.

## بیعت عشیره

اما بیعت عشیره: پیامبر خدا ﷺ فرمود: «به سوی خاندانم به طور خاص و به سوی مردم به طور عام برانگیخته شده‌ام»<sup>۱</sup>.

این بیعت سه سال پس از بعثت پیامبر ﷺ بود. بنابر آنچه طبری در تاریخ<sup>۲</sup> خود، خرگوشی در تفسیر<sup>۳</sup> خویش و محمد بن اسحاق در کتاب<sup>۴</sup> خود آورده است از ابومالک، از ابن عباس و نیز از ابن جبیر روایت شده که گفته‌اند: چون آیه ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾<sup>۵</sup> نازل شد، پیامبر خدا ﷺ بنی هاشم را که در آن روزگار چهل مرد بودند گردآورد و فرمود تا یک ران گوسفند بپزند و یک صاع نان فراهم سازند و تشتی از شیر نیز بیاورند. آن‌گاه آن مردان که گاه هر کدام یک بره می‌خوردند و یک مشک سر می‌کشیدند، ده تن ده تن درآمدند و خوردند و سیر شدند.

در روایت ضحاک از ابن عباس است که گفت: در این رخداد خود آیتی آشکار دیدید.

در روایت براء بن عازب و ابن عباس است که، پیش از آن که پیامبر ﷺ سخن گوید ابولهب برخاست و گفت: این سحری است که این مرد صورت داده است.

پیامبر ﷺ به حاضران فرمود: «من به سوی سیاه و سفید و سرخ برانگیخته شده‌ام. پروردگارم مرا فرمان داده است تا خویشاوندان نزدیک خویش را هشدار دهم. من از جانب خداوند برای شما هیچ ندارم جز آن که بگویید: خدایی جز الله نیست»<sup>۶</sup>.

ابولهب گفت: برای همین کار ما را فراخوانده‌ای؟

پس بنی هاشم پراکندند و آن‌گاه نازل شد: ﴿تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ﴾<sup>۷</sup>.

۱. «بعثت الى اهل بيتي خاصة و الى الناس عامة». ← کراجکی، التعجب، ۵۴؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۵۳؛

حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۵۴۵/۱.

۲. ← تاریخ الامم والملوک، ۵۴۳/۱.

۳. در آثار خرگوشی و در کتاب‌های شرح حال و تراجم به کتاب تفسیر برنخورده‌ام.

۴. ← سیره ابن اسحاق، ۱۲۶/۲ و ۱۲۷.

۵. شعراء/۲۱۴: و خویشان نزدیک را هشدار ده.

۶. «انی بعثت الى الاسود و الابيض و الاحمر ان الله امرنی ان انذر عشیرتی الاقربین و انی لا املک لکم من الله شیئا الا ان تقولوا لا اله الا الله».

۷. مسد/۱: بریده باد دو دست ابولهب و مرگ بر او باد.

پس از چندی، پیامبر ﷺ آنان را برای دومین بار فراخواند و خوراک و نوشاک داد و سپس بدیشان فرمود: «ای زادگان عبدالمطلب، از من فرمان برید تا پادشاهان و حکمرانان زمین باشید. خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نکرده مگر آن که برایش وصی، برادر و وزیری نیز گذاشته است. پس کدامتان برادر، وزیر، وصی، وارث و اداکننده بدهی‌هایم می‌شود؟»<sup>۱</sup>

در روایت طبری از ابن جبیر و ابن عباس است که فرمود: «پس کدامتان در این کار دستیارم می‌شود، تا برادر، وصی و خلیفه من در میان شما باشد؟»<sup>۲</sup>  
اما باز هم آن حاضران از پاسخ خودداری ورزیدند.

در روایت ابوبکر شیرازی، از مقاتل، از ضحاک، از ابن عباس است و نیز در مسند العشرة<sup>۳</sup> و فضائل الصحابة<sup>۴</sup> احمد به سند وی از ربیعة بن ناجذ، از علی علیه السلام است که فرمود: پیامبر ﷺ فرمود: «کدام یک از شما با من بیعت می‌کند تا برادر و یاورم باشد؟»<sup>۵</sup>

اما هیچ کس برنخواست، در حالی که علی علیه السلام که خردسال‌ترین آن طایفه بود پیوسته می‌فرمود: من. لیک در سومین بار پیامبر خدا ﷺ فرمود: باشد - و دستی بر دست امیرمؤمنان علیه السلام کشید.

در تفسیر خرگوشی از ابن عباس و ابن جبیر و ابومالک و نیز در تفسیر<sup>۶</sup> ثعلبی از براء بن عازب نقل شده است که پس از سخنان پیامبر ﷺ، علی علیه السلام که خردسال‌ترین حاضران بود گفت: من، ای پیامبر خدا ﷺ، فرمود: تو. از این روی علی علیه السلام وصی پیامبر ﷺ شده است.

گفته‌اند: پس از آن ماجرا حاضران برخاستند، در حالی که به ابوطالب می‌گفتند: فرزند خویش را اطاعت کن که فرمانروای تو شده است!

در تاریخ طبری است: آن طایفه خودداری ورزیدند. اما علی علیه السلام گفت: ای پیامبر خدا ﷺ، من

۱. «یا بن عبدالمطلب اطیعونی تکنونوا ملوک الارض و حکامها و ما بعث الله نبیا الا جعل له وصیا ایا و وزیرا فایکم یكون اخی و وزیری و وصی و وارثی و قاضی دینی؟»

۲. «فایکم یوازرنی علی هذا الامر علی ان یكون اخی و وصی و خلیفتی فیکم؟»

۳. «مسند العشرة المبشرين بالجنة» بخشی از مسند احمد است. برای روایت حاضر ← ابن حنبل، مسند احمد، ۱/۱۵۹.

۴. ← ۷۱۲/۲.

۵. «فایکم یبایعنی علی ان یكون اخی و صاحبی.»

۶. ← الکشف والیان، ۱۸۲/۷.

دستیار تو بر این کار می‌شوم. پیامبر ﷺ دست بر شانه علی علیه السلام نهاد و فرمود: «این برادر من، وصی من و خلیفه من در میان شما است. به او گوش سپارید و از او فرمان برید»<sup>۱</sup>.

طبری گوید: پس آن طایفه برخاستند، در حالی که می‌خندیدند و به ابوطالب می‌گفتند: به تو فرمان داده است پسرت را اطاعت کنی و به فرمان او گوش سپاری!<sup>۲</sup>

در روایت حرث بن نوفل و ابورافع و عباد بن عبدالله اسدی از علی علیه السلام است که فرمود: من، ای پیامبر خدا ﷺ. پیامبر ﷺ نیز فرمود: تو. آن‌گاه مرا به خود نزدیک ساخت و آب دهان در دهانم نهاد. پس آن طایفه برخاستند، در حالی که می‌گفتند: حال که از عموزاده خود پیروی کرد و او را باور داشت، چه بد هدیه‌ای به او داد!

در تاریخ طبری از ربیع بن ناجذ آمده است که مردی از علی علیه السلام پرسید: ای امیرمؤمنان، به کدامین سبب به جای عمویت، تو وارث عموزاده خویش شده‌ای؟ امام علیه السلام پس از سخنانی که در آن از ماجرای دعوت یاد کرد، فرمود: پس هیچ کس برنخواست. من که خردسال‌ترین آن طایفه بودم برخاستم. فرمود: بنشین. آن‌گاه سه بار این سخن را تکرار کرد و هر بار نیز تنها من برمی‌خاستم و او می‌فرمود: بنشین، تا آن‌که در سومین بار دست خویش بر دست من کشید. علی علیه السلام فرموده است: بدین سبب من ارث بر پیامبر ﷺ شده‌ام، نه عمویم<sup>۳</sup>.

در حدیث ابورافع است که ابوبکر به عباس گفت: تو را به خدا سوگند می‌دهم که می‌دانی پیامبر خدا ﷺ شما را گرد آورد و فرمود: ای زادگان عبدالمطلب، خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نکرده، مگر این که برایش از کسان خویش وزیر، برادر، وصی و خلیفه‌ای در میان کسانش گذاشته است. پس کدام یک از شما برمی‌خیزد و با من بر این بیعت می‌کند که برادر و وزیر و وارث و وصی و خلیفه من در میان کسانم باشد؟ و آن‌گاه علی علیه السلام بر این شرط با او بیعت کرد<sup>۴</sup>.

اگر این کلیت درست باشد امامت بلافصل علی علیه السلام پس از پیامبر ﷺ لازم آید.

۱. «هذا اخي و وصي و خليفتي فيكم فاسمعوا له و اطعوا».

۲. برای روایت و نیز متن پیشین ← تاریخ الامم والملوک، ۵۴۳/۱.

۳. همان‌جا.

۴. ← ابن‌عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ۴۹/۴۲.

سید حمیری گفته است:

به او گفته شد: خویشاوندان نزدیک خویش را هشدار ده و آنان چهل جوان و پیر بودند.  
پس بدیشان گفت: من پیامبری برانگیخته به سوی شما هستم و گمان ندارم که در میان خود مرا  
دروغو پندارید.

از نزد پروردگاری آمده‌ام که مهیمن است و دارای دهش‌های بسیار و عطایایی بس فراوان.  
پس کدامتان از سخن من پیروی می‌کنید؟ اما آنان خودداری ورزیدند و پیامبر ﷺ دیگر بار پرسید:  
آیا کسی را یارای سخن نیست تا مرا پاسخ دهد؟  
از میان همه آن‌ها تنها علی علیه السلام بود که به این سخن توفیق یافت و برتری ایشان به چنگ آورد و البته  
در عادت‌های او این، کاری نامأنوس نیست.<sup>۱</sup>

همو گفته است:

تو سزاوارترین مردمان بدیشانی و دیندارترین آنان.  
تو در دنیا برادر او بودی، آن‌گاه که خویشاوندان را خواند،  
تا دعوت او به سوی خداوند را پاسخ دهند، و آنان چهل تن بودند،  
از عمو و عموزاده که برگرد او آمده بودند.<sup>۲</sup>

- |                                |                           |
|--------------------------------|---------------------------|
| ۱. و قیل له انذر عشیرتک الّٰلی | و هم من شباب اربعین و شیب |
| فقال لهم انی رسول الیکم        | و لست ارانی عندکم بکذوب   |
| و قد جئتکم من عند رب مهیمن     | جزیل العطا یا للجزیل وهوب |
| فأیکم یقفوا مقالی فأمسکوا      | فقال ألا من ناطق فمجیبی   |
| ففاز بها منهم علی و سادهم      | و ما ذاک من عاداته بغریب  |
- ← دیوان السید الحمیری، ۱۱۸.

- |                          |                    |
|--------------------------|--------------------|
| ۲. انت اولی الناس بالناس | و خیر الناس دینا   |
| كنت فی الدنیا اخاه       | یوم یدعو الأقربینا |
| لیجیبوه الی الّا         | ه فکانوا اربعینا   |
| بین عم و ابن عم          | حوله کانوا عرینا   |

← همان، ۴۳۶ و ۴۳۷.

همو گفته است:

و آن روز که می دانند جبرئیل به او گفت: خویشاوندان نزدیک خود را اگر حق بین هستند هشدار ده. پس پیامبر ﷺ برخاست و آنان همه را فراخواند و هیچ کس از آن فراخوان بازنماند. برخی از آن ها در یک مجلس یک بره می خوردند و برخی یک تغار سر می کشیدند و آن را نیز کم می دانستند.

اما پیامبر ﷺ همه را از کناره یک کاسه که صاعی گندم و بر روی آن قدری خورش بود سیر کرد، و آن گاه گفت: ای مردم، خداوند مرا به سوی شما فرستاده است. خدا را پاسخ دهید و پند گیرید. کدام یک از شما است که سخن مرا بگیرد و به من ایمان آورد که پیامبری فرستاده ام؟ اما حيله گری از آن میان برخاست،

و گفت: نفرین بر تو! آیا ما را می خوانی تا از دین خویش بازبداری، و سپس آن طایفه برخاستند و دامن درکشیدند.

اما چه کسی بود که با آن که خردسال ترین ایشان و البته خوشنام ترین آنان بود گفت:

به خدایی ایمان آوردم که مرا آن عطا داده که به هیچ انس و جن نداده است،

و ایمان دارم که آنچه می گویی حق است و آنان اگر پاسخ ندهند خیانت و خسران کرده اند.

پس او به این پیشگامی توفیق یافت و خداوند او را گرمای بداشت و او خود هر جا بر چیزی پیشی می جستند گوی سبقت می ربود<sup>۱</sup>.

انذر عشیرتک الاذنین ان بصروا  
فما تخلف عنه منهم بشر  
و شارب مثل عس و هو محتقر  
فیها من الحب صاع فوقه الوزر  
الیکم فأجیبوا الله و ادکروا  
انی نبی رسول فانبی عنذر  
عن دیننا ثم قام القوم فانشمروا  
سنا و خیرهم فی الذکر إذ سطورا  
لم یعطها احد جن و لا بشر  
ان لم تجیبوا فقد خانوا و قد خسروا

و یوم قال له جبریل قد علموا  
فقام یدعوه من دون امته  
فمنهم اکل فی مجلس جذعا  
فصدهم عن نواحی قصعة شبعاء  
فقال یا قوم ان الله ارسلنی  
فأیکم یجتبی قولی و یؤمن بی  
فقال تبأ تدعوننا لتلفتنا  
من الذی قال منهم و هو احدیهم  
أمنت بالله قد اعطیت نافلة  
و ان ما قلته حق و انهم

۱.



همو در شعری دیگر گفته است:

ابوالحسن عليه السلام جوانی از قریش بود، نیکوکارترین و والاتبارترین.  
احمد عليه السلام چون از جانب خداوند نبوت یافت آنان را خواند و او گروید،  
و پیامبر صلی الله علیه و آله او را ادب آموخت و تعلیم داد و وحی را بر او خواند و او کتابت کرد،  
و هر آنچه را او املا کرده بود در شمار آورد و باب به باب تبیین ساخت.<sup>۱</sup>

همو در شعری دیگر گفته است:

او ریشه‌دارترین نخستان در طریق هدایت و تازه‌ترین کسان در ولادت است،  
پسر آمنه آن پیامبر برگزیده که بر راه درست و راهبر بود او را خواند،  
که خداوند یگانه و بلندمرتبه آسمان را به یگانگی یاد کند و بیرستد.  
پس چون پیامبر صلی الله علیه و آله او را خواند، لبیک گفت و چنان که پیامبر صلی الله علیه و آله خدا را به یگانگی خواند او را به  
یگانگی خواند،  
و پیامبر صلی الله علیه و آله به او خبر داد که فرستاده خدا است و او انکار نکرد و گفت: راست گفته‌ای.  
پس در خردسالی نماز گزارد و روزه گرفت و در نوجوانی همدم پیکارها شد،  
و نه چون آوردهای او آوردی دیدند و نه چون حضور او حضوری.<sup>۲</sup>

→

فكان سباق غايات اذا بتدروا

ففاز قدما بها و الله اكرمه

← همان، ۲۰۴ و ۲۰۵.

أبرهم و اكرمهم نصابا  
من الله النبوة فاستجابا  
عليه الوحي يكتبه كتابا  
و بيينه له بابا فبابا

۱. ابوحسن غلام من قریش  
دعاهم احمد لما اتته  
فأدبته و علمه و أملى  
فأحصى كل ما أملى عليه

← همان، ۷۳ و ۷۴.

هدى و لأحدنهم مولدا  
و كان رشيد الهدى مرشدا

۲. لأقدم أمته الأولين  
دعاه ابن أمية المصطفى

←

عونی گفته است:

خداوند او را از میان همه مردمان برگزید و همو که خبیر است کتاب ذکر را بر شانه‌هایش نهاد،  
و سوره‌های محکم آن کتاب روشن روشنگر را بر او فروفرستاد،  
و او را به نوری درپوشاند و فرمود: برخیز و هشدار ده که تو مژده‌بخش هشداردهنده‌ای.  
اینک فروغ هدایت جلوه‌گر گشته و ظلمت رخت بر بسته، گمراهی پشت کرده و فریبکاری از میان  
رفته است.  
پس او علی علیه السلام را وصی خود ساخت و چه خوش‌وصی‌ای است و چه نیکوولی و چه  
پسندیده‌ی اوری<sup>۱</sup>

همو در شعری دیگر گفته است:

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چراغ هدایت و حجت خداوند بر همه بشر است.  
از جانب پروردگار مقتدر قرآن روشنگری آورده است که حق را بانگ می‌زند.  
پس نخستین کسی که او را باور کرد وصی او در خردسالی بود  
که نه هیچ‌گاه برای خدا شریک گرفته و نه هرگز در برابر سنگی سجده کرده بود.

→

الی ان یوحد رب السماء	تعالی و جل و ان یعبدا
فلباه لما دعاه الیه	و وحده مثل ما وحدا
و اخبره انه مرسل	فقال صدقت و ما فندا
فصلی الصلاة و صام الصیا	م غلاما و وافی الوغی امردا
فلهم یر یوما کأیامه	و لا مثل مشهده مشهدا

← همان، ۱۶۸ و ۱۶۹.

تخیره الله من خلقه	فحملة الذکر و هو الخبیر
و انزل بالسور المحکمات	علیه کتابا مبین منیر
و اغشاه نوراً و ناداه قم	فأنذر و انت البشیر النذیر
فلاح الهدی و اضمحل العمی	و ولی الضلال و عیف الغرور
فوصی علیا فنعم الوصی	و نعم الولی و نعم النصیر

۱.

او اولین کسی است که به خدا ایمان آورد و در راه او جهاد کرد و پایداری ورزید.  
نخستین کس از آن طایفه است که نماز خواند، طواف کرد و حج و عمره گزارد.<sup>۱</sup>

دعبل در شعر خود گفته است:

خجسته باد آن بیعت احمد و وصی او یعنی آن امام و ولی ما که بر او رشک برند.  
همو که پیش از همه مردمان و در حالی که نوجوان و نوباوه بود محمد پیامبر ﷺ را یاری رساند.  
همو که رنجه‌ها برگشود و در گرما گرم نبردها لرزه بر تن نمی‌آورد.  
همو که پیش از هر یگانه پرستی یگانه پرست بود و نه بتی را پرستید و نه سنگی را.<sup>۲</sup>

شاعری دیگر نیز گفته است:

چون پیامبر مصطفی ﷺ پنهانی و با مدارا خاندان خویش را خواند  
و مهربانانه خود را بر آنان عرضه داشت و او را با نامهربانی پاسخ دادند،  
از میان همه یاران، تنها او بود که با وی بیعت کرد و البته توان آزارها را نیز داشت  
و پیش از همه خدا را به یگانگی خواند و در رسیدن به هر فضیلتی پیشگام آنان بود.<sup>۳</sup>

- 
- |                                       |                             |
|---------------------------------------|-----------------------------|
| ۱. ان رسول الله مصباح الهدی           | و حجة الله على كل البشر     |
| جاء بقرآن مبين ناطق                   | بالحق من عند مليك مقتدر     |
| فكان من اول من صدقه                   | وصيه و هو بسن من صغر        |
| و لم يكن اشرك بالله و لا              | دنس یوما بسجود ل حجر        |
| فذاکم اول من آمن بالآ                 | ه و من جاهد فيه و صبر       |
| اول من صلى من القوم و من              | طاف و من حج بنسک و اعتمر    |
| سقى لبيعة احمد و وصيه                 | اعنى الامام ولينا المحسودا  |
| أعنى الذى نصر النبى محمداً            | قبل البرية ناشيا و وليدا    |
| أعنى الذى كشف الكروب و لم يكن         | فى الحرب عند لقاءها رعديدا  |
| أعنى الموحّد قبل كل موحّد             | لا عابداً و ثنا و لا جلمودا |
| ← شعر دعبل بن علی الخزاعی، ۲۵۲ و ۲۵۳. |                             |
| ۳. فلما دعى المصطفى اهله              | الى الله دعاه سرّاً رفيقا   |

---

→

و لطفهم عارضا نفسه	على قومه فجزوه عقوقا
فبايعه دون اصحابه	و كان لحمل اذاه مطيقا
و وحد من قبلهم سابقا	و كان الى كل فضل سبقا

## فصل ۵

### پیشگامی در دانش

#### گواه‌هایی قرآنی

سفیان از ابن جریج، از عطاء، از ابن عباس روایت کرده که درباره آیه ﴿الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ﴾<sup>۱</sup> گفته است: گاه کسی مؤمن هست، ولی عالم نیست. خدای را سوگند، علی‌السلام هم از علم و هم ایمان بهره داشت.

مقاتل بن سلیمان از ضحاک، از ابن عباس روایت کرده که درباره ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾<sup>۲</sup> گفته است: علی‌السلام از خدا می‌ترسید، او را ناظر می‌دانست و به واجبات او عمل می‌کرد و در راه او به جهاد می‌پرداخت.<sup>۳</sup>

صفوانی در احن والمحن<sup>۴</sup> از کلینی، از ابوصالح، از ابن عباس روایت کرده که گفته است: ﴿خَمَ﴾

---

۱. روم/۵۶: کسانی که دانش و ایمان یافته‌اند ....

۲. فاطر/۲۸: از بندگان خدا، تنها دانایانند که از او می‌ترسند.

۳. قتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۰۵؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۱۵۲/۲.

۴. احتمالاً از آثار ابو عبدالله محمد بن احمد بن عبدالله بن قضاة صفوانی از فرزندان صفوان جمال، و از شاگردان کلینی و استادان شیخ مفید است، هرچند در الفهرست طوسی (۲۰۸) چنین نامی در میان آثار او وجود ندارد و تنها از کتاب صحبة آل الرسول عليهم السلام و احن اعدائهم یاد شده است.

نامی از نام‌های خدا است و ﴿عَسَقَ﴾ یعنی آن‌که علم علی‌علیه‌السلام بر هر جماعتی سبقت دارد و بر هر فرقه‌ای فزونی.

محمد بن مسلم، ابوحزمة ثمالی و جابر بن یزید جعفری از امام باقرعلیه‌السلام، و علی بن فضال، فضیل بن یسار و ابوبصیر از امام صادقعلیه‌السلام نقل کرده، همچنین از امام موسی بن جعفرعلیه‌السلام، از زید بن علی‌علیه‌السلام و از محمد بن حنیفه، نیز از سلمان، ابوسعید خدری، و اسماعیل سدی نقل شده است که همه در ذیل آیه ﴿قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾<sup>۱</sup> گفته‌اند: او علی بن ابی‌طالبعلیه‌السلام است.<sup>۲</sup>

ثعلبی در تفسیر<sup>۳</sup> به سند خود از ابو معاویه، از اعمش، از ابوصالح، از ابن عباس نقل کرده و از عبدالله بن عطاء، از امام باقرعلیه‌السلام نیز روایت شده است که بدیشان گفتند: مدعی شده‌اند آن‌که علم کتاب نزد او باشد، عبدالله بن سلام است. هر دو در پاسخ گفتند: آن کس علی بن ابی‌طالبعلیه‌السلام است.<sup>۴</sup>

ثعلبی همچنین روایت کرده است که از سعید بن جبیر پرسیدند ﴿وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾ عبدالله بن سالم است؟ فرمود: نه، چگونه چنین چیزی امکان دارد، در حالی که این سوره مکی است؟<sup>۵</sup> از ابن عباس نیز روایت شده که گفته است: خدای را سوگند، نه، آن کس جز علی بن ابی‌طالبعلیه‌السلام نیست. او به تفسیر و تأویل و ناسخ و منسوخ و حلال و حرام آگاه بود.<sup>۶</sup>

از ابن حنفیه نیز روایت شده که گفته است: علی بن ابی‌طالبعلیه‌السلام کسی است که علم کتاب آغاز و انجام نزد او است.<sup>۷</sup>

این خبر را نطنزی نیز در خصائص العلویة آورده است.

۱. رعد/۴۳؛ بگو: کافی است خدا و آن کس که نزد او علم کتاب است میان من و شما گواه باشد.

۲. ابوالفتوح رازی، روض الجنان، ۲۴۲/۱۱؛ صفار، بصائر الدرجات، ۲۳۲ - ۲۳۶؛ ابن بابویه، الامالی، ۶۵۹؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۰۵ و ۱۱۱؛ کوفی، مناقب امیرالمؤمنینعلیه‌السلام، ۱۹۱/۱؛ طبری آملی، نوادر المعجزات، ۴۷؛ ابن حیون، شرح الاخبار، ۳۱۱/۲؛ ابن عبدالوهاب، عیون المعجزات، ۳۱؛ قطب راوندی، الخرائج والجرائح، ۷۹۹/۲.

۳. ← الکشف والبیان، ۳۰۳/۵.

۴. نیز ← حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۴۰۲/۱.

۵. ← الکشف والبیان، ۳۰۲/۵.

۶. ← حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۴۰۵/۱.

۷. ← فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۰۵ (از امام باقرعلیه‌السلام)؛ ثعلبی، الکشف والبیان، ۳۰۳/۵ (با اختصار).

به هر روی محال است [مقصود آیه عبدالله بن سلام باشد؛ چرا که محال است] خداوند یک یهودی را گواه خویش گیرد و نام او را در ردیف نام خویش و در مرتبه دوم بیاورد، آن جا که فرمود: ﴿قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾<sup>۱</sup>.

نکته دیگر آن که این آیه هم وزن «کلا انزل فی امیر المؤمنین علی» است و هر یک از این دو عبارت در حساب جمل با عدد هشتصد و هفده برابری کنند.

عونی گفته است:

همان کسی که علم کتاب و نیز علم آنچه خواهد شد و آنچه بوده و دانش آن پوشیده مانده است نزد او باشد.<sup>۲</sup>

ابومقاتل ابن داعی علوی نیز گفته است:

دانش همه هستی نزد تو است، خواه آنچه در گذشته رخ داده و خواه آنچه در روزگار پسین روی خواهد داد.<sup>۳</sup>

نصر بن منتصر هم گفته است:

همان کس که همه دانش کتاب را در سینه داشت، آگاهی از آنچه می آید و آگاهی از آنچه گذشته است.<sup>۴</sup>

### برتری دانش علی علیه السلام بر دانش صحابه

دانش علی علیه السلام بر دانش همه صحابه برتری داشت تا جایی که به آگاهی او زبان گشودند و با او بیعت کردند. جاحظ گوید: امت بر این اجماع دارند که صحابه دانش را از چهار تن می گرفتند: علی علیه السلام، ابن عباس، ابن مسعود و زید بن ثابت.

۱. رعد/۴۳.

۲. و من عنده علم الكتاب و علم ما	یکون و ما قد کان علما مکثما
۳. و ان عندک علم الکون اجمعه	ما کان من سالف منه و مؤتلف
۴. و من حوی علم الکتاب کله	علم الذی یأتی و علم ما مضی

او در ادامه می‌گوید: و گروهی نیز افزوده‌اند: و عمر بن خطاب. اما همه بر این اجماع دارند که آن چهارتن بیش از عمر بن خطاب به قرائت کتاب خدا آگاهی داشتند و این در حالی است که پیامبر ﷺ فرموده است: «آن‌که آگاه‌ترین مردم به قرائت است ایشان را امامت کند»<sup>۱</sup>.

پس بر این پایه، عمر از این گردونه بیرون است. همچنین، بر این اجماع دارند که پیامبر ﷺ فرمود: «پیشوایان از قریش هستند»<sup>۲</sup>. بدین سان، ابن مسعود و زید بن ثابت نیز از این دایره بیرون می‌روند و تنها علی علیه السلام و ابن عباس می‌مانند که هر دو عالم، فقیه و قریشی بودند.

اما از این دو، علی علیه السلام دارای سنی افزون‌تر و سابقه هجرتی دیرین‌تر بود و از این روی ابن عباس هم کنار می‌رود و تنها علی علیه السلام می‌ماند که به اجماع، سزاوارترین کس برای امامت است. صحابه پرسش‌های خود را به محضر علی علیه السلام می‌بردند. اما او از هیچ کس نپرسید<sup>۳</sup>. پیامبر خدا ﷺ نیز فرمود: «هرگاه در چیزی اختلاف کردید با علی بن ابی طالب علیه السلام باشید»<sup>۴</sup>. عباد بن صامت گوید: عمر گفته است: ما فرمان داشتیم که چون در چیزی اختلاف کنیم علی علیه السلام را داور گیریم<sup>۵</sup>.

### پیروی صحابه از علی علیه السلام و گواهی آنان

از این روی، یادشدگانی از صحابه چون سلمان، عمار، حذیفه، ابوذر، ابی‌بن‌کعب، جابر انصاری، ابن عباس، ابن مسعود و زید بن صوحان که به دانش نامور بودند نیز از علی علیه السلام پیروی می‌کردند و کسی

۱. آنچه در مناقب آمده «یوم بالناس اقرأهم» است. اما آنچه در منابع دیده می‌شود «یومکم اقرؤکم» است. برای نمونه ←

ابوداود، السنن، ۱/۱۹۵؛ بیهقی، سنن البیهقی الکبری، ۳/۱۲۵.

۲. «الائمة من قریش». منابع این خبر پیشتر گذشته است.

۳. ← ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۱/۹۱.

۴. «إذا اختلفتم فی شیء فکونوا مع علی بن ابی طالب». خبر را در جایی نیافتیم و مجلسی نیز در بحار الانوار (۴۰/۱۴۷) آن را تنها به نقل از کتاب حاضر آورده است.

۵. ← ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۲/۳۰۵.



جز زیدبن ثابت، ابوموسی، معاذ و عثمان که آنان نیز به علم او اقرار و به فضیلت او اعتراف داشتند از این پیروی باز نماندند.<sup>۱</sup>

نقاش<sup>۲</sup> در تفسیر خود گفته: ابن عباس گفته است: دانش علی علیه السلام دانشی است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به او آموخته و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را نیز خداوند خود تعلیم داده است. پس دانش پیامبر صلی الله علیه و آله دانش خدا است و دانش علی علیه السلام از دانش پیامبر صلی الله علیه و آله و دانش من از دانش علی علیه السلام، و دانش من و دانش یاران محمد صلی الله علیه و آله در مقایسه با دانش علی علیه السلام همانند قطره‌ای است در برابر هفت دریا.<sup>۳</sup>

ضحاک از ابن عباس نقل کرده که گفته است: نهمین از دانش به علی بن ابی طالب علیه السلام داده شد و او خود آگاه‌ترین ایشان به آن یک دهم دیگر است.<sup>۴</sup>

در امالی طوسی آمده است: امیرمؤمنان علیه السلام بر جمعی گذشت که سلمان در میانشان بود. سلمان بدیشان گفت: برخیزید و دامن این مرد را بگیرید که، خدای را سوگند، هیچ کس جز او شما را از رازهای پیامبرتان آگاه نکند.<sup>۵</sup>

در امالی ابن بابویه نیز آمده که محمد بن منذر گفته است: از ابوامامه شنیدم که می‌گفت علی علیه السلام چون چیزی بر زبان می‌آورد در آن تردیدی نمی‌شد؛ زیرا ما از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیده بودیم که می‌فرمود: «پس از من، خزانه‌دار رازهایم علی علیه السلام است».<sup>۶</sup>

سید حمیری در شعر خود گفته است:

علی علیه السلام خزانه‌دار وحی است، همو که گنجور آیات سوره‌ها بود.<sup>۷</sup>

۱. ← همان، ۲/۲۱۷.

۲. مقصود ابوبکر محمد بن حسن بن محمد بن زیاد هارونی (۲۶۶ - ۳۵۱ ق.) است و کتاب تفسیر او نیز شفاء الصدور نام دارد. ← زرکلی، الاعلام، ۸۱/۶؛ بغدادی، هدیه العارفين، ۴۴/۲.

۳. ← مفید، الامالی، ۲۳۶؛ طوسی، الامالی، ۱۲.

۴. ← ابن عبدالبر، الاستیعاب، ۱۱۰۴/۳؛ محب الدین طبری، ذخائر العقبی، ۷۸/۱ (به نقل از منبع پیشین)؛ طبری، امالی، دلائل الامامة، ۲۲؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۱۱۰/۱.

۵. ← طوسی، الامالی، ۱۲۴.

۶. «خازن سری بعدی علی». ← ابن بابویه، الامالی، ۶۴۱.

۷. و علی خازن الوحی الذی کان مستودع آیات السور

← دیوان السید الحمیری، ۲۵۱.

یحیی بن معین به سند خود از عطاء بن ابی رباح نقل کرده است که از او پرسیدند: آیا پس از پیامبر خدا ﷺ کسی را آگاه‌تر از علی علیه السلام می‌شناسی؟ در پاسخ گفت: نه، به خدا، کسی را سراغ ندارم.<sup>۱</sup>

اما سخنان عمر درباره علی علیه السلام در دانش بسیار فراوان است:

خطیب در کتاب اربعین روایت کرده که عمر گفته است: دانش شش دانگ است: پنج دانگ آن از آن علی علیه السلام و یک دانگ آن از آن همه مردم است. او در همین یک دانگ نیز با ما شریک شده تا جایی که در این بخش هم از همه ما آگاه‌تر است.

عکرمه از ابن عباس نقل کرده است که عمر بن خطاب به علی علیه السلام گفت: ای ابوالحسن، تو در داوری و نظردهی در آنچه درباره‌اش از تو پرسند شتاب می‌کنی!

ابن عباس گوید: علی علیه السلام دست خود را پیش آورد و پرسید: این چند تا است؟ عمر گفت: پنج تا. فرمود: ای ابوحفص، شتاب کردی؟ گفت: بر من پنهان نبود. علی علیه السلام فرمود: در چیزی که بر من پنهان نباشد، از این هم شتابان‌تر هستم.<sup>۲</sup>

مسئله‌ای بر عمر دشوار افتاد و در این باره با عبدالرحمن اختلاف کرد. پس به او نوشتیم که قدم‌رنجه کند. به آن دو تن نوشت: به سراغ دانش می‌روند و دانش به سراغ کسی نمی‌رود. عمر گفت: در میان خاندان بنی‌هاشم پیری هست که برجوشیده‌هایی از دانش دارد و به سراغش روند و او سراغ کسی نیاید. نزد او رفت و او را دید که به بیل خود تکیه زده است. درباره آنچه می‌خواست از او پرسید و او نیز پاسخ داد. عمر گفت: خاندانت از تو روی گردانده‌اند، در حالی که تو سزاوارترین کس به این کاری. علی علیه السلام این آیه را خواند فرمود: ﴿يَوْمَ الْفُضْلِ كَانَ مِيقَاتًا﴾.<sup>۳</sup>

یونس بن عبید گفته: حسن گفته: عمر بن خطاب گفته است: خداوند، به تو پناه می‌برم از این که برایم معضلی پیش آید و آن هنگام علی علیه السلام حضور نداشته باشد.

در ابانه ابن بطله آمده است که چون عمر از علی علیه السلام چیزی می‌پرسید و گره کار گشوده می‌شد، می‌گفت: خدا مرا پس از تو زنده مگذارد.<sup>۴</sup>

۱. ← ابن عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۴۲/۴۱۰؛ ابن عبدالبر، الاستیعاب، ۳/۱۱۰۴؛ ابن حیون، شرح الاخبار، ۲/۳۱۰.

۲. خبر را در جایی نیافتم. مجلسی در بحار الانوار (۴۰/۱۴۷) آن را به نقل از کتاب حاضر آورده است.

۳. نبأ/۱۷: قطعاً وعده‌گاه ما با شما روز داوری است.

۴. روایت را در بخش موجود از الابانة الکبری نیافتم.

در تاریخ بلاذری آمده است: چنین مباد که خداوند مرا در برابر مسئله‌ای بگذارد که ابوالحسن برای حل آن نباشد.<sup>۱</sup>

در ابانه<sup>۲</sup> و فائق<sup>۳</sup> آمده است که گفت: به خدا پناه می‌برم از معضلی که برای گشودن آن ابوالحسنی نباشد.<sup>۴</sup>

بر همگان پیدا است که عمر در بیست و سه مسئله به علی<sup>علیه السلام</sup> مراجعه کرد تا آن جا که خود گفت: اگر علی<sup>علیه السلام</sup> نبود عمر تباه شده بود.<sup>۵</sup> این سخن را جماعتی روایت کرده‌اند که ابوبکر بن عیاش و ابوالمظفر سمعانی از آن جمله‌اند. صاحب بن عباد گفته است:

درباره چیزی همانند فتوای تو است که آشکارا گفته‌اند: اگر علی<sup>علیه السلام</sup> نبود در فتوای خود تباه شده بودیم.<sup>۶</sup>

خطیب خوارزمی نیز گفته است:

- 
۱. ← انساب الاشراف، ۲/۱۰۰.
  ۲. در بخش موجود از الابانة الكبرى این خبر را نیافتم.
  ۳. ← زمخشری، الفائق، ۲/۴۴۵.
  ۴. «لابقانی الله لمعضلة لیس لها ابوحسن».
  ۵. «لولا علی لهلك عمر». ← ابن عبدالبر، الاستیعاب، ۳/۱۱۰۳؛ کلینی، الکافی، ۷/۴۲۴؛ ابن حیون، دعائم الاسلام، ۸۶۱ و ۴۵۳/۲؛ همو، شرح الاخبار، ۲/۳۱۹؛ ابن بابویه، من لایحضره الفقیه، ۴/۳۶؛ شریف رضی، خصائص الائمة الطاهرة، ۸۵؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ۶/۳۰۶ و ۱۰/۵۰؛ ابن شاذان، الايضاح، ۱۹۱، ۱۹۲ و ۱۹۴؛ طبری آملی، نوادر المعجزات، ۱۳۳؛ همو، دلائل الامامة، ۲۲ و ۲۳۶؛ ابن رستم، المسترشد، ۵۴۸، ۵۸۳ و ۶۵۴؛ مفید، الاختصاص، ۱۱۱ و ۱۴۹؛ کراجکی، التعجب، ۶۰؛ شاذان قمی، الفضائل، ۱۱۱؛ عیاشی، تفسیر العیاشی، ۷۵/۱.
  ۶. فی مثل فتواک اذ قالوا مجاهرة لولا علی هلكنا فی فتاونا  
برای بیت با مقداری تفاوت ← دیوان الصاحب بن عباد، ۱۱۰.  
بیت از شعری بدین مطلع:  
حب النبی و اهل البيت معتمدی      اذا لخطوب اساءت رأیها فینا  
← خوارزمی، المناقب، ۱۰۳.

آن‌گاه که عمر به خطا می‌رفت و علی علیه السلام راه درست را بدو یادآور می‌شد،  
او عادلانه می‌گفت: اگر علی علیه السلام نبود در پاسخ آن تباه شده بودم، تباه شده بودم<sup>۱</sup>.

درباره ابوبکر هم این سخن به شهرت رسیده که گفته است: اگر بر راه بودم از من پیروی کنید و اگر  
کژراهه رفتم مرا راست کنید<sup>۲</sup>.

همو گفته است: معنای «فاکبه» را می‌دانم، ولی خدای خود به معنای «اب» آگاه‌تر است<sup>۳</sup>.  
همو در مورد «کلالة» گفته است: در این باره رأیی ابراز می‌دارم؛ اگر درست گفته باشم از خدا است و  
اگر خطا کرده باشم از من است و از شیطان؛ کلالة کسانی جز فرزند و پدر و مادرند<sup>۴</sup>.  
همچنین در مورد عمر است ماجرای پرسش ضبیع<sup>۵</sup> در خصوص «ذاریات».  
هم از او است که گفت: در شگفت نشوید از پیشوایی که خطاکند و زنی که درست بگوید؛ با امیرتان  
هماوردی کند و بر او چیره گردد<sup>۶</sup>.

۱. اذا عمر تخطی فی جواب و نـبـهـه علی بالصواب  
یقول بـعدله لولا علی هـلـکـت هـلـکـت فی ذاک الجواب  
← خوارزمی، المناقب، ۴۰۱.

۲. ← صنعانی، مصنف عبد الرزاق، ۳۳۶/۱۱؛ طبرانی، المعجم الاوسط، ۲۶۷/۸؛ ابوبکر، مسند ابی بکر، ۱۶۲؛ ابن عساکر،  
تاریخ مدینة دمشق، ۳۰۲/۳۰، ۳۰۳ و ۳۰۵؛ ابن سعد، الطبقات الکبری، ۲۱۲/۳؛ حکیم ترمذی، نوادر الاصول، ۱۲۱/۱؛  
محب الدین طبری، الریاض النضرة، ۳۳۱/۲ و ۳۳۴؛ مقدسی، البدء و التاریخ، ۶۷/۵؛ ابن جوزی، المنتظم، ۶۸/۴؛ طبری،  
تاریخ الامم والملوک، ۲۴۵/۲؛ یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ۱۲۷/۲.

۳. ← مفید، الارشاد، ۲۰۰/۱. برای مضمون ← ثعلبی، الکشف و البیان، ۱۳۴/۱۰؛ ابن ماجه، السنن، ۵۷۶/۱؛  
ابن ابی شیبہ، المصنف، ۱۳۶/۶. ناگفته نماند این روایت در مورد تفسیر واژه «اب» در آیه ۳۱ سورة عبس است: ﴿وَقَا كِهَةً  
وَالْبَا﴾.

۴. ← ابن قتیبه، تأویل مختلف الحدیث، ۲۰؛ ابن عبدالبر، التمهید، ۱۹۶/۵؛ زمخشری، الکشاف، ۵۱۷/۱؛ مفید،  
الارشاد، ۲۰۰/۱؛ کوفی، الاستغاثة، ۴۱/۲.

۵. در مناقب «سبیع» آمده ولی در منابع «ضبیع» است. ماجرا از این قرار است که ضبیع بن عسیل درباره ﴿وَالذَّارِیَاتِ  
فَزَوَا﴾ از عمر پرسید و عمر بر سر او تازیانه زد. ← جصاص، احکام القرآن، ۱۰۲/۵. در روایت دیگری است که عمر او را  
تبعید کرد. ← ابن عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۴۱۰/۲۳.

۶. ← راغب اصفهانی، محاضرات الادباء، ۱۰۱/۱.

باز دربارهٔ او است مسئلهٔ حماریه<sup>۱</sup>، آیهٔ کلاله<sup>۲</sup>، قضاوت در مورد جد<sup>۳</sup> و نمونه‌هایی از این دست.

### گواهی پیامبر ﷺ

این در حالی است که از دیگر سوی، پیامبر ﷺ خود به دانش علی علیه السلام گواهی داده است. فرمود: «علی علیه السلام گنجینهٔ دانش من است»<sup>۴</sup>.

نیز فرمود: «علی علیه السلام آگاه‌ترین شما و کهن‌ترین شما در مسلمانی است»<sup>۵</sup>.

همچنین فرمود: «پس از من آگاه‌ترین امت من علی بن ابی طالب علیه السلام است»<sup>۶</sup>.

این حدیث را علی علیه السلام بن هاشم و نیز ابن‌شیرویه دیلمی، هر دو به سند خود از سلمان نقل کرده‌اند<sup>۷</sup>.

پیامبر ﷺ همچنین فرمود: «خداوند بخشی از فضل را به علی علیه السلام داده است که اگر میان زمینیان قسمت شده بود، همه را بس می‌کرد»<sup>۸</sup>.

۱. مسئلهٔ حماریه یا مشترکه آن است که زنی مرده باشد و همسر، مادر، برادران امی و برادران تنی ابوینی او بر جای مانده باشند. در این مسئله عمر اخوه ابوینی را فاقد سهم دانست. پس یکی از آنان گفت: ای امیرمؤمنان، فرض کن پدرمان یک الاغ بوده است. مگر مادر ما یکی نبوده است؟ ← ابن‌کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ۴۶۱/۱؛ جصاص، احکام القرآن، ۲۴/۳؛ ابن‌حجر، تلخیص الحجیر، ۸۶/۳. در بیشتر منابع فقهی که به بحث ارث پرداخته‌اند نیز این مسئله با همین عنوان مطرح شده است.

۲. مقصود ناآگاهی خلیفه به معنای «کلاله» است. ← طحاوی، شرح مشکل الآثار، ۲۲۶/۱۳.

۳. اشاره به این ماجرا است که چون یکی از نوادگان عمر درگذشت، وی خواست همهٔ ارث او را از آن خود کند و به برادران میت هیچ ندهد. اما علی علیه السلام و زید به او یادآور شدند که او شریک اخوه است. ← دارمی، السنن، ۴۵۲/۲.

۴. «علی عیبه علمی». ← ابن‌عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ۳۸۵/۴۲؛ ابن‌عدی، انکامل، ۱۰۱/۴؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۲۰۱/۲.

۵. «علی اعلمکم علما و اقدمکم سلما». ← ابن‌ابی‌حاتم، علل الحدیث، ۳۸۴/۲؛ صفار، بصائر الدرجات، ۳۱۴؛ طبرسی، الاحتجاج، ۱۵۶/۱.

۶. «اعلم امتی من بعدی علی بن ابی‌طالب».

۷. ← دیلمی، الفردوس، ۳۷۰/۱؛ علم‌الهدی، رسائل المرتضی، ۹۳/۴؛ ابن‌بابویه، الامالی، ۶۳؛ مفید، الارشاد، ۳۳/۱؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۳۱۰/۲؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۴۳۳/۱.

۸. «اعطی الله علیا من الفضل جزءا لو قسم علی اهل الارض لوسعهم». ← ابن‌بابویه، الامالی، ۵۷؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۱۰.

در حلیۃ الاولیاء آمده است که از پیامبر ﷺ درباره علی بن ابی طالب علیه السلام پرسیدند. فرمود: «حکمت ده جزء شده و نه جزء از آن به علی علیه السلام و یک جزء آن به دیگر مردم داده شده است»<sup>۱</sup>.

ربیع بن خثیم گفته است: هیچ کس را ندیدم که دوستدارانش او را بیش از دوستداران علی علیه السلام دوست بدارند و هیچ کس را ندیدم که دشمنانش بیش از دشمنان علی علیه السلام با او دشمنی ورزند. سپس التفاتی به میان آورد و افزود: آن که حکمت داده باشند، خیر بسیاری داده‌اند<sup>۲</sup>.

### اشارتی در حساب جمل

در این میان به اعجاز اعداد نیز استدلال کرده‌اند و گفته‌اند: عبارت «اعلم الامة» در عدد دویست و هیجده با عبارت «علی بن ابی طالب» توافق می‌کند. نیز عبارت «اعلم الامة جمال الامة» در عدد سیصد و هفتاد با عبارت «علی بن ابی طالب سید النجباء» هم‌وزن است. دیک الجن در شعری گفته است:

او است که «پدر بیان» نام گرفت. راست گفتی و بیانی استوار آوردی،  
و همو پدر علم است که ناشناخته مانده و این از سخنان او است که سخن برانید و یاوه میرانید<sup>۳</sup>.

### آگاه‌ترین کسان به قضاوت

همچنین، بر این اجماع دارند که پیامبر ﷺ فرمود: «آگاه‌ترین شما به قضاوت علی علیه السلام است»<sup>۴</sup>.

۱. «قسمت الحکمة عشرة اجزاء فاعطی علی تسعة اجزاء و الناس جزء واحد». ← ابونعیم، حلیۃ الاولیاء، ۶۵/۱ (البته با تعبیر «قسمت الحکم»).

۲. اشاره به آیه ۲۶۹ سوره بقره: ﴿وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا﴾؛ و به هر کس حکمت داده شود، به یقین خیری فراوان داده شده است.

برای روایت ← حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۱۳۷/۱.

۳. هو الذی سمی ابالبیان      صدقت قد اصبت بالبیان  
و هو ابوالعلم الذی لا یعلم      من قوله قولوا و لاتحمموا

بیت را در دیوان دیک الجن نیافتیم.

۴. «اقضاکم علی». این خبر در منابع عامه آمده است. از آن جمله ← ماوردی، اعلام النبوة، ۱۷۴؛ ابن عساکر، تاریخ مدینة

از سعید بن خصیب و کسانی دیگر برایمان روایت شده است که امام صادق علیه السلام از ابن ابی لیلی پرسید: ای عبدالرحمن، آیا میان مردم قضاوت می کنی؟  
گفت: آری، ای پسر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله.  
پرسید: به چه چیز قضاوت می کنی؟  
گفت: به کتاب خدا.  
پرسید: و آنچه در کتاب خدا نمی یابی؟  
گفت: از سنت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله. آنچه را نیز در این دو نیابم از صحابه و آنچه بر آن اجماع کرده اند می گیرم.

پرسید: اگر اختلاف کرده باشند سخن چه کسی را می گیری؟  
فرمود: سخن هر که را بخواهم می گیرم و با سخن هر که بخواهم مخالفت می کنم.  
پرسید: آیا با علی علیه السلام هم در قضاوت هایی که از او رسیده است، مخالفت می کنی؟  
گفت: شاید با او مخالفت کنم و دیدگاه کسی دیگر را بگیرم.  
امام صادق علیه السلام فرمود: در روز قیامت چه خواهی گفت آن گاه که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بگوید: پروردگارا این مرد با گفتاری از من که به او رسیده مخالفت کرده است؟  
گفت: ای پسر پیامبر خدا، کجا با او مخالفت کرده ام؟  
فرمود: مگر به تو نرسیده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آگاه ترین شما به قضاوت علی علیه السلام است؟  
گفت: چرا.  
فرمود: پس اگر با سخن علی علیه السلام مخالفت کنی آیا با سخن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مخالفت نکرده ای؟  
در این هنگام رنگ چهره ابن ابی لیلی دیگرگون شد و سکوت گزید.<sup>۱</sup>  
در ابانۀ آمده که ابوامامه گفته است: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «پس از من، آگاه ترین کسان به سنت و قضاوت علی بن ابی طالب علیه السلام است»<sup>۲</sup>.

→

دمشق، ۳۰۰/۵۱؛ خطابی، غریب الحديث، ۲۰۱/۲. در منابع شیعی نیز ← کلینی، الکافی، ۴۲۹/۷؛ ابن حیون، دعائم الاسلام، ۹۲/۱؛ همو، شرح الاخبار، ۹۱/۱ و ۳۱۵/۲؛ ابن بابویه، الخصال، ۵۵۱؛ همو، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۸۰/۲؛ طبری آملی، دلائل الامامة، ۳۳۶؛ همو، نوادر المعجزات، ۱۳۳؛ طبرسی، الاحتجاج، ۱۷۵/۱.  
۱. ← کلینی، الکافی، ۴۰۹/۷؛ ابن حیون، دعائم الاسلام، ۹۲/۱؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ۲۲۱/۶.  
۲. «اعلم بالسنة و القضاء بعدی علی بن ابی طالب». روایت را در بخش های موجود از کتاب ابانۀ الکبری نیافتیم.

در کتاب جلاء و الشفاء<sup>۱</sup> و نیز در احن و المحن آمده که امام صادق علیه السلام فرموده است: علی علیه السلام در یمن پیرامون مسئله‌ای داوری کرد. مردمانی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند: علی علیه السلام به ما ستم کرده است. فرمود: «علی علیه السلام نه ستمگر است و نه برای ستم آفریده شده است. علی علیه السلام ولی شما پس از من است و حکم حکم او و سخن سخن او است. جز کافر حکم او را رد نکند و جز مؤمن به او رضایت ندهد»<sup>۲</sup>.

چون این حقایق ثابت شود، پس مردمان حق نداشته‌اند بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله نزد کسی جز علی علیه السلام داوری برند و قضاوت در علوم دین را از کسی جز او بخواهند. چون این نیز ثابت شود که او آگاه‌ترین بوده است، بنابراین مقدم داشتن دیگران بر او روا نباشد؛ چرا که مقدم داشتن مفضول بر فاضل قبیح است.

اصفهانی گفته است:

برای او است که محمد می‌گوید: ای خردمندان، آگاه‌ترین کسان شما به قضاوت و عالم‌ترین شما این علی علیه السلام است.

من شهر دانشم و برادرم دروازه دولنگه استوار آن است.

از درهای دانش به خانه‌ها درآید که هیچ گاه از دیوار به سرایی درنیایند.<sup>۳</sup>

عونی نیز گفته است:

یا کیست جز او که چون داوری‌ای به میان آورد، همه تردیدها ببرد و همه داوران را خاموش کند و چون رأیی دهد و گروهی همه اندیشه خویش را به کار گیرند و با رأی او مخالفت کنند،

۱. ابن شهر آشوب در معالم العلماء (۵۴) از ابوالعباس یا ابوعلی احمد بن علی رازی خضیب الایادی نام می‌برد و در آثار او از کتابی با نام الجلاء و الشفاء فی الغیة یاد می‌کند.

۲. «ان علیا لیس بظالم و لم یخلق للظلم و ان علیا ولیکم بعدی و الحکم حکمه و القول قوله لایرد حکمه الا کافر و لایرضی به الا مؤمن». ← ابن حیون، دعائم الاسلام، ۴۵۱/۲؛ ابن بابویه، الامالی، ۴۲۹.

۳. و له یقول محمد اقضاکم      هذا و اعلم یا ذوی الازهان  
انی مدینه علمکم و اخی له      باب وثیق الرکن مصراعان  
فاتوا بیوت العلم من ابوابها      فالبیت لایؤتی من الحیطان



کتاب الهی همسوی رأی او نازل شود، گویی خداوند احکام را بر مدار رأی او قرار داده است.<sup>۱</sup>

ابن حماد هم گفته است:

به آنچه بوده است و خواهد بود آگاهی دارد و نیز به همه ریز و درشت آنچه در ادیان است، و در همه صحیفه‌ها نگاشته و نهفته است. از پیروان آن صحیفه‌ها بپرس و به تلاوت آن که می‌خواند گوش فرا ده.

اگر داورهای پراوازه او نبود، دیوان داوری و واجب و مستحب تعطیل بود.<sup>۲</sup>

سید حمیری نیز گوید:

آن که آگاه‌ترین و توانمندترین ایشان در قضاوت بود و همان که رعیت و راعی را برابر دانست.<sup>۳</sup>

از امام باقر علیه السلام و امیرمؤمنان علیه السلام روایت شده که در تفسیر آیه‌های ﴿وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾<sup>۴</sup> و ﴿إِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةٌ نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ﴾<sup>۵</sup> فرموده‌اند: «ما همان خانه‌هاییم که خداوند فرموده است

- |                                |                                |
|--------------------------------|--------------------------------|
| ۱. ام من سواه اذا اتى بقضية    | طرد الشكوك و اخرس الحکاما      |
| فاذا رأى رأيا فخالف رأيه       | قوم و ان کدوا له الافهاما      |
| نزل الكتاب برأيه فکانما        | عقد الاله برأيه الاحکاما       |
| ۲. عليهم بما قد کان او هو کائن | و ما هو تق فى الشرائع او جل    |
| مسمى مجلى فى الصحائف کلها      | فسل اهلها و اسمع تلاوه من يتلو |
| و لولا قضایاه التى شاع ذکرها   | لعطلت الاحکام و الفرض و النفل  |
| ۳. من کان اعلمهم و اقضاهم و من | جعل الرعية و الرعاء سواء       |

← دیوان السید الحمیری، ۵۷.

۴. بقره/۱۸۹: و نیکی آن نیست که از پشت خانه‌ها درآیید، بلکه نیکی آن است که کسی تقوا پیشه کند، و به خانه‌ها از در آن‌ها درآیید و از خدا بترسید. باشد که رستگار گردید.

۵. بقره/۵۸: و نیز به یاد آرید هنگامی را که گفتیم: بدین شهر درآیید و از نعمت‌های آن هرگونه که خواستید فراوان

از در بدن‌ها درآیند. ما باب الله و بیوت اویم که از آن‌ها بدن بیوت درآیند. پس هر که از ما پیروی کند و به ولایت ما اقرار بدارد از در به خانه‌ها درآمده است و هر کس با ما مخالفت کند و جز ما را بر ما برتری دهد از پشت به خانه‌ها درآمده است»<sup>۱</sup>.

به اجماع همگان، پیامبر ﷺ فرموده است: «من شهر دانشم و علی عليه السلام دروازه آن است. هر که دانش را خواهد به این دروازه درآید»<sup>۲</sup>.

این خبر را احمد از هشت طریق<sup>۳</sup>، ابراهیم ثقفی از هفت طریق<sup>۴</sup>، ابن بطه از شش طریق، قاضی جعانی<sup>۵</sup> از پنج طریق، ابن شاهین از چهار طریق، خطیب بغدادی از سه طریق<sup>۶</sup> و یحیی بن معین از دو طریق نقل کرده و سمعانی، قاضی ماوردی، ابومنصور سکری، ابوالصلت هروی، عبدالرزاق و شریک نیز آن را از ابن عباس و مجاهد و جابر روایت کرده‌اند<sup>۷</sup>.

→

بخورید و سجده کنان از در درآید و بگویید: گناهان ما را بریز تا خطاهای شما را ببخشاییم و پاداش نیکوکاران را خواهیم افزود.

۱. «نحن البيوت التي امر الله ان يؤتى ابوابها نحن ابواب الله و بيوته التي تؤتى منه فمن تابعنا و اقر بولایتنا فقد اتى البيوت من ابوابها و من خالفنا و فضل علينا غيرنا فقد اتى البيوت من ظهورها». برای متن با تفاوت‌هایی اندک ← کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۱۴۲ و ۱۴۳؛ طبرسی، الاحتجاج، ۳۳۸/۱.

۲. «انا مدينة العلم و على بابها فمن اراد العلم فليأت الباب».

۳. ← ابن حنبل، فضائل الصحابة، ۶۳۴/۲.

۴. ← الغارات، ۳۴/۱.

۵. در متن جعانی آمده ولی ظاهراً جعابی درست است. نام کامل او ابوبکر محمد بن عمر بن محمد بن سلم تمیمی بغدادی (۲۸۴ - ۳۵۵ ق.) است. ← ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۸۸/۱۶ - ۹۲.

۶. ← تاریخ بغداد، ۳۷۷/۲، ۳۴۸/۴، ۱۷۲/۷ و ۴۸/۱۱.

۷. برای روایت، افزون بر منابع پیشین ← حاکم، المستدرک، ۱۳۷/۳ و ۱۳۸؛ طبری، تهذیب الآثار، ۱۰۵/۳؛ طبرانی، المعجم الكبير، ۶۵/۱۱؛ هيثمي، مجمع الزوائد، ۱۱۴/۹؛ ابن عدی، الکامل، ۱۸۹/۱ و ۱۹۲، ۳۴۱۲، ۴۱۲/۳ و ۶۷/۵؛ ابن عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۲۰/۹، ۳۷۸/۴۲ - ۳۸۳ و ۳۲۱/۴۵؛ ابن عبد البر، الاستيعاب، ۱۱۰۲۳؛ دیلمی، الفردوس، ۴۴/۱.

این حدیث با عبارت «انا دارالحکمة و على بابها» نیز آمده است. ← ترمذی، السنن، ۶۳۷/۵؛ ابونعیم، حلیة الاولیاء،

۶۴۱؛ محب الدین طبری، ذخائر العقبی، ۷۷.

این روایت مقتضی لزوم بازگشت به امیرمؤمنان علیه السلام است؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله به کنایه خود را شهر خوانده و از این خبر داده که رسیدن به دانش او تنها از گذر این دروازه یعنی علی علیه السلام امکانپذیر است؛ چه، او در این سخن در حکم دروازه‌ای دانسته شده که گذر به درون شهر جز از آن ممکن نشود. همچنین، پیامبر صلی الله علیه و آله وجوب بازگشت به او را با جمله «فلیأت الباب» بیان فرموده و این خود دلیلی بر عصمت او است؛ زیرا اگر کسی معصوم نباشد، چه بساکاری قبیح از وی سر بزند. بنابراین پیروی از چنین کسی قبیح باشد و در فرض عدم عصمت، فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله مستلزم امر به قبیح می‌شود که این خود ممتنع است. این سخن همچنین بر اعلم بودن علی علیه السلام در میان امت دلالت دارد. گواه دیگر این اعلیّت نیز آن است که – چنان که می‌دانیم – دیگر کسان امت در اختلاف‌های خود از یکدیگر می‌پرسیدند، در حالی که او از ایشان بی‌نیاز بود.

این روایت همچنین ولایت و امامت علی علیه السلام را آشکار می‌سازد و از این خبر می‌دهد که گرفتن علم و حکمت، خواه در روزگار زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله و خواه پس از رحلت او، جز از طریق علی علیه السلام و جز به روایت او صحیح نیست، آن سان که خداوند فرموده است: ﴿وَأَتُوا أَلْبُيُوتَ مِنْ أَوْبَابِهَا﴾<sup>۱</sup>. در حساب جمل نیز این جمله از آیه با عبارت «علی بن ابی طالب باب مدینه الحکمة» برابری می‌کند و هر کدام معادل عدد دویست و هیجده می‌شوند. بشنوی گفته است:

همو که دروازه شهر دانش است، در روز بازگشت قسمت‌کننده دوزخ باشد. پس دشمن او که تیره‌بخت‌ترین است در شعله‌های آتش جای گیرد و دوستدار او در روز حساب محبوب وی شود.<sup>۲</sup>

همو گفته است:

هر که در جست‌وجوی علم باشد، برای شهر دانش جایگزینی نیابد؛ و این سخن را باید از صاحبان علم پرسید.<sup>۳</sup>

۱. بقره/۱۸۹: و به خانه‌ها از در آن‌ها درآیید.

۲. فمدینه العلم التی هو بابها اضحی قسیم النار یوم مآبه

فعدوه اشقی البریه فی لظى و ولیه المحبوب یوم حسابه

۳. مدینه العلم ما عن بابها عوض لطالب العلم اذ ذوالعلم مسئول

صاحب بن عباد نیز گفته است:

پیامبر ﷺ شهری بود و او دروازه‌اش، اگر که دشمنان خود پیامبر ﷺ را ثابت دانند.<sup>۱</sup>

همو گفته است:

دروازه آن شهر است؛ برای در آمدن به این شهر جز او مجوید و جانب بیابان را وانهد.<sup>۲</sup>

سید حمیری هم در شعر خود گفته است:

همان کس که دروازه شهر دانش بود که آیات نازل شده را یادآور گردید و خبرها را تفسیر کرد.<sup>۳</sup>

ابن حماد گفته است:

او باب خداوند تعالی است و هیچ کس به خدا نرسد مگر این در بگذرد.<sup>۴</sup>

همو گفته است:

پس از من این امام شما است که شما را بر راه بدارد و علم و ادب بیاموزد.  
من شهر دانش الهی‌ام و او این شهر را دروازه است. هر کس آهنگ این شهر دارد آهنگ دروازه  
کند.<sup>۵</sup>

- 
- |    |  |                            |
|----|--|----------------------------|
| ۱. | كان النبی مدینة هو بابها                         | لو اثبت النصاب ذات المرسل  |
|    | بیت در دیوان الصاحب بن عباد (۸۴) چنین آمده است:  |                            |
| ۲. | كان الرسول مدینة بابها                           | لو اثبت النصاب قول المرسل  |
|    | باب المدینة لاتبغوا سواه لها                     | لتدخلوها فخلوا جانب التیه  |
|    | بیت در دیوان الصاحب بن عباد (۱۴۴) چنین آمده است: |                            |
| ۳. | باب المدینة لاتبغوا به بدلا                      | لتدخلوها و خلوا جانب التیه |
|    | من كان باب مدینة العلم الذی                      | ذكر النزول و فسر الانباء   |
|    | ← دیوان السید الحمیری، ۵۸.                       |                            |
| ۴. | باب الاله تعالی لم یصل احدٌ                      | الیه الا الذی من بابہ یلج  |
| ۵. | هذا الامام لکم بعدی یسدکم                        | رشدا و یوسعکم علما و آدابا |
|    | انی مدینة علم الله و هو لها                      | باب فمن امها فلیقصد البابا |

خطیب منبج گفته است:

من در میان شما سرای هدایت و دانشم و برای کسانی که بدین سرای درآیند این دروازه است.  
به فرمانبری از او مرا فرمان برید و به ریسمان ولایت او چنگ زنید<sup>۱</sup>.

خطیب خوارزم نیز گفته است:

پیامبر ﷺ شهر دانش او [خداوند] است و علی علیه السلام که هدایتگر است این شهر را چون دروازه<sup>۲</sup>.

### هزار باب از دانش

چرا علی علیه السلام آگاه‌ترین نباشد، در حالی که در خانه و مسجد همراه و همدم پیامبر ﷺ بود، وحی و داوری‌های او را می‌نوشت و فتواهای او را می‌شنید و از او می‌پرسید. روایت شده است که چون شبانه وحیی بر پیامبر ﷺ نازل می‌شد، پیش از آن که صبح کند، علی علیه السلام را از آن می‌آگاهاند، و چون روزانه وحیی نازل می‌گشت، پیش از آن که روز به شب برسد، علی علیه السلام را از آن آگاه می‌ساخت. این نیز مشهور است که علی علیه السلام پیش از رازگویی با پیامبر ﷺ دیناری انفاق می‌کرد. هم معروف است که درباره ده مسئله از رسول خدا ﷺ پرسید که از هر کدام هزار باب بر رویش گشوده شد و از هر باب هزار باب دیگر. همین‌گونه است وصیت‌هایی که پیامبر ﷺ پیش از رحلت به علی علیه السلام سپرد.  
حافظ ابونعیم به سند خود از زید بن علی علیه السلام، از پدر او، از جد او، از علی علیه السلام روایت می‌کند که فرموده است: «پیامبر خدا ﷺ مرا هزار باب آموخت که هر باب به هزار باب می‌گشود»<sup>۳</sup>.

- 
- |                               |                        |
|-------------------------------|------------------------|
| ۱. انا دار الهدی و العلم فیکم | و هذا بابها للداخلینا  |
| اطیعونی بطاعته و کونوا        | بحبل ولائه مستمسکینا   |
| ۲. ان النبى مدینه لعلومه      | و علی الهادی لها کالاب |

← خوارزمی، المناقب، ۳۹۷.

۳. «علمنی رسول الله الف باب یفتح کل باب الی الف باب». حدیث را در حلیۃ الاولیاء ندیدم، هرچند در برخی از دیگر منابع اهل سنت آمده است. از آن جمله ← فخر رازی، التفسیر الکبیر، ۲۰/۸؛ ابن عدی، الکامل، ۴۵۰/۲؛ ابن عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۳۸۵/۴۲.

همین خبر را ابو جعفر ابن بابویه در کتاب خصال<sup>۱</sup> از بیست و چهار طریق و سعد بن عبدالله قمی نیز در بصائر الدرجات<sup>۲</sup> از شصت و شش طریق نقل کرده است.

امام صادق علیه السلام فرموده است: «در نیام شمشیر پیامبر صلی الله علیه و آله صحیفه‌ای کوچک بود؛ حروفی که از هر یک، هزار حرف می‌گشاید، و تاکنون حتی دو حرف از آن بیرون نیامده است»<sup>۳</sup>.

در روایتی است که علی علیه السلام آن صحیفه را به حسن علیه السلام سپرد و او حروفی از آن خواند. سپس آن را به حسین علیه السلام سپرد و او نیز حروفی از آن خواند. آن‌گاه آن را به محمد<sup>۴</sup> سپرد، ولی او نتوانست آن را بگشاید<sup>۵</sup>.

ابوالقاسم بستی گفته است: این حروف کلیاتی از این قبیل است که فرمود: «الربوا فی کل مکیل و فی کل موزون»<sup>۶</sup> یعنی در آنچه بر حسب عادت مکیل یا موزون است ربا صدق کند، در هر جا خواهد باشد.

همین گونه است این که فرمود: «یحل من البیض ما دق اعلاه و غلظ اسفله»<sup>۷</sup> یا فرمود: «یحرم من

۱. شیخ صدوق این مضمون را با عبارت‌هایی متفاوت در ذیل عنوان «علم رسول الله علیا علیه السلام الف باب یفتح کل باب الف باب» در الخصال (۶۴۲ و پس از آن) آورده است.

۲. در بصائر الدرجات صفار (۳۲۳ و پس از آن) بابی با نام «باب فی ذکر الابواب التی علم رسول الله صلی الله علیه و آله امیرالمؤمنین علیه السلام» به این روایت اختصاص یافته است. البته ناگفته نماند آن بصائر الدرجات که در اختیار مترجم است کتاب محمد بن حسن صفار است، ولی کتاب سعد بن عبدالله قمی در اختیار نیست. در این باره ← آقابزرگ تهرانی، الذریعة، ۱۲۴/۳؛ کنتوری، کشف الحجب، ۸۷.

آنچه اکنون از این اثر وجود دارد مختصر بصائر الدرجات حسن بن سلیمان حلی (قرن ۸ ق.) است و این روایت نیز در آن رؤیت نشد.

۳. «کان فی ذؤابة سیف النبی صحیفه صغیره هی الاحرف التی یفتح الله کل حرف الف حرف فماخرج منها حرفان حتی الساعة». برای روایت با تفاوت‌هایی ← کلینی، الکافی، ۲۹۶/۱؛ ابن بابویه، الخصال، ۶۴۹.

۴. مقصود محمد بن حنفیه، برادر ناتنی امام حسین علیه السلام است.

۵. ← صفار، بصائر الدرجات، ۳۲۷؛ مفید، الاختصاص، ۲۸۴.

۶. ربا در هر کالای مکیل و در هر کالای موزونی تحقق می‌یابد. برای این خبر و نیز شرح و تفصیل حدیث «الف باب» ← مفید، الفصول المختارة، ۱۰۷.

۷. از تخم پرندگان آنچه سوی بالایش باریک‌تر و سوی پایینش پهن‌تر باشد حلال است. البته این عبارت در

السباع کل ذی ناب و ذی مقلب من الطیر و یحل الباقی<sup>۱</sup> یا امام صادق علیه السلام فرمود: «کل ما غلب الله علیه من امره فالله اعذر بعبده»<sup>۲</sup>.

سید حمیری گفته است:

تنها در یک مجلس، هزار حدیث شگفت را پوشیده به او آموخت،

که از هر یک، احادیثی پرشمار نمایان می‌شد.

این همان هزار هزار حدیثی است که برای او گرد آمده و در آن اصولی استوار و درست نهفته است.<sup>۳</sup>

همو در شعری دیگر گفته است:

او را همان هزار هزار حدیث که از وحی مجید در سینه داشت بسنده کند،

احادیثی که همه را با همه معانی و علل و زمان و شرایط در یک مجلس فراگرفت.<sup>۴</sup>

→

دیگر کتاب‌ها به صورت‌هایی متفاوت روایت شده است. از آن جمله ← ابن بابویه، من لایحضره الفقیه، ۳۴۶/۴؛ همو، الخصال، ۶۱۰؛ کلینی، الکافی، ۲۴۹/۶؛ ابن حیون، دعائم الاسلام، ۱۲۳/۲.

۱. از درندگان هر آنچه دندان نیش دارد و از پرندگان هر آنچه چنگال دارد حرام است و دیگر چیزها حلال. این مضمون در قالب عبارت‌های متفاوت روایت شده است. از آن جمله ← کلینی، الکافی، ۲۴۷/۶؛ ابن شعبه، تحف العقول، ۱۰۵؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ۱۷/۹.

۲. هر کار که خدا خود بر آن چیرگی داشته باشد درباره‌اش عذر بنده را کامل می‌پذیرد. برای روایت، عیناً با همین ساختار مذکور در مناقب یا ساختارهای همانند ← صفار، بصائر الدرجات، ۳۲۶؛ کلینی، الکافی، ۴۱۲/۳، ۴۱۳ و ۴۵۲؛ ابن بابویه، من لایحضره الفقیه، ۳۶۳/۱ و ۴۹۹؛ همو، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۱۲۴/۱؛ همو، الخصال، ۶۴۴؛ طوسی، الاستبصار، ۱۲۴۲؛ همو، تهذیب الاحکام، ۱۲/۲ و ۱۹۹، ۳۰۲/۳ و ۳۰۳ و ۲۴۵/۴ و ۲۸۴.

۳. حدیث فی مجلس واحد      الف حدیث معجب حاجب  
کل حدیث من احادیثه      یفتح فیها عدة الحاسب  
فتلك وقت الف الف له      فیها جماع المحکم الصائب  
← دیوان السید الحمیری، ۱۲۸.

۴. و کفاه بالف الف حدیث      قد وعاهن من وحی مجید

←

هم او را است:

علی علیه السلام امیرمؤمنان و مرد هدایت است و برترین همه آنان که خواه پای افزار داشتند و خواه پای برهنه بودند.

احمد رضی الله عنه همه دانش را یک جا رازگونه با او گفت و از میان همه مردم همو بود که توانست دریابد، و در یک مجلس آن کلیت را گرد آورد، به هزار حدیث راهگشا، و هر یک از آن ها برای او هزار در می گشود و او همه را آن گونه که بود فرا گرفت<sup>۱</sup>.

شریف ابن الرضا<sup>۲</sup> گفته است:

ای فرزندان احمد، امروز من شما را می خوانم و فردا شما مرا پاسخ می دهید.  
شما را هزار باب دادند که هر یک از آن ها به هزار باب دیگر گشود.  
فرمان از آن شما و به سوی شما است و فصل خطاب نیز به شما بازگردد<sup>۳</sup>.

→

قد وعاهها فی مجلس بمعانیها و اسبابها و وقت الحدود  
← همان، ۱۷۹.

۱. علی امیرالمؤمنین اخو الهدی و افضل ذی نعل و من کان حافیا  
اسر الیه احمد العلم جملة و کان له دون البریة واعیا  
و دونه فی مجلس منه واحد و کف حدیث کلها کان هادیا  
و کل حدیث من اولئک فاتح له الف باب فاحتواها کماها  
← همان، ۴۶۰.

۲. عاملی در اعیان الشیعة (۲/۲۶۵) او را احتمالاً عیسی بن جعفر و از شاعران میانه رو می دانسته است که در مدح اهل بیت شعر سروده اند و ابن شهر آشوب در معالم العلماء از او نام برده است؛ اما تا جایی که مترجم جست و جو کرده در معالم العلماء از چنین کسی یاد نشده است. در مفاهیم القرآن سبحانی (۱۳/۴) نیز این اشعار به نقل از مناقب از شریف رضی حکایت شده و این در حالی است که در دیوان الشریف الرضی چنین شعری نیافتیم.

۳. یا بنی احمد انادیکم الیو م و انتم غدا لرد جوابی  
الف باب اعطیتکم ثم افضی کل باب منها الی الف باب  
لکم الامر کله و الیکم و لدیکم یؤول فصل الخطاب



## رازهایی که پیامبر ﷺ پیش از وفات به علی علیه السلام سپرد

ابان بن تغلب، حسین بن معاویه، سلیمان جعفری و اسماعیل بن عبدالله بن جعفر همه از امام صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که فرمود: چون وفات رسول خدا ﷺ نزدیک شد، علی علیه السلام به حضور او رسید. پیامبر ﷺ سر در گوش او نهاد و فرمود: «ای علی، چون جان سپردم، مرا غسل ده و کفن کن، پس مرا بنشان و از من بپرس و بنویس»<sup>۱</sup>.

در تهذیب الاحکام است که فرمود: «گوشه‌های کفنم را بگیر و مرا بنشان و سپس درباره هرچه می‌خواهی از من بپرس. خدای را سوگند، از هرچه بپرسی، تو را پاسخ دهم»<sup>۲</sup>.

در روایت ابوعوانه به سند وی است که علی علیه السلام فرمود: «این کار را انجام دادم و او مرا از آنچه تا روز قیامت خواهد بود آگاهاند»<sup>۳</sup>.

جمیع بن عمیر تیمی، از عایشه نقل کرده که در روایتی گفته است: جان پیامبر خدا ﷺ در کف علی علیه السلام قرار گرفت و سپس علی علیه السلام آن را به دهان او بازگرداند.<sup>۴</sup>

از صفوان به من رسیده که گفته است: ابوبکر بن مهرویه به سند خود از امسلمه نقل کرده که در روایتی گفته است: نزد پیامبر ﷺ بودم که نوشته‌ای به من داد و فرمود: پس از من از آنان که عهده‌دار شده‌اند، هر کس این مکتوب را از تو خواست آن را به او ده.

امسلمه در ادامه این روایت، سخن از این به میان آورده که ابوبکر، عمر و عثمان عهده‌دار امور شده‌اند، ولی آن مکتوب را نخواسته‌اند.

۱. «یا علی انا اذا مت فغسلنی و کفنی ثم اقعدنی و سائلنی و اکتب». برای خبر، عیناً یا با اندک تفاوتی ← صفار، بصائر الدرجات، ۳۰۳ و ۳۰۴؛ کلینی، الکافی، ۲۹۷/۱.

۲. «فخذ بمجامع کفنی و اجلسنی ثم اسألنی عما شئت فوالله لاتسألنی عن شیء الا اجتنبک فیه». ← طوسی، تهذیب الاحکام، ۴۳۵/۱.

۳. «فعلت فانبأنی بما هو کائن الی یوم القیامة». روایت را در مسند ابوعوانه نیافتیم، اما در الخرائج و الجرائح قطب راوندی (۸۰۴/۲ و ۸۲۸) آمده است.

۴. ← زمخشری، ربیع الابرار، ۱۶۷/۲. نزدیک به این مضمون به روایتی دیگر از زبان امام علی علیه السلام نیز نقل شده و مطابق آن روایت امام از این سخن گفته که جان او را بر صورت خویش کشیده است. ← ابن‌رستم، المسترشد، ۳۳۷؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۱۴۰/۱؛ کوفی، مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام، ۵۵۶/۲.

ام سلمه آن گاه گفته است: چون با علی علیه السلام بیعت کردند، از منبر فرود آمد و بر من گذشت و گفت: ای ام سلمه، آن نوشته‌ای را که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به تو سپرده است به من ده.

ام سلمه گوید: گفتم: تو صاحب آنی؟

فرمود: آری.

پس آن را به او سپردم.

پرسیدند: در آن مکتوب چه بود؟

گفت: هر چیز که تا قیام قیامت هست.<sup>۱</sup>

در روایت ابن عباس است که چون علی علیه السلام عهده‌دار امور شد، نزد ام سلمه آمد و آن نوشته را از او خواست. سپس آن را گشود و در آن نگریست و فرمود: این دانش ابدی است.<sup>۲</sup>

امام صادق علیه السلام فرمود: «آنان از کرانه‌های جوی آب می‌مکنند و نهر بزرگ را وامی‌گذارند»<sup>۳</sup>. درباره معنای این سخن از او پرسیدند.

فرمود: «مقصود دانش همه پیامبران است که خداوند آن را به محمد صلی الله علیه و آله وحی کرد و محمد صلی الله علیه و آله آن را نزد علی علیه السلام سپرد»<sup>۴</sup>.

چنین بود که علی علیه السلام در دانش دعوی‌ای داشت که از هیچ کس دیگر شنیده نشده است.

حنس کنانی روایت کرده که از علی علیه السلام شنیده که می‌فرموده است: «به خدا سوگند که رسانیدن

پیام‌ها، و به انجام رساندن پیمان‌ها و همه سخن‌ها (تأویل کامل قرآن) را تعلیم یافته‌ام»<sup>۵</sup>.

همچنین فرمود: «در سینه‌ام دانشی فراوان دارم، اگر که برایش حاملانی بیابم»<sup>۶</sup>.

۱. ← کوفی، مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام، ۵۴۴/۱.

۲. ← ابن جبر، نهج الایمان، ۲۶۹.

۳. «یمصون الثماد و یدعون النهر العظیم».

۴. «علم النبیین باسره اوحاه الله الی محمد فجعل محمد ذلک کله عند علی». برای متن این سخن و سخن پیشین ← صفار، بصائر الدرجات، ۱۳۷؛ کلینی، الکافی، ۲۲۲/۱.

۵. «و الله لقد علمت بتبلیغ الرسالات و تصدیق العادات و تمام الکلمات». برای روایت با اندکی تفاوت ← شریف رضی، نهج البلاغة، خطبة ۱۲۰.

۶. «ان بین جنبی لعلما جما لو اصبحت له حملة». ← ابن بابویه، الخصال، ۱۸۶؛ همو، کمال الدین، ۲۹۱؛ مفید، الامالی،

همو فرمود: «اگر برایم پرده بیفتد بر یقینم نیفزاید»<sup>۱</sup>.

ابن عودی در شعر خود گفته است:

چه کسی در ارجمندی همپای او است که پیوسته می‌گفت: مرا بپرسید از آنچه حلال است و آنچه حرام است.

مرا بپرسید که در سینه‌ام دانشی است که از مصطفی ارث برده‌ام و از این دانش چیزی را فرونگذاشته‌ام.

مرا بپرسید از راه‌های آسمان که بدان‌ها آگاه‌ترم تا پیمودن راه‌های زمینی.  
و اگر خداوند پرده را از برابر من برمی‌داشت هیچ یقینم نمی‌افزود و افزون بر آنچه می‌دانم و درمی‌یابم، چیزی در نمی‌یافتم.<sup>۲</sup>

زاهی گفته است:

پس از پیامبر ﷺ، دریایی یگانه بودی که هر که را به کرانه آن درآید سیراب سازد،  
دریایی که خیزابه‌های آن دانش است و ژرفای آن برهان، کرانه‌هایش بردباری است و گوهرش  
پرهیزگاری.<sup>۳</sup>

→

۲۴۹؛ همو، الارشاد، ۲۲۸/۱؛ شریف رضی، خصائص الائمة (ع)، ۱۰۵؛ علم الهدی، رسائل المرتضی، ۳۹۴/۱؛ ابن حیون، شرح الاخبار، ۳۷۰/۲؛ طوسی، الامالی، ۲۵.

۱. «لو كشف الغطاء ما ازدددت يقينا». ← خوارزمی، المناقب، ۳۷۵.

و من ذا يساميه بمجد و لم يزل	يقول سلونی ما يحل و يحرم
سلونی ففی جنبی علم ورثته	عن المصطفی مافات منی به القم
سلونی عن طرق السماوات اننی	بها عن سلوک الطرق فی الارض اعلم
و لو كشف الله الغطا لم ازد به	یقینا علی ما کنت ادری و افهم

بیت‌ها با تفاوت‌هایی اندک در ادب الطف شبر (۱۳۰/۳) ذیل مدخل «ابن العودی النیلی» آمده است.

مازلت بعد رسول الله منفردا	بحرا یفیض علی الورد زاخره
امواجه العلم و البرهان لجته	و الحلم شطاه و التقوی جواهره

## از من بپرسید

ابن ابی البختری از شش طریق، ابن مفضل از ده طریق، ابراهیم ثقفی از چهارده طریق – و کسانی چون عدی بن حاتم، اصبع بن نباته، علقمة بن قیس، یحیی بن ام الطویل، زر بن حبیش، عبایة بن ربیع، عبایة بن رفاعه و ابوالطفیل از جمله این طرق هستند – روایت کرده که امیرمؤمنان علیه السلام در حضور مهاجران و انصار به سینه خود اشاره کرد و فرمود: «چه آکنده از دانش است، اگر برایش خواستاری بیایم! پیش از آن که مرا از دست دهید از من بپرسید. این سبد دانش است. این آب دهان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است. این چیزی است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به من خورانیده است. از من بپرسید که دانش نخستان و پسینیان نزد من است.

خدای را سوگند، اگر برایم بالشی نهاده شود و بر آن نشانده شوم میان توراتیان به تورات ایشان، میان پیروان انجیل به انجیل ایشان، میان پیروان زبور به زبور ایشان و میان پیروان فرقان به فرقان ایشان داوری کنم تا هر کتابی بانگ برآورد که علی درباره من به حکم خداوند قضاوت کرده است»<sup>۱</sup>.  
در روایت دیگری است که در ادامه فرمود: «تا آن که خداوند تورات و انجیل را به سخن آورد»<sup>۲</sup>.  
در روایت دیگری است که فرمود: «تا هر یک از این کتابها بشکفند و بگویند: خداوندا، علی به حکم تو قضاوت کرد»<sup>۳</sup>.

پس فرمود: «از من بپرسید پیش از آن که مرا از دست دهید. سوگند به آن که دانه را شکانت و مردمان را پدید ساخت، اگر درباره آیه آیه قرآن، در این باره که در شب نازل شده است یا در روز و درباره مکی و مدنی، سفری و حضری، ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه و تأویل و تنزیل آیهها از من بپرسید، شما را از آن خبر دهم»<sup>۴</sup>.

۱. «كيف ملئ علما لو وجدت له طالبا سلوني قبل أن تفقدوني و هذا سبط العلم هذا لعاب رسول الله هذا ما زقني به رسول الله زقا فاسألوني فان عندي علم الأولين والآخرين أما والله لو ثبت لي الوسادة ثم اجلس عليها لحكمت بين أهل التوراة بتوراتهم و بين أهل الانجيل بانجيلهم و بين أهل الزبور بزبورهم و بين أهل الفرقان بفرقانهم حتى ينادي كل كتاب بأن عليا حكم فتى بحكم الله في». ← ابن بابويه، الامالي، ۴۲۲؛ همو، التوحيد، ۳۰۵؛ فتال نيشابوري، روضة الواعظين، ۱۱/۱؛ طبرسي، الاحتجاج، ۳۸۴/۱.

۲. «حتى ينطق الله التوراة والانجيل». ← خوارزمي، المناقب، ۹۱.

۳. «حتى يزهو كل كتاب من هذه الكتب و يقول يارب اني عليا قضى بقضائك». ← مفيد، الفصول المختارة، ۷۷ و ۲۲۲.

۴. «سلوني قبل ان تفقدوني فو الذي فلق الحبة و برا النسمة لو سألتموني عن آية آية في ليلة انزلت او في نهار انزلت

در غررالحکم آمده است که فرمود: «از من بپرسید پیش از آن که مرا از دست دهید؛ من به راه‌های آسمان‌ها بیشتر از آن که شما به راه‌های زمین آگاهید آگاهی دارم»<sup>۱</sup>.

در نهج البلاغه آمده است: «بدان کس که جانم در دست توانمندی او است، درباره چیزی که میان شما تا روز رستاخیز است، و درباره گروهی که راه نماید یک صد تن را و گمراه سازد یک صد تن را نپرسید مگر این که شما را به فراخوان آنان و فرمانده و راننده‌شان آگاه می‌کنم، و خوابگاه شترانشان، و جایگاه فرود آوردن بارهایشان، و آن کس از ایشان را که به گونه‌ای کشته می‌شود، و آن کو از آنان را که به گونه‌ای می‌میرد، می‌نمایانم»<sup>۲</sup>.

در روایت دیگری است که فرمود: «اگر بخواهیم راه بیرون شدن و درآمدن و همه کارهای هر یک از شما را به آگاهی شما برسانم توانم چنین کرد»<sup>۳</sup>.

از سلمان روایت شده که امام عليه السلام فرموده است: «آگاهی از مرگ و گرفتاری و وصیت و اندیشمندی و سخن فرجامین و زادن بر اسلام و زادن بر کفر نزد من است. من آنم که نشان دهد. من فاروق اکبر و دولت دولتهایم. درباره آنچه تا قیامت خواهد بود و آنچه بیش از من و در روزگار من بوده است و هر چه تا آن روز که کسی خدا را بپرستد رخ دهد، از من بپرسید»<sup>۴</sup>.

ابن مسیب گفته است: در میان یاران پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هیچ کس نبود که گوید: از من بپرسید، مگر علی بن ابی طالب عليه السلام<sup>۵</sup>.

→

مکیها و مدنیها و سفریها و حضریها ناسخها و منسوخها و محکمها و متشابهها و تأویلهها و تنزیلها لاخبر تکم. ← ابن بابویه، الامالی، ۴۲۳؛ همو، التوحید، ۳۰۵؛ مفید، الاختصاص، ۲۳۶؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۱۸.

۱. «سلونی قبل ان تفقدونی فانی بطرق السماوات اخبر منکم بطرق الارض». ← آمدی، غرر الحکم، ۳۹۷/۲.

۲. «فوالذی نفسی بیده لاتسألونی عن شی فیما بینکم و بین الساعة و لا عن فتنة تهدی مائة و تضل مائة الا انبأتکم بناعقها و قائدها و سائقها و مناخ رکابها و رجالها و من یقتل من اهلها و یموت موتا». ← شریف رضی، نهج البلاغه، خطبة ۹۳.

۳. «لو شئت اخبرت کل واحد منکم بمخرجه و مولجه و جمیع شأنه لفعلت». ← همان، خطبة ۱۷۴.

۴. «عندی علم المنايا و البلايا و الوصايا و الالباب و فصل الخطاب و مولد الاسلام و مولد الکفر و انا صاحب المیسم و انا الفاروق الاکبر و دولة الدول فلسلونی عما یكون الی یوم القیامة و عما کان قبلی و علی عهدی و الی ان یعبد الله». ← صفار، بصائر الدرجات، ۲۲۲.

۵. ← حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۵۱/۱؛ ابن عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۳۹۹/۴۲.

ابن شبرمه نیز گفته است: هیچ کس جز علی علیه السلام بر منبر نگفته است: از من بپرسید.<sup>۱</sup>  
 خداوند فرموده است: ﴿تَبَيَّنَا لِكُلِّ شَيْءٍ﴾<sup>۲</sup>، ﴿وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ﴾<sup>۳</sup> و ﴿وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ﴾<sup>۴</sup>. اکنون که این ویژگی‌ها در ظاهر کتاب وجود ندارد، ناگزیر باید در تأویل آن وجود داشته باشد، چنان که فرمود: ﴿وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ﴾<sup>۵</sup>. این همان چیزی است که امام در سخن خود قصد کرده است، آن جا که فرمود: «از من بپرسید، پیش از آن که مرا از کف دهید».

اگر مقصود امام ظاهر قرآن باشد، در میان امت کسان بسیاری بودند که ظاهر آن را می‌دانستند و در آن حتی یک واژه خطا نداشتند. از دیگر سوی، امام علی علیه السلام کسی نبود که در حضور مردمان سخنی بر زبان آورد که می‌داند نادرست است و دیگران نیز در این دعوی با او برابرند یا در بخشی از آنچه او می‌داند صاحب دعوی‌اند.

به هر روی، چون با این مقدمه‌ها ثابت شود که علی علیه السلام در دانش نظیری نداشته است این نیز ثابت شود که او برای امامت شایستگی بیشتری دارد.<sup>۶</sup>  
 عونی در شعر خود گوید:

چه دانش‌ها که در میان مردم هست و بر آن‌ها قفل نهاده‌اند، و خداوند به دست او، قفل آن‌ها را گشوده است.

او پس از مصطفی صلی الله علیه و آله حرام شریعت او را حرام اعلام بداشت و حلال آن را نیز میان ایشان حلال اعلام کرد،

و - شکر خدا - چه بسیار مسئله‌های دشوار که دشواری‌های آن را برای ایشان گشوده است، تا جایی که آن مردمان به جان باور کردند که اگر آن وصی نبود به گمراهی درافتاده بودند.<sup>۷</sup>

۱. ابن حیون، شرح الاخبار، ۳۱۱/۲؛ ابن عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۳۹۹/۴۲.

۲. نحل/۸۹: روشنگر هر چیزی است.

۳. یس/۱۲: و هر چیزی را در کارنامه‌ای روشن برشمرده‌ایم.

۴. انعام/۵۹: و هیچ تر و خشکی نیست، مگر این که در کتابی روشن ثبت است.

۵. آل عمران/۷: با آن که تأویلش را جز خدا و ریشه‌داران در دانش کسی نمی‌داند.

۶. ابن حیون، شرح الاخبار، ۴۶۰/۲.

۷. و کم علوم مقفلات فی الوری قد فتح الله به اقفالها

همو گفته است:

آن کیست که در میان مردم بر منبر رفت و گفت: پیش از آن که مرا از کف دهید از من بپرسید تا شما را بیاگاهانم<sup>۱</sup>.

ابن حماد گفته است:

گفتی: پیش از آن که مرا از کف دهید از من بپرسید؛ چه، نزد من دانشی هست و در میان شما سینه‌ای نیست که آن را بدان سپارم. تو همانی که اگر برایت بالش نهاده بودند، براساس کتاب‌هایی حکم می‌کردی که شرایع در آن‌ها تشریع شده است<sup>۲</sup>.

هم او را است:

ای مردم، از من بپرسید، از من بپرسید پیش از فقدانم، که آگاهی از آنچه بوده است و آنچه دیر یا زود خواهد آمد نزد من است. گواهی می‌دهیم که تو عالمی و در علم خویش نیز ربّانی و - ای آن که برحقّی - حق گفتی و هرگز تهمتی بر زبان نراندی<sup>۳</sup>.

→

- |                             |                                |    |
|-----------------------------|--------------------------------|----|
| کما احل بینهم حلالها        | حرم بعد المصطفی حرامها         |    |
| مشکلة حل لهم اشکالها        | و کم بحمد الله من قضیة         |    |
| لولا الوصی ارتکبت ضلالها    | حتی اقرت انفس القوم بأن        |    |
| و قال سلونی قبل فقدی لأفهما | و من ركب الاعواد یخطب فی الوری | ۱. |
| علما و ما فیکم له مستودع    | قلت سلونی قبل فقدی إن لی       | ۲. |
| کتب التی فیها الشرائع تشرع  | و کذاک لو ثنی الوساد حکمت بال  |    |
| سلونی قبل فقدانی            | سلونی ایها الناس               | ۳. |
| و ما یأتی و ما یانی         | فعندی علم ما کان               |    |
| م فی علمک ربانی             | شهدنا انک العال                |    |
| و لم تنطق ببهتان            | و قلت الحق یا حق               |    |

همو گفته است:

آیا پیش از او شنیده‌اید گوینده‌ای را که بگوید پیش از آن که مرا از کف دهید از من بپرسید؟<sup>۱</sup>

نیز گفته است:

چه کسی بود که در بصره مردمان را گفت: بیش از آن که مرا از کف دهید درباره‌ی راه‌های آسمان از من بپرسید؟<sup>۲</sup>

زید مرزکی گفته است:

شهر دانش را علی عليه السلام دروازه است و هر که از این دروازه کناره‌گزیده در جهالت مانده است. آیا شنیده‌اید بیش از او کسی گفته باشد: بیش از فرارسیدن اجل از من بپرسید.<sup>۳</sup>

### سرسلسله‌ی دانشیان

از شگفتی‌های علی عليه السلام در این عرصه آن است که هیچ دانشی نیست جز آن که دست‌اندرکارانش علی عليه السلام را مقتدای خویش دانند و در علوم شریعت، او یگانه قبله است.

### سماع و تألیف قرآن

قرآن از او استماع شده است. شیرازی در نزول القرآن و نیز ابویوسف یعقوب<sup>۴</sup> در تفسیر خود از ابن عباس روایت کرده که در تفسیر ﴿لَا تُحَرِّكُ بِهِ لِسَانَكَ﴾<sup>۵</sup> گفته است: پیامبر صلی الله علیه و آله به هنگام وحی لب‌های خویش را تکان می‌داد تا آنچه را وحی شده است از بر کند. به او گفته شد: زبان خویش را به

- |                               |                              |
|-------------------------------|------------------------------|
| ۱. هل سمعتم قائلًا قبله       | قال سلونی قبل ان تفقدون      |
| ۲. من قال بالبصره للناس سلونی | من قبل ان افقد عن طرق السماء |
| ۳. مدینه العلم علی بابها      | وکل من حاد عن الباب جهل      |
| ام هل سمعتم قبله من قائل      | قال سلونی قبل ادراک الاجل    |

۴. ظاهراً مقصود یعقوب بن سفیان (۱۹۱ - ۲۷۷ ق.) است، صاحب کتاب المعرفة والتاریخ. از تفسیر او اطلاعی به دست

نیاورده‌ام. درباره‌ی او ← زرکلی، الاعلام، ۱۹۸/۸؛ کخاله، معجم المؤلفین، ۲۴۹/۱۳.

۵. قیامت/۱۶: زبانت را برای خواندن آن حرکت مده.



قرآن حرکت مده تا پیش از آن که فرشته قرائت آن را به پایان برد در آن شتاب نورزیده باشی؛ **وَإِنْ عَلَيْنَا جَمْعُهُ وَقُرْآنُهُ** <sup>۱</sup>. ابن عباس گفته: خداوند در این کلام برای محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تضمین کرده است که پس از او علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَام قرآن را گرد خواهد آورد. ابن عباس گفته است: خداوند قرآن را در دل علی عَلَيْهِ السَّلَام گردآورد و او شش ماه پس از درگذشت پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آن را گردآوری کرد <sup>۲</sup>.

در اخبار ابی رافع است که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در آخرین بیماری خود به علی عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: ای علی، این کتاب خدا است. آن را بردار. علی عَلَيْهِ السَّلَام آن را در پارچه‌ای گردآورد و به سرای خویش برد. چون پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درگذشت، علی عَلَيْهِ السَّلَام در خانه نشست و کتاب را آن گونه که خداوند نازل کرده بود و او از آن آگاهی داشت گردآورد <sup>۳</sup>.

ابوالعلاء عطار <sup>۴</sup> و موفق خطیب خوارزم <sup>۵</sup> هر کدام در کتاب خود به سند خویش از علی بن رباح عَلَيْهِ السَّلَام مرا حدیث کرده‌اند که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ علی عَلَيْهِ السَّلَام را به گرد آوردن قرآن فرمان داد و علی عَلَيْهِ السَّلَام آن را گرد آورد. جبلة بن سحیم از پدر خود از امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام روایت کرده که فرموده است: «اگر برایم کرسی‌ای نهاده می‌شد و حق مرا می‌شناختند، مصحفی را آشکار می‌ساختم که خود آن را کتابت کرده بودم و پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بر من املا کرده بود» <sup>۶</sup>.

شما خود این را نیز روایت کرده‌اید که علی عَلَيْهِ السَّلَام به دلیل پرداختن به گردآوری قرآن در بیعت ابوبکر تأخیر کرد. ابونعیم در حلیۃ الاولیاء <sup>۷</sup> و خطیب در اربعین به سند خود از سدی، از عبدخیر، از علی عَلَيْهِ السَّلَام روایت کرده‌اند که فرموده است: «چون پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درگذشت، سوگند خوردم که ردای خود را از

۱. قیامت/۱۷: چرا که جمع کردن و خواندن آن بر عهده ما است.

۲. ← ابن جبر، نهج الایمان، ۲۷۳.

۳. اخبار ابی رافع در اختیار نیست و این روایت را در منابع کهن نیافتیم. مجلسی در بحار الانوار (۱۵۵/۴۰ و ۵۲/۸۹) روایت را تنها به نقل از مناقب آورده است.

۴. مقصود ابوالعلاء حسن بن احمد بن حسن بن عطار همدانی (د. ۵۶۹ ق.) است. درباره او و آثارش ← ذهبی، مختصر تاریخ ابن الدیثی، ۱۵۶؛ ابن دمیاطی، المستفاد من ذیل تاریخ بغداد، ۶۸/۱؛ کلبرگ، کتابخانه ابن طاووس، ۲۷۲؛ ابن عماد، شذرات الذهب، ۲۳۱/۴.

۵. ← خوارزمی، المناقب، ۹۴، البته با تعبیری متفاوت.

۶. «لو ثنیت لی الوسادة و عرف لی حق لاخرجت مصحفاً کتبتہ و املاه علی رسول الله». خبر را در منابع پیشین نیافتیم. مجلسی در بحار الانوار (۱۵۵/۴۰ و ۵۲/۸۹) روایت را تنها به نقل از مناقب آورده است.

۷. ← ۶۷/۱.

شانه فرونهم تا آنچه میان دو لوح است گردآورم. پس ردای خویش ننهادم تا قرآن را گرد آوردم.<sup>۱</sup> در اخبار اهل بیت علیهم السلام نیز آمده است که علی علیه السلام سوگند یاد کرد ردای خود جز برای نماز از شانه فرونهد تا زمانی که قرآن را در بر هم آورد و گردآوری کرد. بدین سان مدتی از مردم برید تا قرآن را گردآورد. پس در حالی که قرآن را در پارچه‌ای پیچیده بود و بر دوش می‌کشید، نزد مردمانی که در مسجد گرد آمده بودند آمد.

آنان که با گسستن امام علیه السلام از جمع ایشان، از کار و فرجام وی بی‌خبر بودند چون او را دیدند گفتند: حتماً رخدادی ابوالحسن علیه السلام را بدین جا آورده است.

چون علی علیه السلام به میان ایشان رسید قرآن را پیش رویشان نهاد و فرمود: «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: من میان شما چیزی بر جای می‌گذارم که اگر بدان چنگ زنید گمراه نشوید؛ کتاب خدا و عترت خویش، خاندان خویش. اینک این کتاب است و من نیز عترتم».<sup>۲</sup>

آن دومی برخاست و گفت: اگر نزد تو قرآنی هست نزد ما نیز همانندش هست و ما را به شما دو تا نیازی نباشد.

علی علیه السلام دیگر بار در حالی که حجت را بر مردم تمام کرده بود، کتاب را برداشت و بازگشت.<sup>۳</sup> در روایتی طولانی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که امام علیه السلام کتاب را برداشت و سوی حجره خویش بازگشت، در حالی که این آیه را می‌خواند: ﴿فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَأَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَبِئْسَ مَا يَشْتَرُونَ﴾.<sup>۴</sup>

به همین اعتبار است که ابن مسعود آیه<sup>۵</sup> را چنین خوانده است: «ان علیا جمعه و قرأ به فاذا قرأه فاتبعوا قراءته».<sup>۶</sup>

۱. «لما قبض رسول الله اقسمت - او حلفت - ان لا اضع ردای عن ظهري حتى اجمع ما بين اللوحين فما وضعت ردای حتى جمعت القرآن». همچنین - حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۳۷/۱.

۲. «ان رسول الله قال اني مخلف فيکم ما ان تمسکتهم به لن تضلوا کتاب الله و عترتی اهل بیتی و هذا الکتاب و انا العتره».

۳. برای مضمون نزدیک - سلیم بن قیس، کتاب سلیم، ۱۶۴؛ طبرسی، الاحتجاج، ۲۲۵/۱ - ۲۲۸.

۴. آل عمران ۱۸۷: پس آن را پشت سر خود انداختند و در برابر آن بهایی ناچیز به دست آوردند و چه بدمعامله‌ای کردند! برای روایت - طبرسی، الاحتجاج، ۳۸۳/۱.

۵. مقصود آیه ۱۷ سوره قیامت است: ﴿إِنْ عَلَيْنَا جَمْعُهُ وَقُرْآنُهُ﴾؛ چرا که جمع کردن و خواندن آن بر عهده ما است.

۶. علی علیه السلام آن را گرد آورد و بدان قرائت کرد. پس چون قرائت کرد از قرائت او پیروی کنید.

ناشی گفته است:

او گردآورنده وحی خدا است، آن گاه که آن دیگری آهنگ گردآوری آیه هایش کرده و درست و استوار نرفته بود،

و جاهلانه به نقطه گذاری و حرکت گذاری پرداخته بود و از همین رو، وقتی نقطه گذاشت واژه ها نامفهوم گشت<sup>۱</sup>.

عونی نیز گفته است:

چون زشتی اوضاع را بدید، یکسره دست به کار گردآوردن آن کتاب فروفرستاده شد<sup>۲</sup>.

صاحب بن عباد هم گفته است:

آیا همان گونه که خود قرآن را گردآورده ای، برای آن همانندی در ساختار و معنا و تأویل تبیین سراغ داری؟<sup>۳</sup>

خطیب منبج گفته است:

گردآورنده قرآن علی عليه السلام است و گردآمده همه کوشندگان به پای او نرسد<sup>۴</sup>.

اما آنچه روایت کرده اند که ابوبکر و عمر و عثمان قرآن را گرد آورده اند، حقیقت امر آن است که

→

این جمله را اسمعانی در الانساب (۳/۳۹۶) از طبرانی نقل کرده که از یکی از مردمان در شبام یمن شنیده است. وی

این جمله را به یکی از غالیان شیعه نسبت می دهد نه به ابن مسعود.

۱. جامع وحی الله اذ فرقه من رام جمع آیه فماضبط

اشکله لشکله بجهله فاستعجمت احرفه حين نقط

۲. لما رأى الامر قبيح المدخل حرد فى جمع الكتاب المنزل

۳. هل مثل جمعك للقرآن تعرفه لفظا و معنى و تأويلا و تبينا

← ديوان الصاحب بن عباد، ۱۰۸.

۴. على جامع القرآن جمعا يقصر عنه جمع الجامعينا

چون از ابوبکر خواستند قرآن را گردآورد فروماند و گفت: چگونه کاری را انجام دهم که نه پیامبر خدا ﷺ خود انجام داده و نه مرا بدان امر فرموده است؟ این را بخاری روایت کرده است.<sup>۱</sup> لیکن از آن سوی، علی علیه السلام خود دعوی آن کرد که پیامبر ﷺ وی را به گرد آوردن قرآن امر کرده است.

در عین حال، آن یادشدگان زید بن ثابت، سعید بن عاص، عبدالرحمن بن حارث بن هشام و عبدالله بن زبیر را به گردآوردن قرآن مأمور کردند و بدین سان، قرآن گردآمده اینان است.

### دانش‌های قرآنی و علم قرائت

خبرگان دانش‌های قرآنی از دیگر عالمانی‌اند که علم خویش را از علی علیه السلام گرفته‌اند. احمد بن حنبل<sup>۲</sup>، ابن بطه<sup>۳</sup> و ابویعلی<sup>۴</sup> در آثار خود از اعمش، از ابوبکر بن عیاش در خبری طولانی نقل کرده‌اند که دو مرد سی‌ایه از سوره احقاف را خواندند و در قرائت آن‌ها با هم اختلاف کردند. در این میان ابن مسعود گفت: این که شما می‌خوانید برخلاف آن چیزی است که من قرائت می‌کنم. پس آنان را نزد پیامبر ﷺ برد.

علی علیه السلام که در آن هنگام آن‌جا بود فرمود: «پیامبر ﷺ شما را می‌فرماید: همان‌گونه بخوانید که تعلیم یافته‌اید».<sup>۵</sup>

همچنین روایت شده است که چون زید «التابوة» خواند علی علیه السلام فرمود: آن را «التابوت» بنویس و او نیز چنین نوشت.<sup>۶</sup>

۱. ← الجامع الصحيح، ۴/۱۷۲۰ و ۱۹۰۷.

۲. ← ابن حنبل، مسند احمد، ۱/۱۰۵.

۳. روایت در بخش باقیمانده از کتاب الابانة الكبرى وجود ندارد.

۴. ← المسند، ۱/۴۰۸.

۵. «رسول الله يأمرکم ان تقرأوا کما علمتم». افزون بر منابع پیشین ← ضیاء الدین مقدسی، الاحادیث المختارة، ۲/۲۳۶ و ۲۳۷؛ ابن حبان، الصحيح، ۳/۲۱؛ بزار، المسند، ۲/۹۹.

۶. ← ابن شبة، اخبار المدينة، ۲/۱۱۹. ناگفته نماند در قرآن کریم دو آیه مشتمل بر واژه «التابوت» است:

– بقره/۲۴۸: ﴿وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّنْ رَبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ

قاریان هفت‌گانه نیز قرائت خویش را به حضرت بازگردانند. حمزه و کسائی گرچه به قرائت علی علیه السلام و ابن مسعود استناد می‌کنند، اما مصحف ایشان مصحف ابن مسعود نیست. به دیگر سخن، حمزه و کسائی به علی علیه السلام استناد می‌کنند، ولی در حوزه اعراب با ابن مسعود همراهی دارند. این در حالی است که ابن مسعود خود گفته است: هیچ کس آگاه‌تر به قرائت قرآن از علی بن ابی طالب علیه السلام نیافتم. نافع، ابن‌کثیر و ابوعمرو<sup>۱</sup> نیز بیشتر قرائتشان به ابن‌عباس باز می‌گردد، اما ابن‌عباس نزد ابی بن کعب و علی علیه السلام قرائت کرده است. قرائت این سه تن در عین حال با قرائت ابی متفاوت است و این نشان می‌دهد که قرائت ایشان مأخوذ از علی علیه السلام است. عاصم هم نزد ابو‌عبدالرحمن سلمی قرائت آموخته و ابو‌عبدالرحمن نیز گفته است: همه قرآن را بر علی بن ابی طالب علیه السلام قرائت کردم.

چنین است که گفته‌اند: فصیح‌ترین قرائت‌ها قرائت عاصم است؛ زیرا او در همه جا اصل و قاعده را می‌آورد. برای نمونه، آنچه را دیگران ادغام کنند او اظهار کند، آن همزه‌ها را که دیگران به تلیین<sup>۲</sup> خوانند به تحقیق خواند و آن الف‌ها را که دیگران اماله<sup>۳</sup> کنند به فتحه قرائت کند.

→

وَالْهَارُونَ تَحْمِلُهُ أُمْلَتُكَ؛ و پیامبرشان بدیشان گفت: در حقیقت، نشانه پادشاهی او این است که آن صندوق که در آن آرامشی از جانب پروردگارتان و بازمانده‌ای از آنچه خاندان موسی و خاندان هارون بر جای نهاده‌اند، در حالی که فرشتگان آن را حمل می‌کنند به سوی شما خواهد آمد.

– طه/۳۹: ﴿أَنْ أَقْذِفِيهِ فِي الثَّابُوتِ﴾؛ که او را در صندوقچه‌ای بگذار.

۱. مقصود ابوعمرو بن علاء است. درباره او ← ابن‌مجاهد، السبعة فی القراءة، ۴۸.

۲. تلیین یا تخفیف همزه یا تسهیل انواعی از تخفیف در قرائت همزه است که خود چهار گونه را در بر می‌گیرد:

– نقل حرکت همزه به حرف ساکن قبل از آن؛

– ابدال همزه به حرف مدی از جنس حرکت ماقبل؛

– تخفیف بین بین همزه، یعنی قرائت آن با حالتی میان همزه و حرف مناسب با حرکت آن یعنی واو، الف و یاء که

حروف متناسب با حرکت‌های ضمه، فتحه و کسره‌اند؛

– اسقاط همزه.

در این باره ← زرکشی، برهان، ۱ / ۴۸۵ و ۴۸۶.

۳. مقصود از اماله در برابر فتح خواندن فتحه به صورت متمایل به کسره و خواندن الف به صورتی متمایل به یاء است و

←

همچنین شماره گذاری کوفی [آیات] قرآن به علی علیه السلام نسبت داده شده و این در حالی است که در میان صحابه هیچ کس جز او نیست که شماره گذاری به وی نسبت داده شود، بلکه عدد آیه‌ها در هر یک از شهرهای مرکزی آن روزگار به نقل از یک یا چند تن از تابعان نوشته شده است.

### مفسران

مفسران نیز دانش خود را به علی علیه السلام بازگردانند. کسانی چون عبدالله بن عباس، عبدالله بن مسعود، ابی بن کعب و زید بن ثابت از این جمله‌اند و همگی به پیشگام بودن علی علیه السلام در این عرصه اعتراف دارند. در تفسیر نقاش آمده است که ابن عباس گوید: بیشتر آنچه در تفسیر فراگرفته‌ام از علی بن ابی طالب علیه السلام است.<sup>۱</sup>

ابن مسعود نیز گفته است: قرآن به هفت «حرف» نازل شده است و هر یک از این هفت حرف را ظاهری و باطنی است. علی بن ابی طالب علیه السلام هم از ظاهر و هم از باطن آگاه است.<sup>۲</sup> در فضائل<sup>۳</sup> عکبری آمده که شعبی گفته است: پس از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آگاه‌تر از علی بن ابی طالب علیه السلام به کتاب خدا سراغ ندارم.<sup>۴</sup>

در تاریخ بلاذری<sup>۵</sup> و حلیه الاولیاء<sup>۶</sup> است که علی علیه السلام فرمود: «خدای را سوگند، هیچ آیه‌ای نازل نشده است مگر آن که می‌دانم درباره‌ی چه چیز نازل شده است، کجا نازل شده است، آیا در شب نازل

→

بسته به مقدار این تمایل به کسره به دو نوع اماله کبری و اماله صغری تقسیم می‌شود و هنگام اطلاق این واژه همان اماله کبری مقصود است. ← حموی، اصول القراءات، ۵۰؛ بناء، اتحاف فضلاء البشر، ۱۰۲؛ زرکشی، برهان، ۴۸۵/۱.

۱. هرچند تفسیر ابوبکر نقاش در اختیار نیست، اما این خبر در دیگر منابع روایت شده است. از آن جمله ← ابن طاووس، سعد السعود، ۲۸۵؛ ابن جبر، نهج الایمان، ۲۷۴.

۲. ← ابونعیم، حلیه الاولیاء، ۶۵/۱؛ ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ۴۰۰/۴۲.

۳. ظاهراً مقصود از این کتاب فضائل الصحابه است و چنان که مؤلف کتاب حاضر در مقدمه خود یاد می‌کند، نام مؤلف عبدالملک بن عیسی است.

۴. ← طبرسی، مجمع البیان، ۵۴/۶.

۵. ← انساب الاشراف، ۹۹/۲.

۶. ← ۶۸/۱ و ۶۹.

شده است یا در روز، و در دشت نازل شده است یا در کوه. پروردگار مرا دلی پردریافت و زبانی پرسشگر داده است»<sup>۱</sup>.

در قوت القلوب آمده است: علی علیه السلام فرمود: «اگر می‌خواستم هفتاد شتر را با تفسیر فاتحه الکتاب بار می‌کردم»<sup>۲</sup>.

مفسران هر جا تفسیری را که از علی علیه السلام رسیده باشد سراغ داشتند، همان را مبنا می‌گرفتند. هنگامی که علی علیه السلام بر منبر بود ابن کواء از ایشان پرسید: ﴿وَالذَّارِيَاتِ ذُرُوءًا﴾<sup>۳</sup> چیست؟ فرمود: باده‌ها.

پرسید: ﴿فَالْحَامِلَاتِ وِقْرًا﴾<sup>۴</sup> چیست؟ فرمود: ابرها.

پرسید: ﴿فَالْجَارِيَاتِ يُسْرًا﴾<sup>۵</sup> چیست؟ فرمود: فلک.

پرسید: ﴿فَالْمُقْسِمَاتِ أَمْرًا﴾<sup>۶</sup> چیست؟ فرمود: فرشتگان<sup>۷</sup>.

اکنون نیز می‌بینیم که همه مفسران در تفسیر این آیه‌ها بر نظر اویند.

تفسیر آیه ﴿إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِلْعَالَمِينَ﴾<sup>۸</sup> را نمی‌دانستند و از این روی مردی از علی علیه السلام پرسید: آیا آن اولین خانه بوده است؟ حضرت پاسخ داد: نه، پیش از آن هم خانه‌هایی وجود داشته، اما این نخستین خانه‌ای بوده است که با برکت و هدایت و رحمت نهاده

۱. «و الله ما نزلت آية الا و قد علمت فيما نزلت و این نزلت ابلیل نزلت ام بنهار نزلت فی سهل او جبل ان ربی وهب لی قلبا عقولا و لسانا سؤلا».

۲. «لو شئت لا وقرت سبعین بعیرا فی تفسیر فاتحه الکتاب». ← ابو طالب مکی، قوت القلوب، ۹۲/۱.

۳. ذاریات/۱: سوگند به بادهای زره افشان.

۴. ذاریات/۲: و ابرهای گرانبار.

۵. ذاریات/۳: و سبک‌سیران.

۶. ذاریات/۴: و تقسیم‌کنندگان کارها.

۷. ← حاکم، المستدرک، ۵۰۶/۲؛ ثقفی، الغارات، ۷۳۷/۲؛ ضیاء الدین مقدسی، الاحادیث المختارة، ۶۱/۲؛ اسکافی، المعیار والموازنة، ۲۹۸؛ ابن عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۱۰۰/۲۷؛ قمی، تفسیر القمی، ۳۲۷/۲؛ طوسی، التبیان، ۳۷۸/۹؛ طبرسی، مجمع البیان، ۲۵۳/۹.

۸. آل عمران/۹۶: در حقیقت، نخستین خانه‌ای که برای عبادت مردم نهاده شده همان است که در مکه است و مبارک و برای جهانیان مایه هدایت است.

شده است و نخستین کسی که آن را بنا کرد ابراهیم علیه السلام بود و سپس مردمانی لاجرم آن را تجدید بنا کردند، ولی پس از مدتی ویران گشت و دیگر بار قریش آن را ساخت.<sup>۱</sup>

در تفسیر این آیه از آن روی نظر ابن عباس را پسندیده‌اند که آن را از علی علیه السلام گرفته است؛ چه، احمد در مسند<sup>۲</sup> روایت کرده که در هنگام رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله ابن عباس تنها ده سال داشت و هنوز تنها «آیات محکم» - یعنی مفصلات<sup>۳</sup> - را خوانده بود.

صاحب بن عباد گفته است:

گیرم که آنان لغزیده یا سست شده باشند؛ آیا چون دانش تو دانشی هست؟ که ره یافته‌ای و ره‌نما<sup>۴</sup>.

## فقیهان

فقیهان از دیگر کسانی‌اند که دانش خود را به علی علیه السلام باز برند؛ که او خود فقیه‌ترین فقیهان است و آنچه در این عرصه تنها از او رخ نموده از همه آنان نمایان نشده است.

وانگهی، همه فقیهان کلان شهرها به او مراجعه می‌کنند و از دریای او جرعه می‌نوشند.

در میان فقیهان کوفی، سفیان ثوری، حسن بن صالح بن حی، شریک بن عبدالله و ابن ابی لیلی هستند و اینان مسئله‌ها را بر قاعده تفریع می‌کنند و می‌گویند: این مقتضای سخن علی علیه السلام (قیاس قول علی علیه السلام) است و همین را عنوان ابواب فقه قرار می‌دهند.

فقیهان بصره حسن بصری و ابن سیرین هستند و این دو تن نیز دانش خویش را از کسی می‌گرفتند که از علی علیه السلام آموخته بود. ابن سیرین تصریح می‌کند که دانش خود را از کوفیان و از عبیده سمعانی گرفته که نزدیک‌ترین کسان به علی علیه السلام است.

۱. ← بیهقی، دلائل النبوة، ۵۵/۲.

۲. روایت مسند احمد (۲۵۳/۱) از زبان ابن عباس چنین است: آنچه را مفضل می‌خوانید محکم است. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هنگامی درگذشت که من ده سال داشتم و محکم را خوانده بودم.

۳. در تقسیم‌بندی‌های قرآن، مفضل را بخشی از سوره‌ها دانند که پس از سوره‌های مثانی آغاز می‌شود و تا پایان قرآن را در بر می‌گیرد. ← زرکشی، برهان، ۳۴۸/۱ - ۳۵۱.

۴. هل مثل علمک لو زلوا و ان وهنوا و قد هُدت، کما اصبحَتْ تهْدینا

← دیوان الصاحب بن عباد، ۱۰۷.



مکیان هم فقه خود را از ابن عباس و علی علیه السلام گرفتند و عبدالله هم بیشتر دانش خود را از علی علیه السلام گرفته بود. مردمان مدینه نیز دانش خود را از او گرفتند. شافعی کتاب مستقلی در این باره پدید آورده است که مردمان مدینه پیرو علی علیه السلام و عبدالله [بن عباس] بوده‌اند. محمد بن حسن شیبانی نیز گفته است: اگر علی بن ابی طالب علیه السلام نبود نمی‌دانستیم حکم باغیان چیست. محمد بن حسن همچنین کتابی مشتمل بر سیصد مسئله در مورد پیکار با باغیان دارد که همه بر سیره عملی علی علیه السلام مبتنی است. در مسند ابوحنیفه آمده که هشام بن حکم گفته است: امام صادق علیه السلام از ابوحنیفه پرسید: قیاس را از کجا آورده‌ای؟ گفت: از سخن علی بن ابی طالب علیه السلام و زید بن ثابت، و آن هنگام که عمر از آن‌ها خواست در ارث‌بری جد در کنار اخوه نظر دهند. علی علیه السلام فرمود: اگر از درختی شاخه‌ای برروید و از آن شاخه نیز دو شاخه منشعب شود، کدام یک از این‌ها به آن شاخه نزدیک‌تر است: شاخه‌ای که در کنار آن از شاخه اصلی برجوشیده یا خود درخت؟ زید بن ثابت نیز گفت: اگر از نهری دو جوی جدا شود و از یکی از این جوی‌ها دو جوی فرعی منشعب گردد، کدام جوی به دیگری نزدیک‌تر است: آن که همراه آن از جوی اصلی انشعاب یافته است یا خود نه؟<sup>۱</sup>

### خبرگان دانش ارث

خبرگان دانش ارث<sup>۲</sup> نیز دانش خود را از علی علیه السلام گرفته‌اند و او خود نامورترین کسان در این عرصه است. در فضائل احمد آمده است که عبدالله گوید: آگاه‌ترین مردمان مدینه به علم فرائض علی بن ابی طالب علیه السلام بود.<sup>۳</sup>

شعبی هم گوید: در فرائض و حساب کسی توانمندتر از علی علیه السلام نیافته‌ام.

همو است که چون بر منبر بود از او درباره ارث مردی که از وی یک همسر و پدر و مادر و دو دختر مانده است پرسیدند و گفتند: سهم همسر چقدر است؟ فرمود: «یک‌هشتم وی یک‌نهم شده است؟»<sup>۴</sup>

۱. روایت را در مسند ابی حنیفه نیافتم.

۲. پوشیده نماند که در دوران کهن دانش ارث یا «علم فرائض» دانش مستقلی در کنار علومی چون تفسیر و فقه و کلام و حدیث شمرده می‌شده است. در این باره ← صابری، مهارت‌های تحقیق و مآخذشناسی علوم اسلامی، ۲۷.

۳. در فضائل الصحابه ابن حنبل این روایت را نیافتم، اما این هست که «اعلمها بالفرائض زید بن ثابت» (۱۸۴/۳).

۴. «صار ثمنها تسعا». ← طوسی، الخلاف، ۴۴/۴.

این مسئله را مسئله منبریه نامیده‌اند و شرح آن چنین است: مطابق قاعده، سهم پدر و مادر با هم دوششم، سهم دو دختر با هم دوسوم، و سهم همسر یک‌هشتم است. یعنی بدین ترتیب سه از بیست و چهار. اما چون [طبق مذاهب عامه] عول پیش می‌آید و مخرج کسر به بیست و هفت می‌رسد، سهم زن که پیشتر یک‌هشتم بود به یک‌نهم تقلیل می‌یابد (چرا که سه از مخرج بیست و هفت سهم، معادل یک‌نهم کل ارث می‌شود) و بیست و چهار سهم دیگر از آن سایر ورثه است: شانزده سهم از آن دو دختر و هشت سهم از آن پدر و مادر.

این سخن را علی‌الریاء یا از باب پرسش گفته است، یا بنابر مبنای اهل سنت که یک‌هشتم زن را در این مسئله به یک‌نهم تقلیل دهند، یا بر مبنای خود چنین نظر داده و یا قصد بیان این نکته را داشته است که چگونه بر پایه نظریه عول در این جا سهم تغییر می‌کند.

به هر روی، امام در این سخن کوتاه هم پاسخ و هم محاسبه و هم سهام و هم نسبت را در این مسئله بیان فرمود.

یکی از دیگر نمونه‌ها مسئله دیناریه است و صورت آن چنین است<sup>۱</sup>:

۱. متن ادامه ندارد، اما مسئله دیناریه: در حالی که علی‌الریاء پای در رکاب نهاده بود و بر مرکب می‌نشست، زنی به حضور ایشان رسید و گفت: ای امیرمؤمنان، شریح بر من ستم رانده است؛ برادرم در گذشته و ششصد دینار بر جای گذاشته، اما شریح از همه ارث او به من تنها یک دینار داده است. امام‌الریاء فرمود: شاید از برادرت یک همسر، مادر، دوازده برادر و یک خواهر مانده است و آن خواهر نیز تویی. گفت: آری، فرمود: شریح بر تو ستم نرانده است.

این مسئله را دیناریه کبری یا رکابیه گویند و تفصیل آن چنین است: ارث بران عبارتند از همسر، مادر، دو دختر [یا دو دختر پسر]، دوازده برادر و یک خواهر [تنی یا ناتنی ابی]. اصل سهم ارث آنان از ۲۴ محاسبه می‌شود و با توجه به عدد اخوه [برادران در مضرب دو و یک خواهر] یعنی ۲۵ کوچک‌ترین مخرج ممکن ۶۰۰ خواهد بود و بدین شرح قسمت خواهد شد:

سهم همسر، سه سهم از مخرج اصلی است که چون در ۲۵ ضرب شود عدد ۷۵ حاصل آید.

سهم مادر چهار سهم از مخرج اصلی است که چون در ۲۵ ضرب شود عدد ۱۰۰ حاصل آید.

سهم دو دختر شانزده سهم از مخرج اصلی است که چون در ۲۵ ضرب شود عدد ۴۰۰ حاصل آید.

سهم اخوه یک سهم از مخرج اصلی است که چون در ۲۵ ضرب شود عدد ۲۵ حاصل آید و از این عدد سهم هر یک از

برادران ۲ و سهم خواهر تنها ۱ است. بنابراین، درست است که سهم خواهر در این مسئله  $\frac{۱}{۶۰۰}$  باشد. ← علیش، منح الجلیل، ۶۴۳/۹.

## علوم حدیث

خبرگان دانش حدیث نیز از کسانی‌اند که دانش خود را به او بازگردانند. شمار اینان بیست و چند تن است و کسانی چون ابن عباس، ابن مسعود، جابر انصاری، ابویوب، ابوهریره، انس، ابوسعید خدری و ابورافع از این جمله‌اند.

علی‌علیه السلام خود بیش از همه یادشدگان روایت داشت، روایت او از همه استوارتر بود و به مضمون آن اطمینان افزون‌تری است؛ چرا که پیامبر ﷺ درباره‌اش فرمود: «علی‌علیه السلام با حق است».<sup>۱</sup>

ترمذی<sup>۲</sup> و بلاذری<sup>۳</sup> آورده‌اند که از علی‌علیه السلام پرسیدند: چه شده است که تو بیش از همه یاران پیامبر ﷺ از او حدیث کرده‌ای؟

فرمود: «اگر از او می‌پرسیدم مرا می‌آگاهند و اگر سکوت می‌کردم خود با من به سخن می‌آغازید».<sup>۴</sup> در کتاب ابن‌مردویه است که فرمود: «اگر می‌پرسیدم، عطا می‌شدم و اگر سکوت می‌گزیدم با من آغاز به سخن می‌شد».<sup>۵</sup>

محمد اسکافی<sup>۶</sup> گفته است:

دانشمندی که به آنچه رخ داده آگاه است و در حکم رسالت باید به او بازگشت.

احمد بخشی از دانش‌های نهفته خویش را به او گزین کرد و او سرشار از دانش‌های سره است.<sup>۷</sup>

## کلام

متکلمان از دیگر کسانی‌اند که دانش خود را به علی‌علیه السلام بازگردانند و او خود سرچشمه این دانش است.

۱. «علی مع الحق». ← خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ۳۲۰/۱۴؛ ابن‌عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ۴۴۹/۴۲.

۲. ← السنن، ۶۳۷/۵.

۳. ← انساب الاشراف، ۹۸/۲.

۴. «اذا سألته انبأني و اذا سكت عنه ابتدأني».

۵. «كنت اذا سألت أعطيت و اذا سكت ابتدأت». ← ابن بابویه، الامالی، ۳۴؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۲۸۱.

۶. احتمالاً مقصود محمد بن احمد بن جنید اسکافی (ن. ۳۸۱ ق.) است. شاید نیز مقصود محمد بن ابی‌بکر بن همام (۲۵۸ - ۳۳۶ ق.) یا محمد بن عبدالله معروف به خطیب اسکافی (د. ۴۲۰ ق.) باشد. در این باره به ترتیب ← کخاله، معجم المؤلفین، ۲۴۸/۸، ۱۱۹/۹ و ۲۱۱/۱۰.

۷. خبر علیم بالذی هو کائن و الیه فی علم الرساله یرجع  
اصفاه احمد من خفی علومه فهو البطین من العلوم الانزع

پیامبر خدا ﷺ فرمود: «علی علیه السلام ربانی این امت است»<sup>۱</sup>.

در خبر است که علی علیه السلام نخستین کسی بود که جدل در دعوت به حق را پایه گذاشت<sup>۲</sup>. ملحدان درباره مناقضات قرآن با او مناظره کردند و او به شبهه‌های جاثلیق پاسخ گفت، تا جایی که وی اسلام آورد. ابوبکر بن مردویه در کتاب خود از سفیان نقل کرده که گفته است: هیچ کس با علی علیه السلام محاجه نکرد، مگر آن که علی علیه السلام او را مغلوب ساخت<sup>۳</sup>.

ابوبکر شیرازی در کتاب خود از مالک بن انس، از ابن شهاب نقل کرده و همچنین ابویوسف یعقوب بن سفیان [فسوی] در تفسیر خود و احمد بن حنبل<sup>۴</sup> و ابویعلی<sup>۵</sup> هر کدام در مسند خویش آورده‌اند که ابن شهاب گفته است: علی بن حسین علیه السلام مرا از این آگاهاند که پدر وی حسین بن علی علیه السلام او را از این خبر داده که علی بن ابی طالب علیه السلام او را از این آگاهانده است که پیامبر خدا ﷺ شبانه بر او و فاطمه علیها السلام دخت پیامبر ﷺ درآمد و پرسید: آیا نماز نمی‌گزارید؟

[در روایت است که علی علیه السلام گفت:] ای پیامبر خدا، جان ما در دست خدا است و اگر بخواهد ما را برانگیزد - یعنی لطف خویش با ما بیشتر کند. پس چون این گفتم پیامبر ﷺ رفت و نزد من بازنگشت. هنگامی که او پشت کرده بود، شنیدم که دست بر ران خویش می‌زد و می‌خواند: ﴿وَكَانَ الْإِنْسَانُ - و مقصود او علی بن ابی طالب علیه السلام بود - أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا﴾<sup>۶</sup>؛ یعنی به حق و صدق سخن می‌گوید. هنگامی که رأس الجالوت به علی علیه السلام گفت: پس از پیامبر خویش تنها سی سال بر شما گذشت و پس از آن، با شمشیر رودرروی همدیگر ایستادید، امام علیه السلام به او فرمود: «و شما هنوز پاهایتان از آب دریا خشک نشده بود که به موسی علیه السلام گفتید: آن سان که ایشان خدایگان دارند برای ما خدایگانی قرار ده»<sup>۷</sup>.

۱. «علی ربانی هذه الامة». - ابن حبیون. شرح الاخبار، ۱۸۲/۲.

۲. - غزالی، قواعد العقائد، ۹۵؛ همو، احیاء علوم الدین، ۹۶/۱.

۳. - طوسی، الامالی، ۲۱۸.

۴. - مسند احمد، ۷۷/۱.

۵. - المسند، ۳۰۱/۱.

۶. کشف/۵۴: ولی انسان بیش از هر چیز سر جدال دارد.

۷. «و انتم لم تجف اقدامکم من ماء البحر حتی قلتُم لموسی اجعل لنا آلهة کما لهم آلهة». - ابن حنبل، فضائل الصحابة، ۷۲۵/۲.

بصریان پس از نبرد جمل کلب جرمی را نزد امام علی علیه السلام فرستادند تا درباره کار آن حضرت شبهه مردمان بزداید. امام علیه السلام برای او از این سخن گفت که بر حق است و سپس به او فرمود: بیعت کن. گفت: من فرستاده طایفه‌ای هستم. هیچ کاری نمی‌کنم تا نزد ایشان بازگردم. امام علیه السلام فرمود: آیا اگر آنان که تو را گمارده‌اند تو را به طلیعه‌داری رهسپار کرده بودند تا برایشان مرتع و مزرعی بیابی و آن‌گاه نزد آنان باز می‌آمدی و ایشان را خبر می‌دادی [و تو را باور نمی‌کردند، چه می‌کردی؟] آن‌گاه فرمود: دست خود پیش آور و بیعت کن.

کلب گوید: خدای را سوگند، چون حجت بر من تمام شد نتوانستم از بیعت خودداری کنم. پس با او بیعت کردم.<sup>۱</sup>

امام علیه السلام در سخن خود درباره توحید فرمود:<sup>۲</sup> «نخستین شالوده و پایه دین معرفت او است، و کمال معرفتش تصدیق به او است و کمال تصدیق به او، شهادت بر یگانگی و توحید او است؛ و کمال توحیدش اخلاص (در نیت و عمل) است برای او و کمال اخلاص نفی کردن صفات است از او؛ چه، هر صفت خود گواه است که غیر از موصوف است و موصوف خود گواه است که غیر از صفت است. بنابر این، هر کس خداوند را به صفتی متصف کند او را با چیزی مقارن کرده است، و چون چیزی را قرین او گرداند، او را دو حقیقت دانسته، و چون او را دو حقیقت دانست قابل تجزیه‌اش گردانیده، چون قابل تجزیه‌اش به شمار آورد، به حقیقتش جاهل شد، [چون به حقیقتش جاهل شد، به او اشاره کرده] و چون اشاره کرده البته او را محدود کرده است، و چون محدودش کرده یقیناً او را شماره کرده است. کسی که گوید در چیست؟ او را در ضمن چیزی قرار داده، و کسی که گوید بر چیست؟ محلی را از او تهی فرض کرده است.

بودی است که از حادثی پدید نیامده، موجودی است که از عدم به وجود روی نیاورده. با هر چیزی

۱. برای مضمون ← ابن ابی شیبہ، المصنف، ۵۳۳/۷؛ طبری، تاریخ الامم و الملوک، ۳/۳۱۳. اما متن نهج البلاغة با این هر دو روایت و نیز روایت ابن شهر آشوب متفاوت است و در خطبه ۱۷۰ چنین آمده است: «أرأيت لو ان الذين و راءك بعثوك رائدا تبغى لهم مساقط الغيث فرجعت اليهم و اخبرتهم عن الكلأ و الماء فخالفوا الى المعاطش و المجاذب ما كنت صانعا».

۲. مؤلف در این جا چند جمله از آغاز خطبه‌ای را آورده که اگر از تفاوت در برخی واژه‌ها بگذریم، بخشی از خطبه اول نهج البلاغة است. در این جا متن به استناد این اثر کامل شده است.

است بی آن که قرین یکدیگر شوند، غیر از هر چیزی است نه آن که از هم برکنار باشند. کارگزاری است نه به معنای وسیله حرکات و افزار. بینای ذاتی است پیش از آن که دیدگاهی از خلقتش به سوی او باشد. ذاتاً یگانه است؛ زیرا هیچ ساکنی نبوده است که بدان انس گیرد و از فقدش احساس ترس از تنهایی کند.<sup>۱</sup> اما آنچه متکلمان به اطناب در این عرصه آورده اند، جز افزوده هایی بر آن گوهرها و شرحی بر آن بنیادها نیست.

[در نخله های کلامی] امامیه به امام صادق علیه السلام بازمی گردند و معتزله و زیدیان نیز به روایت قاضی عبدالجبار بن احمد، از ابو عبدالله حسین بصری و ابواسحاق عباس، از ابو هاشم جبائی، از پدرش ابوعلی جبائی، از ابو یعقوب شحام، از ابو الهذیل علف، از ابو عثمان طویل، از واصل بن عطاء، از ابو هاشم عبدالله بن محمد بن علی، از پدرش محمد بن حنفیه، از امیر مؤمنان علیه السلام.  
وراق قمی<sup>۲</sup> گفته است:

علی علیه السلام برای این مردم آنچه را در آن اختلاف داشتند بیان فرمود و به خطا و توهم نیفتاد.  
علی علیه السلام دین را زنده ساخت و حق آن گزارد و اگر او نبود به ده درهم نیز نمی رسید.<sup>۳</sup>

## نحویان

نحویان از دیگر کسانی اند که دانش خود به او بازبرند. او خود پایه گذار نحو است؛ چه، آنان نحو را از خلیل بن احمد بن عیسی بن عمرو ثقفی، از عبدالله بن اسحاق حضرمی، از ابو عمرو بن علاء، از میمون

۱. «أول الدين معرفة، وكمال معرفته التصديق به. وكمال التصديق به توحيدة، وكمال توحيدة الاخلاص له. وكمال الاخلاص له نفي الصفات عنه. لشهادة كل صفة أنها غير الموصوف، و شهادة كل موصوف أنه غير الصفة. فمن وصف الله سبحانه فقد قرنه، و من قرنه فقد ثناه، و من ثناه فقد جزأه، و من جزأه فقد جهله، و من جهله فقد أشار إليه، و من أشار إليه فقد حده، و من حده فقد عده، و من قال «فيم» فقد ضمنه، و من قال «علام؟» فقد أخلى منه. كائن لا عن حدث، موجود لا عن عدم. مع كل شي لا بمقارنة، و غير كل شي لا بمزايلة، فاعل لا بمعنى الحركات و آلاله، بصير اذ لا منظور اليه من خلقه، متوحد اذ لا سكن يستأنس به ولا يستوحش لفقده». ← شريف رضى، نهج البلاغة، خطبة ۱.

۲. مقصود محمد بن حجر وراق قمی است که ابن شهر آشوب در معالم العلماء (۱۸۵) از او در ردیف شاعران اهل بیت که از یاران ائمه علیهم السلام بودند یاد کرده است.

۳. علی لهذا الناس قد بين الذی هم اختلفوا فيه و لم يتوهم  
علی اعاش الدين وفاه حقه و لولاه ما افضى الى عشر درهم

افرن، از عنبسة الفیل، از ابوالاسود دوئلی، از امام علی علیه السلام روایت می‌کنند.

دلیل پایه‌گذاری این دانش نیز آن بوده است که قرشیان با نبطیان ازدواج کردند و میان این دو طایفه فرزندی پدید آمدند که زبانی نادرست و ناسره داشتند. برای نمونه، یکی از دختران خویند اسدی که همسر یکی از نبطیان شده بود گفت: «ان ابوی مات و ترک علی مال کثیر»<sup>۱</sup>. پس چون تباهی زبان خویش دیدند نحو را پایه گذاشتند.

همچنین روایت شده است که عربی بادیه‌نشین از مردی شنید که در بازار چنین می‌خواند: «ان الله بریء من المشرکین و رسوله» [به کسره حرف لام<sup>۲</sup>]. ضربتی بر او زد و سر او شکافت. آن مرد نزد امیرمؤمنان شکایت برد. علی علیه السلام با آن کسی که ضربت زده بود در این باره سخن گفت. او پاسخ داد: این مرد در قرائت خویش به خدا کافر شده است. امام علیه السلام فرمود: «اما او در این کار تعمّدی نداشته است»<sup>۳</sup>.

نیز روایت کرده‌اند ابوالاسود دوئلی مشکلی در چشم داشت و دخترش او را نزد علی علیه السلام می‌برد. یک بار در اظهار تعجب گفت: «یا ابتاه ما اشد حر الرضاء». ابوالاسود او را از این گونه سخن گفتن بازداشت. داستان را با امیرمؤمنان علیه السلام بازگفت و امام نیز نحو را پایه گذاشت. هم روایت شده است ابوالاسود در پی جنازه‌ای می‌رفت. مردی از او پرسید: «من المتوفی؟» گفت: «الله». پس علی علیه السلام را از این داستان آگاه‌اندند و او نحو را پایه گذارد.

به هر روی چون ابوالاسود در رقعهای چند قاعده‌ای به هم رساند، امام به او فرمود: «ما احسن هذا النحو»؛ چقدر این شیوه پسندیده است! از آن روی این دانش نحو نام گرفت. ابن‌سلام گفته است: آن رقعہ چنین بود: کلام سه چیز است: اسم و فعل و حرف که برای معنایی آمده است. اسم آن چیزی است که از مسمی خبر دهد، فعل آن است که از حرکت مسمی خبر دهد و حرف آن است که معنایی در غیر خود ایجاد کند.

۱. پدرم مرده است و بر من ثروتی فراوان بر جای گذاشته است.

۲. قرائتی است نادرست از آیه ۳ سورة توبه و درست آن چنین است: ﴿أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ﴾؛ خدا و پیامبرش در برابر مشرکان تعهدی ندارند.

۳. «انه لم يتعمد ذلك». خبر را در جایی نیافتم. مجلسی نیز در بحار الانوار (۱۶۲/۴۰) روایت را تنها به نقل از مناقب آورده است.

یک بار امام علیه السلام نوشت: «علی بن ابوطالب علیه السلام». از درک این نوشته در مانده اند. برخی گفته اند: ابوطالب کنیه اش نام او است<sup>۱</sup>. برخی گفته اند: ترکیب «ابوطالب» از قبیل دراختا و حضرموت است. زمخشری در فائق<sup>۲</sup> گفته است: این واژه را در حالت جر بر همان حالت رفع واگذارند؛ چرا که بدین صورت اشتها ر یافته و بدین سبب در حکم مثلی است که تغییر نیابد.

## سخنوران

سخنوران گروهی دیگر دانش خود را از او گرفته اند و او سخنورترین ایشان است. مگر نمی بینید خطبه هایی از او چون خطبه توحید<sup>۳</sup>، ششقیه<sup>۴</sup>، هدایت<sup>۵</sup>، ملاحم<sup>۶</sup>، لؤلؤه<sup>۷</sup>، غراء<sup>۸</sup>، قاصعه<sup>۹</sup>، افتخار<sup>۱۰</sup>، اشباح<sup>۱۱</sup>، الدرة الیتیمه<sup>۱۲</sup>، اقالیم<sup>۱۳</sup>، وسیله<sup>۱۴</sup>، طالوتیه<sup>۱۵</sup>، قصبیه<sup>۱۶</sup>، نخيله<sup>۱۷</sup>، سلمانیه<sup>۱۸</sup>.

۱. ← مفید، الفصول المختارة، ۹۱.

۲. ← ۱۴/۱.

۳. خطبه اول نهج البلاغه است که میرزا ابراهیم خوئی در الدرة النجفیه آن را شرح کرده است. ← آقابزرگ تهرانی، الذریعة، ۲۰۲/۷.

۴. خطبه سوم نهج البلاغه که چندین شرح دارد و از آن جمله است: تفسیر الخطبة الششقیه از شریف مرتضی، چاپ شده در ضمن مجموعه دوم رسائل الشریف المرتضی، قم، ۱۴۰ ق؛ شرح الخطبة الششقیه از مولی ابراهیم جیلانی (← حسینی، تلامذة المجلسی، ۸)؛ التوضیحات التحقیقیة از سید علی اکبر دلدار (← آقابزرگ تهرانی، الذریعة، ۴۹۹/۴)؛ و شروح گلستانه، تستری، سلطان العلماء، بنانی و کسانی دیگر (← آقابزرگ تهرانی، الذریعة، ۲۱۴/۱۳ و ۲۱۵).  
۵. در الذریعة (۱۵۶/۱۴) از این خطبه نام برده شده است.

۶. خطبه ملاحم که آن را الخطبة الزهراء نیز گفته اند خطبه ای است که پس از نبرد جمل ایراد شده و در آن از خروج صاحب طبرستان خبر داده است. این خطبه در نهج البلاغه نیامده و سید عبدالله شبیر آن را در کتاب علامات الظهور آورده است. ← آقابزرگ تهرانی، الذریعة، ۲۰۶/۷.

۷. خطبه ای است که امام در آن از ساخته شدن زوراء و چیرگی عباسیان خبر داده است. این خطبه در نهج البلاغه نیامده و برخی مدعی نقل آن در مشارق انوار الیقین برسی شده اند. ← مجلسی، بحار الانوار، ۳۵۴/۳۶؛ کورانی، معجم احادیث الامام الهدی، ۲۵/۳. برای بخشی از این خطبه ← خزاز قمی، کفایة الاثر، ۲۱۳ و ۲۱۴.

۸. خطبه غراء یا خطبه عجیبه، همان خطبه ۸۳ نهج البلاغه است.

۹. خطبه قاصعه طولانی ترین خطبه نهج البلاغه است که در تصحیح صبحی صالح به شماره ۱۹۲ آمده است.

۱۰. خطبه افتخار از خطبه هایی است که اکنون در نهج البلاغه وجود ندارد و از سخن این شهر آشوب چنین برمی آید که در  
←



ناطقه<sup>۱</sup>، دامغه<sup>۲</sup>، فاضحه<sup>۳</sup> و فراتر از آن همه نهج البلاغه شریف رضی و کتاب خطب امیرالمؤمنین علیه السلام<sup>۴</sup> اسماعیل بن مهران سکونی و الخطب<sup>۵</sup> زید بن وهب را.

سید حمیری گوید:

→

روزگار او وجود داشته است. بررسی در مشارق انوار الیقین این خطبه را به روایت اصبع بن نباته آورده است. ← آقابزرگ تهرانی، الذریعة، ۱۹۸/۷.

۱۱. خطبة اشباح خطبة ۹۱ نهج البلاغه است.

۱۲. خطبة الدرة الیتیمة یکی از خطبه‌ها است که در نهج البلاغه ذکر نشده است. احمد بن یحیی بن ناقه این خطبه را به همراه خطبه‌هایی چون اقالیم، بیان و مونقه گرد آورده و نسخه‌ای خطی از این مجموعه در کتابخانه آستان قدس رضوی وجود دارد. ← آقابزرگ تهرانی، الذریعة، ۱۱۵/۸.

۱۳. این خطبه نیز در نهج البلاغه و مستدرک آن نیست و نسخه‌ای خطی به شرح پانوش پیشین از آن وجود دارد. احتمال می‌رود این خطبه با خطبة تطنجیه که بررسی در مشارق آورده است یکی باشد. ← آقابزرگ تهرانی، الذریعة، ۱۹۸/۷ و ۱۹۹.

۱۴. این خطبه در نهج البلاغه نیامده، اما متن کامل آن در روضة الکافی کلینی (۳۰۱۸/۸) و نیز بخشی از آن در تحف العقول ابن شعبه (۹۲ - ۱۰۰) آمده است. درباره این خطبه ← آقابزرگ تهرانی، الذریعة، ۲۰۷/۷.

۱۵. خطبة طالوتیه در نهج البلاغه نیست، اما در روضة الکافی (۳۱/۸ - ۳۳) هست.

۱۶. از خطبة قصبیه اطلاعی به دست نیاوردم. تنها در الذریعة (۱۹۳/۷ و ۱۵۶/۱۴) یادی از آن به نقل از ابن شهر آشوب وجود دارد.

۱۷. این خطبه نیز در نهج البلاغه وجود ندارد. ← آقابزرگ تهرانی، الذریعة، ۱۰۲/۲۴.

۱۸. تنها به نامی از این خطبه در الذریعة (۱۹۳/۷) برخوردم.

۱. آقابزرگ در الذریعة (۱۹۳/۷ و ۱۵۶/۱۴) از این خطبه نام برده است.

۲. در الذریعة (۱۹۳/۷ و ۱۵۶/۱۴) از این خطبه یاد شده است.

۳. در الذریعة (نشانی‌های پیشین) از این خطبه نیز نام برده شده است.

۴. در منابع از این کتاب نام برده شده است. از آن جمله ← نجاشی، رجال النجاشی، ۲۶؛ خوئی، معجم رجال الحديث، ۱۰۲/۴ - ۱۰۴؛ آقابزرگ تهرانی، الذریعة، ۱۹۰/۷.

۵. از این کتاب در منابع با نام خطب امیرالمؤمنین علیه السلام یاد شده و نام کامل آن نیز خطب امیرالمؤمنین علی المنابر و فی الجمع و الاعیاد و غیرها است. ← طوسی، الفهرست، ۱۳۰؛ تفرشی، نقد الرجال، ۲۹۱/۲؛ اردبیلی، جامع الرواة، ۳۴۴/۱؛ خوئی، معجم رجال الحديث، ۳۷۴/۸؛ آقابزرگ تهرانی، الذریعة، ۱۸۹/۷.

آن که سخنورترین و پرسخن‌ترین ایشان و کسی بود که بیمار بر دست او درمان می‌یافت، کسی که دورترین ایشان از شرک بود و سینه‌اش آکنده از دانش، همو که مردمان فرمان یافتند که چون اختلاف ورزیدند او را در کار خویش داور گیرند، و همو که گفتند: اگر او نبود و اگر دانش او نبود همه تباه شده بودند و به فتنه‌ای کور درافتاده بودند<sup>۱</sup>.

### امیران فصاحت و بلاغت

امیران فصاحت و بلاغت نیز از دیگر کسانی‌اند که دانش خود را از او گرفته‌اند و او در این عرصه بهره‌مندترین است. سید رضی گفته است: امیرمؤمنان علیه السلام دریای فصاحت و زادگاه و گاهواره بلاغت بود و نهفته‌های فصاحت و بلاغت در سخن او رخ نمود و قوانین خویش از او گرفت<sup>۲</sup>. جاحظ در کتاب غره<sup>۳</sup> گفته است: علی علیه السلام به معاویه نوشت: «قدرت تو را فریفته و فرجام آن زبونی است شده است. از کرده نادرست خود بترس، شاید که به هدایتی راهجویی»<sup>۴</sup>. همچنین فرموده است: «آن که ایمان آورد، امان یافته است»<sup>۵</sup>.

کلبی از ابوصالح روایت کرده و ابوجعفر بن بابویه نیز به سند خود از امام رضا علیه السلام از پدران او علیه السلام نقل کرده است که صحابه گرد هم آمده بودند و از این سخن می‌گفتند که الف بیش از هر حرف دیگری در گفتار می‌آید. در این هنگام علی علیه السلام به بدیهه، خطبه مؤنقه خود را ایراد فرمود که با عبارت زیر آغاز

- |                                  |                          |
|----------------------------------|--------------------------|
| ۱. من کان اخطبهم و انطقهم و من   | قد کان یشفی حوله البرحاء |
| من کان انزعهم من الاشراک او      | للعلم کان البطن منه خفاء |
| من ذا الذی امروا اذا اختلفوا بأن | یرضوا به فی امرهم قضاء   |
| من قیل لولاه و لولا علمه         | هلکوا و عانوا فتنه صماء  |

برای بیت‌ها با تفاوتی اندک ← دیوان السید الحمیری، ۵۸.

۲. ← نهج البلاغه، ۳۴، مقدمه سید رضی.

۳. در فهرست آثار جاحظ به این اثر برنخورده‌ام. ← ابوملحم، کشاف آثار الجاحظ.

۴. «غزک عزک فصار قصاری ذلک ذلک فآخش فاحش فعلک فعلک تهدی بهدی».

۵. «من آمن آمن». متن را تنها در عیون الحکم و المواعظ لیشی (۴۲۸) و همچنین بحار الانوار مجلسی (۱۶۳/۴۰) به نقل از مناقب یافته‌ام.

می‌شود: «حمدت من عظمت منته و سبغت نعمته و سبقت رحمته و تمت حکمته و نفذت مشيته و بلغت قضيته»<sup>۱</sup>.

سپس به بدیهه خطبه‌ای دیگر ایراد کرد که بدون نقطه است و چنین آغاز می‌شود: «الحمد لله اهل الحمد و مأواه و له الحمد اوكد الحمد و احلاه و اسرع الحمد و اسراه و اظهر الحمد و اسماء و اکرم الحمد و اولاه»<sup>۲</sup>.

این هر دو خطبه را در المخزون المکنون<sup>۳</sup> آورده‌ام.

از سخنان او است: «تخففوا تلحقوا فانما ينتظر باولکم آخرکم»<sup>۴</sup>.

«من يقبض يده عن عشيرته فانما يقبض عنهم بيد واحدة و يقبض منه ايد كثيرة و من تلن حاشيته يستدم من قومه المودة»<sup>۵</sup>.  
«من جهل شيئا عاداه»<sup>۶</sup>.

---

۱. خدایی را می‌ستایم که منتش گران و نعمتش فراوان است، رحمت او پیشی گرفته و کلمه او تام گشته است، مشیت او نافذ است و حکم او روا.

از خطبه مونقه که خطبه‌ای بدون الف است نسخه‌ای خطی در کتابخانه آستان قدس رضوی وجود دارد که تاریخ کتابت آن به ۷۲۹ ق. بازمی‌گردد ← آقابزرگ تهرانی، الذریعة، ۲۰۶/۷.

۲. ستایش خدایی را که سزامند و سرای ستایش است. از آن او باد استوارترین و شیرین‌ترین، سریع‌ترین و رواترین، آشکارترین و والاترین و گرامی‌ترین و سزاوارترین ستایش.  
آقابزرگ در الذریعة (۲۳۱/۲۰) از این خطبه یاد کرده است.

۳. ابن شهرآشوب در معالم العلماء (۱۵۴) از این اثر خود با نام کامل المخزون المکنون فی عیون الفنون یاد می‌کند. در امل آلامل حر عاملی (۲۸۵/۲)، معجم رجال الحديث خونی (۳۵۴/۱۷)، کشف الحجب و الاستار کنتوری (۴۹۹) و الذریعة آقابزرگ تهرانی (۲۳۱/۲۰) از این اثر یاد شده است.

۴. سبک‌بار باشید تا برسید؛ که نخستین شما را در انتظار آخرینتان بنشانند. ← شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه‌های ۲۱ و ۱۶۷.

۵. هر که دست از دوستی خاندان خویش بازگیرد، از ایشان تنها یک دست بازگرفته شود و از او دست‌های بسیار و هر که خویی نرم داشته باشد از کسان خویش دوستی‌هایی پایدار بیابد. ← همان، حکمت ۲۳.

۶. آن‌که چیزی را نشناسد با آن دشمنی ورزد. ← کراجکی، کنز الفوائد، ۲۸۳؛ طوسی، الامالی، ۴۹۴. همین مضمون در نهج البلاغه (حکمت ۱۷۲) در قالب این عبارت آمده است: «الناس اعداء ما جهلوا».

این سخن همسوی آن کلام الهی است که فرمود: ﴿بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ﴾<sup>۱</sup>.  
«المرء مخبوء تحت لسانه فاذا تكلم ظهر»<sup>۲</sup>.

این سخن همسوی آن کلام الهی است که فرمود: ﴿وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ﴾<sup>۳</sup>.  
«قيمة كل امرئ ما يحسن»<sup>۴</sup>.

این سخن همسوی است با آن حکام الهی که فرمود: ﴿إِنَّ اللَّهَ أَضْطَفِيَهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي  
الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ﴾<sup>۵</sup>.  
«القتل يقل القتل»<sup>۶</sup>.

این سخن نیز همسوی آن کلام الهی است که فرمود: ﴿وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَوةٌ﴾<sup>۷</sup>.

## شاعران

شاعران هم دانش خود به او بازگردانند و او شاعرترین ایشان است.

جاحظ در بیان و التبيين<sup>۸</sup> و نیز فضائل بنی هاشم<sup>۹</sup> و بلاذری در انساب الاشراف<sup>۱۰</sup> گفته که علی علیه السلام شاعرترین، فصیح‌ترین، سخنورترین و توانمندترین صحابه به کتابت بود. همچنین در تاریخ بلاذری آمده است که ابوبکر شعر می‌گفت، عمر شعر می‌گفت، عثمان شعر می‌گفت، ولی علی علیه السلام شاعرترین آن سه تن بود<sup>۱۱</sup>.

۱. یونس/۳۹: بلکه چیزی را دروغ شمردند که به علم آن احاطه نداشتند.

۲. مرد در زیر زبان خویش نهفته است و چون سخن گوید هویدا شود. ← طوسی، الامالی، ۴۹۴. در نهج البلاغه (حکمت ۱۴۸) و منابع دیگر بخش نخست این عبارت آمده است.

۳. محمد/۳۰: و از آهنگ سخن به مال آنان پی خواهی برد.

۴. ارزش هر کس به آن کاری است که نکو می‌کند. ← شریف رضی، نهج البلاغه، حکمت ۸۱، با عبارت «یحسنه».

۵. بقره/۲۴۷: در حقیقت، خدا او را بر شما برتری داده و او را در دانش و نیروی بدنی بر شما برتری بخشیده است.

۶. قتل از قتل می‌کاهد. ← طوسی، الامالی، ۴۹۴.

۷. بقره/۱۷۹: شما را در قصاص زندگانی‌ای است.

۸. روایت را در البیان و التبيين نیافتم.

۹. از این کتاب اطلاعی به دست نیاوردم.

۱۰. ← ۱۵۲/۲ و ۳۰۲/۱۰: با این تصریح که علی شاعرترین خلیفگان سه گانه بود.

۱۱. ← همان، ۱۵۲/۲.

## خبرگان عروض

خبرگان عروض و قافیه از دیگر کسانی‌اند که دانش خود از او گرفته‌اند و از سرای او بود که عروض برخاست. روایت کرده‌اند خلیل بن احمد آیین عروض را از مردی از یاران امام باقر علیه السلام یا علی بن حسین علیه السلام گرفت و برای آن اصولی بنیاد نهاد.<sup>۱</sup>

## واژه‌شناسان

واژه‌شناسان هم دانش خود از او گرفته‌اند و او چیره‌دست‌ترین کسان در این عرصه بود. ابن حریری بصری در *درة الغواص*<sup>۲</sup> و نیز ابن فیاض در شرح الاخبار<sup>۳</sup> روایت کرده‌اند که صحابه در باره معنای «موئوده» دچار اختلاف شدند.

علی علیه السلام فرمود: «موئوده نمی‌شود مگر پس از آن که دوره‌های هفت‌گانه بر آن بگذرد»<sup>۴</sup>.  
عمر گفت: خدا عمرت دراز بدارد! درست گفتی.

مقصود امام علیه السلام از آن سخن دوره‌های هفت‌گانه‌ای بود که در این آیه بیان شده است:  
﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ \* ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ \* ثُمَّ خَلَقْنَا الْأَنْطُفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا أَلْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا أَلْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾<sup>۵</sup>. امام بدین اشاره فرمود که تنها در صورتی «موئوده» صدق کند که [دختر زنده زاده شده باشد و] پس از ولادت گریه‌ای کرده باشد و آن‌گاه به خاک سپرده شده باشد.<sup>۶</sup>

۱. روایت را در جایی نیافتم و مجلسی نیز در بحار الانوار (۱۶۴/۴۰) آن را از مناقب نقل کرده است.

۲. ← حریری، *درة الغواص*، ۱۲.

۳. ← ۳۱۶/۲.

۴. «انها لاتكون مؤودة حتى ياتي عليها التارات السبع».

۵. مؤمنون/۱۲ - ۱۴: و به یقین انسان را از عصاره‌ای از گل آفریدیم. پس او را به صورت نطفه‌ای در جایگاهی استوار قرار دادیم. آن‌گاه نطفه را به صورت علقه درآوردیم. پس آن علقه را مضغه گردانیدیم و آن‌گاه مضغه را استخوان‌هایی ساختیم. بعد استخوان‌ها را با گوشتی پوشانیدیم. آن‌گاه جنین را در آفرینش دیگر پدید آوردیم. آفرین باد به خدا که بهترین آفرینندگان است.

۶. ناگفته نماند عبارت ابن حیون در شرح الاخبار (۳۱۶/۲) چنین است: «انها لاتكون مؤودة حتى تمر بالتارات الست تكون نطفة ثم تكون علقة ثم تكون مضغة ثم عظما ثم لحما ثم يكون خلقا آخر».

## واعظان

واعظان هم از کسانی‌اند که از او می‌گیرند و هیچ کس را مثل‌ها، عبرت‌ها، حکمت‌ها و موعظه‌هایی چون مثل‌ها، عبرت‌ها، حکمت‌ها و موعظه‌های او نیست. از این قبیل که فرمود:

«هر که دشمنی بکارد ناکامی بدرود»<sup>۱</sup>.

«هر که مرگ را یاد کند آرزو را از یاد برد»<sup>۲</sup>.

«هر که عقل او را بنشانند جهل او را برخیزاند»<sup>۳</sup>.

«ای فریفتگان چقدر سرمست سرایی هستید که خیرش بی‌ارج، شرش ریشه‌دار، رفاهش ناپایدار، ارجمندش مغلوب است و به صلح درآمده‌اش محروم، مالکش مملوک و میراثش متروک»<sup>۴</sup>.  
عبدالواحد آمدی کتاب خود غرر الحکم را از همین گوهرهای کلام او فراهم ساخته است.

## فیلسوفان

فیلسوفان از دیگر کسانی‌اند که دانش خود به او بازگردانند و او حکیم‌ترین ایشان است. او خود فرمود:

«من نقطه‌ام، من خطم، من خطم، من نقطه‌ام، من نقطه و خطم»<sup>۵</sup>.

جماعتی در پرتو این سخن گفته‌اند: قدرت گوهر است و جسم حجاب آن و صورت نیز حجاب جسم؛ زیرا نقطه اصل است، خط حجاب و مقام نقطه و حجاب چیزی جز جسد ناسوتی است. از او درباره عالم علوی پرسیدند.

فرمود: «صورت‌هایی است عاری از مواد و برتر از قوه و استعداد که برای آن‌ها تجلی کرده است و آن‌ها تابیده‌اند و بر آن‌ها پرتو افکنده است و آن‌ها تالو یافته‌اند. مثال خویش در هویت آن‌ها افکنده و از آن‌ها افعالشان ظهور یافته است. انسان را دارای نفس ناطقه‌ای آفریده است که اگر آن را به علم

۱. «من زرع العدوان حصر الخسران». ← لیثی، عیون الحکم و المواعظ، ۴۳۱.

۲. «من ذکر المنية نسي الامنية». ← آمدی، غرر الحکم، ۱۹۲/۲.

۳. «من قعد به العقل قام به الجهل». ← لیثی، عیون الحکم و المواعظ، ۴۶۱.

۴. «یا اهل الغرور ما ابهجکم بدار خیرها زهید و شرها عتید و نعیمها مسلوب و عزیزها منکوب و مسالمها محروم و مالکها مملوک و تراثها متروک». ← همان، ۵۵۶.

۵. «انا النقطة انا الخط انا النقطة انا النقطة و الخط». ← ابن جبر، نهج الايمان، ۲۷۹.

بپرورد به جواهر اوایل علل خویش مشابهت رساند و اگر مزاجش اعتدال یابد و از اضداد مفارقت حاصل کند، از این رهگذر با آن سبع شداد مشابهت یابد»<sup>۱</sup>.

ابوعلی سینا گفته است: جز علی عليه السلام هیچ دلاور دیگری فیلسوف نبوده است.

شریف رضی گفته است: هر کس سخن او را بشنود در این تردید نمی‌کند که این سخن مردی است که در کنج خانه‌ای نشسته یا در دامنه کوهی عزلت اختیار کرده است و جز صدای نفس خویش نمی‌شنود و جز خود را نمی‌بیند. همچنین تقریباً باور نمی‌کند که این سخن مردی باشد که شمشیر برهنه می‌سازد و به متن پیکار می‌تازد و سرها از تن می‌پراند و یلان بر زمین می‌افکند و در حالی بازمی‌گردد که از خنجر او خون می‌چکد؛ و همو در عین حال پارسای پارسایان و یگانه دلاوران است. این از فضیلت‌های شگفت و از ویژگی‌های او است که توانسته است اضداد را در برهم آورد<sup>۲</sup>.

سوسی گوید:

در کف او شمشیری است که مرگ را بسنده کند و هر که با او نافرمانی آورد این اسباب مرگ را به سویش برکشد.

در کام او شمشیری دیگر است همتای با شمشیری که در دست خویش دارد، و این دو برابرند، یکی در آورد سخن و دیگری در آوردگاه سخن.

اگر زنده‌ای را گوید بمیر، از ترس نرزد و اگر مرده‌ای را گوید زنده باش از ترس نمیرد.

یا شب را بگوید روز باش روز شود و یا خورشید را بگوید در شب طلوع کن هیچ غروب نکند.

یا دستی به سوی دنیا برد تا آن را زیر و رو کند این کار بی‌هیچ سختی و رنجی بر او آسان افتد.

همان امامی است که جبریل خدمتکار او است و اگر ناگواری‌ای رخ دهد جبریل نایب او شود، در حالی که کسی دیگر را نیابت نکند،

و عزرائیل در فرمان او است و هرگاه او را گوید این را بمیران بمیراند یا آن را واگذار واگذارد.

---

۱. «صور عاریة عن المواد عالية عن القوة و الاستعداد تجلی لها فأشرق و طالعتها فتلاأت والقی فی هویتها مثاله فأظهر عنها افعاله و خلق الانسان ذانفس ناطقة ان زكاها بالعلم فقد شابهت جواهر اوائل عللها و اذا اعتدل مزاجها و فارقت الاضداد فقد شارك بها السبع الشداد». ← لیثی، عیون الحکم و المواعظ، ۳۰۴. ملاهادی سبزواری نیز در شرح الاسماء الحسنی (۶۸) به تفسیر این خبر پرداخته است.

۲. نهج البلاغه، ۳۵ و ۳۹، مقدمه.

آن هر دو به او راضی اند که مولا و مالک ایشان باشد و در هر فراخوان از او فرمان برند.<sup>۱</sup>

## مهندسان

مهندسان از دیگر کسانی اند که از دانش او بهره جسته اند و او چیره دست ترین ایشان است. حفص بن غالب مرفوعاً نقل کرده و گفته است: در روزگار عمر دو مرد نشسته بودند که برده ای با زنجیری بر پای بر آنان گذشت. یکی به دیگری گفت: اگر این زنجیر فلان اندازه نباشد همسرم سه طلاقه است. آن دیگری برخلاف سخن وی گفت و بر آن سوگند خورد. پس از صاحب آن برده خواستند زنجیر از پای برده بکشاید تا آن را وزن کنند. او از این کار خودداری ورزید. نزاع نزد عمر بردند و او گفت: هر دو از همسرانتان کناره گزینید. آن گاه در پی علی ع فرستاد و در این باره از او پرسید. امام ع تغاری بزرگ خواست. سپس از آن برده خواست پاهای خود را در تغار بگذارد. آن گاه فرمود در آن ظرف آن اندازه آب ریختند که پاهای غلام و زنجیر را پوشاند. سپس سطح آب را نشانه گذاری کردند. پس از غلام خواست زنجیر را بالاتر برد و از آب بیرون برد. آب از آن نشان پایین تر رفت. [از غلام خواستند پای خود از آب بیرون کشد] آن گاه قدری آهن خواست و آن ها را در آن تغار قرار داد تا جایی که آب به آن نشان نخست بازگشت. پس فرمود آن آهن ها را وزن کنند. وزن آن ها همان وزن زنجیر بود. پس از این رخداد زنجیر را از پای غلام درآوردند و وزن کردند و درست همان بود، و عمر از این پیشامد در شگفت شد.<sup>۲</sup>

عصاه مدّ له من ذلک السبب  
سیّان ذاک و ذا فی الخطب و الخطب  
او قال للمیت عش مامات من رعب  
للشمس قال اطلعی باللیل لم تغب  
هانت علیه بلاكذ و لا تعب  
ان ناب خطب ینب عنه و لا ینب  
یقل أمت ذا یمت او هبه لی یهب  
لموک یطیعانه فی کل منتدب

۱. فی کفه سبب الموت الوفی فمن  
فی فیه سیف حکاه سیف راحتہ  
لو قال للحی مت لم یحی من زهب  
او قال للیل کن صباحا لکان و لو  
او مد کفاً الی الدنیا لیقلبها  
ذاک الامام الذی جبریل خادمه  
و عزرائیل مطواع له فمتی  
رضوان راض به مولی و مالک مم

۲. ← ابن بابویه، من لایحضره الفقیه، ۱۷/۳؛ شریف رضی، خصائص الانمه ع، ۸۵؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ۳۱۸۸.



در تهذیب آمده است که مردی به امیرمؤمنان علیه السلام گفت: من سوگند خورده‌ام که فیلی را وزن کنم. فرمود: چرا به چیزی که در توان نداری سوگند یاد می‌کنید؟ گفت: به هر روی گرفتار شده‌ام. امام فرمود قایقی را که در آن مقداری الوار بود آوردند و سپس مقدار فراوانی از آن الوار را خالی کردند و سپس نگار آب را در مقایسه با خط نگار آن پیش از تخلیه این الوارها علامت زدند. پس فیل را بدان درآوردند تا خط آب به همان نشان پیشین بازگشت. پس فرمود آن الوارها را که بیرون آورده بودند وزن کنند. آن‌گاه فرمود: این همان وزن فیل است.<sup>۱</sup>

همچنین گفته‌اند: در جریان نبرد صفین کرجی و پارو ساخت و بر فرات روانه کرد.<sup>۲</sup>

## منجمان

منجمان از دیگر کسانی‌اند که از دانش او بهره جسته‌اند و او خود زیرک‌ترین ایشان است. سعید بن جبیر گفته است: دهقانی - که در روایت قیس بن سعد، مزجان بن شاشوا نام داشت - به استقبال علی علیه السلام آمد که از مدائن به جسر بوران آمده بود. پس به آن حضرت گفت: ای امیرمؤمنان، نجم‌های طالع نحس هستند و سعد و نحس به هم درآمیخته است و در چنین روزی بر هر فرزانه‌ای است که خود را پنهان سازد. این روز برای تو روزی دشوار است که در آن دو کوكب قران یافته‌اند، میزان بازگونه است و از برج تو آتش برخاسته است. پس اکنون هنگام جنگ نیست. امیرمؤمنان علیه السلام در پاسخ پرسید: ای دهقانی که به کمک نشانه‌ها پیشگویی کنی و از تقدیر بترسانی! دیروز صاحب میزان که بود؟ صاحب سرطان در کدام برج بود؟ طالع اسد چه رقمی داشت؟ ساعت‌ها در حرکت‌ها چه سان بودند و کنیزکان و فرزندان بر چه شمار بودند؟ گفت: به اسطرلاب خواهم نگریست.

۱. ناگفته نماند چنان که علامه مجلسی نیز در بحار الانوار (۱۶۶/۴۰) آورده، ظاهراً از سوی راوی اشتباهی صورت پذیرفته است؛ چرا که قاعدتاً باید نخست فیل را به قایق درآوردند و سپس به اندازه‌ای که نگار آب را به سطح معادل هنگام سوار بودن فیل بر کشتی برساند در آن الوار یا هر چیز دیگری بار کنند. مجلسی روایت دیگری را که هم‌مضمون این روایت در من لایحضره الفقیه (۱۷/۳) نقل شده گواه این تفسیر دانسته است. روایت حاکی از آن است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: فیل به قایق درآورده شود و نگار آب علامت زده شود، سپس فیل را پیاده کنند و بدان اندازه آهن یا سرب در قایقی بگذارند که سطح آب به همان نشان پیشین رسد. آن‌گاه آن آهن یا سرب را وزن کنند.

۲. مجلسی در بحار الانوار (۱۶۶/۴۰) این روایت را تنها به نقل از مناقب آورده است.

امیرمؤمنان علیه السلام لبخندی زد و فرمود: ای دهقان، چه غافل! تو ثوابت را به حرکت درمی آوری؟ یا چگونه است که دربارهٔ سیارات حکم می کنی؟ ساعت های برج اسد با مطالع چه نسبت دارند و زهره با توابع و جوامع چگونه است؟ و فلک کنیزگان متحرک کدام است؟ شعاع منیرها چه اندازه است؟ و در ظهرگاهان چه به دست آید؟

گفت: ای امیرمؤمنان، مرا از این ها آگاهی ای نیست.

فرمود: ای دهقان، آیا دانشت تو را به این رسانده است که پادشاهی در خاندان شاه چین انتقال یافت، سرایی در زنگبار آتش گرفت، آتش یکی از آتشکده های فارس به خاموشی گرایید، مناره ای در هند ویران شد، سرانندیب به زیر آب رفت، دژ اندلس شکاف برداشت، پاتریارک روم در آن سرزمین هزیمت پذیرفت؟ و در روایت دیگری است: دیروز در چین خاندانی فروپاشید، برج ماچین از هم شکافت، سور سرانندیب فرو ریخت، پاتریارک روم در ارمینیه گریخت، عالم یهودیان در ایله درگذشت، مورچگان در وادی غله سر برداشتند و شاه افریقیه مرد. آیا از این ها آگاه بودی؟

گفت: نه، ای امیرمؤمنان.

در روایت دیگری است که امام علیه السلام فرمود: گمان برم برپایهٔ اختلاف مشتری و زحل داوری کرده ای. مشتری در شفق برایت شعله افروخته و شعاع مریخ در سحرگاهان رخ نموده و جرم آن به جرم ماه در پیوسته است.

پس فرمود: دیروز هزار هزار عالم سعد بود و در هر یک از آن عالم ها هفتاد هزار زاده شدند و امشب نیز به شمار ایشان بمیرد و این مرد - و در این هنگام با دست به سعد بن مسعده حارثی که جاسوس خوارج در اردوی او بود اشاره کرد - یکی از ایشان است. آن ملعون از این اشاره علی علیه السلام گمان برد که فرمان می دهد او را بگیرند. از این روی همان دم از بیم مرد.

پس از این سخنان و این رخداد، آن دهقان از هوش رفت و چون به هوش آمد امیرمؤمنان علیه السلام از او پرسید: آیا تو را از چشمهٔ توفیق سیراب نساختم؟ گفت: چرا. فرمود: من و یاورم هیچ کدام نه شرقی هستیم و نه غربی؛ ما برخاستهٔ قطب و نشانه های فلکیم. اما این که گفتی: از برج تو آتش برخاسته است، بر تو لازم بوده این امر را نه به زیان، بلکه به سود من تفسیر کنی؛ نور و فروغ آن برج نزد من می ماند و شعله و آتش آن می رود. این مسئله ای ژرف است. اگر حسابگری آن را محاسبه کن.

دهقان که این شنید و دید گفت: گواهی می‌دهم که خدایی جز الله نیست، محمد ﷺ پیامبر خدا است و توای علی ولی خدایی<sup>۱</sup>.

### خبرگان حساب

خبرگان مهارت حساب از دیگر کسانی که دانش خود به او بازبرند و او بهره‌مندترین ایشان از این توان است. ابن ابی لیلی روایت کرده است که دو مرد در سفری با یکدیگر هم‌خوراک شدند. یکی از آن‌ها پنج گرده و دیگری سه گرده داشت. در این میان مردی دیگر نیز با آنان هم‌خوراک شد و به ازای آن به ایشان هشت درهم داد.

پس آن دو تن [بر سر این هشت درهم] نزاع کردند و داوری نزد امیرمؤمنان علیه السلام بردند. امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: این خواسته به پستی درآمیخته است و نزاع آوردن در آن پسندیده نیست و صلح بهتر است.

اما آن که صاحب سه گرده بود جز به متن حکم قضایی رضایت نداشت. امام علیه السلام فرمود: اکنون که جز متن حکم قضایی را برنتابی از آن هشت درهم تنها یک درهم از آن تو و هفت درهم از آن همسفر تو است. مگر نه آن است که تو سه گرده داشته‌ای و او پنج گرده داشته است؟

گفت: چرا.

فرمود: این می‌شود بیست و چهار ثلث که تو خود از آن‌ها هشت ثلث خورده‌ای، همسفر هشت ثلث خورده و میهمانتان نیز هشت ثلث خورده است. اکنون که شما را هشت درهم داده همسفر تو را هفت درهم است و تو را یکی<sup>۲</sup>.

### کیمیای گران

دست به کاران دانش کیمیا نیز از آن جمله‌اند و او در این دانش توانمندترین است. از امیرمؤمنان علیه السلام

---

۱. ← طبری آملی، دلائل الامامة، ۵۸؛ طبرسی، الاحتجاج، ۳۵۷/۱.

۲. ← ابن عبدالبر، الاستیعاب، ۱۱۰۵/۳؛ کلینی، الکافی، ۴۲۷/۷؛ ابن بابویه، من لایحضره الفقیه، ۳۷/۳؛ مفید، الارشاد،

۲۱۹/۱؛ همو، الاختصاص، ۱۰۷؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ۲۹۰/۶ و ۳۱۹/۸؛ کراچکی، کنز الفوائد، ۲۱۶.

درباره این صنعت پرسیدند. فرمود: «برادر نبوت است و نگاه‌دارنده مروت، و مردم درباره آن بر پایه ظاهرش آن سخن می‌گویند، درحالی که من ظاهر و باطنش می‌دانم. خدای را سوگند، نیست مگر آبی جامد، هوایی راکد، آتشی سرکش و زمینی روان».

همچنین در اثنای خطبه، آن حضرت از ایشان پرسیدند: آیا کیمیا هست؟  
فرمود: بوده است و خواهد بود.

پرسیدند: از چیست؟ فرمود: از جیوه سیماب، سرب، زاج، آهن مزعفر، زنگار سبز مس که بر عابر خویش نگه داشته نشود.

گفتند: فهم ما به این نمی‌رسد.

فرمود: قدری را مزرع و قدری را آب قرار دهید و مزرع را به آب سیراب کنید و تمام است.

گفتند: ای امیرمؤمنان ما را بیفزای.

فرمود: فزونی‌ای بر این نیست. حکیمان بر این نیفزوده‌اند، تا مردم آن را بازیچه ن سازند.<sup>۱</sup>

ابن‌رزیک گفته است:

علی عليه السلام همان کسی است که خدایی که بر قلب او نظاره داشت آنچه را در پس پرده‌ها است آشکارا به او می‌نمایاند.

علی عليه السلام آن کسی است که چیره‌دست‌ترین آنان بود که بر زین اسبان چابک نشستند و تاختند.<sup>۲</sup>

## طیبیان

طیبیان از دیگر کسانی‌اند که از دانش او بهره جسته‌اند و او حاذق‌ترین ایشان است. امام صادق عليه السلام فرمود: امیرمؤمنان عليه السلام می‌فرمود: «اگر پسری سست‌خایه و کوتاه‌آلت باشد و چشم فروهد از کسانی خواهد بود که به خیرشان امید است و از آسیبشان ایمنی است. اما اگر پسر سست‌خایه و درشت‌آلت

۱. روایت را در منابع پیشین نیافتم. مجلسی در بحار الانوار (۱۶۸/۴۰) و نباطی در الصراط المستقیم (۲۲۳/۱) آن را به نقل از مناقب آورده‌اند.

۲. علی الذی قد کان ناظر قلبه      یریه عیانا ما وراء العواقب  
علی الذی قد کان افرس من علا      علی صهوات الصافنات الشوارب

باشد و خیره بنگرد از کسانی خواهد بود که نه به خیرشان امید می‌رود و نه از شرشان ایمنی است»<sup>۱</sup>.  
همچنین فرمود: «فرزندی که شش ماهه، هفت ماهه یا نه ماهه زاده شده باشد زنده می‌ماند، ولی آن که هشت ماهه زاده شده باشد زنده نمی‌ماند»<sup>۲</sup>.

نیز فرمود: «شیر<sup>۳</sup> و پیشاب دختر از مثانه مادرش می‌جوشد. ولی شیر پسر از بازوها و شانه‌ها می‌آید»<sup>۴</sup>.

همچنین از او روایت شده که فرموده است: «نوزاد هر سال به اندازه چهار انگشت به انگشتان خود او رشد می‌کند»<sup>۵</sup>.

یک بار مردی از امیرمؤمنان علیه السلام پرسید: چرا فرزند گاه شبیه پدر و مادر خود می‌شود و گاه همانند خاله و عمه خویش؟

امیرمؤمنان علیه السلام به امام حسن علیه السلام فرمود: او را پاسخ ده.

امام علیه السلام نیز فرمود: «اگر مردی با دلی آرام و بدنی عاری از آشفتگی به سراغ همسر خویش رود، دو نطفه به سان دو کشتی‌گیر با یکدیگر درآویزند و چنانچه نطفه مرد بر نطفه زن غلبه کند فرزند شبیه پدر خود شود و چنانچه نطفه زن بر نطفه مرد برتری گیرد فرزند با مادر همانند شود. اما اگر مرد با دلی نگران و بدنی آشفته و ناآرام به سراغ همسر خویش رود نطفه درهم آشوبند و در سمت راست یا سمت چپ رحم افتند. اگر نطفه در سمت راست رحم جای گیرد بر رگ‌های عموها و عمه‌ها افتد و فرزند به عموها و عمه‌ها خود شباهت یابد و اگر نطفه در سمت چپ رحم جای گیرد بر رگ‌های دایی‌ها و

---

۱. «اذا كان الغلام ملتات الاذرة صغير الذكر ساكن النظر فهو ممن يرجی خیره و يؤمن شره و اذا كان الغلام شديد الاذرة كبير الذكر حاد النظر فهو ممن لا يرجی خیره و لا يؤمن شره». ← کلینی، الکافی، ۵۱/۶؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ۱۱۴۸.  
۲. «يعيش الولد لسته اشهر و لسبعة و لتسعة و لا يعيش لثمانية اشهر». ← کلینی، الکافی، ۵۲/۶؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ۱۱۵/۸ و ۱۶۶.

۳. منظور شیری است که به نوزاد دختر دهند.

۴. «لبن الجارية و بولها يخرج من مثانة امها و لبن الغلام يخرج من العضدين و المنكين». برای متن، با افزوده‌ای ← ابن بابویه، من لایحضره الفقیه، ۶۸/۱؛ همو، علل الشرائع، ۲۹۴؛ طوسی، الاستبصار، ۱۷۳/۱؛ همو، تهذیب الاحکام، ۲۵۰/۱.

۵. «يشب الصبی کل سنة اربع اصابع باصابع نفسه». ← کلینی، الکافی، ۴۶/۶؛ ابن بابویه، من لایحضره الفقیه، ۴۹۳/۳.

خاله‌ها افتد و فرزند به دایی‌ها و خاله‌ها شبیه شود»<sup>۱</sup>.

پس آن مرد برخاست، در حالی که می‌گفت: خداوند خود بهتر می‌داند رسالت خویش را کجا قرار دهد. روایت کرده‌اند آن مرد که پرسیده بود خضر بود<sup>۲</sup>.

از پیامبر خدا ﷺ نیز پیشتر پرسیده بودند: چگونه زن مادینه و مرد نرینه می‌شود؟ او هم فرموده بود: «دو آب با یکدیگر التقا می‌یابند. اگر آب زن بر آب مرد چیرگی یابد مؤنث می‌شود و اگر آب مرد بر آب زن چیرگی گیرد مذکر می‌شود»<sup>۳</sup>.

## فن تجارت

کسانی از عالمان نیز هستند که در علم معامله به شیوه اهل بازار سخن گفته‌اند و در عین حال بدین حقیقت اعتراف دارند که همو سرچشمه دانش ایشان است و جز بهره‌هایی اندک از این دانش نزد دیگران نیست. تا جایی که برخی از استادان این عرصه گفته‌اند: اگر او را فراغی بود که به آشکار کردن آنچه از این علوم ما می‌دانست بپردازد، در این باب نیز بی‌نیاز می‌ساخت.

## دانش سرشار

به هر روی، از دیگر نمونه‌های دانش سرشار او این است که در روایتی از اسامة بن زید و ابورافع نقل

۱. «اما الولد فان الرجل اذا اتى اهله بنفس ساكنة و جوارح غير مضطربة اعتلجت النطفان كاعتلاج المتنازعين فان علت نطفة الرجل نطفة المرأة جاء الولد يشبه اياه و اذا علت نطفة المرأة نطفة الرجل شبه امه و اذا اتاها بنفس منزعة و جوارح مضطربة غير ساكنة اضطربت النطفتان فسقطتا عن يمنة الرحم و يسرته فان سقطت عن يمنة الرحم سقطت على عروق الأعمام و العمات فشبه اعمامه و عماته و ان سقطت عن يسرة الرحم سقطت على عروق الأخوال و الخالات فشبه اخواله و خالاته».

۲. روایت مشتمل بر متن پیش‌گفته با تفاوت‌هایی در منابع آمده است. از آن جمله ← برقی، المحاسن، ۳۳۲/۲؛ ابن بابویه قمی، الامامة و التبصرة، ۱۰۷؛ ابن بابویه، علل الشرائع، ۹۷/۱؛ همو، عیون اخبار الرضا (ع)، ۶۸/۲؛ همو، کمال الدین، ۳۱۴؛ طبری، دلائل الامامة، ۱۷۵؛ ابن ابی‌زینب، کتاب الغیبة، ۵۹.

۳. «يلتقى الماءان فاذا علا ماء المرأة ماء الرجل انثت و ان علا ماء الرجل ماء المرأة اذكرت». ← ضياء الدين مقدسی، الاحاديث المختارة، ۶۸/۱۰ و ۶۹؛ نسائی، سنن النسائی الکبری، ۳۳۶/۵؛ طبرانی، المعجم الکبير، ۴۵/۱۲؛ ابن حنبل، مسند احمد، ۲۷۴/۱.

شده است که جبرئیل بر پیامبر ﷺ نازل شد و گفت: ای محمد آیا تو را به گنجی برای خاندانت مرده ندهم؟

پس با او درباره توراتی سخن گفت که گروهی از مردمان یمن آن را میان دو سنگ سیاه یافته بودند.

جبرئیل آن یمنیان را برای پیامبر ﷺ به نام برشمرد.

چون آن‌ها نزد پیامبر ﷺ آمدند بدیشان فرمود: در همان جا بمانید تا شما را از نام خود و نام پدرانتان خبر دهم و شما تورات را یافته و آن را آورده‌اید.

پس آن تورات را به پیامبر ﷺ سپردند و اسلام آوردند.

پیامبر ﷺ آن را بالای سر خود گذاشت و آن‌گاه خدا را به نام ویژه‌اش خواند و آن تورات عربی شد.

پیامبر ﷺ آن را گشود و در آن نگریست و آن را به علی بن ابی طالب رضی الله عنه سپرد و فرمود: «این ذکر برای تو و فرزندان پس از من است»<sup>۱</sup>.

امیرمؤمنان رضی الله عنه در تفسیر آیه «وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ»<sup>۲</sup> فرموده است: «خداوند پیامبری سیاه برانگیخته که داستان او را برای ما نقل نکرده است»<sup>۳</sup>.  
یک بار معاویه به ابویوب انصاری چنین نوشت: بر تو حجت می‌آورم؛ دوشیزه هرگز از یاد نمی‌بردا<sup>۴</sup>.

پس امیرمؤمنان رضی الله عنه فرمود: در پاسخ برایش بنویس که او خود از قاتلان عثمان است، او خواسته است بگوید در نزد وی کسانی که عثمان را کشته‌اند حکایت آن کس دارند که دوشیزه در خاطر سپرد؛

---

۱. «هذا ذكر لك ولذريتك من بعدى». خبر را در منابع کهن نیافتم و مجلسی نیز در بحار الانوار (۱۷۰/۴۰) آن را به نقل از مناقب آورده است.

۲. نساء/۱۶۴: و پیامبرانی را فرستادیم که در حقیقت ماجرای آنان را قبلاً بر تو حکایت نمودیم و پیامبرانی را نیز برانگیخته‌ایم که سرگذشت ایشان را بر تو بازگو نکرده‌ایم.

۳. «بعث الله نبيا اسود لم يقص علينا قصته». ← طبرسی، مجمع البیان، ۴۵۸/۸.

۴. اشاره است به ضرب‌المثلی که در زبان عربی آورند: «لا تنسى شيئا ابا عذرتها ولا قاتل بكرة»؛ هرگز دوشیزه‌ای آن مرد را که بکارت از او برگرفته است یا آن مرد را که نخستین نوزاد او را کشته است از یاد نبرد.

ظاهراً ابویوب از درک این مثل مانده بود و به امیرمؤمنان رضی الله عنه مراجعه کرد و از ایشان برای پاسخ راهنمایی خواست.

چرا که دوشیزه نه قاتل نخستین فرزند خویش را از یاد برد و نه آن که بکارت او بُرد<sup>۱</sup>.

از دیگر نشانه‌های فراوانی دانش او این است که نطق پرندگان و وحوش و چهارپایان را تفسیر کرد. زراره از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: امیرمؤمنان علیه السلام فرموده است: «منطق طیر را به ما آموخته‌اند، آن سان که به سلیمان بن داوود آموخته شده بود، و نیز منطق هر جنبنده‌ای در دریا و خشکی»<sup>۲</sup>.

ابن عباس گوید: علی علیه السلام فرمود: «بانگ خروس این است: ای غافلان، خدا را یاد کنید. شیئه اسب این است: خداوندا، بندگان مؤمن خویش را بر بندگان کافر خود پیروز کن. بانگ الاغ این است که عشاران را لعنت کند و در چشم شیطان عرزند. صدای قورباغه این است: منزّه است خدای معبود من که در همه دریاها او را تسبیح گویند. آواز چکاوک این است: خداوندا دشمنان خاندان محمد را لعنت فرست»<sup>۳</sup>.

عبدی در شعر خود گوید:

آنچه را همه مردمان می‌دانستند به تو آموخت و آنچه را آنان نمی‌دانستند به تو الهام کرد،  
و تو را در میان مردمان شرافت و عزت و عظمت افزود، چندان که از وصف توصیفگران بیرون  
است<sup>۴</sup>.

## آگاهی از زبان‌ها

سعید بن طریف از امام صادق علیه السلام روایت کرده و ابوامامه باهلی نیز روایت کرده و این هر دو روایت را به

۱. برای شرح تفصیل بیشتر و نیز آشنایی با ضرب‌المثلی که در نامه معاویه به آن اشاره شده است ← منقری، وقعة صفین، ۳۶۶؛ ابن شبه، تاریخ المدينة المنورة، ۲/۲۹۹؛ ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغة، ۴۳/۸.

۲. «علمنا منطق الطیر كما علمه سلیمان بن داوود و کل دابة فی بر او بحر». ← صفار، بصائر الدرجات، ۳۶۳ و ۳۶۴.

۳. «نعیق الدیک: اذکروا الله یا غافلین، و صهیل الفرس: اللهم انصر عبادک المؤمنین علی عبادک الکافرین، و نهیق الحمار ان یلعن العشارین و ینهق فی عین الشیطان، و نقیع الضفدع سبحان ربی المعبود المسبّح فی لجج البحار، و انیق القبرة اللهم العن مبغضی آل محمد». ← مفید، الاختصاص، ۱۳۶.

۴. و علمک الذی علم البرایا و الهمک الذی لایعلمونا  
فزادک فی الوری شرفا و عزا و مجدا فوق وصف الواصفینا



پیامبر ﷺ رسانده‌اند و متن این‌جا روایت ابو امامه است که گفت: مردم به حضور پیامبر ﷺ رسیدند و او را به مولودش تبریک گفتند.

پس مردی برخاست و گفت: ای پیامبر خدا ﷺ، پدر و مادرم به فدایت! امروز از علی علیه السلام کاری شگفت دیدیم.

پرسید: چه دیدید؟

یکی گفت: آهنگ آمدن به حضور تو را داشتیم تا سلام کنیم و تو را به مولودت حسین علیه السلام تبریک گویم. اما علی علیه السلام مانع ورودمان شد و ما را از این آگاهاند که صد و بیست و چهار هزار فرشته بر او فرود آمده‌اند. ما از این که او توانسته است این همه فرشته را بشمارد در شگفت شده‌ایم.

پیامبر ﷺ روی خود سوی علی علیه السلام چرخاند و با لبخند پرسید: چه چیز تو را از این آگاهانده که بر من صد و بیست و چهار هزار فرشته فرود آمده است؟

فرمود: پدر و مادرم به فدایت ای پیامبر خدا! صد و بیست و چهار هزار زبان شنیدم و از این روی دانستم آن‌ها صد و بیست و چهار هزار فرشته‌اند.

پیامبر ﷺ فرمود: ای ابوالحسن، خداوند تو را علم و حلم افزایش دهد.<sup>۱</sup>

در فائق<sup>۲</sup> زمخشری است که از شریح درباره زنی پرسیدند که طلاق یافته و گفته است در یک ماه سه بار خون دیده است. شریح گفت: اگر سه تن از زنان خاندانش گواهی دهند که آن زن پیش از طلاق هر ماه خون می‌دیده سخن او پذیرفته است.

امام علیه السلام که این شنید فرمود: «قالون» - و این به رومی به معنای «درست است» باشد.

در بصائر الدرجات سعد قمی آمده است که امیرمؤمنان علیه السلام در راه خود به سوی نبرد نهروان در قطقطا اردو زد. آن‌جا مردمان بادوریا نزد او گرد آمدند و از سنگینی خراج نالیدند. آنان به زبان نبطی با او سخن گفتند و از این یاد کردند که همسایگانی دارند با سرزمینی وسیع‌تر و خراجی کمتر. امام آنان را به زبان نبطی پاسخ داد: «زعرا و طائه من زعرا رباه» یعنی: «گاورس ریز از گاورس درشت بهتر است»<sup>۳</sup>.

۱. خبر را در منابع کهن نیافتم و مجلسی نیز در بحار الانوار (۱۷۰/۴۰ و ۱۷۱) آن را به نقل از مناقب آورده است.

۲. ۲۲۲/۳ ←

۳. «دخن صغیر خیر من دخن کبیر». ← صفار، بصائر الدرجات، ۳۵۵.

روایت شده است که امام علیه السلام از دختر یزدگرد پرسید: نامت چیست؟ گفت: جهان بانویه. فرمود: بلکه شهربانویه، و به فارسی او را پاسخ داد<sup>۱</sup>.

علی علیه السلام همچنین صدای ناقوس را ترجمه کرد. صاحب مصباح الواعظ و توده عالمان ما از حارث اعور، زید بن صوحان، صعصعة بن صوحان، براء بن سیره، اصبع بن نباته، جابر بن شرحبیل و محمود بن کواء نقل کرده‌اند که در تفسیر ناقوس فرمود: «می‌گوید: سبحان الله! راستی که خدا منزّه است! مولی خداوندی بی‌نیاز و جاودان است، به مدارا از ما درمی‌گذرد. اگر بردباری او نبود تیره‌بخت بودیم. مولی از ما بازخواست کند، با ما همراهی کند، از ما حساب بخواهد. ای مولایمان ما را تباه مکن و کاستی ما جبران ساز و ما را به کار گیر و بردباری خویش از آن ما کن. عفو تو از ما دلیرمان کرد. دنیا ما را فریفته، به خود مشغول داشته، به هوس کشانده، به بازی درآورده و اغوا کرده است. ای فرزند دنیا گرد آور و گرد آور، ای فرزند دنیا لختی درنگ لختی درنگ، ای فرزند دنیا هشدار و هشدار، دنیا قرن به قرن فانی می‌شود و هیچ روزی بر ما نگذرد مگر آن که ستونی از ما فروریزد. ما سرایی را تباه کرده‌ایم که ماندگار است و سرایی را منزل گرفته‌ایم که فانی شود. هرگز، مرگ است و مرگ، هرگز، مرگ است و خاک، هرگز، مرگ است و نابودی، هرگز، مرگ است و نیستی. از این سرای به این سرای درآمدن و به خاک سپرده شدن. ای فرزند دنیا لختی درنگ، لختی درنگ! آنچه را می‌آید بسنج. اگر نادانی‌ام نبود دنیا در نگاهم جز زندان نمی‌نمود. خیری است خیر و شری است شر. اندکی و اندکی و اندوهی و اندوهی.

چه چیز از که خیزد و چه اندازه از این یا از آن باشد. امید می‌بری و نجات می‌یابی. می‌ترسی و نابود می‌شوی. پیش از مردن به سنجیدن بشتاب. هیچ روزی بر ما نگذرد مگر آن که ستونی از ما سست شود. مولی ما را هشداری داده است و ما از پس این هشدار برانگیخته شویم<sup>۲</sup>.

۱. ← همان، ۶۵۵؛ کلینی، الکافی، ۴۶۷/۱.

۲. «يقول: سبحان الله حقا حقا، ان المولى صمد يبقی، يحلم عنا رفقا رفقا، لولا حلمه كنا نشقى، حقا حقا صدقا صدقا، ان المولى يسائلنا، و يوافقنا و يحاسبنا، يامولانا لاتهكنا و تدار كنا و استخدمنا، و استخلصنا حلمك عنا، قد جرأنا عفوك عنا، ان الدنيا قد غرتنا، و اشتغلنا و استهوتنا، و استلهتنا و استفوتنا، يابن الدينا جمعا جمعا، يابن الدنيا مهلا مهلا، يابن الدنيا دقا دقا، تفنى الدنيا قرنا قرنا، ما من يوم يمضى عنا، إلا يهوى منا ركنا، قد ضيعنا داراً تبقی، و استوطنا داراً تفنى، تفنى الدنيا قرنا قرنا، كلاً موتاً، كلاً موتاً، كلاً دفناً، كلاً فيها موتاً، كلاً فناء، كلاً فيها موتاً، نقلاً نقلاً دفناً، يابن اندنيا

راوی گفته است: سپس صدای ناقوس خاموش شد و آن که در دیر سکونت داشت آن تفسیر شنید و اسلام آورد و گفت: من در کتاب دیده‌ام که در [پیروان] آخرین پیامبران کسی خواهد بود که ناقوس را تفسیر کند.<sup>۱</sup>

باری، بر این اجماع دارند که پرهیزگاران گزیدگان خدا از میان مردمان هستند؛ چرا که فرمود: ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ﴾<sup>۲</sup>. پس بر این اجماع کرده‌اند که فروتنان گزیدگان پرهیزگارانند، آن سان که فرمود: ﴿وَأُزِلَّتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ \* هَذَا مَا تُوعَدُونَ لِكُلِّ أَوَّابٍ حَفِيفٍ \* مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ الْغَيْبِ وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ﴾<sup>۳</sup>. همچنین بر این اجماع کرده‌اند که عالمان خدا ترس‌ترین بندگانند، آن گونه که فرمود: ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾<sup>۴</sup>. هم بر این اجماع کرده‌اند که آگاه‌ترین مردمان راه‌یافته‌ترین ایشان به حق و سزاوارترین ایشان به پیروی است، نه آن که بخواهد خود پیروی کند، آن سان که فرمود: ﴿أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي﴾<sup>۵</sup>. نیز بر این اجماع کرده‌اند که آگاه‌ترین مردمان به عدالت کسی است که بیش از همه بدان راه نماید؛ چرا که فرمود: ﴿يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ﴾<sup>۶</sup>.

پس بدین سان، کتاب خدا و سنت پیامبر ﷺ و اجماع امت بر این دلالت کرده است که پس از پیامبر ﷺ برترین کسان این امت علی‌علیه است.

→

مهلاً مهلاً، زن ما یاتی وزنا وزنا، لولا جهلی ما ان کانت، عندی الدنيا إلا سجنًا، خیراً خیراً شراً شراً، شیئاً شیئاً حزناً حزناً، ماذا من ذاکم ذا أمذا، ترجو تنجو تخشی تردی، عجل قبل الموت الوزنا، مامن يوم یمضی عنا، إلا أوهی متارکنا، ان المولی قد اندرنا، إنا نحشر عزلاً بهما.

۱. ابن بابویه، الامالی، ۲۹۵؛ همو، معانی الاخبار، ۲۳۱؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۴۴۳.

۲. حجات/۱۳: در حقیقت، ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شما است.

۳. ق/۳۱ - ۳۳: و بهشت را برای پرهیزگاران نزدیک گردانند، بی آن که دور باشد و به آنان گویند: این همان است که وعده یافته‌اید و برای هر توبه کار نگهبان حدود خدا خواهد بود، آن که در نهان از خدای بخشنده بترسد و با دلی توبه کار باز آید.

۴. فاطر/۲۸: از بندگان خدا تنها دانایانند که از او می‌ترسند.

۵. یونس/۳۵: پس آیا کسی که به سوی حق رهبری می‌کند سزاوارتر است مورد پیروی قرار گیرد یا کسی که راه نمی‌نماید مگر آن که خود هدایت شود؟

۶. مائده/۹۵: که آن را دو تن عادل از میان شما تصدیق کنند.



است، هنگامی که از دین خود دست نکشیدند و چون سختی‌های فراوان بدیشان روی نهاد شکیبایی ورزیدند و هجرت کردند.<sup>۱</sup>

سومین هجرت از آن نخستین گروه انصار بود. آنان به اجماع صاحبان روایات و آثار، همان هفتاد نفری هستند که در عقبه منی گرد آمدند و اولین کسی از ایشان که بیعت کرد ابوالهیثم بن تیهان بود.

چهارمین هجرت به سوی مدینه بود و معصب بن عمیر، عمار بن یاسر، ابوسلمه مخزومی، عامر بن ربیع، عبدالله بن جحش، ابن‌ام‌مکتوم، بلال و سعد طلیعه‌داران ایشان بودند و در پی ایشان دیگران گروه گروه رهسپار شدند. ابن‌عباس گفته است. در شأن اینان بود که نازل شد: ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ \* وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدُ وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا مَعَكُمْ فَأُولَئِكَ مِنْكُمْ وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾<sup>۲</sup>. خداوند در این آیه‌ها نخست از مؤمنان، سپس از مهاجران و آن‌گاه از مجاهدان یاد کرده و این مجاهدان را بر همه برتری بخشیده است و آن‌گاه فرموده: خویشاوندان نسبت به یکدیگر سزاوارترند.

این در حالی است که علی‌علیه‌السلام در ایمان آوردن، در هجرت به شعب، و سپس در جهاد بر همه دیگر کسان تقدم داشته و افزون بر این از خویشاوندان پیامبر ﷺ نیز هست.

### برتری هجرت علی‌علیه‌السلام

ابوبکر از هجرت کردگان به مدینه است، اما علی‌علیه‌السلام در همین هجرت نیز برتری‌هایی بر او دارد؛ چه این که پیامبر ﷺ ابوبکر را همراه خود روانه مدینه ساخت یا او خود به دلیلی با پیامبر ﷺ همراه شد، در حالی که پیامبر ﷺ علی‌علیه‌السلام را در بستر خویش گذاشت و او حاضر شد تا جان را فدای آن

۱. ← اسباب النزول، ۲۴۸.

۲. انفال/۷۴ و ۷۵؛ و کسانی که ایمان آورده و هجرت کرده و در راه خدا به جهاد پرداخته و کسانی که مهاجران را پناه داده و یاری کرده‌اند، آنان همان مؤمنان واقعی‌اند. برای آنان بخشایش و روزی شایسته‌ای خواهد بود، و کسانی که بعداً ایمان آورده و هجرت نموده و همراه شما جهاد کرده‌اند اینان از زمره شمایند و خویشاوندان نسبت به یکدیگر در کتاب خدا سزاوارترند. آری، خدا به هر چیزی دانا است.

حضرت کند. از دیگر سوی، پر پیدا است که جان فشانی گرانسنگ تر است تا جان خویش رها کردن و گریختن به غار. ابوالفضل شیبانی به سند خود از مجاهد روایت کرده که گفته است: عایشه به پدر خود و این که در غار با پیامبر ﷺ بوده است افتخار ورزید. عبدالله بن شداد بن هاد در پاسخ او گفت: کجایی با علی بن ابی طالب (علیه السلام) که در جای پیامبر ﷺ خفت، در حالی که می دانست کشته خواهد شد؟ عایشه سکوت گزید و پاسخی نداد.<sup>۱</sup>

چقدر تفاوت است میان آن که خداوند فرمود: ﴿مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ﴾<sup>۲</sup> و آن که فرمود: ﴿إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾<sup>۳</sup>

نکته دیگر آن که پیامبر ﷺ در کنار ابوبکر بود و او را آرامش می داد، در حالی که همراه علی (علیه السلام) نبود. افزون بر این به ابوبکر هیچ سختی و آزاری نرسید، در حالی که علی (علیه السلام) هدف سنگ ها قرار گرفت. سرانجام، ابوبکر در غار پنهان شده بود و علی (علیه السلام) در برابر کافران آشکارا مانده بود.

همچنین، پیامبر ﷺ علی (علیه السلام) را در بازگرداندن امانت ها جانشین خود قرار داد؛ چرا که او امانتدار بود.<sup>۴</sup> علی (علیه السلام) نیز چون امانت ها را به صاحبانشان بازگرداند بر کعبه ایستاد و با صدایی بلند بانگ زد: ای مردم، آیا کسی مانده است که امانتی داشته باشد؟ آیا کسی هست که وصیتی داشته باشد؟ آیا کسی هست که پیامبر خدا ﷺ او را وعده ای داده باشد؟

پس چون هیچ کس مراجعه نکرد، علی (علیه السلام) به پیامبر ﷺ پیوست. این خود نشانی دیگر بر خلافت، امانت و شجاعت علی (علیه السلام) بود.

نیز علی (علیه السلام) سه روز پس از هجرت پیامبر ﷺ زنان او را که عایشه هم در میان ایشان بود، پشت سر خود بر مرکب ها نشاند و بدین سان او را بر ابوبکر منتی است که از دخت وی پاسداری کرده است. علی (علیه السلام) را در هجرت نیز بر او منتی دیگر است. علی (علیه السلام) مرد دو هجرت، و دلاوری است که آن شب را میان چهارصد شمشیر خفت. پیامبر ﷺ هم از آن روی علی (علیه السلام) را بر بستر خویش خواباند که به دلیری اش اطمینان داشت. کافران از شب تا سپیده صبح او را در محاصره داشتند تا او را در روشنایی روز بکشند و بنی هاشم ببینند قاتلان او از همه قبایل گرد آمده اند و بدین سان خون وی هدر رود.

۱. ← طوسی، الامالی، ۴۴۷.

۲. بقره/۲۰۷: و از میان مردم کسی است که جان خود را برای طلب خشنودی خدا می فروشد.

۳. توبه/۴۰: آن گاه که به همراه خود می گفت: اندوه مدار که خدا با ما است.

۴. ← طبرسی، اعلام الوری، ۳۷۵/۱.

ابن عباس گفته است: در آن مهاجمان، عتبه و شیبه فرزندان ربیعه بن هشام و همچنین ابوسفیان از بنی عبدشمس، طعنه بن عبدی، جبیر بن مطعم و حارث بن عمر از بنی نوفل، نصر بن حارث از بنی عبدالدار، ابوالبختری، زمعه بن اسود و حکیم بن حزام از بنی اسد، ابو جهل از بنی مخزوم، نبیه بن حجاج و منبه بن حجاج از بنی سهم و امیه بن خلف از بنی جمح که از تیره‌های قریش شمرده نمی‌شود حضور داشتند.<sup>۱</sup>

آری، پیامبر ﷺ را وصی خود در اموال و کسان و فرزندان قرار داد و او را در بستر خویش خواباند و بر کرسی خود نشاند و این‌ها همه گواهی است بر این که او وصی پیامبر ﷺ است.

### خفتن در بستر پیامبر ﷺ

در تاریخ خطیب<sup>۲</sup>، تاریخ طبری<sup>۳</sup>، تفسیر ثعلبی<sup>۴</sup>، تفسیر قزوینی در ذیل آیه ﴿وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ﴾<sup>۵</sup> آمده است که – و داستان مشهور است که – جبرئیل نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: امشب بر بستر خویش که همواره آن جای خفتی خواب. چون پاسی از شب گذشت مشرکان بر در سرای پیامبر ﷺ گرد آمدند و در کمین او نشستند. در این هنگام پیامبر ﷺ به علی علیه السلام فرمود: در بستر من بخواب و بُرد سبز حضرمی مرا روی سر خویش بکش، و خود از آن سوی بیرون شد.

گفته‌اند: چون مهاجمان نزدیک شدند علی علیه السلام را شناختند و پرسیدند: آن دوست کجا است؟ فرمود: نمی‌دانم. مگر من گماشته‌ای بر او بوده‌ام؟ او را گفته‌اید برود و او نیز رفته است.

ابورافع گفته است: پیامبر ﷺ به علی علیه السلام فرمود: خداوند مرا اذن هجرت داده است و اینک تو را فرمان می‌دهم در بسترم بخوابی. قرشیان چون تو را بینند به رفتن من پی نبرند.

۱. تفصیلی از این نام‌ها و این ماجرا در شرح نهج البلاغة (۳۰۳/۱۳) به نقل از مغازی واقدی آمده است.

۲. ← تاریخ بغداد، ۱۹۱/۱۳.

۳. ← تاریخ الامم والملوک، ۵۶۷/۱ و ۵۶۸.

۴. ← الکشف والبيان، ۳۴۸/۴ و ۳۴۹.

۵. انفال/۳۰: و یاد کن هنگامی را که کافران درباره تو نیرنگ می‌کردند تا تو را به بند کشند یا از مکه اخراج کنند و نیرنگ می‌زدند و خدا تدبیر می‌کرد و خدا بهترین تدبیرکنندگان است.

طبری<sup>۱</sup>، خطیب<sup>۲</sup>، قزوینی و ثعلبی<sup>۳</sup> گفته‌اند: «و خداوند پیامبر ﷺ خویش را از مکر آنان رهانید و تدبیر خداوند خفتن علی<sup>علیه السلام</sup> در بستر پیامبر ﷺ بود.

عمار، ابورافع و هند بن ابی‌هاله گفته‌اند: امیرمؤمنان<sup>علیه السلام</sup> از جا پرید و به شمشیر بر آنان تاخت و آنان در برابر او عقب نشستند.

محمد بن سلام در حدیثی طولانی از امیرمؤمنان<sup>علیه السلام</sup> روایت کرده که فرموده است: پیامبر خدا ﷺ رهسپار شد و من در بستر او خفتم و در انتظار آمدن آن طایفه ماندم تا بر من درآمدند. چون من و آنان در آن خانه رویاروی قرار گرفتیم، شمشیر در کف گرفتم و برخاستم و آنان را با چنان توانی که مردمان دانند از خود راندم<sup>۴</sup>.

چون صبح شد علی<sup>علیه السلام</sup> در حالی که هنوز بیست سال داشت با قدرت از خود دفاع کرد و به رجم خواسته مشرکان مکه تنها در این شهر ماند تا حقوقی را که دیگران نزد پیامبر ﷺ داشتند ادا کند. محمد واقدی، ابوالفرج نجدی، ابوالحسن بکری و اسحاق طبرانی روایت کرده‌اند که چون علی<sup>علیه السلام</sup> آهنگ هجرت کرد، عباس به او گفت: پیامبر ﷺ نیز پنهانی هجرت گزیده است، ولی قرشیان سخت او را تعقیب کرده‌اند. اینک تو می‌خواهی با جمع زنان و با این همه کجاوه و اموال و کسان آشکارا رهسپار شوی و این همه را از دشت و دره از میان قبایل قریش بگذرانی؟ برایت چاره‌ای جز این نمی‌بینم که در پناه نگاهبانانی از خزاعه رهسپار گردی.

علی<sup>علیه السلام</sup> در پاسخ فرمود:

مرگ آبشخوری است که همگان بدان درآیند. مرا باز مدار که بار سفر بسته شده است.

پسر آمنه محمد مردی راستگوی است که از زبان جبرئیل گفته است.

افسار شتر را بسپار و از هیچ مانعی بیم مدار که خداوند آنان را از آزار رساندن بازدارد.

من به خدای خویش و به احمد اعتماد دارم و راه او به راه من دریوسته است<sup>۵</sup>.

۱. ← تاریخ الامم والملوک، ۵۶۷/۱.

۲. ← تاریخ بغداد، ۱۹۱/۱۳.

۳. ← الکشف والبيان، ۳۴۸/۴ و ۳۴۹.

۴. ← ابن بابویه، الخصال، ۳۵۷؛ ابن حیون، شرح الاخبار، ۲۵۵/۱.

۵. ان المنية شربة موروثة لاتنزعن و شد للترحیل



گفته‌اند: در این میان، مهلع غلام حنطلة بن ابی سفیان شبانه برگذر علی علیه السلام کمین کرد و چون او را دید، شمشیر از نیام برآورد و به سوی آن حضرت تاخت. اما علی علیه السلام فریادی زد که وی به روی بر زمین افتاد.

چون صبح شد علی علیه السلام راه خود را به سوی مدینه در پیش گرفت. هنگامی که به آستانه وادی ضجنان رسید، تعقیب‌کنندگان که هشت سوار بودند خود را به او رساندند و گفتند: ای مکار، گمان کرده‌ای می‌توانی این زنان را برهانی؟ - و ادامه داستان<sup>۱</sup>.

باری، خداوند بر صحابه، تنها هجرت را، و بر علی علیه السلام، نخست خفتن در بستر پیامبر صلی الله علیه و آله و سپس هجرت را واجب کرده بود.

دیگر آن که خداوند آن‌سان که ابراهیم علیه السلام را به اسماعیل علیه السلام و عبدالمطلب را به عبدالله آزمود پیامبر صلی الله علیه و آله را نیز به علی علیه السلام آزمود. نکته دیگر هم آن که فداکاری علی علیه السلام و جان‌فشانی او برای پیامبر صلی الله علیه و آله شیوه‌ای رایج در شعب ابوطالب بوده و بر این پایه، اگر ابوبکر سه شب در غار خفته، علی علیه السلام در شعب سه سال و به روایتی چهار سال، هر شب در بستر پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خفته است<sup>۲</sup>.

عکبری در فضائل الصحابة<sup>۳</sup> و فنجکردی در سلوة الشیعة<sup>۴</sup> نقل کرده که علی علیه السلام فرموده است: با جان خویش سپر بلای برترین کسی شدم که بر این ریگزار گام نهاده یا بر گرد خانه کهن و حجر طواف کرده است.

→

ان ابن آمنه النبی محمدا	رجل صدوق قال عن جبریل
ارخ الزمام و لا تخف عن عائق	فان الله یردیهم عن التنکیل
انی برتبی واثق و باحمد	و سبیلہ متلاحق بسبیلی

← دیوان الامام علی علیه السلام، ۹۴.

۱. در ادامه داستان آمده است که علی علیه السلام به شمشیر در برابر آنان ایستاد و از ایمن و ابوواقد که از همراهان آن حضرت بودند خواست کاروان را دور کنند و آنان نیز چنان کردند و آن مهاجمان کاری از پیش نبردند. ← طوسی، الامالی، ۴۷۰.

۲. در السیرة الحلبیة (۳۴/۲) آمده است که ابوطالب هر شب یکی از فرزندان خود را بر جای پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خواباند.

۳. این کتاب در دسترس نیست.

۴. ابیات را در نسخه چاپی سلوة الشیعة نیافتم.

یعنی محمد ﷺ، آن هنگام که بیم مکر ایشان برد. اما خداوند پروردگارم که صاحب جلال است او را از این مکر مصون بداشت، و خفتم و ایشان را نظاره کردم، در حالی که آنان مرا نمی شناختند، و در آن هنگام خود را مہیای کشته شدن و اسیر گشتن ساختم، و پیامبر خدا ﷺ در امان و در حالی که در پناه و پوشش خداوند بود، در غار خفت. بدین کار خواستم بر درگاه خدا فروتنی آورم و او را یاری رسانم، و همواره نیز او را در دل خواهم داشت تا در خاک مدفون شوم<sup>۱</sup>.

سید حمیری گفته است:

آن کیست که بر بستر مصطفی ﷺ خفت و بالش او بیش کشید و زیر سر نهاد؟ و صورت خود به لحاف او درپوشاند، تا مکر آنان را که مکر می ورزیدند از او دور کند. پس چون صبح رخ نمود، انبوهی از تاریکی به او روی نهاد، و آن نگاهبانان او را در میان گرفتند و پیامبر ﷺ را طلبیدند، در حالی که دیروز او را ناسزاها گفته و تهدیدها کرده بودند. سراغ آن پاک و پیراسته جستند، در حالی که ام به غار رفته بود و بیم آن داشت در آن جا به سراغش روند.

آنان دست ستم به شمشیر بردند و تیغ برافراشتند و فرود آوردند و آهنگ کشتن او داشتند.<sup>۲</sup>

- |   |   |
|---|---|
| <p>۱. وقیت بنفسی خیر من وطأ الحصى<br/>محمد لما خاف ان یمکروا به<br/>و بت اراعیهم و لم یثبتونی<br/>و بات رسول الله فی الغار آمنا<br/>اردت به نصره الاله تبثلا<br/>← دیوان الامام علی (علیه السلام)، ۸۶ و ۸۷.</p> | <p>و من طاف بالبيت العتیق و بالحجر<br/>فوقاه ربی ذوالجلال عن المکر<br/>و قد صبرت نفسی علی القتل و الاسر<br/>و ذلک فی حفظ الاله و فی ستر<br/>و اضمرته حتی اوتد فی قبری</p> |
| <p>۲. و من ذا الذی قد بات فوق فراشه<br/>و خمر منه وجهه بلحافه</p>   | <p>و ادنی و ساد المصطفی فتوسدا<br/>لیدفع عنه کید من کان اکیدا</p>   |

همو گفته است:

و در آن شب که مشرکان با پیغمبر ﷺ مکر ورزیدند او جان خویش به خدا فروخت، همان جانی که تو هیچ به او نفروشی.

پس در بستر او خفت، در حالی که هیچ کس از آنان که ستون خیمه دلشان استوار نیست نتوانند تا سپیده سحر در چنان بستری بخوابند.<sup>۱</sup>

همو در شعری دیگر گفته است:

مردمان خفتند و او در حالی که ملحفه به خود درپیچیده بود در بستر پیامبر ﷺ خفت و آنان می دیدند که پیامبر ﷺ نرفته است.

تا چون صبح دمید و در شب رخنه افتاد، چونان که لکه ای سپید در پیشانی اسبان جلوه کند، برخاستند تا بر آن که در بستر بود یورش برند، اما به ناکامی، چیزی جز آن یافتند که خواستند. او با جان خویش پیامبر ﷺ را از مرگ حفظ کرد و در برایم بیم دشمنان مهاجم نگاه داشت. تا زمانی که پیامبر ﷺ در غاری پنهان گشت و درود خدا بر آن غایب غار<sup>۲</sup>.

→

فلما بدا صبح يلوح تكشف  
و دارت به احراسهم يطلبونه  
اتوا طاهراً و الطيب الطهر قد مضى  
فهموا به ان يقتلوه و قد سطوا  
← ديوان السيد الحميري، ۱۶۷.

۱. و ليلة كاد المشركون محمدا  
فبات مبيتا لم يكن ليبتيه  
← همان، ۲۴۹.

۲. باتوا و بات على الفراش ملفعا  
حتى اذا طلع الشميط كأنه  
ثاروا لاحداج الفراش فصادفت  
في الليل صفحة خد ادهم مغرب  
غير الذي طلبت اكف الخيب

←

همچنین گفته است:

در آن هنگام که موافق و هم‌پیمانی نبود او شبانه و در حالی که بیم تعرض داشت رهسپار شد، و علی‌علیه به سراغ پیامبر ﷺ رفت و در بستر او خفت و چونان کسی که خوابیده باشد لحاف او به خود درپیچید.

اما چشم‌های مشرکان خیره شد و خانه‌های خاندان محمد ﷺ را در محاصره گرفتند و در کمین نشستند.

تا چون صبح به سان شمشیری که از نیام برآید رخ نمود، برخاستند و گمان داشتند به پیامبر ﷺ دست یافته‌اند، و او را در میان گرفتند. اما مکر حيله گران به ناکامی گرایید.

پس علی‌علیه با جان خود او را از مرگ رهاوند، و مشرکان بر سر او سنگ افکندند.<sup>۱</sup>

سید حمیری همچنین گفته است:

او تنها در بستر برادر خویش خفت تا وی را از ستمگران سرکش حفظ کند، در حالی که مردانی از قریش با شمشیرهایی کمین کرده بودند، که اگر از نیام برمی‌آمد می‌درخشید.

→

حذراً علیه من العدو المجلب  
صلی الاله علیه من متغیب

فوقاه بادرة الحتوف بنفسه  
حتى تغيب عنهم فى مدخل

← همان، ۹۴-۹۶.

عند انقطاع موائق و معاهد  
مستدثراً بدثاره كالراقد  
ابیات آل محمد بمراسد  
سیف تخرق عنه غمد الغامد  
فتعاوروه و خاب كید الكابد  
و لقد تنوول راسه بجلامد

و سرى النبى و خاف ان يسطى به  
و اتى النبى فبات فوق فراشه  
و ذكت عيون المشركين و نطقوا  
حتى اذا ما الصبح لاح كأنه  
ثاروا و ظنوا انهم ظفروا به  
فوقاه بادرة الحتوف بنفسه

۱.

← همان، ۱۹۴.

اما چون صبح دمید گاه آن کمین‌کنندگان فرار سید.

لیک چون او را دیدند از او ترسیدند و کناره‌گزیدند و البته همواره از او بگریزند و کناره‌گزینند.<sup>۱</sup>

ابن علویه گفته است:

یا آن چه کسی است که در دفاع از پیامبر ﷺ جان خویش بر کف نهاد و بر او تکیه توان زد؟  
آیا کسی جز برادر پیامبر ﷺ جان خویش در راه او نثار کرد و بر بستر خوابید و به سان کسی که خفته است جامه به خود در پیچید؟<sup>۲</sup>

صاحب بن عباد گفته است:

آیا کسی را چون کردار تو هست، آن هنگام که در شب بستر جان خویش را آماده فدا شدن برای پیامبر ﷺ کردی؟<sup>۳</sup>

مرزکی<sup>۴</sup> گفته است:

در حالی که شما در بستر خود خفته بودید او بر بستر پیامبر ﷺ خفت و فدایی وی شد.<sup>۵</sup>

ابن طوطی نیز گفته است:

- |   |   |
|---|---|
| ۱. و بات علی فراش أخیه فرداً<br>و قد کانت رجال من قریش<br>فلما ان أضاء الصبح جاءت<br>فلما أبصروه تجنبوه | بقیه من العتاة الظالمینا<br>بأسیاف یلحن اذا انتضینا<br>عداتهم جميعا مخلفینا<br>و ما زالوا له متجنبینا |
| ← همان، ۴۳۱.  |   |
| ۲. امن شری لله مهجة نفسه<br>هل جاد غیر اخیه ثم بنفسه  | دون النبی علیه ذاتکلالن<br>فوق الفراش یغط کالنعسان  |
| ۳. هل مثل فعلک فی لیل الفراش و قد   | فدیت بالروح ختام النبیینا   |
| ← دیوان الصاحب بن عباد، ۱۰۵.  |   |
| ۴. مقصود زید بن سهل مرزکی (د. ۴۵۰ ق.) است.  |   |
| ۵. و نام علی الفراش له فداء   | و انتم فی مضاجعکم رقود  |

چون آن پیامبر هدایتگر ﷺ شبانه راهی هجرت شد و آن هنگام که دشمنان مکر کردند و خداوند خود تدبیر کرد،

و علی علیه السلام بر بستر او خفت و جان خویش سپر ساخت و با دلی استوار و بی آن که بیمی برد بر جای پیامبر ﷺ ماند.

پس شبانه و آن گاه که در تاریکی رخنه‌ای افتاده و فروغی از سرخی صبح رخ نموده بود، خود را بدان جا رساندند.

اما پدر آن دو شیربچه را یافتند که سلاح بر تن آراسته و آماده ریختن خون آنان است.

پس علی علیه السلام به شمشیر بر آنان یورش برد، آن سان که شیری در بیشه یورش برد.

آنان بی درنگ گریختند و پشت کردند، گویی خرائی اند که از برابر شیر درنده می‌گریزند.

پس در برابر حیلۀ آنان تدبیری الهی بر دست آن حیدر که خشنودی خدا بر او است شکل گرفت و خدا در برابر حیلۀ آن قوم تدبیری کرد<sup>۱</sup>.

زاهی گفته است:

در حالی که نگاهبانان شب پیامبر ﷺ را در میان گرفته بودند او در آرامش بر بستر ایشان خفت. تا چون آن طایفه بر کسی یورش آوردند که بیدار بود و آمادگی‌اش برای نبرد او را بیدار داشته بود، بر آنان تاخت و همه از هم پراکندند و گریختند و دلاوری‌اش آنان را از نزدیک شدن به او باز می‌داشت<sup>۲</sup>.

- |  |   |
|--|---|
| ۱. و لما سری الهادی النبی مهاجراً<br>و نام علی فی الفرش بنفسه<br>فوافوا بیاتاً و الدجی متقوض<br>فألفوا أباشیلین شاکی سلاحه<br>فصال علی بالحسام علیهم<br>فولوا سراعاً نافرین کأنما<br>فکان مکان المکر حیدرة الرضا<br>بات علی فرش النبی آمنا | و قدمکر الأعداء و الله أمکر<br>و بات ریط الجاش ماکان یذعر<br>و قد لاح معروف من الصبح اشقر<br>له ظفر من صائک الدم أحمر<br>کما صال فی العریس لیث غضنفر<br>هم حمر من قسور الغاب تنفر<br>من الله لما کان بالقوم یمکر<br>و اللیل قد طافت به احراسه |
|--|---|

ناشی نیز گفته است:

او در راه خدا و بادل‌ی خرسند با جانی که بر کف می‌نهاد از پیامبر ﷺ حفاظت کرد، تا چون آن طایفه به سراغ پیامبر ﷺ آمدند، با دلی چونان دل شیر و در حالی که راه راست می‌پوید و ترس به او راه ندارد غافلگیرشان ساخت. پس درباره آن هدایتگر از او پرسیدند و با آنان بگو مگو کرد و او را ترساندند و چون از ایشان بینماک شد از جا پرید.<sup>۱</sup>

ابن‌درید اسدی گفته است:

مگر نه آن است که وقتی مشرکان در کمین پیامبر ﷺ بودند او بر جای وی خفت، و روانداز او به خود پیچید تا مکر آنان را بی‌اثر کند و البته بستر برترین مردم بستر او شده بود. پس با بذل جان خویش از پیامبر ﷺ پاسداری کرد و در برابر دیدگان کافران او را رهاوند.<sup>۲</sup>

دعبل گفته است:

و او است که بر بستر محمد ﷺ خفت تا او را حفظ کند و تدبیر سازد و تدبیری بی‌اثر کند. هم او است که در هنگام دهش، پیشگام همگان است، چونان که نه مسافران آن را انکار کنند و نه اقامت‌کنندگان.<sup>۳</sup>

→

- |   |   |    |
|---|---|----|
| حَتَّى إِذَا مَا هَجَمَ الْقَوْمُ عَلَى<br>ثَارِ إِلَيْهِمْ فَتَوَلَّوْا مَرْقَا<br>وَقَى النَّبِيُّ بِنَفْسِ كَانِ يَبْذُلُهَا       | مَسْتَقِظٌ يَنْصَلُهُ أَشْمَاسُهُ<br>يَمْنَعُهُمْ عَنْ قَرْبِهِ حِمَاسُهُ<br>دُونَ النَّبِيِّ قَرِيرَ الْعَيْنِ مُحْتَسِبَا     | ۱. |
| حَتَّى إِذَا مَا آتَاهُ الْقَوْمُ عَاجِلُهُمْ<br>فَسَأَلُوهُ عَنِ الْهَادِي فَشَاجِرُهُمْ<br>أَوَّلُ مَا يَبْتَ عِنْدَهُ أَبُو حَسَنِ | بِقَلْبِ لَيْثٍ يَعَافُ الرُّشْدَ مَا وَجِبَا<br>فَخَوْفُوهُ فَلَمَّا خَافَهُمْ وَثَبَا<br>وَالْمُشْرِكُونَ هُنَاكَ تَرَصَّدَهُ | ۲. |
| مُتَلَفِّفَا لِيَرُدَّ كَيْدَهُمْ<br>فَوْقَى النَّبِيُّ بِبَذْلِ مَهْجَتِهِ<br>وَهُوَ الْمَقِيمُ عَلَى فِرَاشِ مُحَمَّدٍ              | وَبَاعِينَ الْكُفَّارِ مَنْجِدَهُ<br>حَتَّى وَفَاهُ كَائِدَا وَمَكِيدَا   | ۳. |

←

مهیار [دیلمی] گفته است:

سزاوارترین کسان به ارجمندی نزد محمد ﷺ، همان کس است که شانه‌هایی استوار داشت. همو که به هنگام بیم تجاوز، به جای وی بر بستر خفت و را از نظر دور داشت و جان بر کف نهاد.<sup>۱</sup>

عبدی گفته است:

علی علیه السلام را در میان همه مردمان، جز برادر خویش محمد ﷺ، همتایی نیست آن امیر در آن هنگام که قریشین در بستر به او یورش آوردند جان فدای وی شد، و پیامبر ﷺ در خم او را به خود ملحق ساخت و به عنوان وزیر و خلیفه پس از خود پسندید.<sup>۲</sup>

سید مرتضی نیز گفته است:

او است که اگر نیزه و شمشیرش نبود، دینی چیره در میان مردمان نبود. هم او است که در هیچ موضعی گام پس نهاد و سستی نکرد، در همه کارها پس از او، دومین است و در برابر رخدادها دژ استوار او و رکن و تکیه گاه او است. آفرین بر آن آزمون و آن دفاع او و البته امروز بدخواهان مهتری او فرومی‌پوشانند. گویی درختان آن سرزمین بلند جنگلی است و او در این بیشه شیر. خواستند به بلندای او دست یازند. اما او با پیشگامی گوی سبقت از آنان ربود و بدان جا رسید که آهنگ آن بر مردان دشوار آید.<sup>۳</sup>

→

ما لیس ینکر طارقا و تلیدا

و هو المقدم عند حومات الندی

← شعر دعل بن علی الخزاعی، ۲۵۳.

من کان منهم منکبیه راقیا

و احق بالتمیز عند محمد

۱.

حذر العدا فوق الفراش و فادیا

من بات عنه موقیا حوباؤه

← دیوان مهیار الدیلمی، ۲۰۱/۴.

محمد فی الوری نظیر

ما لعلی سوی اخیه

۲.

علیه فی فرشه الامیر

فداه اذ اقبلت قریش

خلیفه بعده وزیر

وافاه فی خم و ارتضاه

فی الناس لولا رحمه و حسامه

و هو الذی ما کان دین ظاهر

۳.

←



عونی گفته است:

با من بگو، که بود که در پیکارها جان بر کف می نهاد و در دفاع از محمد ﷺ پیشگام می شد؟  
 مرا بگوی که بود که در میان آن مردمان مرحب را بر خاک افکند و با دستان خویش دروازه دژ را از  
 جای کند؟  
 و چه کسی بود که در نوجوانی، جان به خدای خویش فروخت و بر بستر پیامبر ﷺ هدایت رفت و او را  
 مصون بداشت؟  
 در حالی که آن مهاجمان با شمشیرهای برّان، در کنار آن بستر ایستاده بودند و برق خنجر  
 می نمایاندد،  
 و مولای من بیدار بود و همه کارهای ایشان می دهید، اما نه از آن طایفه بیم داشت و نه از ایشان  
 ترسیده بود<sup>۱</sup>.

شاعری دیگر گفته است:

و آن شب در بستر و در آن هنگام که آن دسته ها در برابرش ایستادند از این یورش به خواسته خویش  
 نرسیدند.

→

و هو الذی لایقتضی فی موقف	اقدامه نکص به اقدامه
ثانیه فی کل الامور و حصنه	فی البائنات و رکنه و دعامه
لله در بلائه و دفاعه	فالیوم یغشی الدالین قتامه
و كأنما اجم العوالی غیله	و كأنما هو بینه ضرغامه
طلبوا مداه ففاتهم سبقاً الی	أمد یشق علی الرجال مرامه

بیت ها از شعری بلندگزینش شده است. ← علم الهدی، دیوان الشریف المرتضی، ۱۶۲/۳ و ۱۶۳.

ابن لی من کان المقدم فی الوغی	بمهجه عن وجه أحمد دافعا	۱.
ابن لی من فی القوم جدل مرحبا	و کان لباب الحصن بالكف قالعا	
و من باع منهم نفسه واقیا بها	نبی الهدی فی الفرش أفدیه یافعا	
و قد وقفوا طراً بجانب مبیته	قریش تهز المرهفات القواطعا	
و مولای یقظان یری کل فعلهم	فما کان مجزاعا من القوم فازعا	

چون دیدند ذوالفقار در کف او است و با آن بیم مرگ میان ایشان می‌پراکند و آنان را به وحشت می‌افکند.

چه بسیار رنج‌ها که غبار اندوه آن‌ها از چهره احمد برگرفت و پیوسته اندیشه از او زدود.<sup>۱</sup>

## جان به خدا فروختن

آری، هر چه گرفتاری سخت‌تر باشد پاداش آن نیز بیشتر خواهد بود و بیشتر بر اخلاص و بصیرت دلالت خواهد داشت. در پیکار، آن‌که سواره است می‌تواند از این سوی بدان سوی بتازد و یورش برد و بگریزد، اما آن‌که پیاده است جان خویش استوار کند و بر نفس خویش مهار زند و بدن خود را در معرض هجوم قرار دهد و بر رنج زخم و جدایی از محبوب صبر کند، حال چگونه است پاداش آن‌که ناگزیر است در بستر و در جامه خواب و بر بالش با دشمن رویاروی شود؟ چنین است که آیه ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ﴾<sup>۲</sup> در شأن علی علیه السلام و آن هنگام که بر بستر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خفت نازل شد. این حقیقت را ابراهیم ثقفی<sup>۳</sup>، فلکی طوسی<sup>۴</sup> به سند خود از حکم، از سدی و همچنین از ابومالک از ابن عباس نقل کرده، ابوالفضل شیبانی به سند خود از امام زین العابدین علیه السلام و نیز از حسن بصری، از انس، همچنین از ابوزید انصاری، از ابوعمر بن علاء حدیث کرده و ثعلبی<sup>۵</sup> نیز از ابن عباس و سدی روایت کرده و گفته: این آیه میان مکه و مدینه و در شأن علی علیه السلام، چون بر بستر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خفته بود نازل شده است.<sup>۶</sup>

- |                              |                             |
|------------------------------|-----------------------------|
| و لیلته فی الفرش إذ صمدت له  | عصائب لانالوا علیه انهجامها |
| فلما تراؤا ذاللفقار بکفه     | أطار بها خوف الردی و أهامها |
| و کم کربة عن وجه أحمد لم یزل | یفرجها قدما و ینفی اهتمامها |

۲. بقره/۲۰۷: و از میان مردم کسی است که جان خود را برای طلب خشنودی خدا می‌فروشد.

۳. ← الغارات، ۸۴۰/۲.

۴. مقصود ابوالعباس احمد بن حسن بن علی فلکی طوسی صاحب تفسیر منار الحق یا همان ابانة ما فی التنزیل من مناقب آل الرسول صلی الله علیه و آله و نیز شرح التهذیب فی الامامة است. ← ابن شهر آشوب، معالم العلماء، ۵۹.

از کتاب او اثری نیافتم جز یادکرد نام آن در منابع کتابشناختی و آن هم ظاهراً به نقل از همان معالم العلماء. برای نمونه ← کنوری، کشف الحجب و الاستار، ۵۵۰؛ آقابزرگ تهرانی، الذریعة، ۲۴۳/۲۲؛ تبریزی، مرآة الکتب، ۲۳۹.

۵. ← الکشف والبیان، ۱۲۵/۲ و ۱۲۶.

۶. همچنین ← کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۶۵؛ طوسی، التیان، ۱۸۳/۲؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۱۲۳/۱.

در فضائل الصحابه عبدالملك عكبري و در فضائل الصحابه ابوالمظفر سمعانی، هر دو به سند خود از علی بن حسین علیه السلام آمده که فرموده است: نخستین کسی که جان خویش به خدا فروخت علی بن ابی طالب علیه السلام بود. مشرکان در تعقیب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بودند و او از بستر برخاست و همراه با ابوبکر رهسپار شد. اما علی علیه السلام بر بستر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خفت و مشرکان آمدند و پیامبر صلی الله علیه و آله را نیافتند و به جای او علی علیه السلام را یافتند.

ثعلبی در تفسیر<sup>۱</sup> خود، ابن عقب<sup>۲</sup> در ملحه خویش، ابوالسعادات در فضائل العشرة، غزالی در احیاء<sup>۳</sup> و نیز کیمیای سعادت<sup>۴</sup> به روایت خود از ابویقظان آورده‌اند و از هم مسلکان و پیروان مذهب ما نیز کسانی چون ابن بابویه<sup>۵</sup>، ابن شاذان<sup>۶</sup>، کلینی<sup>۷</sup>، طوسی<sup>۸</sup>، ابن عقده<sup>۹</sup>، برقی<sup>۱۰</sup>، ابن فیاض<sup>۱۱</sup>، عبدلی، صفوانی و ثقفی، هر کدام به سندهای خود، از ابن عباس، ابورافع و هند بن ابی هاله روایت کرده‌اند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند به جبرئیل و میکائیل وحی کرد که من شما را با یکدیگر برادر ساختم و عمر یکی از شما را از دیگری درازتر ساختم. کدام یک از شما برادر خویش را برمی‌گزینید؟ اما هیچ کدام از آن‌ها مرگ را خوش نداشتند. پس خداوند بدیشان وحی کرد که چرا همانند ولّی من علی بن ابی طالب علیه السلام نبوده‌اید که میان او و پیامبر محمد صلی الله علیه و آله برادری ایجاد کردم و علی علیه السلام او را در زنده

۱. ← الكشف والیان، ۱۲۶/۲.

۲. مقصود یحیی بن عقب تعلیم‌دهنده حسن علیه السلام و حسین علیه السلام است، صاحب لامیه‌ای که با بیت زیر آغاز می‌شود:

رأیت من الامور عجیب حال  
لاسباب یسطرها مقالی

این همان ملحه او است. ← حاجی خلیفه، کشف الظنون، ۱۸۱۸/۲؛ آقابزرگ تهرانی، الذریعة، ۲۰۰/۲۲.

۳. ← احیاء علوم الدین، ۲۵۸/۳.

۴. در کیمیای سعادت چنین روایتی ندیدم.

۵. روایت را در آثار صدوق نیافتم.

۶. ← شاذان قمی، الفضائل، ۹۴.

۷. خبر را در آثار کلینی نیافتم.

۸. ← الامالی، ۴۶۹.

۹. ← فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام، ۱۸۱.

۱۰. روایت را در کتاب المحاسن نیافتم.

۱۱. ← شرح الاخبار، ۴۰۹/۲.

ماندن بر خود برگزید و بر بستر وی خفت و با جان خویش از وی حفاظت کرد. هر دو روانه زمین شوید و او را از دشمنانش حفظ کنید.

جبرئیل به زمین نازل شد و در بالای سر علی عَلَيْهِ السَّلَام نشست و میکائیل نیز سمت پای او نشست و جبرئیل می‌گفت: گوارا باد بر تو ای پسر ابوطالب که خداوند با تو بر فرشتگان فخر می‌کند. در این هنگام بود که آیه ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ﴾<sup>۱</sup> نازل شد.<sup>۲</sup> شاعر گفته است:

آن هنگام که هر گشاده‌دستی نسبت به جان زفتی کند، او جان فدا کرد و فدا کردن جان اوج جود است.<sup>۳</sup>

ابن حماد گفته است:

آن هنگام که او بر بستر احمد عَلَيْهِ السَّلَام خفت و از آن برخاست، خداوند رحمان به او بر فرشتگان آسمان‌ها فخر کرد.

ای جبرئیل و ای میکائیل، من که فضل‌م فراوان است شما را برادر همدیگر ساخته‌ام. پس آیا اگر درباره یکی از شما تقدیرم پیشی گیرد، کدامتان فدای دیگری می‌شود و او را از مرگ می‌رهاند و بدین خرسند می‌گردد؟

هر کدام جان خویش دریغ داشتند و باز ایستادند، و خداوند گفت: من بلندمرتبه ارجمندم. اینک آن وصی جان فدای برادر خود کرده است و به واسطه همین کردار نزد من جایگاه و تقرب یافته است.

پس باید که به زمین روانه شوید و او را در برابر هر کس که بدخواهش باشد یا برایش حيله‌ای کرده باشد حفظ کنید.<sup>۴</sup>

---

۱. بقره/۲۰۷.

۲. همچنین ← ابن‌رستم، المسترشد، ۳۶۱؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۱۲۳/۱؛ طبرسی، الاحتجاج، ۱۶۰/۱.

۳. یجود بالنفس اذ ضن الجواد بها و الجود بالنفس اقصى غاية الجود

۴. باهی به الرحمن أملاک العلی لما انثنی من فرش احمد یهجع

خطیب خوارزم نیز گفته است:

علی عليه السلام در بستر مرگ در برابر دشمن بی سپر بود و احمد عليه السلام در غاری بس دور در امان.  
آن فرشته می گفت: ای علی عليه السلام، تو را گوارا باد که جان خویش در برابر غارت نهاده ای<sup>۱</sup>.

→

یا جبرئیل و میکائیل فاننی	آخیت بینکما و فضلی أوسع
أفإن بدا فی واحد أمری فمن	یفدی أخاه من المنون و یقنع
فتوثقا کل یضن بنفسه	قال الاله أنا الأعز الأرفع
ان الوصى فدی أخاه بنفسه	ولفعله زلفی لدی و موضع
فلتهبطا و لتمعنا من رame	أم من له بمکیده یتسرع
علی فی مهاده الموت عار	و احمد مکنس غار اغتراب
یقول الروح بخ بخ یا علی	فقد عرضت روخک لانتهاه

## فصل ۷

### پیشگامی در جهاد

#### برترین گزیدگان

امت بر این حقیقت اجماع دارند و کتاب و سنت نیز از این می‌گویند که خدا را در میان آفریدگان خویش گزیدگانی است و این گزیدگان پرهیزگاراند، چونان که فرمود: ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ﴾<sup>۱</sup>. آن‌گاه گزیدگان این پرهیزگاران مجاهدانند، آن سان که فرمود: ﴿فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً﴾<sup>۲</sup>. گزیدگان او از این مجاهدان نیز کسانی‌اند که در این جهاد پیشگام بوده‌اند؛ ﴿لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتِلَ أُولَٰئِكَ أَكْثَرُ دَرَجَةً مِنْ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقَاتَلُوا﴾<sup>۳</sup>.

همچنین امت بر این اتفاق دارند که پیکارگران بدر همان کسانی بودند که در جهاد پیشی جستند و گزیده این بدریان نیز علی‌علیه بود.

---

۱. حجرات/۱۳: در حقیقت، ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شما است.

۲. نساء/۹۵: خداوند کسانی را که با مال و جان خود جهاد می‌کنند به درجه‌ای بر خانه‌نشینان مزیت بخشیده است.

۳. حدید/۱۰: کسانی از شما که پیش از فتح مکه انفاق و جهاد کرده‌اند با دیگران یکسان نیستند. آنان از حیث درجه بزرگ‌تر از کسانی‌اند که بعداً به انفاق و جهاد پرداخته‌اند.

بدین سان آیه‌های قرآن همدیگر را گواهی کنند و امت را به اجماع خویش بدان راه برند که علی علیه السلام برترین ایشان پس از پیامبر صلی الله علیه و آله است. علوی بصری<sup>۱</sup> گوید:

اگر فرونشستن از جهاد با برخاستن به پیکار برابری می‌کرد خداوند فضیلت جهاد را بیان نفرموده بود.<sup>۲</sup>

### پیکار با منافقان

خداوند فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ﴾<sup>۳</sup>. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله به پیکار با کافران پرداخت و علی علیه السلام را فرمود تا پس از او به پیکار با منافقان برخیزد. همچنین این که فرمود: «تقاتل الناکثین و القاسطین و المارقین»<sup>۴</sup> و نیز حدیث «خاصف نعل»<sup>۵</sup>، «کلاب حوآب»<sup>۶</sup>، حدیث «تقتلک الفئة الباقية»<sup>۷</sup>، حدیث ذوالثدیه<sup>۸</sup> و نمونه‌هایی از این دست،

۱. مقصود ابوطالب محمد بن محمد بن محمد بن ابی‌زید علوی بصری است.

۲. ولو یستوی بالنهوض الجلوس لما بین الله فضل الجهاد

۳. تحریم/۹: ای پیامبر، با کافران و منافقان جهاد کن.

۴. این متن در المستدرک حاکم (۱۵۰/۳) چنین آمده است: «تقاتل الناکثین و القاسطین و المارقین بالطرقات و النهروانات و بالشعقات»؛ با ناکثان، قاسطان و مارقان در راه‌ها، کناره‌های نهرها و در ژرفای دره‌ها پیکار خواهی کرد. ۵. اشاره به روایتی که در آن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای جماعت قریش، شما دست بر نخواهید داشت تا زمانی که خداوند مردی را بر شما برانگیزد که خدای قلب او را به ایمان آزموده است و بر دین، شما را گردن زند و شما از پیشگاه او چون شتران رم کنید.

ابوبکر گفت: ای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، آن کس منم؟ فرمود: نه.

عمر گفت: ای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، آن کس من هستم؟ فرمود: نه. اما او همان کسی است که بر کفش پینه می‌نهد - و در آن هنگام علی علیه السلام کفشی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در دست داشت و بر آن پینه می‌زد. ← ابن‌شاذان، روشنگری، ۶۰۹ و ۶۱۰. همچنین ← کوفی، مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام، ۱۰/۲ و ۱۷؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۲۰۳/۱.

۶. اشاره به حدیثی که در آن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به همسران خویش فرمود: کاش می‌دانستم کدامتان بر آن شتر پرموی می‌نشینند و سگ‌های حوآب بر او پارس می‌کنند.

چندی بعد، هنگامی که عایشه راهی نبرد جمل شد، در راه بر حوآب گذشت و آن‌جا پارس کردن سگان او را به این

همه از اوصاف خلیفگان پیامبر ﷺ خبر دهند.

در برابر این احادیث ماجرای پیکار با مرتدان را به معارضه نیاورند؛ چرا که به اجماع اهل حدیث در آن پیکارها که علی علیه السلام داشت، پیامبر ﷺ خود او را به آن‌ها فرمان داده بود، در حالی که اهل رده در حکم مسلمان بودند و حقیقت این تفاوت بر هیچ صاحب انصافی پوشیده نیست.

## سرآمد مجاهدان

دیگر آن‌که آنان که به جهاد شناخته شده‌اند، علی علیه السلام، حمزه، جعفر، عبیده بن حارث، زبیر، طلحه، ابودجانه، سعد بن ابی وقاص، براء بن عازب، سعد بن معاذ و محمد بن مسلمه‌اند و از دیگر سوی امت بر این اجماع دارند که همه این یادشدگان در دلیری و در فراوانی جهاد با علی علیه السلام مقایسه نشوند. این در حالی است که درباره ابوبکر و عمر همه کتاب‌های مغازی و سیر را کاویده‌ایم و البته اثری از ایشان در آن‌ها نیافته‌ایم.

→

حدیث یادآور گشت.

این خبر در منابع فراوان سنی و شیعه آمده است. برای نمونه ← حاکم، المستدرک، ۱۲۹/۳؛ ابن حبان، الصحيح، ۱۲۶/۱۵؛ ابن ابی شیبہ، المصنف، ۵۳۶/۷؛ ابویعلی، المسند، ۲۸۲/۸؛ اسحاق بن راهویه، المسند، ۸۹۱/۳؛ ابن حنبل، مسند احمد، ۵۲/۶ و ۹۷/۸؛ بیهقی، دلائل النبوة، ۴۱۰/۶ و ۴۱۱؛ طبری، تاریخ الامم والملوک، ۱۱/۳ و ۱۸؛ یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ۱۸۱/۲.

۷. گروه سرکشی تو را خواهند کشت. این سخن پیامبر ﷺ خطاب به عمار است که در نبرد صفین و در صف یاران علی علیه السلام در برابر معاویه کشته شد. خبر در منابع فراوانی آمده است. از آن جمله ← مسلم، الصحيح، ۲۲۳۶/۴؛ حاکم، المستدرک، ۱۶۲/۲ و ۴۳۵/۳ و ۴۴۲؛ حمیدی، الجمع بین الصحيحین، ۲۴۰/۴؛ نسائی، سنن النسائی الکبری، ۷۵/۵، ۱۵۵ و ۱۵۶؛ بیهقی، سنن البیهقی الکبری، ۱۸۹/۸؛ ترمذی، السنن، ۶۶۹/۵؛ طبرانی، المعجم الاوسط، ۲۶۱/۷ و ۲۵۲/۸؛ همو، المعجم الکبیر، ۳۲۰/۱، ۲۲۱/۵ و ۲۲۶، ۲۳۱/۱۹ و ۲۶۳/۲۳؛ ابویعلی، المسند، ۱۹۵/۷؛ ابن حنبل، مسند احمد، ۱۶۱/۲ و ۳۱۵، ۳۰۶/۵، ۳۰۰/۶، ۳۱۱ و ۳۱۵.

۸. اشاره به حدیثی که از پیامبر اکرم ﷺ رسیده و در آن از خوارج و وجود فردی به نام ذوالثدیه در میان کسانی از ایشان که کشته شوند خبر داده است. در نبرد نهروان این فرد را در میان کشتگان خوارج یافتند. ← قطب راوندی، الخرائج والجرائح، ۶۸/۱؛ خوارزمی، المناقب، ۲۵۹؛ بخاری، الجامع الصحيح، ۲۵۴۰/۶؛ صنعانی، مصنف عبد الرزاق، ۱۴۷۱۰؛ ابن حنبل، مسند احمد، ۵۶/۳؛ همو، فضائل الصحابة، ۷۱۸/۲.



## حضور در همه پیکارها

امامت همه بر این اجماع دارند که علی علیه السلام مجاهد در راه خدا و برگشاینده اندوه و اندیشه از چهره پیامبر صلی الله علیه و آله بود و در پیکارها اگر پیامبر صلی الله علیه و آله حضور نداشت وی فرمانده پیکار بود و اگر حضور داشت وی دومین کس در اردوی مسلمانان و صاحب پرچم و درفش بود و نه هرگز زیر پرچم کسی دیگر قرار گرفت و نه هرگز گریخت، با آن که آن دو تن بارها گریختند و بارها نیز زیر پرچم دیگران رفتند<sup>۱</sup>.

## گواه‌هایی قرآنی

هم مسلکان ما به آیه ﴿لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُّوا وُجُوهَكُمْ قَبْلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ﴾<sup>۲</sup> استدلال کرده و گفته‌اند: مقصود از این آیه امیرمؤمنان علیه السلام است؛ زیرا به اتفاق همگان تنها او همه این ویژگی‌ها را دارا بود و یقینی نیست که دیگران نیز جامع این اوصاف باشند<sup>۳</sup>. از همین روی زجاج<sup>۴</sup> و فراء<sup>۵</sup> گفته‌اند: این آیه ویژه پیامبران و رسولان است. زاهی در شعر خود گفته است:

۱. ← ابن‌رستم، المسترشد، ۶۴۸.

۲. بقره/۱۷۷: نیکوکاری آن نیست که روی خود را به سوی مشرق و یا مغرب بگردانید، بلکه نیکی آن است که کسی به خدا و روز بازپسین و فرشتگان و کتاب آسمانی و پیامبران ایمان آورد و مال خود را با وجود دوست داشتن آن به خویشاوندان و یتیمان و بینوایان و در راه ماندگان و گدایان و در راه آزاد کردن بندگان بدهد و نماز را برپای دارد و زکات را بدهد و آنان که چون عهد بندند به عهد خود وفاداراند و در سختی و زیان و به هنگام جنگ شکیباییانند. آنانند کسانی که راست گفته‌اند و آنان همان پرهیزگاراند.

۳. ← تفسیر الامام العسکری علیه السلام، ۵۹۱؛ عیاشی، تفسیر العیاشی، ۸۶/۱؛ قمی، تفسیر القمی، ۶۸/۱؛ کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۶۳ و ۱۴۲.

۴. ← معانی القرآن و اعرابه، ۲۴۶/۱.

۵. ← معانی القرآن، ۱۰۴/۱.

آیا مهتر جن و انس را همانند آن چیزی قرار دهند که او در خردسالی نیز به خود نپسندد؟  
و آیا او را به کسی تشبیه کنند که نه توانست دلاوری را بگیراند و نه شمشیری به قدرت در کف  
گیرد؟<sup>۱</sup>

ابن عباس درباره ﴿وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾<sup>۲</sup> گفته است: در آسمان‌ها فرشتگان  
و در زمین مسلمانان اسلام آوردند و علی علیه السلام نخستین ایشان بود که اسلام آورد و با مشرکان پیکار  
کرد و پس از پیامبر صلی الله علیه و آله نیز با پیکارگران و کسانی که به اکراه، مسلمانی اظهار کرده بودند جنگید.<sup>۳</sup>  
در تفسیر عطاء خراسانی<sup>۴</sup> آمده که ابن عباس درباره آیه ﴿وَوَضَعْنَا عَنْكَ وِزْرَكَ \* الَّذِي أَنْقَضَ  
ظَهْرَكَ﴾<sup>۵</sup> گفته است: یعنی پشت تو را به علی بن ابی طالب علیه السلام محکم کرد.<sup>۶</sup>  
ابومعاویه ضریر از اعمش از مجاهد نقل کرده که در تفسیر ﴿هُوَ الَّذِي آيَدَكَ بِتَضَرِّهِ  
وَبِالْمُؤْمِنِينَ﴾<sup>۷</sup> گفته است: یعنی تو را با امیرمؤمنان علیه السلام، جعفر علیه السلام، حمزه و عقیل نیرو بخشید.<sup>۸</sup>  
همین مضمون از کلبی، از ابوصالح، از ابوهریره نیز برای ما روایت شده است.<sup>۹</sup>  
در کتاب ابوبکر شیرازی آمده که ابن عباس در مورد ﴿وَقُلْ رَبِّ ادْخُلْنِيْ مُدْخَلَ صِدْقٍ

۱. ایجعل سید الثقلین شبها لما لا یرتضیه له غلاما

الی من قط لم یهزم شجاعا و لم یحمل بقبضته حساما

۲. آل عمران/۸۳: آن‌که هر که در آسمان‌ها و زمین است سر به فرمان او نهاده است.

۳. ← طوسی، الامالی، ۵۰۳.

۴. ابن شهر آشوب در مقدمه کتاب حاضر از تفسیر او در کنار تفسیر عطاء بن ابی رباح یاد می‌کند. نام کامل این مؤلف ابویوب  
عطاء بن ابی مسلم خراسانی (۵۰ - ۱۳۳ ق.) است و چند برگه از تفسیر او بر جای مانده است. درباره او و تفسیرش ←  
کحاله، معجم المؤلفین، ۲۸۳/۶.

۵. انشراح/۲ و ۳: و آیا بارگرانت را از دوش تو برداشتیم؟ باری که گویی پشت تو را شکست؟

۶. ← قمی، تفسیر القمی، ۴۲۸/۲؛ شاذان قمی، الفضائل، ۱۵۱.

۷. انفال/۶۲: همو بود که تو را با یاری خود و مؤمنان نیرومند گردانید.

۸. روایت را در تفسیر مجاهد نیافتیم. این مضمون که مقصود از آیه علی علیه السلام است در خصائص الوحی المبین ابن بطریق  
(۱۹۰) و نیز شواهد التنزیل حاکم حسانی (۲۹۳/۱) دیده می‌شود.

۹. ← ابونعیم، حلیة الاولیاء، ۲۷/۳.

وَأَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ<sup>۱</sup> گفته: مقصود مکه است و در آیه ﴿وَأَجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا﴾<sup>۲</sup> نیز گفته است: خداوند دعای پیامبر ﷺ را اجابت کرد و علی بن ابی طالب علیه السلام را به او داد تا قدرتی باشد که او را در برابر دشمن یاری می دهد.<sup>۳</sup>

عکبری در فضائل الصحابه از ابن عباس نقل کرده که گفته است: در روز فتح مکه پیامبر خدا ﷺ را دیدم که به پرده های کعبه درآویخته است و چنین دعا می کند: «خداوندا، از عموزادگانم کسی به سویم برانگیز که مرا پشتیبانی کند».<sup>۴</sup>

پس جبرئیل چونان که گویی خشمگین است نازل شد و گفت: ای محمد، مگر نه آن است که خداوند تو را با شمشیری برهنه از شمشیرهای خدا در برابر دشمنان خدا یاری داد؟ - و مقصود او از این سخن علی بن ابی طالب علیه السلام بود.

ابوالمضا صبیح وابسته امام رضا علیه السلام از آن حضرت، از پدران وی نقل کرده که درباره ﴿لَا تَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا﴾<sup>۵</sup> فرموده اند: علی بن ابی طالب علیه السلام از ایشان بود. ناشی گفته است:

ای یاری دهنده مصطفی احمد ﷺ که یاری رساندن به او را از پدر خویش آموخته ای، و آنان را که به او آزار رساندند دشمن داشتی، لعنت پروردگارم بر کسانی که تو را دشمن گیرند. اگر به پیامبر ﷺ هدایت و به خدای بخشایشگر ایمان آورده بودند با تو دشمنی نمی ورزیدند.<sup>۶</sup>

دیگری گفته است:

۱. اسراء/۸۰: و بگو: پروردگارا، مرا در هر کاری به طرز درست داخل کن و به طرز درست خارج کن.

۲. اسراء/۸۰: و از جانب خود برای من تسلطی یاری بخش قرار ده.

۳. حاکم حسانی، شواهد التنزیل، ۴۵۲/۱.

۴. اللهم ابعث الی من بنی عمی من یعضدنی.

۵. غافر/۵۱: در حقیقت، ما فرستادگان خود را و کسانی را که گرویده اند یاری می کنیم.

۶. ایا ناصر المصطفی احمد  
و ناصبت نصابه عنوة  
و لو آمنوا بنبی الهدی  
تعلمت نصرته من ابیکا  
فلعنة ربی علی ناصبیکا  
و بالله ذی الطول ماناصبوكا

او برای پیامبر ﷺ شمشیری استوار می‌شد که در برابر هر کس که از فرمانش او سر برتافته از نیام برآمده است.<sup>۱</sup>

خداوند فرمود: ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَانَتْهُمْ بُنْيَانُ مَرْصُوصٍ﴾<sup>۲</sup>. او بود که چون مردمان برای پیکار صف می‌آراستند به‌سان بنیانی پولادین بر جای می‌ایستاد و هیچ کس به اندازه او از مشرکان نکشت.<sup>۳</sup>

سفیان ثوری گفته است: علی بن ابی طالب علیه السلام چون کوهی میان مسلمانان و مشرکان بود و خداوند با او مسلمانان را عزت بخشید و مشرکان را خوار کرد. عونی گفته است:

او کشتی نجات و باب بهشت در روز واپسین است و همو تکیه‌گاه و صراطی که کثری‌ای در آن نباشد. ستونی شکست‌ناپذیر که پناهجویان بدان پناه برند و ریسمانی استوار که از دو سر محکم است.<sup>۴</sup>

گفته‌اند: آیه ﴿وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ﴾<sup>۵</sup> درباره او نازل شده است.<sup>۶</sup> از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام روایت شده که آیه ﴿وَلَا يَرْهَقُ وُجُوهُمْ قَتَرٌ وَلَا ذِلَّةٌ﴾<sup>۷</sup> درباره امیرمؤمنان علیه السلام نازل شده است.

۱. کان یصیر له سیف الرشاد انتضی سل علی کل من امره اعرضاً

۲. صف/۴: در حقیقت، خدا دوست دارد کسانی را که در راه او صف در صف چنان که گویی بنایی ریخته‌شده از سربند جهاد می‌کنند.

۳. ← فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۰۵؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۳۳۸/۲.

۴. فلك النجاة و باب للجنان غدا و ملتجی و صراط غیر ذی جنف

جنب عزیز یلوذ اللائذون به حبل منین قوی محکم الطرف

۵. حج/۷۸: و در راه خدا چنان که حق جهاد در راه او است جهاد کنید. او است که شما را برای خود برگزیده است.

۶. برای مضمون ← کلینی، الکافی، ۱۹۱/۱؛ کوفی، تفسیر فرائد الکوفی، ۲۷۵؛ قمی، تفسیر القمی، ۸۸/۲؛ ابن ابی زینب، کتاب الغیبة، ۷۷.

۷. یونس/۲۶: چهره‌هایشان را غباری و ذلتی نمی‌پوشاند.

در حدیث جبیر است که [پیامبر ﷺ] فرمود: «تو نخستین کسی هستی که به من ایمان آورد و نخستین کسی که همراه من جهاد کرد و نخستین کسی که از قبر بیرون می‌آید»<sup>۱</sup>.

در روزگار آغازین، هنگامی که پیامبر ﷺ از خانه بیرون می‌رفت، کودکان مشرکان او را تعقیب می‌کردند و به سویس سنگ می‌افکندند تا جایی که پاشنه و مچ پایش را خونین کردند. اما علی علیه السلام بر آنان می‌تاخت و آنان می‌گریختند. پس این آیه فرود آمد: ﴿كَانَهُمْ حُمْرٌ مُّسْتَنْفِرَةٌ \* فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ﴾<sup>۲</sup>.

در این اختلافی نیست که علی علیه السلام، حمزه و ابوعبیده بن حارث نخستین مبارزان در روزگار اسلام بودند که در نبرد احد به میدان رفتند. شعبی گفته است: آن‌گاه علی علیه السلام یکه و با استواری بر اردوی دشمن تاخت<sup>۳</sup>.

همچنین، امت بر این اجماع دارند که هیچ کدام از آنان که درباره ایشان دعوی امامت شده عملکردی چون عملکرد علی علیه السلام در جهاد و پیکار نداشته‌اند. خداوند فرموده است: ﴿وَلَا يَطُؤُونَ مَوْطِئًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نِيْلًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ﴾<sup>۴</sup>.

آیه ﴿وَلَقَدْ كُنتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ﴾<sup>۵</sup> نیز چنین تفسیر شده که مقصود از آن علی علیه السلام است؛ چه، کافران مرگ در پیکار را «مرگ سرخ» می‌خواندند. آنان در نبرد بدر به دلیل جان‌فشانی و حماسه آوری‌های علی علیه السلام او را چنین نامیدند.

۱. «انت اول من آمن بي و اول من جاهد معي و اول من ينشق عنه». ← ابن بابویه، عيون اخبار الرضا عليه السلام، ۲/۲۷۲. هم‌مضمون این حدیث، حدیثی دیگر نیز وجود دارد که از هفت ویژگی برای امام علی علیه السلام سخن می‌گوید و یکی از این ویژگی‌ها همین است که پیامبر ﷺ فرمود: «انت اول من ينشق عنه القبر معي». ← ابن بابویه، الخصال، ۳۴۲؛ طبرسی، مکارم الاخلاق، ۴۴۵؛ قمی، تفسیر القمی، ۳۳۷؛ کوفی، تفسیر فرائد الکوفی، ۵۴۵.

۲. مدثر/۵۰ و ۵۱: گویی گورخرانی رمیده‌اند که از مقابل شیری فرار کرده‌اند. روایت را در نهج الایمان ابن جبیر (۳۱۵) یافته‌ام. بحار الانوار مجلسی (۶۲/۴۱) نیز روایت را تنها به نقل از مناقب آورده است.

۳. ← بلاذری، انساب الاشراف، ۲/۱۲۱.

۴. توبه/۱۲۱: و در هیچ مکانی که کافران را به خشم آورد قدم نمی‌گذارند و از دشمنی غنیمتی به دست نمی‌آورند مگر این که به سبب آن عمل صالحی برای آنان نوشته می‌شود.

۵. آل عمران/۱۴۳: و شما مرگ را سخت آرزو می‌کردید.

عوفی در شعر خود گفته است:

کیست که در قرآن نامش مرگ است؟ آیا آن که در جنگ‌ها گریخته است بر او پیشی دارد؟  
کیست که چون کسی به هم‌وردی وی می‌آمد تنها با دیدن او مرگ و نابودی را در برابر خویش  
می‌دید؟<sup>۱</sup>

مفسران گفته‌اند: هنگامی که عباس در نبرد بدر به اسارت درآمد، مسلمانان به سویش آمدند و او را بر این که به خداوند کفر ورزیده و پیمان خویشاوندی گسسته است نکوهیدند. عباس به ایشان گفت: شما را چه شده است که از بدی‌هایمان می‌گویید و از خوبی‌هایمان سخن به میان نمی‌آورید؟ علی‌علیه السلام در پاسخ پرسید: مگر شما را خوبی‌هایی نیز هست؟ گفت: آری. ما مسجدالحرام را آباد می‌داریم، پرده‌داران کعبه‌ایم، حاجیان را آب می‌رسانیم و گرفتاران را می‌رهانیم. پس خداوند در ردّ سخن عباس و تأیید سخن علی بن ابی‌طالب علیه السلام این آیه‌ها را نازل کرد: ﴿مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ شَاهِدِينَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ بِالْكُفْرِ أُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ وَفِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ \* إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ فَعَسَى أُولَئِكَ أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ \* أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾<sup>۲</sup>.

اسماعیل بن خالد از عامر، ابن جریج از عطاء، از ابن عباس، مقاتل از ضحاک از ابن عباس، سدی از ابوصالح و ابن ابی‌خالد، و سرانجام زکریا از شعبی روایت کرده که این آیه درباره علی بن ابی‌طالب علیه السلام

۱. من اسمه الموت في القرآن فهل  
و من رأى وحده مبارزه  
يسبقه في الحروب من هربا  
الا رأى الموت منه و العطبا

۲. توبه/ ۱۷ - ۱۹: مشرکان را نرسد که مساجد خدا را آباد کنند، در حالی که به کفر خویش شهادت می‌دهند. آنانند که اعمالشان به هدر رفته و خود در آتش جاودانند. مساجد خدا را تنها کسانی آباد می‌کنند که به خدا و روز بازپسین ایمان آورده و نماز برپا داشته و زکات داده و جز از خدا نترسیده‌اند. پس امید است که اینان از راه‌یافتگان باشند. آیا سیراب ساختن حاجیان و آباد کردن مسجدالحرام را همانند کار کسی پنداشته‌اید که به خدا و روز بازپسین ایمان آورده و در راه خدا جهاد می‌کند؟ نه، این دو نزد خدا یکسان نیستند و خدا بیدادگران را هدایت نخواهد کرد.

برای روایت تفسیری نیز ← واحدی، اسباب النزول، ۱۶۳؛ ثعلبی، الکشف و البیان، ۱۸/۵.

[و مناظره او با ابن عباس] نازل شده است.<sup>۱</sup>

ثعلبی<sup>۲</sup>، قشیری، جبائی و فلکی طوسی در تفاسیر خود آورده‌اند و واحدی در اسباب نزول القرآن<sup>۳</sup> از حسن بصری و عامر شعبی و محمد بن کعب قرظی روایت کرده است و از عثمان بن ابی شیبه، وکیع بن جراح، شریک قاضی، محمد بن سیرین، مقاتل بن سلیمان، سریری، ابومالک، مره همدانی و ابن عباس برایمان روایت شده است که روزی عباس بن عبدالمطلب به تفاخر دهان گشود و گفت: من عموی پیامبرم و من عهده‌دار آب دادن حاجیان هستم. پس من از علی بن ابی طالب علیه السلام برترم. اما شیبۀ بن عثمان، یا طلحه‌داری، یا عثمان - یکی از این سه تن - گفت: ولی من خانه خدا را آباد می‌دارم و پرده‌دار کعبه‌ام. پس من برترم. در این میان علی علیه السلام سخن ایشان شنید. پیش آمد و گفت: اما من از هر دوی شما برترم؛ شش سال و در روایتی دیگر هفت سال پیش از شما نماز گزارده‌ام و در راه خدا پیکار می‌کنم.<sup>۴</sup>

در روایت حاکم حسکانی از ابوهریده است که علی علیه السلام به آن دو تن گفت: من از شما شرم دارم! در خردسالی آن چیزی به من داده شده که به شما داده نشده است. پرسیدند: ای علی علیه السلام، مگر چه داده شده‌ای؟ فرمود: پوزه شما را با شمشیر به خاک رسانده‌ام، تا به خدا و پیامبر او ایمان آورده‌اید. عباس از این ماجرا به پیامبر صلی الله علیه و آله شکایت برد. پیامبر صلی الله علیه و آله از علی علیه السلام پرسید: چه چیز تو را بر آن داشته که با عموی خود چنین رویاروی شوی؟ گفت: او را با حق رودرروی کرده‌ام. پس هر که می‌خواهد خشمگین باشد و هر که می‌خواهد خرسند! در این هنگام بود که آن آیه‌ها نازل گشت.<sup>۵</sup>

ناشی در شعر خود گفته است:

آن‌گاه که عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله با علی علیه السلام آن گزیده و آن داماد پیامبر صلی الله علیه و آله تفاخر کرد،

۱. ← زمخشری، الکشاف، ۲/۲۴۱؛ ثعلبی، الکشف والبیان، ۵/۱۸؛ واحدی، اسباب النزول، ۱۶۳؛ مقاتل، تفسیر مقاتل بن سلیمان، ۲/۳۹؛ ابوحمزه ثمالی، تفسیر ابی حمزه الثمالی، ۱۸۹؛ طبرسی، مجمع البیان، ۵/۲۸؛ همو، جوامع الجامع، ۵۲/۲.

۲. ← الکشف والبیان، ۵/۲۰.

۳. ← اسباب النزول، ۱۶۴.

۴. ← طبری، جامع البیان، ۱۰/۹۶.

۵. ← حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۱/۳۲۹ و ۳۳۰.

به این که خانه خدا را آباد می دارد و در آن مسجد حاجیان را آب می دهد،  
پس جبرئیل از جانب خداوند آسمان فرود آمد و بر پیامبر هدایتگر سلام کرد و این وحی آورد:  
ای شما آب رساندن به حاجیان و نهادن آن پرده را بر سنگ ها قرار می دهید  
چون مؤمنانی که در گرما گرم پیکار با دستان قدرتمندی که لرزه شناسد بر فرق سر دشمن ضربت  
آورند؟<sup>۱</sup>

بشنوی گفته است:

ای که قرآن را با تأویل آن که به همراه هر آیه محکم آمده است تلاوت کنی،  
آیا آباد داشتن خانه خدا و یا آب رساندن به حاجیان همانند کردار او است؟  
یا مثل او است رفتار آن مرد بنی تیم و آن زاده بنی عدی؟ و آیا در هیچ حال چون او بوده اند؟  
نه، سوگند به آن که مهر او را بر من واجب ساخته است، نزد من عالمان چون جاهلان نیستند.<sup>۲</sup>

خطیب منبج نیز گفته است:

و گفت: آب دادن به حاجیان را چون کسی قرار داده اید که پیوسته در جهاد است؟ هرگز برابر نباشند.<sup>۳</sup>

قاضی ابن قابوس مصری<sup>۴</sup> نیز در شعری گفته است:

- |                              |                              |
|------------------------------|------------------------------|
| ۱. اذ فاخر العباس عم المصطفی | لعلى المختار صهر محمد        |
| بعمارة البيت المعظم شأنه     | و سقاية الحجاج وسط المسجد    |
| فاتی بها جبریل عن رب السما   | یقری السلام علی النبی المهدی |
| اجعلتم سقى الحجيج و ما یری   | من ظاهر الاستار فوق الجلمد   |
| كالمؤمنين الضاربی هام العدی  | وسط الحجاج بساعد لم یرعد     |
| ۲. یا قاری القرآن مع تأویله  | مع كل محكمة اتت فی حال       |
| أعمارة البيت المحرم مثله     | و سقاية الحجاج فی الامثال    |
| ام مثلی التیمی ام عدویهم     | هل كان فی حال من الاحوالی    |
| لا و الذی فرض علی وداده      | ما عندی العقلاء كالجها       |
| ۳. و قال جعلتم السقیا كمن لا | یزال مجاهدا لا یستوونا       |

۴. نام کامل او جلال الدین ابوالفتح محمود بن قاضی اسماعیل بن حمید مشهور به ابن قادوس دمیاطی (د. ۵۵۱ یا



ای مهتر همه جهانیان، از ساکنان بیابان و شترنشینان  
اگر آب دادن حاجیان را عظیم داشته‌اند، تو خود ساقی کوثری  
و تو امام مرتضایی و شفیع ما در روز رستاخیز<sup>۱</sup>.

در برخی از تفسیرها آمده است که آیه ﴿لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾<sup>۲</sup>. درباره علی عليه السلام نازل شده است؛ زیرا او کسانی از عشیره خود، چون عمرو بن عبد ود و ولید بن عقبه را کشت. بقرط<sup>۳</sup> نصرانی گفته است:

مگر نه آن‌که در نبرد سلع با شمشیری بران که گویی بر هر دو لبه‌اش خون نشسته است عمرو را بازگرداند؟

و در پی آن ابن معدی چونان شتری سرکش که لگام و افسار بر او نهاده باشند، فروتنانه نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بازگشت.

تو برای خدا دشمنی همه قبایل پذیرفتی و در راه خدا از سرزنش هیچ سرزنشگری بیم نبردی.

→

۵۵۳ ق. است. ← حاجی خلیفه، کشف الظنون، ۷۶۷/۱؛ بغدادی، هدیه العارفین ۴۳/۲۰؛ زرکلی، الاعلام ۱۶۶/۷؛ کحاله، معجم المؤلفین، ۱۵۲/۱۲.

۱. یا سید العالم طرا بدوهم و الحضر  
ان اعظموا سقى الحجی ج فانت ساقی الکوثر  
انت الامام المرتضی و شفیعنا فی المحشر

۲. مجادله/۲۲: قومی را نیایی که به خدا و روز بازپسین ایمان داشته باشند و کسانی را که با خدا و رسولش مخالفت کرده‌اند، هرچند پدرانشان یا پسرانشان یا برادرانشان یا عشیره ایشان باشند، دوست بدانند. در دل این‌ها است که خدا ایمان را نوشته و آن‌ها را با روحی از جانب خود تأیید کرده است و آنان را به بهشت‌هایی که از زیر درختان آن جوی‌هایی روان است درمی‌آورد. همیشه در آن جا ماندگارند. خدا از ایشان خشنود است و آن‌ها از خدا خشنودند. اینانند حزب خدا. آری، حزب خدا است که رستگارانند.

۳. در الغدير علامه امینی (۴/۳) این نام «وامق» ذکر شده است.

و تو پس از محمد ﷺ سزاوارترین کس بودی، و البته نادان یک جماعت به سان یک عالم نتواند بود<sup>۱</sup>.

---

۱. أما رد عمرواً يوم سلع بباتر  
و عاد بن معدى نحو أحمد خاضعا  
و عاديت فى الله القبائل كلها  
و كنت أحق الناس بعد محمد  
كأن على جنبه لطح العنادم  
كشارب اثل فى خطام الغمام  
و لم تخش فى الرحمن لومة لائم  
و ليس جهول القوم فضلا كعالم



## فصل ۸

### پیشگامی در گشاده دستی و انفاق در راه خدا

#### برترین گشاده دستی

در میان صحابه، علی علیه السلام، ابوبکر، عمر، عثمان، عبدالرحمن و طلحه از شهرت یافتگان به انفاق در راه خدا هستند. اما علی علیه السلام را در این میان فضیلتی دیگر است؛ چه، سخاوت دوگونه است: سخاوت با جان و سخاوت با دارایی. خداوند فرمود: ﴿وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ﴾<sup>۱</sup>. پیامبر صلی الله علیه و آله نیز فرمود: «گشاده دست ترین مردم کسی است که در راه خدا با جان خویش سخاوت کند»<sup>۲</sup>. بدین سان این سخن خداوند که فرمود: ﴿لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتِلَ أُولَئِكَ أَكْثَرُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقَاتَلُوا﴾<sup>۳</sup> بیش از هر کس سزاوار علی علیه السلام است؛ زیرا تنها او بود که همه این اوصاف را در بر هم آورد، در حالی که برای دیگران چنین چیزی میسر نگشت.

---

۱. توبه/۴۱: با مال و جانتان جهاد کنید.

۲. «اجود الناس من جاد بنفسه في سبيل الله». ← ابن حيون، دعائم الاسلام، ۳۴۳/۱؛ همو، شرح الاخبار، ۳۲۷/۱ و ۲۱۹/۲.

۳. حدید/۱۰: کسانی از شما که پیش از فتح مکه انفاق و جهاد کرده اند با دیگران یکسان نیستند. آنان از حیث درجه بزرگ تر از کسانی اند که بعداً به انفاق و جهاد پرداخته اند.

این هم که گفته‌اند: «ابوبکر چهل هزار برای پیامبر ﷺ خرج کرد»<sup>۱</sup>، اگر این خبر درست باشد در آن مشخص نشده که این چهل هزار درهم بوده است یا دینار، در حالی که چهل هزار درهم تنها با چهار هزار دینار برابر شود. علاوه بر این، ثروت خدیجه از این انفاق ابوبکر فزون تر بود و سود آن به همه مردمان می‌رسید. من این حقیقت را در کتاب مشهور خود<sup>۲</sup> شرح داده‌ام.

همچنین این که فرمود: ﴿فَأَمَّا مَنْ أَعْطَىٰ وَاتَّقَىٰ \* وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَىٰ \* فَسَنِيَرُهُ لِلْيُسْرَىٰ﴾<sup>۳</sup> این کلامی عام است و آیه ﴿وَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَىٰ﴾<sup>۴</sup> که از بی‌نیاز ساختن پیامبر ﷺ با اموال خدیجه حکایت می‌کند<sup>۵</sup> با آن تعارض دارد. افزون بر این روایت کرده‌اند که آن آیه هم در شأن علی عليه السلام نازل شده است.

عبدی در این باره گوید:

پدرتان صدیق است که ایمان آورد و تقوا پیشه ساخت و بخشید و خستگی نشاخت و آن کلام نکو (قرآن) را تصدیق کرد<sup>۶</sup>.

### گواه‌هایی قرآنی

ضحاک از ابن عباس روایت کرده که آیه ﴿الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لَا يُتْبَعُونَ مِمَّا أَنْفَقُوا مَنًّا وَلَا أَذَىٰ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾<sup>۷</sup> درباره علی عليه السلام نازل شده است.

۱. ← ابن حبان، الصحيح، ۲۷۴/۱۵.

۲. ظاهراً مؤلف به کتاب المثالب نظر دارد.

۳. لیل ۵ - ۷: اما آن که حق خدا را داد و پروا داشت و پاداش نیکو را تصدیق کرد، به زودی راه آسان پیش پای او خواهیم گذاشت.

۴. ضحیٰ/۸: و تو را تنگدست یافت و بی‌نیاز گردانید.

۵. ← ثعلبی، الکشف و البیان، ۲۲۹/۱۰؛ ابن بابویه، معانی الاخبار، ۵۳؛ همو، علل الشرائع، ۱۳۰/۱.

۶. ابوکم هو الصدیق آمن و اتقی و اعطى و ما اكدى و صدق بالحسنی

۷. بقره/۲۶۲: کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می‌کنند، پس در پی آنچه انفاق کرده‌اند منت و آزاری روا نمی‌دارند، پاداش آنان برایشان نزد پروردگار محفوظ است و بیمی بر آنان نیست و اندوهگین نمی‌شوند.

ابن عباس، سدی، مجاهد<sup>۱</sup>، کلبی، ابوصالح، واحدی<sup>۲</sup>، طوسی، ثعلبی<sup>۳</sup>، طبرسی<sup>۴</sup>، ماوردی<sup>۵</sup>، قشیری، ثمالی<sup>۶</sup>، نقاش، فتال<sup>۷</sup>، عبیدالله بن حسین و علی بن حرب طائی در تفسیرهای خود نقل کرده‌اند که علی بن ابی طالب علیه السلام چهار درهم نقره داشت. یک درهم را شبانه، یک درهم را روز هنگام، یک درهم را پنهان و یک درهم را آشکارا صدقه داد. پس این آیه نازل شد: ﴿الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِالْأَيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾<sup>۸</sup>، و بدین‌سان درهم را مال نامید و علی علیه السلام را مژده پذیرفته شدن داد. این روایتی است که نطنزی در خصائص آورده است.

در تفسیر نقاش و اسباب النزول<sup>۹</sup> آمده که کلبی گفته است: پس پیامبر صلی الله علیه و آله از او پرسید: چه چیز تو را به این کار واداشت؟ فرمود: آنچه مرا بر این کار بداشت این بود که آنچه را خداوند به من وعده داده است مستوجب شوم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: زنهار که تو را آن وعده هست. پس خداوند این آیه را نازل کرد.

سید حمیری گفته است:

مال خویش را شامگاه و پگاه و پنهان و پیدا و آشکار انفاق کرد،

و چون آن فقیر به حضورش رسید از دارایی خویش آن انگشت را بدو صدقه داد<sup>۱۰</sup>.

---

۱. خبر را در تفسیر مجاهد نیافتم.

۲. ← اسباب النزول، ۵۸.

۳. ← الكشف و البیان، ۲۷۹/۲.

۴. ← مجمع البیان، ۲۰۴/۲.

۵. ← النکت و العیون، ۳۴۷/۱.

۶. ← تفسیر ابی حمزة الثمالی، ۱۲۰.

۷. ← روضة الواعظین، ۱۰۵.

۸. بقره/۲۷۴: کسانی که اموال خود را شب و روز و نهان و آشکارا انفاق می‌کنند پاداش آنان نزد پروردگارشان برای آنان خواهد بود و نه بیمی بر آنان است، و نه اندوهگین می‌شوند.

۹. ← واحدی، اسباب النزول، ۵۸.

۱۰. و انفق ماله لیلاً و صباحاً و اسراراً و جهر الجاهرینا

ضحاک از ابن عباس نقل کرده است که چون آیه ﴿لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُخْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَاقًا وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ﴾<sup>۱</sup> نازل شد عبدالرحمن بن عوف دینارهایی بسیار برای اصحاب صفه فرستاد تا جایی که آنان را بی نیاز ساخت. علی بن ابی طالب علیه السلام نیز در دل شب برای آن‌ها یک بار شتر خرما فرستاد. اما از این میان صدقه علی علیه السلام نزد پیامبر صلی الله علیه و آله دوست‌داشتنی‌تر بود و این آیه نازل شد.

همچنین از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیدند: کدام صدقه در راه خدا بهتر است؟

فرمود: «تلاشی از آن که ثروتی کمتر دارد»<sup>۲</sup>.

در تاریخ بلاذری<sup>۳</sup> و فضائل احمد<sup>۴</sup> آمده است که محصول علی علیه السلام چهل هزار دینار بود و همه را صدقه قرار داد. او حتی شمشیر خود را فروخت و فرمود: «اگر شامی داشتم آن را نمی‌فروختم»<sup>۵</sup>. شریک، لیث، کلبی، ابوصالح، ضحاک، زجاج<sup>۶</sup>، مقاتل بن حیان<sup>۷</sup>، مجاهد<sup>۸</sup>، قتاده و ابن عباس

→

و صدق ماله لما اتاه ال فقير بخاتم المتخمين

← دیوان السید الحمیری، ۴۳۱ و ۴۳۲.

۱. بقره/۲۷۳: این صدقات برای آن دسته از نیازمندانی است که در این راه فرومانده‌اند و نمی‌توانند برای تأمین هزینه زندگی در زمین سفر کنند. از شدت خویشنداری، فرد بی‌اطلاع آنان را توانگر می‌پندارد. آن‌ها را از سیمایشان می‌شناسی. با اصرار از مردم چیزی نمی‌خواهند و هر مالی به آنان انفاق کنید، قطعاً خدا از آن آگاه است.

۲. «جهد من مقل». ← ابن ابی عاصم، الآحاد والمثانی، ۱۷۴/۲؛ طبرانی، المعجم الاوسط، ۷۸/۵؛ همو، المعجم الکبیر، ۸/ ۲۲۶؛ همو، مسند الشامیین، ۱۵۴/۳؛ ابن حنبل، مسند احمد، ۱۷۸/۵ و ۱۷۹؛ طیالسی، المسند، ۶۵؛ ابونعیم، حلیة الاولیاء، ۱۶۶/۱.

۳. ← انساب الاشراف، ۱۱۷/۲.

۴. ← ابن حنبل، فضائل الصحابة، ۷۱۲/۲.

۵. «لو كان عندی عشاء مابعتة».

۶. ← معانی القرآن و اعرابه، ۱۳۹/۵.

۷. تفسیر مقاتل بن حیان به ما نرسیده، اما مقاتل بن سلیمان این داستان را نقل کرده است. ← تفسیر مقاتل بن سلیمان، ۳۳۴/۳.

۸. ← تفسیر مجاهد، ۶۶۰/۲.

گفته‌اند: ثروتمندان بسیار به رازگویی با پیامبر ﷺ می‌پرداختند. اما چون آیه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَيْكُمْ صَدَقَةً﴾<sup>۱</sup> نازل شد از این کار دست برداشتند. پس علی‌علیه‌السلام دیناری قرض گرفت و صدقه داد و ده‌بار به رازگویی پیامبر ﷺ پرداخت. آن‌گاه آیه پسین این آیه را نسخ کرد.

امیرمؤمنان علی‌علیه‌السلام خود فرموده است: دیناری داشتم. آن را به ده درهم فروختم و هرگاه می‌خواستم به رازگویی با پیامبر ﷺ بپردازم درهمی صدقه می‌دادم تا آن‌که آن آیه دیگر این آیه را نسخ کرد<sup>۲</sup>.  
واحدی در اسباب نزول القرآن<sup>۳</sup> و نیز در وسط<sup>۴</sup> و همچنین ثعلبی در کشف و البیان<sup>۵</sup> روایت علی بن علقمه و مجاهد را نقل کرده‌اند که در آن علی‌علیه‌السلام فرموده است: «در کتاب خدا آیه‌ای است که نه هیچ‌کس پیش از من بدان عمل کرده است و نه پس از من کسی بدان عمل کند»<sup>۶</sup>.  
سپس علی‌علیه‌السلام این آیه را تلاوت کرد.

در جامع ترمذی<sup>۷</sup>، تفسیر ثعلبی<sup>۸</sup> و اعتقاد اشنهی<sup>۹</sup> از اشجعی، ثوری، سالم بن ابی حفصه و علی بن علقمه انصاری از علی‌علیه‌السلام روایت شده که در ذیل آیه فرموده است: «به سبب من خداوند این صدقه را بر امت تخفیف داد»<sup>۱۰</sup>.

---

۱. مجادله/۱۲: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هرگاه با پیامبر خدا ﷺ گفت‌وگوی محرمانه می‌کنید، بیش از گفت‌وگوی محرمانه صدقه‌ای تقدیم ندارید.

۲. «کان لی دینار فبعته بعشرة دراهم فکنت کلما اردت ان اناجی رسول الله قدمت درهما فنسختها الآية الاخری». ← قمی، تفسیر القمی، ۲/۲۵۷؛ ابن حیون، شرح الاخبار، ۲/۲۸۲؛ طوسی، التبیان، ۹/۵۵۱؛ طبرسی، مجمع البیان، ۹/۴۱۷.

۳. ← واحدی، اسباب النزول، ۲۷۶.

۴. ← ۴/۲۶۶.

۵. ← ۹/۲۶۱.

۶. «ان فی کتاب الله لآیه ما عمل بها احد قبلی و لاعمل بها احد بعدی».

۷. ← السنن، ۵/۴۰۶.

۸. ← الکشف و البیان، ۹/۲۶۲.

۹. نام کتاب اعتقاد اهل السنة و نام مؤلف ابوالفضل عبدالعزیز بن علی بن عبدالعزیز اشنهی (د. ۵۵۰ ق.) است. این کتاب در دسترس نیست. ← کلبرگ، کتابخانه ابن طاووس، ۳۱۸.

۱۰. «فی خفف الله ذلک من هذه الامه».



در مسند<sup>۱</sup> موصلی است که به واسطه او خداوند بر این امت تخفیف داد. ابوالقاسم کوفی در این روایت افزوده است: خداوند صحابه را به این آیه آزمود. آنان همه از رازگویی با پیامبر ﷺ فرونشستند و پیامبر ﷺ در خانه خود با هیچ کس رازگویی نداشت، مگر آن که صدقه‌ای تقدیم بدارد. من دیناری داشتم... تا جایی که فرموده است - پس من سبب توبه خداوند بر مسلمانان بودم، آن جاکه به آیه عمل کردم و از آن پس نسخ شد؛ زیرا اگر به آیه عمل نکرده بودم و این عمل من سبب توبه بر ایشان نشده بود، به هنگام امتناع همه آنان از عمل به آیه، عذاب بر آنها نازل می شد.<sup>۲</sup>

قاضی طریثی گفته است: آنان همه به جز علی علیه السلام در این باره عصیان کردند و پس از آن خداوند آیه را از ایشان فسخ کرد. گواه نیز آن که فرمود: ﴿فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ تَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ﴾، و آنان از این پیش مستحق عذاب شده بودند و گواه آن که فرمود: ﴿ءَأَشْفَقْتُمْ﴾.<sup>۳</sup> مجاهد گفته است: این حکم ساعتی بیش نبود.<sup>۴</sup>

مقاتل بن حیان نیز گفته است: این حکم ده شب بود و مقدار زکات نیز تعیین نشده و به مردم واگذار شده بود.<sup>۵</sup>

سفیان به سند خود از علی علیه السلام از پیامبر ﷺ روایت کرده که فرموده است: «در آنچه توانستی صدقه دادی».<sup>۶</sup>

۱. ← ابویعلی، المسند، ۳۲۲/۱.

۲. در کتاب مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام کوفی (۱۸۶/۱ - ۱۸۸) روایت‌های ناظر به آیه نجوی آمده است. ولی این افزوده در آن به چشم نمی خورد.

۳. متن کامل آیه ۱۳ سوره مجادله این است: ﴿ءَأَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيِ نَجْوَيْكُمْ صَدَقَاتٍ فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ تَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ اطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ اللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ﴾؛ آیا ترسیدید که پیش از گفت و گوی محرمانه خود صدقه‌ای تقدیم بدارید؟ و چون نکردید و خدا هم بر شما بخشود، پس نماز را برپا دارید و زکات را بدهید و از خدا و پیامبران او فرمان برید و خدا به آنچه می کنید آگاه است.

۴. در تفسیر مجاهد (۶۶۰/۲ و ۶۶۱) این متن وجود ندارد. این مضمون در الکشف و البیان ثعلبی (۲۶۲/۹) به کلبی نسبت داده شده است.

۵. ← ثعلبی، الکشف و البیان، ۲۶۲/۹؛ طبرسی، مجمع البیان، ۴۱۹/۹.

۶. «فیما استطعت تصدقت». متن را در منابع نیافتم. مجلسی نیز در بحار الانوار (۲۷/۴۱) آن را به نقل از مناقب آورده است.

ثعلبی از ابوهریره و ابن عمر روایت کرده که عمر بن خطاب گفته است: علی علیه السلام را سه ویژگی بود که اگر یکی از آن‌ها را داشتم برایم از شتران سرخ‌موی دوست‌داشتنی‌تر بود: ازدواج با فاطمه علیها السلام، دادن پرچم خیبر به او و آیه نجوا<sup>۱</sup>.

وراق قمی<sup>۲</sup> گفته است:

علی علیه السلام همان کسی است که احمد رضی الله عنه به وحی با او رازگویی کرد و ابواب دانش و آرامش را به او آموخت<sup>۳</sup>.

اصفهانی<sup>۴</sup> نیز گفته است:

کدام یک از شما به هزار حرف با برادرم رازگویی کرده‌اید؟ از میان همه شما تنها برادرم به این حرف‌ها با من رازگویی کرده است.  
هر حرف را هزار باب شرح است و این شرح به لطف توانمندی و سخنوری در اختیار من است<sup>۵</sup>.

علی علیه السلام خوراک سه شب را به سه میهمان داد و در حق او سی آیه نازل شد و به عصمت و رازداری او و به برآورده شدن خواسته و پذیرفته شدن صدقه وی تصریح کرد. در گشاده‌دستی‌اش همین بس که خداوند فرمود: ﴿إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا \* عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا \* يُوفُونَ بِالْأَنْذَرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا \* وَيُطْعَمُونَ أَلْطَعَامَ عَلَىٰ

---

۱. ← ثعلبی، الکشف والبیان، ۲۶۲/۹.

۲. مقصود محمد بن جعفر وراق قمی است که ابن شهر آشوب در معالم العلماء (۱۸۵) از او در ردیف شاعران مقتصد که در شمار اصحاب ائمه علیهم السلام بوده‌اند یاد کرده است.

۳. علی الذی ناجاه بالوحی احمد فعلمه ابواب سلم مسلم

۴. مقصود ابومسلم محمد بن بحر اصفهانی (د. ۳۲۲ ق.) صاحب تفسیر جامع التأویل است. درباره او ← منتجب الدین، فهرست منتجب الدین، ۱۵؛ حاجی خلیفه، کشف الظنون، ۱۹۲۰/۲؛ آقابزرگ تهرانی، الذریعة، ۳۱۳/۴؛ زرکلی، الاعلام، ۵۰/۶؛ کحاله، معجم المؤلفین، ۹۷/۹؛ کلبرگ، کتابخانه ابن طاووس، ۵۱۹.

۵. و بألف حرف ایکم ناجی اخی فیهن دونکم اخی ناجانی

و لكل حرف الف باب شرحه عندی بفضل حکومت و بیان

حُبِّهِ مَسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ اَسِيرًا \* اِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَا شُكْرًا \* اِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا ۱.

عونی در این باره گفته است:

همان کسی که سه شب مسکین و یتیم و اسیر را در راه خدا خوراک داد و خود گرسنه خفت ۲.

ابوهریره حدیث کرده است که در مدینه قحطی افتاده بود و یک شبانه روز بر من گذشت و در این مدت هیچ نخوردم. پس، از ابوبکر درباره تأویل آیه‌ای پرسیدم که خود بدان آگاه تر بودم. در سرای خود تا آستانه در همراهی ام کرد و مرا بدرود گفت و گرسنه از سرای او باز آمدم. دیگر روز نزد عمر رفتم و از او درباره آیه‌ای پرسیدم که خود بیشتر بدان آگاهی داشتم. او نیز با من همان کرد که ابوبکر کرده بود. در سومین روز نزد علی علیه السلام رفتم و از او درباره چیزی که تنها او می دانست پرسیدم. چون خواستم بازگردم مرا به درون خانه دعوت کرد و دو گرده نان و قدری روغن خوراک داد. هنگامی که سیر شدم نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رفتم. پیامبر صلی الله علیه و آله که مرا دید در چهره ام خندید و فرمود: تو با من می گویی یا من به تو بگویم؟ پس آنچه را گذشته بود برایم بازگفت و آن گاه فرمود: جبرئیل مرا از این آگاه ساخته است ۳.

یک بار امیر مؤمنان علیه السلام را اندوهگین دیدند. پرسیدند: اندوه تو از چیست؟

فرمود: «هفت روز گذشته و میهمانی برایمان نیامده است» ۴.

در تفسیر ابویوسف یعقوب بن سفیان (فسوی)، علی بن حرب طائی و مجاهد ۵ به سند ایشان از

۱. انسان/ ۵ - ۱۰: به یقین، ابرار و نیکان از جامی می نوشند که با عطر خوش آمیخته است. چشمه‌ای که بندگان خدا از آن می نوشند و به دلخواه خویش جاری اش می کنند، همان بندگان که به نذر خویش وفا می کردند و از روزی که گزند او فراگیرنده است می ترسیدند و به پاس دوستی خدا بینوا و یتیم و اسیر را خوراک می دادند. ما برای خشنودی خدا است که به شما می خورانیم و پاداش و سپاس از شما نمی خواهیم. ما از پروردگارمان از روز عبوسی سخت هراسناکیم.

۲. من اطعم المسکین و الیتیم و ال اسیر لله ثلاثا و طوی

۳. روایت را مجلسی در بحار الانوار (۲۷/۴۱) از مناقب نقل کرده است.

۴. «لسبع ات لم یضف الینا ضیف». حدیث را تنها در نشانی پیشین و آن هم به نقل از مناقب دیدم.

۵. در تفسیر مجاهد نیافتم.

ابن عباس از ابوهریره روایت شده است و جماعتی از عاصم بن کلیب، از پدرش - و متن روایت متن او است - از ابوهریره روایت کرده که گفته است: مردی به حضور پیامبر خدا ﷺ رسید و از گرسنگی نالید. پیامبر ﷺ نزد همسران خود فرستاد. اما آن‌ها گفتند چیزی جز آب نداریم. پس پرسید: چه کسی امشب این مرد را عهده‌دار می‌شود؟ امیرمؤمنان علیؑ فرمود: من، ای پیامبر خدا ﷺ. آن‌گاه نزد فاطمهؑ آمد و پرسید: ای دخت پیامبر خدا ﷺ، چه چیز داری؟ گفت: جز خوراک کودکان چیزی دیگر نزد من نیست. اما میهمان خود را ترجیح می‌دهیم. علیؑ فرمود: ای دخت محمد، کودکان را بخوابان و چراغ را خاموش کن. پس به حرکت دادن زبان در دهان خویش پرداختند و چون آن مرد از خوردن فراغت یافت فاطمهؑ چراغی آورد و دید کاسه همچنان به فضل خداوند پر است.

چون صبح شد علیؑ همراه پیامبر ﷺ نماز گزارد. پیامبر ﷺ پس از سلام نماز به امیرمؤمنان علیؑ نگریست و سخت گریست و فرمود: ای امیرمؤمنان، خداوند از کرده شما در شب گذشته در شگفت شده است. بخوان: ﴿وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ﴾<sup>۱</sup> یعنی علیؑ و فاطمهؑ و حسنؑ و حسینؑ ﴿فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾، اینان رستگارانند.<sup>۲</sup>

سید حمیری گفته است:

مردی به پیامبر ﷺ گفت: من غریبم و گرسنه‌ام و نزد شما به پناه آمده‌ام.

مصطفی ﷺ گریست و گفت: غریب؟ مباد کسی در حضور من از غریب بودن گوید.

چه کسی این غریب را میهمان می‌کند؟ علیؑ گفت: من آن میهمان را پذیرایم. رهسپار شو که تو را پاداشی است.

۱. حشر/۹: متن کامل آیه چنین است: ﴿وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾؛ و نیز کسانی که قبل از مهاجران در مدینه جای گرفته و ایمان آورده‌اند، هر کس را که به سوی آنان کوچ کرده دوست دارند و نسبت به آنچه به ایشان داده شده است در دل‌هایشان حسدی نمی‌یابند و هرچند در خودشان احتیاجی مبرم باشد، آن‌ها را بر خود مقدم می‌دارند، و هر کس از خست نفس خود مصون ماند، ایشانند که رستگارانند.

۲. همچنین ← طوسی، الامالی، ۱۸۵؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۳۳۲/۲.

ای دخت عمو. آیا توشه‌ای هست؟ پاسخ داد که گمانم اندکی هست.  
 مشتی گندم. گفت: آن را مهیا ساز که خداوند گاه اندک را بسیار کند.  
 سپس چراغ را خاموش کن تا مرا نبیند و خوراک او را به فراوانی نزدش گذارم.  
 سخت انگشتان را می‌نگریست و میهمان می‌دید که با آن به خوراک اشاره دارد.  
 فرشتگان خدا از شما در شگفت شده‌اند و خدای لطیف خبیر را خرسند کرده‌اید.  
 و درباره‌ی ایشان گفت که دیگران را بر خویش گزین سازند و گفت: این فضلی بزرگ است.<sup>۱</sup>

همو گفته است:

و میهمانش را چون بر او درآمد بر خویش برگزید و خود و کسانش دهان جنبانیدند.  
 پس خداوند ایشان را به سبب آن ایثار که انجام داده بودند مفلحان نامید.<sup>۲</sup>

### صدقه‌ای که به راه آورد

در کتاب ابوبکر شیرازی به سند وی از مقاتل، از مجاهد، از ابن عباس روایت شده که درباره‌ی آیه‌های

- |  |   |
|--|---|
| <p>جائع قد أتيتكم مستجيراً<br/>         لا یکن للغریب عندی ذکورا<br/>         أنا للضعیف فانطلق مأجوراً<br/>         فأجابت أراه شیئا یسیراً<br/>         لّنه قد یجعل القلیل کثیراً<br/>         فاخلی طعامة موقوراً<br/>         ف یراه الی الطعام مشیراً<br/>         لّنه و أرضیت اللطیف الخیراً<br/>         فسهّم قال ذاک فضلاً کبیراً</p> | <p>۱. قائل للنبی انی غریب<br/>         فبکی المصطفی و قال غریب<br/>         من یضیف الغریب قال علی<br/>         ابنة العم هل من الزاد شیء<br/>         کف بر قال اصنعه فان ال<br/>         ثم اطفی المصباح کی لایرانی<br/>         جاهد یلمظ الأصابع و الضی<br/>         عجبت منکم ملائکة ال<br/>         و لهم قال یؤثرون علی أ<br/>         ← دیوان السید الحمیری، ۲۲۶ و ۲۲۷.</p> |
|--|---|

- |  |  |
|--|--|
| <p>۲. فظل و اهله یتملمظوناً<br/>         من الایثار باسم المفلحینا</p> | <p>و أثر ضیفه لّمّا اتاه<br/>         فسّمّاه الاله بما اتاه<br/>         ← همان، ۴۳۲.</p> |
|--|--|

﴿رَجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ﴾ \* لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَيَزِيدَهُم مِّن فَضْلِهِ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿۱﴾ گفته است: خدای را سوگند که مقصود علی بن ابی طالب علیه السلام است.

راوی در ادامه این روایت پس از سخنی چند گفته است: چه این که روزی پیامبر صلی الله علیه و آله سیصد دینار که به وی اهدا شده بود به علی علیه السلام داد.

علی علیه السلام فرموده است: آن دینارها را ستاندم و گفتم: خدای را سوگند امشب از این دینارها صدقه‌ای دهم که خداوند از من بپذیرد. چون نماز عشا را همراه با پیامبر صلی الله علیه و آله گزاردم صد دینار برداشتم و از مسجد بیرون رفتم. در راه زنی رویارویم قرار گرفت. دینارها را به او دادم. اما صبح آن روز مردم می‌گفتند: علی علیه السلام دیشب صد دینار به زنی بدکاره صدقه داده است. از این رخداد سخت اندوهگین شدم.

شب دیگر چون نماز عشا گزاردم صد دینار برداشتم و از مسجد بیرون رفتم و گفتم: خدای را سوگند، صدقه‌ای دهم که خداوند از من بپذیرد. مردی را دیدم و دینارها را به او صدقه دادم. صبح آن روز مردم مدینه می‌گفتند: علی علیه السلام دیشب صد دینار به مردی دزد صدقه داده است. از این رخداد سخت اندوهگین شدم و گفتم: خدای را سوگند امشب صدقه‌ای دهم که خداوند آن را از من بپذیرد. نماز عشا را همراه با پیامبر صلی الله علیه و آله خواندم و در حالی که با خود صد دینار داشتم از مسجد بیرون رفتم. به مردی برخورد و دینارها را به او دادم. اما صبح آن روز مردم مدینه می‌گفتند: علی علیه السلام دیشب صد دینار به مردی بی‌نیاز صدقه داده است. از این رخداد سخت اندوهگین شدم.

پس نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفتم و او را از آنچه رخ داده بود آگاهاندم. فرمود: ای علی علیه السلام، این جبرئیل است که تو را می‌گوید: خداوند صدقه‌هایت را پذیرفته و عملت را پاک داشته است؛ آن صد دینار که در نخستین شب صدقه دادی به زنی بدکاره رسید و او به خانه خویش بازگشت و از بدکاری به درگاه خداوند توبه کرد و آن دینارها را سرمایه خود قرار داد و در پی یافتن همسری برای خویش

---

۱. نور/۳۷ و ۳۸: مردانی که نه تجارت و نه دادوستدی آنان را از یاد خدا و برپا داشتن نماز و دادن زکات به خود مشغول نمی‌دارد و از روزی که دل‌ها و دیده‌ها در آن روز زیرو رو می‌شود می‌هراسند تا خدا بهتر از آنچه انجام می‌دادند به ایشان جزا دهد و از فضل خود بر آنان بیفزاید و خدا است که هر که را بخواهد روزی بی حساب می‌دهد.

است. آن صدقه دوم نیز به مردی دزد رسید و او به خانه خویش بازگشت و از دزدی‌های خود به درگاه خداوند توبه کرد و آن دینارها را سرمایه ساخت تا با آن دادوستد کند. سومین صدقه هم به مردی ثروتمند رسید که از سال‌ها زکات دارایی خویش نداده بود. او به سرای بازگشت و خود را نکوهید و گفت: ای مرد، چقدر آزمندی! این علی بن ابی‌طالب علیه السلام است که با آن که ثروتی ندارد به من صد دینار صدقه داده است و اینک من که خداوند از سال‌ها پیش بر دارایی‌ام زکات قرار داده است، مال خود را پاک نکرده‌ام. پس دارایی‌های خود حساب کرد و زکات آن سنجید و فلان مقدار دینار پرداخت و خداوند دباره تو این آیه نازل کرد: ﴿رَجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ﴾<sup>۱</sup>.

### خوراک دادن یتیم

ابوالطفیل گفته است: علی علیه السلام را دیدم که یتیمان را به حضور می‌خواند و بدیشان غسل می‌دهد تا جایی که یکی از یاران گفت: کاش من هم یتیم بودم!

### انبان بردوش

معلى بن خنيس از امام صادق علیه السلام روایت کرده که علی علیه السلام در شبی بارانی با انبانی بر دوش به سایه‌بان بنی‌ساعده رفت و آن‌جا مردمانی را دید که خفته‌اند. او در توشه یکایک آن‌ها تا آخرین نفر هر کدام یک یا دو گرده نان گذاشت.<sup>۲</sup>

سید حمیری گفته است:

چه کسی برای تهیدستان یک گنج بود و آن‌گاه که زمستان ایشان را دربرگرفت پناهشان داد؟<sup>۳</sup>

۱. نور/۳۷.

۲. برای روایت به صورت مشروح تر ← کلینی، الکافی، ۸/۴ و ۹؛ ابن‌بابویه، ثواب الاعمال، ۱۴۴؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ۱۰۵/۴.

۳. و من ذا كان للفقراء كنزا اذا نزل الشتاء بهم كنينا

← دیوان السید الحمیری، ۴۳۲.

## اطعام و گرسنگی کشیدن

محمد بن صمه از پدر خود از عموی خود نقل کرده که گفته است: در مدینه مردی را دیده‌ام که مشکی بر پشت و سینی‌ای در دست داشت و می‌گفت: «خداوندا، ای ولی مؤمنان و ای خدای ایمان آوردگان و ای پناه‌باورمندان، امشب تقرب من بپذیر که در این شب جز آنچه بر این طبق نهاده‌ام و جز آنچه مرا می‌پوشاند هیچ در اختیار ندارم. تو خود می‌دانی که من با همه گرسنگی، در طلب تقرب و برای به جنگ آوردن خرسندی تو، این را از خویش دریغ داشته‌ام. پروردگارا، مرا روسیاه مکن و دعایم بازگردان»<sup>۱</sup>.

به او نزدیک شدم تا او را شناختم و دیدم علی بن ابی طالب علیه السلام است. در این میان مردی به آن جا آمد و علی علیه السلام او را خوراک داد<sup>۲</sup>.

## دیناری از جانب خدا

عبدالله بن علی بن حسین مرفوعاً روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله با گروهی از یاران خود نزد علی علیه السلام رفتند. علی علیه السلام چیزی نیافت که به ایشان تقدیم کند. بیرون رفت تا چیزی برای آنان بیابد. دیناری دید که بر زمین افتاده است. آن را برداشت و به جست‌وجوی صاحبش پرداخت. اما کسی نیافت. آن را بر خود قیمت گذاشت و با آن خوراکی خرید و نزد ایشان آورد. بعدها عوض آن به چنگ آورد و همچنان به جست‌وجوی صاحبش پرداخت. اما او را نیافت. آن را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آورد و داستان را با او در میان نهاد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی علیه السلام، آن چیزی است که چون خداوند از خواست و از نیت تو آگاهی یافت آن را به تو داد و آن چیزی از مال مردم نیست، و برای او دعا کرد<sup>۳</sup>.

سید حمیری در شعر خود گوید:

آن‌گاه برای خریدن نزد نزدیک‌ترین ایشان رفت و در چهره او نکوترین چیزی دید که در چهره کسان توان دید.

---

۱. «اللهم ولی المؤمنین و إله المؤمنین و جار المؤمنین اقبل قربانی اللیلة فما امسیت املک سوی ما فی صحفتی و غیر ما یوارینی فانک تعلم انی منعتہ نفسی مع شدة سغبی فی طلب القربة الیک غنما اللهم فلا تخلق وجهی و لاترد دعوتی».

۲. مجلسی در بحار الانوار (۲۹/۴۱) خبر و متن پیشین را به نقل از مناقب آورده است.

۳. مجلسی در بحار الانوار (۳۰/۴۱) خبر را به نقل از مناقب آورده است.



او را گفت: خوراکی به من بفروش، و او که چهره‌ای مهربان داشت و برافروخته نبود خوراک را به او فروخت،

و در ازای آن برای او دانه‌هایی وزن کرد و آن‌گاه آن را به او بازپس داد، و روزی بندگان میان ایشان قسمت شود.

پس علی علیه السلام با روزی‌ای که خدا به سویش رهسپار ساخته بود، نزد کسان خود بازگشت، در حالی که آن طایفه گرسنه در انتظار بودند.

نه آن دینار را به یقین کسی دانست که از کجا است و نه آن دانه را کسی جز خدا از آن خبر داشت. آیا آن دانه از کشت‌های زمین بود یا از گیاه بهشت که خداوند یعنی همو که نعمت‌های فراوانی از وی رسیده بود آن را به او ارزانی داشت؟

و جبرئیل برای او بهترین فروشنده شد و بهترین بیع کرد. اینک کدام دست خیر از این نکوتر است؟

او است که با جبرئیل این سخن می‌گوید و او برترین همه کسانی است که بر زمین گام نهند و در زمین سخنی گویند.<sup>۱</sup>

خاصه و عامه و از آن جمله ابن‌شاهین مروی<sup>۲</sup> و ابن‌شیرویه دیلمی<sup>۳</sup> از خدری و ابوهریره روایت

۱.	فمال الی ادناهم منه بیعا فقال له بعنی طعاما فباعه فکال له حبا به ثم رده فأب برزق ساقه الله نحوه فلا ذلک الدینار أحمی تبره أمن زرع ارض کان ام حب جنة و بیعه جبریل اطهر بیع یکلم جبریل الامین فانه	توسم فیه خیر ما یتوسم جمیل المحیا لیس منه التجهم الیه و ارزاق العباد تقسم الی اهل و القوم للجوع رزم یقینا و اما الحب فالله اعلم حبا به من ناله منه انعم فأی ایادی الخیر من تلک اعظم لافضل من یمشی و من یتکلم
----	---	---

← دیوان السید الحمیری، ۳۶۹ و ۳۷۰.

۲. ← فضائل فاطمة، ۲۶ و ۲۷.

۳. خبر را در الفردوس نیافتیم.

کرده‌اند که روزی علی علیه السلام گرسنه شد. از فاطمه خوراکی خواست. او گفت: چیزی جز آن نداشتیم که از دو روز پیش به تو دادم و در آن تو را بر خود و بر حسن علیه السلام و حسین علیه السلام برگزیدم. گفت: چرا مرا نیاگاهاندی تا برایتان چیزی بیاورم؟ گفت: ای ابوالحسن، من در برابر خدای خود از این شرم دارم که تو را به چیزی وادارم که در توانت نیست.

علی علیه السلام بیرون رفت و از پیامبر صلی الله علیه و آله یک دینار قرض ستاند و رهسپار شد تا با آن چیزی بخرد. در راه مقدار به او برخورد و گفت: ماشاءالله! علی علیه السلام آن دینار را به او داد و به مسجد درآمد و آن جا سر خویش بر زمین نهاد و خفت. از آن سوی پیامبر صلی الله علیه و آله به مسجد آمد و علی علیه السلام را آن جا دید. او را تکانی داد و پرسید: چه کردی؟ علی علیه السلام پیامبر صلی الله علیه و آله را از آن ماجرا آگاهاند. پس برخاست و همراه با او نماز گزارد. پیامبر صلی الله علیه و آله چون نماز خویش به پایان برد پرسید: ای ابوالحسن، آیا نزد تو چیزی هست که بتوانیم با آن روزه بگشاییم تا همراهت رهسپار شویم؟ علی علیه السلام از شرم سر فرود آورد و هیچ نگفت.

پیشتر خداوند به محمد صلی الله علیه و آله وحی کرده بود آن شب را نزد علی علیه السلام شام بخورد. آن دو تن روانه شدند تا بر فاطمه علیه السلام درآمدند که در نمازگاه خویش بود و پشت سر او تابه‌ای بود که از آن بخار برمی‌خاست.

فاطمه علیه السلام آن تابه را پیش کشید و نزد آن دو تن نهاد.

علی علیه السلام پرسید: این از کجا است؟

گفت: از فضل خداوند است و روزی او است؛ خداوند هر که را بخواهد روزی بی حساب دهد. راوی گوید: آن‌گاه پیامبر صلی الله علیه و آله دست مبارک خود میان شانه‌های علی علیه السلام نهاد و فرمود: ای علی، این هم به جای آن یک دینار تو.

پس گریست و فرمود: «سپاس خداوندی را که مرا زنده بداشت تا در کار دختر خویش آن دیدم که زکریا نزد مریم علیه السلام دیده بود»<sup>۱</sup>.

---

۱. «الحمد لله الذی لم یمتنی حتی رأیت فی ابنتی ما رأی زکریا لمریم». همچنین ← کوفی، تفسیر فرائد الکوفی، ۸۳؛ ابن حیون، شرح الاخبار، ۴۱۰/۲؛ طوسی، الامالی، ۶۱۵؛ طبری، املی، دلائل الامامة، ۱۴۵.

در روایت امام صادق علیه السلام است که درباره ایشان بود که این آیه نازل شد: ﴿وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾<sup>۱</sup>.

سید حمیری گفته است:

برای ما از حارث اعور که او را در آنچه بگوید و روایت کند راستگو دانیم نقل کرده است، که پیامبر صلی الله علیه و آله، همو که جان کسان و دارایی ام فدایش باد، به خویش می پیچید، از گرسنگی ای که به آن برگزیده رسیده بود. پس از دخت خود خوراک خواست، زمانی که مردم در غفلت خویش سرگرم بودند.

اما او و دو پسر علی علیه السلام و شوهرش را دید که از گرسنگی چون شتران نحیف لاغر شده اند. او را گفت: ای فاطمه، برخیز و خوراکی بده و او در آنچه می گفت شوخی نکرد. بیاور آن هدیه خداوند مرا که او بسیار مهربان است. پس فاطمه علیه السلام برخاست و شتابان بدان سوی که او گفته بود گام نهاد.

تابه ای که طبق طبق گوشت در آن بر روی هم چیده شده بود آورد و نزد آن حضرت که درود خدا بر او باد گذاشت.

نام خدا بر زبان آوردند و همه خوردن آغازیدند. گوارایشان باد و جانم فدای ایشان باد. آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله او را گفت: این خوراک هدیه ای از خداوند است که جبرئیل آن را بر من فرود آورده است،

و هیچ کس جز آن که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است و جز آن که وصی گزیده خداوند است از آن نچشیده است.<sup>۲</sup>

۱. حشر/۹: و هر چند در خودشان احتیاجی مبرم باشد آن ها را بر خود مقدم می دارند.

۲. و حدثنا عن حادث الأعور الذي بأن رسول الله نفسى فداؤه لجوع اصاب المصطفى فاغتنى الى فصادفها و ابنى على و بعلمها فقال لها يا فطم قومي تناولى  
نصده فى القول منه و ما يروى و اهلى و مالى طاوى الحشى يطوى كريمته و الناس لاهون فى سهو و قد اطارقوا من شدة الجوع كالنضو و لم يك فيما قال ينطق بالهزو

## عوض صدقه

در روایت حذیفه است که جعفر دست‌چینی‌هایی از عطر و قطیفه برای پیامبر ﷺ آورد. پیامبر ﷺ فرمود: این قطیفه را به مردی خواهم داد که خدا و پیامبرش او را دوست دارد و خدا و پیامبر نیز او را دوست دارند.

آن‌گاه آن را به علی علیه السلام داد. علی علیه السلام آن را قسمت قسمت کرد و به طلا فروخت و حاصل آن هزار مثقال شد. آن را میان مهاجران تهیدست پخش کرد.

لختی بعد، پیامبر ﷺ که حذیفه، عمار، سلمان، ابوذر و مقداد او را همراهی می‌کردند وی را دید و از وی غذایی خواست. علی علیه السلام از سر شرم گفت: باشد. بر او درآمدند و طبق خوراک را دیدند.<sup>۱</sup>

## دادوستد با جبرئیل

در حدیث ابن عباس است که مقداد به آن حضرت گفت: از سه روز پیش، چیزی نخورده‌ام. امیرمؤمنان علیه السلام بیرون رفت و زره خود به پانصد فروخت و مقداری از آن به او داد و سرگردان بازگشت. در راه مردی عرب او را خواند: این شتر را به نسیه از من بخر. علی علیه السلام آن را به صد درهم خرید و آن عرب پی‌کار خویش رفت. عربی دیگر بدان جا آمد و گفت: این شتر را به صد و پنجاه درهم به من بفروش. علی علیه السلام آن را فروخت و فریاد برآورد: ای حسن، ای حسین در پی آن عرب بروید. آن مرد عرب برآستانه در بود. پیامبر ﷺ او را دید و لبخند زنان فرمود: ای علی، آن عرب که شتر را فروخت جبرئیل بود و خریدار نیز میکائیل. ای علی، صد در برابر بهای شتر و پنجاه نیز در برابر آن

→

هدیه ربی انه مترحم	فقامت الی ما قال تسرع بالخطو
فجاءت علیها الله صلی بجفنة	مكرمة باللحم جزواً علی جزو
فسموا و ظلوا يطعمون جمیعهم	فبخ لهم نفسی الفداء و ما احوی
فقال لها ذاك الطعام هدیة	من الله جبریل اتانی به یهوی
و لم یک منه طاعما غیر مرسل	و غیر وصی خصه الله بالصفو

← دیوان السید الحمیری، ۴۵۶ و ۴۵۷.

۱. ← طوسی، الامالی، ۶۱۴ و ۶۱۵؛ طبری آملی، دلائل الامامة، ۱۴۴ و ۱۴۵.

پنج که به مقدار دادی. پس این آیه‌ها را تلاوت کرد: ﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا \* وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ﴾<sup>۱</sup>.

سید حمیری گفته است:

مگر همو نیست که مقدار را چون در میان گرسنگان به حضورش آمده بود بر خویش مقدم داشت؟ به دیناری چند و به چیزهایی جز آن که در اختیار داشت، و البته همه صاحبان دهش اهل ایثار نیستند.<sup>۲</sup>

وراق گفته است:

علی علیه السلام روانه شد تا برای کسان خویش خوراک بخرد و جبرئیل به بیعی استوار با او دادوستد کرد.<sup>۳</sup>

امیرمؤمنان علیه السلام از مردی عرب شنید که حلقه در [کعبه] را گرفته بود: خانه خانه تو است، میهمان میهمان تو، و هر میهمانی را چشم‌روشنی‌ای است، امشب چشم‌روشنی مرا مغفرت قرار ده. علی علیه السلام فرمود: ای عرب، او از این بزرگوارتر است که میهمان خویش را ارمغان ناداده بازگرداند. در شب دوم از او شنید که می‌گفت: ای عزیزی که در عزت خویش عزیزی، ارجمند است آن که ارجمندی تو را بداند. تو خود تویی و هیچ کس نداند چگونه‌ای. خدایی جز تو نیست. با تو به تو روی کنم و با تو به تو توسل جویم و به حقی که خود بر خویش داری و به حقی که بر خاندان محمد داری از تو مسئلت کنم آنچه جز تو هیچ کس در اختیار ندارد عطایم ده و آنچه هیچ کس جز تو نتواند از من باز بدارد باز بدار، ای مهربان‌ترین مهربانان. علی علیه السلام فرمود: این نام اعظم خدا به سریانی است.

۱. طلاق/ ۲ و ۳: و هر کس از خدا پروا کند خدا برای او راه بیرون‌شدنی قرار می‌دهد و از جایی که حسابش را نمی‌کند به او روزی می‌رساند.

روایت را مجلسی در بحار الانوار (۳۱/۴۱) به نقل از مناقب آورده است.

۲. الیس المؤثر المقداد لَمَّا اتاه مقویا فی المقویینا

و ما کل الافاضل مؤثرینا بدینار و ما یحوی سواه

← دیوان السید الحمیری، ۴۳۲.

۳. علی غدا یبتاع قوتا لاهله فبایعه جبریل بیع المحکم

در سومین شب از آن مرد شنید که می‌گفت: ای زینت آسمان‌ها و زمین مرا چهار هزار درهم روزی ده. علی‌علیه السلام دستی بر شانه آن مرد زد و گفت: آنچه طلب کردی و از پروردگار خویش خواستی شنیدم. با آن چهار هزار درهم چه می‌کنی؟

گفت: هزار درهم مهریه همسرم باشد، با هزار درهم خانه‌ای بسازم، با هزار درهم بدهی‌های خود بدهم و با هزار درهم زندگی بگذرانم.

فرمود: ای مرد عرب، انصاف ورزیده‌ای. چون به مدینه آمدی، از علی‌علیه السلام جویا شو. راوی گوید: آن مرد چون به مدینه آمد به حسین‌علیه السلام گفت: به پدر خویش بگو: همان که در مکه او را ضمانت کرده‌ای آمده است.

حسین‌علیه السلام درآمد و آن حضرت را آگاهاند. امام‌علیه السلام فرمود: آری، خدای را سوگند، ای حسین، سلمان را به حضورم آور.

چون سلمان به حضور آمد به او فرمود. ای سلمان، بازرگانان را برایم گردآور. هنگامی که بازرگانان گردآمدند به ایشان فرمود: آن باغی را که پیامبر ﷺ به دستان خویش برایم کاشته است از من بخرید.

باغ را به دوازده هزار درهم به ایشان فروخت و چهار هزار درهم به آن مرد عرب داد و از او پرسید: ای مرد عرب، چقدر در راه هزینه کرده‌ای؟ گفت: سیزده درهم.

فرمود: به او بیست و شش درهم [و نیز چهار هزار درهم] بدهید<sup>۱</sup> تا چهار هزار درهم را در آن جا که [از خدا]، خواسته است هزینه کنند.

باقیمانده آن اموال را هم پیش خود نهاد و از آن مشت مشت به کسان داد تا جایی که حتی یک درهم نماند.

چون نزد فاطمه‌علیه السلام آمد و داستان فروش آن باغ را با او در میان نهاد، فاطمه‌علیه السلام پرسید: بهای آن کجا است؟

فرمود: خدای را سوگند، آن را به کسانی دادم که از نگاهشان شرم داشتم ایشان را به خواری گدایی کردن درافکنم و از این روی پیش از آن که بخواهند به ایشان دادم.

---

۱. در روایت امالی صدوق آمده است که امام به او چهار هزار درهم و چهل درهم مازاد داد.

فاطمه علیها السلام گفت: از تو دست نمی‌دارم تا پدرم میان من و تو داوری کند، که من گرسنه‌ام و پسران گرسنه‌اند و از دوازده هزار درهم حتی یک درهم به ما نرسد تا با آن نانی بخوریم!

علی علیه السلام فرمود: ای فاطمه، با من چانه وزن و مرا واگذار.

پس از این ماجرا جبرئیل بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد و گفت: خدای که سلام است تو را سلام می‌فرستد و می‌گوید: فرشتگان آسمان‌ها از چانه‌زنی فاطمه علیها السلام با علی علیه السلام به گریه درآمدند. نزد ایشان رو. پیامبر صلی الله علیه و آله نزد ایشان آمد و پرسید: دخترم، تو را چه شده است که با علی علیه السلام درآویخته‌ای؟ فاطمه داستان را بازگفت:

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: او را رها کن. روا نیست کسی چون علی علیه السلام را نگاه بدارند.

اندکی بعد آن‌ها از خانه بیرون رفتند و دیری نپایید که پیامبر صلی الله علیه و آله بازگشت و پرسید: ای فاطمه، آیا برادرم بازگشته است؟

فرمود: نه.

پیامبر صلی الله علیه و آله به فاطمه علیها السلام هفت درهم سیاه هجری داد و فرمود: به‌او بگو با این‌ها برایتان غذایی بخرد.

چون علی علیه السلام به خانه بازآمد فاطمه علیها السلام درهم‌ها را به او داد.

علی علیه السلام درهم‌ها را گرفت و گفت: «به نام خدا و سپاس فراوان و پاک خداوند را که این از فضل خدا است»<sup>۱</sup>.

پس روانه بازار شد. آن‌جا دید گدایی می‌گوید: چه کسی به خداوند ثروتمند وفادار قرض می‌دهد؟ [امام حسن علیه السلام که همراه او بود] گفت: ای ابوالحسن، آیا نمی‌شنوی چه می‌گوید؟ به خداوند قرض بده. [علی علیه السلام درهم‌ها را به آن گدا داد.] سپس روانه شد تا از کسی قرض بگیرد. پیرمردی را دید که شتری همراه دارد. پیرمرد گفت: ای علی علیه السلام، این شتر را از من بخر.

فرمود: بهای آن را ندارم.

گفت: برای بهایش تو را مهلت می‌دهم.

علی علیه السلام آن را به صد درهم خرید - و ادامه داستان<sup>۲</sup>.

۱. «بسم الله و الحمد لله كثيراً طیباً من فضل الله».

۲. ادامه داستان همان داستان پیشین است که علی علیه السلام آن شتر را به مردی دیگر به صد و هفتاد درهم فروخت ... و پیامبر صلی الله علیه و آله یکی از آن دو مرد را جبرئیل و دیگری را میکائیل دانست. برای داستان با جزئیات بیشتر ← ابن بابویه،

در محبره [احمد بن علویه اصفهانی]<sup>۱</sup> آمده است:

یا آن کیست که دو روز غذا نخورد و همسر او و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام نیز غذایی نخوردند. یکی از جامه‌های خود برداشت و برد تا به شتاب در بازار بفروشد. می‌خواست با آن برای همسر و کودکان خویش که گرسنه بودند گرده نانی بخرد. اما مقدار نزد او آمد و از این گفت که دو روز است هیچ نخورده است. و علی علیه السلام آن بهایی که در کف داشت از دستان پردهش خود در دستان آن گرسنه نهاد. در این هنگام مردی عرب را دید که شتری نکو می‌راند و آهنگ فروش آن دارد. گفت: هلا، این شتر را بخر. گفت: چگونه توانم شتر بخرم، در حالی که حتی پیشیزی ندارم؟ آن جوان گفت: آن را بخر که در این دادوستد تو را مهلتی دهم. در پی آن مردی دیگر هویدا شد که گفت: ای مرد الهی، آیا این شتر را به من می‌فروشی؟ بگو آن را به چند خریده‌ای تا تو را سودی دهم. گفت: به صد دینار. گفت: این هم دویست. از آن پس شگفت‌زده نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و او را به دهشت واداشت، اما پیش از آن که او برسد خبر رسیده بود. گفت: ای ابوالحسن، آیا من به گفتن آنچه دیده‌ای و تو را بدین جا آورده است آغاز کنم یا تو آغاز می‌کنی؟ وصی گفت: تو خود مرا از آن بیاگاهان. من دادوستدی کرده‌ام و دو سود به چنگ آورده‌ام. سودی برای آخرت و سودی برای این سرای زودگذر و این هر دو، ای برادر، برایم افتخار است. پیامبر صلی الله علیه و آله آنچه را در دل داشت برای او آشکار کرد و گفت: دوستانم به فدایت، می‌دانی آن که بود که نزد تو آمد؟ جبرئیل فروشنده بود و میکائیل خریدار. خجسته است و مبارک این هر دو دادوستد.

→

الامالی، ۵۵۳-۵۵۷؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۲۴-۱۲۶. همچنین با تفاوت‌هایی در ابن حیون، شرح الاخبار، ۴۱۰/۲ و ۴۱۱.

۱. احمد بن علویه اصفهانی کرمانی معروف به ابوالاسود یا ابن اسود کاتب (د. ۳۲۰ ق.) از شاعران و ادیبان شیعی و صاحب الفیه‌ای با عنوان المحبره است. درباره او و شعرش «عاملی، اعیان الشیعة، ۲۲/۳؛ کحاله، معجم المؤلفین، ۳۱۴/۱، سماوی، الطلیعة من شعراء الشیعة، ۱۰۵/۱-۱۰۹.



آن شتر چابک نیز شتری بود که در سرای جاودانگی در دره‌ها بچرد<sup>۱</sup>.

گدایی از او صدقه‌ای خواست و او انگشتر خویش به وی داد و این آیه نازل شد: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾<sup>۲</sup>.

در دهش و صدقه او را مثل زنند تا جایی که مردم در دعا کردن همدیگر گویند: خدا از ایشان قبول کند، آن سان که توبه آدم علیه السلام، قربانی ابراهیم علیه السلام، حج مصطفی صلی الله علیه و آله و صدقه امیرمؤمنان علیه السلام را می پذیرد.

او از غنایم سهم خود و سهم مقرر به ازای اسب خود را می گرفت و سهم ذوی القربی را نیز می ستاند و این‌ها همه را در راه خدا انفاق می کرد.

او هنگامی که بدرود حیات گفت جز هشتصد درهم نداشت.

۱. أمن طوی یومین لم یطعم و لم فمضی لزوجه ببعض ثیابها یهووی ابتیاع جرادیق لعیاله إذ جاءه مقداد یخبر انه فهوی الی ثمن المثل فصبه فطرا من الاعراب سائق ناقة نادى ألا اشترها فقال و کیف لی قال الفتی ابتعها فانک منظر فبدا له رجل فقال أبائع اخبر شراک اهن ربحک قال ها و أتى النبی معجبا فأهابه نادى أبا حسن أبدء بالذى قال الوصى له فانبئنی به ربح لآخرتی و ربح عاجل فأبئته ما فی الضمیر و قال هل جبریل صاحب بیعها و المشتري و الناقة الکوماء کانت ناقة
- تطعم حلیله و لا الحسنان لیبیعه فی السوق کالعجلان من بین ساغبة و من سغبان مذ لم یذق أکلا له یومان من کف ابیض فی ید غرثان حسناء تأجره له معسان بشرا البعیر و ما معی فئسان فیما به الکفان تصطفقان منی بعیرک أنت یا ربانی مائة فقال فهاکها مائتان و الیه قبل قدانتهی الخبران اقبلت ما استلفیت أم تبدانی انی اتجرت فتاح لی ربحان و کلاهما لی یا اخی فخران تدری فداک أحبتی من دان میکال طبت و انجح السعیان ترعی بدار الخلد فی بطنان

۲. مائده/۵۵: ولی شما تنها خدا و پیامبر او است و کسانی که ایمان آورده‌اند، همان کسانی که نماز برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند.

## فصل ۹

### پیشگامی در شجاعت

#### گواه‌هایی قرآنی

خداوند یاران محمد ﷺ را ستود و در وصف ایشان فرمود: ﴿وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ﴾<sup>۱</sup>. این وصف برای علی علیه السلام ثابت است، نه دیگر کسانی که درباره ایشان دعوی برخورد سخت با کافران کرده‌اند.<sup>۲</sup>

خداوند در داستان طالوت فرمود: ﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ﴾<sup>۳</sup>. این در حالی است که امت بر این اجماع دارند که علی علیه السلام در برابر کافران بیش از ابوبکر سختی به خرج می‌داد. همچنین، امت بر عالم بودن علی علیه السلام اجماع کرده‌اند، ولی درباره عالم بودن ابوبکر اختلاف نظر دارند، و آنچه درباره اش اجماع باشد با آنچه درباره اش اختلاف کنند، یکسان نیست. امام باقر علیه السلام و امام رضا علیه السلام در مورد آیه ﴿لِيُنْذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِّنْ لَّدُنْهُ﴾<sup>۴</sup> فرموده‌اند «باس شدید» علی بن ابی طالب علیه السلام است و او «نزد» پیامبر خدا ﷺ است و همراه او با دشمنش پیکار می‌کند.<sup>۵</sup>

---

۱. فتح/۲۹: و کسانی که با اویند بر کافران سختگیرند.

۲. ← ابن‌رستم، المسترشد، ۶۴۴.

۳. بقره/۲۴۷: در حقیقت، خدا او را بر شما برتری داده و او را در دانش و نیروی بدنی بر شما برتری بخشیده است.

۴. کهف/۲: تا گناهکاران را از جانب خود به عذابی سخت بیم دهد.

۵. ← عیاشی، تفسیر العیاشی، ۳۲۱/۲.

روایت می‌شود که آیه ﴿لِيُنْذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِّنْ لَّدُنْهُ﴾<sup>۱</sup> در شأن او نازل شده است.<sup>۲</sup>  
حیص بیص<sup>۳</sup> گفته است:

آن طاس سر که از شرک دیگر مردمان پیراسته بود و آن بطین که دانشی آکنده و دهش‌هایی بسیار داشت.

سخت و دلیر و میداندار بود و چون او را به سنگ و نیزه یلان مهاجم هدف می‌گرفتند دلاوری‌هایش همه را کفایت می‌کرد.<sup>۴</sup>

علی بن جعد، از شعبه، از قتاده، از حسین، از ابن عباس روایت کرده است که در غزوه حنین عبدالله بن ابی سلول همراه گروهی از منافقان در گوشه‌ای از لشکرگاه گرد آمده و از پیامبر ﷺ کناره گرفته بود تا در کار او اندیشه کند.

در راه بازگشت به مدینه، عبدالله بن ابی حقال را که مسلمان بود دید که بر صورت حمقاء که از منافقان بود سیلی نواخت. خشمگین شد و گفت: اگر از خوراک دادن به اینان خودداری می‌کردید از گرد او - مقصود پیامبر ﷺ بود - می‌پراکندند. خدای را سوگند، اگر به مدینه باز گردیم آن‌که ارجمندتر است آن را که خوارتر است از آن‌جا بیرون خواهد راند<sup>۵</sup> - و مقصود او از این سخن خود او و پیامبر ﷺ بود.

زید بن ارقم سخن او را به پیامبر ﷺ رساند.

۱. بقره/۱۷۷: و در سختی و زیان و به هنگام جنگ شکست‌یابانند.

۲. ← طبرسی، مجمع البیان، ۴۸۸/۱.

۳. مقصود شهاب الدین ابوالفوارس سعد بن محمد بن سعد بن صیفی تمیمی، ادیب فقیه شافعی مسلک (۴۹۲-۵۷۴ ق.) است. درباره او ← ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۶۱/۲۱؛ زرکلی، الاعلام، ۸۷/۳؛ کتال، معجم المؤلفین، ۲۱۲/۴.

۴. و انزع من شرک الرجال مبرأ  
بطین من الاحکام جم النوافل  
شدید مضاء البأس یغنی بلاخره  
اذا زحموه بالقنا و القنابل  
← دیوان حیص بیص، ۱۳۱/۱.

۵. اقتباس از آیه ۸ سورة منافقون: ﴿يَقُولُونَ كُنْزٌ جَعَلْنَا إِلَى الْمِدْيَةِ لِيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ﴾.

از آن سوی ابن ابی سلول در جمعی از انصار به حضور پیامبر ﷺ رسید و از ایشان عذر خواست و زید را تکذیب کرد. زید هم از پیامبر خدا ﷺ شرم داشت و از آمدن به حضور پیامبر ﷺ خودداری ورزید. پس این آیه‌ها نازل شد: ﴿هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَىٰ مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّىٰ يَنْفَضُوا وَلِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ \* يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ﴾<sup>۱</sup>؛ یعنی قدرت و قوت از آن امیرمؤمنان (علیه السلام) و یاران او در برابر منافقان است.

پس از این نزول آیه‌ها پیامبر ﷺ دست زید را گرفت و فشرد و فرمود: «ای راستگو، مژدهات باد که خداوند سخن تو را تأیید و سخن آن منافق طرف تو را تکذیب کرد»<sup>۲</sup>.  
همین چیزی است که از امام باقر (علیه السلام) و امام صادق (علیه السلام) نیز روایت شده است<sup>۳</sup>.

### کشته‌شدگان به دست او در نبرد بدر

شگفت از آن‌ها که کسانی را که، نه در روزگار جاهلیت و نه در روزگار اسلام، خونی به اندازه یک حجامت بر زمین نریخته‌اند با کسی مقایسه کنند که همگان می‌دانند تنها در نبرد بدر بنابر روایت عامه افزون بر کسانی که زخمی کرد، سی و پنج مبارز از مشرکان بر زمین افکند که عبارت بودند از: ولید بن عقبه، عاص بن سعید اموی، مطعم بن عدی بن نوفل، حنظله بن ابی سفیان، نوفل بن خویلد، زمعه بن اسود، حارث بن زمعه، نصر بن حارث بن عبدالدار، عمیر بن عثمان بن کعب عموی طلحه، عثمان و مالک برادران طلحه، مسعود بن ابی امیه بن مغیره، قیس بن فاکهه بن مغیره، ابوالقیس بن ولید بن مغیره، عمرو بن مخزوم، منذر بن ابی رفاعه، منبه حجاج سهمی، عاص بن منبه،

۱. منافقون/ ۷ و ۸: آنان کسانی‌اند که می‌گویند: به کسانی که نزد پیامبر خداوند اتفاق مکنید تا پراکنده شوند و حال آن‌که گنجینه‌های آسمان‌ها و زمین از آن خدا است، ولی منافقان در نمی‌یابند. می‌گویند: اگر به مدینه برگردیم، قطعاً آن‌که عزتمندتر است آن زبون‌تر را از آن جابرون خواهد کرد، ولی عزت از آن خدا و از آن پیامبر او و از آن مؤمنان است، لیکن این دورویان نمی‌دانند.

۲. «ابشر یا صادق فقد صدق الله حدیثک و اکذب صاحبک المنافق». برای بخشی از سخن ← شریف رضی، المجازات النبویه، ۱۳۰.

۳. روایت را در جایی نیافتم. مجلسی در بحار الانوار (۶۵/۴۱) آن را به نقل از مناقب آورده است.

علقمه بن کلد، ابوالعاص بن قیس بن عدی، معاویه بن مغیره بن ابی‌العاص، لوزان بن ربیع، عبدالله بن منذر بن ابی‌رفاعه، مسعود بن امیه بن مغیره، حاجب بن سائب بن عویم، اوس بن مغیره بن لوزان، زید بن ملیص، عاصم بن ابی‌عوف، سعید بن وهب، معاویه بن عامر بن عبدالقیس، عبدالله بن جمیل بن زهیر، سائب بن سعید بن مالک، ابوالحکم بن احنس و هشام بن ابی‌امیه<sup>۱</sup>.  
همچنین گفته می‌شود چهل و اندی از ایشان کشت.

### کشته‌شدگان به دست او در نبرد احد

او در نبرد احد هم یل لشکر دشمن طلحة بن ابی‌طلحه، پسرش سعید، برادرانش خالد، مخلد، کلد و محالس، همچنین عبدالرحمن بن حمید بن زهره، حکم بن احنس بن شریق ثقفی، ولید بن ارطاة، امیه بن ابی‌حذیفه، ارطاة بن شرحبیل، هشام بن امیه، مسافع، عمرو بن عبدالله جمحی، بشر بن مالک مفاخری، صواب وابسته عبدالدار، ابوحنذیفه بن مغیره، قاسط بن شریح عبدی و مغیره بن مغیره را کشت و اینان جدای از آن کسانی‌اند که امام پس از شکست دادن کافران در دومین یورش از ایشان به قتل رساند.<sup>۲</sup>

از آن سوی، در این که عمر و عثمان گریخته بودند تردیدی نیست. تردید در مورد ابوبکر است و این که آیا او در هنگام گشایش در اردوی مسلمانان پا برجا ماند یا این هنگام نیز گریخت.<sup>۳</sup>  
علی‌علیه‌السلام در نبرد احزاب عمرو بن عبدود و پسر او، نوفل بن عبدالله بن مغیره، منبه بن عثمان عبدری و هبیره بن ابی‌هبیره مخزومی را کشت و پس از آن بود که طوفان وزیدن گرفت و کافران پراکندند.<sup>۴</sup>  
امیرمؤمنان‌علیه‌السلام در نبرد حنین چهل تن از مشرکان و از جمله سوار دلیر ایشان ابوجرول را کشت. او چنان ضربتی به کلاهخود و عمامه وی فرود آورد که تن وی را دو نیمه کرد و به کوهه زین رسید. البته در نام دقیق وی اختلاف کرده‌اند.<sup>۵</sup>

۱. ← مفید، الارشاد، ۷۰/۱، با مقداری تفاوت.

۲. ← همان، ۹۱/۱.

۳. ← قمی، تفسیر القمی، ۲۸۶/۱؛ مفید، الافصاح، ۶۷.

۴. ← ثعلبی، الکشف والیان، ۱۶/۸؛ مفید، الارشاد، ۱۰۰/۱؛ طبرسی، اعلام الوری، ۳۸۰/۱.

۵. ← کلینی، الکافی، ۳۷۶/۸؛ مفید، الارشاد، ۱۴۳/۱؛ طبرسی، اعلام الوری، ۳۸۷/۱.

او در همین نبرد حنین میان بیست و چهارهزار شمشیرزن به پایداری ایستاد تا زمانی که از آسمان مدد رسید. در غزوه ذات السلاسل هفت تن از پیکارآوران دشمن را کشت و صبورترین آنها آخرینشان یعنی سعید بن مالک عجل بود.<sup>۱</sup>

### کشته شدگان به دست او در نبردهای بنی نضیر، بنی قریظه و بنی مصطلق

در غزوه بنی نضیر یازده تن از ایشان را به حيله‌هایی کشت.  
در ماجرای بنی قریظه سردمداران یهود و کسانی چون حیی بن اخطب و کعب بن اشرف را گردن زد.<sup>۲</sup>  
در غزوه بنی مصطلق نیز مالک و پسرش را کشت.<sup>۳</sup>

### انواع ضربت‌های او

در کتاب فائق<sup>۴</sup> آمده است: علی عليه السلام را دو ضربت بود: زمانی که در طول ضربت وارد می‌آورد در طول دو نیم می‌کرد و زمانی که در عرض ضربت فرود می‌آورد در عرض.  
گفته‌اند: ضربت‌های او برنده بود. چون بر فرق سر می‌زد بدن را تا پایین می‌شکافت و چون بر میانه می‌زد از میان دو نیم می‌کرد و چون به سراغ دژی می‌رفت آن را می‌لرزاند.  
گفته‌اند: ضربت او به یکی کارگر می‌افتاد و به تکرارش نیازی نداشت.  
گفته‌اند: او چنان ضربت‌هایی سخت فرود می‌آورد که هیچ یلی پیشتر چنان ضربت‌هایی فرود نیاورده بود.  
ایرانیان مدعی‌اند انواع اصل ضربت شش‌گونه است و همه را از او گرفته‌اند: از بالا به پایین، از پایین به بالا، غلبه، ماله، جاله و جرهام.

۱. ← مفید، الارشاد، ۱۶/۱؛ طبرسی، اعلام الوری، ۳۸۲/۱.

۲. ← هر دو منبع پیشین با همان نشانی‌ها.

۳. ← ابن کرامه، تنبیه الغافلین، ۵۶.

۴. ← ۱۶۶/۳.

## کشته‌شدگان به دست او در نبردهایی دیگر

باری، علی علیه السلام در فتح مکه اسد بن غویلم دلاور عرب را کشت<sup>۱</sup>.  
 در غزوة وادی الرمل مبارزان آن طایفه را به قتل رساند<sup>۲</sup>.  
 در خیبر مرحب، ذوالخمار و عنکبوت را کشت.  
 در طائف سواران خثعم را گریزند و شهاب بن عیس و نافع بن غیلان را از دم تیغ گذرانند<sup>۳</sup>.  
 در جریان هجرت مهلع و جناح را کشت.  
 او همچنین در روزگار حضور پیامبر صلی الله علیه و آله در مکه کودکانی را که در پی بیرون آمدن آن حضرت از خانه او را تعقیب می‌کردند و سنگ می‌پراکندند از تعقیب بازداشت.  
 همو در شب هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله بر بستر آن حضرت خفت.  
 او در نبرد جمل آن صحنه مشهور را پدید آورد که در آن دست و پاهای شتر را برید تا شتر بر زمین افتاد.  
 همو مرد شب هریر است که در آن سیصد تکبیر گفت و به هر تکبیر یک نفر از آنان بر زمین افکند.  
 در روایتی دیگر پانصد و بیست و سه تکبیر گفت و این روایتی است که اعثم نقل کرده است<sup>۴</sup> و در روایتی دیگر هفتصد تکبیر گفت.  
 باری، نه زره او پشت داشت و نه اسبی که بر آن می‌نشست گاه پیش می‌تاخت و گاه می‌گریخت. در نامه امیر مؤمنان علیه السلام به عثمان بن حنیف چنین آمده است: «اگر همه عرب‌ها برای پیکار من پشت به پشت هم نهند از آنان نخواهم گریخت و اگر فرصتی بر گردن زدن آنان بیابم بدان خواهم شتافت»<sup>۵</sup>.  
 در فائق<sup>۶</sup> آمده است: علی علیه السلام بر لشکر مشرکان یورش برد و آنان پیوسته به کوه‌ها می‌پراکندند و می‌گریختند.

۱. ← ابن کرامه، تنبیه الغافلین، ۵۶.

۲. ← مفید، الارشاد، ۱۱۶/۱؛ طبرسی، اعلام الوری، ۳۸۲/۱.

۳. ← مفید، الارشاد، ۱۵۳/۱؛ طبرسی، اعلام الوری، ۳۸۸/۱.

۴. ← ابن اعثم، الفتوح، ۱۸۱/۳.

۵. «و الله لو تظاهرت العرب علی قتالی لما ولیت عنها و لو امكنت الفرصة من رقابها لساغت الیها». ← شریف رضی، نهج البلاغه، نامه ۴۵.

۶. ← ۱۲۳/۱.

قرشیان چون او را می‌دیدند از بیم او به همدیگر وصیت می‌کردند.  
یک بار مردی او را دید که لشکر را شکافته است. گفت: می‌دانم فرشته مرگ در همان سمت است  
که علی علیه السلام آن جا است.<sup>۱</sup>

ناشی در شعر خود گفته است:

چون او به میدان می‌شتابد کار فرشته مرگ سخت می‌شود،  
و بدین سان فرشته مرگ کار خویش را در کالبد یک انسان انجام می‌دهد،  
و او عقب نمی‌نشیند تا تیغ بران خود در نیام کند،  
و جز مردان دلیر جنگاور کسی را نمی‌کشد،  
و هیچ گریزنده‌ای از برده و آزاد را تعقیب نمی‌کند.<sup>۲</sup>

در حدیث خیبر پیامبر صلی الله علیه و آله او را «کرار غیر فرار»<sup>۳</sup> خواند.  
صاحب بن عباد گوید:

او یورش آور بود و در همان وقت غیر او را گریزنده نام داد. آیا از این حقیقت می‌توان روی برتافت؟<sup>۴</sup>

یکی دیگر گفته است:

جانم فدای علی علیه السلام، آن امام هدایت و آن مجاهد راه خدا که پیوسته یورش آورد.<sup>۵</sup>

۱. ← راغب اصفهانی، محاضرات الادباء، ۱۵۱/۲.

۲. همام ملک الموت اذا بادر فی کد  
و لا یبرح حتی یولج المرهف فی الغمد  
کذاک الموت یقضی حاجة فی صورة العبد  
و لا یقتل الا کل لیث باسل نجد  
و لا یتبع من ولی من الحر او العبد.

۳. در حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله است که فرمود: «لاعطین الراية غداً رجلاً یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله کرار غیر فرار  
یفتح الله علیه جبریل عن یمینه و میکائیل یساره»؛ فردا پرچم را به مردی خواهیم داد که خدا و پیامبرش را دوست دارد و  
خدا و پیامبر او را دوست دارند، یورش آور است و نمی‌گریزد. خداوند بر دستان او گشایش دهد. جبرئیل در سمت راست  
او و میکائیل در سمت چپ او است. ← حلبی، السیرة الحلیة، ۷۳۷/۲؛ یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ۵۶/۲؛ ابن عساکر، تاریخ  
مدینة دمشق، ۲۱۸/۴۱؛ واقدی، فتوح الشام، ۲۶۲/۱.

۴. قد کان کرارا فسمی غیره  
فی الوقت فرار فهل من معدل  
← دیوان الصاحب بن عباد، ۸۴.

۵. نفسی فداء علی من امام هدی  
مجاهد فی سبیل الله کرار



ابن حجاج<sup>۱</sup> گفته است:

من وابسته آن یورش آور نبرد حنینم، آن گاه که خنجرها در خنجرها نشسته بود.  
من غلام آن مردی هستم که برای اسلام دژهای قریظه و نضیر را گشود،  
و همو که در نبرد بدر بیوگان مشرکان را به موی افشاندن بر کشتگان خویش کشاند،  
کسی که در شب هریر کشتگانش از شمار گذشتند و آن ها را به تکبیرها شمردند<sup>۲</sup>.

### پیامبر ﷺ کافران را به او تهدید کرد

پیامبر ﷺ کافران را به وجود آن حضرت تهدید می کرد. احمد بن حنبل در فضائل از شداد بن هاد نقل کرده که گفته است: هنگامی که هیئتی از یمن بر پیامبر خدا ﷺ درآمدند تا به آنان اجازه هایی دهد، پیامبر ﷺ فرمود: «شگفتا! یا نماز می گزارید یا کسی را به سویتان می فرستم که پیکارگران را بکشد و زنان و کودکان را در بند کشد»<sup>۳</sup>.

راوی گوید: پیامبر خدا ﷺ سپس فرمود: «خداوندا، آن کس یا منم یا این»<sup>۴</sup>. و در این هنگام دست علی علیه السلام را گرفت<sup>۵</sup>.

در تاریخ فسوی آمده که عبدالرحمن بن عوف، در روایتی، گفته است: پیامبر خدا ﷺ به مردمان طائف فرمود: «سوگند به آن که جانم در دست او است، یا نماز می گزارید و زکات می دهید یا مردی را از خود یا چون خود به سویتان می فرستم که پیکارگران را گردن زند و زنان و کودکان را به تصرف درآورد»<sup>۶</sup>.

۱. مقصود ابوعبدالله حسین بن احمد بن محمد بن جعفر بن محمد نیلی بغدادی (د. ۳۹۱ ق.) است. درباره او ← سماوی، الطلیعة من شعراء الشيعة، ۳۴۷/۱ - ۲۵۱.

۲. انما مولى الكرار يوم حنين و الظبى قد تحكمت فى نحر  
انما مولى لمن به فتح الاس لام حصنى قريظة و النضير  
و الذى علم الارامل فى بد ر على المشركين جز الشعور  
من مضت ليلة الهرير قتلا ه جزافا يحصون بالتكبير

۳. اللهم لتقيمن الصلاة و لابعثن اليكم رجلا يقاتل المقاتلة و يسبى الذرية.

۴. اللهم انا و هذا.

۵. ← ابن حنبل، فضائل الصحابة، ۵۹۹/۲.

۶. «و الذى نفسى بيده لتقيمن الصلاة و لثوتن الزكاة و لابعثن اليكم رجلا منى او كنفسى فليضربن اعناق مقاتليكم و ليسبين ذراريكم».

راوی گفته است: مردم گمان بردند مقصود او ابوبکر و عمر است. اما او دست علی بن ابی طالب علیه السلام را گرفت و فرمود: این<sup>۱</sup>.

در صحیح ترمذی<sup>۲</sup> و تاریخ خطیب<sup>۳</sup> و فضائل سمعانی آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله در جریان حدیبیه به سهیل بن عمرو فرمود: «ای جماعت قریش، یا دست برمی دارید و یا خداوند کسی را به سویتان می فرستد که شما را بر دین گردن زند»<sup>۴</sup>.

از همین روی بود که امام رضا علیه السلام ﴿وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ﴾<sup>۵</sup> را چنین تفسیر کرد که علی علیه السلام از ایشان است.

### دشمن به او افتخار کرد

در جریان نبرد صفین، معاویه [به یاران خود] گفت: خدای را سوگند، از شما می خواهم او را تیرباران کنید و عباد و بلاد را از او برهانید.

مروان در پاسخ گفت: ای معاویه، خدای را سوگند که بر تو سنگینی کرده ایم که ما را به کشتن ازدهای این دره و شیر درنده می فرستی! آن گاه خشمگین برخاست. ولید بن عقبه هم در پاسخ گفت:

معاویه بن سفیان ما را می گوید: آیا در میان شما کسی هست که به خونخواهی برخیزد؟

و با شمشیری آخته و زنگارناگرفته بر ابوالحسن بتازد؟

او را گفتم: ای پسر هند، آیا بازی می کنی؟ تو میان ما مردی شگفتی.

آیا ما را به مار آن دره و آن که در برابر ما شیری درنده خواهد بود فرمان می دهی؟

مردمان چون او را از میان گردوغبار پیکار بینند، گویی هیچ دلی در سینه ندارند.<sup>۶</sup>

---

۱. برای روایت و متن پیش گفته با تفاوتی اندک ← فسوی، المعرفة والتاریخ، ۱/۱۲۱.

۲. ← السنن، ۵/۶۳۴.

۳. ← خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ۴۳۳/۸ (با روایتی متفاوت).

۴. «یا معشر قریش لتنتهن او لیبعثن الله علیکم من یضرب رقابکم علی الدین».

۵. فتح/۲۹: و کسانی که با اویند بر کافران سختگیرند.

۶. یقول لنا معاویه بن حرب اما فیکم لواترکم طلوب ←

اما عمرو [بن عاص] گفت: خدای را سوگند که هیچ کس را بر فرار از علی بن ابی طالب علیه السلام ننکوهند. چون خبر کشته شدن علی علیه السلام را آوردند، عمرو بن عاص مژده دهان بر معاویه درآمد و گفت: آن شیری که در عراق خسبیده بود به دیدار مرگ شتافت.

معاویه در پاسخ او گفت:

به خرگوش‌ها و آهوان بگو اکنون هر جا خواهید دور از ترس و نگرانی بچرید<sup>۱</sup>.

صاحب بن عباد در شعر خود گفته است:

شیری است که سگان با عوعو کردن به او تعرض کرده‌اند،  
و آنان با گمراهی‌های خود برتری غرش را بر عوعو نفهمیده‌اند<sup>۲</sup>.

ابوالعلاء سروی در شعر خود گفته است:

آن‌گاه که در روز پیکار بر یلان می‌تازد می‌پنداری شیری است که از شکار خود به دفاع برخاسته است.  
پیروزی و رعب بر سر او سایه می‌افکنند، و خوی او هستند؛ همان دو پدیده که همه جا با اویند، خواه  
یورش برد، خواه بایستد.

این‌ها گواه‌هایی است که به رغم همه رشکبران منحرف و کژاندیش، فرمانبری از او را بر مردم واجب ساخته است<sup>۳</sup>.

→

یشد علی ابی‌حسن علی	باسمر لاتهجنه الکعوب
فقلت له اتلعب یا بن هند	فانک بیننا رجل غریب
اتأمرنا بحیة بطن واد	یتاح لنا به اسد مهیب
کان الخلق لماعینوه	خلال النقع لیس لهم قلوب

← ابن‌اعثم، الفتوح، ۱۱۶/۳.

۱. قل للارانب تربیع حیث ما سلکت	و للظباء بلاخوف و لا حذر
۲. اسد و لکن الکلاب	تعاورته بالنجاح
لم یعرفوا لضلالهم	فضل الزئیر علی الصیاح

← دیوان‌الصاحب بن عباد، ۲۰۱.

۳. تخاله اسدا یحمی العرین اذا	یوم الهیاج بابطال الوغی وجفا
-------------------------------	------------------------------

←

علی علیه السلام، یزید بن رکنه را که دلیرترین عرب‌ها بود و عمرو بن معدیکرب را به اسارت خویش درآورد و همین فرد اخیر بود که خداوند بر دستان او سرزمین عجم را گشود و سرانجام در نهاوند به قتل رسید.

سوسی در شعر خود گفته است:

جوانمردی که در نبرد خندق عمرو را چون از آن گودال گذشت دو نیم کرد و ابن معدی را پس از اسیر کردن به عمامه‌اش در پی کشید.<sup>۱</sup>

مهیاری نیز گفته است:

یک بار در کار عمرو نخست اندیشیدند و پس در کار آن عمرو دیگر اندیشه کردند.  
دو شیر که شکار او بودند و کمتر در برابر هم‌اوردی جز او ترسیده بودند.<sup>۲</sup>

ناشی گفته است:

علی علیه السلام و عمرو در پیکارهایی که داشتند رودروی هم قرار گرفتند و چون عمرو او را دید سرگشته و آشفته ماند.

ولی علی علیه السلام سکوت را برگزید، تا جایی که عمرو او را نکوهید و در حالی که وحشت‌زده به او اشاره می‌کرد گفت:

این همان کسی است که داستانش از عظمت، همه داستان‌ها را در خود فروپوشانده است؟  
همین است که هر فردی را به تحیر واداشته و عجم و عرب را در برابر خویش به درماندگی کشانده است؟

→

- |                               |                               |
|-------------------------------|-------------------------------|
| یظله النصر و الرعب اللذان هما | کانا له عادة اذ سار او وقفا   |
| شواهد فرضت فی الخلق طاعته     | برغم کل حسود مال و انحرفا     |
| فتی قد عمروا حین خندقهم عبر   | و ساق بن معدی بالعمامة اذ اسر |
| و تفکروا فی امر عمرو اولاً    | و تفکروا فی امر عمرو ثانيا    |
| اسدان کانا من فرائس صیده      | و لقلما هابا سواه منادیا      |

← دیوان مهیار الدیلمی، ۲۰۱/۴.

من در مشت او اسیر بودم و او مرا رها نداد! امروز در سپاس او در مانده‌ام<sup>۱</sup>.

### شمشیر به دشمن داد

ابوالسعادات در فضائل العشرة روایت کرده است که علی علیه السلام با یکی از مشرکان می‌جنگید. آن مرد گفت: ای پسر ابوطالب، شمشیر خویش را به من بخش.

علی علیه السلام شمشیر خود به سوی او افکند.

آن مرد مشرک گفت: شگفتا از پسر ابوطالب! در چنین وقتی شمشیر خویش به من می‌دهی؟ فرمود: ای مرد، تو دست مسئلت به سویم دراز کردی و این از بزرگواری نیست که گدا را بازگردانند. آن کافر خود را بر زمین افکند و گفت: این سیره مردان دین است. پس بر قدم‌های او بوسه نهاد و اسلام آورد<sup>۲</sup>.

### جبرئیل او را آزمود

هم درباره او بود که جبرئیل گفت: «شمشیری جز ذوالفقار نیست و دلاوری جز علی علیه السلام». <sup>۳</sup> جماعت روایت کرده‌اند که در نبرد بدر پیامبر صلی الله علیه و آله آبی در اختیار نداشت. علی علیه السلام به میان دشمن رفت تا از چاهی که در میان اردوی ایشان بود آبی بیاورد. او به سوی چاه روانه شد. پایین رفت، دلو را پر کرد و بر سر چاه نهاد. در این هنگام صدایی شنید و کسی را دید که آهنگ او کرده است. به درون چاه رفت و چون آن صدا فرونشست بالا آمد. اما دید آب را ریخته‌اند. برای دومین بار درون چاه رفت و

۱. وافئى على و عمرو فى وقائعه	حتى اذا ما رآه حار و اضطربا
و استعمل الصمت حتى لامة عمرو	فقال يومئى اليه و هو قد رعبا
هذا احاديثه من عظمه اكلت	كل الاحاديث حتى انه رهبا
هذا الذى ترك الالباب حائرة	و ابلس العجم بالاقدام و العربا
فى كفه كنت مأسورا فاطلقنى	فقد غدوت على شكرى له جدبا

۲. روایت را مجلسی در بحار الانوار (۶۹/۴۱) به نقل از مناقب آورده است.

۳. «لا سيف الا ذوالفقار و لا فتى الا على». ← حلبی، السيرة الحلبية، ۵۱۷/۲؛ محب الدين طبرى، ذخائر العقبى، ۷۴؛ ابن كثير، البداية و النهاية، ۵/۶ و ۲۲۴/۷ و ۲۶۴؛ ابن اثير، الكامل فى التاريخ، ۴۹/۲؛ سهيلي، الروض الانف، ۲۸۸/۳؛ ابن عساکر، تاريخ مدينة دمشق، ۲۰۱/۳۹ و ۷۱/۴۲.

این بار نیز همان رخداد تکرار شد. در سومین بار که به درون چاه رفت دلو را بالا نفرستاد، بلکه آن را بردوش کشید و با خود بالا آورد.

چون آب را به حضور پیامبر ﷺ برد پیامبر ﷺ با او خندید و فرمود: تو باز می‌گویی یا من بگویم؟ گفت: تو ای پیامبر خدا ﷺ، که سخت شیرین تر است.

پیامبر ﷺ داستان را بازگفت و پس فرمود: «آن جبرئیل بوده که تو را می‌آزموده است تا فرشتگان ثبات دل تو را ببینند»<sup>۱</sup>.

این‌رزیک گفته است:

هیچ‌گاه دست علی عليه السلام شمشیر را از نیام بر نیاورد مگر این که آن را در فرق سر یلان در نیام کرد، و هیچ دلاوری در روز نبرد به او نزدیک نشد مگر آن که او اجل وی را نزدیک ساخت. چه بسیار اندوه‌ها که به دست او از مصطفی عليه السلام زدوده شد و او خود را در گرو رخدادهای سخت نهاد<sup>۲</sup>.

### پیکار با جنیان

محمد بن ابی‌السری تمیمی، از احمد بن فرج، از نهدی، از وبره، از ابن عباس نقل کرده که گفته است: هنگامی که پیامبر ﷺ به غزوه بنی‌مطلق رفته بود نزدیک دره‌ای سنگلاخ فرود آمد. چون شب به نیمه رسید، جبرئیل بر او نازل شد و او را از این آگاهاند که کافرانی از جن در درون دره جای گرفته‌اند و آهنگ نیرنگی بر ضد او دارند.

پیامبر ﷺ امیر مؤمنان عليه السلام را خواست و به او فرمود: به این دره برو. علی عليه السلام چون در آستانه دره قرار گرفت از یاران خود خواست بر لبه آن بایستند و هیچ کاری نکنند تا به ایشان اجازه دهد.

---

۱. «كان ذلك جبرئيل يجرب ويرى الملائكة ثبات قلبك». متن و روایت را تنها در بحار الانوار (۶۹/۴۱ و ۷۰) به نقل از مناقب دیدم.

۲. ما جردت من على ذا الفقار يد  
لا و اغمد في هامة البطل  
لم يقترب يوم حرب للكمي به  
لا و قرب منه مدة الاجل  
كم كربة لآخيه المصطفى فرجت  
به و كان رهين الحادث الجلل

پس خود پیش رفت و بر لبه دره ایستاد، از دشمنان به خدا پناه جست و او را به نکوترین نام‌هایش خواند و آن‌گاه به یاران خویش فرمود تا به او نزدیک شوند و در پی آن فرمان وارد شدن به درون دره را صادر کرد.

در این میان تندبادی برخاست که از شدت آن نزدیک بود آن مردان به صورت بر زمین افتند. علی علیه السلام فریاد برداشت: من علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب وصی و عموزاده پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هستم. اگر خواستید به هم‌وردی ایستید.

کسانی چون مردان طایفه زط آشکار شدند و چنین به خیالمان می‌رسید که هر کدامشان که در کناره‌های دره جای گرفته‌اند شعله‌هایی از آتش در دست دارند.

امیرمؤمنان علیه السلام به درون دره زد، در حالی که قرآن می‌خواند و شمشیر خویش را به راست و چپ می‌چرخاند. دیری نپایید که آن کسان چون دودی سیاه شدند. امیرمؤمنان علیه السلام تکبیر گفت: و فرمود: خداوند نیرنگ آنان را کفایت کرد و شر آنان از مسلمانان بازداشت و باقیماندگان‌شان پیش از من خود را به پیامبر صلی الله علیه و آله خواهند رساند و اسلام خواهند آورد.

راوی گفته است: چون علی علیه السلام به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله بازگشت پیامبر صلی الله علیه و آله به وی فرمود: ای علی، آنان که خداوند به واسطه تو بیمناکشان ساخت پیش از تو خود را بدین جا رساندند و اسلام آوردند.<sup>۱</sup> این روایت همانند آن چیزی است که در داستان شب جن از ابن مسعود روایت کرده‌اید.<sup>۲</sup>

۱. ← مفید، الارشاد، ۳۳۹/۱ - ۳۴۱؛ قطب راوندی، الخرائج والجرائح، ۲۰۳/۱ - ۲۰۵؛ طبرسی، اعلام الوری، ۳۵۲/۱ - ۳۵۴.

۲. از ابن مسعود روایت کرده‌اند که گفته است: در شب جن پیامبر صلی الله علیه و آله از من خواست در پی او روانه شوم. با او همراه شدم تا چون به نواحی بالای مکه رسیدیم خطی بر پیرامون من کشید و فرمود: در همین جا بمان تا خود نزد تو بازگردم. در روایت ابن مسعود است که در ادامه گفته است: از دور مردانی را دیدم که از فراز کوه‌ها بر گرد او جمع شدند تا جایی که میان من و او فاصله افکندند. شمشیر از نیام برآوردم و گفتم: به پیکار می‌روم تا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را نجات دهم. اما این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله را به یاد آوردم که فرموده بود: از جای خود مرو تا نزد تو بازگردم. بر همین وضع ماندم تا سپیده دمید و پیامبر صلی الله علیه و آله بازگشت. من هنوز ایستاده بودم. پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: همچنان ایستاده‌ای؟ گفتم: اگر یک ماه نیز به درازا می‌کشید می‌ماندم تا خود نزد من بازآیی.

پس او را از آنچه آهنگ انجامش داشتم آگاهاندم. فرمود: اگر از این جا بیرون رفته بودی تا قیامت همدیگر را

این در حالی است که از دیگر سوی پیکار با جنیان به اسماء الهی، امری درست و امکانپذیر است. به هر روی، ابوالفتح محمد سابوری گوید:

در جنّ فضیلتی است و در داستان ایشان دانش‌های شگفت برای آن‌که در پی آموختن باشد.<sup>۱</sup>

ابوالحسن بیاضی گفته است:

جز حیدر چه کسی است که با جنیان پیکار کرد و با صدایی بلند میان ایشان فریاد برداشت؟  
و بانگ او بر صدای ایشان برتری گرفت، آن هنگام که گفت: ای قنبر شمشیر را بیاور.  
آنان همه گریختند و آن عفریت‌ها از بیم و ترس دسته دسته به هر سو پراکندند.<sup>۲</sup>

ابوالحسن اسود نیز گفته است:

ای صاحبان خرد، چه کسی بود که با جنیان سرکش پیکار کرد تا در چاه به اکراه اسلام آوردند؟  
چه کسی بود که خیبر را لرزاند تا چون او در را از پاشنه کشید همه برج‌ها یش فرو ریخت؟<sup>۳</sup>

→

نمی‌دیدیم.

آن‌گاه انگشتان خویش در انگشتان من فروبرد و فرمود: مرا وعده داده است که جن و انس به من ایمان آورند.  
انسان‌ها به من ایمان آورده‌اند و جنیان را خود دیدی. اینک تنها گمانم این است که اجلم نزدیک شده است.  
ابن مسعود گوید: گفتم: ای پیامبر خدا ﷺ، آیا ابوبکر را خلیفه نمی‌کنی؟ از من روی برتافت و دانستم که با این موافق نیست.

گفتم: عمر را جانشین خود نمی‌کنی؟ باز هم روی برتافت و دانستم که از این خرسند نیست.  
گفتم: آیا علی را خلیفه خود نمی‌گیری؟ فرمود: هو است. به خدایی که جز او خدایی نباشد سوگند، اگر با او بیعت کنید و از او فرمان برید شما را با هم به بهشت اندر کند.

برای روایت ← طبرانی، المعجم الکبیر، ۶۷/۱۰.

- |                                |                               |
|--------------------------------|-------------------------------|
| ۱. و فی الجن فضل و فی حرفهم    | اعاجیب علم لمستعلم            |
| ۲. من قاتل الجن غیر حیدرة      | و صاح فیهم بصوته الجهور       |
| فصوته قدعلا عزیفهم             | اذ قال هات الحسام یا قنبر     |
| فانهزموا ثم مزقت شیعا          | منه العفاریت خیفه تذعر        |
| ۳. من قاتل الجن الطغاة فاسلموا | فی البئر کرها یا اولی الالباب |
| من هرّ خیبر هرّة فتساقطت       | ابراجها لما دحی بالباب        |



## چیرگی بر جنیان

محمد بن اسحاق، از یحیی بن عبدالله بن حارث، از پدرش، از ابن عباس روایت کرده و ابو عمرو عثمان بن احمد، از محمد بن هارون به سند وی از ابن عباس روایت کرده که در خبری طولانی آورده است که در جریان حدیبیه مردم سخت تشنه شدند. پیامبر ﷺ فرمود: آیا کسی هست که همراه ساقیان به چاه نشاندار برود و برایمان آب بیاورد و من برایش بهشت را نزد خداوند ضمانت کنم؟ گروهی که سلمه بن اکوع نیز در میان ایشان بود روانه شدند. اما چون به درخت و چاه رسیدند صدایی همراه با جنب و جوش و بانگ نواخته شدن طبل شنیدند و آتش‌هایی بدون هیزم دیدند و ترسیدند و بازگشتند. پیامبر ﷺ دوباره فرمود: آیا مردی هست که با ساقیان برود و برایمان آب بیاورد و من برای او نزد خداوند بهشت را ضمانت کنم؟

مردی از بنی سلیم رهسپار شد، در حالی که چنین رجز می‌خواند:

آیا کسی که برترین امت‌ها او را رهسپار ساخته است از بانگ یک جنی که بدین سوی برخاسته است می‌ترسد؟

پیش از آن‌که در این شب ظلمت‌گستر به چاه‌های نشاندار برسد و از آن‌ها آب بردارد، و از نکوهش و سرزنش در امان ماند؟<sup>۱</sup>

اما چون بدان صدای همهمه رسیدند ترسیدند و بازگشتند.

دیگر بار پیامبر ﷺ فرمود: آیا مردی هست که با سقایان به سراغ آن چاه نشاندار رود و برایمان آب بیاورد و من برای او نزد خداوند بهشت را ضمانت کنم؟

این بار هیچ‌کس برنخواست و از آن سوی تشنگی بر مردی که روزه‌دار بودند فشار آورد.

بدین‌سان پیامبر ﷺ به علی علیه السلام فرمود: با این ساقیان روانه شود تا به خواست خداوند، به چاه نشاندار برسی و از آن‌جا آب برداری و بازآیی.

۱. أَمِنْ عَزِيفَ ظَاهِرٍ نَحْوِ السَّلَامِ  
يَنْكُلُ مِنْ وَجْهِهِ خَيْرُ الْأَمَمِ  
مَنْ قَبْلَ أَنْ يَبْلُغَ آبَارَ الْعِلْمِ  
فَيَسْتَقِي وَاللَّيْلُ مَبْسُوطُ الظُّلَمِ  
وَيَأْمَنُ الذَّمَّ وَتُوبِيخَ الْكَلَمِ

علی علیه السلام رهسپار شد، در حالی که شعری بدین مضمون بر زبان داشت:  
 به خداوند پناه می‌برم از این که از بانگ جنیانی بیم برم که تأویلی آشکار ساخته‌اند،  
 و آتش برافروخته‌اند، بدان امید که بترسانند و همراه با بانگ برآوردن بر طبل‌ها نواخته‌اند<sup>۱</sup>.

راوی گفته است: ترس به جان ما درآمیخت. اما علی علیه السلام به ما رو کرد و فرمود: در پی من بیایید و آنچه می‌بینید و می‌شنوید شما را هیچ نترساند که آن‌ها، به خواست خدا، به شما زبانی نرسانند.  
 پس به راه خویش ادامه داد و چون به میان درختان درآمدیم دیدیم آتش‌هایی بدون هیزم شعله‌ور است و صداهایی وحشتناک می‌آید و سرهایی بریده شیون برمی‌آورند.  
 اما علی علیه السلام همچنان پیش می‌رفت و می‌فرمود: در پی من بیایید و بر شما بیمی نیست. هیچ‌کس از شما به سمت راست یا چپ برنگردد.  
 چون از درختان گذشتیم و به چاه رسیدیم براء بن عازب دلو خود به درون چاه فرستاد و یک یا دو دلو آب کشید که ریسمان برید و دلو در چاه افتاد.  
 چاه دهانه‌ای تنگ داشت و ژرف بود و درونش تاریک. از ته آن نیز صدای قهقهه و خنده‌ای بلند شنیده می‌شد.

علی علیه السلام پرسید: کدام یک از شما به اردویمان بازمی‌گردد و دلو و ریسمان می‌آورد؟  
 یاران او در پاسخ گفتند: چنین کاری نتوانیم کرد.  
 علی علیه السلام خود لنگی بر میان بست و در حالی که صدای قهقهه از درون چاه بیشتر می‌شد به چاه اندر شد. او همچنان به سمت پایین می‌رفت که پایش لغزید و به درون چاه افتاد. ما صدای برخوردی سخت و نیز صدایی را چون صدای کسی که در حال خفه شدن است شنیدیم. اما پس از آن بود که علی علیه السلام فریاد زد: الله اکبر، الله اکبر. من بنده خدا و برادر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هستم. مشک‌های خود بیاورید.  
 او مشک‌ها را گرفت و کم‌کم بر شانه‌های خود از چاه بیرون آورد و پیش رویمان نهاد. در این هنگام چیزی ندیدیم، لیکن سروشی شنیدیم که می‌گفت:

۱. اعوذ بالرحمن ان امیلا      من عزف جن اظهروا التأویلا  
 و اوقدت نيرانها لعلها تهویلا      و قرعت مع عزفها طبولا

کدام جوانمرد شب همدم وحشت‌ها شود و کدام مرد است که به سوی هدف‌ها سبقت گیرد؟  
آفرین بر آن نیکروی برخاسته از مهتران که بر فرق سرها ضربت آورده و بر میانه‌ها ضرب‌ها نواخته  
است.

چه کسی همانند پیامبر خدا ﷺ دارای نشانه‌ها است یا چون علی علیه السلام برگشاینده دشواری‌ها؟  
مرد در هنگام نیاز چنین باید<sup>۱</sup>.

علی علیه السلام همچنین رجز خواند:

شب دهشتناک است و هر مردافکنی را می‌ترساند و هر دلیر صاحب‌رأیی را سرگشته می‌سازد.  
من تنها از کاستی‌های شب بیم می‌برم، ولی از وحشت و ترس افکنی آن نمی‌ترسم.  
چون شمشیر خویش به تکان درآورم از آن شگفتی‌های شگفت بینم<sup>۲</sup>.

علی علیه السلام نزد پیامبر ﷺ بازگشت، در حالی که بانگی از افتخار بر لب داشت.  
پیامبر ﷺ پرسید: ای علی، در راه خود چه دیدی؟  
علی علیه السلام آنچه را دیده بود با پیامبر ﷺ در میان نهاد.  
پیامبر ﷺ فرمود: آن‌که دیدی مثلی بود که خداوند درباره‌ی من و کسانی که در این راه همراه منند  
زده است.

علی علیه السلام گفت: ای پیامبر خدا، آن را برایم شرح کن.  
فرمود: آن سرها که دیدید که شیون داشتند و زبانشان به واژه‌هایی گویا بود حکایت طایفه‌ای

- 
- |    |                           |                            |
|----|---------------------------|----------------------------|
| ۱. | أی فتی لیل أخی روعات      | و ای سباق الی الغایات      |
|    | الله در الغرر السادات     | من هاشم الهامات و القامات  |
|    | مثل رسول الله ذی الآیات   | او کعلی کاشف الکربات       |
|    | کذا یكون المرء فی الحاجات |                            |
| ۲. | اللیل هول یرهب المهبیا    | و یذهل المشجع اللبیا       |
|    | فاننی اهول منه ذیبا       | و لست أخشی الروح و الخطوبا |
|    | إذا هززت الصارم القضیبا   | ابصرت منه عجباً عجیبا      |

است که همراه منند و به زبان چیزی می‌گویند که در دل بدان باور ندارند و خداوند از ایشان هیچ توبه و کفاره‌ای نمی‌پذیرد و برای آنان وزنی قائل نیست. آن آتش بدون هیزم که دیدید فتنه‌ای است که در میان امت من درخواهد گرفت که در آن ایستادگان و نشستگان برابر باشند و خداوند از آن‌ها هیچ عملی نپذیرد و در روز قیامت به آنان وزنی ندهد. آن سروشی نیز که بر تو بانگ آورد سلقه بود، سلقه بن غراف که دشمن خدا سر، شیطان بتان را که قریش از زبان آن سخن می‌گفت و مرا هجو می‌کرد کشت<sup>۱</sup>.

عبدالله بن سالم گفته است: پیامبر ﷺ در جریان حدیبیه سعد بن مالک را با آب‌رسانان فرستاد. اما او از آن طایفه ترسید و بازگشت. پس علی‌رضی الله عنه را فرستاد تا آب بیاورد و او آب آورد و پیامبر ﷺ تکبیر گفت و برایش دعا کرد<sup>۲</sup>.

عبدی گفته است:

به گمان تو، چه کسی بر سر چاه با جنیان جنگید و چه کسی دروازه را از جا کند و آن‌جا را ویران ساخت؟

چه کسی در جنگ سواری دلاور و از همه تواناتر و توانمندتر بود؟<sup>۳</sup>

ابوالحسین گفته است:

علی‌رضی الله عنه به چاه درآمد، در حالی که شب چون قیری سیاه و تار بود<sup>۴</sup>.

سروجی نیز گفته است:

و آن چاه، هنگامی که محمد ﷺ به نزدیکش رسید بارگشود. از آن چاه شعله‌ای برمی‌افروخت.

---

۱. خبر را در منابع پیشین نیافتم و منابع پسین آن را به نقل از مناقب آورده‌اند. برای نمونه ← بحرانی، حلیۃ الابرار، ۹۲/۲ - ۹۴؛ همو، مدینۃ المعاجز، ۸۲/۲ - ۸۵.

۲. برای داستان به صورت مفصل‌تر ← مفید، الارشاد، ۱۲۱/۱ و ۱۲۲.

۳. من قاتل الجن فی القلیب تری      من قلع الباب ثم ادحاها

من کان فی الحرب فارس بطل      اشدهم ساعدا و اقواها

۴. علی هبط الجب      و جنح اللیل کالقار

کسی دلو به درون چاه فرستاد. اما ریسمان برید و دلو به درون افتاد،  
و از آن چاه آتشی برخاست و آن کس، در حالی که از پشت سر سنگ‌هایی به سایش افکنده می‌شد  
گریخت.

در این هنگام وصی احمد عَلَيْهِ السَّلَام که درود آن‌که ببخشد و بیمارزد بر او باد، خود را بدان جا رساند.  
او به درون چاه رفت و چون به نیمه رسید ریسمان برید.  
مدتی به درازا کشید و در آن ماند و سپس در حالی که آیات و سوره‌های قرآن را می‌خواند بیرون  
آمد

و مردم جرعه جرعه آب برداشتند و او آب آورد و آب رساند، زمانی که آن آب به خون جنیان رنگین،  
بود.<sup>۱</sup>

## دلاور دلاوران

آیا شجاعت‌هایی چنین برای دلاورانی از فارس مثل رستم، اسفندیار، گشتاسب، و بهمن یا برای  
سواران نامور از عرب چون عنتر عبسی، عامر بن طفیل و عمرو بن عبدود، یا برای مبارزانی از ترک  
چون افراسیاب و برای کسانی از این دست ثابت شده است؟

او یگانه سواری است که چون به لشکر دشمن زند آن را چون فرقی که میان موهای سر پدید آورند  
از هم بشکافد و آن‌گاه چون طوماری درهم پیچد. جنگ خوی او و پیکار عادت او و پیروزی سرشت او و  
دشمن نیز غنیمت او است، دلیری دلاور و پرجسارت که شمشیرش جز گردن گردنکشان نیام نداشت  
و اگر در پیکاری حضور داشت بیمی در میان نبود و احتیاطی نمی‌بایست.

حل و للبئر لهیب قدسعر  
فعاد مقطوعا الی حیث انحدر  
عنها و فی أعقابہ رمی الحجر  
صلی علیه من عفا و من غفر  
صار إلی النصف به الحبل انبتر  
لسانه القرآن یقرأ السور  
و الماء فیه من دم الجان عکر

و البئر لما عندها محمد  
و أدلی الوارد منها دلوہ  
و أظہرت نار فولی ہاربا  
فعندها وافی وصی أحمد  
و مر فیہا نازلا حتی اذا  
فطال فیہا لبثہ ثم ارتقی  
فاغترف الناس و أسقی و سقی

همو را گفته‌اند: «غالب کل غالب علی بن ابی طالب علیه السلام».

سروجی گفته است:

گفتم: علی علیه السلام آیتی است که آفریده شده است و خدا این آیت را در یک مرد متجلی ساخته است، تا با علی علیه السلام دشمن را بترساند و آن‌گاه ذوالفقار را به او ملحق ساخت و در این شمشیر مشت اجل است.

هرگز آن را در گرما گرم پیکار از نیام برنکشید، مگر این که در فرق سریلی از دشمن در نیام کرده است،

و هرگز صدایی در برابر سپاهی برنخاسته که بگوید من علی‌ام، مگر این که در پی آن سپاه از بن گریخته است.<sup>۱</sup>

زاهی گفته است:

این همان مرد است که ولید، عقبه، عامری، ذو الخمار و مرحب را به قتل رساند. این همان کسی است که دستانش سوارانی سنگدل را از هم دریده و کسی است که هرگز نترسیده و بیم نبرده است.

در بن هر موی تن او شیری خفته است که چنگال به سوی شکار دراز می‌کند.<sup>۲</sup>

دعبل گفته است:

او در هر پیکاری نیزه محمد صلی الله علیه و آله است، هنگامی که آن نیزه‌های سخت به میدان فروریزد،

- 
- |  |  |
|--|--|
| ۱. فقلت أما علی آية خلقت<br>مخيفة بعلی ثم الحقها<br>ماسله و رجاء الحرب دائرة<br>ماصاح فی الجیش صوتا ثم اتبعه | و الله أظهرها للناس فی رجل<br>بذی الفقار و فيه قبضة الأجل<br>إلا و أغمدته فی هامة البطل<br>أنا علی تولى الجیش من جفل |
| ۲. هذا الذی اردی الولید و عتبة<br>هذا الذی هشمت یداه فوارسا<br>فی کل منبت شعره من جسمه                       | و العامری و ذا الخمار و مرحبا<br>قسراً و لم یک خائفا مترقبا<br>أسد یمد الی الفریسة مخلبا                             |

و نخستین کسی که به هماوردطلبان پاسخ می دهد، آن گاه که دلیران خود را از دلیران پنهان کنند،

در آن صحنه ها که نه شمشیرهای تیم کند شده است و نه شمشیرهای بنی عدی<sup>۱</sup>.

ابن حماد نیز گفته است:

او همان جوانمرد دلاور است که چون در پیکاری رخ نماید همه جوانان در برابرش سلاح افکنند. شیری است که اگر شیر ژیان او را در خیال آورد از بیم او قلبش از سینه برون افتد، همان اژدهایی که چون در نبردی آشکار شود همه شجاعان از بیمش بگریزد. اگر شمشیرش جلوه کند از لبه های آن تیغ اشک خون بریزد و اگر نیزه اش تشنه شود خود را سیراب کند.

عقابی است اما شکار او شکار نبرد است و شیری است اما شکارش سواران پیکار. می بینی که درندگان بیابان در پی او روان شوند؛ چرا که آنان همه در روز نبرد میهمان اویند. جان مردافکنان دشمن را با مرگ آشنا سازد و بدین سان همتایان در برابرش به کرنش درآیند. چه بسیار دلاوران که او در میدان نبرد بدیشان آب داده است و هرگز نیز آتش خوراک او برای میهمان خاموش نگشته است<sup>۲</sup>.

- 
- |  |   |
|--|---|
| ۱. سنان محمد فی کل حرب<br>و أول من یجیب الی برارز<br>مشاهد لم تفل سیوف تیم   | إذا نهلت صدور السمهری<br>إذا زاغ ال کمی عن ال کمی<br>بهن و لا سیوف بنی عدی  |
| ← شعر دعبل بن علی الخزاعی، ۲۷۸.  |   |
| ۲. ذاک الفتی النجد الذی اذا بدا<br>لیث لو اللیث الجری خاله<br>ذاک الشجاع إذ بدا بمعرک<br>تبکی الطلا ان ضحکت أسیافه<br>صقر و لکن صیده صید الوغی<br>تری سباع البید تقفو اثره | بمعرک ألفت له فتیانه<br>أطار من هیته جنانه<br>تفرقت من خوفه شجاعانه<br>و یرتوی ان عطشت سنانه<br>لیث و لکن فرسه فرسانه<br>لأنها یوم الوغی ضیفانه |
- ←

همچنین، از شعر ابن حماد است که گوید:

برگشاینده سختی‌ها و اندوه‌ها در روز نبرد در بدر و در احد،  
آن هنگام که نبرد به جوش آید با دلی بدون ترس و تردید برای آن برخیزد و بفرورد،  
همه قهرمانان را بینی که از بیم آن دلاور سوار شیروش مقهور نیستی‌اند،  
و جان از تن ایشان برمی‌آید و به دشواری نفس کشند،  
در حالی که از بیم او خفه شده‌اند و تو از هیچ‌کس همه‌ای نشنوی،  
و دیگر هیچ صدایی جز صدای چکاچک شمشیرها و سپرها نیست.  
یک عمرو را جام مرگ نوشاند و یک عمرو را با زنجیر در پی کشید.  
او امیر آفریدگان و مولای مردمان و بنده واحد صمد است.  
زنان نه چون او زاده‌اند و نه چون او خواهند زاد.  
در فضیلت همانند مصطفی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است و نه از او کاستی دارد و نه بر او افزونی<sup>۱</sup>.

بانو جرهمه انصاری گفته است:

→

یقرن أرواح الکماة بالردی	کذاک خاضت دونه أقرانه
و کم کمی قد سقاه فی الوغی	و لیس تخبو للقری نیرانه
مجلی الکرب يوم الحر	ب فی بدر و فی احد
إذ الهیجاء هاج لها	بقنب غیر مرتعد
ترى الأبطال باطلة	لخوف الفارس الأسد
فأنفسهم مودعة	لها بتنفس الصعد
و قد خنقوا لخيفته	فلست تحس من احد
فلا صوت بغير البی	ض فوق البیض و الزرد
سقى عمرواً منيته	و عمرواً قاد فی الصفد
أمیر النحل مولى الخل	ق غیر الواحد الصمد
فلن تلد النساء شبيهاً	له کلا و لم تلد
شبيه المصطفى فی الفض	ل لم ینقص و لم یزد



داماد پیامبر ﷺ، همو که خداوند گرامی اش داشته است، آن گاه که او را برگزیده و این را صبر ذخیره داده است.

همتایی از او جان سالم به در نبرد، اگر که او قصد وی کند، و او هرگز نهرا سند، هر چند دشمنانی بسیار داشته باشد.

آن که او آهنگش کند با مرگ هماغوش گردد و همآورد او را در برابر مرگ، احتیاط به کار نیاید.<sup>۱</sup>

اذا اصطفاه و ذاك الصبر مدخر  
و لايهاب و ان أعداؤه كثروا  
لايدفع الثكل عن اقارانه الحذر

صهر النبي فذاك الله أكرمه  
لايسلم القرن منه ان ألم به  
من رام صولته وافت منيته

## فصل ۱۰

### پیشگامی در زهد و قناعت

#### پارساترین پارسایان صحابه

در میان صحابه، علی علیه السلام، ابوبکر، عمر، ابن مسعود، ابوذر، سلمان، عمار، مقداد، عثمان بن مظعون و ابن عمر شهرت یافتگان به زهد و پارسایی اند. اما می دانیم ابوبکر هنگامی که درگذشت به بیت المال مسلمانان چهل و اندی هزار درهم بدهکار بود، عمر هنگام درگذشت هشتاد و اندی هزار درهم به بیت المال بدهکاری داشت<sup>۱</sup> و بدهی های عثمان نیز از شمار گذشته بود. لیکن علی علیه السلام هنگامی که بدرود حیات گفت تنها هفتصد درهم از او مانده بود و علاوه بر آن، عطایی که برای خدمتکار فراهم داشت<sup>۲</sup>.

سوسی در شعر خود گوید:

کسی که در حالی دنیا را بدرود گفت که از آن یک درهم سود نبرده بود،  
و چون دیگران نبود که متهم باشند و اموال مردمان بخورند<sup>۳</sup>.

---

۱. ← علم الهدی، الشافی فی الامامة، ۱۸۵/۴.

۲. ← ابن بابویه، الامالی، ۳۹۷.

۳. من فارق الدنيا و ما افاد منها درهما  
و لم یکن کغیره مستاکلا متهما

### بی‌اعتنایی به خلافت

در پارسایی او همین بس که نه به دنیا توجهی کرد و نه به ریاست و پیشوایی اهتمامی داشت و به غسل و کفن پیامبر ﷺ پرداخت، در حالی که دیگران در گفت‌وگوی آن بودند که از ما امیری و از شما نیز امیری، تا آن که ابوبکر این جامه را به زور در تن کشید.  
خداوند فرموده است: ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقِيكُمْ﴾<sup>۱</sup>.

### تهیدست مهاجر

همچنین، خداوند فرموده است: ﴿لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾<sup>۲</sup>.  
این در حالی است که امت بر این اجماع دارند که علی عليه السلام از تهیدستان مهاجر، ولی ابوبکر مردی ثروتمند بود.

### گواهی پیامبر ﷺ

علی عليه السلام چهره‌ای روشن و کارنامه‌ای تابناک، سیمایی پردرخشش و دامنی پاک، خویی گوارا و خواسته‌هایی پیراسته داشت و نه روح خود به آلودگی‌های دنیا بیالود و نه جان خویش به گناه.  
گواه زهد او سخن پیامبر ﷺ است که فرمود: «نه علی عليه السلام از دنیا چیزی گرفت و نه دنیا از علی عليه السلام گرفت»<sup>۳</sup>.

در امالی طوسی در حدیث عمار چنین آمده است: «ای علی، خداوند تو را به زینتی آراسته که بندگان را به زینتی دوست‌داشتنی‌تر از آن نزد خداوند نیازاسته است. تو را به زهد در دنیا آراسته و آن‌گونه قرار داده است که نه تو از آن چیزی می‌گیری و نه آن از تو چیزی می‌گیرد. نیز دوستی بینوایان را به تو ارزانی داشت و تو را آن‌گونه قرار داد که ایشان را به عنوان پیرو بپذیری و آنان تو را به پیشوایی بپذیرند»<sup>۴</sup>.

۱. حجات/۱۳: در حقیقت، ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شما است.

۲. حشر/۸: این غنایم، نخست اختصاص به بینوایان مهاجری دارد که از دیارشان و اموالشان رانده شدند، خواستار فضل خدا و خشنودی او می‌باشند و خدا و پیامبرش را یاری می‌کنند. اینان همان مردم درست‌کردارند.

۳. «علی لا یزرء من الدنیا و لا تزرء الدنیا منه».

۴. «یا علی ان الله قد زینک بزینة لم یزین العباد بزینة احب الی الله منها: زینک بالزهد فی الدنیا و جعلک لاتزراً منها».

## پرهیزگارترین

در لؤلؤیات<sup>۱</sup> آمده که عمر بن عبدالعزیز گفته است: پس از پیامبر ﷺ هیچ کس را در این امت سراغ نداریم که از علی بن ابی طالب علیه السلام پرهیزگارتر باشد.  
در قوت القلوب<sup>۲</sup> آمده که ابن عیینه گفته است: پارساترین صحابه علی بن ابی طالب علیه السلام است.

## گواه‌هایی قرآنی

سفیان بن عیینه، از زهری، از مجاهد، از ابن عباس روایت کرده که مقصود از ﴿فَأَمَّا مَنْ طَغَى \* وَ أَثَرَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾<sup>۳</sup> علقمه بن حارث بن عبدالدار و مقصود از ﴿وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ﴾<sup>۴</sup> علی بن ابی طالب علیه السلام است که از خدای خویش پروا کرد و از معصیت دوری گزید و نفس را از هوس‌ها نهی کرد. بهشت به طور ویژه، از آن علی علیه السلام و به طور عام جایگاه کسانی است که از راه او پیروی کنند.<sup>۵</sup>  
قتاده، از حسن، از ابن عباس روایت کرده که دربارهٔ ﴿إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا﴾<sup>۶</sup> گفته است: مقصود علی بن ابی طالب علیه السلام است، مهتر کسانی که خداوند ایشان را از دامن آلودن به گناه باز داشته است.<sup>۷</sup>  
ابن عباس این تفسیر را ادامه داده تا به ﴿جَزَاءً مِنْ رَبِّكَ﴾<sup>۸</sup> رسیده و گفته: یعنی این به طور خاص برای خاندان تو و به صورت عام برای پرهیزگاران است.

→

شینا و لاتزراً منک شینا و وهبک حب المساکین فجعلک ترضی بهم اتباعا و یرضون بک اماما. ← ابن بابویه، الامالی، ۱۸۱.

۱. نام کامل کتاب اللؤلؤیات فی الزهد است و مؤلف آن نیز ابومطیع نسفی مکحولی (د. ۳۱۸ ق.). دربارهٔ او و کتابش ← سمعانی، الانساب، ۳۷۴/۵؛ بغدادی، هدیه العارفين، ۴۷۰/۲؛ زرکلی، اعلام، ۲۸۴/۷.

۲. ← ابوطالب مکی، قوت القلوب، ۴۴۳/۱.

۳. نازعات/۳۷ و ۳۸؛ اما هر که طغیان کرد و زندگی پست دنیا را برگزید ...

۴. نازعات/۴۰؛ و اما کسی که از ایستادن در برابر پروردگارش هراسید...

۵. ← حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۴۲۲/۲.

۶. نبأ/۳۱: مسلماً پرهیزگاران را رستگاری‌ای است.

۷. ← حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۴۱۹/۲.

۸. نبأ/۳۶: این است پاداشی از پروردگار تو.

در تفسیر ابویوسف یعقوب بن سفیان [فسوی] از مجاهد و ابن عباس روایت شده که در ذیل ﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي ظِلَالٍ وَعُيُونٍ﴾<sup>۱</sup> گفته: یعنی کسانی که از گناه پرهیز کرده‌اند: علی بن ابی طالب علیه السلام، حسن علیه السلام و حسین علیه السلام در سایه‌هایی از درختان و خیمه‌هایی از مرواریدند و طول هر خیمه یک فرسخ است.

در ادامه این خبر در تفسیر آیه ﴿إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴾<sup>۲</sup> آمده: یعنی آنان که از خداوند فرمان برده‌اند: محمد صلی الله علیه و آله و خاندان او در بهشتند.<sup>۳</sup>

در تفسیر ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ﴾<sup>۴</sup> نیز آمده که مقصود علی بن ابی طالب علیه السلام است.

### تقسیم بیت‌المال

در حلیه آمده است که سالم گوید: در روزگار امیرمؤمنان علیه السلام دیدم که گوسفند در داخل بیت‌المال فضله می‌افکند [و او آن را نیز قسمت می‌کرد].<sup>۵</sup>

در همین کتاب از شعبی نقل شده که گفته است: امیرمؤمنان علیه السلام آن جا را می‌شست و در آن نماز می‌کرد.<sup>۶</sup>

ابوعبدالله ابن حمویه بصری به سند خود از سالم جحدری نقل کرده که گفته است: دیدم عصرگاهان برای علی بن ابی طالب علیه السلام مالی آوردند. فرمود: این مال را قسمت کنید. گفتند: ای امیرمؤمنان اینک شب شده است. کار را تا فردا به تأخیر بيفکن. فرمود: آیا برای من ضمانت می‌کنید که تا فردا زنده بمانم؟ گفتند: این کار در دست ما نیست. فرمود: به تأخیر می‌فکنید و اکنون قسمت کنید.<sup>۷</sup>

۱. مرسلات/۴۱: اهل تقوا در زیر سایه‌ها و بر کنار چشمه‌ساراند.

۲. مرسلات/۴۴: ما نیکوکاران را چنین پاداش می‌دهیم.

۳. ← حاکم حسانی، شواهد التنزیل، ۴۱۶/۲.

۴. نحل/۱۲۸: در حقیقت، خدا با کسانی است که پروا داشته‌اند و با کسانی است که آن‌ها نیکوکارند.

۵. ← ابونعیم، حلیه الاولیاء، ۳۰۰/۷.

۶. همان جا.

۷. ← طوسی، الامالی، ۴۰۴.

روایت کرده‌اند گاه می‌شد که او حتی سه درهم نداشت تا با آن لنگی بخرد و یا آنچه بدان نیاز دارد فراهم آورد. با این همه، آنچه در بیت‌المال بود میان مردم قسمت می‌کرد و سپس در آن‌جا نماز می‌گزارد و می‌گفت: «سپاس خداوند را که مرا همان‌گونه که بدان درآمدم از آن بیرون برد»<sup>۱</sup>.  
ابوجعفر طوسی روایت کرده است که به امیرمؤمنان علیه السلام گفتند: این اموال را به کسانی از مردم ده که بیم می‌رود به نزد معاویه بگریزند.

فرمود: «آیا از من می‌خواهید پیروزی را از رهگذر ستم به چنگ آورم؟ نه، خدای را سوگند که تا خورشید طلوع می‌کند و تا در آسمان ستاره‌ای سوسو می‌زند، چنین نخواهم کرد. خدای را سوگند که اگر مال آنان از آن من بود میان ایشان برابری می‌کردم. پس چگونه باید بود هنگامی که مال از آن ایشان است؟»<sup>۲</sup>

یک بار برایش مالی آوردند. پشته‌ای از طلا و پشته‌ای از نقره ساخت و فرمود: «ای زرد زردی خویش بتابان، و ای سفید سفیدی خود بر رخ بکش. اما غیر مرا بفریب»<sup>۳</sup>.  
این دستاورد من است و گزیده‌اش نیز در آن است. ولی هر که هر چه چینه به دهان خویش برد<sup>۴</sup>.

عبدی گفته است:

و او می‌گفت: ای دنیا کسی دیگر جز مرا بفریب که من اهل فریب نیستم<sup>۵</sup>.

---

۱. «الحمد لله الذی اخرجنی منه کما دخلته». ← بلاذری، انساب الاشراف، ۱۳۴/۲.

۲. «اتأمرونی ان اطلب النصر بالجور؟ لا والله لا افعّل ما طلعت شمس و ما لاح فی السماء نجم. و الله لوکان مالهم لی لواسیت بینهم و کیف و انما هی اموالهم؟» ← طوسی، الامالی، ۱۹۴.

۳. «یا صفراء اصفری و یا بیضاء ابيضی و غری غیری». ← کوفی، مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام، ۵۳؛ ابن اثیر، النهاية فی غریب الاثر، ۲۱۱/۴. همچنین برای روایتی مشروح‌تر ← ابن ابی شیبہ، المصنف، ۴۵۸/۶.

۴. هذا جنای و خیاره فیه و کل جان یده الی فیه

بیت در منابع پاورقی پیشین آمده است. این بیت اشاره‌ای است به ضرب‌المثلی که می‌گوید: جذیمه از مردم خواست از صحرا برایش دنبلاں گرد آورند. اما هر کس هرچه مرغوب یافت برای خود برداشت مگر خواهرزاده‌اش عمرو بن عدی لخمی که برای او آورد و این شعر را بر زبان راند. ← زمخشری، المستقصى، ۳۸۶/۲؛ عسکری، جمهرة الامثال، ۳۶۰/۲؛ میدانی، مجمع الامثال، ۱۳۸/۲.

۵. و کان یقول یا دنیای غری و سوی فلسّ من اهل الغرور

همو گفته است:

دل او به دنیا و زیورهایش نگرایید. و بلکه از سر تحقیر به دنیا گفت: غیر مرا بفریب<sup>۱</sup>.

### خشت بر خشت نهاد

در روایتی از امام باقر علیه السلام آمده که فرموده است: «او پنج سال حکومت کرد و در این مدت نه آجری بر آجر و نه خشتی بر خشت نهاد و نه ملکی به تیول داد و نه نقره و طلایی به ارث گذاشت»<sup>۲</sup>.  
ابن بطة از سفیان ثوری نقل کرده است که در یکی از املاک علی علیه السلام چشمه‌ای بر جوشید و مژده آن را به امام دادند. فرمود: «ارث‌بران را مژده دهید»<sup>۳</sup> - و این چشمه را عین ینبع نامید.  
ابن حماد گفته است:

برای او چشمه‌ای از زمین جوشید و چنان که گویی گردن شتری است از زمین فوران کرد.  
مژده‌دهنده‌ای خود را به او رساند و مژده آن را داد. اما علی علیه السلام فرمود: ای مژده‌دهنده، تو را بشارتی دیگر دهم:

من آن را وقف مباح دادم، در راه خداوند عزیز قدیر<sup>۴</sup>.

### جامه او

در فائق<sup>۵</sup> زمخشری آمده است: علی علیه السلام پیراهنی خرید و آنچه را از آن از انگشتانش افزون بود برید و به مردی گفت: سر آستین‌ها را بدوز.

۱. لم تستمل قلبه الدنيا بزخرفها بل قال غری سوای قول محقر
۲. «ولقد ولی خمس سنین و ما وضع آجرة علی آجرة و لا لبنه علی لبنه و لا اقطع قطیعا و لا اورث بیضا و لا حمرا». ← کلینی، الکافی، ۱۳۰/۸؛ ابن بابویه، الامالی، ۳۵۶؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۱۷؛ طوسی، الامالی، ۶۹۳.
۳. «بشر الوارث». برای متن به صورت مشروح تر ← کلینی، الکافی، ۵۴/۷؛ ابن حیون، دعائم الاسلام، ۳۴۱/۲؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ۱۴۸/۹.

۴. لقد نبعث له عین فظلت      تفور كأنها عنق البعیر
- فوافاه البشیر بها مغذا      فقال علی ابشر یا بشیری
- فقد صیرتها وقفا مباحا      لوجه الله ذی العز القدیر

در خصال الکمال<sup>۱</sup> ابوالجیش بلخی آمده است که علی علیه السلام در بازار کوفه می‌گذشت. صندلی‌ای به جامه‌اش گیر کرد و آن را درید. امام جامه را به دست خود گرفت و نزد خیاطان آورد و گفت: خدایتان برکت دهد! این را برایم بدوزید.

اشعث عبدی گفته است: علی علیه السلام را در روز جمعه در فرات دیدم. او پیراهن کرباسی به سه درهم خرید و نماز جمعه را برای مردم برپا کرد، در حالی که هنوز گریبان آن پیراهن را نندوخته بودند<sup>۲</sup>. از شبیکه نقل شده که گفته است: علی علیه السلام را دیدم که تا بالای ناف لنگ می‌پوشید و لنگ او تا نیمه ساق پا می‌رسید<sup>۳</sup>.

امام صادق علیه السلام فرموده است: علی علیه السلام پیراهن زایی می‌پوشید و سپس دست خود را دراز می‌کرد و آستین را موازی سر انگشتان خویش می‌برید<sup>۴</sup>.

در حدیث عبدالله بن هذیل است که چون آستین را می‌کشید به ناخن می‌رسید و چون رها می‌کرد تا نیمه ساعد بود.

علی بن ربیعہ گفته است: علی علیه السلام را زمانی می‌دیدم که لنگ می‌بست. اما پس از آن او را دیدم که جامه‌ای پوشیده است. در این باره از او پرسیدم. فرمود: چه جامه‌ای بهتر از این که شرمگاه را می‌پوشاند و عرق را خشک می‌کند؟<sup>۵</sup>

در فضائل احمد آمده است: علی علیه السلام را با لنگی ضخیم که به پنج درهم خرید بود دیدند و بر او لنگی پینه‌دار نیز دیدند. در این باره از او پرسیدند. فرمود: «تا مؤمنان بدان اقتدا کنند و دل با این کار به فروتنی گراید و نفس خوار گردد و آن که مبالغه کند به میانه‌روی آید»<sup>۶</sup>.

---

۱. نام کامل کتاب خصال الکمال و بعضی ما روی فی مناقب الرجال از ابوالجیش مظفر بن محمد بن احمد بلخی خراسانی (د. ۳۶۷ ق.) از استادان شیخ مفید است. درباره او و کتابش ← ابن شهر آشوب، معالم العلماء، ۱۵۹؛ آقابزرگ تهرانی، الذریعة، ۱۶۲/۷.

۲. ← ثقفی، الغارات، ۹۷/۱؛ طبرسی، مکارم الاخلاق، ۱۱۳.

۳. ← بلاذری، انساب الاشراف، ۱۲۹/۲؛ طبرسی، مکارم الاخلاق، ۱۱۲.

۴. ← کلینی، الکافی، ۱۳۰/۸؛ ابن بابویه، الامالی، ۲۵۶؛ ابن حیون، دعائم الاسلام، ۱۵۸/۲؛ طوسی، الامالی، ۶۹۳؛ طبرسی، مکارم الاخلاق، ۱۱۱؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۱۷.

۵. ← طبرسی، مکارم الاخلاق، ۹۹.

۶. «یقتدی به المؤمنون و یخشع له القلب و تذلل به النفس و یقصد به المبالغ». ← ابن حنبل، فضائل الصحابة.



در روایت دیگری است که فرمود: «این با جامهٔ صالحان همانندتر است»<sup>۱</sup>.  
 در روایت دیگری است: «این شرمگاهم را بیشتر حفظ کند»<sup>۲</sup>.  
 باز در روایتی دیگر است: «این مرا بیشتر از تکبر دور کند و رواتر باشد که مسلمان بدان اقتدا کند»<sup>۳</sup>.  
 در مسند احمد<sup>۴</sup> آمده است که جعد بن بعجه خارجی<sup>۵</sup> به علی علیه السلام گفت: ای علی علیه السلام، از خدا بترس، که روزی خواهی مرد. فرمود: «بلکه کشته خواهم شد. ضربتی بر این جا. این تقدیری قطعی و خاطره‌ای آشنا است و آن که تهمت زد زیانکار شد»<sup>۶</sup>.  
 آستین پیراهن علی علیه السلام از انگشتانش نمی‌گذشت و می‌فرمود: «آستین‌ها را بر دست‌ها فزونی‌ای نیست»<sup>۷</sup>.  
 یک بار فقری را دید که آستین پیراهنش پاره است. آستین پیراهن خویش کند و به سوی او افکند<sup>۸</sup>.  
 امیرمؤمنان علیه السلام خود فرموده است: «تنها یک پوست قوچ داشتیم که شب‌ها با فاطمه علیها السلام بر آن می‌خفتیم و [روزها] شتر آبکش بر آن علف می‌خورد»<sup>۹</sup>.  
 در مسند<sup>۱۰</sup> موصلی آمده که شعبی از حارث از امام علی علیه السلام روایت کرده که فرموده است: «شب‌هایی که فاطمه علیها السلام را نزد من آوردند چیزی جز یک پوست قوچ برای خفتن بر آن نبود»<sup>۱۱</sup>.

۱. «اشبه بشعار الصالحین».

۲. «احصن لفرجی».

۳. «هذا ابعدلی من الکبر و اجدر ان یقتدی به المسلم».

۴. ۹۱/۱ ←

۵. نام به استناد منبع اصلاح شده است.

۶. «بل و الله قتلا ضربة علی هذا قضاء مقضیا و عهدا معهودا».

۷. «لیس للکتمین علی الیدین فضل». مجلسی در بحار الانوار (۳۲۳/۴۰) خبر را به نقل از مناقب آورده است.

۸. این روایت نیز در بحار الانوار (۳۲۳/۴۰) به نقل از مناقب آمده است.

۹. «ماکان لنا الا اهاب کبش ابیت مع فاطمة باللیل و یعلف علیها الناضح [بالنهار]». مجلسی این متن را با افزودن «النهار» در بحار الانوار (۳۲۳/۴۰) به نقل از مناقب آورده است.

۱۰. ۳۶۳/۱ ← با اندکی تفاوت.

۱۱. «ماکان لیلة اهدیت لی فاطمة شیء ینام علیه الاجلد کبش».

یک بار جامه‌ای خرید و آن را پسندید. اما آن را صدقه داد.<sup>۱</sup>

غزالی در احیا آورده است: علی علیه السلام از بیت‌المال امتناع می‌ورزید تا جایی که شمشیر خود می‌فروخت و گاه می‌شد که تنها یک پیراهن داشت و به هنگام غسل کردن جز آن نمی‌یافت.<sup>۲</sup>

یک بار عقیل بن عبدالرحمن خولانی علی علیه السلام را دید که بر جل الاغی پاره‌پاره نشسته است. در این باره با یکی از زنان خود گفت‌وگویی کرد.<sup>۳</sup> او گفت: مرا نکوهش مکن که خدای را سوگند، او هیچ چیز ناشناسی نمی‌یابد مگر این که آن را می‌گیرد و به بیت‌المال می‌برد.

در فضائل احمد است که یزید، از<sup>۴</sup> محجن گفته: علی علیه السلام گفت: «چه کسی این شمشیر مرا می‌خرد؟ خدای را سوگند، اگر بهای یک لنگ داشتم آن را نمی‌فروختم».<sup>۵</sup>

اصبغ، ابو مسعده و امام باقر علیه السلام گفته‌اند: امام علی علیه السلام به بازار پارچه‌فروشان رفت و به مردی گفت: دو پیراهن به من بفروش. آن مرد گفت: ای امیرمؤمنان آنچه می‌خواهی نزد من هست.

اما چون او امام را شناخته بود، امام از او گذشت و نزد نوجوانی ایستاد و از او دو پیراهن خرید: یکی به سه درهم و دیگری به دو درهم. پس گفت: ای قنبر، این جامه را که به سه درهم است بردار. قنبر گفت: تو بیش از من بدان سزاواری؛ بر منبر می‌روی و برای مردم خطبه می‌خوانی.

امام علیه السلام فرمود: «تو جوانی و شور جوانی در تو است، و من از خدای خویش شرم دارم بر تو برتری گیرم. از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌ام که می‌فرمود: از آنچه خود می‌پوشید به ایشان [= بردگان] بیوشانید و از آنچه خود می‌خورید به ایشان بخورانید».<sup>۶</sup>

چون پیراهن را پوشید آستین آن را کشید و فرمود بخش زائد آن را ببرند و برای تهیدستان کلاه کنند. آن نوجوان گفت: بده تا کناره‌اش بدوزم.

۱. ← طبرسی، مجمع البیان، ۳۴۲/۲.

۲. ← احیاء علوم الدین، ۱۲۳/۲.

۳. در روایت طبرسی در مکارم الاخلاق (۱۳۲) آمده است که عقیل بن عبدالرحمن به عمه خود گفت: وای بر تو که خانه‌ات پر از اثاث است و علی علیه السلام بر جل پاره الاغی نشسته است.

۴. به استناد منبع اصلی تصحیح شده است.

۵. «من یشتری سیفی هذا فوالله لو کان عندی ثمن ازار ما بعته». ← ابن حنبل، فضائل الصحابة، ۵۳۷/۱.

۶. «انت شاب و لك شره الشباب و انا استحي من ربي ان اتفضل عليك. سمعت رسول الله يقول: البسوهم مما تلبسون و اطعموهم مما تأكلون».

فرمود: «آن را همان گونه که هست واگذار. عمر زودتر از این ها به کرانه رسد»<sup>۱</sup>.  
 لختی بعد پدر آن نوجوان نزد علی علیه السلام آمد و گفت: پسر من تو را نشناخته است و این دو درهم را از تو سود ستانده است.  
 امام فرمود: «من کسی نیستم که چنین کنم [= آن را باز پس گیرم]؛ من با او چانه زده‌ام و او با من چانه زده است و با رضایت توافق کرده‌ایم»<sup>۲</sup>.  
 این چیزی است که احمد در فضائل روایت کرده است<sup>۳</sup>.  
 ابویوب موریانی<sup>۴</sup> گفته است:  
 به یاران دیبا می‌دهد و آنان چون می‌روند کرباس می‌پوشند<sup>۵</sup>.

علی بن ابی‌عمران گفته است: در حالی که علی علیه السلام در آستانه نشسته بود یکی از پسران حسن بن علی علیه السلام در حالی که پیراهن خز و گردنبندی از طلا در گردن داشت بیرون آمد. علی علیه السلام پرسید: این فرزند من است؟ گفتند: آری. او را خواست. پیراهن را بر تنش درید و گردنبند را هم از او گرفت و قطعه قطعه کرد<sup>۶</sup>.

## مرکب او

عمرو بن نعبه سکونی گفته است: برای علی علیه السلام مرکبی را که از یکی از دهقانان بود آوردند تا بر آن سوار شود. چون پای در رکاب نهاد گفت: «بسم الله». چون دست خود بر کوهه زین نهاد دستش بر آن لغزید. پرسید: آیا این دیبا است؟ گفت: آری. پس آن مرکب را سوار نشد<sup>۷</sup>.

۱. «دعه كما هو فان الامر اسرع من ذلك».

۲. «ما كنت لافعل. قد ماكست و ماكسني و اتفقنا على رضی».

۳. در فضائل الصحابة ابن حنبل چنین روایتی نیافتم. آنچه یافتم روایتی - البته با اندکی تفاوت - در روضة الواعظین (۱۰۷ و ۱۰۸) و مکارم الاخلاق طبرسی (۱۱۲) است.

۴. نام کامل او ابویوب سلیمان بن ابی‌سلیمان موریانی خوزی (د. ۱۵۴ ق.) از وزیران دولت عباسی است. درباره او -  
 ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۲۳/۷ و ۲۴؛ زرکلی، الاعلام، ۱۳۵/۳.

۵. ينشر ديباجا على صحبه و هم اذا ما نشروا كربسوا

۶. طبرسی، مکارم الاخلاق، ۱۰۷؛ به نقل از کتاب زهد امیرالمؤمنین علیه السلام از علی بن ابی‌عمران.

۷. همان، ۱۰۸.

## خوراک او

در احیاء<sup>۱</sup> غزالی آمده است که او شوربایی در ظرفی مهر نهاده داشت و از آن می‌نوشت.

گفتند: با این همه خوراکی در عراق باز هم چنین می‌کنی؟

فرمود: «من از سر زفتی بر آن مهر نمی‌نهم. لیکن خوش ندارم آنچه از آن نیست بدان بیفزایند و خوش ندارم جز پاک به شکم درآید»<sup>۲</sup>.

## پرهیز از خوراکی‌های عراق

معاویه بن عمار از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرموده است: «علی علیه السلام از آنچه این‌جا هست نمی‌خورد تا برایش از آن‌جا - یعنی حجاز - بیاورند»<sup>۳</sup>.

اصبغ بن نباته گوید: علی علیه السلام فرمود: «من با همین چاروق و همین زین و یراق و همین مرکب به سرزمین شما آمده‌ام. اگر با چیزی جز آنچه به سرزمینتان درآمده‌ام از این‌جا بروم از خائن باشم»<sup>۴</sup>. در روایت دیگر است که فرمود: «ای مردمان بصره، بر من چه خرده می‌گیرید؟ این - اشاره به پیراهن خویش - بافته خانواده من است»<sup>۵</sup>.

## یک‌گرده نان

سويد بن غفله آن حضرت را دید که گردۀ نانی می‌خورد. آن را با زانو می‌شکند و در ماستی ترش و بویناک می‌زند.

راوی گوید: گفتم: ای فضه، چه غافل! آیا درباره این پیرمرد از خدا نمی‌ترسید تا خوراک او را از آردی که در آن نخاله‌ای بسیار می‌بینم الک کنید؟

---

۱. ۱۳۸/۲.

۲. «اما انی لا اختمه بخلا به و لکنی اکره ان يجعل فيه ما ليس منه و اکره ان یدخل بطنی غیر طیب».

۳. «کان علی لا یأکل مما هنا حتی یؤتی به من ثم - یعنی الحجاز - ثقی، الغارات، ۸۲/۱».

۴. «دخلت بلادکم بأشمالی هذه و رحلتی و راحلتی هذه ها هی فان انا خرجت من بلادکم بغیر ما دخلت فانی من الخائنین». متن در بحار الانوار مجلسی (۳۲۵/۴۰) از مناقب نقل شده است.

۵. «یا اهل البصرة ما تنقمون منی؟ ان هذا لمن غزل اهلی» - و اشار الی قمصیه. - ثقی، الغارات، ۶۸/۱؛ مفید، الجمل، ۲۲۴.

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «پدر و مادرم به فدای آن که نه برایش غذایی الک کردند و نه از نان گندم سیر شد، تا خدا جان او را ستاند»<sup>۱</sup>.

علی علیه السلام همچنین به عقبه بن علقمه فرمود: «ای ابوجنوب، من خود پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را درک کردم که خشک تر از این می خورد و خشن تر از این می پوشید. اینک اگر او را اسوه بگیرم بیم آن دارم که به او نپیوندم»<sup>۲</sup>.

عمرو بن حریث خوراک او را زیر نظر گرفت. دید فضا انبانی مهر نهاده حاضر کرد و از آن نانی سفت و دیگرگون شده بیرون آورد. عمرو گفت: ای فضا، کاش آرد این نان را از الک می گذراندی و آن را تمیز می کردی!

گفت: چنین می کردم. اما او مرا از این کار بازداشت. من در انبان او خوراکی خوش می نهادم اما او بر انبان مهر زد.

به هر روی، امیرمؤمنان علیه السلام خود آن نان را در کاسه ای خرد کرد و بر آن آب ریخت و سپس قدری نمک افزود و آستین بالا زد. چون فراغت یافت فرمود: ای عمرو، زمان این – و به ریش خود دست کشید – نزدیک شده است و بیم می برم این را برای یک خوراک به دوزخ درآورم و این خوراک مرا خوار کند<sup>۳</sup>.  
عدی بن حاتم او را دید که پیش رویش مشک کهنه دریده ای است که آن را سفره کرده و بر آن قدری آب، تکه هایی از نان جو و مقداری نمک است. گفت: ای امیرمؤمنان، گمان ندارم این پسندیده باشد که همه روز را با شکم گرسنه جهاد کنی و شب را به عبادت زنده بداری و این افطار تو باشد! فرمود:

دل را به قناعت تیمار کن، ورنه از تو فراتر از آنچه بسنده اش باشد بطلبید<sup>۴</sup>.

۱. «بابی و امی من لم ینخل له طعام و لم یسبع من خبز البر حتی قبضه الله». درباره متن و ماجرا با تفصیل بیشتر ← ثقفی، الغارات، ۷۰۷/۲؛ خوارزمی، المناقب، ۱۱۸.

۲. «یا اباجنوب ادرکت رسول الله یأکل ایس من هذا و یلبس اخشن من هذا فان انا لم آخذ به خفت ان لالحق به». ← ثقفی، الغارات، ۸۵/۱؛ طبرسی، مکارم الاخلاق، ۱۵۸.

۳. مجلسی در بحار الانوار (۳۲۵/۴۰) این خبر را به نقل از مناقب آورده است.

۴. علل النفس بالقنوع و الا طلبت منك فوق ما یکفیها

## خوراک روز عید

سويد بن غفله گوید: یک روز عید بر او وارد شدم و دیدم پیش رویش تشتی است و در آن نانی از آرد پاک و سینی‌ای که در آن قدری خطیفه<sup>۱</sup> و نیز چمچه‌ای. گفتم: ای امیرمؤمنان، روز عید و خطیفه! فرمود: «این عید کسی است که آمرزیده شده باشد»<sup>۲</sup>.

## تنها یک خورش

ابن بطله در ابانه از جندب نقل کرده است که گوشتی بی چربی برای علی علیه السلام آوردند. یکی گفت: آیا قدری چربی بدان نیفزاییم؟<sup>۳</sup> فرمود: «ما دو خورش در کنار هم نمی‌خوریم»<sup>۴</sup>. در روز عیدی، گونه‌هایی متفاوت از خوراک نزد او گرد آمد. همه را به هم درآمیخت و فرمود: «همه را یک کاسه کنید»<sup>۵</sup>. از آن پس این سخن مثل شد.

## پالوده، نه

عربی گفته است: سفره‌ای از پالوده در حضور ایشان گشودند. انگشت خود در آن فروبرد و به ته ظرف رساند و بیرون کشید، ولی از آن چیزی نخورد و انگشت را لیسید و فرمود: «خوب است، خوب است و حرام نیست. اما خوش ندارم خود را به چیزی خو دهم که بدان عادت نداشته‌ام»<sup>۶</sup>.

→

متن و خبر در دیگر منابع به نقل از مناقب آمده است. از آن جمله ← قندوزی، ینابیع المودة، ۴۴۷/۱؛ مجلسی، بحار الانوار، ۳۲۵/۴۰؛ بحرانی، حلیۃ الابرار، ۲۳۳/۲.

۱. آردی که بر آن شیر ریخته، طبخ دهند و زود زود به چمچه بخورند. ← لغت‌نامه دهخدا.

۲. «هذا عید من غفرله». برای متن و داستان ← زمخشری، الفائق، ۳۶۳/۱.

۳. ظاهراً در عادت آن روزگاران چربی مطلوب‌تر بوده است.

۴. «انا لاناکل ادمین جمیعاً». متنی را در بخش موجود از الابانة الکبری نیافتم.

۵. «اجعلها بأجا».

۶. «طیب طیب و ما هو بحرام و لکن اکره ان اعوّد نفسی بما لم اجودها». برای متن و ماجرا با تفاوتی اندک ← برقی، المحاسن، ۴۰۹/۲.

در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است که امام علی علیه السلام است خود به سوی پالوده گشود، اما آن را پس کشید. در این باره از او پرسیدند. فرمود: «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را به یاد آوردم که هرگز از آن نخورده است. پس خوش نداشتم آن را بخورم»<sup>۱</sup>.

در خبری دیگر از امام صادق علیه السلام است که از امام علی علیه السلام پرسیدند: آن را حرام می دانی؟ فرمود: «نه، اما بیم دارم که دلم هوس آن کند»<sup>۲</sup>.

پس این آیه را تلاوت کرد: ﴿أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا﴾<sup>۳</sup>.

## نان جو

در روایتی از امام باقر علیه السلام نقل شده است: «به دیگران نان گندم و گوشت می خوراند و خود به خانه می رفت و نان جو و روغن و سرکه می خورد»<sup>۴</sup>.

در فضائل احمد است که علی علیه السلام فرمود: «اینک در کوفه هیچ کس نیست که در آسایش نباشد. فرودست ترین آنان نان گندم می خورد و در سایه می نشیند و از آب فرات می نوشد»<sup>۵</sup>.

سید حمیری گفته است:

خوراک او نان و روغن بود و گوشت را به میهمانان گزین می ساخت<sup>۶</sup>.

سید مرتضی نیز گفته است:

آن هنگام که کارها به شبهه و ابهام درآید، روشن ساختن کار و درمان درد، داوری های او است.

۱. «ذکرت رسول الله انه لم يأكله قط فكرهت ان أكله». ← همان، ۴۱۰/۲.

۲. «لا و لكن اخشى ان تتوق نفسى اليه».

۳. احقاف/۲۰: نعمت های پاکیزه خود را در زندگی دنیایان خودخواهانه صرف کردید.

برای خبر نیز ← برقی، المحاسن، ۴۰۹/۲؛ ثقفی، الغارات، ۲۹۰/۱؛ مفید، الامالی، ۱۳۴.

۴. «كان ليطعم خبز البر واللحم و ينصرف الى منزله و يأكل خبز الشعير و الزيت و الخل». ← ابن بابویه، الامالی، ۳۵۶؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۱۷؛ طبرسی، مجمع البیان، ۱۴۷/۹.

۵. «ما اصبح بالكوفة احد الا ناعماً ان ادناهم منزلة لياكل البر و يجلس في الظل و يشرب من ماء الفرات». ← ابن حنبل، فضائل الصحابة، ۵۳۱/۱.

۶. «وكان طعامه خبزاً و زيتاً و يؤثر باللحوم الطارقينا

← دیوان السید الحمیری، ۴۳۲.

اگر بدان پرهیزگار درنگری خواهی دید از همه گونه‌های نیکی آکنده است.  
شب‌ها را به راز و نیاز و تلاوت کتاب زنده می‌دارد و روزها را روزه می‌گیرد.  
از پاکدامنی و تقوا دنیا را به طلاق سه گانه وامی‌نهد تا توشه خویش از این سرای برگیرد.  
پس پاک و در حالی که به هیچ گناهی نیالوده و به هیچ معصیتی گرفتار نیامده بود درگذشت.<sup>۱</sup>

حیص بیص نیز گفته است:

دل او از آن توشه که هوس انگیزد رویگردان است و به توشه تقوا و فضیلت علاقمند.  
زبان او به گفتن حق جسور است، آن هنگام که فتواها در برابر مسئله‌ها فرومانند.  
از عظمت او خورشید برایش بازگردانده شد و در سرزمین بابل سپیده صبح هویدا گشت.<sup>۲</sup>

### رفتار با همسران

ابوصادق درباره علی‌علیه‌السلام گفته است: او با لیلی ازدواج کرد. برایش حجله‌ای ساختند. آن را درید و فرمود: «خاندان علی‌علیه‌السلام را آنچه دارند بسنده است».<sup>۳</sup>  
حسن بن صالح بن حنی گفته: به من خبر رسیده است که علی‌علیه‌السلام با زنی ازدواج کرد. برایش خانه‌ای برافراشتند. اما از ورود به آن خودداری ورزید.

- 
- |   |   |
|---|---|
| ۱. و اذا الامور تشابهت و تبهمت<br>و اذا التفتت الى التقى صادفته<br>فالليل فيه قيامه متهجداً<br>يعفى الثلاث تعففاً و تکرماً<br>فمضى بريناً لم تشنه ذنوبه | فجلاوها و شفاؤها احكامه<br>من كل بر وافرأ اقسامه<br>يتلو الكتاب و فى النهار صيامه<br>حتى يصادف زاده و مقامه<br>يوماً و لظفرت به آثامه |
| ← دیوان الشریف المرتضی، ۱۶۳/۳.  |   |
| ۲. صدوف عن الزاد الشهى فؤاده<br>جرى الى قول الصواب لسائه<br>اعيدت له الشمس الاصيل جلالة   | رغيب الى زاد التقى و الفضائل<br>اذا ما الفتاوى افحمت بالمسائل<br>و قد حال ثوب الصبح فى ارض بابل                                       |
| ← دیوان حیص بیص، ۱۳۱/۱.   |   |
| ۳. «حسب آل علی ما هم فيه». ← ثقفی، الغارات، ۹۲/۱.   |   |



کلاب بن علی عامری گفته است: عمه‌ام سوار بر الاغی که بر آن پاره گلیمی افکنده بودند و زیر آن قطیفه‌ای بود و از پشت سر او نیز قفه‌ای<sup>۱</sup> آویزان بود به سرای علی علیه السلام درآمد.

ابن عباس، مجاهد و قتاده درباره آیه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ﴾<sup>۲</sup> گفته‌اند: این آیه در شأن علی علیه السلام، ابوذر، سلمان، مقداد، عثمان بن مظعون و سالم نازل شده بود. آنان بر این هم پیمان شدند که روزها را روزه بگیرند و شب‌ها را زنده بدارند و نه بر بستر بخوابند و نه گوشت بخورند و نه به زنان نزدیک شوند. بلکه کهنه بپوشند و دنیا را واگذارند و در زمین بگردند. حتی برخی از آنان قصد داشتند آلت مردانگی خود ببرند.

اما پیامبر صلی الله علیه و آله خطبه ایراد کرد و در آن فرمود: «مردمان را چه شده است که زن و عطر و خواب و لذت‌های دنیا را حرام کرده‌اند. من شما را بدان فرمان نمی‌دهم که کشیش و راهب باشید. در دین من نه وانهادن گوشت و زن است و نه نشستن در صومعه. سیاحت و رهبانیت امت من جهاد است»<sup>۳</sup>.

امام صادق علیه السلام فرموده است: این آیه در شأن علی علیه السلام، بلال و عثمان بن مظعون نازل شده بود. علی علیه السلام سوگند یاد کرده بود که هرگز شب را نخوابد، مگر آنچه خدا بخواهد. بلال سوگند یاد کرده بود که هیچ روزی بدون روزه نباشد. عثمان بن مظعون نیز سوگند خورده بود هرگز همسر نگیرد<sup>۴</sup>.

مهیار گفته است:

هرگز، و هیچ پاکدامنی‌اش او را از دنیای حاضر که غیر او را خرسند کند بی‌نیاز نساخت، او نیز این که با بصیرت با همه هوس‌ها برخورد کرد و با دامن پاک از همه آن‌ها برکنار بود<sup>۵</sup>.

۱. آوندی مانند کدو که از برگ خرما گیرند و زن در آن پنبه خویش را نهد.

۲. مائده/۸۷: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چیزهای پاکیزه‌ای را که خدا برای استفاده شما حلال کرده حرام مشمارید و از حد مگذرید که خدا از حدگذرندگان را دوست نمی‌دارد.

۳. «ما بال اقوام حرّموا النساء والطيب والنوم وشهوات الدنيا. اما انی لست آمرکم ان تکنوا قسیسین و رهبانا فانه لیس فی دینی ترک اللحم و النساء و لا اتخاذ الصوامع و ان سیاحة امتی و رهبانیتهم الجهاد». ← ثعلبی، الکشف والبیان، ۱۰۱۴؛ واحدی، اسباب النزول، ۱۳۷؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۲۶۰/۱.

۴. ← قمی، تفسیر القمی، ۱۷۹/۱؛ طبرسی، مجمع البیان، ۴۰۵/۳.

۵. کلا و لاغنته عفة نفسه  
عن جاعل یرضی سواه حاضر  
و لقاءه شهواته ببصيرة  
معصومة عنها بذیل طاهر

### سیره حکومتی

در نامه آن حضرت به سهل بن حنیف آمده است: «مگر نمی‌دانی که پیشوا از این جهان خود به دو جامه کهنه بسنده کرده است و به دو گرده نان گرسنگی خویش فرومی‌نشانند و سال تا سال جز به هنگام قربانی گوشت تازه نمی‌خورد.

او یتیم را بر دو سبط پیامبر ﷺ ترجیح داده است. لیک شما آن کار را نتوانید انجام داد. پس به پارسایی و تلاش مرا یاری رسانید. به خدا سوگند که نه از جهان شما پاره زری اندوختم و نه از غنیمت‌های آن دارایی بسیاری پس انداز کردم و نه برای پوشیدن جامه‌ام کهنه‌جامه دیگری آماده ساختم و نه از سرزمین‌ها یک وجب برای خود در اختیار گرفتم و اندوختم و نه از آن خوراکی جز به اندازه خوراک یک چهارپای پیر برداشتم و اینک این دنیا نزد من از آب دهان یک بز گری‌مقدارتر است. من این جبه خود را آن اندازه پینه زدم که از پینه‌زن شرم بردم و یکی مرا گفت: این را دور افکن که کسی آن را برای زیر پالان مرکب خویش نیز نمی‌پسندد. اما او را گفتم: از من دست بدار که چون صبح شود شبروان را بستایند»<sup>۱</sup>.

ابن‌رزیک گفته است:

او پارسایی است که بر هر پارسایی برتری دارد و روزها را به شهوت سپری نکرده است. آن‌گاه که در سختی‌ها بینوایان آهنگ او کنند باگزین ساختن ایشان به خوراک خویش پی‌درپی گرسنگی کشد،

→

بیت‌هایی از شعر مهیار دیلمی در تسلیم‌گویی به سید مرتضی و سید رضی در مرگ دایی آن‌ها ابوالحسین بن ناصر علوی است. ← دیوان مهیار الدیلمی، ۳۴۶/۲.

۱. متنی که ابن‌شهر آشوب آورده چنین است: «أما علمت ان إمامكم قد اكتفى من دنياه بطبرته و يسد فاقة جوعه بقرصيه و لا يأكل الفلذة في حويله إلا في سنة أضحيته يستشرق الافطار على ادميه و لقد أثر اليتيمة على سبطيه و لم تقدر و ا على ذلك فأعينوني بورع و اجتهاد و الله ما كنزت من دنياكم تبرا و لا دخرت من غنائمها و فرا و لا اعددت لبالي ثوبي طمرا و لاحزت من اقطارها شبرا و ماقتات منها إلا كقوت أتان دبرة و لهي في عيني أهون من عصفة و لقد رقت مدرعتي هذه حتى استحييت من راقعها فقال قائل: القها فذوالا تن لا ترضى لبراذعها فقلت اعزب عني فعند الصباح يحمد القوم السرى». برای بخش‌هایی از متن با تفاوت‌هایی ← شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه ۱۶۰ و نامه ۴۵؛ قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ۵۴۲/۲؛ طبرسی، مکارم الاخلاق، ۱۰؛ لثی، عیون الحکم و المواعظ، ۴۰۵.

و آن هنگام که در رکوع است انگشتر خود را در راه تقرب به خداوند بدهد و از این رهگذر تقرب جوید.<sup>۱</sup>

### اعتراض عباس

در تاریخ طبری<sup>۲</sup> و بلاذری<sup>۳</sup> آمده است که عباس بن علی علیه السلام گفت: هیچ چیز به تو پیشنهاد نکردم مگر این که بدان پشت کردی: در هنگام وفات پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به تو پیشنهاد کردم در این باره از او بخواهی، اما تو نپذیرفتی؛ پس از وفات او به تو پیشنهاد کردم زودتر به کار حکومت بشتابی، اما نپذیرفتی؛ و آن هنگام که عمر از تو نیز در آن شورا نام برد پیشنهاد کردم به آن جمع در نیایی، ولی تو نپذیرفتی. چاره کار چیست؟

### بی‌مقداری حکومت

یک بار ابن عباس بر امیرمؤمنان علیه السلام درآمد و گفت: حاجیان گرد آمده‌اند تا سخن تو بشنوند. علی علیه السلام در این هنگام به پینه کردن پای‌افزار مشغول بود. فرمود: «زنهار، خدای را سوگند که این کار نزد من از فرمان راندن بر شما دوست‌داشتنی‌تر است مگر آن که حقی برپا بدارم یا باطل برانم»<sup>۴</sup>. او در نامه خود به ابن عباس نیز نوشت: «باری، مباد بهره تو در زمامداری‌ات مالی باشد که می‌اندوزی یا خشمی که به انتقام فرومی‌نشانی. باید بهره‌ات میراندن باطلی و زنده کردن حقی باشد»<sup>۵</sup>.

- 
- |                                 |                            |
|---------------------------------|----------------------------|
| ۱. هو الزاهد الموفی علی کل زاهد | فما قطع الایام بالشهوات    |
| بایشاره بالقوت یطوی علی الطوی   | اذا أمه المسکین فی الازمات |
| تقرب للرحمن اذ کان راکعاً       | بخاتمه فی جملة القربات     |

۲. ← تاریخ الامم والملوک، ۵۸۱/۲.

۳. ← انساب الاشراف، ۵۸۳/۱.

۴. «اما و الله انها احب الی من امرتکم هذه الا ان اقیم حقا او ادفع باطلا». ← شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه ۳۳.

۵. «اما بعد فلا یکن حظک فی ولایتک مالا تستفیده و لا غیظاً تشتفیه و لکن امانة باطل و احیاء حق». مجلسی در بحار الانوار (۳۲۸/۴۰) این روایت را به نقل از مناقب آورده است.

## طلاق دنیا

هم فرموده است: «ای دنیا، ای دنیا، آیا بر من دست تجاوز گشوده‌ای یا دلدادۀ من شده‌ای؟ اکنون زمان تو نیست. بسی دور است! غیر مرا بفریب که مرا در تو حاجتی نیست و تو را سه طلاقه کرده‌ام و این طلاق را رجعتی نباشد»<sup>۱</sup>.

امام علیه السلام در شعری فرموده است:

دنیا را سه بار طلاق ده و همسری دیگر جز او اختیار کن.  
زنی بد است و اهمیتی نمی‌دهد که چه کسی با او هماغوش می‌شود.<sup>۲</sup>

صاحب بن عباد گفته است:

چه کسی چون مولایمان علی علیه السلام پارسا است، آن اندازه که دنیا را طلاق داد و به این طلاق پایبند ماند؟<sup>۳</sup>

ابن‌رزیک گفته است:

به آیینم سوگند، او است که دنیا را چون چهره زیبای خویش آشکار ساخت، از سر پارسایی طلاق داد، دشواری‌های پنهان را که از اندیشه ژرف‌تر و در برابر زیرکی‌ها نافرمان بود روشن ساخت.<sup>۴</sup>

صاحب‌انساب‌الاشراف آورده است که علی علیه السلام بر دیگری بگذشت که در زباله‌دان افکنده بودند. فرمود: «این چیزی است که زُفتان بدان بخل ورزیده‌اند»<sup>۵</sup>.

---

۱. «یا دنیا یا دنیا ای تعرضتَ ام الی تشوّقت؟ لاحان حینک هیهات غری غیری لاحاجة لی فیک قد طلقتک ثلاثاً لا رجعة لی فیک». ← شریف رضی، نهج‌البلاغه، حکمت ۷۷.

۲. طلق الدنيا ثلاثاً و اتخذ زوجاً سواها  
انها زوجة سوء لاتبالی من اتاها  
۳. من کمولانا علی زاهد طلق الدنيا ثلاثاً و وفی

← دیوان‌الصاحب بن عباد، ۲۴۶.

۴. ذاک الذی طلق الدنيا لعمری عن زهد و قدسفرت عن وجهها الحسن  
و اوضح المشكلات الخافیات و قد دقت عن الفكر و اعتاضت علی الفطن

۵. «هذا ما بخل به الباخلون». ← بلاذری، انساب‌الاشراف، ۱۳۴/۲.

روایت شده است که امیرمؤمنان علیه السلام در یکی از باغ‌های فدک بیلی در دست داشت. در این هنگام یکی از زیباترین زنان به سوی شتافت و گفت: ای پسر ابوطالب، اگر مرا به همسری گیری تو را از این بیل بی‌نیاز سازم و به گنج‌های زمین راه نمایم و تا زنده باشی سلطنت از آن تو باشد.

علی علیه السلام از او پرسید: کیستی تا تو را از کسالت خواستگاری کنم؟  
گفت: من دنیایم.

فرمود: «بازگرد و همسری جز من بجوی که تو همتای من نیستی»<sup>۱</sup>.

آن‌گاه بیل خود در دست گرفت و اشعاری بدین مضمون بر زبان راند:

هر که دنیای پست او را بفربید ناکام شده است و همین دنیا است که قرن‌ها مردمان را به باطل فریفته است.

در جامه عروسی با ناز و کرشمه و با زینت‌هایی در چنان صورتی نزد ما آمده است.

به او گفتم: غیر مرا بفرب که من از دنیا رویگردانم و نادان نیستم.

مرا با دنیا چه کار، در حالی که محمد صلی الله علیه و آله میان آن سنگ‌ها و گروگان بیابان است؟

گیرم که دنیا با همه گنج‌ها و بهره‌هایش و با همه دارایی قارون و سلطنت قبایل برایم حاصل آمد،

مگر نه آن است که سرنوشت همه ما نابودی است و از صاحبان گنجینه‌های دنیا بسیار بپرسند؟

پس غیر مرا بفرب که من به همه آن ارجمندی و شوکت و رفاهی که در تو هست بی‌رغبتم،

و خود را به آنچه روزی‌ام شده قانع ساخته‌ام. ای دنیا، پس سراغ آنان گیر که اهل فریفته شدند.

من از خدای خویش در روز لقای او پروا دارم و از آن عذاب دائم زوال‌ناپذیر بیم می‌برم<sup>۲</sup>.

۱. «ارجعی و اطلبی زوجا غیری فلسنت من شأنی».

۲. لقد خاب من غرته دنیا دنیة  
أتتنا علی زی العروس بثینة  
فقلت لها غری سوای فانی  
و ما أنا و الدنیا و ان محمداً  
و هبها أتتنی بالکنوز و درها  
ألیس جمیعاً للفناء مصیرنا  
و ما هی أن غرت قرونا بباطل  
و زینتها فی مثل تلک الشمائل  
عزوف عن الدنیا و لست بجاهل  
رهین بقفر بین تلک الجنادل  
و أموال قارون و ملک القبائل  
و یطلب من خزائنها بالطوائل

## استقبال از سخت‌ترین

امام باقر علیه السلام فرموده است: «هرگاه دو کار بر او درمی‌آمد که هر دو مایه خرسندی خداوند بود، آن را که برای بدنش سخت‌تر است می‌گرفت»<sup>۱</sup>.

## وصف علی علیه السلام

یک بار معاویه به صرار بن ضمیره گفت: علی علیه السلام را برایم وصف کن.

گفت: خدای را سوگند، او روزها را روزه می‌گرفت. شب‌ها را زنده می‌داشت. از پوشاک آن را که درشت‌تر است و از خوراک آن را که درشت‌خوارتر است دوست می‌داشت. در میان ما می‌نشست و چون سکوت می‌گزیدیم سخن آغاز می‌کرد و چون می‌پرسیدیم پاسخ می‌داد. به برابری قسمت می‌کرد و در میان رعیت عدالت می‌ورزید. نه ضعیف از ستم او بیم می‌برد و نه قوی در جانبداری او طمع می‌بست. خدای را سوگند، شبی در حالی که آسمان خیمه سیاه خود فروافکنده و ستارگان پنهان شده بودند او را دیدم که در محراب چون تبداری به خود می‌پیچد و چون عزاداری می‌گرید. دیدم که اشک بر گونه‌هایش جاری است و ریش خود را در کف گرفته است و خطاب به دنیا می‌گوید: ای دنیا، آیا دلدادۀ من شده‌ای و به من پرداخته‌ای؟ اکنون زمان زمان تو نیست. تو را سه بار طلاق داده‌ام، چونان که در آن رجعتی نیست. خوشی‌های کوتاه است و خطرهایت بسیار. آه از کمی توشه، دوری سفر و تنهایی راه<sup>۲</sup>.

→

فغری سوای اننی غیر راغب	لما فیک من عز و ملک و نائل
و قد قنعت نفسی بما قدرزقته	فشأنک یا دنیا و أهل الغوائل
فانی أخاف الله یوم لقائه	وأخشی عذابا دائما غیر زائل

بیت‌ها را در دیوان الامام علی علیه السلام نیافتم. منابع متأخر نیز بیت‌ها و داستان را به نقل از مناقب و الاربعین فی قضاء

حقوق المؤمنین آورده‌اند. برای نمونه ← مجلسی، بحار الانوار، ۳۲۹/۴۰، ۸۴/۷۰، ۳۶۲/۷۲ و ۳۶۳ و ۱۹۵/۷۴.

۱. «ماورد علیه امران کلاهما رضی الله الا اخذ باشدهما علی بدنه». ← کلینی، الکافی، ۱۳۰/۸؛ ابن بابویه، الامالی، ۳۵۶؛

فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۱۷؛ طوسی، الامالی، ۶۹۳؛ بجلي، مسند محمد بن قیس البجلي، ۱۶.

۲. خبر به اشکال گوناگون و گاه کامل و گاه گزیده در منابع نقل شده است. از آن جمله ← شریف رضی، نهج ابلاغه،

←

### تنها مؤمنان دوستداران علی اند

ابن بطله در ابانه<sup>۱</sup> و ابوبکر بن عیاش در امالی از ابو داوود، از سبئی، از عمران بن حصین روایت کرده‌اند که گفته است: نزد پیامبر ﷺ بودم و علی علیه السلام نیز در کنار او بود و پیامبر ﷺ این آیه را خواند: ﴿يُحِبُّ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ﴾<sup>۲</sup>.

راوی گوید: علی علیه السلام لرزید. پیامبر ﷺ بر شانه‌های او زد و پرسید: ای علی علیه السلام، تو را چه شد؟ گفت: ای پیامبر خدا ﷺ، این آیه را خواندی و بیم بردم بدان مبتلا شوم و آنچه دیدی به من رسد. پیامبر ﷺ فرمود: «تا روز قیامت جز مؤمن تو را دوست ندارد و جز منافق تو را دشمن نگیرد»<sup>۳</sup>.  
سید حمیری گفته است:

نزد آن پادشاهی که شاهان جبار در برابر ارجمندی او کرنش کنند از تو یاد شد،  
و او از هوش رفت و بر زمین افتاد و در برابر خداوند خون و خشیت آشکار ساخت،  
و گفت: نزد پروردگارم از من یاد شد و من در برابر او فروتنی فروتنان را هویدا می‌کنم.<sup>۴</sup>

حسان بن ثابت نیز گفته است:

→

حکمت ۷۷؛ همو، خصائص الائمة الطاهرة، ۷۱؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۴۴۲؛ کراچی، کنز الفوائد، ۲۷۰؛ منتجب الدین، الاربعون حدیثا، ۸۶؛ ابن بابویه، الامالی، ۷۲۴؛ کوفی، مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام، ۵۱/۲؛ شاذان قمی، الفضائل، ۹۷.

۱. در متن موجود از الابانة الكبرى بدین خبر دست نیافتم.

۲. نمل/۶۲: یا کیست آن کس که درمانده را چون وی را بخواند، اجابت می‌کند و گرفتاری را برطرف می‌سازد و شما را جانشینان این زمین قرار می‌دهد؟

۳. «لا یحبک المؤمن ولا یبغضک المنافق الی یوم القیامة». خبر در منابع بسیاری آمده است. از آن جمله ← نسائی، سنن النسائی الكبرى، ۱۳۷/۵ و ۵۳۴/۶؛ همو، خصائص علی علیه السلام، ۱۱۹؛ ترمذی، السنن، ۶۴۳/۵؛ طبرانی، المعجم الاوسط، ۳۳۷۲ و ۸۷/۵؛ ابویعلی، المسند، ۲۵۰/۱؛ ابونعیم، حلیة الاولیاء، ۱۸۵/۴.

۴. و انک قد ذکرک لدی ملیک  
فخر لوجهه صعقاً و ابدی  
و قال لقد ذکرک لدی الهی  
یذل لعزّه المتجبرونا  
لرب الناس رهبة راهبنا  
فابدی ذلة المتواضعینا

← دیوان السید الحمیری، ۴۳۳ و ۴۳۴.

خداوند که پاداش به دست او است از جانب ما ابوالحسن را - و چه کسی چون ابوالحسن است؟ -  
جزای خیردهاد.

به آنچه سزایمندی بر قریش پیشی گرفتی. دلت گشاده است و قلبت آزموده<sup>۱</sup>.

اباحسن عنا و من کابی حسن

فصدرک مشروح و قلبک ممتحن

جزی الله خیرا و الجزاء بکفه

سبقت قریشا بالذی انت اهله

۱.

بیت‌ها را در دیوان حسان بن ثابت ندیدم. البته این بیت‌ها در تاریخ یعقوبی (۱۲۸/۲) و الحماسة المغریة جراوی

(۱۵۷/۱) با انتساب به حسان آمده است.





## فصل ۱۱

### پیشگامی در فروتنی

#### گواه‌هایی قرآنی

اصبغ از علی علیه السلام روایت کرده که پیرامون آیه ﴿وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا﴾<sup>۱</sup> فرموده: این آیه درباره ما نازل شده است.<sup>۲</sup>

ابو جارود گفته است: از امام باقر علیه السلام درباره آیه‌های ﴿إِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ \* وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ \* وَالَّذِينَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لَا يُشْرِكُونَ \* وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجَلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَى رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ﴾<sup>۳</sup>.

---

۱. فرقان/۶۳: و بندگان خدای رحمان کسانی‌اند که روی زمین به نرمی گام برمی‌دارند و چون نادانان ایشان را طرف خطاب قرار دهند به ملایمت پاسخ می‌دهند.

۲. برای مضمون ← قمی، تفسیر القمی، ۱۱۶/۲.

۳. مؤمنون/۵۷ - ۶۰: در حقیقت، کسانی که از بیم پروردگارشان هراسانند و کسانی که به نشانه‌های پروردگارشان ایمان می‌آورند و آنان که به پروردگارشان شرک نمی‌آورند و کسانی که آنچه را دادند در راه خدا می‌دهند، در حالی که دل‌هایشان ترسان است و می‌دانند که به سوی پروردگارشان بازخواهند گشت.

ناگفته نماند که متن مناقب در همین جا قطع شده، در حالی که ادامه این روایت در برخی منابع حاکی از آن است که

## کار در خانه و برای خانه

امام صادق علیه السلام فرموده است: «امیرمؤمنان علیه السلام هیزم گرد می آورد، آب می کشید، جارو می کرد و فاطمه علیها السلام نیز آسیا می کرد، خمیر می گرفت و نان می ساخت»<sup>۱</sup>.  
در ابانه ابن بطه و فضائل<sup>۲</sup> احمد آمده است که علی علیه السلام در کوفه قدری خرما خرید. آن را در گوشه ردای خویش ریخت تا ببرد. مردمان به برداشتن آن شتافتند و گفتند: ای امیرمؤمنان، ما آن را برمی داریم.

فرمود: «پدر خانواده به برداشتن آن سزاوارتر است»<sup>۳</sup>.  
در قوت القلوب ابوطالب مکی است که علی علیه السلام میوه و خوراک برای زن و فرزند خویش بر دوش می کشید و این شعر می خواند:  
این که مرد برای زن و فرزند خویش سودی ببرد از کمال او نمی کاهد<sup>۴</sup>.

## با پای برهنه

زیدبن علی علیه السلام گفته است: او در پنج مورد با پای برهنه می رفت و پای افزار در دست چپ می گرفت:  
در عید فطر، عید قربان، روز جمعه، هنگام عیادت و در تشییع جنازه. می فرمود: «این ها مواضعی الهی است و دوست دارم در این مواضع پای برهنه باشم»<sup>۵</sup>.

→

این آیه ها در مورد علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده است. ← کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۲۸۸. بنابر منابع، ابو جارود در مورد آیه بعدی یعنی ﴿أُولَئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ﴾ از امام باقر علیه السلام نقل کرده که مقصود علی بن ابی طالب علیه السلام است. ← قمی، تفسیر القمی، ۹۱/۲.

۱. «کان امیرالمؤمنین یحطب و یستقی و یکنس و کانت فاطمة تطحن و تعجن و تخبز». متن با اندک تفاوت «یحطب و یستقی» به جای «یحطب و یستقی» در منابع آمده است. ← کلینی، الکافی، ۸۶/۵؛ ابن بابویه، من لایحضره الفقیه، ۱۶۹/۳؛ طوسی، الامالی، ۶۶۱.

۲. خبر را در الابانة الكبرى نیافتم.

۳. «رب العیال احق بحمله».

۴. لا ینقص الکامل من کماله ما جر من نفع الی عیاله

← قوت القلوب، ۳۸۸/۲.

۵. «انها مواضع لله و احب ان اکون فیها حافیاً». ← ابن حیون، دعائم الاسلام، ۱۸۵/۱، با عبارت «انها مواطن لله».

## رفتار متواضعانه

زادان گفته است: او تنها در بازار راه می‌رفت، گمشده را راه می‌نمود، به ضعیف یاری می‌رساند و بر فروشنده و سبزی‌فروش می‌گذشت و مقابل او قرآن می‌گشود و می‌خواند: ﴿تِلْكَ الدَّارُ الْأَخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾<sup>۱</sup>.

## پیاده در پی من مدوید

امام صادق علیه السلام فرموده است: امیرمؤمنان علیه السلام در حالی که سواره بود به میان یاران درآمد و آن‌ها پیاده او را همراهی کردند. به ایشان رو کرد و پرسید: شما را حاجتی است؟ گفتند: نه، اما دوست داریم همراه تو راه رویم. فرمود: «بازگردید و پی کار خویش گیرید. اثر پای‌افزار در پس مردان تباهی دل‌های سبک‌خردان است»<sup>۲</sup>.

هنگامی که راهی شام شده بود دهقانان انبار پیاده به استقبالش او شتافتند. پرسید: این چه کاری بود که کردید؟ گفتند: عادت است که داریم و از این رهگذر امیران خویش را بزرگ بشماریم. فرمود: «به خدا سوگند، فرمانروایان شما سودی از این کار نمی‌برند، در حالی که شما با این آیین در این جهان خودتان را به رنج و دشواری می‌افکنید و در جهان دیگران به بدفرجامی و سیه‌روزی می‌نشانید. چه سرمایه باختنی است آن رنج و آن دشواری که در پی آن کیفر باشد و چه پربهره آسایشی که آسودگی از آتش را به همراه داشته باشد»<sup>۳</sup>.

## نهی از تفاخر

امام صادق علیه السلام فرموده است: «دو تن نزد امیرمؤمنان علیه السلام بر همدیگر فخر فروختند. فرمود: آیا به

---

۱. قصص/۸۳: آن سرای آخرت را برای کسانی قرار می‌دهیم که در زمین خواستار برتری و فساد نیستند و فرجام خوش از آن پرهیزگاران است.

برای این روایت نیز ← طبرسی، مجمع البیان، ۴۶۴/۷؛ ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۴۸۹/۴۲؛ ابوالشیخ انصاری، طبقات المحدثین باصبهان، ۸۶/۲.

۲. «انصرفوا وارجعوا النعال خلف الرجال مفسدة لقلوب النواکی». درباره متن با تفاوتی اندک ← برقی، المحاسن، ۶۲۹/۲؛ کلینی، الکافی، ۲۹۷/۲.

۳. «و الله ما ينتفع بهذا امرؤکم و انکم لتشقون به علی انفسکم فی دنیاکم و تشقون به فی آخرتکم و ما اخسر المشقة وراءها العقاب و اربح الدعة معها الامان من النار». ← شریف رضی، نهج البلاغه، حکمت ۳۷.

بدن‌هایی که می‌پوسد و جان‌هایی که در آتش جای می‌گیرد به هم فخر می‌فروشید؟ اگر تو را خردی باشد تو را خلقی هست [؟] و اگر تو را تقوایی باشد تو را کرمی هست، و گرنه الاغ از هر دوی شما بهتر است و تو از هیچ کس برتر نیستی»<sup>۱</sup>.

### ابریق گرفتن برای میهمان

در روایتی طولانی از امام عسکری علیه السلام آمده است که مردی همراه با پسر خود به حضور امیرمؤمنان علیه السلام رسید. امام ایشان را در صدر مجلس نشاند و خود پیش رویشان نشست. پس فرمود خوراکی بیاورند. آوردند و آن هر دو تن از آن خوردند.

پس ابریق را برگرفت تا بر دست مرد آب بریزد. مرد خود را بر خاک افکند و گفت: ای امیرمؤمنان، چگونه خدا مرا در حالی بیند که تو بر دستانم آب می‌ریزی؟

امام علیه السلام فرمود: بنشین و بشوی. خداوند مرا برادر تو می‌بیند؛ برادری که نه خود را از تو برتر داند و نه بر تو فخر کند. او تنها از این رهگذر می‌خواهد ده برابر بردگانی که در دنیا دارد، در آن سرای خداوند بر خدمتگزارانش بیفزاید.

آن مرد نشست و دستان خود شست.

چون از این کار فراغت یافت، محمد بن حنفیه ابریق را گرفت. امام علیه السلام به فرزند خویش فرمود: پسرم، اگر این پسر تنها و بدون پدر خود نزد من آمده بود خود بر دستان او آب می‌ریختم. اما خداوند این را خوش ندارد که پسر و پدر را چون با هم باشند برابر هم سازد. پدر بر دست پدر آب ریخته است. باید که پسر بر دست پسر آب ریزد<sup>۲</sup>.

در حلیه الاولیاء<sup>۳</sup> و نزهة الابصار<sup>۴</sup> آمده است که علی علیه السلام در نزاعی با یک یهودی نزد شریح رفت و

۱. «افتخر رجلان عند امیر المؤمنین فقال: اتفتخران باجساد بالیه و ارواح فی النار؟ ان یکن لک عقل فان لک خلقا و ان یکن لک تقوی فان لک کرما و الا فالحمار خیر منك و لست بخیر من احد». متن تا حدی نامفهوم و مشوش است. آنچه در این جا برگزیده شده و ترجمه مطابق آن صورت گرفته متن علل الشرائع ابن بابویه (۳۹۳/۲) است.

۲. ← تفسیر الامام العسکری علیه السلام، ۳۲۵.

۳. ← ۱۴۰/۴، البته با مقداری تفاوت.

۴. خبر را در نزهة الابصار نیافتیم.

آن‌جا فرمود: ای مرد یهودی، زره زره من است و من نه آن را فروخته و نه آن را هدیه داده‌ام.  
مرد یهودی گفت: زره از آن من است و اکنون در دست من است.  
شریح از امام بینه خواست.  
امام علیه السلام فرمود: این قنبر و حسین در این باره به سود من گواهی دهند.  
شریح گفت: گواهی پسر برای پدر و گواهی برده برای آقای خود پذیرفته نیست و آنان به سود تو کار کنند.  
امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: ای شریح، وای بر تو که از چند جنبه خطا کرده‌ای: نخست آن‌که من امام توام و خداوند از تو خواسته است از من فرمان ببری. خود نیز می‌دانی که من باطل نمی‌گویم. با این همه، سخن مرا نپذیرفته‌ای و دعوی مرا باطل دانسته‌ای و آن‌گاه از من بینه طلبیده‌ای! برده من و یکی از دو مهتر جوانان بهشت به سود من گواهی داده‌اند تو گواهی آنان را هم نپذیرفته‌ای و آن‌گاه مدعی شده‌ای آنان در واقع به سود خود گواهی دهند.  
اینک کیفر تو را در این می‌بینم که سه روز در میان یهودیان داوری کنی.  
او را بیرون برانید.  
پس او را به قبا راند و او سه روز میان یهودیان قضاوت کرد و بازگشت.  
باری، چون یهودی این سخنان شنید گفت: این امیرمؤمنان است که نزد قاضی آمده و قاضی به زیان او حکم کرده است.  
پس اسلام آورد و گفت: زره زره تو است. در نبرد صفین از فراز شتری خاکسترگون فرو افتاد و من آن را برداشتم.  
در احکام الشرعیه<sup>۱</sup> خزاز قمی آمده است که علی علیه السلام در مسجد کوفه بود. عبدالله بن قفل تیمی بر او گذشت، در حالی که زره طلحه را که در نبرد بصره از او در ربوده بود همراه داشت.  
امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: این زره طلحه است که آن را در نبرد بصره از او در ربوده‌ای.  
ابن قفل گفت: ای امیرمؤمنان، میان من و خود کسی را داور قرار ده.  
شریح در این باره به داوری نشست.

علی علیه السلام فرمود: این زره طلحه است که در نبرد بصره ربوده شده است. شریح بینه خواست.

حسن علیه السلام در این باره گواهی داد.

شریح گواهی دیگر خواست.

قنبر در این باره گواهی داد.

شریح گفت: این برده است و من بر پایه گواهی بردگان داوری نمی‌کنم.

علی علیه السلام خشم آورد و فرمود: زره را بگیر. شریح سه بار به ستم حکم کرده است.

شریح در این باره از امام علیه السلام پرسید و امام علیه السلام فرمود: چون به تو گفتم این زره طلحه است که در نبرد بصره از او دربر بوده شده است گفتی: بر آنچه می‌گویی بینه‌ای بیاور. گفتم: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: هر جا آنچه دربر بوده شده است یابیده شود بدون بینه ستانده شود. اما گفتی: کسی این حدیث را نشنیده است.<sup>۱</sup> دیگر آن که حسن را نزد تو آوردم و او گواهی داد. اما گفتی: این تنها یک گواه است و من به گواهی یک شاهد حکم ندهم، مگر آن که شاهی دیگر همراه با او گواهی دهد. این در حالی است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به گواهی یک گواه و سوگند حکم کرد. این دو مورد. دیگر آن که قنبر را برای گواهی دادن آوردم و گفتی: این برده است. اما گواهی بردگان هنگامی که عادل باشند بی‌اشکال است. این هم سومین ستم. امام علیه السلام سپس فرمود: «ای شریح، امام مسلمانان در کارهای آنان بر آنچه بزرگ‌تر از این است امین دانسته شود».<sup>۲</sup>

## آشتی دادن زن و شوهر

در روایتی، امام باقر علیه السلام فرموده است: علی علیه السلام در گرمای ظهر به خانه بازگشت. اما آن جانی را دید که ایستاده است و می‌گوید: همسرم به من ستم کرده و مرا ترسانده و بر من تعدی رواداشته و سوگند خورده است که مرا بزند.

۱. عبارت به گواهی منابع اندکی جابه‌جا شده است.

۲. «یا شریح، ان امام المسلمین یؤمن فی امورهم علی ما هو اعظم فیها». ← ابن بابویه، من لایحضره الفقیه، ۱۱۰/۳؛ بجلی، مسند محمد بن قیس البجلی، ۱۰۶ و ۱۰۷؛ طوسی، اختیار معرفة الرجال، ۱/۲۶۴؛ همو، تهذیب الاحکام، ۲۷۳/۶؛ همو، الاستبصار، ۳۴/۳.

علی علیه السلام فرمود: ای بنده خدا صبر کن تا هوا سردتر شود. آن گاه به خواست خدا با تو روانه شوم. آن زن گفت: در این صورت خشم و تندی اش بر من بیشتر شود. علی علیه السلام سر خویش فروانداخت و بالا آورد، و در حالی که می گفت: نه، خدای را سوگند، مگر این که بدون تردید و تأخیر حق ستم دیده ستانده شود. سرای تو کجا است؟ علی علیه السلام همراه آن زن به در سرای او روانه شد. بر در سرای ایستاد و فرمود: درود بر شما. جوانی بیرون آمد. علی علیه السلام به او فرمود: ای بنده خدا، از خدا پروا کن، تو این زن را ترسانده ای و از خانه رانده ای! آن جوان گفت: تو را به این کار چه؟ خدای را سوگند به واسطه این سخن تو او را آتش خواهم زد. امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: تو را به معروف فرامی خوانم و از منکر باز می دارم و تو با منکر با من رویاروی می شوی و معروف را بد می پنداری؟ راوی گوید: در این میان مردمان از کوجه ها بدان سو روی نهادند و همه می گفتند: درود بر تو ای امیرمؤمنان. آن مرد از کرده خود پشیمان شد و گفت: ای امیرمؤمنان، از خطای من درگذر، خدای را سوگند، فرش زیر پای او خواهم بود. علی علیه السلام شمشیر خود در نیام برد و بدان زن فرمود: ای بنده خدا، به سرای خویش اندر شو و همسر خود را به چنین رفتارها وادار مکن.<sup>۱</sup> فنجکردی در سلوة الشیعة بیت هایی بدین مضمون از علی علیه السلام آورده است: برادرم، فخر فروش و خودبزرگ بینی واگذار که تکبر مایه تباهی بندگان است، و دل خود را سرای فروتنی ساز که فروتنی بر ارجمندان زیبنده است.<sup>۲</sup>

۱. خبر را در جایی نیافتم. مجلسی نیز آن را در بحار الانوار (۵۷/۴۱) از مناقب نقل کرده است.

۲. و دع التجبر و التكبر یا اخی      ان التكبر للعبيد وبیل  
و اجعل فؤادک للتواضع منزلاً      ان التواضع بالشریف جمیل  
بیت ها را در سلوة الشیعة نیافتم.





## فصل ۱۲

### پیشگامی در عدالت و امانت

#### گواه‌هایی قرآنی

عبدالرزاق، از معمر، از قتاده، از عطاء، از ابن مسعود روایت کرده که درباره آیه ﴿إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَّهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾<sup>۱</sup> گفته: زینت زمین مردان هستند و زینت مردان علی بن ابی طالب علیه السلام است.<sup>۲</sup>

حمزة بن عطاء از امام باقر علیه السلام روایت کرده که درباره آیه ﴿هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾<sup>۳</sup> فرموده: مقصود علی بن ابی طالب علیه السلام است که به عدالت فرمان می‌دهد و خود بر راه راست است.<sup>۴</sup>

همانند این مضمون از ابوالمضا، از امام رضا علیه السلام نیز روایت شده است.

---

۱. کهف/۷: در حقیقت، ما آنچه را که بر زمین است زیوری برای آن قرار دادیم تا آنان را بیازماییم که کدام یک از ایشان نیکوکارترند.

۲. روایت را در جایی نیافتم.

۳. نحل/۷۶: آیا او با کسی که به عدالت فرمان می‌دهد و خود بر راه راست است یکسان است؟

۴. مضمونی قریب به این در تفسیر القمی (۳۸۷/۱) وجود دارد.

## مُحَاجَّه به نُه چیز

در فضائل احمد آمده است که علی علیه السلام فرمود: «در روز قیامت بر نه چیز با مردم مُحَاجَّه کنم: به برپا داشتن نماز، دادن زکات، امر به معروف، نهی از منکر، عدالت در میان رعیت، تقسیم برابر، جهاد در راه خدا، برپاداشتن حدود و همانند این‌ها»<sup>۱</sup>.

## پرهیز از گماردن‌های ناروا

در فائق آمده است که عباس بن عبدالمطلب و ربیعۀ بن حارث پسران خود فضل بن عباس و عبدالمطلب بن ربیعۀ را نزد علی علیه السلام فرستادند تا از او بخواهند آنان را بر زکات بگمارد. علی علیه السلام فرمود: خدای را سوگند که هیچ یک از شما را بر زکات نگمارم. ربیعۀ گفت: این فرمان تو است. به خویشاوندی پیامبر صلی الله علیه و آله نایل آمده‌ای و ما در آن بر تو رشک نبرده‌ایم.

علی علیه السلام ردای خود بر زمین گسترد و بر آن خفت و گفت: من ابوالحسنم، مهتر مردمان. خدای را سوگند، از این جا برنخیزم، مگر آن‌که پسرانتان نزدتان بازآیند و خبر ناکامی آنچه ایشان را بدان برانگیخته‌اید باز آورند. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: این زکات چرک مردمان است و برای محمد و خاندان محمد حلال نیست.

زمخشری گوید: «حور» در این متن به معنای ناکامی است.<sup>۲</sup>

## استقراض از بیت‌المال، هرگز

میهمانی بر حسن بن علی علیه السلام درآمد. او از قنبر نیم من عسل، از عسل‌هایی که از یمن آورده بود، قرض کرد. پس از چندی هنگامی که علی علیه السلام به تقسیم غنایم نشست، گفت: ای قنبر، ماجرای بر سر این مشک آمده است.

قنبر گفت: راست می‌گویی – و داستان را با او در میان نهاد.

۱. «احاج الناس يوم القيامة بتسع باقام الصلاة و ايتاء الزكاة و الامر بالمعروف و النهی عن المنکر و العدل فی الرعية و القسم بالسوية و الجهاد فی سبیل الله و اقامة الحدود و اشباهه». ← ابن حنبل، فضائل الصحابة، ۵۳۸/۱.

۲. ← زمخشری، الفائق، ۳۲۲/۲، البته بدون جمله پایانی.

علی علیه السلام آهنگ زدن حسن علیه السلام کرد و او را گفت: چه چیز تو را بر این داشته است که پیش از قسمت شدن، از آن برداری؟ گفت: ما را در آن حقی بوده است. اما [اگر روا نبوده] آن را بازگردانیم. علی علیه السلام فرمود: پدرت به فدایت! هر چند تو را در آن حقی بوده، ولی روا نبوده است پیش از آن که مسلمانان از حقوق خویش بهره برند، تو از سهم خود بهره ببری. اگر ندیده بودم که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر دهانت بوسه می زند تو را به کتکی سخت می آزرده.

آن گاه چند درهمی به قنبر داد و به او فرمود: با این، بهترین عسلی را که می توانی بخر. رازی گفته است: گویی هم اینک علی علیه السلام را می بینم که دهانه مشک را گرفته است و قنبر در آن عسل می ریزد.

پس دهانه آن را بست، در حالی که می گفت: «خداوندا، از کار حسن درگذر که او نمی دانسته است»<sup>۱</sup>.

### گردنبند عاریتی از بیت المال

در تهذیب آمده که علی بن ابی رافع گفته است: مال امیرمؤمنان علیه السلام نزد من بود. در روزهای عید قربان یکی از دختران او از این مال گردنبند مرواریدی عاریه ستاند تا به صورت ضمانت شده نزدش باشد و پس از سه روز آن را بازگرداند.

علی علیه السلام آن گردنبند را در گردن او دید و شناخت و به من فرمود: آیا به مسلمانان خیانت می کنی؟ داستان را با او در میان نهادم و گفتم: آن را از مال خود ضمانت کرده ام.

فرمود: همین امروز آن را بازگردان و مباد دیگر بار چنین کنی و کیفرم به تو رسد. سپس افزود: اگر دخترم این گردنبند را در قالبی جز عاریه ضمانت شده ستانده بود، نخستین زن از بنی هاشم بود که دست وی به کیفر سرقت بریده می شد.

پس از این ماجرا، دختر آن حضرت در این باره با او سخن گفت. امام علیه السلام فرمود: «ای دخت علی بن ابی طالب، از انصاف دور مشو. آیا همه زنان مهاجر در این عید خود را به چنین زینتی می آرایند؟»<sup>۲</sup>

۱. ← کوفی، مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام، ۷۵/۲.

۲. «یا بنت علی بن ابی طالب، لاتذهبن بنفسک عن الحق أکل نساء المهاجرین تنزین فی هذا العید بمثل هذا؟» ← طوسی، تهذیب الاحکام، ۱۵۲/۱۰.

### تقسیم یک ترنج

در فضائل احمد آمده است که ام‌کلثوم گوید: کاش می‌دیدید که نزد امیرمؤمنان علیه السلام ترنج آوردند و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام رفتند و یکی برداشتند و به خوردن مشغول شدند. اما علی علیه السلام آن را از دستشان گرفت و فرمود میان مردمان قسمت کنند.<sup>۱</sup>

### علی علیه السلام را نشناخته‌اید

مردی از خثعم، حسن علیه السلام و حسین علیه السلام را دید که نان و سبزی و سرکه می‌خورند. بدیشان گفت: آیا با آن‌که در ایوان آن اموال است که خود می‌دانید باز هم چنین خوراکی دارید؟ گفتند: چه قدر از امیرمؤمنان بی‌خبری!<sup>۲</sup>

### جام‌های طلا و نقره

از زاذان نقل شده است که قنبر جام‌هایی از طلا و نقره در ایوان قصر نزد امیرمؤمنان علیه السلام آورد و گفت: تو هیچ چیز را قسمت‌ناشده نمی‌گذاری و من این‌ها را برای تو جدا جدا کرده و پنهان کرده‌ام. امام علیه السلام شمشیر خود کشید و فرمود: ای بدبخت، دوست داری آتش به سرایم درآوری؟ پس آن جام‌ها را هدف شمشیر ساخت تا جایی که به سی و اندی پاره شد. فرمود: فرماندهان را بخوانید.

فرماندهان آمدند. فرمود: این سهم‌ها را بردارید، و در آن حال چنین می‌خواند:

هَذَا جَنَای و خِیاره فیه      و کُل جَنایده الی فیه<sup>۳</sup>

### اجتناب از اموال زکات

در جمل انساب الاشراف آمده است که در یکی از شب‌ها یکی از خدمتکاران قطیفه‌ای به او داد. امام گرمای آن را نامأنوس یافت و پرسید: این چیست؟

---

۱. ابن حنبل، فضائل الصحابة، ۵۴۰/۱.

۲. ← بلاذری، انساب الاشراف، ۱۳۹/۲.

۳. این دستاورد من است و گزیده‌اش نیز در آن است، در حالی که هر کس هرچه چینه به دهان خود برد. معنا و داستان این ضرب‌المثل پیشتر گذشت.

خدمتکار گفت: این از قطیفه همان زکات است.

[امام آن را به کناری افکند و ] فرمود: بگذارید باقیمانده شب را در سرما باشیم<sup>۱</sup>.

### رفتار با عقیل

یک بار عقیل به حضور امام علیه السلام رسید. امیرمؤمنان علیه السلام به امام حسن علیه السلام فرمود: عموی خویش را بپوشان. حسن علیه السلام یکی از پیراهن‌ها و یکی از ردهای خود را بر او پوشاند.

چون هنگام شام شد، دیدند شام تنها نان و نمک است. عقیل گفت: چیزی مناسب نمی‌یابم.

فرمود: مگر این نعمت خداوند نیست؟ او را سپاس فراوان باد.

عقیل گفت: مرا مالی ده تا با آن بدهی‌های خویش بدهم و کار مرا زودتر سامان ده تا از نزد تو بروم.

پرسید: ای ابویزید، بدهی‌ات چقدر است؟

گفت: صدهزار درهم.

فرمود: خدای را سوگند، این مقدار ندارم و نزد من فراهم نیست. صبر کن تا نوبت عطای من فرارسد و در آن با تو همدردی کنم. اگر نبود آن‌که ناگزیر باید زن و فرزند را هم چیزی داد همه آن را به تو می‌بخشیدم.

عقیل گفت: بیت‌المال در دست تو است و با من امروز و فردا می‌کنی؟ مگر سهم عطای تو چقدر

است و اگر حتی همه آن را به من دهی چقدر خواهد شد؟

فرمود: من و تو هر کدام در این عرصه جز همانند هر مرد مسلمان دیگری نیستیم.

آن دو تن در این گفت‌وگو بر بام قصر حکومتی بودند و صندوق‌های بازاریان را از آن‌جا می‌دیدند.

علی علیه السلام به عقیل فرمود: ای ابویزید، اگر آنچه را می‌گویم نمی‌پذیری پایین رو و به سراغ یکی از این صندوق‌ها برو و قفل آن را بشکن و آنچه را در آن است بردار.

پرسید: مگر در این صندوق‌ها چیست؟

فرمود: اموال بازرگانان در این صندوق‌ها است.

گفت: به من می‌گویی صندوق‌های کسانی را بشکنم که بر خدا توکل کرده و اموال خویش در این

صندوق‌ها گذارده‌اند؟

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: آیا تو از من می خواهی بیت المال مسلمانان را بگشایم و اموال مردمان به تو دهم، در حالی که آنان بر خدا توکل کرده و بر بیت المال خویش قفل نهاده اند؟ اگر هم خواستی، شمشیر خود برمی گیری و شمشیر خود برمی دارم و با هم روانه حیره می شویم. در آن جا تاجرانی ثروتمند هستند. به سراغ برخی از آنها می رویم و دارایی هایشان می ستانیم!

گفت: مگر دزد شده ای؟

فرمود: این که از یک تن بدزدی بهتر از آن است که از همه مسلمانان دزدی کنی.

گفت: آیا مرا اجازه می دهی نزد معاویه روم؟

فرمود: اجازه داری.

گفت: مرا بر این سفر یاری ده.

فرمود: ای حسن، به عموی خویش چهارصد درهم ده.

عقیل رهسپار شد، در حالی که بیتی بدین معنا بر زبان داشت:

آن که تو را از من بی نیاز ساخته است مرا هم بی نیاز خواهد کرد و پروردگاری که نزدیک است بدهی ما را خواهد داد<sup>۱</sup>.

عمرو بن عاص گفته است: هنگامی که عقیل از امیرمؤمنان علیه السلام چیزی از بیت المال خواست، امیرمؤمنان علیه السلام به او فرمود: تا روز جمعه این جا بمان.

او ماند و امیرمؤمنان علیه السلام چون نماز جمعه را خواند از عقیل پرسید: درباره کسی که به همه اینان خیانت کند چه می گویی؟ گفت: چنین کسی بسیار بد است.

فرمود: پس آیا تو از من می خواهی به همه اینان خیانت کنم و تو را عطایی دهم؟

از خطبه های او است: «خود عقیل را دیدم که به فقر نشسته است و از این گندم هایتان نیم من از من می خواهد. او بارها برای ده پیمانه جو به دیدارم آمد تا گرسنگانش بخورند. او در سومین روز از شدت گرسنگی نزدیک بود قالب تهی کند. کودکان او را دیدم که از فقر آشفته رخسارند و از سختی

۱. سیغینا الذی اغناک عنی و یقضی دیننا رب قریب

خبر و بیت را در منابع پیشین نیافتم. علامه مجلسی آن را در بحار الانوار (۱۱۲/۴۱ و ۱۳۳) از مناقب نقل کرده است.

گرسنگی گویی صورت‌هایشان سوخته است. چون خواسته خود بارها تکرار کرد به او گوش سپردم و این وضع او را فریفت و گمان برد دین خود به تاراج می‌گذارم و از آنچه او در دل دارد پیروی می‌کنم. اما در این هنگام آهنی گداخته به او نزدیک کردم تا او که تاب آن ندارد پند گیرد و دست بشوید. آن آهن را تنش او نزدیک ساختم و او از آزرده‌گی آن چنان فریادی برداشت که گویی داغ بر تنش می‌نهند. نزدیک بود از آن آزرده‌گی خشم آورد و از سر خشم و نابرداری مرا ناسزا گوید.

پس او را گفتم: عزادارانت به عزایت نشینند! آیا تو از این آزرده‌گی فریاد برمی‌داری و من از آتش دوزخ فریاد برنیاورم؟<sup>۱</sup>

از ام‌عثمان که از کنیزان علی‌علیه‌السلام بوده روایت شده که گفته است: در سرسرا به حضور علی‌علیه‌السلام رسیدم و در پیشگاه او مقداری قرنفل مکتوب بود. گفتم: ای امیرمؤمنان، از این قرنفل به دخترم یک گردنبند ببخش.

فرمود: این را بردار - و با دست خود به درهمی اشاره کرد - که این‌ها در درجه نخست مال مسلمانان است. یا صبر کن تا بهره‌ما نیز برسد و از آن به دختر تو گردنبندی بخشیم.<sup>۲</sup>

## رفتار با بیت‌المال

یک بار عبدالله بن زمعه از او مالی خواست. فرمود: «این مال نه از من است و نه از تو. تنها از آن مسلمانان و حاصل شمشیرهای آنان است. تو نیز اگر در جنگ همراه ایشان حضور داشته‌ای تو را بهره‌ای همانند بهره‌آنان خواهد بود و گرنه دستاورد آنان جز زینده‌دهان خود ایشان نخواهد بود».<sup>۳</sup>

---

۱. آنچه در مناقب آمده این گونه است: «و لقد رأيتني عقيلا و قد املق حتى استماحني من برکم صاعا و عاودني في عشر وسق من شعيركم يقضمه جياعه و كاد يطوى ثالث ايامه خامسا ما استطاعه و لقد رأيت اطفاله شعث الألوان من صرهم كأنما اشمأزت وجوههم من قترهم فلما عاودني في قوله و كرره اصغيت اليه سمعي فغره و ظنني أرثغ ديني و اتبع ما اسره أحميت له حديدة لينزجر إذ لا يستطيع مسها و لا يصير ثم أدنيتها من جسمه فضج من ألمه ضجيج دنف يئن من سقمه و كاد يسبني سفها من كظيمه و لحرمة في لظي ادني له من عدمه فقلت له ثكلتك الثواكل يا عقيل أتن من أذى و لأئن من لظي». این متن با روایت نهج البلاغه (خطبة ۲۲۴) و نیز دیگر منابع در برخی واژه‌ها تفاوت دارد. از آن جمله ← علم‌الهدی، رسائل المرتضی، ۱۳۹/۳؛ ابن‌بابویه، من لایحضره الفقیه، ۳۲۳/۱؛ همو، الامالی، ۷۲۰.

۲. ← ابن‌ابی‌شیه، المصنف، ۴۵۸/۶.

۳. «ان هذا المال ليس لي و لا لك و إنما هو للمسلمين و جلب اسيافهم فان شركتهم في حربهم كان لك مثل حطهم و إلا فجنة ایدیهم لا تكون لغیر افواههم». ← شریف رضی، نهج البلاغه، خطبة ۲۳۲.



در حالی که امام به قسمت کردن مالی مشغول بود عاصم بن میثم نزد او آمد و گفت: ای امیرمؤمنان، من پیرمردی زمین گیرم.

امام فرمود: «خدای را سوگند که این نه دسترنج من است و نه ارث من از پدرم. امانتی است که به من سپرده شده است»<sup>۱</sup>.

آن گاه رو به مردم فرمود: خداوند رحمت کند هر کس را که به پیرمردی زمین گیر کمک کند.<sup>۲</sup>  
در تاریخ طبری<sup>۳</sup> و فضائل امیرالمؤمنین (علیه السلام)<sup>۴</sup>، ابن مردویه آمده است که چون علی (علیه السلام) راه بازگشت از یمن در پیش گرفت زودتر خود را به پیامبر (صلی الله علیه و آله) رساند و یکی از یاران را بر سپاهیانی که همراهش بودند جانشین گذاشت. آن مرد به سراغ غنایم رفت و به هر یک از مردان آن طایفه جامه ای از آنچه علی (علیه السلام) به همراه آورده بود پوشاند. چون سپاه نزدیک شد علی (علیه السلام) بیرون آمد تا از ایشان استقبال کند. دید جامه هایی فاخر بر تن دارند.

پرسید: ای غافل، این چیست؟

گفت: آنان را جامه پوشانده ام تا زمانی که به میان مردم می آیند آراسته باشند.

فرمود: وای بر تو، پیش از آن که این غنایم به پیامبر (صلی الله علیه و آله) رسد؟

راوی گوید: امام آن جامه ها را از مردم ستاند و به غنایم بازگرداند و پس از این رخداد بود که سپاهیان از آنچه او کرده بود اظهار گلایه کردند.

در ادامه همین خبر از خدری روایت شده که گفته است: مردم از علی (علیه السلام) اظهار ناخرسندی کردند. پیامبر (صلی الله علیه و آله) در میان ایشان به ادای خطبه برخاست و فرمود: «ای مردم، از علی (علیه السلام) گلایه مکنید، که خدای را سوگند، او در راه خدا سخت گیر است»<sup>۵</sup>.

### چراغی که خاموش کرد

به طریق مذاکره شنیده ام که شبی در حالی که علی (علیه السلام) در بیت المال بود عمرو بن عاص بر او درآمد.

۱. «و الله ما هو بكد يدي و لا بترائي عن والدي و لكنها امانة اوعيتها».

۲. در ادامه روایت آمده است که مردم به کمک دادن به او پرداختند. ← ابن حیون، دعائم الاسلام، ۳۱۰/۲.

۳. ← تاریخ الامم والملوک، ۲۰۵/۲.

۴. ← ابن مردویه، مناقب علی بن ابی طالب (علیه السلام)، ۹۶.

۵. «ايها الناس لا تشكو عليا فوالله انه لخصن في ذات الله». ← طبری، تاریخ الامم والملوک، ۲۰۵/۲.

علی علیه السلام چراغ را خاموش کرد و در نور ماه نشست و روا ندانست بی آن که دلیلی در کار باشد در زیر نور چراغ بنشیند.

### باز پس گیری تیول‌ها

از سخنان او است که درباره آنچه از تیول سپاری‌های عثمان به مسلمانان بازگرداند فرمود: «خدای را سوگند اگر می‌دیدم که با آن‌ها زنان را مهر داده و کنیزان خریده‌اند آن‌ها را باز می‌گرداندم؛ چه، در عدالت گشایشی است و آن که داد بر او تنگ آید بیداد بر او دشوارتر افتد»<sup>۱</sup>.

از سخنان او است که چون مردم پس از کشته شدن عثمان از وی خواستند بیعت ایشان بپذیرد، فرمود: «مرا واگذارید و جز من بجوید؛ چه، ما وضعی را پیش روی داریم که درهم تنیده و گوناگون است، نه دل‌ها در برابر آن استوار ماند و نه خرده‌ها در برابر آن کارگر افتد. افق‌ها تیره است و راه ناپیدا. بدانید اگر شما را پاسخ گویم با شما آن خواهیم کرد که خود دانم و نه به سخن گوینده‌ای گوش خواهیم سپرد و نه به نکوهش نکوهشگری»<sup>۲</sup>.

### سهم برابر از بیت‌المال

در روایتی از ابوالهیثم بن تیهان و عبدالله بن ابی‌رافع است که طلحه و زبیر نزد امیرمؤمنان علیه السلام آمدند و گفتند: عمر ما را این‌گونه عطا نمی‌داد.

پرسید: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شما را چه اندازه عطا می‌داد؟

سکوت کردند.

پرسید: مگر نه آن که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله میان مسلمانان به برابری قسمت می‌کرد؟

گفتند: چرا.

---

۱. «و الله لو وجدته قد تزوج به النساء و ملک به الاماء لردته فان فی العدل سعة و من ضاق علیه العدل فالجور علیه اضيق». ← شریف رضی، نهج البلاغه، خطبة ۱۵.

۲. «دعونی و التمسوا غیری فاننا مستقبلون امرا له وجوه و الوان لایقوم لها القلوب و لایثبت علیه العقول و ان الأفاق قد اغامت و المحجة قد تنکرت و اعلموا انی ان اجبت لکم رکبت بکم ما اعلم و لم اصغ الی قول القائل و عتب العاتب». ← همان، خطبة ۹۲.

پرسید: نزد شما، سنت پیامبر خدا ﷺ شایسته‌تر برای پیروی است یا سنت عمر؟  
گفتند: ای امیرمؤمنان، سنت پیامبر خدا ﷺ، اما ما را سابقه‌ای است و دورانی از رنج و نیز  
خویشاوندی‌ای.

پرسید: سابقه شما بیشتر است یا سابقه من؟  
گفتند: سابقه تو.

پرسید: خویشاوندی شما نزدیک‌تر است یا خویشاوندی من؟  
گفتند: خویشاوندی تو.

پرسید: رنجی که شما برده‌اید بیش از رنج من است؟  
گفتند: رنج تو.

فرمود: خدای را سوگند، من و این مزدورم - و به یکی از مزدگیران اشاره کرد - هر دو یک حکم  
داریم.<sup>۱</sup>

در کتاب ابن حاشر<sup>۲</sup> به سند او از مالک بن اوس بن حدثان نقل شده که در روایتی طولانی گفته  
است: سهل بن حنیف دست غلام خود گرفت و برخاست و گفت: ای امیرمؤمنان علیؑ، این غلام را آزاد  
کرده‌ام.

علیؑ نیز او را سه دینار داد، درست همان‌گونه که سهل بن حنیف را سه دینار داده بود.<sup>۳</sup>  
همچنین، یکی از وابستگان از او مالی خواست. فرمود: عطایم به من برسد و سپس با شما قسمت کنم.  
او گفت: مرا کفایت نکند - و به نزد معاویه رهسپار شد.  
از آن جا به امیرمؤمنان علیؑ نامه نوشت و آن حضرت را از ثروتی که بدان دست یافت آگاهاند.  
امیرمؤمنان علیؑ به او چنین نوشت: «باری، آن مال که اکنون در دست تو است پیش از تو صاحبانی

---

۱. برای روایت با تفصیل بیشتر ← ابن حیون، دعائم الاسلام، ۳۸۴/۱.

۲. نام کامل او ابو عبدالله احمد بن عبدالواحد بن احمد معروف به ابن حاشر و ابن عبدون است، درگذشته به سال ۴۲۳ ق.  
و از استادان نجاشی و طوسی. از کتاب او با عنوان تاریخ ابن الحاشر یاد شده است. ← آقابزرگ تهرانی، الذریعة، ۲۲۳/۳. از  
کتابی دیگر نیز با نام رجال ابن الحاشر یا الفهرست نام برده شده است. ← همان، ۸۶/۱۰. آداب الحکماء نیز کتاب دیگر او  
است. ← همان، ۱۷/۱.

۳. ← طوسی، الامالی، ۶۸۶.

داشته و پس از تو هم به کسانی دیگر خواهد رسید. پس تو را تنها همان چیزی است که برای خویش مهیا ساخته‌ای. خود را بر نیازمندترین فرزندان برگزین. آنچه تو فراهم می‌آوری برای یکی از این دو تن خواهد بود؛ یا مردی که با این مال اطاعت خدا کند و با آنچه تو بدان تیره‌بختی به چنگ آورده‌ای نیک‌بخت شود؛ و یا مردی که با این مال خدا را نافرمانی کند و با آنچه تو برایش گرد آورده‌ای تیره‌بخت شود. اما هیچ یک از این دو سزای آن نیستند که ایشان را بر خود برگزینی و پشت خود برای آن‌ها سنگین کنی. پس برای آن‌که در گذشته رحمت خدا را آرزو کن و برای آن‌که مانده است به رزق خدا اعتماد کن»<sup>۱</sup>.

### وسواس در بیت‌المال

حکیم بن اوس گفت: علی علیه السلام برایمان مشک‌های عسل می‌فرستاد تا در میان ما قسمت شود. سپس می‌فرمود آن‌ها را بلیسند<sup>۲</sup>.

یک مرتبه، چند شتر بار میوه نزد او آوردند. فرمود آن‌ها را به بیت‌المال برند<sup>۳</sup>.

سعید بن مسیب گفته است: علی علیه السلام را دیدم که برای حیوان‌های یافته شده طویله‌ای ساخت. او آن حیوان‌ها را از بیت‌المال آن اندازه خوراک می‌داد که نه لاغر شوند و نه چاق. پس هر کس بر حیوانی بینه می‌آورد آن را می‌برد و گرنه آن را بر همان حال در آن طویله می‌گذاشت<sup>۴</sup>.

عاصم بن میثم گفته است: به علی علیه السلام چند زنبیل افروشه<sup>۵</sup> هدیه دادند. او سفره‌ای خواست. همه را روی آن ریخت. مردمان در دو دایره نشستند و به خوردن آن مشغول شدند<sup>۶</sup>.

---

۱. «اما بعد فان ما فی يدك من المال قد كان له اهل قبلک و هو صائر الی اهل من بعدک فانما لک ما مهدت لنفسک فأثر نفسک علی احوج ولدک فانما انت جامع لأحد رجلین اما رجل عمل فيه بطاعة الله فسعد بما شقیت و اما رجل عمل فيه بمعصية الله فشقی بما جمعت له و لیس من هذین احد باهل ان تؤثره علی نفسک و لاتبرد له علی ظهرک فارج لمن مضی رحمة الله و ثق لمن بقی برزق الله». برای متن با تفاوت‌هایی ← شریف رضی، نهج البلاغه، حکمت ۴۱۶.

۲. مجلسی در بحار الانوار (۱۱۷/۴۱) این خبر را به نقل از مناقب آورده است.

۳. این خبر را نیز مجلسی در بحار الانوار (۱۱۷/۴۱) از مناقب نقل کرده است.

۴. ← ابن حیون، دعائم الاسلام، ۴۹۷/۲.

۵. حلوائی سفید که از آرد و روغن و کنجد و شکر فراهم کنند. ← لغت‌نامه دهخدا.

۶. ← ابونعیم، حلیة الاولیاء، ۸۰/۱؛ ابن حنبل، فضائل الصحابة، ۵۳۷/۱.

ابوحریز گفته است: مجوسیان در روز نوروز برای آن حضرت جام‌هایی سیمین پر از شکر آوردند. امام آن شکرها را میان یاران خود قسمت کرد و برای مجوسیان از جزیه ایشان حساب کرد. یکی از دهقانان جامه‌ای زربفت برای امام علیه السلام فرستاد. عمرو بن حرث آن را به بهای چهارهزار درهم نسیه تا وقت تقسیم عطایا خرید<sup>۱</sup>.

در حلیه<sup>۲</sup> و فضائل<sup>۳</sup> احمد آمده و عاصم بن کلیب از پدر خود روایت کرده که گفته است: از اصفهان مالی برای امیرمؤمنان علیه السلام آوردند. در آن روزگار کوفیان هفت بخش بودند. آن مال را به هفت قسمت کرد. اما یک‌گروه نان ماند. آن را نیز هفت تکه کرد و روی هر سهم یک تکه گذاشت. سپس امیران هر بخش را خواست و میان ایشان قرعه زد.

در فضائل احمد<sup>۴</sup> آمده است که در بیت‌المال ریسمانی دید. فرمود: آن را به مردم بدهید. یکی از مردمان آن را برداشت.

در مجالس ابن‌مهدی<sup>۵</sup> آمده است که دو کودک در این مورد که کدام یک خط بهتری دارند داوری نزد امام علیه السلام حسن علیه السلام آوردند. امام علیه السلام به پدر گفت: ببینم تو را چه نظر است. همان داوری درست است.

به هر روی، علی علیه السلام پیوسته سخن حق بر زبان می‌راند و برپادارنده عدالت بود؛ نه به گاه خشم جز حق می‌گفت و نه به گاه خشنودی از حق کناره می‌گرفت. مهیار گفته است:

جانم فدای آن کس که جانش با خداوند است، در آن روزگار که در میان مردمان آن که بیداد نکند اندک باشد.

ابوالحسن علیه السلام همان است که اگر مردم فضیلت او را انکار کنند، خدای را سوگند که کسی را که نیک بشناسند انکار کرده‌اند.

۱. ← ثقفی، الغارات، ۶۲/۱؛ ابن‌ابی‌شبهه، المصنف، ۲۹۱/۴.

۲. ← ابونعیم، حلیه الاولیاء، ۳۰۰/۷، با تفاوتی اندک.

۳. ← ابن‌حنبل، فضائل الصحابة، ۵۴۵/۱، با تفاوت.

۴. ← همان، ۵۳۱.

۵. مقصود علی بن محمد طبری مامطیری است. به احتمال قوی، مقصود از مجالس همان نزّهة الابصار است.

چون دیانت را به کسی نسبت دهند او نخستین پرستشگر است و چون دنیا را قسمت کند او اولین پارسا و واگذارنده.

آنچه رشکبران را بر تو جسارت داده این بوده است که، بنابر روایت خود ایشان، هرگز در برابر بتی سر فرود نیاورده‌ای.

دوستی هر کس که تو را دوست بدارد در سینه دارم و با او همراهم و دشمنی هر که را با تو دشمنی کند آشکار سازم و او را ناسزا گویم.<sup>۱</sup>

إذا قل يوم الخلق من لم يحارف  
على أنه و الله انكار عارف  
و ان أقسموا دنيا فأول عائف  
على صنم فيما روه بعائف  
و ابدى لمن عاداك سب مخالف

بنفسی من کانت مع الله نفسه  
أباحسن إن أنكر القوم فضله  
إذا ما عزوا ديناً فأول عابد  
و أغرى بك الحساد انك لم تكن  
اسر لمن والاك حب موافق



## فصل ۱۳

### پیشگامی در بردباری و مهربانی

#### گذشت از خرمافروش

مختار تمّار از ابومطر بصری روایت کرده است که امیرمؤمنان علیه السلام بر خرمافروشان گذشت. کنیزی را دید که می‌گرید.

پرسید: ای کنیز تو را چه شده است که می‌گریی؟

گفت: آقایم مرا با یک درهم فرستاده و من از این مرد خرما خریده‌ام. خرما را نزد او برده‌ام و آنان نپسندیده‌اند. چون خرما را نزد این مرد باز آورده‌ام از پذیرش آن امتناع ورزیده است.

علی علیه السلام به مرد خرمافروش فرمود: ای بنده خدا، این یک خدمتکار است و از خود اختیاری ندارد. درهمش را به او بازگردان و خرما را بگیر.

اما آن مرد امام علیه السلام را پس راند.

مردم گفتند: این امیرمؤمنان است.

آن مرد از جا پرید و رنگش زرد شد و خرما را گرفت و درهم را به آن کنیز بازگرداند. پس گفت: ای امیرمؤمنان، از من راضی باش.

امام علیه السلام فرمود: «چقدر از تو خشنودم که کار خویش به سامان آوردی»<sup>۱</sup>.

---

۱. «ما ارضانی عنک ان اصلحت امرک». ← عبد بن حمید، المسند، ۶۲؛ ثقفی، الغارات، ۷۱۴/۲؛



در روایت فضائل احمد است که فرمود: «چقدر از تو خشنودم که حق مردم را به ایشان بازگرداندی»<sup>۱</sup>.

### بخشودن غلام

علی علیه السلام یکی از غلامان خود را چند بار خواند و او پاسخی نداد.  
علی علیه السلام از خانه بیرون رفت و آن غلام را بر در سرای یافت. از او پرسید: چه چیز تو را به خودداری از پاسخ من واداشت؟  
گفت: در پاسخ تو تنبلی کردم و از کیفر تو نیز احساس ایمنی داشتم.  
امام علیه السلام به او فرمود: «سپاس خدایی را که مرا از کسانی قرار داد که مردم از او در امانند. برو که در راه خدا آزادی»<sup>۲</sup>.

اشجع<sup>۳</sup> در شعر خود گفته است:

من از ابو حنین علیه السلام نمی ترسم. و آن که از خدا بترسد از او ترسی ندارد<sup>۴</sup>.

ابونواس گفته است:

از تو بیم داشتم. اما این که از خدا بیم می بری مرا از این که از تو بترسم ایمن داشت<sup>۵</sup>.

یکی دیگر گفته است:

ترس او از خشیت خداوند مرا از او از بیم او در امان داشته است<sup>۶</sup>.

۱. «ما ارضانی عنک از اوفیت الناس حقوقهم». ← ابن حنبل، فضائل الصحابة، ۲/۶۲۰.

۲. «الحمد لله الذی جعلنی ممن تأمنه خلقه. امض فانت حرّ لوجه الله». ← کوفی، مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام، ۲/۸۶.

۳. مقصود اشجع سلمی، ابوالولید - یا ابو عمرو - اشجع بن عمرو (د. پس از ۲۰۳ ق.) است.

۴. و لست بخائف لابی حسین و من خاف الاله فلن يخافا

۵. قد كنت خفتك ثم أمني من ان اخافك خوفك اللاها

بیت را در دیوان ابی النواس نیافتم.

۶. آمنی منه و من خوفه خيفته من خشية الباری

## گذشت در حال نماز

علی علیه السلام به نماز صبح مشغول بود که ابن کواء از پشت سرایشان این آیه را خواند: ﴿وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكَتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾<sup>۱</sup>.

علی علیه السلام به احترام قرآن سکوت گزید تا او آیه را به پایان برد و پس از آن به قرائت خویش ادامه داد. اما ابن کواء چون آیه را به پایان رساند، از نو آغاز کرد.

علی علیه السلام نیز دیگر بار سکوت گزید و پس از پایان یافتن آیه به قرائت خویش ادامه داد.

علی علیه السلام این بار هم سکوت کرد و سپس این آیه را خواند: ﴿فَأَصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفُّنَا الَّذِينَ لَا يُوْقِنُونَ﴾<sup>۲</sup>.

آن‌گاه قرائت خویش را خاتمه بخشید و به رکوع رفت<sup>۳</sup>.

## عفو به واسطه یک سخن نیک

امیرمؤمنان علیه السلام یک بار به سبب سخنی که از لبید بن عطار تیمی به امام رسیده بود، در پی او فرستاد. [اما او حضور نیافت].

امیرمؤمنان علیه السلام چندی بعد در میان بنی‌اسد بر او گذشت. اما نعیم بن دجاجه اسدی برخاست و او را از امام رهاوند.

پس امیرمؤمنان علیه السلام کسانی در تعقیبش فرستاد و او را آوردند.

امام علیه السلام فرمود تا او را بزنند.

اما او گفت: چه خوب! خدای را سوگند که با تو ماندن خواری است و از تو جدا شدن کفر.

چون امام این سخن از او شنید فرمود: «از تو درگذشتیم. خداوند می‌فرماید: ﴿ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ﴾<sup>۴</sup>. این که گفתי ماندن با تو خواری است، این گناهی است که به چنگ آوردی. ولی

---

۱. زمر/۶۵: قطعاً به تو و به کسانی که پیش از تو بودند وحی شده است: اگر شرک‌ورزی حتماً کردارت تباه خواهد شد و مسلماً از زیانکاران خواهی شد.

۲. روم/۶۰: پس صبر کن که وعده خدا حق است و زنده‌ها تا کسانی که یقین ندارند تو را به سبکسری و اندازند.

۳. ← ثقیفی، الغارات، ۷۳۸/۲؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ۳۶/۳.

۴. مؤمنون/۹۶: بدی را به شیوه‌ای نیکو دفع کن.

این که گفتی جدا شدن از تو کفر است این یک حسنه است. این به آن»<sup>۱</sup>.

### عفو در برابر ناسزا

زنی زیبا گذر کرد. مردمان با نگاه‌های خود او را تعقیب کردند. امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «چشم‌های این مردان پر توقع است و همین سبب لغزش‌های آن‌ها است. هرگاه کسی از شما زنی را ببیند که خوشایندش افتد به سراغ همسر خویش رود، که او نیز زنی چون زنان دیگر است»<sup>۲</sup>.  
در این هنگام یکی از خارجی‌ان گفت: خدای او را بر کفر بکشد، چقدر آگاه است! مردان از جای پریدند تا او را بکشند.

اما امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «لختی آرام، ناسزایی است در برابر ناسزایی، یا عفوی در برابر گناهی»<sup>۳</sup>.

### هم بخشودن هم برآوردن حاجت

ابوهریره نزد امیرمؤمنان علیه السلام آمد و در حالی که روز پیشتر درباره او بدگویی کرده و به گوش او نیز رسانده بود، حاجت‌های خود از او خواست.  
امام علیه السلام حاجت‌هایش برآورد. یارانش او را در این باره سرزنش کردند. فرمود: «از این شرم دارم که نادانی او بر دانش من و گناه او بر گذشت من و مسئلت او بر دهش من چیرگی یابد»<sup>۴</sup>.  
از سخنان او است: «تاکی باید چشم بر خار فروهلم، دامن از آزارها در کشم و شاید و باشد گویم؟»<sup>۵</sup>

۱. «قد عفونا عنک ان الله عزّ و جلّ يقول: ﴿ادْفَعْ بِأُكْبَىٰ هِيَ أَحْسَنُ﴾» اما قولک ان المقام معک فذل فسیئته اکتسبتها و اما قولک ان فراقک لکفر فحسنة اکتسبتها فهذه بهذه. ← ثقفی، الغارات، ۱/۲۱۱؛ کلینی، الکافی، ۷/۲۶۸؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ۸۷/۱۰.

۲. «انّ ابصار هذه الفحول طوامح و انّ ذلک سبب هناتھا فاذا نظر احدکم الی امرأة تعجبه فلیلمس اھله فانما هی امرأة کامرأة».

۳. «رویدا انما هو سب بسب او عفو عن ذنب» ← شریف رضی، نهج البلاغه، حکمت ۴۲.

۴. «انی لاستحی ان یقلب جهله علمی و ذنبه عفوی و مسئلته جودی». مجلسی در بحار الانوار (۴۹/۴۱) متن و ماجرا را از مناقب نقل کرده است.

۵. «الی کم اغضی الجفون علی القذی و اسحب الذیل علی الاذی و اقول لعلّ و عسی».

## رفتار با عثمان

در کتاب عقد<sup>۱</sup> و نزهة الابصار<sup>۲</sup> آمده که قنبر گفته است: با امیرمؤمنان علیه السلام به حضور عثمان رفتیم. او دوست داشت با علی علیه السلام خلوت گزیند.

علی علیه السلام به من اشاره کرد که کناره گیرم و من نیز کناره گرفتم، بی آن که خیلی دور شوم. عثمان به عتاب کردن علی علیه السلام پرداخت، در حالی که او سر خویش فروافکنده بود. عثمان به او نگریست و گفت: تو را چه شده است که سخن نمی‌گویی؟ فرمود: «پاسخ تو جز چیزی که آن را خوش نداری نباشد و نزد من درباره تو آنچه دوست داری نیست»<sup>۳</sup>.

پس از آن جا بیرون رفت، در حالی که شعری بدین مضمون بر زبان داشت:  
اگر او را پاسخ می‌گفتم سخن نافذ و پاسخ آماده‌ام او را سخت می‌آزارد.  
اما من بر جوشش درون دیده فرومی‌هلم، در حالی که اگر آهنگ اقدام کردن داشتم دستم نیک در خنجر می‌نشست<sup>۴</sup>.

در نبرد جمل، مالک اشتر مروان بن حکم را به اسارت گرفت. امیرمؤمنان علیه السلام مالک را عتاب کرد و مروان را آزاد ساخت<sup>۵</sup>.

در همین نبرد جمل، عایشه به علی علیه السلام گفت: پادشاه شده‌ای؛ اکنون گذشت کن. علی علیه السلام او را نیکوترین توشه سفر داد و نود، و به روایت هفتاد، زن با او همراه کرد<sup>۶</sup>.  
در همین نبرد، عایشه از طریق محمد بن ابی‌بکر برای عبدالله بن زبیر امان خواست. علی علیه السلام او را و به همراه او دیگر مردمان را امان داد.

---

۱. خبر را در العقد الفرید ابن عبدربه نیافتم.

۲. خبر را در این کتاب نیافتم.

۳. «لیس جوابک الا ما تکره و لیس لك عندی الا ما تحب». ← ابن بابویه، معانی الاخبار ۳۰۹.

۴. و لو اتنی جاوبته لأمضه و لو شئت اقداما لانشب نابی و لکنی اغضی علی مضض الحشا

۵. بلاذری در انساب الاشراف (۲/۲۶۲) به آزاد شدن او از سوی امیرمؤمنان علیه السلام اشاره کرده است.

۶. برای جزئیات بیشتر ← مفید، الجمل، ۱۹۷ و پس از آن؛ همو، الامالی، ۲۴.

## بردباری در برابر شامیان

موسی بن طلحة بن عبیدالله را نزد آن حضرت آوردند. امام علیه السلام به او فرمود: سه بار بگو: «استغفر الله و اتوب الیه» و او را آزاد کرد و به او فرمود: «هر جا می خواهی برو و در اردوی ما نیز هر سلاح و توشه ای که از آن خویش یافتی بردار و در آنچه پیش روی داری از خدا بترسی و در خانه خود بنشین»<sup>۱</sup>.  
ابن بطة عکبری<sup>۲</sup> و ابوداوود سجستانی<sup>۳</sup> از محمد بن اسحاق، از امام باقر علیه السلام روایت کرده اند که علی علیه السلام در جنگ با شامیان چون اسیری می گرفت، سلاح و مرکب او می ستاند و او را سوگند می داد که دشمنان وی را یاری نرساند.

ابن بطة به سند خود از عرفجه، از پدرش نقل کرده که گفته اند: چون علی علیه السلام نهروانیان را کشت آنچه را در اردوی ایشان بود آورد و هرکس هرچه می شناخت برمی داشت، تا این که تنها یک دیگ بر جای ماند. مدتی بعد دیدم آن را نیز برداشته اند<sup>۴</sup>.

## عفو طلحه عبدری

طبری آورده است که چون علی علیه السلام بر طلحه عبدری ضربت نواخت و او را بر زمین افکند پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تکبیر گفت. آن گاه از علی علیه السلام پرسید: چرا بر او ضربت خلاص ننواختی؟  
فرمود: آن عموزاده، شرمگاه خود آشکار ساخت و مرا به خداوند و به حرمت خویشاوندی سوگند داد و من شرم کردم<sup>۵</sup>.

## تأمل با عمرو بن عبدود

علی علیه السلام هنگامی که بر عمرو بن عبدود دست یافت ضربت نهایی بر او ننواخت. مردمان علی علیه السلام را در

---

۱. «اذهب حیث شئت و ما وجدت لك فی عسکرنا من سلاح او کراع فخذہ و اتق الله فیما تستقبلہ من امرک و اجلس فی

بیتک». برای متن و داستان ← ابن حیون، شرح الاخبار، ۳۸۹/۱.

۲. خبر را در الابانة الکبری نیافتیم.

۳. خبر را در السنن نیافتیم.

۴. روایت در بخش برجای مانده از الابانة الکبری وجود ندارد.

۵. ← تاریخ الامم و الملوک، ۶۳/۲.

این باره نکوهیدند. اما حذیفه از او دفاع کرد. پیامبر ﷺ نیز به حذیفه فرمود: ای حذیفه، لختی درنگ کن، علی خود دلیل توقف خویش را خواهد گفت. دمی بعد، علی علیه السلام ضربت نهایی را بر عمرو نواخت. چون علی علیه السلام به حضور پیامبر ﷺ باز آمد، پیامبر ﷺ در این باره از او پرسید. فرمود: «او پدر و مادرم را ناسزا گفت و در صورت تم تقو انداخت. بیم آن بردم که برای بهره خود او را بکشم. او را وا گذاشتم تا آنچه در من بود فرونشست و پس از آن برای خشنودی خداوند او را کشتم»<sup>۱</sup>. روایت شده است که چون از بیعت کردن خودداری ورزید آن رخدادها بر او گذشت که مشهور است. اما او شکیبایی نشان داد و صبر کرد.

### شکیبایی

روایت شده است که چون از او بیعت خواستند، آن نخست به او گفت: بیعت کن. پرسید: اگر بیعت نکنم؟

گفت: به خداوندی که جز او خدایی نیست، تو را گردن زنیم. راوی گوید: علی علیه السلام در این هنگام رو به سوی قبر پیامبر ﷺ کرد و این آیه را خواند: ﴿قَالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّوْنِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي﴾<sup>۲</sup>.

### گذشته گذشته است

جاحظ در البیان و التبيين آورده است: نخستین خطبه‌ای که امیر مؤمنان علیه السلام ایراد کرد این سخن بود که فرمود: «چیزهایی گذشته است که در آن‌ها ستوده‌ای نبوده‌اید. اگر بخواهم بگویم توانم گفت. اما خداوند از آنچه گذشته گذشته است. آن دو تن پیشتر رفتند و آن سومین تن به کار پرداخت، چون کلاغی که اندیشه‌اش شکم است. وای بر او! اگر بال او را کوتاه کرده و سرش بریده بودند برایش بهتر بود»<sup>۳</sup>.

---

۱. «قد كان شتم امي و نقل في وجهي فخشيت ان اضربه لحظ نفسي فتركنه حتى سكن ما بي ثم قتلته في الله». مجلسی در بحار الانوار (۵۱/۴۱) این متن و خبر را به نقل از مناقب آورده است.

۲. اعراف/۱۵۰: ای فرزند مادرم، این قوم مرا ناتوان یافتند و چیزی نمانده بود که مرا بکشند.

برای روایت نیز ← سلیم بن قیس، کتاب سلیم، ۱۵۷؛ ابن قتیبه، الامامة و السياسة، ۳۰/۱.

۳. «قد مضت امور لم تكونوا فيها بمحمودی الرأي اما لو اشاء ان اقول لقلت و لكن عفا الله عما سلف. سبق الرجلان و قام الثالث كالغراب همته بطنه یا ويله لوقص جناحه و قطع رأسه لكان خيرا له». ← جاحظ، البیان و التبيين، ۳۴/۲.

## همواره مظلوم

همگان از او روایت کرده‌اند که فرموده است: «خداوند، از قریش به تو شکایت می‌آورم. آنان در آبادی و بیابان بر من ستم راندند»<sup>۱</sup>.

ابراهیم ثقفی از عثمان بن ابی‌شبه و فضل بن دکین، به سند آن‌ها از امام علی علیه السلام روایت کرده که فرموده است: «از آن روز که خداوند پیامبر خویش را به سوی خود برد تا امروز پیوسته هدف ستم بوده‌ام»<sup>۲</sup>.

ابراهیم ثقفی همچنین به سند خود از مسیب بن نجیه روایت کرده که گفته است: در حالی که علی علیه السلام به ایراد خطبه مشغول بود عربی بادیه‌نشین فریاد برآورد: هلا، آیا مرا دادرسی هست؟ امام علیه السلام فرمود: نزدیک آی. آن مرد نزدیک شد. امام علیه السلام فرمود: «من خود به شمار ریگ‌های بیابان و قطره‌های باران و موی شتران ستم دیده‌ام»<sup>۳</sup>.

در روایت کثیر بن یمان است که فرمود: «من خود به شمار ریگ‌های بیابان و قطره‌های باران و موی شتران و بیرون از شمار ستم دیده‌ام»<sup>۴</sup>.

ابونعیم فضل بن دکین به سند خود از حرith روایت کرده که گفته است: علی علیه السلام هیچ‌گاه بر فراز منبر نرفت، مگر آن‌که در پایان سخن خود و پیش از فرود آمدن فرمود: «از آن زمان که خداوند پیامبر خویش را به سوی خود برد پیوسته هدف ستم بوده‌ام»<sup>۵</sup>.

۱. «اللهم انی استعذیک علی قریش فانهم ظلمونی فی الحجر و المدر». آنچه بیشتر در این باره مشهور است جمله «اللهم انی استعذیک علی قریش فانهم قد قطعوا رحمی ...» است که در نهج البلاغه (خطبه ۲۱۷) و بسیاری از منابع دیگر آمده است. متن با ساختاری که ابن‌شهر آشوب آورده تنها در کتاب مسألتان فی النص علی علیه السلام اثر شیخ مفید (۲۸) مورد اشاره قرار گرفته است.

۲. «مازلت مظلوماً منذ قبض الله نبيه الی یومی هذا». ← ثقفی، الغارات، ۷۶۸/۲، البته با عبارت «رسوله» به جای «نبیه».

۳. «لقد ظلمت عدد المدر و المطر و الوبر». روایت بدین ساختار در نسخه کنونی الغارات وجود ندارد. این روایت را علم الهدی در الشافی فی الامامة (۲۲۳/۳) آورده است. همچنین ابن‌ابی‌الحدید در شرح نهج البلاغه (۱۰۶/۴) آن را از ابوالقاسم بلخی، از سلمة بن کهیل، از مسیب بن نجیه نقل کرده است.

۴. «لقد ظلمت عدد المدر و المطر و الوبر و ما لایحیی». ← علم الهدی، الشافی فی الامامة، ۲۲۳/۳.

۵. ← سلیم بن قیس، کتاب سلیم، ۲۱۴؛ علم الهدی، الشافی فی الامامة، ۲۲۴/۳.

## روی گشاده

علی عليه السلام را پیوسته رویی گشاده و لبی خندان بود، هر که را به او روی می آورد یاری می رساند و هر که را به او امید می بست مدد می داد. کانون همه آرزوها بود و پناه همه بیوگان. بر رعیت خود مهر می ورزید. آنان را بر راه می داشت، به برهان روشن خویش می پروراند و با جان از ایشان دفاع می کرد.

## با همسر و یتیمان شهید

علی عليه السلام یک بار زنی را دید که مشک آبی بر دوش می کشد. مشک را از او گرفت و خود بر شانه کشید و به جایی که آن زن قصد داشت برد. در راه از حال آن زن پرسید و او گفت: علی بن ابی طالب عليه السلام همسر مرا به یکی از مرزها فرستاده و او کشته شده و برایم کودکانی یتیم گذاشته است و اکنون چیزی ندارم و ناگزیری مرا به خدمتکاری مردم کشانده است.

علی عليه السلام به خانه رفت و آن شب را با نگرانی گذراند. چون صبح شد زنبیلی خوراک برداشت و رهسپار گشت. یکی از مردمان گفت: آن را به من ده تا به جای تو بر دوش کشم.

فرمود: اما چه کسی در روز قیامت بار مرا بر دوش کشد؟

به راه ادامه داد و بر در آن سرای رفت و کوبه در را زد.

زن پرسید: کیست؟

فرمود: من همان بنده‌ای هستم که همراه تو شد و مشک را بر دوش کشید. در را بگشای که برای کودکان چیزی آورده‌ام.

زن گفت: خدا از تو خرسند باشد و میان تو و علی بن ابی طالب عليه السلام داوری کند.

علی عليه السلام به درون رفت و فرمود: من دوست دارم ثواب ببرم. میان این که تو خمیر بسازی و نان بپزی و این که کودکان را مشغول کنی و من نان بپزم یکی را برگزین.

زن گفت: من با نان پختن آشنا تر و بر آن توانا ترم. اما تو با کودکان باش و آنان را مشغول کن تا از پختن نان فارغ شوم.

زن به سراغ آردها رفت و خمیر ساخت. علی عليه السلام نیز به سراغ گوشت رفت و آن را پخت.

سپس برای کودکان لقمه‌هایی از گوشت و خرما و دیگر چیزها برگرفت. هرگاه به یکی از آنان

لقمه‌ای می داد می فرمود: فرزندم، علی بن ابی طالب عليه السلام را از آنچه بر تو گذشته است حلال کن.



باری، چون خمیر آماده شد زن گفت: ای بنده خدا، تنور را برافروز.  
علی علیه السلام به سراغ تنور رفت و چون آن را برافروخت و شعله‌هایش به صورت او زد می‌گفت: ای  
علی علیه السلام، بچش که این کیفر کسی است که بیوگان و یتیمان را واگذارد.  
در این میان زنی علی علیه السلام را دید و او را شناخت. به آن بیوه زن گفت: وای بر تو! این امیرمؤمنان  
است! راوی گفته است: پس به سوی علی علیه السلام شتافت، در حالی که می‌گفت: ای امیرمؤمنان، شرم من از  
تو!

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: ای بنده خدا، نه، بلکه مرا از تو شرم است که در کارت کوتاهی کردم<sup>۱</sup>.  
ناشی در شعر خود گوید:

ای تباه‌شدگان، به رفتن او راه‌یافتگی از میان رفت و از این که پس از او دیگر بار یافته شود نومید  
گشته‌ایم.

در فقدان او زنان درستکار گریان دریده‌اند و از آن روز که تو رفته‌ای در غم تو سیاهپوش شده‌ام<sup>۲</sup>.

---

۱. مجلسی در بحار الانوار (۵۲/۴۱) این داستان را به نقل از مناقب آورده است.

۲. یا هالکا هلك الرشاد بهلکه      فلقد یئسنا بعده ان یوجدا  
هتکت جیوب الصالحات فیا بها      اضحی لاجلک مذ نأیت مسودا

## فصل ۱۴

### پیشگامی در هیبت و همت

#### گواهی قرآنی

ابوجارود از امام باقر علیه السلام روایت کرده که درباره آیه ﴿أُولَٰئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ﴾<sup>۱</sup> فرموده: مقصود علی بن ابی طالب علیه السلام است که هیچ کس بر او پیشی نجسته است.<sup>۲</sup>

#### هیبتی در دل‌ها

از ابن عباس روایت شده که گفته است: چون علی علیه السلام دیده فرومی‌هشت می‌ترسیدیم که با او سخن آغاز کنیم.<sup>۳</sup>

از امیرمؤمنان علیه السلام پرسیدند: چگونه بر همتایان چیره شدی؟  
فرمود: با جای گرفتن هیبت من در دل‌های آنان.

#### بیم عمر

نطنزی در خصائص از سفیان بن عیینه، از شقیق بن سلمه نقل کرده که گفته است:

---

۱. مؤمنون/۶۱: آنانند که در کارهای نیک شتاب می‌ورزند.

۲. ← قمی، تفسیر القمی، ۹۲/۲.

۳. ← علم الهدی، الشافی فی الامامة، ۲۰۴/۴.

عمر راه می‌رفت. پشت سر خود را نگریست و بر سرعت افزود.  
در این باره از او پرسیدم.

گفت: چه غافلی! مگر نمی‌بینی آن شیر شیرزاد، آن بخشنده بخشنده‌زاد، آن دلاور جنگاور را که بر  
فرق هر که ستم کرد و سر بر تافت نواخت و او را دو شمشیر است و تدبیر است؟  
گفتم: این علی بن ابی طالب علیه السلام است.

گفت: مادرت به عزایت نشیند. او را کم می‌شماری؟ در نبرد احد با پیامبر صلی الله علیه و آله پیمان بستیم که هر  
کس از ما که بگریزد گمراه است و هر کس کشته شود شهید است و پیامبر صلی الله علیه و آله برای او بهشت را  
ضمانت کند. اما چون دو لشکر درآویختند آنان ما را شکست دادند، ولی این مرد به تنهایی می‌جنگید  
تا همراه با جبرئیل جان پیامبر صلی الله علیه و آله را نجات داد و سپس گفت: با او پیمان بستید و از این پیمان سر  
بر تافتید؟ و مشتی ماسه برداشت و گفت: رویتان سیاه باد. خدای را سوگند، هیچ یک از ما نماند، مگر  
آن که ماسه در چشم او نشست. پس برگشتیم و دست بر صورت‌های خود کشیدیم، در حالی که  
می‌گفتیم: ای ابوالحسن، تو را به خدا، تو را به خدا، از ما درگذر تا خدا از تو درگذرد. تاختن و بازگشتن  
خوی عرب است. ببخش.

بسیار اندک اتفاقی می‌افتد که تنها او را ببینم و از او نترسم.

### بزرگواری در برخورد با دشمن

پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده بود: «هر کس کسی را بکشد اِزار و یراق مقتول از آن او است»<sup>۱</sup>

اما علی علیه السلام از این که از کشته‌ای چیزی برگیرد اِبا داشت.

او هرگز کسی را که گریخته است تعقیب نمی‌کرد، از کسی [از دشمن] که کمک می‌خواست فاصله  
می‌گرفت و به هیچ مجروحی ضربت خلاص وارد نمی‌آورد.  
یکی از سادات گفته است:

نه در پی ربودن اِزار و لوازم هتک عورت کرد و نه در تعقیب گریخته‌ای گام برداشت،

۱. «من قتل قتیلًا فله سلبه». این متن به فراوانی در منابع اهل سنت نقل شده است. برای نمونه ← بخاری، الجامع  
الصحيح، ۱۱۴۴/۳؛ ابن حبان، الصحيح، ۱۰۲/۸ و ۱۷۳/۱۱ و ۱۷۴؛ ترمذی، السنن، ۱۳۱/۴؛ دارمی، السنن، ۳۰۱/۲؛  
طبرانی، المعجم الكبير، ۲۴۵/۷ و ۲۴۶.

و نه روزی بر مجروحی ضربت خلاصی وارد آورد و نه حرامی حلال دانست و نه ستمی راند.<sup>۱</sup>

شاعری دیگر گفته است:

پیشوایی است که خداوند هیچ روز او را ندیده است که بر یتیمی ستم ورزد،  
و در هنگام آورد گریخته‌ای را تعقیب کند یا بر مجروحی ضربت خلاص وارد آورد،  
و یا در کنار قرشیان بندگی در برابر کسی جز خدای واحد صمد قدیم بشناسد.<sup>۲</sup>

هنگامی که عمرو بن عبدود<sup>۳</sup> را بر زمین افکند، عمرو گفت: ای عموزاده، از تو حاجتی دارم؛ شرمگاه  
عموزاده خود برهنه مکن و جامه و ابزار او برگیر.

فرمود: این برایم آسان‌ترین است.

از امام علیه السلام روایت شده که در این باره فرموده است:

از جامه‌های او چشم پوشیدم، با آن که اگر من بر زمین افتاده بودم، قطعاً او جامه‌هایم درمی‌ربود.<sup>۴</sup>

محمد بن اسحاق روایت کرده که عمر از او پرسید: چرا زره وی را برنداشتی که سه هزار می‌ارزیده  
و در میان عرب‌ها همانند نداشته است؟

فرمود: «از این شرم کردم که عموزاده خود را برهنه کنم».<sup>۵</sup>

روایت شده است که خواهر عمرو بن عبدود به کنار جنازه‌اش آمد و آن جنازه را با جامه و زره و  
ابزارش به خاک سپرد و گفت: بزرگواری او را کشته است.<sup>۶</sup>

- |                              |                             |
|------------------------------|-----------------------------|
| ۱. لم يهتك العورة يبغي سلباً | و لا خطا متبعا لمنهزم       |
| و لا قضى يوما على جريحه      | و لا استباح محرماً و لا ظلم |
| ۲. امام لا يراه الله يوماً   | يحيف على اليتيمة و اليتيم   |
| و لا ولي على عقب غداة الـ    | جلاد و لا احاز على كلیم     |
| و لا عرف العبادة مع قریش     | لغير الواحد الصمد القديم    |
| ۳. و عفت عن اثوابه و لو اننى | كنت المقطر بزنى اثوابى      |

بیت در دیوان الامام علیه السلام نقل نشده، هر چند بیت‌های پیش از آن در این کتاب (۴۶ و ۴۷) آمده است. برای

بیت همراه با چند بیت دیگر ← مفید، الارشاد، ۹۹/۱ و ۱۰۴؛ کراچکی، کز الفوائد، ۱۳۸.

۴. «استحییت ان اکشف ابن عمی». ← ابن ابی‌الدنیا، مکارم الاخلاق، ۶۹.

۵. مجلسی در بحار الانوار (۷۳/۴۱) این خبر را به نقل از مناقب آورده است.

علی‌علیه السلام به قنبر فرموده بود: «ای قنبر، شکارهای مرا برهنه مکن»<sup>۱</sup>.  
آری، شیران، همان شیران بیشه، در روز نبرد اندیشه‌شان به آن کس است که می‌کشند، نه آن جامه که  
از او درمی‌برند<sup>۲</sup>.

### طلا و نقره یکی است

مردی عرب از او مسئلت کرد. فرمود تا او را هزار دهند. کارگزار پرسید: از طلا یا نقره؟ فرمود: «نزد من  
هر دو سنگ هستند. بدان عرب آن ده که برایش سودمندتر است»<sup>۳</sup>.

### سهل‌گیری در حساب

ابن‌زبیر به آن حضرت گفت: من در حساب‌های پدرم دیده‌ام که از پدر تو هشتاد هزار درهم طلب  
داشته است.

امام‌علیه السلام فرمود: پدر تو راستگو بوده است. پس آن بدهی را پرداخت.  
پس از چندی ابن‌زبیر بازآمد و گفت: در آنچه گفته بودم خطا کرده‌ام. پدر تو آن مقدار که گفتم از  
پدر من طلب داشته است.

فرمود: «پدرت را حلال کردم و آنچه از من ستانده‌ای نیز از آن تو»<sup>۴</sup>.  
او را همت‌هایی است که بزرگش را کرانه نیست و کوچکش فراتر از روزگاران است.  
او را دستی پردهش است که اگر یک‌دهم از گشاده‌دستی او را به همه زمین نثار می‌کردند، زمین از  
دریا سرشارتر بود<sup>۵</sup>.

۱. «یا قنبر، لاتعر فرائسی».

۲. ان الاسود اسود الغاب همتهما يوم الكریهة فی المسلوب لا السلب

۳. «کلاهما عندی حجران فاعط الاعرابی انفعها له». مجلسی در بحار الانوار (۳۲/۴۱) روایت را به نقل از مناقب آورده  
است.

۴. «والدک فی حل و الذی قبضته منی هو لک». این روایت نیز به سان روایت پیشین در بحار الانوار (۳۲/۴۱) به نقل از  
مناقب آمده است.

۵. له همم لا منتهی لکبارها و همته الصغری اجل من الدهر  
له راحة لو ان معشار جودها علی البر صار البر اندی من البحر

## فصل ۱۵

### پیشگامی در یقین و پایداری

#### گواهی قرآن بر یقین او

ابومعاویه ضریر، از اعمش، از سمی، از ابوصالح، از ابوهریره و ابن عباس روایت کرده که درباره آیه ﴿فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالذِّينِ﴾<sup>۱</sup> گفته‌اند: ای محمد، علی بن ابی طالب علیه السلام پس از این تو را در آنچه از حساب بدان ایمان آورده است دروغگو نمی‌خواند.

#### سخن گفتن از یقین

امیرمؤمنان علیه السلام بارها فرموده است: «من باب مقام هستم و حجت بر خصام، دابة الارض و صاحب عصا و فیصله بخش قضا. کشتی نجات که هر کس در آن نشیند رهایی یابد و هر کس از آن فروماند غرق شود»<sup>۲</sup>. همچنین فرمود: «من درخت دهش، حجاب مردمان، صاحب دنیا، حجت انبیا، زبان ناب، ریسمان استوار و آن خبر سترگی هستم که از آن روی می‌گردانید و درباره‌اش از شما می‌پرسند و در آن اختلاف دارید»<sup>۳</sup>.

---

۱. تین/۷: پس چه چیز تو را بعد از این به تکذیب جزا وامی‌دارد.

۲. «انا باب المقام و حجة الخصام و دابة الارض و صاحب العصا و فاصل القضاء و سفينة النجاة من ركبها نجى و من تخلف عنها غرق». ← خصیبی، الهدایة الکبری، ۴۳۴.

۳. «انا شجرة الهدى و حجاب الوری و صاحب الدنيا و حجة الانبياء و اللسان المبين و الحبل المتين و النبی العظیم الهدی».

باز هم گفته است: «به عزت و جلال و به علو مکان تو در عظمت و قدرت خویش سوگند، نه از دشمن بیم برده‌ام، نه دوستی را تملق گفته‌ام و نه کسی جز تو را بر نعمتی سپاس گزارده‌ام»<sup>۱</sup>.

در مناجات آن حضرت آمده است: «خداوندا، من بنده و ولی توام که مرا برگزیده‌ای و پسندیده‌ای و مرتبتی بلند داده‌ای و گرامی داشته‌ای، از این رهگذر که مقام اصفیای خویش و خلافت اولیای خود به من داده‌ای و مرا بی‌نیاز ساخته‌ای و مردم را در دین و دنیایشان نیازمند من داشته‌ای. مرا ارجمند کرده‌ای و بندگان را بر درگاهم خوار ساخته‌ای. نور خود در دلم جای داده‌ای و مرا نیازمند کسی جز خود نکرده‌ای. به من نعمت داده‌ای و به واسطه من نعمت داده‌ای. بر من منت هیچ‌کس جز خود ننهاده‌ای و مرا برای زنده داشتن حق تو و گواهی دادن بر مردمان و به این که جز به خرسندی و خشم قو خرسندی و خشم نگیرم و جز حق نگویم و جز صدق بر زبان نیاورم برپا داشته‌ای»<sup>۲</sup>.

بنگر که چگونه در اظهار حق جسارت داشت و چگونه، آن سان که عامه در حلیه الاولیاء و غریب الحدیث و کتاب‌های دیگر خود از طرق اختصاصی خویش روایت کرده‌اند، کسانی را به خواری و خذلان کشاند.

### بیم نبردن از مرگ

امیرمؤمنان علیه السلام در نبرد صفین میان دو اردو با جامه زیر جولان می‌داد. حسن علیه السلام گفت: ای پدر، این جامه پیکار نیست. فرمود: «پسرم، پدرت برایش اهمیتی ندارد که او بر مرگ چیره شود یا مرگ بر او چیره گردد»<sup>۳</sup>.

→

عنه تعرضون و عنه تسألون و فيه تختلفون.

۱. «فوعزتک و جلالک و علو مکانک فی عظمتک و قدرتک ما هبت عدواً و لاتملکت ولیاً و لاشکرت علی النعماء احداً سواک».

۲. «اللهم انی عبدک و ولیک اخترتنی و ارتضیتنی و رفعتنی و کرمتنی بما أورتتنی من مقام اصفیائک و خلافة أولیائک و أغنیتنی و أفقرت الناس فی دینهم و دنیاهم إلی و أعززتنی و أذللت العباد إلی و أسكنت قلبی نورک و لم تحوجنی الی غیرک و أنعمت علی و أنعمت بی ولم تجعل منة علی لأحد سواک و أقمتنی لإحیاء حقک و الشهادة علی خلقک و أن لأرضی و لأسخط إلا لرضاک و أسخطک و لأقول إلا حقاً و لأنطق إلا صدقاً».

۳. «یا بنی ان اباک لا یبالی وقع علی الموت او وقع الموت علیه». ← طبرسی، مجمع البیان، ۳۰۹/۱.

او همچنین می‌فرمود: «چقدر آن تیره‌بخت‌ترین مردمان انتظار می‌کشد که آن را - اشاره به ریش خود - از بالا به خون وی رنگین سازد»<sup>۱</sup>.

### رستگار شدم

چون ابن ملجم - خدایش لعنت کند - بر علی علیه السلام ضربت نواخت، او فرمود: «به خدای کعبه که رستگار شدم»<sup>۲</sup>.

خداوند فرموده است: ﴿قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِن زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾<sup>۳</sup>.

شاعر گفته است:

تو را پدر مباد، آیا به مرگ که ناگزیر آن را ملاقات خواهم کرد مرا می‌ترسانی؟<sup>۴</sup>

### گواهی قرآن بر پایداری او

از صبر و پایداری او است که خداوند درباره‌اش فرموده است: ﴿الصَّابِرِينَ وَالصَّادِقِينَ وَالْقَائِتِينَ وَالْمُنْفِقِينَ وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَشْحَارِ﴾<sup>۵</sup>. دلیل نزول آیه در شأن علی علیه السلام آن است که همه بر پایداری آن حضرت در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله، از خردسالی تا کهنسالی و پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله اجماع دارند و از سویی دیگر خداوند پایداران را در این آیه توصیف کرده: ﴿وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ

۱. «ما ينتظر اشقاها ان يخضبها من فرقها بدم». ← ثقفی، الغارات: ۷/۱ و ۳۰ و ۴۴۴/۲ (روایت اخیر با ساختاری

متفاوت)؛ مفید، الارشاد، ۱۳/۱ و ۳۲۰ (با اندکی تفاوت)؛ طبرسی، اعلام الوری، ۳۱۰/۱.

۲. «فزت و رب الكعبة». ← بلاذری، انساب الاشراف، ۴۸۸/۲؛ شریف رضی، خصائص الانمة علیه السلام، ۶۳؛ ابن‌رستم،

المسترشد، ۳۶۷؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۴۴۲/۲.

۳. جمعه/۶: بگو ای کسانی که یهودی شده‌اید، اگر پندارید که شما دوستان خدایید نه مردم دیگر، پس اگر راست می‌گویید درخواست مرگ کنید.

۴. أباالموت الذی لابدّ انی ملاق لااباک تخوفینی

بیت از ابوحیه نمیری است. برای آن ← ابن‌منظور، لسان العرب، ۱۱/۱۴ و ۱۲.

۵. آل‌عمران/۱۷: اینانند شکیبایان و راستگویان و فرمانبرداران و انفاق‌کنندگان و آمرزش‌خواهان در سحرگاهین



وَالْضَّرَّاءِ وَجِنِّ الْبَاسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا<sup>۱</sup> و این در حالی است که بی تردید این اوصاف اوصاف علی علیه السلام است.

در مجمع البیان<sup>۲</sup> و تفسیر علی بن ابراهیم<sup>۳</sup> و ابان بن عثمان<sup>۴</sup> است که علی علیه السلام در نبرد احد شصت زخم برداشت.

در تفسیر قشیری<sup>۵</sup> است که انس بن مالک گفته است: علی علیه السلام را در حالی که شصت و اندی زخم بر تن داشت به حضور پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آوردند.

ابان گفته است: پیامبر صلی الله علیه و آله به ام سلیم و ام عطیه فرمود تا علی علیه السلام را درمان کنند. گفتند: بر او بینماک شده ایم. پیامبر صلی الله علیه و آله به عیادت او رفت و مسلمانان نیز او را که یکپارچه زخم و جراحت بود عیادت کردند. در این هنگام پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر زخم هایش او دست می کشید و می فرمود: مردی که چنین زخم ها در راه خدا دیده باشد، به راستی که آزمون خویش گذرانده و بهانه را ستانده است – و زخم هایی که بر آن ها دست می کشید بهبود می یافت.

علی علیه السلام نیز گفت: «سپاس خدایی را که نگریخته ام و پشت نکرده ام»<sup>۶</sup>.

خداوند هم در قرآن کریم در دو جا او را سپاس گزارد؛ و آن این که فرمود: ﴿وَسَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ﴾<sup>۷</sup> و ﴿سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ﴾<sup>۸</sup>.

سعید بن جبیر از ابن عباس روایت کرده که درباره آیه ﴿أَفَأَنْتُمْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ أَنْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ﴾

۱. بقره/۱۷۷: کسانی که در سختی و زیان و به هنگام جنگ شکیباییانند. آنانند کسانی که راست گفته اند و آنان همان پرهیزگارانند.

۲. ۴۰۹/۲.

۳. ۱۱۶/۱. البته در این کتاب نود زخم آمده است، شاید هم میان واژه های «تسعون» و «ستون» تصحیفی در میان بوده است.

۴. طوسی در الفهرست (۵۹ - ۶۲) از تفسیری برای ابان بن تغلب بن رباح بکری جریری (درگذشته در روزگار امام صادق علیه السلام) نام می برد، ولی برای ابان بن عثمان به کتابی در زمینه مغازی و تاریخ اشاره می کند.

۵. مقصود تفسیر ابن حبیب قشیری است که تاکنون چاپ نشده است.

۶. الحمد لله الذی لم افر و لم اول الدبر.

۷. آل عمران/۱۴۵: و به زودی سپاسگزاران را پاداش خواهیم داد.

۸. آل عمران/۱۴۴: و به زودی خداوند سپاسگزاران را پاداش دهد.

وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ ﴿١﴾ گفته: مقصود از سپاسگزاران آقای تو علی بن ابی طالب علیه السلام است و مقصود از آنان که به گذشته خویش برگشتند نیز کسانی است که از علی علیه السلام برگشتند.<sup>۲</sup>

سفیان ثوری، از منصور، از ابراهیم، از علقمه، از ابن مسعود روایت کرده که درباره ﴿إِنِّي جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ بِمَا صَبَرُوا﴾ گفته: مقصود صبر<sup>۳</sup> علی بن ابی طالب علیه السلام فاطمه علیه السلام حسن علیه السلام و حسین علیه السلام در این دنیا بر گرسنگی و بر فقر و نیز پایداری آنان در آزمون در راه خدا است و آنان همان رستگارانند.<sup>۴</sup> علی بن عبدالله بن عباس گفته: مقصود از ﴿وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ﴾<sup>۵</sup> علی بن ابی طالب علیه السلام است.<sup>۶</sup> هنگامی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خبر درگذشت جعفر را در سرزمین مته به علی علیه السلام داد علی گفت: «انا لله و انا الیه راجعون».

پس خداوند این آیه‌ها را نازل کرد: ﴿الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ \* أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ﴾<sup>۷</sup>.

## جامه فقر برای دوستداران او

مردی به علی علیه السلام گفت: خدای را سوگند، برای خدا تو را دوست دارم. فرمود: «اگر مرا دوست داری جامه‌ای برای فقر مهیا ساز»<sup>۸</sup>.

---

۱. آل عمران/۱۴۴: آیا اگر او بمیرد یا کشته شود از عقیده خود برمی‌گردید؟ و هر کس از عقیده خود بازگردد هرگز هیچ زبانی به خدا نمی‌رساند و به زودی خداوند سپاسگزاران را پاداش می‌دهد.

۲. ← ابن حیون، شرح الاخبار، ۲/۲۶۳.

۳. مؤمنون/۱۱۱: من هم امروز به پاس آن که صبر کردند بدانان پاداش دادم.

۴. ← حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۵۳۱/۱.

۵. عصر/۳: و همدیگر را به شکیبایی توصیه کرده‌اند.

۶. ← حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۴۷۸/۲، ۴۸۰ و ۴۸۱.

۷. بقره/۱۵۶ و ۱۵۷: همان کسانی که چون مصیبتی به آنان برسد می‌گویند: ما از آن خدا هستیم و به سوی او بازمی‌گردیم. بر ایشان درودها و رحمتی از پروردگارشان باد و راه‌یافتگان هم خود ایشانند.

۸. «ان كنت تحبني فاعد للفقر تجفافا - او جلبابا». این متن در نهج البلاغه (حکمت ۱۱۲) بدین صورت آمده است: «من احبنا اهل البيت فليستعد للفقر جلبابا».

سید حمیری گفته است:

اگر واقعاً از پیروان ابوالحسن علیه السلام آن امام هدایتگر هستی، برای تردیدهای روزگار زرهی بر تن کن، که بلا به همه شیعیان او می‌رسد. پایداری کن و در هنگام اندوه و گرفتاری مشکن<sup>۱</sup>.

ابوعبید<sup>۲</sup> و ثعلب<sup>۳</sup> گفته‌اند: معنای آن سخن این است که زرهی از عمل صالح و تقوا آماده کن تا در روز قیامت در برابر فقر سپر باشد. برخی دیگر گفته‌اند که باید دنیا را واگذارد و در آن زهد ورزد و بر فقر صبر کند. گواه این معنای اخیر آن است که امیرمؤمنان علیه السلام خود درباره کسانی فرمود: چرا آنان را در سیمای شیعه نمی‌بینم؟

پرسیدند: ای امیرمؤمنان، سیمای شیعه چیست؟

فرمود: «از گرسنگی شکم تهی دارند، از تشنگی لب‌هایشان خشکیده است و از گریه چشم‌هایشان تر است»<sup>۴</sup>.

کشاجم گفته است:

مدعی‌اند هر کس علی علیه السلام را دوست داشته باشد باید جامه‌ای برای فقر بر تن کند. دروغ گفته‌اند. چه بسا فقیرانی که او را دوست داشته‌اند و جامه‌هایی از غنا بر تن کرده‌اند. آنان گفته‌ و صی را به معنایی دیگر جز آنچه صواب است تحریف کرده‌اند. او تنها گفته است؛ اگر دوست مایید دنیا را واگذارید<sup>۵</sup>.

۱. ان كنت من شيعة الهادي ابي حسن  
ان البلاء مصيب كل شيعة  
«ديوان السيد الحميري، ۲۹۰ و ۲۹۱.

۲. غريب الحديث، ۴۶۶/۳.

۳. در متن تغلب آمده، ولی بنابر قراین ثعلب درست است. البته این سخن را در الفصيح و نیز در مجالس نیافتم.

۴. «خمس البطون من الطوى يبس الشفاه من الظما عمش العيون من البكا». برای متن با ساختاری متفاوت ← شریف رضی، نهج البلاغه، خطبة ۱۲۱؛ کوفی، مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام، ۲۹۴/۲؛ ابن بابویه، صفات الشيعة، ۱۰؛ مفید، الارشاد، ۲۳۷۱؛ علم الهدی، الامالی، ۱۳/۱؛ طوسی، الامالی، ۲۱۶ و ۵۷۶؛ اسکافی، المعيار والموازنة، ۲۴۱.

۵. زعموا ان من أحب علياً ظل للفقير لباساً جلباباً

### پیامبر ﷺ او را به صبر سفارش می‌کند

در مسند<sup>۱</sup> ابویعلی و اعتقاد<sup>۲</sup> اشنهی و مجموع ابوالعلاء همدانی<sup>۳</sup> از انس، ابوبرزه و ابورافع و همچنین در ابانة<sup>۴</sup> ابن‌بطه از سه طریق روایت شده است که پیامبر ﷺ قدم‌زنان عازم قبا شد.

در راه بر باغی گذشت.

علی عليه السلام گفت: چقدر این باغ نیکو است.

پیامبر ﷺ فرمود: ای علی، باغ تو در بهشت از این نیکوتر است.

پیامبر ﷺ بر هفت باغ گذشت و همین سخن تبادل شد. آن‌گاه به سوی علی عليه السلام خم شد و او را

در آغوش گرفت و گریست.

علی عليه السلام نیز گریست و پرسید: ای پیامبر خدا، چه چیز شما را به گریه واداشته است؟

فرمود: «بر کینه‌های نهفته در سینه‌های کسانی می‌گیریم که تنها پس از من آن‌ها را آشکار کنند»<sup>۵</sup>.

پرسید: ای پیامبر خدا، چه کنم؟

فرمود: «صبر کن، و اگر صبر نکنی با سختی و دشواری رویاروی شوی»<sup>۶</sup>.

علی عليه السلام پرسید: ای پیامبر خدا، آیا در این امر از تباهی دین من بیم داری؟

فرمود: نه، بلکه حیات دین تو در آن است.

→

فتردى من الغنى أثوابا	کذبوا کم احبه من فقير
خالقوا إذ تأولوه الصوابا	حرفوا منطق الوصى لمعنى
يا اذا كنتم لنا أحبابا	إنما قال ارفضوا عنكم الدن

← دیوان کشاجم، ۳۶.

۱. ← ۴۲۶/۱.

۲. قبلاً بدین کتاب پرداخته شده است.

۳. مقصود ابوالعلاء حسن بن احمد بن علی بن حسن عطار مشهور به ابن‌عطار همدانی (د. ۵۲۹ ق.) است. دربارهٔ المجموع او اطلاعاتی به دست نیاوردم. ← بغدادی، هدیه العارفین، ۲۸۰/۱.

۴. روایت را در الابانة الکبری نیافتم.

۵. «ابکی لضغائن فی صدور قوم لن تبدوا لك الا من بعدی».

۶. «تصبر فان لم تصبر تلق جهدا و شدة».

سید حمیری گفته است:

در خاطره آن باغ‌ها و سخن پیامبر ﷺ عبرت‌ها بوده است، در آن هنگام که از دیده اشک فرومی‌ریخت،

و علی علیه السلام گفت: از چه روی می‌گریی؟ و او فرمود از کینه‌های طایفه‌ای که توقع شرّ ایشان دارم. شرّی نسبت به تو که پس از مرگ من آن را آشکار کنند و خدایت هدایت کند، در آن چه خواهی کردم؟<sup>۱</sup>

عونی نیز گفته است:

در ماجرای آن باغ‌ها، پیامبر ﷺ در حالی که آنچه را در آینده از سوی آنان رخ خواهد داد بدیشان نسبت می‌داد،

فرمود: پس از من گروهی از قرشیان با تو و پیمان تو بزرگ‌ترین نیرنگ‌ها خواهند کرد. آنان رازهایی را که در سینه‌هایشان است و کینه‌ها و خشم‌های کهن را آشکار خواهند ساخت. در آن هنگام کسانی به سختی در دام فتنه‌ای خواهند افتاد، اما تو از آن فتنه برکنار و ایمن خواهی ماند.

شما مردمان با او حيله‌های گسترده می‌کنید و پیش از مرگ من او را از خشم می‌آکنید. اما او شکیبا و بردبار و سپاسگزار و مسالمت‌جوی و خویشتندار و صاحب حکمت و تدبیر می‌ماند.<sup>۲</sup>

۱. و قد کان فی یوم الحدائق عبرة  
فقال علی مم تبکی فقال من  
علیک و قد یبدونها بعد منیتی  
← دیوان السید الحمیری، ۲۸۳.

۲. و قد قال فی یوم الحدائق موعزاً  
ستغدر بعدی من قریش عصابة  
سیدین أسراراً ثوت فی صدورهم  
سیفتن قوم عندها ای فتنه  
و یوسع غدرأ منکم بعهوده  
و توجد صباراً شکوراً مسلماً  
الیهم بما فی فعلهم هو آت  
بعهدک دهرأ أعظم الغدرات  
قدیما من الأضغان و الاحنات  
و أنت سلیم غیر ذی فتنات  
و یملاً غیظا قبل حین مماتی  
کظوما لغیظ النفس ذاکمات

## پیوسته در پیکار

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «از آن روز که خداوند محمد صلی الله علیه و آله را برانگیخت روی آرامش ندیدم و خدای را بر این سپاس. در خردسالی دورانی از بیم گذراندم و در بزرگسالی به پیکار مشرکان و جنگ منافقان پرداختم، تا زمانی که خداوند پیامبر صلی الله علیه و آله خود را به سوی خویش برد و آن گاه هنگامه بزرگ برخاست و پیوسته بیمناک و اندیشناک بودم و از آن می ترسیدم چیزی پیش آید که تاب ماندن در آنم نباشد. اما خدای را سپاس که جز خیر ندیدم تا آن هنگام که عمر درگذشت و مسئله ها رخ نمود و خدای آنچه خواست کرد. پس از آن فلانی از میان رفت.

پس آن سان که می بینید، من همواره به شمشیر خود پیکار کرده ام تاکنون که پیرمردی شده ام<sup>۱</sup>. عمرو بن حرith در روایتی گوید: امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «در خردسالی می پنداشتم امیران بر مردم ستم می رانند. اما اینک مردمانند که به امیران ستم می کنند»<sup>۲</sup>. سید حمیری گفته است:

از آن زمان که محمد صلی الله علیه و آله رهسپار سفر شد او پیوسته بی آن که خوار شود ستم دید. امت بر او ستم روا داشتند و ستم آنان به او هر اندازه که کوچک باشد بزرگ است<sup>۳</sup>.

## همواره مظلوم

ابوالفتح حقار به سند خود روایت کرده است که علی علیه السلام فرمود: «تا بوده ام مظلوم بوده ام»<sup>۴</sup>.

۱. «ما رأیت منذ بعث الله محمداً رخاء فالحمد لله و لقد خفت صغيراً و جاهدت كبيراً اقاتل المشركين و اعادى المنافقين حتى قبض الله نبيه فكانت الطامة الكبرى فلم أزل محاذراً و حلاً أخاف أن يكون ما لا يسعني فيه المقام فلم أُر بحمد الله إلا خيراً حتى مات عمر فكانت أشياء ففعل الله ما شاء الله ثم اصيب فلان فما زلت بعد فيما ترون دائباً اضرب بسيفي حتى كنت شيخاً». ← مفید، الارشاد، ۲۸۴/۱.

۲. «كنت احسب صبياً ان الامراء يظلمون الناس فاذا الناس يظلمون الامراء». ← بلاذری، انساب الاشراف، ۱۴۲/۲.

۳. مازال مذ سلك السبيل محمد و مضى لغير مذلة مظلوماً  
ضامته امته و ضيمهم له قد كان اصغر ما يكون عظيماً

← دیوان السید الحمیری، ۳۸۴.

۴. «ما زلت مظلوماً مذ كنت».

گفتند: این را که در بزرگسالی ستم دیده‌ای می‌دانیم. ستم دیدنت در خردسالی چگونه بوده است؟ در پاسخ فرمود: «عقیل چشم‌درد داشت و در چشم او دارد نمی‌ریختند، مگر آن‌که از من آغاز می‌کردند»<sup>۱</sup>.

ابن حجاج گفته است:

در گذشته‌ها، آن هنگام که عقیل درمان می‌شد، جز او که بیمار بود کسی دیگر نیز به ناگزیر بیمار بود! هرگاه عقیل چشم‌درد داشت آنچه درمان چشم او بود در آغاز در چشمان علی علیه السلام می‌ریختند<sup>۲</sup>.

---

۱. «ان عقیلکان به رمد فکان لایذرهما حتی یبدأوا بی». ← ابن بابویه، علل الشرائع، ۴۵/۱؛ طوسی، الامالی، ۳۵۰.

۲. و قدیماً کان العقیل یداوی و سوی ذلک العلیل علیل  
حین کانت تذّر عین علی کلما التاث او تشکی عقیل

## فصل ۱۶

### پیشگامی در کارهای شایسته

#### گواه‌هایی قرآنی

امام باقر علیه السلام درباره آیه ﴿إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾<sup>۱</sup> فرمود: مقصود امیرمؤمنان علیه السلام و شیعیان او هستند و ایشان را پاداشی بدون منت است.<sup>۲</sup>

محمد بن عبدالله بن حسن از پدران خود، سدی از ابومالک از ابن عباس و نیز از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده‌اند که درباره آیه ﴿وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ إِذْنِ اللَّهِ﴾<sup>۳</sup> فرموده است: خدای را سوگند که مقصود علی بن ابی طالب علیه السلام است.<sup>۴</sup>

سدی، ابوصالح و ابن شهاب از ابن عباس روایت کرده‌اند که درباره ﴿وَيُشِيرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ﴾<sup>۵</sup> گفته است: محمد صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام، جعفر، عقیل، حمزه، فاطمه علیهم السلام، حسن علیه السلام

---

۱. انشقاق/۲۵؛ تین/۶: مگر کسانی که گرویده و کارهای شایسته کرده‌اند.

۲. ← قمی، تفسیر القمی، ۴۳۰/۲، در تفسیر آیه سورة تین؛ کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۵۷۷ (مشمول بر نام چند تن دیگر در کنار نام امیرمؤمنان)؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۴۵۵/۲.

۳. فاطر/۳۲؛ و برخی از آنان در کارهای نیک به فرمان خدا پیشگامند.

۴. ← کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۳۴۸؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۱۶۰/۲.

۵. اسراء/۹: و به آن مؤمنانی که کارهای شایسته می‌کنند مژده می‌دهد.



و حسین علیه السلام را که کارهای شایسته یعنی طاعت انجام می دادند به بهشت مژده می دهد و مقصود از ﴿أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾<sup>۱</sup> علی علیه السلام، حمزه و عبیده بن حارث و مقصود از ﴿كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ﴾<sup>۲</sup> عتبه، شیهه و ولید است.

امام صادق علیه السلام فرموده است: «امیرمؤمنان علیه السلام از دسترنج خود هزار برده آزاد کرد»<sup>۳</sup>.

این همه، عددی فزون از شمار است.

سید حمیری گفته است:

از اصل مال خود هزار برده آزاد کرد و بدین کار خشنودی خداوند را خواست<sup>۴</sup>.

همو گفته است:

از دسترنج خود هزار بنده آزاد کرد و آنان پس از دوره ای بردگی آزاد شدند<sup>۵</sup>.

## وقفها

مردی نزد او یک اشتروار هسته خرما دید. پرسید: ای ابوالحسن این ها چیست؟ فرمود: به خواست خداوند، صد هزار نخل.

او آن هسته ها را کاشت و حتی یکی از آن ها به هدر نرفت<sup>۶</sup> و سپس همه آن درخت ها را وقف کرد. او همچنین، در خیبر و در وادی القری اموالی وقف کرد. اموالی نیز در ابونیرز، بغیغه، ارباج، اذینه، رعد،

۱. ص/۲۸: یا مگر کسانی را که گرویده و کارهای شایسته کرده اند قرار می دهیم....

۲. ص/۲۸: چون مفسدان در زمین؟

۳. «ان امیرالمؤمنین اعتق الف مملوک من کد یده». ← کلینی، الکافی، ۷۴/۵؛ ابن بابویه، الامالی، ۳۵۶؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ۳۲۶/۶؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۱۷.

۴. و اعتق الف اثم من صلب ماله اراد بهم وجه الاله و سیبا  
← دیوان السید الحمیری، ۷۷.

۵. و اعتق من یدیه الف نفس فاضحوا بعد رق معتقینا  
← همان، ۴۳۴.

۶. ← کلینی، الکافی، ۷۵/۵؛ ابن حیون، دعائم الاسلام، ۳۰۲/۲.

رزین و رباح بر مؤمنان وقف نمود و صاحبان امانت و صلاح از فرزندان فاطمه علیها السلام را بر این اموال گماشت. امام صد چاه در ینبع حفر کرد و به حاجیان اختصاص داد که تا امروز باقی است. هم در راه مکه، در راه کوفه، در مسجد فتح در مدینه، در برابر قبر حمزه، در مقیات، در کوفه، در جامع بصره، در آبادان و در جاهایی دیگر چاههایی حفر کرد.

### کارهای شایسته

علی علیه السلام روزها را روزه می گرفت و شبها هزار رکعت نماز می گزارد<sup>۱</sup>. امام راه مکه را هموار کرد. همراه با پیامبر صلی الله علیه و آله هفت سال و پس از او سی سال روزه گرفت. در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله ده بار حج کرد. در روزگار پیامبر صلی الله علیه و آله با کافران و پس از رحلت او با منافقان جنگید. علی علیه السلام همچنین فتوا گستراند، علمها پایه گذارد و سنتها زنده ساخت و بدعتها میراند. یکی از سادات گفته است: احزاب را از هم پراکند و گردنهای زرد و بتها شکست و اندوهها برگشود. همان زاهد پرستشگر محراب و همان سجده گزار و رکوع کننده در ظلمت شب. در آفتاب سوزان روزه گرفت و به گاه افطار خوراک خویش به گدایی بخشید و بی افطاری روزه گشود<sup>۲</sup>.

عبدی نیز در شعر خود گفته است:

چه کمین گاههای مرگ که برای خشنودی خدا بدانها درآمد و چه ژرفای دریاها که در داوریها بدانها فرو رفت.

---

۱. ← ابن بابویه، الامالی، ۳۵۶.

۲. مفرق الأحزاب ضراب الطلی  
الزاهد العابد فی محرابه  
صام هجیراً و علی سائله  
مکسر الاصنام کشاف الغم  
الساجد الراجع فی جنح الظلم  
جاد بافطار الصیام ثم تم

چه بسیار شب‌های تیره که برای خدا به صبح رساند و چه بسیار صبح‌های گرم و برافروخته چون تنور که روزه گرفت.<sup>۱</sup>

## نماز شب

ابویعلی در مسند خود روایت کرده که امام علی علیه السلام فرموده است: «از آن هنگام که این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که نماز شب نور است هیچ گاه نماز شب را ترک نکرده‌ام»<sup>۲</sup>.  
ابن کواء پرسید: حتی شب هریر؟  
فرمود: و حتی شب هریر.<sup>۳</sup>

## شب زنده‌داری در رمضان و شوال

در ابانه<sup>۴</sup> عکبری است که سلیمان بن مغیره از مادر خود نقل کرده که گفته است: از ام‌سعید که از کنیزان همخوابه علی علیه السلام بود درباره نماز گزاردن او در ماه رمضان پرسیدم. گفت: ماه رمضان و شوال در این هر دو ماه همه شب را زنده می‌داشت.

## عبادت پیوسته

نیشابوری در روضة الواعظین روایت کرده که عروة بن زبیر گفته است: یکی از تابعان از انس بن مالک شنیده که آیه «أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ»<sup>۵</sup> درباره علی علیه السلام نازل شده است.

۱. و کم غمرة للموت فى الله خاضها و لجة بحر فى الحکوم أقامها

و کم ليلة نيلاء لله قامها و کم صبحه مسجورة الحر صامها

۲. «ما ترک صلاة الليل منذ سمعت قول النبى صلاة الليل نور».

۳. ← ابویعلی، المسند، ۲۳۶/۱ و ۲۳۷، با این تفاوت که به جای نماز شب از تسبیح مشتمل بر سی و سه بار «سبحان الله» سی و سه بار «الحمد لله» و سی و چهار بار «الله اکبر» یاد شده و مطابق این روایت امام علی علیه السلام فرموده: هیچ‌گاه آن را وانگذاشته است، حتی در شب صفین.

۴. خبر را در الابانة الكبرى نیافتم.

۵. زمر/۹: آیا چنین کسی بهتر است یا آن کسی که او در طول شب در سجده و قیام اطاعت خدا می‌کند و از آخرت

آن مرد تابعی گفته است: در هنگام مغرب نزد علی علیه السلام رفتم. او را دیدم که نماز می‌گزارد و در نماز خود قرآن می‌خواند. او این کار را تا طلوع سپیده ادامه داد و سپس وضو نو ساخت و به مسجد روانه شد و آنجا نماز صبح مردمان را امامت کرد. آن‌گاه به خواندن تعقیبات نشست و تا طلوع خورشید بر آن حال بود. پس مردم آهنگ او کردند و تا نماز ظهر به کارهای ایشان رسیدگی کرد. آن‌گاه وضو نو ساخت و نماز ظهر را برای یاران امامت کرد. پس از آن برای تعقیب خواندن نشست تا نماز عصر را برای آنان خواند. پس از نماز عصر نیز به داوری و فتوا دادن برای مردم نشست تا زمانی که خورشید غروب کرد<sup>۱</sup>.

### حالت او هنگام نماز

در تفسیر قشیری است که چون هنگام نماز فرامی‌رسید رنگ رخساره‌اش دیگرگون می‌شد و به لرزه می‌افتاد. پرسیدند: تو را چه شده است؟

فرمود: «هنگام امانتی رسیده که خداوند آن را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها نهاد و نپذیرفتند که آن را بردارند. ولی انسان با همه ضعف خود آن را برداشت. اینک نمی‌دانم آیا آن را درست برمی‌دارم یا نه»<sup>۲</sup>.

### راز و نیاز

عروة بن زبیر گفته است: از کارهای شایسته سخن به میان آورده بودیم که ابو‌دردا راه گفت: پرستشگرترین مردم علی بن ابی‌طالب علیه السلام است. در جایی که هیچ کس دیگر نبود، از او شنیدم که با صدایی غمگین و آوایی پرانده چنین راز و نیاز می‌کرد: «خدایا، چه بسیار گناهایی که در آن‌ها به بردباری بر من گذشت کردی و در برابر آن نعمت خویش را به من دادی و چه بسیار جرم‌ها که به کرم

→

می‌ترسد و رحمت پروردگارش را امید دارد؟ بگو: آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟ تنها خردمندانند که پندپذیرند.

۱. برای متن با اندکی تفصیل بیشتر ← فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۱۷.

۲. «جاء وقت امانة عرضها الله تعالى على السماوات والارض والجبال فابين ان يحملنها وحملها الانسان في ضعفه فلا ادري احسن اذا ما حملت ام لا». روایت در متون امامیه در عوالی اللثالی ابن ابی‌جمهور (۳۲۴/۱) بدون ذکر منبع آمده و مجلسی در بحار الانوار (۵۷/۴۱) آن را به نقل از مناقب آورده است.

خویش بر من فروپوشاندی. خدایا، اگر در نافرمانی تو عمرم به دراز کشد و در برابر گذشت تو گناهم گران گردد جز بخشایش را آرزو نکنم و جز به خرسندی ات امید نبندم»<sup>۱</sup>.

پس چهار رکعت نماز کرد و آن گاه به دعا و تضرع پرداخت و از مناجات او بود که گفت: «خدوندا، به بخشایش تو می اندیشم و گناهم بر من سبک می نماید. اما کیفردهی گران تو را به یاد می آورم و گرفتاری ام بر من سخت و سنگین می نماید»<sup>۲</sup>.

پس چنین افزود: «آه، اگر در آن صحیفه ها گناهی را خوانم که من خود آن را از یاد برده ام ولی تو در شمار آورده ای و می گویی او را بگیرد! وای بر آن که برای کیفر تو بگیرندش و نه خاندانش او را سود بخشد و نه قبیله اش او را نفعی رساند و چون به فروش غیبی اجازت داده شود همه هدف تیر بلا قرار گیرند.

آه از آن آتش که جگر و کلیه را بسوزاند!

آه از آن آتش که شعله افروزد و شراره پراکند!

آه از آن دهشتی که از آن شعله های برافروخته پیش آید!»<sup>۳</sup>

پس به گریه کردن فروشد و من از او هیچ صدایی نشنیدم. با خود گفتم: خواب بر او چیره شده است. او را برای نماز صبح بیدار می کنم.

به سراغش رفتم. دیدم چون تخته ای بر زمین افتاده است. او را جنباندم. اما حرکتی نکرد.

گفتم: انا لله و انا الیه راجعون! خدای را سوگند علی بن ابی طالب علیه السلام در گذشته است!

راوی گفته است: شتابان به سرایش رفتم تا خبر درگذشت او را به کسانش دهم. اما فاطمه علیها السلام

گفت: او را چه شده است؟

او را از ماجرا آگاهاندم. گفت: خدای را سوگند، این همان بیهوشی ای است که از خشیت خدای

تعالی به وی دست دهد.

۱. «إلهی کم من موبقة حلمتها عنی فقابلتها بنعمتک و کم من جريرة تکرم علی بکشفها بکرمک إلهی ان طال فی عصیانک عمری و عظم فی الصحف ذنبی فما انا مؤمل غیر غفرانک و لا انا براج غیر رضوانک».

۲. «إلهی افکر فی عفوک فتهون علی خطیئتی ثم اذکر العظیم من اخذک فتعظم علی بلیتی».

۳. «آه ان قرأت فی الصحف سیئة انا ناسیها و انت محصیها فتقول خذوه فیا له من مأخوذ لاتنجیه عشیرته و لاتنفعه قبیلته یرجمهم البلاء اذا اذن فیه بالنداء آه من نار تنضج الاکباد و الکلی آه من نار لواءة للشوی آه من غمرة من ملهبات لظی».

پس قدری آب آوردند و بر صورتش افشانند.

به هوش آمد و در من که می‌گریستم نگریست و گفت: «ای ابودرداء، از چه می‌گیری؟ چگونه می‌شد، اگر می‌دیدى که مرا به حساب فراخوانده‌اند و گناهکاران به کیفر یقین یافته‌اند و فرشتگانی ستبر و شعله‌هایی پرخشم مرا در میان گرفته‌اند و در پیشگاه آن خداوند ملک جبار قرار گرفته‌ام و دوستان مرا وانهاده‌اند و ساکنان دنیا سخت بر من رحمت طلبیده‌اند و من در پیشگاه آن کسی هستم که هیچ رازی بر او پنهان نیست»<sup>۱</sup>.

### چه کسی را توان عبادت او است؟

امام زین‌العابدین علیه السلام یکی از صحیفه‌های عبادت او را برداشت، اندکی از آن خواند و از سر خستگی آن را از دست نهاد و فرمود: «چه کسی را تاب عبادت علی بن ابی‌طالب علیه السلام است؟»<sup>۲</sup>

انس بن مالک گفته است: چون آیه‌های پنج‌گانه ﴿أَمَّنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا بِهِ حَدَائِقَ ذَاتَ بَهْجَةٍ مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَهَا ۗ إِنَّهُ مَعَ اللَّهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ \* أَمَّنْ جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارًا وَجَعَلَ خِلَالَهَا أَنْهَارًا وَجَعَلَ لَهَا رَوَاسِيَ وَجَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا ۗ إِنَّهُ مَعَ اللَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ \* أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ ۗ إِنَّهُ مَعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ \* أَمَّنْ يَهْدِيكُمْ فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَنْ يُزِيلُ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ ۗ إِنَّهُ مَعَ اللَّهِ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ \* أَمَّنْ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَمَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ ۗ إِنَّهُ مَعَ اللَّهِ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾<sup>۳</sup> نازل شد علی علیه السلام چونان گنجشکی به خود لرزید.

---

۱. «مم بکاؤک یا ابالدرداء فکیف و لو رأیتنی و دعی بی الی الحساب و ایقن اهل الجرائم بالعذاب و احتوشنی ملائکة غلاظ و زبانية فظاظ فوقفت بین یدی الملک الجبار قد اسلمتني الاحباء و رحمنی اهل الدنيا اشد رحمة لی بین یدی من لا یخفی علیه خافية». ← فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۱۲.

۲. «من یقوی علی عبادۃ علی بن ابی‌طالب؟» ← مفید، الارشاد، ۱۴۲/۲؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۲۷۲/۳؛ طبرسی، مکرم الاخلاق، ۳۱۸؛ قطب‌راوندی، الخرائج والجرائع، ۸۹۱/۲.

۳. نمل/۶۰ - ۶۴: آیا آنچه شریک می‌پندارند بهتر است یا آن کس که آسمان‌ها و زمین را خلق کرد و برای شما آبی از

پیامبر ﷺ خدا پرسید: ای علی، تو را چه شده است؟

گفت: ای پیامبر خدا، از کفر آنان و از حلم خدا در برابر ایشان در شگفت شده‌ام.

پیامبر ﷺ دستی بر علی عليه السلام کشید و فرمود: «تو را مژده باد. هیچ مؤمنی تو را دشمن ندارد و هیچ منافقی تو را دوست ندارد و اگر تو نبودی حزب خدا شناخته نشده بود»<sup>۱</sup>.

### کار برای رفع گرسنگی پیامبر ﷺ

صاحب حلیه<sup>۲</sup>، احمد در فضائل<sup>۳</sup> از مجاهد، صاحب مسند العشرة<sup>۴</sup> و گروهی دیگر، از محمد بن کعب قرظی روایت کرده‌اند که علی عليه السلام نشانه گرسنگی در صورت پیامبر ﷺ دید.

پوستی برداشت، وسط آن شکافت و آن را از گردن گذراند و آویخت و کرانه‌هایش را با لیف خرما بست و در حالی که خود نیز سخت گرسنه بود رهسپار شد تا مردی را دید که با شتری از چاهی آب می‌کشد. از او پرسید: آیا دوست داری برایت به ازای هر دلو یک خرما، از چاه آب بکشم؟ گفت: آری.

→

آسمان فرود آورد، پس به وسیله آن باغ‌های بهجت‌انگیز رویانیدیم؟ کار شما نبود که درختانش را برویانید. آیا معبودی با خدا هست؟ نه، بلکه آنان قومی منحرفند. آیا شریکانی که می‌پندارید بهتر است یا آن کس که زمین را قرارگاهی ساخت و در آن رودها پدید آورد و برای آن کوه‌ها را مانند لنگر قرار داد و میان دو دریا برزخی گذاشت؟ آیا معبودی با خدا هست؟ بلکه بیشترشان نمی‌دانند. یا کیست آن کس که درمانده را، چون وی را بخواند، اجابت می‌کند و گرفتاری را برطرف می‌گرداند و شما را جانشینان این زمین قرار می‌دهد؟ آیا معبودی با خدا هست؟ چه کم پند می‌پذیرید. یا آن کس که شما را در تاریکی‌های خشکی و دریا راه می‌نماید و آن کس که بادهای باران‌زا را پیشاپیش رحمتش بشارتگر می‌فرستد؟ آیا معبودی با خدا هست؟ خدا برتر و بزرگ‌تر است از آنچه با او شریک می‌گردانند. یا آن کس که خلق را آغاز می‌کند و سپس آن را باز می‌آورد و آن کس که از آسمان و زمین به شما روزی می‌دهد؟ آیا معبودی با خدا هست؟ بگو: اگر راست می‌گویید برهان خویش را بیاورید.

۱. «ابشر فانه لا یبغضک مؤمن و لا یحبک منافق و لولا انت لم یعرف حزب الله». برای متن و داستان با تفاوت‌هایی ← تفسیر فرائد الکوفی، ۳۱۰.

۲. ← ابونعیم، حلیة الاولیاء، ۷۱/۱، به صورتی مختصرتر.

۳. ابن حنبل، فضائل الصحابة، ۵۳۷/۱.

۴. «مسند العشرة» بخشی از مسند ابن حنبل است. خبر را در مسند احمد نیافتیم.

علی علیه السلام برای او از چاه آب کشید تا مشتش خود از خرما پر کرد و دلو را وا گذاشت و خرما را نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آورد.

سید حمیری در این باره گفته است:

وهب که مردی راستگو بود برای ما از جابر نقل کرد که  
علی علیه السلام پیامبر مصطفی صلی الله علیه و آله را که از جانب مقتدر قادر وحی آورد دید  
که از گرسنگی سر فرود آورده است، و درود خدا بر او که چه سان شکیباً بود!  
او از آنچه دید که بر پدر همسرش و صاحب آن نسب والا می‌گذرد سرگشته ماند،  
و روان شد و در این میان بر صاحب باغی گذشت که خود با دلو چاه آب می‌کشید و کسی را اجیر نکرده  
بود.

او را گفت: آیا به من در برابر هر دلو پر که از چاه برآورم مزدی قرار می‌دهی؟  
گفت: من در برابر هر دلو جز یک خرما نمی‌دهم، شرط آن که نیرنگی در کار نباشد.  
آن امام هدایت دلو فرو فرستاد و از چاه آب برآورد  
تا بیست دلو برکشید و به روایت آن خبر دهنده آگاه ده خرما ستاند.  
سپس آن خرماها را بی‌آن که خود بخورد، برای برادر خویش آورد.  
پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: ای دیدارکننده که خدایت بر راه بدارد، این چیست که برایمان آورده‌ای؟  
او آن داستان را از آغاز تا انجام باز گفت،  
و پیامبر صلی الله علیه و آله او را در آغوش کشید و از پروردگار خویش برایش خیر پایدار و سرشار طلبید.<sup>۱</sup>

حدثنا وهب وکان امرؤ	یصدق بالمنطق عن جابر
ان علیا عاین المصطفی	ذالوحی من مقتدر قادر
عاینه من جوعه مطرقا	صلی علیه الله من صابر
و ظل کالواله مما رأی	بصهره ذی النسب الفاخر
یجول إذ مر بذی حائط	یسقی بدلو غیر مستأجر
قال له ما أنت لی جاعل	بکل دلو مترع ظاهر
فقال ما عندی سوی تمرة	بکل دلو غیر ما غادر



همو گفته است:

ابوالحسن علیه السلام برخاست و رهسپار شد و دو مشت خود پر کرد و شتابان بازآمد.  
آن را به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله که نماز خویش به پایان برده بود آورد و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: نزدیک آی و داستان را بازگوی.

این از کجا است؟ و او با دلی اندوهگین و دیده‌ای اشکبار داستان را بازگفت.  
پس با محبت او را در آغوش کشید و چه خوش آن‌که او دوست داشت و در آغوش کشید!  
و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: این مرد یک بار فاطمه علیها السلام را بر خویش برمی‌گزیند و یک بار مرا،  
و اینک تو ای مرد، نخستین بزرگواری هستی که مرا گرامی داشته و بر خویش برگزیده است.<sup>۱</sup>

→

فأتزع الدلو إمام الهدى	یسقى به الماء من الخاسر
حتى استقى عشرين دلوأ على	عشر بقول العالم الخابر
ثم أتى بالتمر يسعى به	الى أخيه غير مستأثر
فقال ما هذا الذى جئتنا	به هداك الله من زائر
فاقتص ما قد كان من أمره	فى عاجل الأمر و فى الآخر
فضمه ثم دعا ربه	له بخير دائم ماطر

← دیوان السید الحمیری، ۲۴۵ - ۲۴۷.

فقام يسعى حتى استقى فملا	كفيه يسعى به ابوحسن
أدناه منه فقال حين قضى	صلاته ادن لى تخبرنى
من أين هذا فقص قصته	عليه مستعبراً جوى حزن
فضمه أحمد كوامقه	يا لك من وامق و محتضن
فقال ذا للبتول فاطمة	اوثرها مرة و تؤثرنى
و هاك هذا فأنت أول من	أثرنى ذوالعلى و اكرمنى

۱.

← همان، ۴۴۴ و ۴۴۵.

## فصل ۱۷

### نیابت و ولایت

#### رساندن سوره توبه

به اجماع همه مفسران و راویان، پیامبر خدا ﷺ را به رساندن سوره توبه گماشت و با گماشتن او ابوبکر را برکنار کرد. این چیزی است که طبری<sup>۱</sup>، بلاذری<sup>۲</sup>، ترمذی<sup>۳</sup>، واقدی<sup>۴</sup>، شعبی<sup>۵</sup>، ثعلبی<sup>۶</sup>، قرطی<sup>۷</sup>، قشیری<sup>۸</sup>، سمعانی<sup>۹</sup>، احمد بن حنبل<sup>۱۰</sup>، ابن بطه<sup>۱۱</sup>، محمد بن اسحاق<sup>۱۲</sup>،

---

۱. ← جامع البیان، ۶۵/۱۰.

۲. ← انساب الاشراف، ۱۰۷/۲.

۳. ← السنن، ۶۳۶/۵.

۴. خبر را در المغازی واقدی نیافتم.

۵. ← الكشف و البیان، ۸/۵.

۶. ← الوسيط، ۴۷۸/۲.

۷. ← تفسير السمعانی، ۲۸۶/۲.

۸. ← فضائل الصحابة، ۶۸۴/۲.

۹. خبر در الابانة الكبرى وجود ندارد.

۱۰. خبر را در سيرة ابن اسحاق نیافتم.

ابویعلی موصلی<sup>۱</sup>، اعمش<sup>۲</sup> و سماک بن حرب<sup>۳</sup> در کتاب‌های خود از عروة بن زبیر، ابوهریره، انس، ابورافع، زید بن نقیع، ابن عمر و ابن عباس روایت کرده‌اند - و روایت حاضر متن ابن عباس است - که گفته است: چون ﴿بَرَاءَةٌ مِنْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ﴾<sup>۴</sup>، تانه آیه، نازل شد پیامبر ﷺ ابوبکر را برای ابلاغ آن به مکه رهسپار کرد. اما جبرئیل بر او نازل شد و گفت: «جز تو یا مردی از تو آن را ابلاغ نکند»<sup>۵</sup>.

پس پیامبر ﷺ به امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: «بر شتر عضباء بنشین و خود را به ابوبکر برسان و برائت را از دست او بگیر»<sup>۶</sup>.

راوی گوید: چون ابوبکر به نزد پیامبر ﷺ بازگشت ناشکیبی کرد و گفت: ای پیامبر خدا ﷺ، تو مرا شایسته کاری دانستی که همه به سوی آن گردن کشیده بودند و چون رهسپار انجامش شدم مرا از آن بازگرداندی.

پیامبر ﷺ فرمود: «این از جانب خداوند بر من فرود آمد که جز تو یا مردی از تو این رسالت را از جانب تو نرساند و علی عَلَيْهِ السَّلَام از من است و جز علی عَلَيْهِ السَّلَام کسی دیگر از جانب من ادا نکند»<sup>۷</sup>.

در روایتی است که علی عَلَيْهِ السَّلَام به پیامبر ﷺ گفت: تو سخنوری و من کم‌سال.

فرمود: ناگزیر یا باید تو آن را ببری یا من ببرم.

گفت: اگر چنین است پس ای پیامبر خدا، من آن را می‌برم.

فرمود: «برو؛ که خداوند زبانت را استوار بدارد و دلت را راه نماید»<sup>۸</sup>.

۱. ← المسند، ۱/۱۰۰.

۲. مقصود سلیمان بن مهران اسدی کوفی (د. ۱۴۸ ق.) است. کتابی برای او نیافتم.

۳. مقصود سماک بن حرب بن اوس بن خالد ذهلی (د. ۱۲۳ ق.) است. از کتابی برای او نشانی نیافتم.

۴. توبه/۱: این آیات اعلام بیزاری و عدم تعهد است از طرف خدا و پیامبرش.

۵. «لَا يُؤْدِيهَا إِلَّا أَنْتَ أَوْ رَجُلٌ مِنْكَ».

۶. «ارْكَبْ نَاقَتِي الْعُضْبَاءَ وَ الْحَقِّ ابَا بَكْرٍ وَ خذْ بَرَاءَةً مِنْ يَدِهِ».

۷. «الامين هبط الى عن الله تعالى انه لا يؤدي عنك الا انت او رجل منك و على منى و لا يؤدي عنى الا على». افزون بر نقل

روایت و مضمون به تعبیرهای متفاوت در نشانی‌های پیشین ← ابن بابویه، علل الشرائع، ۱/۱۸۹؛ همچنین ← کوفی، مناقب امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام، ۳۴۶/۱، ۴۷۱ - ۴۷۴؛ ابن رستم، المسترشد، ۳۳۹؛ نسائی، خصائص علی عَلَيْهِ السَّلَام، ۹۱ و ۹۲.

۸. «اذهب فسوف يثبت الله لسانك و يهدي قلبك». ← مفید، الارشاد، ۱/۶۶؛ ابن حیون، شرح الاخبار، ۲/۱۸۰.

ابو بصیر از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرموده است: علی علیه السلام برای مردم خطبه ایراد کرد و شمشیر خویش از نیام برآورد و فرمود: «زنهار که نه برهنه‌ای خانه را طواف کند، نه مشرکی آهنگ این خانه نماید. هر که مهلتی داشته است مهلت باقی است و هر که مهلتی نداشته مهلت او تنها چهار ماه است»<sup>۱</sup>.

در مسند ابویعلی این افزوده نیز هست: «و جز انسان مؤمن کسی به بهشت درنیاید»<sup>۲</sup>.  
 آری، این همان چیزی است که خداوند به ابراهیم علیه السلام فرمان داده است، آن جا که فرمود: ﴿وَطَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ﴾<sup>۳</sup>، گویی خداوند برای نخستین بار در این باره، خلیل خود ابراهیم را مخاطب ساخت تا ندای دعوت دردهد، آن جا که فرمود: ﴿وَإِذْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ﴾<sup>۴</sup> و برای آخرین بار ولی خویش را مخاطب ساخت که بانگ زند: ﴿وَإِذْ أَنْ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ﴾<sup>۵</sup>.

سدی، ابومالک، ابن عباس و امام زین العابدین علیه السلام گفته‌اند: آن «اذان» همان چیزی است که علی بن ابی طالب علیه السلام اعلام کرد.

در تفسیر قشیری<sup>۶</sup> است که مردی به علی بن ابی طالب علیه السلام گفت: پس هر یک از ما که بخواهد پس

۱. «لا يطوفن بالبیت عریان ولا یحجن البیت مشرک و من کان له مدة فهو الی مدته و من لم یکن له مدة فمدته اربعة اشهر». ← برای روایت، عیناً یا با تفاوت‌هایی ← زمخشری، الکشاف، ۲/۲۳۲؛ سمعانی، تفسیر السمعی، ۲/۲۸۶؛ طبری، جامع البیان، ۱۰/۶۱؛ ثعلبی، الکشف و البیان، ۵/۱۰؛ ضیاء الدین مقدسی، الاحادیث المختارة، ۲/۸۵؛ حاکم، المستدرک، ۲/۳۶۱ و ۳/۵۴؛ ترمذی، السنن، ۵/۲۷۵؛ و منابع فراوان دیگر.

۲. «ولا یدخل الجنة الا نفس مؤمنة» ← ابویعلی، المسند، ۱/۳۵۱. ناگفته نماند در روایت‌های منابع پاورقی پیشین هم این افزوده وجود دارد.

۳. حج/۲۶: و خانه‌ام را برای طواف‌کنندگان و قیام‌کنندگان و رکوع‌کنندگان و سجده‌کنندگان پاکیزه دار.

۴. حج/۲۷: و در میان مردم بانگ برآور تا زائران پیاده و سوار بر هر شتر لاغری که از هر راه دوری می‌آیند به سوی تو روی آورند.

۵. توبه/۳: و این آیات اعلامی است از جانب خدا و پیامبرش به مردم در روز حج اکبر که خدا و پیامبرش در برابر مشرکان تعهدی ندارند.

۶. تفسیر ابوالقاسم ابن حبیب قشیری در اختیار نیست.

از این چهار ماه پیامبر خدا ﷺ را دیدار کند در پناه هیچ پیمانی نخواهد بود؟ علی علیه السلام در پاسخ او فرمود: چرا. خداوند خود فرموده است: ﴿وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ﴾<sup>۱</sup>.

در حدیثی از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرموده‌اند: خدای و نیز سعید برادر عمرو بن ود برخاستند و گفتند: چرا ما را چهار ماه مهلت دهی؟ ما اساساً از تو و از عموزاده‌ات بیزاریم و میان ما و عموزاده‌ات جز شمشیر و نیزه نباشد و اگر بخواهی می‌توانیم با تو آغاز کنیم. علی علیه السلام فرمود: پیش آید.

پس این آیه‌ها را تلاوت کرد: ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَأَنَّ اللَّهَ مُخْزِي الْكَافِرِينَ \* وَأَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ فَإِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَبَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾<sup>۲</sup>. در تفسیر ثعلبی آمده است که مشرکان گفتند: ما از پیمان تو و پیمان عموزاده‌ات بیزاریم و جز به ضربت نیزه و شمشیر نیازی نداریم. سپس پیوسته این سخن بر زبان راندند: خداوندا، ما از این بازداشته شده‌ایم که در راه تو نیکی کنیم.<sup>۳</sup>

در روایتی از ابن‌الصوفی نسابه آمده است که پیامبر ﷺ در سخنی طولانی فرمود: برادرم موسی علیه السلام بود که پروردگارش بر طور سینا با او رازگویی کرد و در پایان این سخن گفتن فرمود: نزد فرعون و قبطیان خاندان او برو و من نیز با تو همراهم. بیم مبر. اما پاسخ موسی علیه السلام آن بود که در قرآن یاد شده است: ﴿إِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ﴾<sup>۴</sup>. اما این علی علیه السلام است که او را رهسپار

۱. توبه/۶: و اگر یکی از مشرکان از تو پناه خواست پناهش ده تا کلام خدا را بشنود. پس او را به مکان امنش برسان؛ چراکه آنان قومی نادانند.

۲. توبه/۲ و ۳: و بدانید که شما نمی‌توانید خدا را به ستوه آورید و این خدا است که رسواکننده کافران است و این آیات اعلامی است از جانب خدا و پیامبرش به مردم در روز حج اکبر که خدا و پیامبرش در برابر مشرکان تعهدی ندارند. با این حال، اگر از کفر توبه کنید آن برای شما بهتر است و اگر روی بگردانید، پس بدانید که شما خدا را درمانده نخواهید کرد و کسانی را که کفر ورزیدند از عذابی دردناک خبر ده.

برای روایت تفسیری نیز ← کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۱۶۲.

۳. ← ثعلبی، الکشف و البیان، ۹/۵.

۴. قصص/۳۳: من کسی از ایشان را کشته‌ام. می‌ترسم مرا بکشند.

کردم تا برائت را بازستاند و خود آن را بر مردم مکه بخواند و او در حالی که پیشتر شماری بسیار از مکیان کشته بود، نه بیم به خود راه داد و نه بازایستاد و در راه خدا سرزنش هیچ سرزنشگری در او اثر نکند.<sup>۱</sup>

در روایتی است که آنان که در حج حضور داشتند برای به چنگ آوردن فرصتی در برابرش لحظه می‌شمردند، و در میان ایشان کسی نبود که او پدر، برادر یا دوستی از ایشان نکشته باشد. اما خداوند آنان را از او باز بداشت و او به سلامت به مدینه بازگشت.

پیامبر خدا ﷺ آن حضرت را در روز اول ذی‌الحجه سال نهم هجرت رهسپار کرده بود و او پیام برائت را در روز عرفه و عید قربان به مردم رساند.<sup>۲</sup>

سید حمیری گفته است:

چه کسی از ایشان پیام برائت از مشرکان را بدیشان اعلام داشت و کافران را هشدار داد.  
که ما از شما بیزاریم و تنها چند ماه فرصت دارید که در زمین بگردید و بگریزید.<sup>۳</sup>

همو گفته است:

چه کسی بود که پیامبر ﷺ در حج سوره‌ای را با او فرستاد که پایان‌دهنده و آخرین حکم بود؟<sup>۴</sup>

همو در شعری دیگر گفته است:

آیه‌های برائت که به تبلیغ آن‌ها وسواس داشت، آن هنگام که زریق را از ابلاغ آن‌ها بازگرداند،  
و پیامبر خدا ﷺ به او فرمود: وحی را جز آنان که بسیار نزدیکند ابلاغ نتوانند کرد.<sup>۵</sup>

۱. این روایت در نهج‌الایمان ابن‌جبر (۲۵۲) نیز آمده است.

۲. ← قمی، تفسیر القمی، ۲۸۱/۱؛ طوسی، مصباح‌المتجهد، ۶۷۲.

۳. من کان أذن منهم ببراءة      فی‌المشركین فأنذر الکفاراً  
منکم براناً أجمعین فأشهرأ      فی‌الارض سیروا کلکم فراراً  
← دیوان‌السید‌الحمیری، ۲۲۳.

۴. من کان ارسله‌النبي بسورة      فی‌الحج کانت فیصلاً و قضاء  
← همان، ۵۹.

۵. براءة حین رد بها زریقاً      و کان بأن یبلغها ضنیناً

ابن حماد گفته است:

پیامبر ﷺ برائت را با کسی جز او فرستاد. اما جبرئیل نزد پیامبر ﷺ آمد و برانگیخت و اندرز داد، و گفت: آن را بازپس گیر و به مهتر مردمان که همان شکم پیش آمده تاس سر است بسپار تا برساند.

پس به این متن از جانب خداوند بنگر و ببین چگونه پروردگارم هر که را بخواهد برمی‌گزیند و بالا می‌برد.<sup>۱</sup>

ابن ابی‌الحدید در شعری گفته است:

نه در روز غار دل او لرزید و نه در روز آن سایه‌بان خود را پنهان ساخت،  
و نه در روز برائت عزل گشت و نه از نمازی که آهنگ امامتش داشت پس زده شد و نه در سریّه پسر زید  
در فرمان کسی دیگر بود تا بخواهد از پور زید فرمان گیرد.<sup>۲</sup>

همو گفته است:

در برائت ابلاغ آن را به تو دادند و - تو ای پیامبر - چون ابلاغ را به علی علیه السلام سپردی به انجام رساند.  
تو به شمشیر و جهاد آیین هدایت به سامان آوری و اگر تو نبودی هیچ‌گاه این آیین به سامان نبود.<sup>۳</sup>

→

و قال له رسول الله انى يؤدى الوحي إلا الاقربونا

← همان، ۴۳۴، با این تفاوت که در مصراع نخست به جای «زریقاً»، «عتیقاً» آمده و ادعا شده که «زریقاً» تحریفی آشکار است.

بعث النبى براءة مع غيره

فأتاه جبريل يحث و يوضع

قال ارتجعها و اعطها أولى الورى

فانظر إلى ذى النص من رب العلى

و لا كان يوم الغار يهفو جناحه

و لا كان معزولا غداة براءة

و لا كان فى بعث ابن زید مؤمراً

عليه فأضحى لابن زید مؤمراً

← الروضة المختارة، ۱۰۸.

ففى براءة اعطيت الأداء لها

لما اتيت عليا بالبلاغ وفى

←

صاحب بن عباد گفته است:

چه کسی سوره برائت را عهده‌دار شد؟ حق را بگوئید، و چه کسی از این کار بازداشته شد؟<sup>۱</sup>

همو گفته است:

ماجرای برائت را به یاد آورید و با من راست بگوئید که چه کسی آن را تلاوت کرد؟  
و بگوئید چه کسی زهرا را به همسری او داد، تا این سخن کرانه کند.<sup>۲</sup>

ابن علویه اصفهانی گفته است:

یا کدام یک از ایشان است که چون همه در انتظار گردن می‌کشیدند، در یک ویژگی بر همه فخر کرد،  
آن هنگام که پیامبر ﷺ آن را که در این باره خیانتکار بود با پیام برائت رهسپار منی ساخت،  
و در پی او فرستاده‌ای دیگر فرستاد تا به شتاب خود را به او رساند و او را بازگرداند.  
این خود به واسطه وحیی بود که روح‌الامین از جانب خداوند صاحب تبیان بر او فرود آورده بود.  
آن‌گاه که گفت: حجت مرا از جانب من یا خود می‌رسانم و یا کسی که از بستگان نزدیک من است.<sup>۳</sup>

شاعری دیگر گفته است:

آگاه‌ترین یاران محمد ﷺ پیامبر، و توانمندترین آنان در قضاوت و دانش و چیره‌دستی،

→

- |                                    |                                    |
|------------------------------------|------------------------------------|
| ألفت شمل الهدى بالسيف مجتهداً      | لولاك لم تك فى حال بمؤتلف          |
| سورة التوبة من وليها               | بينوا الحق و من ذا صرفا            |
| بیت را در دیوان نیافتم.            |                                    |
| اذكرا امر براءة و اصدقانى من تلاها | و اذكرا من زوج الزهراء كيما يتناهى |
| بیت‌ها را در دیوان نیافتم.         |                                    |
| أم أيهم فخر الأنام بخصنة           | طالت طوال فروع كل عنان             |
| من بعد إذ بعث النبی الى منی        | ببراءة من كان بالخوان              |
| ففيها فاتبعه رسولا رده             | يعدو به القصوى كالسرحان            |
| كانت لوحى منزل وافى به             | الروح الامين فقص عن تبیان          |
| إذ قال لا عنى يؤدى حجتى            | إلا أنا و لى نسيب دان              |



که برائت را به مکیان رساند، به فرمان آن خدایی که به قدرت خویش بر آسمان سیطره افکنده است.<sup>۱</sup>

در این میان، این که جاحظ گفته عادت عرب‌ها بوده که در انعقاد یا فسخ پیمان‌ها جز پیشوای طایفه یا کسی از یاران ویژه او عهده‌دار نشوند<sup>۲</sup>، سخنی است که گرچه به هدف نکوهش امیرمؤمنان علیه السلام گفته، ولی ناخواسته او را ستوده است.

### مأموریت به یمن

باری، صاحبان سیره - و آن مورخ چنین گفته است<sup>۳</sup> - بر این اجماع دارند که پیامبر صلی الله علیه و آله خالد را به یمن فرستاد تا مردمان آن سامان را به اسلام فراخواند. براء بن عازب نیز در میان آن فرستادگان بود. آنان شش ماه در میان مردمان ماندند، ولی هیچ کس به آن فرستاده نگروید. این امر بر پیامبر صلی الله علیه و آله ناخوشایند افتاد و علی علیه السلام را فرمود تا روانه شود و خالد را برکنار کند. چون امیرمؤمنان به میان آن مردم رسید، نماز صبح را با فرستادگان به جا آورد و پس نامهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله را بر مردمان خواند. طایفه همدان در یک روز اسلام آوردند و مردمان یمن پشت سرهم به اسلام گرویدند. چون نامهٔ مردمان یمن حاکی از اسلام آوردن ایشان به پیامبر صلی الله علیه و آله رسید، پیامبر صلی الله علیه و آله به سجده درافتاد و فرمود: درود بر طایفهٔ همدان<sup>۴</sup>.

از ابیات امیرمؤمنان علیه السلام در صفین است:

اگر روزی دربان بهشت بومد به همدان می‌گفتم: همه با سلامت به بهشت اندر شوید.<sup>۵</sup>

۱. و أعلم أصحاب النبی محمد و أقضاهم من بعد علم و خبرة

براءة أداها الى اهل مكة

۲. ← العثمانیة، ۱۳۰.

۳. ← طبری، تاریخ الامم والملوک، ۱۹۷/۲.

۴. نیز ← مفید، الارشاد، ۶۲/۱؛ بیهقی، سنن البیهقی الکبری، ۳۶۹/۲؛ همو، دلائل النبوة، ۳۹۶/۵؛ ابن عبدالبر، الاستیعاب، ۱۱۲۱/۳.

۵. ان یوما کنت بواب الجنة لقلت لهمدان ادخلوا بسلام

← ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۴۸۷/۴۵؛ بلاذری، انساب الاشراف، ۳۲۲/۲؛ منقری، وقعة صفین، ۲۷۴.

دوست و دشمن بر این اتفاق نظر دارند که چون پیامبر ﷺ علی علیه السلام را به یمن فرستاد تا در آن سامان قضاوت کند بر سینه او نواخت و گفت: «خداوندا، او را بر راه بدار و سخن فرجامین را به اندیشه‌اش درافکن»<sup>۱</sup>.

علی علیه السلام بعدها فرمود: «پس از آن روز هیچ‌گاه در داوری میان دو تن به تردید نیفتادم»<sup>۲</sup>. این چیزی است که احمد بن حنبل<sup>۳</sup> و ابویعلی در مسند<sup>۴</sup> خویش و نیز ابن‌بطه در ابانه<sup>۵</sup> از چهار طریق روایت کرده‌اند.

### مأموریت به مدینه

پیامبر ﷺ همچنین زمانی که علی علیه السلام را برای مأموریتی دینی روانه مدینه کرد، او را نایب خویش قرار داد. این را احمد در مسند<sup>۶</sup> و در فضائل<sup>۷</sup>، ابویعلی در مسند<sup>۸</sup>، ابن‌بطه در ابانه<sup>۹</sup> و زمخشری در فائق<sup>۱۰</sup> نقل کرده - و متن حاضر متن روایت احمد است - که علی علیه السلام فرمود: با پیامبر خدا ﷺ در تشییع جنازه‌ای بودیم. فرمود: چه کسی به مدینه می‌رود و آن‌جا هر قبری بیند هموار کند و هر صورتی بیند بر آن گِل بپاشد و هر بتی بیند بشکند؟

مردی برخاست و گفت: من.

پس مردم مدینه ترسیدند و آن مرد نیز نشست.

---

۱. «اللهم سدد و لقنه فصل الخطاب».

۲. «فما شککت فی قضاء بین اثنین بعد ذلک الیوم».

۳. ← مسند احمد، ۸۳/۱، البته با متنی متفاوت.

۴. ← ۳۲۳/۱؛ با متن متفاوت با متن مناقب و همانند با مسند احمد.

۵. خبر را در الابانة الكبرى نیافتم.

۶. ← ۸۷/۱.

۷. ← فضائل الصحابة، ۷۱۷/۲.

۸. ← ۳۹۰/۱.

۹. خبر را در بخش موجود از کتاب الابانة الكبرى نیافتم.

۱۰. ← ۳۶۷/۲، با روایتی مختصرتر از دیگر منابع.

اما من روانه شدم و بازگشتم و گفتم: ای پیامبر خدا ﷺ، در مدینه هر قبری دیدم هموار کردم، هر صورتی دیدم بر آن گل پاشیدم و هر بتی دیدم شکستم.

علی علیه السلام فرموده است: پیامبر ﷺ فرمود: هرکس بازگردد و کاری از آن‌ها که بوده است انجام دهد به آنچه خداوند بر محمد فرو فرستاده کافر شده است.<sup>۱</sup>

### نیابت از پیامبر ﷺ در ذبح شتران قربانی

پیامبر ﷺ همچنین پس از نحر شصت و سه نفر از شتران به دست خود، علی علیه السلام را در ذبح باقیمانده آن‌ها نایب خویش ساخت. اسماعیل بخاری<sup>۲</sup>، ابوداود سجستانی<sup>۳</sup>، بلاذری<sup>۴</sup>، ابویعلی موصلی<sup>۵</sup>، احمد بن حنبل<sup>۶</sup> و ابوالقاسم اصفهانی<sup>۷</sup> در الترغیب<sup>۸</sup> از جابر و از ابن عباس نقل کرده - و متن حاضر متن اصفهانی است - که گفته‌اند: پیامبر ﷺ خدا صد شتر برای قربانی روانه ساخت. علی علیه السلام هم از یمن<sup>۹</sup> به او پیوست و به ثلث ذبح شتران با او مشارکت کرد. از این روی پیامبر ﷺ شصت و سه نفر ذبح کرد و از علی علیه السلام خواست سی و چهار نفر دیگر را نحر کند. پیامبر ﷺ همچنین به او فرمود تا از دو شتر قربانی قدری گوشت بردارد. گوشت‌ها را پختند و هر دو از آنها خوردند و آبگوشتی نیز فراهم کردند.

در روایت مجاهد از عبدالرحمن بن ابی لیلی است که علی علیه السلام فرمود: پیامبر خدا ﷺ از من خواست به آن شتران بپردازم. او همچنین مرا فرمود: چون آن‌ها را انحر کردی پوست، شکمبه و پیه‌های آن‌ها را صدقه ده.

۱. «من عاد فصنع شیئا من ذلک فقد کفر بما انزل الله علی محمد».

۲. ← الجامع الصحیح، ۶۱۳/۲.

۳. ← السنن، ۱۴۹/۲.

۴. خبر را در انساب الاشراف نیافتم.

۵. ← المسند، ۲۵/۴ و ۱۰۷/۱۲.

۶. ← مسند احمد، ۲۶۰/۱ و ۳۱۴، ۳۳۱/۳ و ۳۶۶.

۷. مقصود قوام السنه اصفهانی، اسماعیل بن محمد تیمی (۴۵۷ - ۵۳۵ ق.) است.

۸. ← تمیمی، الترغیب و الترہیب، ۲۵۶/۱.

۹. در متن مدینه آمده که خطا است.

در روایت دیگری است که فرمود: چیزی از آن‌ها به قصاب ندهیم.

در روایت است که همچنین فرمود: ما از خود گوشت به قصاب می‌دهیم.<sup>۱</sup>

در کافی کلینی است که امام صادق علیه السلام فرمود: «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به دست خود شصت و سه شتر قربانی کرد و علی علیه السلام باقیمانده را نحر کرد».<sup>۲</sup>

در تهذیب الاحکام است که چون پیامبر صلی الله علیه و آله سعی را به پایان برد، فرمود: «این جبرئیل است که می‌فرماید: هر کس قربانی‌ای همراه نساخته است احرام بگشاید. اگر دوباره آنچه را پشت سر نهاده‌ام پیش رو داشتم همانند آنچه اینک به شما گفتم انجام می‌دادم. اما اکنون من قربانی همراه ساختم».<sup>۳</sup>

در ادامه این روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله شصت و شش شتر برای قربانی همراه کرده بود و علی علیه السلام نیز از یمن سی و سه یا سی و شش شتر آورده بود.

پیامبر صلی الله علیه و آله از علی علیه السلام پرسید: با چه نیت احرام بسته‌ای؟

فرمود: ای پیامبر خدا، به همان گونه که پیامبر صلی الله علیه و آله احرام بسته است.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: همانند من بر احرام خویش بمان و تو در قربانی‌هایی که آورده‌ام با من شریک هستی.

باری، چون رمی جمره انجام شد، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شصت و شش نفر از آن شترها و علی علیه السلام نیز حدود سی و چهار نفر را نحر کرد.<sup>۴</sup>

سید حمیری گفته است:

شریک پیامبر صلی الله علیه و آله است در آن شتران قربانی که در حجة الوداع همراه آورده بود. چون آن قربانی‌های نشاندار به قربانگاه رسید آن‌ها را پیش آورد و بر زمین افکند. شصت و شش نفر از آن‌ها را به دست خود، از آن مجموعه صدتایی که آورده بود، و علی علیه السلام افتخار نحر کردن سی و چهار نفر از آن‌ها را به چنگ آورد.

۱. ← ابوداود، السنن، ۱۴۹/۲.

۲. «نحر رسول الله بیده ثلاثا وستین و نحر علی علیه السلام ما نحر». ← کلینی، الکافی، ۲۵۰/۴.

۳. «هذا جبرئیل یأمرنی بأن أمر من لم یسق هدیا ان یحل و لو استقبلت من أمری ما استدبرت لصنعت مثل ما أمرتکم و لکنی سقت الهدی».

۴. ← طوسی، تهذیب الاحکام، ۴۵۶/۵.

همه را قربانی کرد و آن گاه از هر یک از آن ها پاره ای گوشت برگرفت و افکند، در دیگی و آن را جوش آورد و هنگامی که گوشت به خوبی پخته بود آن را آورد، و گفت: بخور و از آن شوربایی بگیر و به اذن خدا همانند آنچه من می کنم انجام ده، و از آن گوشت نه قطعه ای و نه شوربایی به کس دادند، مگر پس از آن که خود کامل سیر شدند<sup>۱</sup>.

### نیابت در عید قربان

پیامبر ﷺ همچنین در قربانی کردن در روز عید قربان<sup>۲</sup> علی علیه السلام را نایب خود گرفت. حاکم نیشابوری، ابن البیتع در کتاب معرفة علوم الحديث آورده است: ابونصر سهل فقیه، از صالح بن محمد بن حبیب، از علی بن حکیم، از شریک، از ابوالحسناء، از حکم بن عتیبه، از رزین بن حنیس روایت کرده که گفته است: علی علیه السلام در روز عید قربان دو قوچ می کشت: یکی از جانب خود و یکی از جانب پیامبر ﷺ. او می فرمود: «پیامبر خدا ﷺ مرا می فرمود تا از جانب او قربانی کنم و من همیشه از جانب او قربانی می کنم»<sup>۳</sup>. احمد نیز در فضائل<sup>۴</sup> همین روایت را نقل کرده است.

۱. شریک رسول الله فی البدن التي	حداها هدایا عام حج فودعا
فلم یعد ان وافى الهدى محله	دعا بالهدایا مشعرات فصرعا
بکعبة ستاً بعد ستین بکرة	هدایا له قدساقها مائة معا
و فاز علی الخیر منه بأنیق	ثلاثین بل زادت علی ذاک أربعا
فنحرها ثم اجتذی من جمیعها	جذاً ثم القی ما اجتذی منه أجمعا
بقدر فأغلاها فلما اتت أتى	بها قد تهوی لحمها و تمیعا
فقال له کل و احس منها و مثل ما	ترانی باذن الله أصنع فاصنعا
و لم یطعمها خلقا من الناس بضعة	و لا حسوة من ذاک حتی تضلعا

← دیوان السید الحمیری، ۲۸۷ و ۲۸۸.

۲. مقصود قربانی برای غیر حاجیان و در غیر منی است که در ادبیات اهل سنت با عنوان «اضحیه» از قربانی اعمال حج که به «هدی» نامور است باز شناسانده می شود.

۳. «لان امرنی رسول الله ان اضحی عنه فانا اضحی عنه ابداء». ← حاکم، معرفة علوم الحديث، ۹۷.

۴. ← ابن حنبل، فضائل الصحابة ۲/۷۰۲.

### نیابت در سامان بخشیدن به آنچه خالد تباه ساخت

پیامبر ﷺ را در سامان بخشیدن به آنچه خالد تباه کرده بود جانشین خود ساخت. بخاری روایت کرده است<sup>۱</sup> که پیامبر ﷺ خالد را به سریه‌ای رهسپار کرد. او بر محله ابوزاهر اسدی تاخت. در روایت طبری<sup>۲</sup> است که دستور داد همه راکت بستند و آن‌گاه همه را از دم شمشیر گذراند و کسانی از ایشان کشته شدند.

آن طایفه نامه‌ای را به حضور پیامبر ﷺ آوردند که به موجب آن به ابوزاهر و خاندانش پناه داده بود. پیامبر ﷺ فرمود: «خداوندا، من نزد تو از آنچه خالد کرده است بیزاری می‌جویم»<sup>۳</sup>.

در روایت خدری است که سه بار فرمود: «خداوندا، از خالد برائت می‌جویم»<sup>۴</sup>.

سپس به آن مردم فرمود: «کالایتان رفته است و مسلمانان آن را میان خود قسمت کرده‌اند. اما مثل کالایتان به شما برخواهم گرداند»<sup>۵</sup>.

در این میان سه پشته از کالاهای یمن برای پیامبر خدا ﷺ آوردند. پیامبر ﷺ به علی علیه السلام فرمود: «ای علی، ذمه خدا و ذمه پیامبر ﷺ را ادا کن»<sup>۶</sup>.

آن سه پشته را به علی علیه السلام سپرد.

علی علیه السلام فرمود تا خسارت‌هایی که آن طایفه دیده‌اند نوشته شود. آن‌ها را نوشتند. فرمود: این پسته را برگزید و در ازای آن خسارت‌ها که به شما رسیده است قیمت کنید.

گفتند: سبحان الله! این از آن خسارت که به ما رسیده بیشتر است.

امام علی علیه السلام فرمود: این پشته دوم را هم بردارید و زنان و فرزندان و خدمتکاران خود را جامه پوشانید تا آن اندازه که اندوه برده‌اند شاد شوند. این سوم را هم در ازای آنچه می‌دانید و آنچه نمی‌دانید بردارید تا از پیامبر خدا ﷺ خرسند شوید.

چون علی علیه السلام به حضور پیامبر خدا ﷺ بازآمد او را از آنچه کرده بود آگاهاند.

۱. در روایت بخاری در الجامع الصحيح (۱۵۷۷/۴۱، ۲۳۳۵/۵ و ۳۶۲۸/۶) تنها بیزاری جستن از کرده خالد دیده می‌شود.

۲. ← طبری، تاریخ الامم و الملوك، ۱۶۴/۲.

۳. «اللهم انی ابرأ الیک مما صنع خالد».

۴. «اللهم انی ابرأ من خالد».

۵. «اما متاعکم فقد ذهب فاقسمه المسلمون و لکنی ارد علیکم مثل متاعکم».

۶. «یا علی فاقض ذمه الله و ذمه رسوله».

پیامبر ﷺ چونان خندید که دندان هایش هویدا شد و فرمود: «خداوند ذمه تو را ادا کند، چونان که تو ذمه من ادا کردی»<sup>۱</sup>.

همانند این داستان درباره بنی جذیمه نیز روایت شده است.<sup>۲</sup>

سید حمیری گفته است:

چه کسی است که محمد ﷺ به او سپرد تا وعده‌های وی را ادا کند و او همه را ادا کرد؟<sup>۳</sup>

پیامبر ﷺ پیش از آن علی علیه السلام را به بازگرداندن امانت‌های نزد آن حضرت نیز گمارده بود. او زمانی که به مدینه هجرت کرد، علی علیه السلام را در میان خانواده خود جانشین ساخت و او را فرمود تا بدهی‌های وی را پردازد و هر امانتی نزد وی هست بازگرداند.

پیامبر ﷺ همچنین به علی علیه السلام سفارش کرد دیون او را ادا کند.

طبری به سند خود از عباد، از علی علیه السلام روایت کرده که فرموده است: پیامبر خدا ﷺ پرسید: چه کسی از جانب من بدهی‌هایم را می‌دهد و به وعده‌هایی که داده‌ام عمل می‌کند و در بهشت مرا همراه می‌شود؟ گفتم: من، ای پیامبر خدا.<sup>۴</sup>

در فردوس دیلمی آمده است که سلیمان گفت: پیامبر خدا ﷺ فرمود: «علی بن ابی طالب علیه السلام» به وعده‌های من عمل می‌کند و بدهی مرا می‌پردازد.<sup>۵</sup>

احمد در فضائل از ابن آدم سلولی و حبشی بن جناده سلولی نقل کرده است که پیامبر ﷺ فرمود:

۱. «آدی الله عن ذمتک كما آدیت عن ذمتی».

۲. منابع پیش گفته در سخن مؤلف درباره بنی جذیمه است. همچنین ← ابن بابویه، علل الشرائع، ۴۷۴/۲؛ همو، الخصال، ۵۶۲؛ همو، الامالی، ۲۳۸.

۳. من ذا الذی اوصی الیه محمد یقضی العداۃ فأنفذ الاقضاء  
← دیوان السید الحمیری، ۵۹، با واژه «الایضاء» به جای «الاقضاء».

۴. در تاریخ الامم والملوک و جامع البیان طبری به این روایت برنخورد. شاید هم مقصود مؤلف از طبری، ابن رستم باشد. او در المسترشد (۵۷۶) این خبر را آورده است.

۵. «علی بن ابی طالب ینجز عداۃ و یقضی دینی». ← الفردوس، ۶۱/۳.

«علی‌علیه السلام از من است و من از اویم و بدهی مرا جز من یا علی‌علیه السلام نمی‌دهیم»<sup>۱</sup>.  
 هم در روایت دیگر است: «بدهی مرا می‌دهد و به وعده من عمل می‌کند»<sup>۲</sup>.  
 همچنین در روایت‌های بسیاری است که فرمود: «و تو پرداخت‌کننده بدهی‌های منی»<sup>۳</sup>.  
 قتاده گفته است: به ما رسیده که علی‌علیه السلام سه سال در مراسم حج بانگ برآورد که هر کس از پیامبر خدا ﷺ طلبی دارد نزد ما آید تا از جانب آن حضرت آن بدهی را ادا کنیم<sup>۴</sup>.  
 عامه از حبشی بن جناده روایت کرده‌اند که مردی نزد ابوبکر آمد و گفت: پیامبر خدا ﷺ مرا وعده داده است که به من سه مشت خرما بدهد. ابوبکر گفت: ای علی سه مشت به او بده. پس ابوبکر آن خرماها را شمرد و دید در هر مشتی شصت خرما بوده است. گفت: پیامبر خدا ﷺ راست گفت. از او شنیدم که می‌فرمود: «ای ابوبکر دست من و دست علی‌علیه السلام یک اندازه است»<sup>۵</sup>.  
 بدهی‌های پیامبر ﷺ همان وعده‌های او بود که هشتاد هزار درهم می‌شد و علی‌علیه السلام همه را ادا کرد<sup>۶</sup>.  
 سید حمیری گفته است:

تو هر پیمان و تعهدی که او داشت و در آن‌ها به وفای تو اطمینان کرد از جانب او ادا کردی،  
 و گفתי همه بدهی‌های تو را می‌دهم و همه آنچه تو وعده داده‌ای به انجام می‌رسانم.  
 هشتاد هزار یا بیشتر از آن ادا کردی و با تدبیر درست خود او را از همه آن‌ها فارغ ساختی<sup>۷</sup>.

۱. «علی منی و انا منه و لایقضی عنی دینی الا انا و علی». ← ابن حنبل، فضائل الصحابة، ۵۹۴/۲.
۲. «یقضی دینی و ینجز وعدی». ← متقی، کنز العمال، ۶۵/۱۳، به نقل از ابن مردویه. اما در فضائل الصحابة ابن حنبل (۶۱۵/۲) آمده است که «فان وصیی و وارثی یقضی دینی و ینجز موعودی علی بن ابی‌طالب». برای همانند روایت‌ها همچنین ← ابن عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۴۷/۴۱، با واژه «موعدی» و ۵۶/۴۲، با واژه «موعودی».
۳. «انت قاضی دینی». ← ابن بابویه، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۹/۱؛ شریف رضی، خصائص الاثمة علیه السلام، ۴۹؛ قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ۵۵۹/۲.
۴. ← ابن حیون، شرح الاخبار، ۱۱۳.
۵. «یا ابوبکر کفی و کف علی فی العدد سواء».
۶. ← ابن عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۳۶۹/۴۲؛ خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ۷۶/۸؛ خوارزمی، المناقب، ۲۹۶.
۷. و أدیت عنه کل عهد و ذمة و قد کان فیها واثقا بوفائکا و أقلت له أقضی دیونک کلها فقلت له أقضی بانجاز جمیع عداثکا ثمانین الفا أو تزید قضیتها فأبرأته منها بحسن قضائکا



همو گفته است:

او هشتاد هزار را به شکلی کامل از جانب وی ادا کرد، بلکه افزون بر آن نیز داد و در این کار زیان نکرد، بل سود برد.

مدعیان را بی آن که بینه‌ای بطلبند خواند و هر که را در این باره دعوی داشت تأیید کرد، تا ذمه پیامبر ﷺ را از هر بدهی رها سازد. آری، این وصی است که هیچ تعهدی نشکند.<sup>۱</sup>

همو در شعری دیگر گفته است:

بدهی‌های محمد ﷺ را از جانب او پرداختی و بدهی‌های او خسارت نبود.<sup>۲</sup>

سرانجام، گفته است:

هشتاد هزار که برای ادای آن‌ها ارث پدری خود فروخت و همه را فراهم آورد تا بر کسی ستمی نرود. پیوسته بدهی‌های او را می‌پرداخت و وعده‌های او را به انجام می‌رساند و هر سال در زمان برگزاری حج برمی‌خاست و مردم را بدان می‌خواند.

بی آن که بر طلبکاران منتی نهد و یا بر آنان بتازد، بدیشان خوشامد می‌گفت، و حتی بدهی‌های او را می‌جست تا با بذل عطا از کف پردهش خود ذمه پیامبر ﷺ را فارغ سازد.<sup>۳</sup>

- 
- |   |  |
|---|--|
| ۱. أدی ثمانین الفاً عنه كاملة<br>یدعو اليها و لا يدعو ببينة<br>حتى يخلصه منها بدمته | لا بل يزيد فلم يغرم و قد غنما<br>لا بل يصدق فيها زعم من زعما<br>ان الوصى الذي لا يخفر الذمما |
| ← همان، ۳۸۲.  |  |
| ۲. قضيت ديونه عنه فكانت<br>بيت در ديوان وجود ندارد.                                 | ديون محمد ليست بغرم  |
| ۳. ثمانين الفا باع فيها تلاده<br>فما زال يقضى دينه و عداته                          | موقرة ارباتها لم تهضم<br>و يدعو اليها قائما كل موسم  |
- ←

در این میان یکی از بدهی‌ها که از جانب پیامبر ﷺ ادا کرد دین الهی او بود و خود بزرگ‌تر از همه؛ همان چیزی که خداوند بر پیامبر ﷺ خویش واجب کرد، اما پیش از آن که به انجامش رساند جان او ستاند، و پیامبر ﷺ انجام آن از جانب او را به علی علیه السلام سپرد. این سخن خداوند است که فرمود:

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ﴾<sup>۱</sup>.

پیامبر ﷺ در حیات خود با کافران جنگید و علی علیه السلام را فرمود تا پس از او با منافقان پیکار کند، و او نیز با ناکثان، قاسطان و مارقان جنگید و از این رهگذر دینی را که پیامبر ﷺ در برابر خداوند داشت ادا کرد.

### نیابت در طلاق زنان پیامبر ﷺ

پیامبر ﷺ همچنین اختیار طلاق زنان خود را به علی علیه السلام سپرد.

ابوالدر علی مرادی و صالح وابسته تومه، از عایشه نقل کرده‌اند که پیامبر ﷺ طلاق زنان خویش به علی علیه السلام سپرد.<sup>۲</sup>

اصبغ بن نباته گفته است: علی علیه السلام در نبرد جمل کسی نزد عایشه فرستاد و چنین پیغام داد: «برگرد و گرنه آن واژه‌ها را بگویم که از خدا و پیامبر ﷺ او ببری»<sup>۳</sup>.

امیرمؤمنان علیه السلام به حسن علیه السلام فرمود: نزد فلانی برو و به او بگو: امیرمؤمنان به تو گفته است: به خدایی که دانه و هسته را آفرید و مردمان را پدید ساخت سوگند، اگر همین دم بازنگردی، آنچه را تو خود دانی برای تو خواهم فرستاد.

چون حسن علیه السلام عایشه را از سخن امیرمؤمنان علیه السلام آگاه‌اند، عایشه برخاست و گفت: مرا روانه کنید. یکی از زنان بنی‌مهلَب به او گفت: ابن‌عباس که پیر بنی‌هاشم است نزد تو آمد، ولی با او سخن گفتی و او خصمناک از نزد تو بیرون شد. اما جوانی نزد تو آمد و تو دست شستی!

→

يقول لاهل الدين اهلا و مرحبا	مقالة لا من و لا متهمج
و ينشدها حتى يخلص ذمة	ببذل عطايا ذی‌ندی متقسم

← همان، ۴۰۲، با اندکی تفاوت و بدون بیت نخست.

۱. تحریم/۹: ای پیامبر، با کافران و منافقان جهاد کن.

۲. ← ابن‌بابویه، کمال‌الدین، ۴۵۹؛ طبرسی، الاحتجاج، ۲۰۰/۱ و ۲۷۱/۲.

۳. «ارجعی و الا تکلمت بکلام تبرین من الله و رسوله». ← مفید، الکافئة، ۳۲. نیز به مضمون ← ابن‌شاذان، الايضاح

گفت: این جوان پسر پیامبر خدا ﷺ است. هر کس می خواهد چشمان پیامبر خدا ﷺ را ببیند به چشمان این جوان بنگرد. برای من پیامی آورد که خود می دانم.

آن زن گفت: تو را به حق که پیامبر ﷺ بر تو دارد سوگند می دهم ما را از پیامی که او آورد آگاه کن. عایشه گفت: پیامبر ﷺ طلاق زنان خود را به علی علیه السلام سپرده است و هر که او در دنیا طلاقش دهد در آخرت نیز از پیامبر ﷺ جدا است.<sup>۱</sup>

در روایتی است که پیامبر ﷺ غنیمتی را میان یاران خویش قسمت می کرد. ما از او خواستیم چیزی از آن به ما دهد، و در این باره پای فشر دیم. اما علی علیه السلام ما را نکوهید و گفت: شما را همین بس که پیامبر خدا ﷺ را دل آزرده کرده اید! ما بر علی علیه السلام تاختیم.

پیامبر ﷺ از آنچه با علی علیه السلام رویاروی شده بودیم خشمگین شد و فرمود: ای علی علیه السلام، من طلاق اینان را به تو سپرده ام. هر کدام از آنان را که طلاق دهی، جدا شده است. این در حالی است که پیامبر ﷺ این اختیار را به زندگی و مرگ مقید نساخته است و بیم آن دارم که از پیامبر ﷺ خدا جدا شوم.<sup>۲</sup> خطیب خوارزم گفته است:

علی علیه السلام وصی امین او در میان زنان است که به حجاب از ایشان بازداشته نشده است.<sup>۳</sup>

### نیابت در مواردی دیگر

باری، پیامبر ﷺ در شب غار علی علیه السلام را برای خفتن در بستر، نایب خویش گرفت، در انتقال زنان به مدینه سه روز پس از هجرت نایب خود گرفت، در کشتن گردنکشان قریش نایب خویش گرفت و او را پس از شکست ایشان بر ایشان ولایت داد، در کارهای ویژه و در رازهای شخصی خود، از قبیل داستان ماریه چون بر وی تهمت بستند، او را نایب خویش گرفت<sup>۴</sup>، در هنگام رهسپار شدن به مدینه علی علیه السلام را نایب خود در مکه گذاشت.

۱. ← ابن شاذان، الايضاح، ۷۹.

۲. ← ابن اعثم، الفتوح، ۴۸۴/۲.

۳. ← علی فی النساء له وصی امین لم یمنع بالحجاب

۴. ← مفید، الفصول العشرة، ۲۶/۳.

### ولایت سپردن به علی علیه السلام

همچنین زمانی که او را به فدک رهسپار کرد به او ولایت داد، او را به ولایت به نبرد بنی زهره گماشت، در نبرد احد ولایت بردوش کشیدن پرچم خود را به او سپرد و از میان همه دیگر حاجیان تنها او صاحب پرچم بود، و سرانجام در دم مرگ او را بر خود و به غسل و کفن و نماز و خاکسپاری گماشت. از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که فرموده است: «ما خاندان نبوت و رسالت و امامیم و روا نیست که به گاه ولادت، دایه‌ای ما را بر دست گیرد»<sup>۱</sup>.

همچنین، ولادت امام، بستن چشمان امام و غسل دادن و به خاک سپردن پس از مرگ را جز امامی همانند خود او برعهده نگیرد. چنین است که پیامبر صلی الله علیه و آله ولادت علی علیه السلام را عهده‌دار شد و علی علیه السلام وفات پیامبر صلی الله علیه و آله را. یا امیرمؤمنان ولادت حسن علیه السلام و حسین علیه السلام را عهده‌دار شد و آن دو تن وفات او را.

همچنین پیامبر صلی الله علیه و آله، آن گونه که به خواست خدا خواهد آمد، کار پیشوایی مردم را به علی علیه السلام سپرد.

### نیابت در تطهیر کعبه

پیامبر صلی الله علیه و آله در روز فتح مکه نیز در مأموریتی بزرگ، علی علیه السلام را نایب خویش گرفت. پیامبر صلی الله علیه و آله ایستاد تا علی علیه السلام بر شانه‌هایش رفت و دست به بام کعبه در آویخت و خود را بدان بالا رساند. او بت‌ها را با قدرت از جای می‌کند و بر زمین می‌افکند و درهم می‌شکست. این داستان را احمد بن حنبل<sup>۲</sup> و ابویعلی موصلی<sup>۳</sup> هر دو در مسند خویش، ابوبکر خطیب در تاریخ<sup>۴</sup> خود، محمد بن صباح زعفرانی در فضائل<sup>۵</sup>، خطیب خوارزمی در اربعین<sup>۶</sup> خویش، ابوعبدالله نطنزی در خصائص روایت کرده و ابوالمضا

۱. «انا اهل بیت النبوة و الرسالة و الامامة و انه لایجوز ان یقبلنا عند ولادتنا القوابل». ← خصیبی، الهدایة الکبری، ۹۵.

۲. ← مسند احمد، ۸۴/۱.

۳. ← المسند، ۲۵۱/۱.

۴. تاریخ بغداد، ۳۰۲/۱۳.

۵. ظاهراً فضائل الصحابة است که در منابع و از جمله در طرائف از آن با نام الفضائل یاد شده است. محمد بن صباح از اصحاب امام کاظم علیه السلام و احتمالاً نام پدر او نیز ابوعلی حسن بن محمد بن صباح زعفرانی (د. ۲۶۰ ق.) بوده است. ← کلبرگ، کتابخانه ابن طاووس، ۲۵۵.

۶. این کتاب در اختیار نیست.

صبیح وابسته امام رضا علیه السلام روایت کرده و گفته است: از آن حضرت شنیدم که از پدران خویش، از جد خود درباره **﴿وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا﴾** نقل کرد که فرموده: این آیه در مورد رفتن علی علیه السلام بر شانه‌های پیامبر صلی الله علیه و آله برای درهم شکستن بتان نازل شده است.<sup>۱</sup>

ابوبکر شیرازی در نزول القرآن فی شأن امیرالمؤمنین علیه السلام از قتاده، از ابن مسیب، از ابوهریره نقل کرده که گفته است: جابر بن عبدالله انصاری به من گفت: با پیامبر صلی الله علیه و آله به مکه درآمدیم، در حالی که در کعبه و پیرامونش سیصد و شصت بت بود. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دستور تخریب آن‌ها را داد و همه بر زمین افکنده شدند. بر خانه بتی بلند بود که آن را هبل می‌نامیدند. پیامبر به علی علیه السلام نگریست و فرمود: ای علی علیه السلام، بر شانه‌ام می‌روی یا من بر شانه‌ات روم تا این بت را از بام کعبه به زیر افکنیم؟

گفتم: ای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، تو بر پشت من می‌روی.

چون بر پشتم رفت از سنگینی بار رسالت نتوانستم او را تاب آورم. گفتم: ای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، من بر پشت تو می‌روم.

پیامبر صلی الله علیه و آله خندید و فرود آمد و برایم پشت خود خم کرد و بر پشت او قرار گرفتم. به آن که دانه را آفریده و مردمان را پدید آورده است سوگند، اگر می‌خواستم آسمان را با دست بگیرم می‌گرفتم. هبل را از پشت بام کعبه فروافکندم و این آیه نازل گشت: **﴿وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا﴾**<sup>۲</sup>.

احمد بن حنبل<sup>۳</sup> و ابوبکر خطیب<sup>۴</sup>، هر کدام در کتاب خود، به سند از نعیم بن حکیم مدائنی نقل کرده‌اند که گفته است: ابومریم برایم از علی بن ابی طالب علیه السلام نقل کرده که گفته است: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مرا به سراغ بت‌ها برد و فرمود: بنشین. در کنار کعبه نشستم.

پیامبر صلی الله علیه و آله بر شانه‌هایم بالا رفت و فرمود: برخیز و مرا به بت برسان. برخاستم. اما چون ضعف مرا در تحمل خویش دید فرمود: بنشین.

۱. مجلسی در بحار الانوار (۷۶/۳۸) این خبر را به نقل از مناقب آورده است.

۲. اسراء/۸۱: و بگو: حق آمد و باطل نابود شد. آری، باطل همواره نابودشدنی است.

۳. ← مسند احمد، ۸۴/۱.

۴. ← تاریخ بغداد، ۳۲/۱۳.

نشستم و او را از شانه‌های خود فرود آوردم.  
پیامبر ﷺ برای من نشست و فرمود: ای علی، بالا رو.  
بر شانه‌های او رفتم و برخاست. چون مرا بلند کرد چنان به خیالم رسید که اگر بخواهم به آسمان دست یابم، می‌توانم.

بر فراز کعبه رفتم و پیامبر ﷺ فاصله گرفت.  
بت بزرگ آنان، یعنی بت قریش را که از مس بود و با میخ‌هایی از آهن به کف محکم شده بود فروافکندم.

در روایت خطیب است که فرمود: چنان به خیالم رسید که اگر بخواهم می‌توانم به اوج آسمان رسم<sup>۱</sup>.

ابوالحسن علی بن احمد عاصمی، از اسماعیل بن احمد واعظ، از ابوبکر بیهقی به سند وی از ابو مریم، از امیر مؤمنان علیه السلام برایم نقل کرده که فرموده است: پیامبر خدا ﷺ به من فرمود: مرا بر شانه گیر تا بت‌ها را از کعبه فروافکنیم. اما من نتوانستم او را بر دوش کشم. او مرا بر دوش کشید. اگر می‌خواستم در آسمان چنگ افکنم می‌توانستم.

در خبری دیگر است که فرمود: خدای را سوگند، اگر می‌خواستم با دستان خود به آسمان برسم می‌رسیدم.

قاضی ابوعمر و عثمان بن احمد، از [یکی از] استادان خود به سند وی از ابن عباس روایت کرده که گفته است: پیامبر خدا ﷺ به علی علیه السلام فرمود: برخیز تا با هم به سراغ بتی که بر فراز کعبه است رویم و آن را درهم شکنیم.

هر دو برخاستند و چون بدان جا رسیدند، پیامبر ﷺ به علی علیه السلام فرمود: بر شانه‌هایم رو تا تو را بلند کنم و بدان برسی.

علی علیه السلام دستار خود به پیامبر ﷺ داد و پیامبر ﷺ آن را روی شانه انداخت. پس علی علیه السلام را روی شانه بلند کرد و بر بام کعبه نهاد.

علی علیه السلام آن بت را که از مس بود از فراز کعبه افکند.

پیامبر ﷺ فرمود: ای علی، فرود آی.

علی علیه السلام چونان که گویی دو بال دارد از فراز کعبه به زمین پرید.  
گفته‌اند: عمر آرزو کرده بود این کار را انجام دهد. اما پیامبر ﷺ به او فرمود:  
«کسی که آن را پرستش کرده است نتواند آن را از جای برکند»<sup>۱</sup>.

هنگامی که ابوبکر [پس از پیامبر ﷺ] بر منبر او رفت یک پله فروتر نشست. چون عمر بر آن منبر رفت باز یک پله فروتر نشست. چون عثمان بر آن منبر رفت یک پله فروتر نشست. اما چون علی علیه السلام بر منبر رفت همان جا نشست که پیامبر خدا ﷺ بر آن می‌نشست.

در این میان از مردم همه‌ای شنید. پرسید: این چیست که می‌شنوم؟  
گفتند: این که بر جایی نشسته‌ای که پیامبر ﷺ می‌نشست و آنان که پیش از تو بودند بر آن نشستند!  
فرمود: از پیامبر خدا ﷺ شنیده‌ام که می‌فرمود: «هر کس جانشین من شود و آن که من می‌کرده‌ام نکند خداوند او را به روی در آتش افکند. اینک، خدای را سوگند، من همانم که کرداری چون او کنم، سخن او جامه عمل پوشانم و به داوری او داوری کنم. از این روی بر این جا نشسته‌ام»<sup>۲</sup>.  
آن‌گاه در خطبه خود فرمود: «ای مردم، من در جایگاه برادر و عموزاده خود ایستاده‌ام؛ که او خود مرا از رازهایم و از آنچه از من سر خواهد زد آگاهاند»<sup>۳</sup>.

گویی علی علیه السلام فرموده باشد: من آن کسی هستم که بر شانه‌های پیامبر ﷺ و بر مهر نبوت پای نهاده‌ام. این چوب‌ها کدام است؟ من از محمد و محمد از من است.  
امام علیه السلام در خطبه افتخار فرموده است: «من بت‌ها را شکستم، من پرچم‌ها برافراشتم و من اسلام را بنا نهادم»<sup>۴</sup>.

ابن نباته گفته است: تا آن زمان که به دست او ریسمان اسلام استواری یافت، دارودسته

۱. «ان الذی عبده لا یقلعه». روایت در بحار الانوار (۷۷/۳۸) از مناقب نقل شده است.

۲. «من قام مقامی و لم یعمل بعملی اکته الله النار و انا و الله العامل بعمله الممثل لقوله الحاکم بحکمه فلذلک قمت هنا».

۳. «معاشر الناس. قمت مقام اخى و ابن عمی و لانه اعلمنی بسری و ما یكون منی». روایت در بحار الانوار (۷۸/۳۸) از مناقب نقل شده و در نهج الایمان ابن جبر (۶۱۱) نیز آمده است.

۴. «انا کسرت الاصنام، انا رفعت الاعلام انا بنیت الاسلام».

بت پرستان از هم گسست و ایمان با همه جلوه‌هایش همه جا گسترد و تهمت و تهمت‌زنان با همه میداننداری به نابودی پیوست.

مقام ابراهیم را بر هر سنگی شرافت است، از آن روی که ابراهیم علیه السلام بر آن پای نهاده است. پس باید پای علی علیه السلام از سر دشمنان او والاتر باشد؛ زیرا آن پای بر مهر نبوت نهاده شده است. البته، غالیان و مشبهه از این نیز فراتر گویند، آن‌سان که شاعرانشان در اشعار خود گفته‌اند. برای نمونه، از ابونواس نقل شده که گفته است:

مرا گفتند: درباره علی مرتضی علیه السلام سخن بگوی که آتش برافروخته عشق او را فرونشاند.  
گفتم: سخن من به مردی نرسد که نادانان درباره‌اش آن اندازه سرگشته شده‌اند که او را پرستیده‌اند.

علی علیه السلام آن کسی است که پای خود بر جایی نهاد که خداوند دست خویش بر آن نهاده بود.<sup>۱</sup>

دیگری گفته است:

گفتند: علی علیه السلام آن مرد پاک را ستوده‌ای. گفتم: هر که در هر جای زمین مدیحه گوید او مقصود است.  
چه گویم درباره آن‌که بر جایی پای نهاد که خداوند رحمان بر آن دست نهاده بود.<sup>۲</sup>

سید مرتضی گفته است:

در آن خانه پر حرمت هر سال و هر گاه که کسی بر آن طواف کند برای ما او را نشان قدم است،  
و به جد ما و به همتای خویش از بیت الحرام دفاع کرد و بت‌های آن خانه را لرزاند.  
آن دو خورشید هدایت را بر ما هویدا ساختند تا زمانی که حلال و حرام خدا روشن گشت.<sup>۳</sup>

- 
- |                                      |                           |
|--------------------------------------|---------------------------|
| ۱. قیل لی قل فی علی المرتضی          | کلمات تطفؤ ناراً موقده    |
| قلت لایبلغ قولی رجلاً                | حار ذو الجهل الی ان عبده  |
| و علی واضعاً رجلاً له                | بمکان وضع الله یده        |
| بیت‌ها را در دیوان ابی‌النواس ندیدم. |                           |
| ۲. قالوا مدحت علی الطهر قلت لهم      | کل امتداح جمیع الارض مضاه |
| ماذا اقول لمن حطت له قدم             | فی موضع وضع الرحمن یمناه  |
| ۳. و لنا من البیت المحرم کلمه        | طافت به فی موسم اقدامه    |



مهیار دیلمی گفته است:

چه کسی در نبرد با یهودیان آیت بود و چه کسی در نبرد خسیف همدم جنیان شد؟  
و چه کسی در نبرد بدر و احد با پراکندن آن صف‌ها، دین را سامان داد؟  
و در راه خدا بتان آن قوم را در مقابل دیدگان جمعی که آن جاگرد آمده بودند درهم شکست؟<sup>۱</sup>

ابو الحسن قمی گفته است:

همان کس که در مکه و در جمع انبوه مسلمانان بر شانه‌های پیامبر ﷺ رفت.<sup>۲</sup>

ابن حجاج گفته است:

رومیان و مسیحیان را در حالی پشت سر نهاد که بر مرگ صلیبیان اندوه داشتند.  
همانند آن که از جانب علی علیه السلام آن امام هدایت بر بتان گذشت.<sup>۳</sup>

عونى گفته است:

علی علیه السلام بر پشت پیامبر ﷺ پای نهاد. اما آیا آن دو پیر شما بر پشت او پای نهادند؟<sup>۴</sup>

→

- |                                     |                           |
|-------------------------------------|---------------------------|
| و بجدنا و بصنوه دعبت عن ال          | بیت الحرام و زعزت اصنامه  |
| و هما علینا اطلعا شمس الهدی         | حتى استنار حلاله و حرامه  |
| ← دیوان الشریف الرضی، ۱۶۲/۳.        |                           |
| ۱. فمن آية الباب يوم اليهود         | و من صاحب الجن يوم الخسیف |
| و من جمع الدین فی يوم بدر           | و احد بتفریق تلك الصفوف   |
| و هدم فی الله أصنامهم               | بمرأى عیون علیه عکوف      |
| ← دیوان مهیار الدیلمی، ۲۶۳/۲ و ۲۶۴. |                           |
| ۲. و المرتقى كتف النبی بمكة         | فی مجمع للمسلمین كثیف     |
| ۳. جاوز الروم و النصاری یحاً        | نون بمقتل الصلیبان        |
| مثل ما كان قد جرى من علی            | من امام الهدی علی الاوثان |
| ۴. علی علی ظهر النبی توطیا          | فهل ظهره شیخاکما یطئان    |

همو را است:

بت‌های شرک را درهم شکستی و وای بر آنان باد، آن هنگام که بر شانه‌های پیامبر هدایت صلی الله علیه و آله رفتی<sup>۱</sup>.

همو گفته است:

امیرمؤمنان علیه السلام، همان ابوتراب، اسلام را به شمشیرهای تیز بنا کرد. همو که در هر گرفتاری‌ای و آن زمان که جنگ شعله می‌افروخت یاور محمد صلی الله علیه و آله بود. در راه خدا پیکار کرد و هرگز در این جهاد نه سست شد و نه خستگی پذیرفت. علی علیه السلام درهم‌شکنندهٔ بتان است، آن هنگام که بر شانه‌های پیامبر صلی الله علیه و آله رفت و خود را بدان بلند رساند<sup>۲</sup>.

همچنین گفته است:

چه کسی بر شانهٔ محمد پیامبر صلی الله علیه و آله رفته است و چه کسی پدر فرزندان فاطمه علیها السلام است؟ خویشاوندی آنان با پیامبر صلی الله علیه و آله را چه معنا است و چگونه آن‌سان که در کتاب‌ها ثبت است پیامبر صلی الله علیه و آله از میان همه، تنها با ایشان به مباحله رفت؟<sup>۳</sup>

سرانجام گفته است:

این، و همچنین محمد صلی الله علیه و آله در روز فتح حیدر علیه السلام را فراخواند که برخیز تا به سراغ بتان رویم،

- 
- |                              |    |
|------------------------------|----|
| کسرت اصنام اهل الشرک ویلهم   | ۱. |
| امیرالمؤمنین ابوتراب         | ۲. |
| غیاث محمد فی کل کرب          |    |
| و جاهد فی سبیل الله ما ان    |    |
| علی کاسر الأصنام لما         |    |
| و من ارتقی کتف النبی محمد    | ۳. |
| ما شأن عرسهم و کیف تباهلوا   |    |
| لما علوت من الهادی علی الکتف |    |
| بنی الاسلام بالبیض الرقاق    |    |
| اذا ما الحرب قامت فوق ساق    |    |
| یحانی فی الجهاد و لایتاقی    |    |
| رقی کتف النبی الی بساق       |    |
| و کذلک ابنا فاطم الزهراء     |    |
| دون الوری کما هی الاملاء     |    |

و برای او خم شد تا بر پشت وی رفت. وه که این چه جایگاهی بلند و ارجمند است! علی علیه السلام گفت: اگر در آن هنگام می خواستم به آسمان خدا دست اندازم می توانستم و اگر می خواستم ستارگان را برانم مرا همراهی می کردند<sup>۱</sup>.

دعبل گفته است:

علی علیه السلام بر شانه پیامبر محمد صلی الله علیه و آله رفت. آیا کسی از مردمان جز علی علیه السلام بتان را شکسته است؟<sup>۲</sup>

زاهی گفته است:

او درهم شکننده بتان است در آن روز که اندوه از چهره پیامبر صلی الله علیه و آله برگرفت. بر شانه برترین مردمان بالا رفت و البته جنبش دین با او همدم است. و لات را نگونسار کرد و هبل را در حالی که درهم شکسته بود بر زمین افکند، و مولای من بر فراز خانه رفت و آن را از ناپاکی هایی که در آن بود پیراست<sup>۳</sup>.

ابن رزیک گفته است:

اما علی علیه السلام پای بر فراز شانه برترین مردمان نهاد تا ارجمندی را از هبل ستاند<sup>۴</sup>.

- 
- |    |  |   |
|----|--|---|
| ۱. | فهذا و يوم الفتح نادى محمد<br>و طاطا له حتى اعتلى فوق ظهره<br>فقال عنى لو أشأ نلت عندها                            | ألا قم الى الأصنام حيدر فاقلع<br>فأجلل بهذا من مقام و أرفع<br>سما الله أو رمت النجوم أتت معى<br>فهل كسر الاصنام خلق سوى على |
| ۲. | على رقى كتف النبى محمد<br>بيتها را در شعر دعبل بن على الخزاعى نيافتم.  |   |
| ۳. | مكسر الاصنام فى اليوم الذى<br>رقى على الكاهل من خير الورى<br>و نكس اللات و ألقى هبلا<br>و نام مولای على البيت و قد | اربح عن وجه الهدى عماسه<br>و الدين مقرون به انباسه<br>مـهـشـما يـقـلـبه انتكاسه<br>طـهـر إذ فـارقه انجاسه                   |
| ۴. | اما على علت رجلاه كاهل خي  | ر الخلق حتى ازال العز عن هبل  |

قمی گفته است:

علی علیه السلام بر فراز شانه احمد صلی الله علیه و آله، آن نور الهی رفت و صلیب درهم شکسته را بر زمین افکند.<sup>۱</sup>

خطیب خوارزم گفته است:

علی علیه السلام درهم شکننده بت‌ها است، آن هنگام که بی هیچ مانعی بر شانه‌های پیامبر صلی الله علیه و آله پای نهاد.<sup>۲</sup>

مفجع گفته است:

آهنگ آن داشت که پیامبر صلی الله علیه و آله را بر شانه نهد تا او از ناخرسندی بتان که بر کعبه آویخته و نصب شده‌اند آن‌ها را از جای برکند.

اما سنگینی بار نبوت بر او فشار آورد تا جایی که نزدیک بود در زیر این سنگینی خم شود.

پس علی علیه السلام آن همتای پیامبر صلی الله علیه و آله بر شانه او رفت و این چه بلند جایگاهی است!

او بت‌ها را از لبه کعبه فروافکند و کعبه را از این ناپاکی‌ها پاک ساخت.

اگر وصی در آن هنگام می‌خواست کف دست را به ستاره رساند آن را دور نمی‌یافت.<sup>۳</sup>

مرزوقی - و به گفته برخی، حصفکی - گفته است:

خداوندا، به آن قدم که آن‌ها را بر شانه آن‌که به قاب قوسین بار یافته بود نهادی،

و به حرمت آن پای که شانه آن پیامبر صلی الله علیه و آله تأیید شده به رسالت را پلکانش ساختی،

آن دو تن را در روز رستاخیز وسیله‌ام قرار ده تا جهنم را دیدار نکنم.<sup>۴</sup>

- |                               |                            |
|-------------------------------|----------------------------|
| ۱. علی تعالی منکب النور احمد  | فاهوی الیه بالصلیب المهمم  |
| ۲. علی کاسر الاصنام لما       | علاکتف النبی بلا احتجاب    |
| ۳. رام حمل النبی کی یقلع الاص | نام من سخطها المثل الجثیا  |
| فحباه ثقل النبوة حتی          | کساد یناد تحته مثنیا       |
| فارتقی منکب النبی علی         | صنوه ما أجل ذاک رقی        |
| فأماط الأوثان عن طابة الکعب   | بة ینقی الارجاس عنها نقیا  |
| و لو ان الوصی حاول مس ال      | نجم بالكف لم یجده قصیا     |
| ۴. یا رب بالقدم التی أوطأتها  | من قاب قوسین المحل الأعظما |

سروجی گفته است:

حیدر علی<sup>علیه السلام</sup> در حضور جمعی از مردمان شهر و بیابان بر پشت پیامبر<sup>صلی الله علیه و آله</sup> رفت، تا به بالای خانه رسید و شتابان هبل را از فراز کعبه خداوند بر زمین افکند و فرود آمد<sup>۱</sup>.

ناشی گفته است:

گو این که شانه‌های علی<sup>علیه السلام</sup> ستر بود و تاب بر پشت کشیدن پیامبر<sup>صلی الله علیه و آله</sup> را داشت، اما مگر نه آن است که علی<sup>علیه السلام</sup> بر فراز شانه‌های آن آخرین پیامبران رفت؟ پیامبر خدا<sup>صلی الله علیه و آله</sup> از سر عمد او را بر شانه برد تا فضیلت‌های او را بیکران سازد، و آن رخداد در روز فتح مکه بود، و پیش از آن بتان پیرامون خانه بودند و کفر آن را در میان گرفته بود.

سپس آن برترین مردمان او را به بر دوش کشیدن گرامی بداشت و خجسته باد آن که بر دوش کشید و خجسته باد آن که بر دوش کشیده شد.

چون بتان را بازگون ساخت، با دست اشاره کرد و نزدیک بود، انگشتان وی به افق رسد. آیا آن کس که باب خیبر را که شتران و اسبان جابه‌جایش می‌کردند از جاکند، از چنین کاری عاجز ماند؟<sup>۲</sup>

→

- |                              |                                 |    |
|------------------------------|---------------------------------|----|
| و بحرمة القدم التی جعلت لها  | کتف المؤید بالرسالة سلما        |    |
| اجعلهما ربی الیک وسیلتی      | فی یوم حشر أن أזור جهنما        |    |
| رقی علی ظهر النبی حیدر       | من دون جمع بین بدو و حضر        | ۱. |
| حتی علا البیت و ألقى هبلا    | من کعبة الله سریعا و انحدر      |    |
| أما علا من خاتم الرسل کاهلا  | و قدکان عبلا یحمل الظهر کاهله   | ۲. |
| و لکن رسول الله علاه عامداً  | علی کتفیه کی تناهی فضائله       |    |
| و ذلک یوم الفتح و البیت قبله | و من حوله الاصنام و الکفر شامله |    |
| فشرفه خیر الأنام بحمله       | فبورک محمولا و بورک حامله       |    |
| فلما دحی الاصنام أومی بکفه   | فکادت تنال الافق منه أنامله     |    |
| أیعجز عنه من دحی باب خیبر    | و یحمله أفراسه و رواحله         |    |

همو گفته است:

دین خدا را برپا بداشت، آن هنگام که پس از فتح مکه دستان او هبل را درهم شکست.  
بر شانه‌های پیامبر ﷺ بالا رفت، در حالی که اگر می‌خواست تاب بر دوش کشیدن پیامبر ﷺ را داشت،  
و اگر می‌خواست به ستارگان دست برساند می‌رساند. صاحب عرش آنچه را او عهده‌دار شده بود بر او آسان ساخت.<sup>۱</sup>

همچنین گفته است:

در هنگام فتح مکه، بت‌هایی شکست و در دل آنان که بت‌پرستند کینه‌ها بر جای نهاد،  
و سران قریش کینه خود از او آشکار ساختند و او پس از پیامبر مصطفی ﷺ به محنت گرفتار آمد.  
با او دشمنی ورزیدند که شمشیرش کفر را سرنگون کرده و دین حنیف به برکت آن چیرگی یافته است.<sup>۲</sup>

خطیب منبج گفته است:

کسی است که پیامبر ﷺ او را بلند کرد تا بتان آن بنا را خوار کند.  
او لات و عزی را با هم بر هبل کوبید و همه را به زبونی درافکند.  
پیشتر نیز هیچ کدام از آن‌ها را سجده نکرده بود، با آن که مکیان همه را سجده گزارده بودند.  
دعای ابراهیم علیه السلام درباره او اجابت شد و او در آن شهر از محبوبان گشت.<sup>۳</sup>

- 
- |                            |                                |
|----------------------------|--------------------------------|
| ۱. أقام دین الاله إذ كسرت  | یداه من فتح مكة هبلا           |
| علا على كاهل النبي و لو    | رام احتمالا لأحمد حملا         |
| و لو أراد النجوم لامسها    | هناه ذو العرش ما به كفلا       |
| و كسر أصناما لدى فتح مكة   | فأورث حقداً كل من عبد الوثن    |
| فأبدت له عليا قریش تراتها  | فأصبح بعد المصطفى الطهر في محن |
| يعادونه إذ أخفت الكفر سيفه | و اضحى به الدين الحنيفي قد علن |
| و من نهض النبي به فأضحى    | بأصنام البنية مستهينا          |

دیگری گفته است:

چه کسی بر پشت پیامبر ﷺ رفت و بتان را با پیروزی درهم شکست؟<sup>۱</sup>

به هر روی، حدیث رفتن علی علیه السلام بر شانه‌های پیامبر ﷺ درست همانند حدیث معراج است و هر یک از آن‌ها در دو زمان مختلف و از دو ناحیه متفاوت نقل شده‌اند و این خود نشان می‌دهد که هر یک از این دو رخداد دوبار به وقوع پیوسته‌اند.

در مسند ابویعلی است که ابومریم گفته: علی علیه السلام فرموده است: شبانه با پیامبر خدا ﷺ رهسپار شدم تا به کعبه رسیدیم. فرمود: بنشین.

نشستم.

پیامبر خدا ﷺ بر شانه‌ام رفت و او را بلند کردم.

چون ضعف مرا در بلند کردن خود دید فرمود: بنشین.

نشستم.

پیامبر ﷺ فرود آمد و نشست و فرمود: بر شانه‌هایم بالا رو.

بر شانه‌های او بالا رفتم و برخاست تا جایی که به خیالم رسید که اگر می‌خواستم، می‌توانستم به آسمان دست یابم. بر بام خانه شدم و به سراغ بت قریش رفتم که تمثال مردی از مس یا سرب بود – و ادامه حدیث ۲.

اسماعیل بن محمد کوفی در روایتی طولانی از ابن عباس نقل کرده که گفته است: بتی از آن خزاعه بر بام کعبه بود. پیامبر ﷺ به علی علیه السلام فرمود: ای علی، همراه شو تا آن بت را از خانه به زیر افکنیم. شبانه روانه شدند و پیامبر ﷺ به علی علیه السلام فرمود: ای ابوالحسن، بر پشت من برو.

→

علی هبل فغادر مستهینا  
كما كانوا بمكة ساجدینا  
فكان لهما من المتحبینا  
و كسر الاصنام بالنصر

دحی باللات و العزی جمیعا  
و لم یسجد له من قبل طوعا  
اجیب دعاء ابراهیم فیه  
و من علا ظهر النبی و ارتقی

۱.

۲. ← ابویعلی، المسند، ۲۵۱/۱.

ارتفاع کعبه در آن زمان چهل ذراع بود و پیامبر خدا ﷺ علی را بلند کرد و پرسید: ای علی، آیا به بالا رسیدی؟

علی گفت: به آن که تو را به حق برانگیخته است سوگند، اگر بخواهم آسمان را با دستان خود لمس کنم می‌توانم چنین کنم.

پس بت را برداشت و بر زمین کوبید و آن بت قطعه قطعه شد.

علی گفت: آن گاه از ناودان آویزان شد و خود را بر زمین افکند.

چون به زمین رسید خندید.

پیامبر ﷺ پرسید: ای علی، خدایت خندان بدارد، از چه روی می‌خندی؟

گفت: ای پیامبر خدا، از شگفتی این خندیدم که خود را از بالای خانه بر زمین افکندم و نه آورده شدم و نه دردی به من رسید.

پیامبر ﷺ فرمود: ای ابوالحسن چگونه تو را دردی باشد؟ آیا در حالی که محمد تو را بلند کرده و جبرئیل تو را پایین آورده است دردی به تو می‌رسد؟<sup>۱</sup>

در اربعین خوارزمی در روایتی طولانی آمده است که من و پیامبر ﷺ روانه شدیم و از این بیمناک بودیم که کسی از قریش ما را ببیند. من آن بت را پرتاب کردم و درهم شکست و پس از آن از کعبه فرود آمدم.<sup>۲</sup>

ابن اسود کاتب گفته است:

یا چه کسی بود که چون شبانه به یاری خداوند و پیشگامانه روانه شدند با او همراه شد؟

به سوی آن بنا، خانه بلند او که همواره به بنیاد برافراشته خویش شناخته است.

تا چون در آن ظلمت و با نگرانی به آن خانه رسیدند،

در آن هنگام کافران از پیرامونش پراکنده بودند و مقام خلوت بود و مردمان طوایف در خواب.

وصی پیامبر ﷺ آهنگ آن کرد که او را بر دوش کشد، اما احساس ضعف کرد و سست شد.

۱. «کیف تألم یا ابا الحسن - او یصیبک وجع - انما رفعک محمد و انزلک جبرئیل». ← ابن حیون، شرح الاخبار، ۳۹۵/۲

(با تفصیلی متفاوت)؛ کوفی، مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام، ۲۱۷/۱.

۲. ← خوارزمی، المناقب، ۲۴؛ کوفی، مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام، ۶۰۶/۲.



نبوت باری نبود که جز پیامبری که خدایش تأیید کرده است بتواند بردوش کشد.  
 پس پیامبر ﷺ پشت خم کرد و او را فرمود: سوار شو و نگران و ترسان مباش.  
 او که فرمانبر بود و گوش شنوا داشت سوار شد، و پدر و مادر به خدای آن فرمانبر و آن فرمانروای  
 مهربان باد.

اگر آن دم می خواست با انگشت ستاره‌ای را بگیرد، می توانست به دو ستاره شب دست یازد.  
 او بت بزرگ را در دست گرفت و از بام کعبه کند و از آن جا بر زمین افکند.  
 تا شانه و سر بت بشکست، پاهایش از هم پاشید و هر کرانه‌اش به سویی افتاد،  
 و همچنان به سراغ بت‌های سنگ و چوب رفت و آن‌ها را با خواری درهم شکست.  
 زان پس کافران که بتی نداشتند بر آن‌ها حسرت خوردند.<sup>۱</sup>

سید حمیری گفته است:

شبی با نگرانی بیرون رفتند و در آن ظلمت آهنگ کعبه کردند.  
 تا چون بدان رسیدند، پیامبر ﷺ او را گفت: ما می خواهیم که این بت را از فراز خانه فروافکنیم.

۱.	أمن سرى معه سواء عندما نحو البنية بيته العالى الذى حتى اذا أتيا اليه بسدفة و يفرق الكفار عن اركانه أهوى ليحمله رآه وصيه ان النبوة لم يكن ليقليلها فحنى النبى له مطاه و قال قم فعلاه و هو له مطيع سامع و لو انه منه يروم بنانه فتناول الصنم الكبير فرجه حتى تحطم منكباة و رأسه و نحا بصم جلامد او ثانهم و غدا عليه الكافرون بحسرة	مضيا بعون الله يبتدران ما زال يعرف شامخ البنيان و هما لما قصدا له وجلان و خلا المقام و هوّم الحيان فونى ونى سوى لالف هدان إلا نـبى أيد النهضان فاركب و لاتك عنه بالخشيان بأبى المطيع مع المطاع الحانى نجما لنال مطالع الدبران من فوقه و رماه بالكذبان و وهى القوائم و التقى الطرفان فأبادهما بالكسر و الايهان و هم بلا صنم ولا او ثان
----	--	---

پس بر پشت من شو. بهترین مردمان آن گاه برخاست و بی آن که شرم کند یا هیبتش مانع شود او را بلند کرد.

تا چون پای ابوالحسن علیه السلام به بام کعبه رسید بت را بر زمین افکند و آن بت درهم شکست، و احمد علیه السلام او را بانگ زد که ای علی علیه السلام، بپر. کاری شایسته به انجام رساندی. خدایم تو را خجسته بدارد؛ و بدین سان کار خویش پیش بردند.<sup>۱</sup>

همو گفته است:

شبى که در ظلمت رهسپار شدند و تاریکی شب را پوشش خود ساختند،  
سوى بتى که خزاعه آن را بزرگ مى داشت رفتند تا آن را درهم شکنند و بگریزند.  
پس گفت: ای علی بر پشت من رو و آن بت را فروافکن، و بدین گونه مهتر مردمان او را مرکب شد.

تا او بت را خرد کرد و درهم شکست و آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله او را گفت: بپر که خدایم تو را پاداش دو چندان دهد.<sup>۲</sup>

این ها همه آیت هایی روشن از این حقیقت است که علی علیه السلام نزدیک ترین کسان به پیامبر صلی الله علیه و آله و

---

۱. و ليلة خرجا فيها على وجل  
حتى اذا انتهيا قال النبى له  
من فوقها فاعل ظهري ثم قام به  
حتى اذا ما استوت رجلا ابى حسن  
ناداه احمد ان ثب يا على لقد  
← دیوان السید الحمیری، ۳۸۲ و ۳۸۳.

۲. و ليلة قاما يمشيان بظلمة  
الى صنم كانت خزاعة كلها  
فقال اعل ظهري يا على و حطه  
يفادره فضا جذاذاً و قال ثب  
يجوبان جلبابا من الليل غيها  
توقره كى يكسراه و يهربا  
فقام به خير الأنام مركبا  
جزاك به ربى جزاه مؤربا

گزیده‌ترین مردمان نزد او و ولیعهد و وصی او بر امت در دوران پس از پیامبر ﷺ است. این در حالی است که از دیگر سوی، پیامبر ﷺ هیچ یک از آن سه تن دیگر را در کاری نایب خود نگرفت، مگر آنچه درباره ابوبکر نقل شده که او را در حج نیابت داد و مگر آنچه در سخن عایشه است که گفت: به ابوبکر بگویید تا نماز مردم را امامت کند.<sup>۱</sup> اما در این هر دو اختلاف نظر وجود دارد.<sup>۲</sup> باری، علی علیه السلام را مزیت‌های بسیار است. هیچ کس بر او ولایت نیافت و پیامبر ﷺ او را در هیچ جا نگذاشت و با هیچ جماعتی همراه نکرد، مگر آن که او را بر آنان گمارد، با آن که آن دو نخست در زیر ولایت اسامه، عمرو بن عاص و کسان دیگر بودند.<sup>۳</sup> منصور نمیری گفته است:

چه کسی است که احمد ﷺ او را به ولایت بر علی علیه السلام گمارده باشد تا بر او ولایت یابد؟ اما ابوالقاسم پیامبر ﷺ را بگو: آن که تو ولایتش دادی هیچ چیز از آنچه داشت برایش نگذاشتند.<sup>۴</sup>

۱. ← ابن حنبل، مسند احمد، ۲۰۹/۱.

۲. برای آگاهی بیشتر ← ابن حیون، شرح الاخبار، ۲۳۲/۲؛ مفید، الفصول المختارة، ۱۲۴.

۳. ← ابن حیون، دعائم الاسلام، ۴۱/۱.

۴. من کان ولی احمد والیا      علی علی فیولوا علیه  
قل لابی القاسم ان الذی      ولیت لم یتک و ما فی یدیه

## فصل ۱۸

### پیشگامی در تدبیر و پرهیز از کوتاه آمدن

#### ستاندن کلید کعبه در روز فتح

در تفسیر ثعلبی<sup>۱</sup>، قشیری، واحدی<sup>۲</sup>، قزوینی، معانی زجاج<sup>۳</sup>، مسند موصلی<sup>۴</sup> و اسباب نزول القرآن واحدی<sup>۵</sup> آمده است که چون پیامبر خدا ﷺ روز فتح به مکه درآمد، عثمان بن طلحه عبدی در خانه کعبه را بست و بر بالای بام رفت.

پیامبر ﷺ کلید را از او خواست.

گفت: اگر او را پیامبر خدا ﷺ می دانستم او را باز نمی داشتم.

پس علی بن ابی طالب علیه السلام بر بام رفت، دست او را پیچاند و کلید را از او ستاند و در را گشود.

پیامبر ﷺ به درون کعبه رفت و در آن دو رکعت نماز خواند.

چون بیرون آمد، عباس از آن حضرت خواست کلید را به او بسپارد. اما این آیه نازل شد: **وَإِنَّ اللَّهَ**

---

۱. ← الکشف والبيان، ۳/۳۳۲.

۲. ← الوجيز، ۱/۲۷۰.

۳. ← معانی القرآن و اعرابه، ۲/۶۶، با اختصار.

۴. روایت را در المسند نیافتم.

۵. ← اسباب النزول، ۱۰۴.

يَا مُرْكُمُ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا<sup>۱</sup>.

بدین سان پیامبر ﷺ فرمود تا کلید را به عثمان بازگردانند و از او پوزش طلبند. عثمان به علی علیه السلام گفت: ای علی، اجبار کردی و آزار دادی و اینک آمده‌ای و پوزش می‌طلبی. علی علیه السلام فرمود: خداوند در شأن تو آیه‌ای نازل کرده است، و سپس آن آیه را خواند. عثمان که این شنید اسلام آورد و پیامبر ﷺ کلید را در دست او باقی گذاشت. در روایت صاحب اسباب النزول است که جبرئیل آمد و فرمود: تا این خانه برپا است کلید و پرده‌داری در دست فرزندان عثمان باشد. این کلید تا روزگار حاضر در دست ایشان است<sup>۲</sup>.

### کشف‌نامه جاسوس

در دو صحیح<sup>۳</sup>، در دو تاریخ<sup>۴</sup>، در دو مسند<sup>۵</sup> و در بیشتر تفسیرها<sup>۶</sup> آمده است که ساره وابسته ابو عمرو بن صیفی بن هشام از مکه به در یوزگی نزد پیامبر ﷺ آمد. پیامبر ﷺ بنی عبدالمطلب را فرمود او را عطا دهند.

در این میان، حاطب بن ابی بلتعنه به او ده دینار داد تا با خود نامه‌ای به مکه برد و مکیان را از این که پیامبر ﷺ آهنگ آن جا دارد بیاگاهاند. پیامبر ﷺ رهسپاری به سوی مکه را پنهان می‌داشت تا آنان را غافلگیر کند. آن زن نامه را گرفت و لابه‌لای موهای خود پنهان کرد و روانه شد.

۱. نساء/۵۸: خدا به شما فرمان می‌دهد که سپرده‌ها را به صاحبان آن‌ها رد کنید.

۲. ← واحدی، اسباب النزول، ۱۰۵.

۳. ← بخاری، الجامع الصحیح، ۱۰۹۵/۳، ۱۴۶۳/۴ (مطابق‌ترین با روایت کتاب حاضر)، ۱۵۵۷ و ۱۸۵۵ و ۲۳۰۹/۵ و ۲۵۴۳/۶؛ مسلم، الصحیح، ۱۹۴۱/۴.

۴. ← طبری، تاریخ الامم والملوک، ۱۵۵/۲؛ بلاذری، انساب الاشراف، ۳۵۴/۱ و ۳۵۵.

۵. ← ابن حنبل، مسند احمد، ۷۹/۱، ۱۰۵، ۳۵۰/۳؛ ابویعلی، المسند، ۳۱۶/۱ - ۳۲۱.

۶. برای نمونه ← مقاتل، تفسیر مقاتل بن سلیمان، ۳۴۷/۳؛ زمخشری، الکشاف، ۵۱۰/۴؛ ثعلبی، الکشف والبیان، ۲۹۱/۹؛ طبری، جامع البیان، ۵۸/۲۸.

اما جبرئیل بر پیامبر ﷺ نازل شد و او را از داستان آگاه ساخت.  
پیامبر ﷺ علی علیه السلام، زبیر، مقداد، عمار، عمر، طلحه و ابومرثد را به تعقیب او فرستاد.  
آنان در روضه خاخ خود را به او رساندند و نامه را از او خواستند.  
زن انکار کرد و با او نامه‌ای نیافتند و آهنگ بازگشت داشتند.  
ولی علی علیه السلام گفت: خدای را سوگند که نه پیامبر ﷺ ما را دروغ گفته و نه ما او را دروغگو دانسته‌ایم.

شمشیر برکشید و گفت: آن نامه را بیرون آور ورنه، خدای را سوگند، تو را گردن زنم.  
ساره نامه را از میان گیسوان بیرون کشید و امیرمؤمنان علیه السلام نامه را گرفت و به حضور پیامبر ﷺ بازگشت.

پیامبر ﷺ حاطب بن ابی بلتعه را خواست و از او پرسید: چه چیز تو را به این کار واداشت؟  
گفت: من در میان مردمان مکه و در پناه آنان ارجمند بودم و اینک دوست داشتم با این نامه دوستی بیشتر آنان را به چنگ آورم تا از این رهگذر خطر از کسانم دور کنند.  
پس این آیه نازل شد: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ﴾<sup>۱</sup>.

سده و مجاهد<sup>۲</sup> در تفسیر خود از ابن عباس روایت کرده‌اند که در آیه ﴿لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ﴾ گفته: یعنی با نامه‌نگاری و راهگشایی برای ایشان با آن‌ها دوستی می‌کنید ﴿وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ﴾<sup>۳</sup>، در حالی که ایشان به آن حق و کتابی که بر شما نازل شده است کافر شده‌اند ﴿يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ﴾ محمد و شما را بیرون می‌رانند، و پیش از این نیز مؤمنان را بیرون رانده‌اند ﴿أَنْ تُوْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ﴾<sup>۴</sup>، بدان بهانه که شما به پروردگارتان ایمان آورده‌اید. پیامبر ﷺ، علی علیه السلام و حاطب هر سه از کسانی بودند که از مکه رانده شده بودند. اما

۱. ممتحنه/۱: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، دشمن من و دشمن خودتان را به دوستی مگیرید، به طوری که با آن‌ها اظهار دوستی کنید.

۲. در تفسیر مجاهد در ذیل سوره ممتحنه نیافتم.

۳. ممتحنه/۱: و حال آن‌که قطعاً به آن حقیقت که برای شما آمده کافرند.

۴. ممتحنه/۱: چرا به خدا پروردگارتان ایمان آورده‌اید.

پیامبر ﷺ آن مرد را بدان واسطه که ایمان آورده بود از ایشان جدا دانست ﴿إِنْ كُنْتُمْ خَرَجْتُمْ جِهَادًا فِي سَبِيلِي وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي تُسِرُّونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ﴾<sup>۱</sup>؛ یعنی پنهانی به آنان نامه می‌نگارید و خبر پیامبر ﷺ به ایشان می‌دهید و خیر آنان می‌خواهید ﴿وَإِنَّا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ﴾<sup>۲</sup> یعنی بدان نامه که پنهان داشتید ﴿وَمَا أَعْلَنْتُمْ﴾ و آن‌که آشکار ساختید و نیز این که امیرمؤمنان (علیه السلام) به زبیر فرمود: خدای را سوگند، آن زن در این که می‌گوید نامه‌ای به همراه ندارد دروغ می‌گوید و خداوند و پیامبر ﷺ او راست گفته‌اند و بدین ترتیب نامه را از آن زن ستاند. ﴿وَمَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ﴾ هر کدام از شما که این کار را با نامه‌نگاری برای مکیان به انجام رساند همو ﴿فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ﴾ سخت گمراه است.

### چشم فتنه را درآوردیم

این جمله نیز از آن امام مشهور است که فرمود: «من چشم فتنه را درآورده‌ام و کسی جز من مرد درآوردن این چشم نبوده است»<sup>۳</sup>.

طبری<sup>۴</sup> و مجاهد<sup>۵</sup> در تاریخ‌های خود آورده‌اند که عمر بن خطاب مردم را گرد آورد و از ایشان پرسید تاریخ را از چه روزی بنویسند.

علی (علیه السلام) فرمود: از آن روز که پیامبر خدا ﷺ هجرت کرد و مشرکان فرونشستند. گویی امام در این سخن خود بدان اشاره می‌کند که بدعتی مگذارید و همان‌گونه تاریخ تعیین کنید که در روزگار پیامبر ﷺ می‌کردند؛ چه، آن حضرت در ماه ربیع‌الاول به مدینه آمد و از همان زمان فرمود این هنگام مبدأ تاریخ باشد. مسلمانان نیز بر این پایه که یک ماه و دو ماه و چند ماه از آن زمان گذشته است تاریخ رخدادها را معین می‌کردند تا آن‌که یک سال بر هجرت گذشت.

طبری مورخ این خبر را به نقل از ابن‌شهاب [زهري] آورده است<sup>۶</sup>.

۱. ممتحنه/۱: اگر برای جهاد در راه من و طلب خشنودی من بیرون آمده‌اید.

۲. ممتحنه/۱: و من به آنچه شما پنهان داشتید دانایم.

۳. «انا فقأت عين الفتنة و لم يكن ليفقأها غيري». ← شریف رضی، نهج البلاغه، خطبة ۹۳، با اندکی تفاوت.

۴. ← تاریخ الامم والملوک، ۴/۲.

۵. ظاهراً مقصود تاریخ بنی‌امیه یا اخبار بنی‌امیه از ابن‌مجاهد کابلی (حدود ۲۱۰ ق.) است که البته از آن نشانی نیافته‌ام.

۶. ← تاریخ الامم والملوک، ۴/۲.

## سیاست‌های اعجازین

سیاست‌های علی علیه السلام به واسطه دشواری و گوناگونی حکم اعجاز داشت؛ چرا که پیروان او بر دو گروه بودند: گروهی عقیده داشتند عثمان به ستم کشته شده است. این گروه عثمان را دوست داشتند و از دشمنانش او بیزاری می‌جستند. اما گروهی دیگر که توده مردان جنگی و صاحبان ثروت و قدرت را در برمی‌گرفت عقیده داشتند که عثمان به واسطه رخدادهایی که پیش آورده و او را سزاوار مرگ کرده کشته شده است. حتی برخی از این گروه صریحاً او را کافر می‌خواندند.

هر یک از این دو گروه هم می‌پنداشتند که علی علیه السلام موافق ایشان است. او خود می‌دانست هرگاه با یکی از این دو گروه همراهی کند، گروه دیگر از او بپراکند و او را واگذارد. از این روی در سخن خود تعبیرهایی به کار می‌گرفت که ظاهراً با هر دوی آن‌ها سازگاری داشته باشد، آن‌سان که فرمود: «خدا عثمان را کشت و من نیز همراه او»<sup>۱</sup>.

## فرماندن خلیفه و تدبیر علی علیه السلام

در تاریخ طبری<sup>۲</sup> است که ابوبکر هذلی گفته است: مردمان همدان، ری، نهاوند، قومس و اصفهان گرد آمدند و بر ابوبکر شوریدند.

طلحه برخاست و اظهار وفاداری کرد<sup>۳</sup>.

عثمان گفت: با شامیان و مردمان یمن و کوفه و بصره به پیکار ایشان می‌روی.

اما امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «اگر شامیان را از شام رهسپار کنی رومیان بر زنان و کودکان ایشان می‌تازند. اگر رومیان را از یمن روانه کنی حبشیان بر زنان و کودکان ایشان می‌تازند. اگر سپاهییانی از این دو حرم گسیل داری عرب‌ها از هر سوی بر تو بشورند تا جایی که آن رخنه‌ها و خلل‌ها که پشت جبهه خود داری تو را بیش از آنچه پیش روی داری مشغول کند.

---

۱. «الله قتل عثمان و انا معه». این سخن دو گونه تفسیر می‌شود: یکی این‌که من نیز قتل او را تأیید می‌کنم؛ و دیگری این‌که من هم چون او کشته می‌شوم. در این باره ← رامهرمزی، المحدث الفاضل، ۴۸۳؛ مفید، الجمل، ۱۰۸، بدون «انامعه»؛ ابن‌عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ۴۵۷/۳۹ و ۴۵۸؛ ابن‌شبه، تاریخ المدینة المنورة، ۲۷۴/۴.

۲. ← طبری، تاریخ الامم والملوک، ۵۲۳/۲ - ۵۲۵.

۳. ابن‌شهر آشوب این بخش از روایت طبری را کاملاً مختصر کرده است.



این که گفتی سپاهیان عجم بسیارند و از فزونی ایشان بیم می‌بری، بدان که ما در روزگار پیامبر خدا ﷺ به شمار کسان پیکار نمی‌کرده‌ایم، بلکه به یاری الهی می‌جنگیده‌ایم.

این هم که به تو رسیده است که گرد آمده‌اند تا بر مسلمانان بتازند، خداوند بیش از تو از این تصمیم ایشان ناخرسند باشد و او خود به برهم زدن آنچه خوش ندارد سزاوارتر است.

اگر عجم‌ها تو را بینند گویند: این فرمانروای عرب است و اگر او را بشکنید عرب را درهم شکستاید، و این امر آنان را بیشتر در برابر تو مصمم کند، و تو بدین‌سان آنان را بیشتر بر خود بشورانی، و کسانی که ایشان را یاری نمی‌رسانده‌اند در این وضعیت یاری رسانند.

مرا این نظر است که این مردمان را در شهرهای خود بگذاری و برای مردمان بصره نامه بنویسی تا سه گروه شوند: گروهی بمانند و از زنان و کودکان خود پاسداری کنند، گروهی در میان هم‌پیمانان خود بمانند تا آنان شورش نکنند، و گروهی به یاری برادران خویش به پیکار آن مردمان روند<sup>۱</sup>.

ابو بریده اسلمی گفته است:

علی‌علیه السلام صاحبان خرد را رهبری بسنده است و حرزی که از هر ناخوشایند و هر رخداد بد نگه دارد.

اگر ما را مشکلی در میان گیرد در پیشگاه او زانو زنیم و سخن او را در روشنگری بپذیریم.

او آن وسواس‌ها و آن اندیشه‌های نابودکننده را که در دل است روشن سازد<sup>۲</sup>.

۱. متنی که ابن شهر آشوب آورده چنین است: «ان أشخصت أهل الشام من شامهم سارت الروم الى ذراريهم و ان أشخصت أهل اليمن من يمنهم سارت الحبشة الى ذراريهم و ان أشخصت من هذين الحرمين انقضت العرب عليك من أطرافها و أكنافها حتى يكون مائدع وراء ظهرک من عیالات العرب أهم اليک مما بین یدیک و اما ذکرک کثرة العجم و رهبتک من جموعهم فانما لم نكن نقاتل علی عهد رسول الله بالکثرة و إنما کنا نقاتل بالنصرة و اما ما بلغک من اجتماعهم علی المسير الى المسلمین فان الله لمسيرهم أکره منک لذلك و هو أولى بتغییر ما یکره و ان الأعاجم اذا نظروا اليک قالوا هذا رجل العرب فان قطعتموه قطعتم العرب فکان أشد لکلبهم فکنت البتة علی نفسک و أمدهم من لم یکن یمدهم و لکنی أری أن تقر هؤلاء فی أمصارهم و تکتب الى اهل البصرة فلیتفرقوا علی ثلاث فرق فلتقم منهم فرقة علی ذراريهم حرسا لهم و لتقم فرقة فی أهل عهدهم لئلا ینقضوا و لتسر فرقة منهم الى اخوانهم مدداً لهم». این متن با روایت تاریخ الامم والملوک طبری (۵۲۴/۲) به ویژه در تقدم و تأخر عبارت‌ها تفاوت دارد. همچنین ← مفید، الارشاد، ۲۰۹/۱؛ دینوری، الاخبار الطوال، ۱۳۴.

۲. کفی بعلی قائدأ لذوی النهی  
و نربع الیه ان أمت ملة  
و حرزاً من المکروه والحدثان  
علینا و نرضی قوله ببيان  
من الهلک و الوسواس هاجستان  
یبین اخفاء النفوس التي لها

از امام صادق علیه السلام چنین نقل شده است:

محال است که آتش در سرای ظلمت باشد یا سرگشته‌ای در تاریکی راه یابد.

پس نه به عدالت جز نزد کسانی که دل بندید و نه به هدایت جز نزد صاحبان بصیرت<sup>۱</sup>.

### تنها کسانی که با پیامبر صلی الله علیه و آله در نماز جمعه ماندند

در تفسیر مجاهد<sup>۲</sup> و تفسیر ابویوسف یعقوب بن سفیان [فسوی] آمده که ابن عباس درباره آیه ﴿وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُّوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا﴾<sup>۳</sup> گفته است: در روز جمعه ابن دحیه کلبی از شام بازگشت. او در کنار احجار الزیت بارگشود و سپس بر طبل نواخت تا آمدن خود را به مردم خبر دهد.

مردم همه، مگر علی علیه السلام، حسن علیه السلام، حسین علیه السلام، فاطمه علیه السلام، سلمان، ابوذر، مقداد و صهیب، به سوی او شتافتند و پیامبر صلی الله علیه و آله را که بر منبر ایستاده بود و خطبه می‌خواند واگذارند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند روز جمعه به مسجد من نگریست. اگر این گروه که در مسجد من نشستند نبودند مدینه یکپارچه بر ساکنانش آتش می‌شد و مردم چون قوم لوط به زیر سنگ می‌رفتند»<sup>۴</sup>.

خداوند درباره آنان که مانده بودند این آیه را نازل کرد: ﴿رِجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ﴾<sup>۵</sup>.

---

۱. محال وجود النار فی بیت ظلمة و این یعتدی فی ظل حیران حائر  
فلانطمعوا فی العدل من غیر أهله و لا فی هدی من غیر أهل البصائر  
ابن جبر در نهج الایمان (۳۷۳) این بیت‌ها را از جد خود در نخب المناقب نقل کرده است. آن‌ها را در جایی دیگر نیافتم.

۲. تفسیر مجاهد، ۶۷۴/۲، با اختصار بسیار.

۳. جمعه/۱۱: و چون دادوستد یا سرگرمی‌ای بینند به سوی آن روآور می‌شوند.

۴. «لقد نظر الله يوم الجمعة الى مسجدی فلولا الفئة الذين جلسوا فی مسجدی لانصرمت المدينة علی اهلها نارا و حصبوا بالحجارة کقوم لوط».

۵. نور/۳۷: مردانی که نه تجارت و نه دادوستدی آنان را از یاد خدا و برپا داشتن نماز و دادن زکات به خود مشغول نمی‌دارد و از روزی که دل‌ها و دیده‌ها در آن روز زیرورو می‌شود می‌هراسند.

### از احترام سهل بن حنیف

در تاریخ طبری<sup>۱</sup> آمده است که امیرمؤمنان علیه السلام در جریان هجرت در قبا بر ام‌کلثوم بنت هدم<sup>۲</sup> وارد شد و دو یا سه شب آن جا ماند.

علی علیه السلام دید آن زن در نیمه‌های هر شب بیرون می‌رود و با مردی که از بیرون آمده است دیدار می‌کند و چیزی از او می‌گیرد.

در این باره از او پرسید. گفت: این سهل بن حنیف است که می‌داند من زنی بی‌کس هستم. او به سراغ بت‌های خاندان خود رفته و آن‌ها را درهم شکسته و از این شکسته‌ها برایم آورده و گفته است: این‌ها را هیزم ساز.

امیرمؤمنان علیه السلام پس از این ماجرا سهل بن حنیف را حرمت می‌نهاد.

### روی برگرداندن از عقیل

حسن حسینی در کتاب نسب آورده است که امیرمؤمنان علیه السلام در نبرد بدر عقیل را در فضایی باز دید. اما راه خود از سوی او برگرداند.

عقیل بر او بانگ آورد: ای پسر مادرم، ای علی علیه السلام، خدای را سوگند که تو نیک دیدی کجا هستم. اما عمداً راه خویش از سوی من برگرداندی.

علی علیه السلام نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، آیا می‌خواهی ابویزید را در حالی که با نه تن دیگر دستانش به گردنش زنجیر شده است ببینی؟

فرمود: ما را نزد او ببر.<sup>۳</sup>

### بهترین کس

در قوت القلوب آمده است: به علی علیه السلام گفتند: تو در فلان مسئله با فلانی مخالفت کرده‌ای؟

۱. ← تاریخ الامم والملوک، ۵۷۱/۱.

۲. در منبع پیش گفته «کلثوم بن هدم» آمده است که بنا بر یک روایت علی علیه السلام بر او وارد شد و بنا بر روایتی دیگر بر زنی مسلمان که شوهر نداشت.

۳. ← ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۱۴/۴۱؛ کلینی، الکافی، ۲۰۲/۸؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۲۳۹/۳؛ عیاشی، تفسیر العیاشی، ۶۹/۲.

فرمود: «بهترین ما کسی است که بیشتر از همه از دین پیروی کند»<sup>۱</sup>.

### برخورد با میهمانی که از کسی دیگر شکایت کرد

مردی میهمان او شد. پس در حضور او از کسی شکایت کرد. امام علیه السلام به او فرمود: «به جایی دیگر رو. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ما را از این نهی کرده است که کسی را به حضور پذیریم، مگر آن که طرف نزاع او نیز با او باشد»<sup>۲</sup>.

### شرط او برای پذیرش دعوت

حارث اعور او را به خوردن چیزی در سرای خود دعوت کرد. فرمود: «دعوت تو را پاسخ دادم، بر این شرط که سه چیز را برایم تضمین کنی: چیزی از بیرون برایمان فراهم نسازی، چیزی از آنچه در سرای است کنار نکشی و به زن و فرزند خود احجاف نورزی»<sup>۳</sup>.

### سه سفارش به عمر

امام صادق علیه السلام فرموده است: امیرمؤمنان علیه السلام به عمر بن خطاب فرمود: «سه چیز است که اگر آن‌ها را بدانی و مراعات کنی تو را از هر چه جز آن است بی‌نیاز کند و اگر آن‌ها را واگذاری هیچ چیز تو را سود ندهد»<sup>۴</sup>.

عمر پرسید: ای ابوالحسن، آن‌ها چیست؟

فرمود: «اجرای حدود بر نزدیک و دور، حکم به کتاب خدا در خشنودی و خشم، دادگری میان مردم از سرخ و سیاه»<sup>۵</sup>.

---

۱. «خیرنا اتبعنا لهذا الدین». ← ابوطالب مکی، قوت القلوب، ۲۷۵/۱.

۲. «تحول عنا فان رسول الله نهانا ان نضيف رجلا الا وان يكون خصمه معه». ← کلینی، الکافی، ۴۱۳/۷؛ ابن بابویه، من لا یحضره الفقیه، ۱۳/۳؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ۲۲۷/۶.

۳. «قد اجبتک علی ان تضمن لی ثلاث خصال لاتدخل علینا شیئا من خارج و لاتدخر عنا شیئا فی البیت و لاتجحف بالعیال». برای متن، با تفاوت‌هایی اندک ← ابن بابویه، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۴۵/۱ و ۲۳۵/۲؛ همو، الخصال، ۱۸۹.

۴. «ثلاث ان حفظتهن و علمتهن کفتک ما سواهن و ان ترکتهن لم ینفعک شی سواهن».

۵. «اقامة الحدود علی القریب و البعید و الحکم بکتاب الله فی الرضا و السخط و القسم بین الناس بالعدل بین الاحمر و الاسود».

عمر گفت: به آیینم سوگند که به ایجاز گفتم و رساندی<sup>۱</sup>.

### اجرای حد بر ابن عمر

زراره گفته است: از امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمود: عبیدالله بن عمر را که شراب خورده بود آوردند. عمر دستور داد او را تازیانه زنند. اما هیچ کس برای این کار گام پیش نهاد تا آن که علی علیه السلام با تازیانه‌ای دولایه برخاست و با آن بر او چهل ضربه نواخت<sup>۲</sup>.

### اجرای حد بر ولید

زراره همچنین گفته است: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود: هنگامی که در مورد ولید بن عقبه گواهی دادند که شراب خورده است، عثمان به علی علیه السلام گفت: میان من و این کسان که مدعی اند او شراب خورده است داوری کن. علی علیه السلام فرمود او را با تازیانه‌ای دو شاخه چهل ضربه زنند<sup>۳</sup>.

### اجرای حد بر مردی از بنی اسد

مردی از بنی اسد را به جرمی که کیفرش حد بود گرفتند. طایفه او گرد آمدند تا در این باره سخن گویند. آنان از حسن علیه السلام خواستند با ایشان همراه شود. اما او فرمود: شما خود نزد وی روید که وی به کار شما آگاه تر است. نزد امیر مؤمنان علیه السلام رفتند و خواسته خود را با او در میان نهادند. فرمود: «هرچه در اختیار من باشد و از من بخواهید، به شما خواهم داد»<sup>۴</sup>.

۱. برای روایت و متن های پیش گفته ← طوسی، تهذیب الاحکام، ۲۲۷/۶.

۲. ← کلینی، الکافی، ۲۱۴/۷؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ۹۰/۱۰.

۳. ← کلینی، الکافی، ۲۱۵/۷؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ۹۰/۱۰.

۴. «لا تسألونی شیئاً املک الا اعطیتکم».

آنان از حضور امام علیه السلام بیرون آمدند، در حالی که می پنداشتند خواسته شان برآورده شده است. امام حسن علیه السلام از ایشان در این باره پرسید. گفتند: نزد بهترین کسی رفتیم که می توان نزدش رفت – و ماچرا را با او بازگفتند. فرمود: اکنون همان کاری را بکنید که اگر رفیق شما را تازیانه زدند، خواهید کرد. علی علیه السلام نیز آن مرد را بیرون آورد و بر او حد جاری کرد و فرمود: «خدای را سوگند، این چیزی است که در اختیار من نبوده است»<sup>۱</sup>.

### اجرای حد بر نجاشی شاعر

در تهذیب الاحکام آمده است که نجاشی شاعر را در حالی که در ماه رمضان شراب خورده بود نزد آن حضرت آوردند. امام علیه السلام او را هشتاد تازیانه زد و یک شب زندانی کرد. فرداروز او را خواست و بیست تازیانه دیگر براو زد.

گفت: ای امیرمؤمنان، مرا برای شرب خمر هشتاد تازیانه زدی. این بیست تازیانه چیست؟ فرمود: «این کیفر جسارت تو در شراب خوردن در ماه رمضان است»<sup>۲</sup>. به معاویه خبر رسید نجاشی او را هجو کرده است. گروهی را به دسیسه فرستاد تا نزد امیرمؤمنان علیه السلام درباره او گواهی دادند که شراب خورده است. علی علیه السلام او را گرفت و بر او حد جاری ساخت.

گروهی در این باره از علی علیه السلام خشمگین شدند. یکی از ایشان طارق بن عبدالله نهدی بود که گفت: ای امیرمؤمنان، نمی دانسته ایم که نزد امیران خرد و خاستگاه های فضیلت، اهل معصیت و طاعت و اهل فرقت و جماعت در کیفر با هم برابری تا دیدیم برادرم حارث – و مقصود او نجاشی بود – چنین رفتار کردی و دل ما را چرکین ساختی، کارمان بی سامان کردی و ما را بر راهی داشتی که می پنداشته ایم هر که در آن رود به دوزخ راه برد.

۱. «هذا والله لست املكه». برای متن با تفاوت هایی همراه با داستان ← ابن حیون، دعائم الاسلام، ۴۴۳.

۲. «هذا لتجرک علی شرب الخمر فی شهر رمضان». ← طوسی، تهذیب الاحکام، ۹۴/۱۰ و ۹۵. همچنین ← ابن بابویه، من لایحضره الفقیه، ۵۵/۴؛ کلینی، الکافی، ۲۱۶/۷.

علی‌علیه السلام در پاسخ آنان فرمود: «این کار جز بر فروتنان فرمانبر سنگین است. ای مرد نه‌دی، مگر جز آن است که او مردی از مسلمانان بوده که حرمتی از حرمت‌های الهی را هتک کرده و ما برای پاک کردن و پیراستن او بر او حد جاری کرده‌ایم. ای مرد نه‌دی، هر کس کاری موجب حد انجام دهد و حد بر او اجرا شود این کیفر کفاره او شود. ای مرد نه‌دی، خداوند و کتاب ارجمند خود می‌گوید: ﴿وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اَعْدِلُوا هُوَ اَقْرَبُ لِلتَّقْوٰی﴾<sup>۱</sup>.

پس طارق و نجاشی بیرون رفتند و سوی معاویه رهسپار شدند. گفته می‌شود: نجاشی برگشت.

### بگذار مرا جلاد خوانند

مطر وراق و ابن‌شهاب زهري در روایتی آورده‌اند که چون ابو زینب اسدی، ابومزرع، سعید بن مالک اشعری، عبدالله بن خنیس ازدی و علقمة بن زید بکری بر ولید بن عقبه شهادت دادند که شراب خورده است عثمان در ظاهر فرمان داد بر او حد جاری کنند، لیکن در خفا از این کار نهی کرد.

امیرمؤمنان علی‌علیه السلام که بیم برد بر او حد جاری نشود، همراه با حسن علی‌علیه السلام برخاست تا او را تازیانه زند. ولید گفت: تو را به خداوند و خویشاوندی سوگند می‌دهم.

امام فرمود: ای ابووهب، خاموش! بنی‌اسرائیل با خودداری از اجرای حدود تباه شدند. او را تازیانه نواخت و فرمود: «بگذار پس از این قریش مرا جلاد خود بخواند»<sup>۲</sup>.

رشید و طواط گفته است:

---

۱. «انها لكبيرة إلا على الخاشعين يا اخا بني نهد هل هو إلا رجل من المسلمين انتهك حرمة من حرم الله فأقمنا عليه حدها زكاة له و تطهيراً يا اخا بني نهد انه من اتى حدا فاقم كان كفارته يا اخا بني نهد ان الله عز و جل يقول في كتابه العظيم ﴿وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اَعْدِلُوا هُوَ اَقْرَبُ لِلتَّقْوٰی﴾».

در آغاز این سخن بخشی از آیه ۴۵ سورة بقره اقتباس شده است: ﴿وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ﴾. در پایان سخن نیز آیه ۸ سورة مائده آمده و ترجمه آن چنین است: و البته نباید دشمنی گروهی شما را بر آن دارد که عدالت نکنید.

برای روایت و متن نیز ← ثقفی، الغارات، ۵۳۹/۲ و ۵۴۰.

۲. «لندعونی قریش بعد هذا جلادها». روایت را با این تفصیل و نیز متن را در این ساختار در منابع کهن نیافتیم. اما این مضمون و نیز این متن با تفاوتی در تاریخ المدينة المنورة (۱۰۷/۲) اثر ابن شبه نقل شده است.

مصطفی ﷺ گفت: هیچ واحدی نیست که به جای شماری و طایفه‌ای بسنده کند مگر ابوالحسن. این همان عظمتی است که جایی دیگر می‌جوئید. علی‌علیه مردی درشت است و فرمانبر مردی درشت<sup>۱</sup>.

## در احد

روایت شده است علی‌علیه مردی را که با پسری بدکاری کرده بود مخیر داشت از سه کیفر کشته شدن با شمشیر، ویران شدن دیوار روی او و سوزانده شدن در آتش یکی را برگزیند. آن مرد سوزانده شدن در آتش را به دلیل سختی‌اش برگزید. اما مهلت خواست تا دو رکعت نماز بگذارد.

پس از خواندن نماز سر به آسمان برداشت و گفت: پروردگارا، من کاری زشت انجام دادم و نزد ولی تو آمدم و توبه کردم و اینک سوخته شدن را برگزیده‌ام تا از آتش روز قیامت رهایی یابم. علی‌علیه گریست و اطرافیان گریستند. آن‌گاه فرمود: برو که خدا تو را آمرزید. مردی گفت: ای امیرمؤمنان، حدی از حدود الهی را تعطیل می‌کنی؟ فرمود: «چه غافلی! اگر امام از جانب خداوند باشد و بنده از گناهی که میان او و خدایش بوده است توبه کند، امام حق دارد از او درگذرد»<sup>۲</sup>.

## یک تدبیر

زنی نزد امیرمؤمنان ﷺ آمد و از شوهر خود شکایت کرد که کنیز مرا آبتن کرده است. آن مرد گفت: زن کنیز را به من هبه کرده است. علی‌علیه به آن مرد فرمود: بینه می‌آوری و گرنه تو را سنگسار کنم. چون زن دید که سنگسار شدن در میان است و راهی جز این نیست اقرار کرد که کنیز را به شوهر خود هبه داده است.

---

۱. المصطفی قال فی رهط و فی عدد لکن واحدة إلا کفی ابوالحسن

هذا هو المجد من تبغونه عوجا ان العلی خشن ینقاد للخشن

۲. «و یلک ان الامام اذا کان من قبل الله ثم تاب العبد من ذنب بینه و بین الله فله ان یغفر له». ← کلینی، الکافی، ۲۰۱۷؛

طوسی، تهذیب الاحکام، ۵۴/۱۰.



علی علیه السلام مرد را تازیانه زد و ملکیت مرد بر آن کنیز را نافذ دانست.<sup>۱</sup>

### پرداخت دیه متمرّد

زمان که امیرمؤمنان علیه السلام مردم را به حضور در جنگ صفین برانگیخت اربد بن ربیعہ فزازی برخاست و گفت: ای علی علیه السلام، آیا می خواهی آن سان که مردمان بصره را در آشوب کشتیم مردمان شام را هم بکشی؟ ابوعلاقه تمیمی که آن جا بود گفت:

به خدا پناه می برم از این که مرگ من آن سان باشد که اربد در بازار بزازان مرد.  
قاریان ما او را در میان گرفتند و در پی ایشان چون دستی به کیفر مرگ او بلند شود دستها فروافتد.<sup>۲</sup>

پس علی علیه السلام دیه او را بر بیت المال قرار داد.<sup>۳</sup>

صاحب بن عباد گفته است:

کدام فتوادهنده چون مولایمان علی علیه السلام است که همه در برابرش زبان به اعتراف گشایند و کرنش کنند.<sup>۴</sup>

همو گفته است:

کار مردمان را عهده دار شد و هیچ گاه از ایشان بهره کشی نکرد. زنهار که گاه آنان که عهده دار امور شوند تردید آوردند،  
و هرگز به دانش غیر خود نیاز نداشت. آن گاه که طایفه ای در مسئله های خود نیازمند باشند به حماقت افتند.<sup>۵</sup>

۱. این خبر را نیز مجلسی در بحار الانوار (۵۲/۷۶) به نقل از مناقب آورده است.

۲. اعوذ برّی ان تکون منیتی      کما مات فی سوق البزازین اربد

تغاوره قراؤنا تبعاً لهم      اذا رفعت اید بها وقعت ید

۳. ← منقری، وقعة صفین، ۹۴؛ ابن اعثم، الفتوح، ۴۹۹/۲؛ دینوری، الاخبار الطوال، ۱۶۴.

۴. من کمولانا علی مفتیا      خضع الكل له و اعترفا

بیت را در دیوان صاحب بن عباد نیافتم.

۵. تولی امور الناس لم يستغلهم      الا ربما یرتاب من یتقلّد

باری، این‌ها که گذشت مزیت‌هایی از علی عليه السلام است که در آن‌ها با دیگر مردمان مشارکت داشته است و بدین‌سان امتیازهایی که در میان صحابه پراکنده و هر کدام یکی یا چندتایی از آن‌ها را داشته‌اند همه در او گرد آمده و این خود دلیلی بر برتری او بر دیگران است و از دیگر سوی مقدم داشتن دیگران بر آن‌که برتر باشد کاری است ناصواب.

صاحب بن عباد گفته است:

آنچه از خلق و خلق و فضیلت و بلندی که در میان همهٔ مردمان پراکنده در او گرد هم آمده است.<sup>۱</sup>

رشید و طواط گفته است:

آن نکویی‌ها که ممکن است در یاران پراکنده باشد همه یکجا در آن هدایتگر ابوالحسن گرد آمده است.<sup>۲</sup>

دیگری گفته است:

آن خوبی‌ها که در آن شیر دلاور ابوالحسن گرد آمده بود در هیچ‌یک از مردمان یکجا نبود.<sup>۳</sup>

علی بن هارون گفته است:

آیا یکی از ارجمندی‌ها را توان سراغ داشت که ابوالحسن در آن بر همهٔ مردمان پیشگام نباشد؟<sup>۴</sup>

منجم گفته است:

آنچه را از این پسندیدگی‌ها که آنان به چنگ نیاورده بودند به او واگذارند و در آنچه هم با او شریک بودند او سهمی از همه فزون‌تر داشت.<sup>۵</sup>

→

- |   |                                    |
|---|------------------------------------|
| و لم یک محتاجاً الی علم غیره              | اذا احتاج قوم فی القضا یا تبلّدوا  |
| بیت‌ها را در دیوان‌الصاحب بن عباد نیافتم. |                                    |
| تجمع فیه ما تفرق فی الوری                 | من الخلق و الاخلاق و الفضل و العلی |
| بیت را در دیوان نیافتم.                   |                                    |
| لقد تجمع فی الهادی ابی الحسن              | ما قد تفرق فی الاصحاب من حسن       |
| و لم یکن فی جمیع الناس من حسن             | ما کان فی الضیفم العادی ابی الحسن  |
| و هل خصلة من سؤدد لم یکن بها              | ابو حسن من بینهم ناهضاً قدما       |
| فما فاتهم منها به سلموا له                | و ماشار کوه کان اوفرهم حظاً        |

در کتاب ابوموسی حامض نحوی<sup>۱</sup> است که یکی از عباسیان به سید حمیری کنایه زد که توانمندترین شاعران سراینده این بیت است:

محمد خیر من یمشی علی قدم و صاحباه و عثمان بن عفان<sup>۲</sup>  
سید حمیری در پاسخ گفت: ای جوان، علی علیه السلام از خاندان تو است و با دشمنی با او برخورد می‌کنی؟  
گفت: این سنت است.

سید گفت: این حجتی برای من است. من از آن سراینده توانمندترم که گویم:  
اگر تو را تردید است در این باره از قریش بپرس: کدامشان در دین استوارتر و پایمردتر بوده است؟  
و کدامشان نخستین اسلام‌آور، آگاه‌ترین و دارای پاک‌ترین خاندان و فرزندان است؟  
کدامشان در داوری عادل‌ترین و در فتوا درست‌ترین و در وعده دادن راستگوترین و پایبندترین بوده است؟

و در آن روزگار که آیین را دروغ می‌شمردند و بتان و همتایان پرستش می‌شدند کدامشان خدا را باور کرد؟

اگر بخواهند راست بگویند و اگر نیکان را رشکبرانی بسیار نیابی از ابوالحسن فرانخواهند رفت<sup>۳</sup>.

ابن حماد نیز گفته است:

او همان «نباً اعلی»<sup>۴</sup> است که فردا روز و آن‌گاه که خدا هر که را بخواهد به او بیازماید در این باره از مردمان پرسند.

۱. مقصود ابوموسی سلیمان بن محمد بن احمد بغدادی حامض نحوی (د. ۳۰۵ ق.) است که از آثاری چند برایش نام

برده‌اند، اما از آثار او چیزی در اختیار نیست. ← بغدادی، هدیه العارفین، ۳۹۶/۱؛ قمی، الکنی و اللقب، ۱۷۳/۲.

۲. محمد و دو یاورش و عثمان بن عفان برترین کسانی‌اند که بر زمین گام نهاده‌اند.

۳. سائل قریشا ان کنت ذاعمه من کان أثبتهم فی الدین أوتادا

علماء و اطیبها اهلاً و اولادا من کان اولها سلماً و اکثرها

فتیاً و اصدقهم وعداً و ايعادا من کان اعدلهم حکماً و اقسطهم

ان یصدقوک فلن تعدو أباحسن من صدق الله إذ کانت مکذبة

ان أنت لم تلق للابرار حسادا

← دیوان السید الحمیری، ۱۶۰ - ۱۶۱.

۴. اشاره به آیه ۲ سورة نبا: ﴿عَنِ النَّبِیِّ الْعَظِیْمِ﴾؛ از آن خبر بزرگ.

او همان «ذکر حکیم»<sup>۱</sup> است و او «مثل اعلی»<sup>۲</sup> است که برایش همانندی نیست.  
او «عروة الوثقی»<sup>۳</sup> است و او همان «جَنب»<sup>۴</sup> است که زیانکاران سرگشته خرد درباره‌اش کوتاهی کنند.  
او همان «قبله وُسطی» است که زائران آن حرم پرشکوه و نیز جَل را پیرامونش بینند.  
او همان «آیت کبری»<sup>۵</sup> و حجت خداوند است که برای هر که به عقل دسترسی دارد نهاده شده است.  
او همان دروازه است و مقصودم «دروازه بخشایش»<sup>۶</sup> است که مردم را جز از طریق او به خدای رحمان

---

۱. اشاره به آیه ۵۸ سورة آل عمران: ﴿ذَلِكَ تَتْلُوهُ عَلَيْكَ مِنَ الْآيَاتِ وَالذِّكْرِ الْحَكِيمِ﴾؛ این‌ها است که ما آن را از آیات و قرآن حکمت‌آمیز بر تو می‌خوانیم.

۲. اشاره است به دو آیه:

نحل/۶۰: ﴿وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَى﴾؛ و بهترین وصف از آن خدا است.

روم/۲۷: ﴿وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَى﴾؛ نمونه‌ والای هر صفت از آن او است.

۳. اشاره به دو آیه است:

– بقره/۲۵۶: ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بَالْطَّغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾؛ در دین هیچ اجباری نیست و راه از بیراهه به خوبی آشکار شده است. پس هر کس به طاغوت کفر ورزد و به خدا ایمان آورد به یقین به دستاویزی استوار که آن را گسستی نیست چنگ زده است و خداوند شنوای دانا است.

– لقمان/۲۲: ﴿وَمَنْ يُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ﴾؛ و هر کس خود را در حالی که نیکوکار باشد تسلیم خدا کند قطعاً در ریسمان استوارتری چنگ درزده و فرجام کارها به سوی خدا است.

۴. اشاره به آیه ۵۶ سورة زمر: ﴿أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتَى عَلَى مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ﴾؛ تا آن‌که مبادا کسی بگوید: دریغا بر آنچه در حضور خدا کوتاهی ورزیدم. بی‌تردید، من از ریشخندکنندگان بودم.

۵. اشاره به آیه‌هایی چون آیه ۲۰ نازعات: ﴿فَأَرِيهِ الْآيَةَ الْكُبْرَى﴾؛ پس معجزه بزرگ خود را بدو نمود.

۶. اشاره است به دو آیه:

– بقره/۵۸: ﴿وَإِذْ قُلْنَا أَذْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَأَدْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةٌ نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَسَتَرِيدُ الْمُحْسِنِينَ﴾؛ و نیز به یاد آرید هنگامی را که گفتیم: بدین شهر درآید و از نعمت‌های آن هرگونه خواستید فراوان بخورید و سجده‌کنان از در بزرگ درآید و بگوید: خداوندا، گناهان ما را بریز تا خطای شما را ببخشایم و پاداش نیکوکاران را خواهیم افزود.

– اعراف/۱۶۱: ﴿وَإِذْ قِيلَ لَهُمْ اسْكُنُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ وَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ وَقُولُوا حِطَّةٌ وَأَدْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا نَغْفِرْ

راهی نیست.

آری، او «صراط الله»<sup>۱</sup> است که وابسته او برهد و هر که درباره اش بلغزد تباه شود.<sup>۲</sup>

→

لَكُمْ خَطِيئَاتِكُمْ سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ ﴿۱﴾ و یاد کن هنگامی را که بدیشان گفته شد: در این شهر سکونت گزینید و از آن هر چه که خواستید بخورید و بگویید: خداوندا، گناهان ما را فروریز و سجده کنان از دروازه شهر درآید تا گناهان شما را بر شما ببخشاییم و به زودی بر اجر نیکوکاران بیفزاییم.

۱. اشاره به آیه ۵۳ سوره شوری: ﴿صِرَاطِ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ إِلَّا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ﴾؛ راه همان خدایی که آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است از آن او است.

هش دار که همه کارها به خدا بازمی گردد.

غدا عنه إذ يبلو به الله من يبلو	هو النبأ الأعلى الذي يسأل الوری	۲.
هو المثل الأعلى الذي ما له مثل	فذاک هو الذکر الحکیم و انه	
يفرط فيه الخاسر العمه العقل	هو العروة الوثقى هو الجنب إنما	
لها حرم الله المهيمن و الحل	هو القبلة الوسطی یرى الوفد حولها	
اقيمت على من كان منا له عقل	و آيته الكبرى و حجته التی	
لخلق الى الرحمن من غيره وصل	هو الباب أعنى باب حطة لم يكن	
و يهلك من زلت عليه به الرجل	نعم و صراط الله ينجو وليه	